الحمد لله المالك الملك

من جملة كتب الفقير الى الله الغني
...

ابراز المعاني في شرح حرز الاماني
شرح قصيدة الشاطبي في التجويد

عقد اللآلي في شرح الدرة المضية

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۹۲
شمارهٔ اختصاصی (۱۰۹) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
۱۰۹
۲۱۲۲۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد و سپاس بی‌شکر حضرت کریمی را تعالت اسماؤه که نوع انسان را باصناف نطق و عقل و علم بنواخت و بعد از آن ایشان را از درر معانی قرآنی و غرر آیات فرقانی ساز و برگی ساخت بیت آن صانع قادر که قوی بهر ضعیفان ⁂ این گنبد بهفت توی بشش روز برافراخت ⁂ و صد هزاران هزار کلدسته‌های صلوات زاکیات و دسته‌های ریاحین تحیات سامیات نثار مرقد منور و مشهد معطر مطهر آن شهسواری که در میدان رسالت هیچ آفریده جایگانه نشناخت و آن خردمندی که در عرصه حضور مرکز شطرنج غیبت نباخت بیت ناخوانده و ننوشته یکی حرف بدو کون ⁂ صیت انا افصح انا اعلم در انداخت ⁂ و بر آل کرام و صحب عظامش که از برای قوت دین اسلام در هفت هریکی را منصبی بر داخت تا بر فرق دشمن از برای دوست تیغ را آختند تا ایشان را آموختند بیت آن شیر دلانی که ز آوازه ایشان ⁂ فغفور زر مغفر و قیصر سپر انداخت ⁂ صلی الله علیه و علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید این کمترین نمای جو فروش و این سبک سر بار گران بر دوش بیت و زیر اهمچو دگی میتزید جوشش ⁂ تمتع می ندارد از خور و پوشش ⁂ یعنی تراب اقدام خدمتکارکان خدمتکارکان اهل قرآن حسین بن علی الکاشفی اسموه الله ندا الرضوان که جماعتی از یاران مخلص و دوستان متخصص که از روی توانگر دلی سالهاست تا با این فقیر مسکین عقد محبتی بسته‌اند و در کوچه موافقت چه در زمان منح و چه در اوان محن یکجا نشسته‌اند و در کوچه که از غایت بینوایی عشاق و از کنج تحیر را گرفته و از بی‌سازی روی را از بزرگ و کوچک نهفته التماس نمودند که تحت اللفظ قصیده غرا و جریده عزّا را که موسومست بحرز الامانی و وجه التهانی و منسوبست به شیخ آفاصی و او آنی چنانچه می‌بینی و می‌دانی عالم ربانی و فاضل

سبحانی ولی الله الولی ابی القسم قاسم بن فیره بن خلف بن احمد الشاطبی رضی الله عنه وارضاه و جعل الفردوس الاعلی مثوبه بعبارت فارسی علی سبیل الاختصار بنویسد و بعضی از دقایق و نکات که از استادان شنیده یا در کتب دیده در سلک آن در آورد و برخی از دلایل قرائت و علل روایات را در طی آن مندرج سازد و در هرجا که وجوه اعرابی داشته باشد اعرابی و از تخفیف راحته بترجمه یکی از آن اکتفا نماید پس بیت گفتم که چنین سخن بگویید که چیست ⁂ و انگاه چنین ملتمس و خواهش زکیست ⁂ او را نه ورع نه علم نه حلم نه فضل ⁂ نه عقل معاشی که بدان داند زیست ⁂ ولیکن چون در حدیث اشرف اذا مات المؤمن وترک ورقة واحدة علیها العلم تکون تلک الورقة یوم القیمة ستراً بینه و بین النار و اعطاه الله مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات بسی نیل درجات علیه و منازل جلیه را ارتکاب آن مترتب بود و یاران نیز موافق بوده و محبتشان صادق رغبت در آن نمود خدنگ ملتمس شان بر هدف اجابت پیوست و نقطه مقتبس شان در دایره دل نشست پس این بیهوده با وجود قلت بضاعت در این صناعت کثرت وقاحت را سرمایه اتمام این امر شریف دانست و از حضرت واهب السوال که بقبول دعوت هر مردود و مقبول اولی است خیر خواسته شروع در مقصود نمود و تکفل کرد که اولا فایده چند را هریکی در فصلی بیان کند و بعد از آن التزام نمود که هرجا که میسر شود که ابلق سخن را در میدان عبارت بنوعی راند که مقصود از مسایل قرائت و معنی لغوی در ضمن یکدیگر معلوم شود چنان کند و الا هریکی را جدا کانه بطریق اختصار بیان نماید و گاه باشد که از یک بیت یا بیشتر مصراعی چنان افتد و باقی چنین یا بالعکس و در صدد معنی لغوی حرف را بر سرخ بنویسد علامت آن را و هرجا که این صورت الخ بیاید مراد از آن الی آخره است و بعد از آن توکل بر حضرت لایزال تعالی نمود و اسم قال از قال ایضاح المعانی فی شرح حرز الامانی آمد و نو ازبیجه مرضیه مخادیم عظام متع الله بطول حیوتهم الانام ما مول بیت که برترجمه و آن بسی نکته نگیرند ⁂ که خالی نیست انسان ز اهل نسیان ⁂ غرض زین گفت گو غیر نیست ورنه ⁂ بسی گویند در حمام نسوان ⁂ مجالش کی بود گنجشک مسکین ⁂

کرتا بازی کند در نزد بازان ⁂ و گر یابند عیبی یا خطایی ⁂ کنند اصلاح آن از روی احسان ⁂ و گر صاحب دلی گیرد از آن نفع ⁂ بگو بهر حسین الحمد میخوان ⁂ فقال و بالله التوفیق والعصمة من الخطاء والتهمة فصل اول در بیان آنکه مجموع قرائات از نزد حق جل و علا منزل شده ⁂ بدان ای طالب وفقک الله لما اضیه که امام مسلم قشیری رحمه الله در صحیح خویش از ابی بن کعب رضی الله عنه روایه کرده که ابی گفت که من در مسجد بودم پس مردی در آمد و نماز را میگذارد و در نماز قرائتی میخواند که من بر آن قرائت انکار کردم و بعد از آن مردی دیگر در آمد و در نماز قرائتی میخواند که غیر قرائت آن مرد اولین بود پس ما چون نماز را بگذاردیم مجموع بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم پس من گفتم یا رسول الله این مرد قرائتی را خواند که من انکار آن کردم و دیگری در آمد و قرائتی را خواند که غیر قرائت او بود پس حضرت رسول الله صلعم آن دو مرد را فرمود که هریکی جداگانه بخوانید چون بخواندند حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم تحسین شان ایشان فرمود پس در نفس من تکذیبی ظاهر شد بزرگتر از تکذیبی که در زمان جاهلیه می‌بود پس چون حضرت رسول صلعم مرا بدان حال دید بر زبر من در آمد آنچه بر زبر من در آمد یعنی بغایت ترسناک و شرمسار گشتم پس آن حضرت در سینه من زد پس عرق از من ریزان شد پس گویا که من می‌نگریدم بخدای تعالی از روی خوف و ترس پس بدین دلیل قوی ثابت شد که همه قرآات منزل آسمانیست نه آنکه ایمه آن را باختیار خوانده بمعنی که جماعتی از نحویان گمان برده‌اند و از نحویه گفته‌اند ایشان که هرچه در عربیه جایز است در قرآن نیز جایز است و بنابراین گفته‌اند که النحاة اعداء القراء پس حضرت رسول صلعم فرمود که ای ابی فرستادند بمن یعنی الله تعالی فرستاد جبرئیل علیه السلام را با آنکه بخوانم قرآن را بر یک حرف پس من باز گردانیدم جبرئیل بحضرت حق که آسان گردان یعنی قرآن را برامت من جبرئیل علم را باز گردانیدند بسوی من بآنکه بخوان قرآن را به دو حرف پس من دیگر بار او را باز گردانیدم بآن حضرت که آسان کن قرآن را برامت من پس او را باز گردانیدند بسوی من سیوم بار بآنکه بخوان

قرآن را بهفت حرف و همچنین مرا گفتند که بسبب هر نوبتی که ما حضرت جبرئیل را از برای تو باز می‌گردانیدیم ترا خواستنی است که آن را از حضرت من میخواستی پس چون من این خبر دلکشای و مژده روح افزای را بشنیدم دو نوبت بخشیدم اللهم اغفر لامتی و نوبت سیوم را باخر داشتم از برای روزی که خلایق اولین و آخرین تا غایتی که ابراهیم نیز رغبت در شفاعت من نماید اللهم لا تحرمنا من شفاعته العظیمة فصل دوم در بیان حکمت در تعدد قرآات بدانکه چون قبایل عرب مختلف بودند و لغات ایشان متغایر و در میان ایشان نانویسندگان مثل زنان پیر و مردان از کار افتاده بی‌تمیز و کودکان صغیر بودند پس اگر قرآن بیک زبان منزل میشد تلاوت آن بر جماعتی دیگر که نه آن لغت داشتند مشکل می‌گشت پس الله عز و علا بنابر تخفیف و تیسیر و توسیع برین امت عالی همت ایشان را فرمود تا قرآن را بهفت حرف بخوانند تا هر قبیله بلغت خود میخوانند حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم انی بعثت الی امة امیین منهم العجوز و الشیخ الکبیر و الغلام و الرجل الذی لم یقرأ کتاباً قط فقال یعنی جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف کلها شاف کاف رویه الترمذی عن ابی بن کعب رضی الله عنه فصل سیوم در معنی حدیث بزرگوار و اقوال بسیار و اختلاف بیشمار است چنانچه علامه جزری بارک الله فی عمره نص فرموده که من سی و چند سال در بوادی طلب تعب میکشیدم و سر تحیر در جیب تفکر فرو می‌بردم و در عمان معانی غوص میکردم و شبها دود چراغ را میخوردم که تا باشد که در ر معانی این حدیث پر مبانی در صدف سینه‌ام پرورده شود که ناگاه ملهم گشتم بآنکه مراد از سبعه احرف هفت قرائت نیست چنانچه بعضی این وهم کرده‌اند بل هفت وجه است یعنی مجموع قرآات خواه صحیحه و خواه شاذه مشتملند بر هفت وجه عربیه ١ آنکه حرکه بگردد بی تغییر صورت و معنی مثل الی میسرة بضم و فتح سین ٢ آنکه حرکه بگردد بی تغییر در صورت فقط مانند ربنا باعد برفع و نصب ربنا ٣ آنکه حرف مختلف شود بی تغییر صورت همچون کیف ننشزها بر او و زای ٤ آنکه صورت حرف بگردد بی تغییر در معنی چنانکه الصراط ٥ آنکه هم معنی و هم صورت بگردد مانند اشد منکم بکاف و منهم بها ٦ آنکه مقدم موخر شود و بعکس مثل و قاتلوا و قتلوا

عرضهٔ اخیره

وَقُتِلُوا وَقَاتَلُوا د انکه اختلاف در زیاده و نقصان باشد همچون مَالِكِ و مَلِكِ والله اعلم
فصل چهارم در بیان کیفیت خواندن قران در زمان حضرت رسول صلعم و در بیان
انکه چند کس از صحابه در زمان انحضرت تمام قرآن را حفظ کرده بودند بدانکه صحابه بزرگوار
هر کسی بلغه خود در زمان رسول صلعم همیشه قرآن میخواندند بآن طریق که از حضرت رسول الله صلعم
آموخته بودند چنانچه عادهٔ مبارکش ان بود که صحابه را قرائتی یا آیتی را چند نوبت استماع ع
فرمودی و زبانهای ایشان بان طریق که فرا میگرفتند خو کار میشدند تا در سال آخرین که
حضرت خواجه صلی الله علیه و آله وسلم در ان سال مقبوض خواست شد دو نوبت قرآن را بر حضرت
جبرئیل عرضه فرمود و در نوبت دوم زید بن ثابت رضه حاضر بود پس ایشان را فرمود که
عَلَيْكُمْ بِالْعَرْضَةِ الْاَخِيرَةِ فَاقْرَؤُا بِهَا یعنی بر شما باد که قرآن را بآن طریق خوانید که در نوبت
دوم بر جبرئیل علیه السلام عرض کردم دا انکه چند کس از صحابه قرآن را کل حفظ کرده بودند چنین نقل کرده
اند که چهار کس یعنی اُبَیّ بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید در زمان حضرت پیغمبر
قرآن را تمام حفظ داشتند و شعبی گفته که شش کس بودند ابو الدردا و سعید بن عبید را بران
چهار زیاده کرده و در حفظ داشتن سایر صحابه اختلاف کرده اند که ایشان تمام را یاد
داشتند یا نه **اگر گویند** که چون مجموع قرآآت منزل آسمانیست و حضرت رسول الله علیه کرایم الصلوات
بمرات و کرات آنها را اقرا صحابهٔ بزرگوار رضوان الله علیهم فرموده تا غایتی همه منسوب به
انحضرت یا منسوب بیکی از صحابه شده که میگفتند که این قرائت رسول الله است یا قرائت
فلان صحابه چرا بعضی مقبول آمده و بعضی مردود **جواب** چنین شنوند که چون انحضرت علیه
لطف التسلیمات صحابهٔ نامدار را امر فرموده که عَلَيْكُمْ بِالْعَرْضَةِ الْاَخِيرَةِ پس عثمان در
زمانی که امر جمع قرآن نموده بود کاتبان تتبع عرضهٔ اخیره نمودند و بان طریق در نوشتند و هر
چه در عرضهٔ اخیره مقرر نبود در حکم منسوخ آمد و اجماع صحابه بران انعقاد یافته چون که در
کتب آنها را نقل میکنند **جوابش** آنست که علما که آنها را در کتب تفسیر و حدیث و قرائت و غیره
نقل میکنند بنا بر تفسیر آنها بر وجوه عربیه است که اگر مقصود قرائت بآن باشد اختلاف امر
رسول الله و ابطال اجتهاد صحابه لازم آید و آن هنگام بزه مند گردند پس سزاوار نیست هیچکس را

که آنها را خواند چنانچه عمر شنید که مردی حَتّٰی حِین را عَتّٰی حِین بعین میخواند پس از ان
مرد سوال فرمود که چه کس ترا عَتّٰی اقرا نموده گفت که ابن مسعود پس او به ابن مسعود نوشت
عبارتی که مضمونش اینست که الله تعالی قرآن را العربی بلغهٔ قریش منزل فرموده و می باید که چون
این کتابت من بتو رسد بعد ازین مردم را بلغهٔ قریش اقرا کنی نه بلغهٔ هذیل و از علامة العلی
جمال الملة و الدین ابن حاجب رحمه الله منقولست که همچنانچه مشایخ عاصیان را توبه ارکنا
از گناهان می دهند شیخ عالم ولی ابی القاسم الشاطبی علیه الرحمه اصحاب خود را توبه از
قرائت شاذه می داد وفقنا الله لمتابعة رسوله و لاجتهاد اصحابه علیهم الوف الصلوات
فصل پنجم در بیان سبب جمع قران بدان اسعدک الله که در زمان خلافه ابوبکر مسیلمهٔ
کذاب خروج نمود و دران روز بروایتی هفتصد و بروایتی پانصد قاری شهید شدند زید بن ثابت
رضی الله عنه نقل کرده که بعد ازین واقعه ابوبکر مرا بخواند چون برفتم عمر نزد او بود پس ابوبکر
گفت که عمر میگوید که در غزوهٔ مسیلمه غلبهٔ شهید شدند و می ترسم که ناگاه واقعه چند دیگری نماید
و باقی شهید کردند و قرآن از میان ما برود و رای من آنست که امر بجمع قرآن کنی من با عمر را
گفتم که تو چیزی را میگوئی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم آن را نکرده پس عمر گفت که والله
این کار خیر است و درین باب چندان مبالغه با من نمود تا آنزمان که سینهٔ من منشرح
گشت و آنچه عمر دیده بود من نیز دیدم اکنون تو جوانی عاقلی و کاتب وحی بوده طریق آنست که
از پی قرآن بروی و آن را جمع کنی من گفتم که والله که اگر مرا بنقل کوهی فرمایند آسانتر از این
معنی بعد ازان ابوبکر را گفتم که شما چیزی می کنید که حضرت رسول صلعم آن را نکرده پس ابوبکر
چندان مبالغه نمود که سینهٔ من گشاده شد بآنچه سینهٔ ایشان هردو بان گشاده شده بود
پس در ایستادم و از پی قرآن برفتم تا آن را جمع کردم و من و دیگری آن را در صحف بنوشتیم
و ان صحف در نزد ابوبکر بود و بعد از او در نزد عمر و بعد از او نزد حفصه **فصل
ششم** در بیان سبب جمع کردن قرآن بر لغهٔ قریش و باطل کردن لغتها باقی زهری نقل
کرده که حذیفه بن الیمان رضی الله عنه در غزوهٔ آذربایجان و ارمینیه که اهل شام و عراق
در قرآن اختلاف می نمودند و می گفتند که قِرَائَتِي اَصَحُّ مِنْ قِرَائَتِكَ وَلُغَتِي خَيْرٌ مِنْ لُغَتِكَ

پس او عثمان را گفت که من قصهٔ چنین را مشاهده کردم و می ترسم که همان مخالفتی
که یهود و نصاری را ظاهر گشت و بسبب آن هلاک شوند در میان ایشان نیز ظاهر
گردد و هلاک شوند ایشان را در یاب پس او صحیفها ولین را از حفصه بستد و زید بن
ثابت و جماعتی دیگر فرمود که تا پنج مصحف را و بقولی هشت مصحف بنوشتند بلغهٔ قریش
و آنچه غیر لغهٔ قریش بود بفرمود تا بشستند و بعضی گفته اند که بسوزانیدند و بعضی گفته اند
که بدریدند تا مردم بمخالفه باز نگردند بنا بر آن که آن غیر عرضهٔ اخیره بود **فصل
هفتم** در بیان انکه از احرف سبعه امروز کدام مقبولست و کدام مردود و هر دو در ام
شاذه نام نهادند د بدانید هدیکم الله که از قرآآت هر آنچه روایت کرده اند اگر در او سه
رکن جمع آید تلاوت بان صحیح بود خواه در نماز و خواه در غیر نماز **اول** انکه ائمهٔ ثقات
آن را بتواتر نقل کرده باشند تا بعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم **دوم** انکه در لغه
عربیه فصیحه که قران بآن نازل گشته اورا وجه صحیح باشد **سیوم** انکه موافق خط مصاحف
عثمانیه باشد که اگر یکی ازین ارکان سه گانه خلل پذیرد تلاوت بآن نباید کرد زیرا که
این از انجمله است که مخالف عرضهٔ اخیره آمده و عثمان آن را اشسته یا دریده یا سوخته
علی اختلاف الاقوال چنانچه گفته شد و از شاذه میخوانند بنا بر انکه مخالف قیاس و
اجماع صحابه است اکنون وقت شروع در مقصود است فاقول قول الناظم قدس
سره و شمل العالمین بره **قوله** بَدَأْتُ بِبِسْمِ اللهِ فِي النَّظْمِ اَوَّلاً
تَبَارَكَ رَحْمَانًا رَحِيمًا وَمَوْئِلاً ٥ یعنی ابتدا کردم بلفظ بسم الله در اول این نظم
ذهنی یا در اول نظم من در حالتی که این نظم اول منظومات و این حال احتمال دو وجه
دارد ۱ انکه اول نظمی که من کرده ام اینست ۲ انکه اول نظمی که درین فن کرده اند
اینست و این مصراع را اگر اقتدا از حدیث بزرگوار كُلُّ اَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ
فِيهِ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ اَبْتَرُ **سوال** اگر کوئی که ناظم رحمه الله اخبار فرموده بقول بدأت
که ابتدا از قصیده بلفظ بسم الله کرده ام و حال انکه ابتدا بلفظ بدأت نموده **جواب**
شنوی که ابتدا بلفظ بسم الله الرحمن الرحیم نموده و بعد ازان بلفظ بدأت اخبار

اعنی

از همعنی نموده والله اعلم قوله تبارک الخ یعنی بسیار خیر و متعالیست خدای تعالی یعنی
حضرت او جل جلاله بخشنده نعمتهای بزرگ است و مهربانست بر بندگان و
پناه گاه گناهکاران تباه روزگار است **سوال** اگر گویند که چون اسماء الله تعالی
موقوفست بر اذن یعنی باید که همچنانچه در قرآن آمده یا صاحب شرع فرموده خدای تعالی
را بدان نامها خوانند و موئل نه در کتاب آمده و نه در سنت پس ناظم که آن را بران حضرت
اطلاق نماید **جواب** آنست که چون موئل در معنی مصیر و مرجع است و قرآن بران ناطق
آمده حیث قال جل جلاله اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ پس از اینجهة ناظم رحمه الله
این اسم را بر انحضرت اطلاق کرده **قوله** وَثَنَّيْتُ صَلَّى اللهُ رَبِّي عَلَى الرِّضَى ٥
مُحَمَّدٍ الْمُهْدَى اِلَى النَّاسِ مُرْسَلاً ٥ یعنی دوم گردانیدم ابتدا کردن بلفظ
بسم الله را به این گفتار من که درود دهاد و رحمت کناد معبود سزای پرستش که
پروردگار منست بران پسندیده حضرت او محمدی که بعث فرموده اند او را بسوی خلایق
در حالتی که او را فرستاده اند از برای رسانیدن پیغام والله اعلم **قوله**
وَعِتْرَتِهِ ثُمَّ الصَّحَابَةِ ثُمَّ مَنْ ٥ تَلاَهُمْ عَلَى الْاِحْسَانِ بِالْخَيْرِ وُبَّلاً
یعنی رحمت کناد خدای تعالی بر اهل بیت حضرت او صلی الله علیه و آله وسلم و بعد ازان بر یاران
که شرف صحبت انحضرت را یافته اند و بعد ازان بر کسانی که متابعت کرده اند ایشان را بر طریقه
خیر و نیکوئی در حالتی که این متابعان مانند باران بزرگ قطره اند در بسیاری خیر و برکت
وَثَلَّثْتُ اَنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ دَائِمًا ٥ وَمَا لَيْسَ مَبْدُوءًا بِهِ اَجْذَمُ الْعُلاَ
یعنی سیوم گردانیدم ابتدا من به بسم الله را و دوم گردانیدن من از این گفتار من که
صلی الله علی النبی الخ با این گفتار که بدرستی و راستی که جنس حمد و ستایش ثابتست مر معبود سزای
پرستش را در حالتی که این حمد دایم باشد و همیشه و در همزه اَنَّ الْحَمْدَ فتح و کسر جایز است و
اِنَّ الْحَمْدُ بکسر و فتح همزه و رفع دال نیز جایز داشته اند قوله و ما لیس الخ یعنی و هر آن کاری که او را
در شرع وضعی و درین وقعی هست و آن را ابتدا بحمد خدای تعالی نکنند آن کار سر بریده و
ناقص است و این مصراع را از حدیث شریف كُلُّ اَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ فِيهِ بِالْحَمْد

صلی الله علی ...

قبل باران درشت قطره و طل خورد قطره

قوله

لِلّٰهِ فَهُوَ اَجْذَمُ كَرِفْعِ الْعَلَاء اگر بضم عین خوانند جمع العلیا باشد و آن بکلام یا باید نوشت و اگر بفتح گیرند مصدری ممدود باشد که همزه اش مبدل بالف کرده باشند و از جهت اجتماع العینین یکی محذوف شده اگر گویند که قاعده مصنفان و عادة مولفان آنست که حمد را بر صلوة مقدم دارند امتثالا لقوله عز و جل قل الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی و ناظم عکس این قضیه را تالیف کرده جواب گویند که ناظم رحمه الله نیز متابعت نظم قران نموده حیث قال تعالی سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین که حمد موخر است و بعضی گفته اند که از آنجهة صلوة مقدم است که صلوة وسیله است و وسیله تقدیم اولی قوله وَبَعْدُ فَحَبْلُ اللّٰهِ فِينَا كِتَابُهُ ۞ فَجَاهِدْ بِهِ حِبْلَ الْعِدَى مُتَحَبِّلَا ۞ یعنی بعد از آن که یاد کردم اسم الله تعالی و صلوة را بر رسول او و بر خویشان و یاران و متابعان او صلی الله علیهم اجمعین بدانکه ریسمان محکم خدای تعالی درمیان ما کتاب قدیم و خطاب کریم آنحضرت جل جلاله و از آنجهة بمه بندگان را فرموده که اعتصام بآن نمایند حیث قال تعالی وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا ۞ و خدای تعالی که بجای قرآن را ریسمان نام نهاده اشارة بان میفرماید که همچنانچه گرفتار در چاه صوری چون دست را در ریسمان زد از چاه خلاص یافت گرفتار چاه ضلالت نیز چون دست را در ریسمان قرآن زند بهرآینه از حضیض گمراهی رستگاری یابد و این مصراع از حدیث بزرگوار كِتَابُ اللّٰهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ گرفته قوله فجاهد الخ یعنی چون ریسمان قرآنی محکم ترین همه چیزهاست پس ای قاری جهاد کن و مجاهده نمای و دفع کن بیاری خواستن از این کتاب مکرهای دشمنان دین را در حالتی که تو صید کننده باشی ایشان را بدام قرآن یعنی بدلایل فرقانیه و حجج قرآنیه ایشان را در دام اسلام در آوری و این مصراع اشارة است به آیه کریمه وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا قوله وَاَخْلِقْ بِهِ اِذْ لَيْسَ يَخْلَقُ جِدَّةً ۞ جَدِيدًا مُوَالِيهِ عَلَى الْجِدِّ مُقْبِلَا یعنی وجه سزاوار است قران در آن که بدلایل واضحه و براهین لایحه آن با کفار

بدکردار مجاهده نمایند و ایشان را در حصار اسلام در آورند و از آنجهة قرآن را شرفی چنین بست که نوی او کهنه نمی شود و این مصراع فرا گرفته از حدیث لطیف لَا يَخْلَقُ عَنْ كَثْرَةِ الرَّدِّ قوله جدیدا الخ یعنی در حالتی که او جملگی روی خود را با قرآن آورده باشد قوله وَقَارِئُهُ الْمَرْضِيُّ قَرَّ مِثَالُهُ ۞ كَالْاُتْرُجِّ حَالَيْهِ مُرِيحًا وَمُوكَلَا یعنی و قاری قران که پسندیده حال و نیکو خصال است ثابت شده مثال او همچون اترج در دو حال او که آن حال بوی دادنست و حال طعم دادن و این دعوی را اشارت نموده بمعنی حدیث مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَاُ الْقُرْاٰنَ كَمَثَلِ الْاُتْرُجَّةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ و این کنایتست از آن که هرکس که قران را خواند و عمل بر آن کند هم ثواب خواندن و هم ثواب کردن یابد قوله هُوَ الْمُرْتَضَى اَمًّا اِذَا كَانَ اُمَّةً ۞ وَيَمَّمَهُ ظِلُّ الرَّزَانَةِ قَنْقَلَا ۞ یعنی و قاری قرآن پسندیده است قصد او بوی قرآن چون باشد آن قاری جامع خیرات یک گروه و امامی باشد عالم بعلوم قرآن نه آنکه بحروف آن اقتصار نموده باشد و چون قصد او کند سایه بزرگی و وقار و سکینه در حالتی که این ظل و وقار شبیه تاج کسری بود نسبت با او قوله هُوَ الْحُرُّ اِنْ كَانَ الْحَرِيَّ حَوَارِيًا ۞ لَهُ بِتَحَرِّيهِ اِلَى اَنْ تَنَبَّلَا یعنی قاری قران اوست آن آزادی که هرگز پرستش هوا کرده و خود را در جاگری دنیا در نیاورده اگر چنانچه باشد او سزاوار اجتهاد کردن در قرآن در حالتی که او یاری مخلص و هوا داری متخصص بود مر قرآن را تا آن زمانی که بمیرد و این چند بیت جزی چند بمعنی امر یعنی قاری را سزاوار است که باین انواع زندگانی کند تا پسندیده خالق و محبوب خلایق آید قوله وَاِنَّ كِتَابَ اللّٰهِ اَوْثَقُ شَافِعٍ ۞ وَاَغْنَى غَنَاءً وَاهِبًا مُتَفَضِّلَا ۞ یعنی بدرستی و راستی که کتاب خدای تعالی یعنی قران محکمترین شفاعت کننده است مر صاحب خود را یعنی شفیع او هرگز مردود نخواهد شد و این مصراع را از این حدیث گرفته که اَلْقُرْاٰنُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَمَاحِلٌ مُصَدَّقٌ قوله و اغنی الخ یعنی و کتاب خدای تعالی بی نیاز کننده ترین بی نیاز کنندگا

است مر صاحب خویش را از مفرة دو جهانی در حالتی که این قرآن بخشنده است او را انواع الطاف و فضل کننده است بر او باصناف اعطاف و این مصراع اشارتست بمعنی حدیث شریف اَلْقُرْاٰنُ غِنًى لَا فَقْرَ بَعْدَهُ قوله وَخَيْرُ جَلِيسٍ لَا يُمَلُّ حَدِيثُهُ ۞ وَتَرْدَادُهُ يَزْدَادُ فِيهِ تَجَمُّلَا ۞ یعنی و کتاب خدای تعالی بهترین همنشینی است که از مکالمه وی و در اوملول نگردند و خواندن و باز خواندن قاری قرآن را زیاده میکرداند در قرآن یا در قاری تجمل و آراستگی را قوله وَحَيْثُ الْفَتَى يَرْتَاعُ فِي ظُلُمَاتِهِ ۞ مِنَ الْقَبْرِ يَلْقَاهُ سَنًا مُتَهَلِّلَا ۞ یعنی و آنجا که قاری قران ترسد از تاریکیهای قبر یا از تاریکیهای عمل بد خود و اصل شود قرآن و ببیند او را در حالتی که قرآن خداوند نور و روشنائی باشد که بدل کند ترس او را با امن و غم او را بفرح و هم او را به فرج قوله هُنَالِكَ يَهْنِيهِ مَقِيلًا وَرَوْضَةً ۞ وَمِنْ اَجْلِهِ فِي ذِرْوَةِ الْعِزِّ يُجْتَلَى ۞ یعنی در قبر بخشد قرآن قاری خود را مکان استراحتی و مرغزاری که در تر ابه نهایت رسیده باشند و از جهة تلاوة قرآن جلوه دهند قاری را در بلند ترین مکان عزة و بهترین محل مجد و کرامة در روز قیامت این مصراع اشارتست بحدیث بزرگوار يُقَالُ لِقَارِئِ الْقُرْاٰنِ اقْرَاْ وَارْقَ وَرَتِّلْ كَمَا تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَاِنَّ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَ اٰخِرِ اٰيَةٍ تَقْرَاُهَا قوله يُنَاشِدُ فِي اِرْضَائِهِ لِحَبِيبِهِ ۞ وَاَجْدِرْ بِهِ سُؤْلًا اِلَيْهِ مُوَصَّلَا ۞ یعنی در قیامة مبالغه نماید قران با الله تعالی در آن که راضی و خشنود گرداند حضرت خدای تعالی را از صاحب و خواننده خویش و فاسی در شرح چنین می آورد که این مصراع اشارتست بحدیث اِنَّ الْقُرْاٰنَ يَقُولُ يَا رَبِّ رَضِّنِي لِحَبِيبِي اَيِ اجْعَلْنِي لَهُ مُرْضِيًا یعنی قران گوید که ای پروردگار من بگردان مرا پسندیده خواننده من یعنی چنین کن که صحبت من او را پسندیده افتد تا بمن نازد و با من راز دو از من به دیگری نپردازد باشد که برکت صحبت من او نیز برگ و سازی سازد تا او را در صف اَهْلُ الْقُرْاٰنِ هُمْ اَهْلُ اللّٰهِ وَخَاصَّتُهُ جای دهند و برین تقدیر ضمیر ارضائه

راجع بقرآن باشد تا موافق لفظ حدیث آید و فاسی میگوید که چون مقصود ناظم مراعاة لفظ حدیث مذکور است این تقدیر کردن اولی است قوله و اجدر الخ یعنی و چه سزاوار است این ارضاء از روی مطلوبیتی که گویا که او را بی طلبی و تعبی بطالب که قرآنست رسانیده اند قوله فَيَا اَيُّهَا الْقَارِي بِهِ مُتَمَسِّكًا ۞ مُجِلًّا لَهُ فِي كُلِّ حَالٍ مُبَجِّلَا ۞ هَنِيئًا مَرِيئًا وَالِدَاكَ عَلَيْهِمَا ۞ مَلَابِسُ اَنْوَارٍ مِنَ التَّاجِ وَالْحُلَى ۞ یعنی چون احوال قرا برین نسق است و از این گونه کلها از بهر ایشان در طبقات است پس ای قاری قران در حالتی که دست را به امن عصمة قرآن زده و عمل کننده بآن چیز که در آنست و بزرگ دارنده آن را در همه حالی زیست کن زیستنی بی آفة و زحمة چنانچه نغنید بر دامنت هیچ گرد و زندگانی نمای زندگانی بی رنج بزه و ترس در دو که مبارکت باد چرا که بعضی را از احوال خویش شنیدی و دیگر آنکه پدر و مادر تو بر ایشان خواهد بود در روز نشور لباسها از نور که آن لباسها تاج باشد و حلیها و دیگر زیورها و این بیت را از این دو حدیث بزرگوار فرا گرفته که مَنْ قَرَاَ الْقُرْاٰنَ وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ اُلْبِسَ وَالِدَاهُ تَاجًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ضَوْءُهُ اَحْسَنُ مِنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ فِي بُيُوتِ الدُّنْيَا اِذَا كَانَتْ فِيكُمْ و از قوله صلی الله علیه و سلم يُكْسَى وَالِدَاهُ حُلَّةً لَا يَقُومُ بِهَا وَمَا فِيهَا قوله فَمَا ظَنُّكُمْ بِالنَّجْلِ عِنْدَ جَزَائِهِ ۞ اُولٰئِكَ اَهْلُ اللّٰهِ وَالصَّفْوَةُ الْمَلَا ۞ یعنی جایی که پدر و مادر را این کرامة فاخره و سعادة زاهره ارزانی میفرمایند پس چیست گمان شما ای شنوندگان بشان فرزندانی که آن را خوانند و عمل بآن کنند در آن روزی که جزا دهند ایشان را که ایشان را به درجتها رفیعه چه منزلتها منعم کرامت خواهند فرمود و این مصراع از تتمه حدیث اولین فرا گرفته و هو قوله صلی الله علیه و آله و سلم فَمَا ظَنُّكُمْ بِالَّذِي عَمِلَ بِهٰذَا قوله اولئک الخ یعنی و آن اولاد که اهل قرآن اند ایشان اهل الله و خلاصه خلایق اند و شریفان امة و بزرگان اهل ملت اند و این مصراع ماخوذ است از قوله صلی الله علیه و آله و سلم اَهْلُ الْقُرْاٰنِ هُمْ اَهْلُ اللّٰهِ وَخَاصَّتُهُ وَاَشْرَافُ اُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْاٰنِ قوله

اُولُوا ٱلْبِرِّ وَٱلْإِحْسَانِ وَٱلصَّبْرِ وَٱلتُّقَى ۝ حُلِيُّهُمْ بِهَا جَاءَ ٱلْقُرْآنُ مُفَصَّلَا

یعنی وان گروه اولاد خداوندان خیر و مبرات و نیکویی با مخلوقات و صبر بر طاعات و ترس از منهیات اند و صفات ایشان وارد گشته است بآنها در حالتی که روشن گردانیده اند این صفات را در قرآن حیث قال تعالی اِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝ وَاِنَّ ٱللهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ ۝ وَٱللهُ يُحِبُّ ٱلصَّابِرِينَ ۝ اِنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا وَٱلَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ۝ قوله عَلَيْكَ بِهَا مَا عِشْتَ فِيهَا مُنَافِسًا ۝ وَبِعْ نَفْسَكَ ٱلدُّنْيَا بِأَنْفَاسِهَا ٱلْعُلَى ۝ یعنی ملازم باش ای قاری از برای یافتن رضای حضرت باری این صفات محموده مذکوره را در مدت حیوة خویش که بخیل باشی در این صفات یعنی آنها را از دست نگذاری و حریص باشی بر تحصیل آن قوله وبع الخ یعنی وبدل کن صفات ذمیمه نفس خسیس خویش را بصفات نفیسه حمیده بزرگ از این صفات بر آنکه در حدیث چنین وارد شده که مَنْ اَوْلَى اِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ یعنی هر کس که نزدیک گرداند بسوی شما نیکویی را پس مکافات نماید آن نیکویی را به نیکویی فراخور آن پس اگر شما نیابید نیکویی را چنین پس دعا کنند او را و چون هیچ نعمتی بآن نمی‌رسید که سلف از برای خلف جد بسیار و سعی بسیار نموده اند تا قرآن از ابی تحریف و تبدیل با ایشان رسانیده اند و هیچ آورده را مکافات این نعمت نیکویی که فراخور آن نعمه باشد میسر نبود ناظم رحمه الله چون مکافات ایشان بجای کریمترین کریمان مفوض فرمود و ایشان را دعا نمود قوله جَزَى ٱللهُ بِٱلْخَيْرَاتِ عَنَّا أَئِمَّةً ۝ لَنَا نَقَلُوا ٱلْقُرْآنَ عَذْبًا وَسَلْسَلَا ۝ یعنی جزا دهاد و مکافات کناد حق تعالی به نیکوییها امامان قرآن را از ما که نقل کرده اند قرآن را از برای ما در حالتی که قرآن شیرین بود و روان یعنی کافه برایا و عامه رعایا آن را امین بود و از شایبه تحریف و لوث تصحیف مصون و محروس بود قوله فَمِنْهُمْ بُدُورٌ سَبْعَةٌ قَدْ تَوَسَّطَتْ ۝ سَمَاءَ ٱلْعُلَى وَٱلْعَدْلِ زُهْرًا وَكُمَّلَا ۝ یعنی بعضی از این امامان که قرآن را نقل کرده اند هفت امامند که مانند ماه شب چهارده اند

در علم

علم و رسیده اند بمیانه آسمان بلندی و شرف و راستی در حالتی که ایشان روشن اند و تمام و صورة این دعوی خبر از المعنی میدهد که یعنی همچنانچه بدر چون در میان آسمان در غایت روشنی است و همه کس از او می‌بیند و از آن بهره‌مند میشوند ایشان نیز در غایت شهرت بودند و نور علم ایشان بهمه کس میرسید و چون ناظم رحمة الله علیه تشبیه قرار ایشان ببدر فرموده تشبیه راویان را به ستارگان نموده قوله لَهَا شُهُبٌ عَنْهَا ٱسْتَنَارَتْ فَنَوَّرَتْ ۝ سَوَادَ ٱلدُّجَى حَتَّى تَفَرَّقَ وَٱنْجَلَى ۝ یعنی این بدورها هفتگانه را ستارگان چند است که طلب کرده اند این ستارگان نور را از این بدور و پس این ستارگان گردانیده اند سیاهی شب را تا غایتی که متفرق گشت آن سیاهی و روشن شد یعنی این راویان علم را از ایشان فرا گرفتند پس بعد از ممات ایشان بسبب نور علم تاریکی جهل را متفرق گردانیدند و عالم را بنور علم خویش منور ساختند قوله وَسَوْفَ تَرَاهُمْ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ۝ مَعَ ٱثْنَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ مُتَمَثِّلَا ۝ یعنی زود است که ببینی تو این بدور هفتگانه را یکی را از پس یکی دیگر با دو کس از راویان خود روشن یعنی ایشان را در قصیده همچنین ذکر کنم که اول نافع را پیدا ورم با دو راوی او که قالون و ورش اند و دیگر ابن کثیر با دو راوی همچنین تا آخر بر آنکه راویان [illegible] قاری فرا گرفته اند همچون راویان نافع و عاصم و کسایی بر آنکه بی‌واسطه میان قاری و راوی واقعست همچون راویان ابو عمرو که ایشان از [illegible] او از ابو عمرو و همچون راویان حمزه که ایشان از [illegible] فرا گرفته اند [illegible] میان قاری و راوی یک واسطه بیشتر است همچون راویان ابن کثیر و ابن عامر و ذکر واسطه بعد از این خواهد آمد قوله تَخَيَّرَهُمْ نُقَّادُهُمْ كُلَّ بَارِعٍ ۝ وَلَيْسَ عَلَى قُرْآنِهِ مُتَأَكِّلَا ۝ یعنی اختیار کرده اند و برگزیده اند این قراء سبعه را نقد کنندگان ایشان و هر یکی از این بدور هفتگانه افزون آینده بود بر همسران خود در علم و نبودند هیچ یکی از ایشان متأکل بر قرآن یا بر قراءة خود یعنی آنها را سبب معاش خویش نساخته بودند یا این شغل را نه از برای آن میکردند که تا خود را

ن

دند

بمردم ظاهر گردانند و شهرة گیرند اگر گویی که حکمة چیست که از قراء هفت کس را اختیار کردند نه بیشتر و نه کمتر جواب چنین گویم که شیخ ابو محمد مکی در کتاب کشف گفته که اختیار عدد هفت بنابر دو علت است ۱ آنکه چون عثمان مصاحف را که بامصار فرستاد هفت بود عدد قراء نیز هفت گردانیده اند و در علت نظر است زیرا که دو مصحف که بیمن و بحرین فرستاده اند احوال آنها معلوم نشد که کجا رفتند و از ائمه سبعه هیچ کدام بآنها نرسیده اند و دیگر آنکه مصحف را بکوفه فرستاده اند و ائمه کوفه سه اند ۲ آنکه چون قرآن بر هفت حرف منزل گشته عدد ایشان نیز هفت ساخته شد قوله فَأَمَّا ٱلْكَرِيمُ ٱلسِّرِّ فِي ٱلطِّيبِ نَافِعٌ ۝ فَذَاكَ ٱلَّذِي ٱخْتَارَ ٱلْمَدِينَةَ مَنْزِلَا ۝ و فا بعهد است حیث قال وسوف تریهم واحدا بعد واحد الخ و ابتدا بذکر نافع نموده از جهة شرف او و شرف مقام او که آن مدینه است و فرموده که پس اما امام بزرگ سر در بوی خوش که نافع است پس این نافع آن کسی است که فرا گرفته مدینه را منزل خویش بر آنکه نسبت بوی خوش که بنافع می‌کنند از آن جهة است که هر زمان که سخن گفتی از دهن مبارک او بوی مشک یافته شدی پس جماعتی با وی گفتند که ای امام مگر هر زمان که می‌نشینی که اقرا کنی بوی خوش را در دهان میکنی پس فرمود که من هرگز مس بوی خوش نمیکنم چه جای آنکه آن را در دهن نهم لیکن جناب اشرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که آب دهن مبارک را بر دهن من انداخت و از آن وقت باز این بوی از دهن من یافته میشود و ابو بکر [illegible] گوید که حضرت رسول الله صلعم را در خواب دیدم پس گفتم بطریق استفهام که یا رسول الله بخوانم قراءة عاصم را پس آنحضرت ساکت شد دیگر گفتم که قراءت ابو عمرو را بخوانم خاموش گشت دیگر گفتم که قراءة حمزه بخوانم مرا جواب نفرمود دیگر گفتم که قراءة نافع را بخوانم پس آنحضرت صلعم تبسم نمود و فرمود که قراءة نافع را بخوان قراءت نافع را بخوان قراءت نافع را بخوان سه نوبت و ربیع ابن سلیمان گفته که عادة شافعی آن بود که بقراءت نافع رضی الله عنهم بخوانند و چون ابن مجاهد و صاحب

تیسیر

تیسیر و غیرهما ابتدا بذکر نافع نموده و متأخران مثل ناظم و غیره نیز همین طریق مسلوک داشته‌اند بنابر آنکه امام نافع رحمه الله مقتدای اهل مدینه بود و مدینه مقام و مدفن سید ابرار و اهل بزرگوار و صحابه نامدار است و اسمش نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم مدنی است و کنیتش ابو عبد الرحمن یا ابو الحسن یا ابو رویم یا ابو نعیم یا ابو محمد یا ابو عبد الله است اما مشهور اینها ابو عبد الرحمن است و اسمعیل بن جعفر که از تلامذه امام نافع است نقل کرده که امام نافع فرمود که استاد من که ابو جعفر است مرا گفت که نام ترا دانسته‌ام بگو که کنیه تو چیست پس گفتم که پدرم مرا نافع نام نهاد و آنچه تو مصلحت می‌بینی مرا کنیه کن پس فرمود که روی تو و خلق تو و قراءة و خواندن تو همه نیکوست پس تو ابو الحسن باشی و از آن جهة گفته اند که دوست‌ترین کنیتها بوی نافع ابو الحسن بود و اصلش از اصبهان بوده و بر هفتاد کس از تابعین خوانده مثل ابو جعفر و شیبه بن نصاح و عبد الرحمن بن هرمز اعرج و مسلم بن جندب و محمد بن مسلم زهری و صالح بن خوات و یزید بن رومان و ابو جعفر بن عبد الله بن عباس و بر ابو هریره و بر عبد الله بن عیاش خوانده و ایشان هر سه بر ابی بن کعب خوانده اند و ابو هریره و ابن عیاش بر زید بن ثابت نیز خوانده اند و بعضی گفته اند که ابو جعفر بر زید بن ثابت خوانده و اعرج بر عبد الله بن عباس و ابو هریره و عبد الله بن عیاش و شیبه و مسلم و یزید بر عبد الله بن عیاش خوانده اند و شیبه قراءة را از ابن عمر استماع نموده و صالح [illegible] خوانده و زهری بر سعید بن المسیب خوانده و سعید بر ابن عباس و بر ابو هریره خوانده اند عمر و زید و ابی بن کعب بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و ولادت نافع رحمه الله در حدود سبعین از هجره بود و وفاتش در سنه سبع و ستین و مائه و هو بر قول صحیح در مدینه در اول خلافه الهادی و چون ناظم رحمه الله وعده فرموده بود که با هر قاری دو راوی را ذکر کند وفا بعهد نموده قوله وَقَالُونُ عِيسَى ثُمَّ عُثْمَانُ وَرْشُهُمْ ۝ بِصُحْبَتِهِ ٱلْمَجْدَ ٱلرَّفِيعَ تَأَثَّلَا ۝ یعنی و ابو موسی قالون که اسمش عیسی بن مینا مدنی است و بعد از او ابو سعید عثمان بن سعید مصری که

ن

لقبش ورش قراءت بیر که صحبه نافع جمع کرده اند بزرگواری بلند پایه راو ب الکه
همچنانچه نافع پسر زن ودا اما د ابوجعفر بوده قالون نیز با نافع چنین بوده وازجهة
قالون بغایت مجرد بوده امام اورا قالون نام کرده زیرا که قالون بزبان سریانی جید
ونیکوست ومنقولست که قالون بکیفیتی کر بوده که اگر سرنای ونای را و بین را
در پیش او میزدند نمی شنید وقرآن را می شنید و در لقب نهادن نافع ورش را دو علة
گفته اند ا الکه چون ورش مصری بود و مصریان غالبا سفید اندام می باشند وورش
بغایة سفید امام اورا ورش لقب نهاد و معنی ورش چیزی سخت سفید باشد ب
الکه امام نخعر وکه از اکابر تلامذه شیخ ابوالعلاء همدانی است در مفرده نافع
از ورش نقل کرده که امام رافع رحمه الله تشبیه بورشان کرد وآنرا لقب من
گردانید پس از جهة تخفیف الف ونون را انداختند وورش گفتند وورشان
کبوتر خانگی است ووجه تشبیه آنست که همچنانکه کبوتر پرهای رنگارنگ را از
بالا یکدیگر بیرون کرده وسیاق اواز زیر برما ظاهر است مصریان نیز جامهای کوتا
کون می پوشند وچنان میکنند که جامه بالایین از همه جامها کوتاه تر می باشد و
جامهای زیر آن درازتر وزیر آن درازتر همچنین تا جامه زیرین وغرض شان اظهار
تعدد جامهاست وچنان می پا زند که ساقشان از زیر جامها پیدا می باشد پس
امام چون ورش را بدین کیفیة دید فرمود که یا ورشان وتو ورش گفته که مرا هیچ لقبی
از ورش دوست تر نیست زیرا که امام مرا بآن لقب نهاده ونقلست که ورش
بغایت حسن الصوت ومجود بود چنانچه شیخ نخعر ومذکور روایة کرده که ورش
گفته که روز اول چون بحضرت امام رفتم در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پشت
مبارک را بر ستون حنانه باز نهاده مستقبل قبله نشسته بود وچون بنشستم فرمود که ای
یاران این جوانی غریبست واول او میخواند بعد از آن شما چون ابتدا بتلاوة نمودم امام
بکلی متوجه من گشت وروی مبارکش از غایت شوق درخشان شد وبدست مبارک اشاره
بتجوید واصابه می نمود ودیگران قراءة خویش را رها کردند وگرد من برآمدند واستماع

قالون

تلاوة من می نمودند پس چون حزب خود را بخواندم امام اشارة بآن کس کرد که نوبت
او بود تا بخواند پس او گفت که سبق خود را باو بخشیدم پس سبق او نیز بخواندم وهمچنین
مجموع تلامذه سبقهای خویش را بمن بخشیدند چنانچه آن روز پنجاه سبع را بخواندم وروز دیگر
همچنین کردند وروز دیگر همچنین کردند تا یک ماه چهار ختمه را بر امام عرض کردم ونقلست
که از غایت خوش خوانی او گاه می بود که مستمعان بیهوش میگشتند ونیز گاه می بود که می
مرده اند وازینجهة امام اورا درخواندن بر دیگران مقدم می داشت تا از اطراف
اشراف عرب براو غلبه میکنند والله اعلم ومولد قالون در سنه عشرین ومایه بوده ودر سنه
خمسین بر نافع خوانده وصواب آنست که در سنه عشرین ومایتین متوفی گشته در مدینه در صدر
خلافة المعتصم بالله ومولد ورش در سنه عشر ومایه بوده ودر سنه خمس وخمسین بر امام خوانده
ووفاتش در مصر بوده در سنه سبع وتسعین ومایه در صدر خلافة مامون علیهم رحمه الله وغفرانه
قوله وَمَكَّةٌ عَبْدُ اللهِ فِيهَا مَقَامُهُ ٥ هُوَ ابْنُ كَثِيرٍ كَاثِرُ الْقَوْمِ مُعْتَلَا
ذکر امام دوم است یعنی ومکه عبدالله بن کثیر الداری جای اقامة او مکه است وابن
عبدالله پسر کثیر است وغالب قراء سبعه است از روی علو ورفعة زیرا که او امام و
مجاور مکه بوده ومکه بهترین بلاد است بر قول بیشتر علما اما در کنیت او اختلاف
کرده اند که ابو معبد است یا ابو محمد یا ابو بکر یا ابو عباد یا ابو المطلب ولیکن مشهور
ترین ابو معبد است وازانجهة اورا داری میگویند که عرب عطار را داری میگویند
یا آنکه داری منسوب به دارین است وآن موضعی است در بحرین که مرغان از آن
می آورند واین قول اصمعی است وازاوصاف حمیده او آنست که دایم ابتدای
مجلس را بنصیحة می نموده وفقرا را گرامی میداشت واز دنیا واز اهل دنیا اعراض
می نموده وپیوسته در کرمان مکه بیرون می آمده واز غایة خوف وترس روی را بر سنگ
ریزه گرم می نهاده وگریه می کرده ومیگفته که وای بر تو ای ابن کثیر از خدای تعالی
بترس باشد که ازین امر بسلامة بیرون روی وهیچ بزه حاصل نکرده باشی وازصحبة
عبدالله بن الزبیر وابوایوب انصاری وبو انس بن مالک رضی الله عنهم رسیده

وقراءت را بر عبدالله بن السایب مخزومی وبر مجاهد بن جبر مکی وبر درباس مولی عبدالله
بن عباس خوانده وعبدالله ابن السایب بر ابی بن کعب وبر عمر بن الخطاب ومجاهد بر
عبدالله ابن عباس وبر عبدالله ابن السایب ودرباس بر عبدالله بن عباس خوانده
خوانده است ابن عباس بر ابی بن کعب وبر زید بن ثابت وخوانده اند عمر وزید وابی
بن کعب هر سه بر جناب اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابن کثیر در سنه خمس واربعین
مولود شده در مکه در ایام معاویه ودر سنه عشرین ومایه متوفی گشته هم در مکه در ایام هشام بن
عبدالملک واشاره به هر دو راویش فرموده قوله رَوَى أَحْمَدُ الْبَزِّيُّ لَهُ وَمُحَمَّدٌ
عَلَى سَنَدٍ وَهُوَ الْمُلَقَّبُ قُنْبُلَا ٥ یعنی روایة کرده اند ابوالحسن احمد بن محمد بن عبدالله
البزی وابو عمرو محمد ابن عبدالرحمن بن محمد مکی که لقب او قنبل است قراءة را از ابن کثیر ولیکن
به اسناد زیرا که ایشان هر دو بر قواس خوانده اند وقواس بر ابی الاخریط واو بر قسط
واو بر ابن کثیر وبزی امام ومؤذن وشیخ اقرا مکه بوده ودر قراءة محقق وضابط ومتقن
وسرامد شده وهمچنین از اهل ضبط واتقان وعدالة ومقری اصحاب مکه بوده وبزی
منسوب به ابی بزه است که از اجداد اوست وقنبل یعنی ضخم وغلیظ گویا که قنبل را
ضخامتی وغلظتی بوده یا بنابر آنکه از قومی است که ایشان را قنابل گویند اما مولد بزی
در سنه سبعین ومایه بوده ووفاتش در خمسین ومایتین در مکه در خلافة المتوکل بالله واما ولادت
قنبل در سنه خمس وتسعین ومایه ودر سنه احدی وتسعین ومایتین وفاه یافته در مکه
قوله وَأَمَّا الْإِمَامُ الْمَازِنِيُّ صَرِيحُهُمْ ٥ أَبُو عَمْرٍو الْبَصْرِيُّ فَوَالِدُهُ الْعَلَا
ذکر امام سیوم است یعنی واما امامی که منسوب بمازن که از اجداد اوست که خالص النسب
قراء سبعه است که او ابو عمرو بصری است پس اسم پدر او العلاست یعنی کسی که مشهور
است بعلو قدر وبه تقدم بر دیگران در زمان خود در اسم ابو عمرو اختلاف کرده اند که
زبان یا عریان یا یحیی یا محمد یا جبر یا عیینه یا عتبه یا عثمان یا محبوب یا خالد یا عزان وجماعتی
گفته اند که اسم او کنیة اوست چنانچه اصمعی گفته که از ابو عمرو سوال کردم که نام تو چیست
جواب داد که ابو عمرو وبعضی گفته اند که بنابر آن اختلاف در اسمش واقع شده که ازجهة

عمرو

عظمة وجلالت وهیبتش کس را زهره آن نبود که او را باسم بخواند وازینجهة اسمش مخفی مانده
وبکنیة مشهور شده ولیکن بیشتر بر آنند که بابش زبان است ودر علم لغة وعربیة جمانده
بوده که اصمعی گفته که هر دو چشم من مثل ابو عمرو بن العلا ندیده که هر زمان که نزد او
نشینم در خیالم می آید که بطرف دریائی نشسته ام که هر دو جانب آن پیدا نیست
وسفیان بن عیینه گفته که حضرت رسول الله صلعم را در خواب دیدم پس سوال نمودم که
قراءات بر من مختلف گشته پس بکدام قراءت مرا میفرمایی که بخوانم پس فرمود که بقراءت
ابو عمرو بخوان وازاوصاف حمیده او از حد بیرون است وابو عبیده گفته که مولودش
در سنه ثمان وستین بوده وموتش در سنه اربع وخمسین ومایه بر قول اکثر علما چنانچه عمر او
هشتاد وچهار سال بوده باشد واصمعی گفته که هشتاد وشش سال ومولدش در خلافة عبدالله بن
الزبیر بوده ووفاتش در خلافة منصور وموصلی نقل کرده که در مکه مولود شده ونشو ونما
در بصره یافته ودر کوفه متوفی شده علیه الرحمة والرضوان وقراءة را بر ابو جعفر ویزید بن رومان
وشیبه بن نصاح وعبدالله ابن کثیر ومجاهد بن جبر وامام حسن بصری وابی العالیه و
حمید بن قیس وعبدالله حضرمی وعطا ابن ابی رباح وعکرمه بن خالد وعکرمه مولی ابن عباس
وابن محیصن وعاصم ونصر بن عاصم ویحیی بن یعمر خوانده وسند ابو جعفر ویزید و
شیبه در قراءة نافع وسند مجاهد در قراءة ابن کثیر مذکور شدند وامام حسن بر حطان
رقاشی وبر ابو العالیه خوانده وحطان بر ابو موسی اشعری خوانده وابو العالیه بر عمر
بن الخطاب وبر ابی بن کعب وبر زید بن ثابت وبر ابن عباس خوانده وحمید بر مجاهد
خوانده وعبدالله حضرمی بر یحیی بن یعمر وبر نصر ابن عاصم خوانده وعطا بر ابو هریره خوانده
وعکرمه بن خالد بر اصحاب ابن عباس خوانده وعکرمه مولی ابن عباس بر ابن عباس خوانده
وابن محیصن بر مجاهد وبر درباس وسند ها ایشان از پیش رفت وسند عاصم بعد
ازین بیاید ان شاء الله ونصر بن عاصم ویحیی بن یعمر بر ابو الاسود دیلی بر علی بن ابی طالب علیه السلم
خوانده وابو موسی وعمر وابی بن کعب وزید وعثمن وعلی علیه السلم بر جناب اکرم
رسول الله علیه الوف الصلوات وصنوف التحیات قوله أَفَاضَ عَلَى يَحْيَى الْيَزِيدِيِّ سَيْبَهُ

فَاَصْبَحَ بِالْعَذْبِ الْفُرَاتِ مُعَلَّلاً ❊ بیان واسطه است میان ابوعمرو و دو راویانش یعنی بر بخت بر ابوعمرو ابر ابومحمد یحیی ابن المبارک الیزیدی عطا خویش را یعنی علم را پس از پچه باعدا کرد و یکر دیدیحیی مذکور سیراب گردانیده شده باب شیرین جرعه بعد از جرعه و این معنی کنایه از تعلیم بسیار است چنانچه منقولست که یزیدی ده هزار ورق را از علی چند که از ابوعمرو تنها فراگرفته املا نموده غیر از انچه از خلیل نحوی و از غیر او فرا گرفته و از انجمله شین یزیدی میخوانند که ملازمت یزید بن منصور خال مهدی می نموده و در صحبت مامون و پسر او را تعلیم میکرد و چنین نقل کرده اند که در بصره مولود گشته و هم در بصره نشو و نما یافته و در بغداد ساکن بوده و در سنه اثنتین و مائتین در خلافه مامون در خراسان متوفی شده چنانچه سن او هفتاد و چهار سال بوده و بعضی گفته اند که از نود سال گذشته و بیان مردو راویانش فرموده قوله اَبُو عُمَرَ الدُّوْرِیْ وَصَالِحُهُمْ اَبُو ❊ شُعَیْبٍ هُوَ السُّوسِیُّ عَنْهُ تَقَبَّلاَ ❊
یعنی ابوعمرو حفص بن عمر بن عبد العزیز الازدی النحوی الدوری و صالح بن زیاد بن عبدالله که کنیه او ابوشعیب است که آن سوسی است قبول کرده اند قرات را از یزیدی بدانکه دوری منسوب به دور و دور موضعی است در جانب شرقی بغداد و دوری امام وقت خویش و استاد القراء زمان بوده و اول کسی که ابتدا جمع الجمع خواندن را نهاده اوست و در آخر عمر چشم ظاهرش کوشیده و عمرش به نود و چهار سال رسیده چنانچه در سنه خمسین و مایه مولود گشته در خلافه منصور و در شوال سنه ثمان و اربعین و مائتین در خلافه المتوکل بالله متوفی شده بر قول صواب و سوس موضعی است در اهواز و سوسی منسوب بآن و او از بزرگترین اصحاب یزیدی و شیخ اقراء و قدوه علمای زمان خویش بوده و در محرم سنه احدی و ستین و مائتین در رقه وفات یافته و رقه شهریست بر لب فرات از زمین شام از جانب شرق و مراد بغداد نه کور بغداد عتیق است که آنرا ستره خواندند نه این بغداد مشهور قوله وَاَمَّا دِمَشْقُ الشَّامِ دَارُ ابْنِ عَامِرٍ ❊ فَتِلْكَ بِعَبْدِ اللّٰهِ طَابَتْ مُحَلَّلاَ
بیان احوال امام چهارم است یعنی و اما دمشق از بلاد شام که خانه ابن عامر است پس این دمشق بیرکه وجود با جود عبدالله بن عامر بن یزید یحصبی خوش گشته از آزردگی که در انجا نزول کنند

ووطن

ووطن ساز ندبدانکه اختلاف نموده اند دران که کنیه او ابوعمران است یا ابوعثمان یا ابومعبد یا ابونعیم یا ابوعلیم یا ابومحمد یا ابوموسی یا ابوعبیدالله ولکن اصح بمجموع ابو عمران است و قاضی و خطیب و امام قراء دمشق بوده در ایام امیر عمر بن عبدالعزیز و از اکابر تابعین است و هیچ اسنادی از اسناد او عالی تر نیست زیراکه او بر ابوالدردا خوانده و او بر جناب اشرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خوانده و عراک بن خالد گفته که ابن عامر بر مغیره بن ابی شهاب مخزومی خوانده و او بر عثمان و او بر رسول صلعم و ولید بن مسلم از یحیی و او از ابن عامر روایت کرده که او بر نفس عثمان خوانده و این معنی صحیح نیست و بعضی گفته اند که نصفی بیشتر را بر عثمان خوانده و بعضی گفته اند که از عثمان شنیده و بعضی گفته اند که بر معاویه خوانده و بعضی گفته اند که بر معاذ بن جبل خوانده و بعضی گفته اند که بر واثله بن الاسقع خوانده و ولادتش در اول سنه احدی و عشرین بوده از هجرت در خلافت عمر و بعضی گفته اند که در سنه ثمان از هجرة و وفاتش در روز عاشورا بوده از سنه ثمانی عشره و مایه در ایام هشام بن عبدالملک چنانچه او را نود و نه سال بوده علیه رحمة الله و رضوانه و هر دو راویانش اینست که ناظم اشارت بآن فرموده قوله
هِشَامٌ وَعَبْدُ اللّٰهِ وَهْوَ انْتِسَابُهُ ❊ لِذَكْوَانَ بِالْاِسْنَادِ عَنْهُ تَنَقَّلاَ
یعنی ابوالولید که هشام بن عمار دمشقی است و ابوعمرو عبدالله بن احمد ابن بشیر بن ذکوان قرشی دمشقی که منسوبست بذکوان نقل کرده اند قرات را از ابن عامر باسناد بنا برآنکه ایشان هر دو بر ایوب بن تمیم داری خوانده اند و او بر یحیی ذماری و او بر ابن عامر و هشام عالم و خطیب و مقری و محدث و قاضی و مفتی اهل دمشق بوده و در مدت بیست سال که خطابه نموده هرگز خطبه را مکرر نساخته و مولدش در سنه ثلاث و خمسین و مایه بوده و موتش در دمشق در سنه خمس و اربعین و مائتین در ایام المتوکل بالله و ابوزرعه دمشقی گفته که تردمن آنست که نه در عراق و نه در حجاز و نه در شام و نه در مصر و نه در خراسان درین زمان قاری تر از ابن ذکوان نیست و در روز عاشورا از سنه ثلاث و سبعین و مایه مولود گشته و در شوال سنه اثنتین و مائتین از دنیا رحلت کرده بر قول صواب و بعضی گفته اند که در سنه اثنتین

وابعین و مائتین در ایام المتوکل بالله در دمشق یا در کوفه والله اعلم قوله
وَبِالْكُوفَةِ الْغَرَّاءِ مِنْهُمْ ثَلاَثَةٌ ❊ اَذَاعُوا فَقَدْ ضَاعَتْ شَذًا وَقَرَنْفُلاَ
یعنی سه بدر از بدور صفت کانه اقرار نموده اند در کوفه روشن مشهور که از صفات ایشان آنست که فاش گردانیده اند علم را در کوفه پس از انجهه بوی داده کوفه بوی دادنی همچون بوی دادن عود و قرنفل و این معنی کنایت از غایه شهرت و ناظم رحمه الله بعد از انکه عدد این سه کس علی الاجمال گفته علی التفصیل هر یکی از ایشان بیکان بیکان نموده و آغاز بذکر امام پنجم فرموده قوله فَاَمَّا اَبُو بَكْرٍ وَعَاصِمٌ اسْمُهُ ❊ قوله فَشُعْبَةُ رَاوِیهِ الْمُبَرِّزُ اَفْضَلاَ یعنی پس اما ابوبکر و عاصم بن ابی النجود اسم اوست پس شعبه که افزون آینده است بر همسران خود از جهه حدیث راوی اول اوست و عاصم از آنهایی بوده که میان فصاحه و بلاغه و اتقان و تجوید و تحریر جمع کرده و بعد از عبدالرحمن سلمی صحابی بر مسند اقراء نشسته و از اطراف عالم می آمدند و بر او میخواندند و دران عصر خوش آوازتر و عالم تر بعلم قرارت از او نبوده و قرآن را بر عبدالرحمن سلمی معلم امیر المومنین امام حسن و امام حسین علیهم السلم و بر زر بن حبیش و بر سعد بن ایاس شیبانی خوانده و ایشان هر سه بر عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و سلمی بر عثمان و علی و ابی بن کعب و زید بن ثابت نیز خوانده و زر بر علی علیه السلم خوانده و ابن مسعود و عثمان و علی علیه السلم و ابی بن کعب و زید رضی الله عنه بر جناب اقدس رسول الله علیه کرایم الصلوات خوانده اند و وفات عاصم در آخر سنه سبع و عشرین و مایه بوده در کوفه یا در سماوه و در زمانی که عزم شام داشته و بعضی گفته اند که در سنه ثمان و عشرین در ایام خلافه مروان ابن محمد که آخر بنی امیه بود و هیچ اعتباری بر غیر این دو قول نیست و چون شعبه اسمی بود میان این شعبه و میان شعبه ابن الحجاج ناظم رحمه الله تنبیه فرموده بر فرق میان ایشان قوله
وَذَاكَ ابْنُ عَیَّاشٍ اَبُو بَكْرٍ الرِّضَا ❊ وَحَفْصٌ وَبِالْاِتْقَانِ كَانَ مُفَضَّلاَ
یعنی شعبه که مذکور شد پسر عیاش است که کنیه او ابوبکر پسندیده خصال آمده و راوی دوم عاصم حفص ابن المغیرة الاسدی الکوفی است و او را بسبب ضبط قراءه و

اتقان

اتقان بر ابوبکر افزون کرده اند بدانکه در اسم ابوبکر اختلاف کرده اند که شعبه بوده یا محمد یا مطرف یا عبدالله یا سالم و بعضی بر آنند که کنیه او اسمش است اما مشهور بر شعبه است و او از ائمه قرارت و حدیث بوده و خمس خمس قرآن را از عاصم تعلم نموده و قائم اللیل بوده بحیثیتی که گفته اند که پنجاه سال خواب را بر فراش نکرده و در زمانی که محتضر شده دخترش گریه میکرد و پس گفته که ای دخترک من گریه مکن مگر می ترسی که خدای تعالی مرا عذاب کند اما غم مخور و اندوه مبر که من درین زاویه بیست و چهار هزار ختمه کرده ام یعنی امیدهست که بر که این ختمات معذب نگردم بل مشرف بشریف لقاء و مزین بزینه رضا گردم و ولادتش در سنه خمس و تسعین بوده در ایام ولید ابن عبدالملک و در کوفه متوفی شده در جمادی الاخره سنه ثلاث و تسعین و مایه در ایام مامون واما حفص پس او عالمترین تلامذه عاصم بوده بقراءة او و پسر زن عاصم بوده و یحیی بن معین در شان او می گفته که روایه صحیحه از عاصم آن روایتست که حفص از او روایت کرده و در سنه تسعین مولود شده در ایام ولید بن عبدالملک و در سنه ثمانین و مایه بر قول صحیح متوفی گشته در ایام رشید طیب الله ثوابهم قوله وَحَمْزَةُ مَا اَزْكَاهُ مِنْ مُتَوَرِّعٍ ❊ اِمَامًا صَبُورًا لِلْقُرانِ مُرَتِّلاَ ❊ ذکر امام ششمین است یعنی و ابوعماره حمزه بن حبیب ابن اسمعیل الزیات چه پاکست او از جهه تورع و ترس از معاصی و از جهه مقتدای ادانی و اقاصی و از برای صبوریت او بر طاعات و مقاسات قرآات و از جهه بترتیل خواندن او قرآن را چنانچه منقولست که در هر یکماه بیست و پنج ختمه میکرده و در شبانه دیوار تلامذه نمی گذشته و آب ایشان نمی آشامیده مبادا که اجرتی بر تعلیم قرآن باشد زیراکه افعال و اقوال او فی الله لله بوده چنانکه از سلیم نقل کرده اند که روزی بر حمزه در رفتم و دیدم که هر دو روی خویش را در خاک می مالید و می گریست پس من سلام کردم او را از حیرتی رسیده پس گفتم اعیذک بالله پس گفت ای کسی که این پندار را نموده و استعاذه میکنی بر آنکه دوش مرا در خواب نمودند که گویا قیامت قائم شده بود و قاریان قرآن را بخوانندی و من در میان ایشان بوده پس شنیدمی که کسی با آوازی

خوش کفتی که باید که در نیاید بر من الا کسی که عمل بقرآن کرده پس جون این نداء شنیدمی
بازکونه پشت باز کردیدمی پس ناکاه هاتفی کفتی که کجاست حمزه بن حبیب الزیات پس
کفتی که لبیک یا داعی الله لبیک پس ملکی بر من جستی کرفتی و کفتی که بکو که لبیک اللهم
لبیک پس همچنین بکفتمی پس مرا در بردندی در خانه که آواز قرآن دران شنیدمی پس
رسنا کی بایستادمی پس شنیدمی که کفتندی که لا بأس علیک باک مدار و بالا رو و بخوان ن
پس روی را در کرداکرد آن خانه بکردانیدمی پس ناکاه منبری را دیدمی از دُر سفید
هردو جانب او از یاقوت زرد و زرد و بانهای آن از زبرجد سبز پس مرا کفتند که بالا
رو و بخوان پس بالا آن منبر رفتمی و بخواندمی دیکر مرا کفتندی که سورة الانعام را بخوان
پس آنرا بخواندمی اما نمیدانستمی که آنرا برکه میخواندمی تا آن زمان که برسیدمی بقوله
تعالی وَهُوَ القَاهِرُ فَوقَ عِبَادِهِ پس مرا کفتی که ای حمزه الست القاهر فوق عبادی
پس کفتمی بلی پس کفتی راست کفتی بخوان پس بخواندمی تا سوره را تمام کردمی دیکر
فرمودی که بخوان پس سوره الاعراف را بخواندمی تا برسیدمی با خرش پس در سر منبر اشاره
بسجود کردمی پس مرا کفتی که اینمقدار که کردی ترا کافیست یعنی تمام سجده را مکن
دیکر فرمودی که ای حمزه که ترا قاری کردانیده باین قرارت تو کفتمی که سلیمن یعنی
اعمش کفتی که راست کفتی دیکر فرمودی که سلیمان را قاری کرده کفتمی که یحیی فرمودی
که راست کفتی دیکر فرمودی که یحیی برکه خوانده کفتمی بر ابی عبدالرحمن سلمی کفتی که
راست کفتی دیکر فرمودی که که ابو عبدالرحمن را قاری کرده کفتمی که پسر عم پیغمبر تو
یعنی علی علیه السلم کفتی راست کفت علی دیکر فرمودی که که علی را قاری کرده کفتمی که پیغمبر
تو دیکر فرمودی که پیغمبر مرا قاری کردانیده کفتمی که جبرئیل دیکر فرمودی که جبرئیل را
قاری کردانیده من خاموش کشتمی پس فرمودی که ای حمزه بکو که تو پس کفتمی که من این جسارت
را نمی توانم نمود که بکویم که تو کردی که بکو که تو پس کفتمی که تو پس مرا کفتی که راست
کفتی ای حمزه دیکر فرموده که بحق سوکند که البته البته کرامی کردانم اهل قرآنرا بخصیص
که عمل بآن کرده باشند دیکر فرمودی که ای حمزه نزدیک آی پس نزدیک شدمی پس

کفتمی هم

آن کری

دستی که لایق آنحضرت درغایه زدی و مرا بآن آلوده کردانیدی و فرمودی که
تصور نکنی که این عزت تراتنها ارزانی میکردانم و بس بل هرکس را از امثال تو خواه
بزرکتر از تو و خواه کمتر از تو و هرکس را نیز که اقرا قرآن کرده همجنانجه تو اقرا کرده
که با قرا کردن رضا رعز من بخواسته این کرامه ایشانرا ارزانی فرمایم دیکر فرمودی
که ای حمزه آنجه از برای تو نهان کرده ام بیشتر از حد بیان است دیکر فرمودی
زا که ای حمزه اصحاب خود را یعنی اهل قرآنرا اعلام نمای بدوست داشتن من ایشانرا
ی ارزانی خواهم فرمود زیرا که ایشان برکزیدکان و نیکوترین مخلوقات اند دیکر فرمودی
که ای حمزه بعزت و جلال من سوکند که عذاب نکنم باتش هیچ زبانی را که قرآنرا خوانده
و هیچ دلی که آنرا نکه داشته و هیچ کوشی را که آنرا شنیده و هیچ چشمی را که آنرا نکریده
یعنی من از غایت تعجب از این منزلتهای رفیعه و این مرتبهای منیعه کفتمی که سبحانک
سبحانک ای ربی دیکر فرمودی که ای حمزه کجااند نظر کنندکان در مصاحف پس
من کفتمی که ای پروردکار من این قاریان حافظ اند که ایشان نه حافظ اند
آنرا و لیکن من نکاه میدارم و محافظت میکنم قرآنرا از برای ایشان تا روز قیامت
که إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ دیکر فرمودی که در قیامت
جون ایشان بمن رسند برکت هر آیتی درجتی را بلند سازم از برای ایشان و
امام حمزه جون این خواب را بسلیم بتمام تقریر فرمود از روی توبیخ و بازخواست
سلیم را کفت که جون من خوابی جنین دیده باشم و کریه کنم و روی را در زمین
مالم تو مرا ملامت میکنی یعنی اعذلک بابه را نیکوبی مقصود که مرا امام حمزه از
مراتب همه قرا اعلی است و قرآنرا بر سلیمن اعمش و بر حمران بن اعین و بر ابی
اسحق سبیعی و بر محمد بن عبدالرحمن و بر طلحه بن مصرف و بر امام جعفر علیه السلم خوانده و
اعمش و طلحه بر یحیی بن وثاب و یحیی بر علقمه و بر اسود بن یزید و بر زر بن حبیش و
بر زید بن وهب و بر عبید بن فضیله و سند ابو الاسود مذکور شد و خوانده است
عبید بر علقمه و خوانده است ابو اسحق بر ابی عبدالرحمن سلمی و بر زر ابن حبیش و

مردو شان مذکور شد و بر عاصم بن ضمره و بر حارث همدانی نیز خوانده و خوانده اند
عاصم و حارث بر امیر المومنین علی علیه السلم و خوانده است محمد بن عبدالرحمن بر
منهال و او بر سعید بن جبیر و سند سعید از پیش رفت و خوانده اند علقمه و اسود و
ابن وهب و مسروق و عاصم و حارث بر عبدالله بن مسعود نیز و خوانده است
امام جعفر علیه السلام بر پدر خود امام محمد باقر علم و او بر پدر خود امام زین العابدین
علم و او بر پدر خود امام حسین علم و او بر پدر خود امیر المومنین علی ابن ابی طالب علم
و خوانده اند و خوانده اند علی و ابن مسعود رضی الله عنه بر جناب شریعت مآب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین و مولود حمزه در سنه ثمانین بوده در ایام عبدالملک
بن مروان و مماتش در سنه خمسین وست ومایه بر قول صواب در حلوان در خلافت منصور
و عمرش هفتاد و شش سال بوده و او را از آنجهه زیات میکفتند که زیت را از عراق
بحلوان می برده و پنیر و کردکان را از حلوان بکوفه می آورده و مغفرت و رحمة الله و
برکاته قوله رَوَى خَلَفٌ عَنْهُ وَخَلَّادٌ الَّذِي ۝ رَوَاهُ سُلَيْمٌ مُتْقَنًا وَ
مُحَصَّلَا یعنی روایه کرده اند ابو محمد خلف بن هشام البزاز البغدادی و ابو عیسی خلاد
ابن خالد الصیرفی الکوفی از ابو عیسی سلیم بن عیسی الکوفی الحنفی المقری که روایه کرده سلیم از
از حمزه که آن قرارت در حالتی که از مروی محقق بود و حاصل بعد از طلب بسیار
و اجتهاد بیشمار و لیکن از بیت جنین معلوم میشود که سلیم و خلف و خلاد هر سه روایه
از نفس حمزه کرده اند و نه جنین است آری این قدر هست که موصلی در شرح نقل کرده
که خلاد قرآن از حمزه شنیده و بر او نخوانده بل بر سلیم خوانده و هیبت و فضل سلیم
جنان بوده که جون او می آمده حمزه می کفته که نکران شوید و ثابت کردید که سلیم آمد
و از اکابر اصحاب حمزه بوده و در سنه ثلاثین و مایه در ایام مروان ابن محمد که
آخر بنی امیه بود مولود شده و در سنه ثمان یا سنه تسع و ثمانین و مایه وفاه یافته
در کوفه در خلافت مامون و منقولست که خلف از ده سالکی حافظ بوده و در سیزده
سالکی اقرا مردم می نموده و ولادتش در سنه خمسین و مایه در ایام منصور بوده و

وفاتش

وفاتش در بغداد در خلافه الواثق بالله در تسع و عشرین و مایتین و خلاد در سنه عشرین و مایتین در خلافه معتصم
بالله متوفی شده در کوفه رحمه الله علیهم اجمعین قوله وَأَمَّا عَلِيٌّ فَالكِسَائِيُّ نَعْتُهُ ۝ لِمَا
كَانَ فِي الإِحْرَامِ فِيهِ تَسَرْبَلَا ۝ ذکر امام هفتم است یعنی و اما ابو الحسن علی بن حمزه بن
عبدالله الکوفی النحوی پس کسائی صفه اوست از برای آنکه او در احرام کلیمی را پوشیده بود
و کلیم را در عرب کسا کویند یا از برای آنکه کلیمی میفروخته یا از برای آنکه از دیهی بود که آنرا کسا
می کفتند و کسائی امام در کار خویش بوده هم در قراءه و هم در عربیه و نحو و یحیی بن معین کفته که ندیدم
باین دو چشم خویش صادق لهجه تر از کسائی جنانجه او را در خواب دیدند و سوال کردند
که خدای عز و جل با تو جه کرد جواب داد که مرا آمرزید بر که قرآن و الکم کسائی قرآنرا بر حمزه و بر محمد بن
عبدالرحمن ابن ابی لیلی خوانده و سند ایشان از پیش رفت و بر غیر ایشان نیز خوانده الا آنکه
مدار و اعتماد قراءه او بر حمزه است و در سنه تسع و ثمانین و مایه متوفی کشته در شهر ری در دیهی که
آنرا ارنبویه یا رنبویه کفتندی در صحبت رشید وقتی که بشهر طوس می رفتند قوله
رَوَى لَيْثُهُمْ عَنْهُ أَبُو الحَارِثِ الرِّضَا ۝ وَحَفْصٌ هُوَ الدُّورِيُّ وَفِي الذِّكْرِ قَدْ خَلَا
ذکر مردو راویان کسائی است یعنی روایه کرده اند ابو الحارث پسندیده که اسمش خالد لیث بن مو
المقری البغدادی است و حفص که او دوری است از کسائی و در اصحاب ابو عمرو ذکر
این دوری رفت یعنی این دوری همان دوری است که از ابو عمرو روایه کرده و بعد از آن
از کسائی نیز روایه کرده و ابو الحارث در سنه اربعین و مایتین وفات یافته و ذکر ولادت
و وفات دوری در ذکر ابو عمرو مذکور شد علیهم تحف الرحمة و لطف الرضوان قوله
أَبُو عَمْرِهِمْ وَاليَحْصُبِيُّ ابْنُ عَامِرٍ ۝ صَرِيحٌ وَبَاقِيهِمْ أَحَاطَ بِهِ الوَلَا ۝
یعنی ابو عمرو که از قرا سبعه است و ابن عامر که منسوبست به یحصب که یکی از اجداد اوست
ایشان هر دو خالص النسب اند از عرب یعنی مولد ایشان در عرب بوده و آن پنج امام
دیکر ولادت عجم کرد ایشان بر آمده یعنی در عجم زائیده اند قوله لَهُمْ طُرُقٌ يُهْدَى
بِهَا كُلُّ طَارِقٍ ۝ وَلَا طَارِقٌ يُخْشَى بِهَا مُتَمَحِّلَا یعنی مر
قرا سبعه را طریقه جند و مذهبی جند هست که راه می نمایند مر عالمی را که در راه نمائی

ودر روشنی علم همچون ستاره اند مرد مان را باین طریقتها ومذهبها ودرین طریقتها ومذهبها
هیچ راه زنی نیست که ازو برسند در حالتی که او منکر کننده باشد بل همه ثقات وعدول اند و
مراد ازین مذاهب آنست که درین کتاب خواهی دانست که مثلا هریکی از ترقیق راآت ونقل
وکشیدن حرف مد که از پس او حرف همزه باشد مذهب ورش است و ادغام کبیر مذهب ابو عزو
است وسکت مذهب حمزه است و اماله تا رتا نیث مذهب کسائی و علی هذا و نیز می توان که
مراد از طرق راویان راوی باشند چنانکه اصطلاح نهاده اند که آنچه امام خود میخواند قرارت قش
میکویند وآنچه فرا گیرنده از راوی میخواند طریقش مینامند مثل آنکه کویند قرارت نافع روایت
ورش طریق ازرق ونیز احتمال دارد که مقصود از طریقتها خواندن ایشان باشد که آنرا اند و
تحقیق وحدر میخواندند وتحقیق در عرف قرا عبارت ازانست که هر حرفی را حق آن بکذارد
ومد را تمام کشند وهمزات را محقق ودرست کویند وحرکات را تمام بجای آورند وحرفها
از یکدیکر جدا خوانند ومثل آن واین مذهب حمزه است وازرق از ورش وقتیبه از کسا ئی
وابوبکر از طریق اعشی وحفص از بعضی از طریق اشنانی وهشام از بعضی طریق مصریان از
حلوانی وابن ذکوان از بیشتر طرق عراقیان از اخفش وحدر در عرف قرا ایشان عبارة
از سرعة وسبک کردانیدن قرارت مثل قصر مدات واسکان محرکات واختلاس
حرکات وابدال وتخفیف همزاة وادغام متظهرات وامثال آن واین مذهب ابن
کثیر است ومشهورترین روایات ابوعمرو وقالون وطریق ولی از حفص وتدویر میان ن
تحقیق وحدر چیزیست وآن مذهب جماعتی که مد منفصل را میانه می کشند وامثال
اداها ن اختیار کرده اند که این طریق از مجموع قرا صحیح گشته چ
الا ای چنین ازبرای چنین ه جو میدان فراحت کوی برند یعنی چون بحث
طریق خواندن در میان آمد وظیفه آنکه چیزی چند که مناسب مقام است بکی
دانستن آن مراد وکام است الحاق نمایی وبکویی که قاری را در هنکام تلاوت
چهار چیز شرطست اول رعایت مناسبت قرارت واقرارت وا روایة واروایة
وطریق واطریق ووجه واوجه یعنی اکر یقرائتی آغاز کرده ابتدا بهمان قرارة

کند واکر

کند واکر روایتی بهمان روایت واکر بطریقی بهمان طریق واکر بوجهی بهمان وجه دوم رعایت
وقف یعنی وقف بر کلمه نکند که از آنجا فساد معنی لازم آید مثل وما من اله الا الله در قرارة
حمزه که از جهة استیفار وجوه سکانه در نون من که آن سکت وعدم ونقل است وقف بر
اله کند ومانند وما ارسلناک الا مبشرا که از جهة آنکه تا مد وتوسط وقصر را بجای آورد بر
ارسلناک وقف کند سیوم رعایت ابتدا یعنی در مثل قالوا ان الله فقیر وقالوا ان الله هو
المسیح ابن مریم وقالوا ان الله ثالث ثلاثه وما نند آن وقف بر قالوا نکند که ابتدا
بران الله نماید ومثل ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن
الظالمین وامانند آن که وقف بر العلم کند وابتدا بانک کند ومانند وما کان ینبغی
لنا ان نتخذ وما کان لنا ان نشرک بالله که از جهة استیفار مد وتوسط وقصر ابتدا بکلمه
لنا نماید که اکر معنیش داند وبآن اعتقاد کوید در زمان کافر کردد چهارم حسن ادا یعنی
تحقیق وتجوید وتحسین وتزیین وترتیل وتقویم وتمکین وتفخیم وترقیق وتشدید وتخفیف
وتمطیط وتقصیر وامثال آنرا نیکو بجای آورد وهرکس معانی این الفاظ را خواهد در منها ج
النشر ورساله تجوید نظر کند قوله وَهُنَّ اللَّوَاتِي لِلْمُوَاتِي نَصَبْتُهَا ه مَنَاصِبَ فَانْصَبْ
فِي نِصَابِكَ مُفْضِلاً ه یعنی وآن طریقتها آن طریقتهایی اند که کردانیده ام من آنها
نشانه چند ودلیلی چند بر شرف دانندکان آنها از برای کسی که موافقت نماید مرا از اصطلا ح
من درین طریقها پس رنج برای مخاطب در حاصل کردن عملی که ترا اصلی خواهد بود
در حالتی که تو آسان نماینده باشی به بهترین عملها که آن اخلاص در نیت است قوله
وَهَا أَنَا ذَا أَسْعَى لَعَلَّ حُرُوفَهُمْ ه يَطُوعُ بِهَا نَظْمُ الْقَوَافِي مُسَهَّلاً ه
یعنی وآگاه شو وحاضر آی ای حاصل کننده علم که اینکه من که سعی میکنم واجتهاد می نمایم
بامید آن که منقاد شود وفرمان بر دنظم کردن این قافیتها بحرفی چند که من آنها را از
قرا سبعه کردانیده ام یا فرمان بر دبقرآتهای مختلفه ایشان در حالتی که این نظم آسان
باشد یعنی سعی میکنم که حرفهائی چند که رمز ایشان کرده ام وکلمات مختلف فیها در نظم بخند
ودرست آید قوله جَعَلْتُ أَبَا جَادٍ عَلَى كُلِّ قَارِئٍ ه دَلِيلاً عَلَى الْمَنْظُومِ أَوَّلاً

یعنی کردانیده ام هر حرفی را از حروف ابجد دلیلی بر هر قاری از قرا سبعه وبر هر راوی
از راویان چهارده کانه بران ترتیب که نظم کردم حرف اول را از برای قاری
اول وحرف دوم را از برای قاری دوم همچنانچه مذکور میشود ا نافع ب قالون
ج ورش د ابن کثیر ه بزی و قنبل ح ابوعمرو ط دوری ی سوسی ک
ابن عامر ل هشام م ابن ذکوان ن عاصم ص ابوبکر ع حفص ف حمزه
ض خلف ق خلاد ر کسائی س ابوالحارث ت دوری برانکه رموز درین قصیده
بر سه قسم می آید ا رموز حرفی که با او رموز کلمی نباشد واصطلاح درین قسم چنان نهاده
که اول کلمه قرآنرا بیاورد خواه این کلمه یک محل باشد یا بیشتر مثل وما یخدعون الفتح
من قبل ساکن وکسر بیوت والبیوت یضم عن حمی جلة وقیل وغیض ثم جی یشمها و
وبعد ازان غالبا تمام قیدها را بیاورد اکر لفظ روشن نباشد وبعد ازان رمز حرفی
را بیاورد خواه که این حرف رمز یک کس بود یا بیشتر وبعد ازان واو فیصل را وآنچه
قید غالبا کرده شد که کاه هست که رمز پیش از تمام قیود واقع میشود مثل والعین فی
الکل ثقلا کما دار واقصر که کاف ودال درمیان ثقلا وواقصر واقع شده ونیز کاه
هست که رمز پیش از مجموع قیدها بیاید مثل واتم کثیر شاع بابنتی مثلث وسما العلا شذ
لفظهم ونیز کاه هست که رمز بر کلمه قرآنی مقدم میکردد مثل وبعد وبالتخفیف یبدل
پس معلوم شد که رمز است که بر کلمه قرآنی مقدم نمیکردد ۲ رموز کلمی که با او رموز حرفی
نباشد واصطلاح درین قسم چنان نهاده که رمز بر کلمه قرآن کاهی مقدم کردانند وکاهی
موخر سازند ۳ آنکه رموز حرفی وکلمی واسم جمع شوند واصطلاح درین قسم چنان نهاده
که همچنانچه رمز کلمی را مقدم وموخر میکرداند اکر رمز حرفی نیز با او جمع شود رمز حرفی نیز
با او همچنین مقدم وموخر کردد قوله وَمِنْ بَعْدِ ذِكْرِي الْحَرْفَ أُسْمِي رِجَالَهُ ه
مَتَى تَنْقَضِي آتِيكَ بِالْوَاوِ فَيْصَلاً ه بیان قسم اول است یعنی بعد ازانکه یاد کنم لفظی
را از لفظهای قرآن که قرا دران خلاف کرده اند ذکر کنم قیدهای آنرا وبعد ازان
بیاورم خوانندکان آنرا برمز نه باسم صریح زیرا که اسم صریح کاه هست که مقدم میشود

اکلا

برکلمه قرآنی وکاه هست که موخر میکردد مانند وذکر تتقی عاصم وابن عامر ونافع بارفع
واحدة جلا وهر کاه که رمز ایشان تمام شود بیاورم وبیاورم از برای تو واو فیصل را
یعنی واوی را که جدا کننده باشد این مسئله را از مسئله دیکر تا معلوم شود که این مسئله
آخر وابتدا مسئله دیکر است قوله سِوَى أَحْرُفٍ لَا رِيبَةَ فِي اتِّصَالِهَا ه وَ
بِاللَّفْظِ أَسْتَغْنِي عَنِ الْقَيْدِ إِنْ جَلا ه استثنا است از قوله آتیک بالواو یعنی
چون مسئله آخر شود من واو فیصل را بیاورم در مجموع مسایل مکر در مسئله چند که اکر بکدیکر
متصل شوند بی واو هیچ شکی والتباسی حاصل نباید که آیا این مسئله از تتمه مسئله سابق است
یا مسئله دیکر است پس خود مثل این بیت که ویخدعون خاطب اذ لوی فاز منهم بکا ف
کفی اوان زد والهمز ثملا که سه مسئله را جمع نموده ودر میان هیچکدام واو را نیاورده زیرا
که هیچ التباسی نیست وناظم را رحمة الله علیه خلاف این قاعده دریک محل روی نموده
در سورة القصص در وقل قال موسی واحذف الواو دخلا نما نفر که جای بیست که تصور
نمایند که مکر نما نفر از تتمه رمز قال موسی است قوله وباللفظ استغنی الخ تمهید قاعده دیکر
است یعنی اکر لفظ قرآنی روشن باشد واحتیاج بقید نداشته باشد بنا برانکه اکر قید کنم
نظم موزون نباید آنرا قید نمیکنم که بالمد او بالقصر او بالتخفیف وشبهه بل اکتفا بلفظ
میکنم یعنی آنچنانچه تلفظ بآن کنم مرادم آن باشد واین قسم در قصیده بر سه نوع آمده ا
آنکه تلفظ بهردو قراءة کند مثل وفی حاذرون الطاء ب آنکه تلفظ بقرائتی نماید وقرائتی دیکر
متعین سازد مانند وبالتا آتینا مع الضم حولا ج آنکه تلفظ بیک قرارة نماید وبی قید آن قراءة
دیکر را حول واصلا نیاورد یعنی لفظ قرا آنرا ونه قیدش را مانند ومالک یوم الدین راویه
ناصر که نمیفهمد که بالمد وبر اوشی مراد است یعنی الف قوله وَرُبَّ مَكَانٍ كَرَّرَ الْحَرْفَ
قَبْلَهَا ه لِمَا عَارِضٍ وَالْأَمْرُ لَيْسَ مُهَوِّلاً ه اشاره بآنست که اندک مکانی باشد که
ناظم رحمة الله علیه مکرر کرداند حرف رمز را دران مکان از پیش واو فیصل بنابر عارضی
که روی نماید وآن عارض آن باشد که قافیه بی این تکرار تمام نشود واین تکرار بر دو قسم
است یا تکرار در رمز مفرد باشد مثل نمی عم علا ه واسری الاساری حلی حلا ه یاد

رمز جمع مثل ذا اسوة تلا وسما العلی که در مثال اول ثا که رمز دوریست در کوفیان داخل است و در مثال دوم الف که رمز نافع است در سما داخل است والامر لیس مهولا یعنی واین تکرار رموز امری ترسناک نیست مران کسی را که تامل دران نماید زیرا که هیچ التباسی از ان حاصل نمی آید بدا لکم از حروف ابجد شش حرف مانده بود و ناظم رحمه الله هر یکی را ازان حروف رمز جماعتی کردانید واشارت بان نمود قوله
ومنهن للکوفی ثاء مثلث ٥ وستتهم بالخاء لیس باغفلا ٥ یعنی ازین حروف ابجد ثاء مثلثه را یعنی ثائی که سه نقطه بر سر دارد وضع کرده ام از برای کوفیان جهت ایشان که سه کس اند واین حرف نیز سه نقطه دارد ومراد بکوفیان عاصم وحمزه وکسائی اند قوله وستتهم الخ یعنی وشش کس را از قراء سبعه مرموز کردانیده ام ایشان بحرف خا در حالتی که این مغفل نیست از نقطه یعنی خائیست که نقطه دارد نه حاء بی نقطه قوله
عنیت الاولی اثبتهم بعد نافع ٥ وکوف وشام ذالهم لیس مغفلا
یعنی میخواهم من بدین شش کس انکسانی را که ذکر کردم ایشانرا بعد از نافع یعنی خاء رمز قراء سبعه است غیر از نافع وکوفیان وشامی که ابن عامر است ذال رمز ایشانست و این ذال را از نقطه غافل نکردانیده اند یعنی نه دالیست بی نقطه قوله وکوف مع
المکی بالظاء معجما ٥ وکوف وبصر غینهم لیس مهملا ٥ یعنی وکوفیان در حالتی که مصاحب ابن کثیر مکی باشند تعبیر کرده میشود از ایشان بظاء در حالتی که این ظاء معجم بود یعنی نقطه داشته باشد وهمچنین کوفیان وبصری که ابو عمرو است غین که رمز ایشانست مهمل نیست از نقطه یعنی نقطه دارد قوله وذو النقط شین للکسائی وحمزه ٥ وقل فیهما مع شعبة صحبة تلا یعنی وخداوند نقطه که شین است رمز حمزه وکسائی است قوله وقل فیهما الخ یعنی وبگو در شان حمزه وکسائی چون مصاحب شعبه باشند که لفظ صحبه متابعه کرده است ماقبل خود را در انکه الجنانچه ان شش حرف هر یکی رمز جماعتی اند او نیز رمز جماعتی است یعنی صحبه رمز حمزه وکسائی وابو بکر است قوله صحاب هما مع حفصهم عم نافع ٥ وشام سما فی نافع وفتی العلا ٥

وملک وحق فیه وابن العلاء قل ٥ وقل فیهما والیحصبی نفر حلا یعنی کلمه صحاب رمز حمزه وکسائی است چون حفص واایشان باشد وکلمه عم رمز نافع وابن عامر شامی است وکلمه سما رمزیست قرار کرفته در شان نافع وابن کثیر مکی وجوان العلا یعنی ابو عمرو وبکو که کلمه حق رمزیست قرار کیرنده در شان ابن کثیر مکی وپسر العلا یعنی ابو عمرو است وبکو تو که کلمه نفر رمزیست خوش کشته در شان ابن کثیر وابو عمرو ویحصبی که ابن عامر است قوله وحرمی المکی فیه ونافع ٥ وحصن عن الکوفی ونافعهم علا ٥ یعنی وکلمه حرمی رمزیست شده در شان نافع وابن کثیر مکی وکلمه حصن رمزیست بلند کشته از کوفیان ونافع قوله ومهما اتت من قبل او بعد کلمة ٥ فکن عند شرطی واقض بالواو فیصلا ٥ بیان قسم دوم است از اقسام سه کانه رموز یعنی وهرگاه که بیاید کلمه این کلمات هشت کانه که آنرا رمز کردانیده ام از پیش رمز حرفی یا از پس رمز حرفی خواه که این رمز حرفی رمز جند کس بود مثل شین همچون شرعه وحق شفاؤه وخواه که رمز مفردی بود مانند نعم عم وعم فتی وخواه که رمز حرفی در کلمتی واقع داخل شود مانند سما العلی وخواه که داخل نباشد مثل علی حق الندی وخواه که رمز حرفی و رمز کلمتی هردو باهم بر کلمه قرآنی مقدم باشند یا موخر مثل و حکم صحاب قصر همزة جا رنا وتمد وتی سما فریقا وخواه که رمز کلمتی در میان دو رمز حرفی بود مثل صفو حرمیه رضی پس باش تو نزد شرط من یعنی بدان که بدلول هر یکی از رمز حرفی وکلمی بر حال خود اند وهیچ تغیری بدان راه نیافته ونظر کن به حرف رمز اگر داخل نیست در رمز کلمتی آنرا با ایشان اضافه کن واگر داخل است پس از قبیل ورب مکان بود وحکم کن بواو فیصل چنانچه از پیش کفته شد که اگر التباس باشد واو را بعد از تمامی مسئله بیاورم واگر نباشد نیاورم قوله
وما کان ذا ضد فانی بضده ٥ غنی فزاحم بالذکاء لتفضلا
یعنی واز وجوهات قرات هر انچیزی که باشد خداوند ضد پس بدرستی که من چون ذکر آن کردم مستغنی میشوم از ذکر کردن ضد او مانند وجمع بالتشدید شافیه کملا

فی

که جون ذکر تشدید از برای حمزه وکسائی وابن عامر کردم معلوم میشود که غیر ایشان تخفیف میخوانند مثل وقل لا بثین القصر فاش که جون ذکر قصر از برای حمزه نمودم معین است که غیر حمزه بمد یعنی بلبثین خواهند خواند وامثال آن قوله فزاحم الخ یعنی پس جون چنین است که من اکتفا بذکر احد الضدین می نمایم پس تو مزاحم آن ضد دیگر شو وآن را بیرون آر بتیز ذهنی خویش تا بر فضل بر دیگران افزون آئی قوله کمد واثبات وفتح ومدغم ٥ وهمز ونقل واختلاس تحصلا ٥ وجزم وتذکیر وغیب وخفة ٥ وجمع وتنوین وتحریک اعملا ٥ یعنی از وجوه قرآات که خداوند ان ضد اند مثل مد که ضدش قصر آمده وهر یکی دلالت بران یکی دیگر می کند یعنی در قصیده هردو را استعمال کرده مثل وفی حاذرون المد ماثل وقل لا بثین القصر فاش ومثل اثبات که ضدش حذفست وهر دو دلالت بریکدیگر دارند مثل ویثبت فی الحالین درا لوامعا ٥ وقل قال موسی واحذف الواو دخللا وکاهیست که این هردو را بعبارتی دیگر می آورد که از ضمن کلام اثبات وحذف معلوم میشود مثل وزد الفا من قبله فتکملا ٥ وقبل یقول الواو غصن ومثل وعدنا جمیعا دون ما الف حلا ٥ وقالوا الواو الاولی سقوطها ٥ ومثل فتح که ضدش اماله است مطلقا یعنی خواه اماله تامه وخواه بین ولیکن این فتح را در قصیده استعمال نفرموده زیرا که اماله بر دو قسم است اماله تامه واماله بین بین پس اگر این فتح را استعمال میفرمود معلوم نمیشد که ضدش اماله تامه است یا بین بین بخلاف انکه جون ذکر اماله کرد خواه که تامه است یا بین بین ضد او فتح است ومانند امل ادعی اجیدا وقلل جبشا الاکر کسی کوید که تو کفتی که ناظم رحمه الله علیه این فتح را استعمال نکرده جه میکوئی در قول او که والفتح عنه تفضلا در یوسف ودر قد قل فتحها در باب الفتح والاماله که مقصودش درین دو محل فتح ضد اماله است جواب کوئیم که مقصود از ذکر کردن یکقراه از دو قراه آنست که تا دران دیگر ضد آنرا فرا کیرند وغرض ناظم رحمة الله علیه در یوسف آنست که از ابو عمرو ذکر فتح کند تا در قراه دیگران اماله را فرا کیرند بل مقصودش بیان آنست که ابو عمرو را در بشرای اماله تامه وفتح وبین بین روایت اما فتح اشهر است زیرا که عامه اهل اداء در مذهب ابو عمرو

برفتح اند چنانچه در تیسیر فرموده ومراد از قد قل فتحها تقلیل فتح است که غیر اماله بین بین باشد پس کویا که کفته ورش را در روس آیات اماله بین بین فقط است نه انکه بیان فتح فرموده واز جهت است که در شرح فاسی تصریح نموده که در قصیده این فتح را استعمال نفرموده ومثل ادغام که ضدش اظهار است وهر دو دلالت بر هم میکنند مثل تمدونن الادغام فاز ولیس اظهر عن فتی ٥ ومثل همز که ضدش ترک همزه است ومراد بهمز مصدر است یعنی مهموز کردانیدن تا ضد او ابدال باشد اکر این همزه متروکه را صورتی نکاشته باشند خواه که این همزه ساکن بود یا متحرک مثل ویاجوج وماجوج اهمز ومؤصدة فاهمز ویهمز ضیزی وبادی بعد الدال بالهمز که از زمان تلفظ بصورة همزه نمایند واکر این همزه را صورتی نباشد ضدش حذف باشد مثل وفی الصابئین الهمز والصابئون ومعنی همزه مکتوبه که تلفظ بباقی حروف نمایند ومثل نقل که ضدش ترک نقلست ودر قصیده نقل را استعمال فرموده مثل ونقل ردا عن نافع ٥ ومثل اختلاس که ضدش اشباعست مثل وکم جلیل عن الدوری مختلسا جلا واختلاس ربودن حرکه باشد یعنی تلفظ بجهار دانک حرکه کنند و اشباع تمام کفتن آن وهمچنین در قصیده استعمال ضد اختلاس نرفته وکاهیست که تعبیر از اختلاس باخفا می کند واخفی العین قالون مسهلا ٥ ومثل جزم که ضدش رفع است ولیکن جزم دلالت بر رفع میکند مثل والقصر للمکی واجزم فلا یخف ورفع دلالت بر جزم نمیکند زیرا که جون رفع را ذکر کرد وساکت شد از ذکر ضدش البته در مقابل او نصب خواهد بود چنانچه بعد ازین می آید ومثل تذکیر که ضدش تانیث است وهر دو دلالت بریکدیگر دارند مثل وذکر تسقی عاصم وابن عامر ٥ وتقبل الاولی انثوا دون حاجز ٥ ومثل غیبت که ضدش خطابست وهر یکی از ایشان بران یکی دلالت میکند مانند وفی تعبدون الغیب شایع دخللا ٥ ویبغون خاطب کملا ٥ ومثل خفت که ضدش ثقل است وهر دو دلالت بر یکدیگر دارند مثل وخف لووا الفی وحق وفرضنا ثقلا ٥ وکاهیست که بعوض تشدید تثقیل استعمال میفرماید همچون که وشدد حفص منزل وابن عامر ٥ ومثل جمع که ضدش توحیدست وهر دو در قصیده مستعملند مثل وجمع رسالاتی حمته ذکوره وفی الغرفت

موده

التوحيد وَ وَجدلهم في هود ومثل تنوين كه ضدش ترك تنوين است ومرد ودلالت بر سم اندو
ترك تنوين يا از براى لاينصرفى باشد يا از براى اضافه مثل لثمود نونوا واخفضوا رضى
وثمود مع الفرقان والعنكبوت لم ينون وَ اكل اضف حلى وكاهست كه تعبير از تنوين
بنون ميفرمايند زيرا كه تنوين در لفظ نون است مثل شهاب بنون ثق ومعا شبا اقتح
دون نون ومثل تحريك كه ضدش اسكان است خواه كه اين تحريك مقيد باشند يا غير
مقيد مثل وحرك عين الرعب ضما والتحريك بالكسر كفلا ومعا قدر حرك من صحاب اما
ضد اسكان تحريك غير مقيد است كه مراد ازان فتح است جنانجه بيت لاحق اشاره بدين
معنى است وبدانكه در قصيده ضدى جند ديگر آورده كه از جهة اختصار درين دو بيت
ذكر آنهارا نفرموده مثل تقديم وتاخير جنان كه وقدم مده راشدا واخر يقتلون شمردلا
ومثل قطع ووصل همجو كه قطع اشدد ووصل اتخذ تا تم ومثل تحقيق وتسهيل مانند وحقق
ثان صحبة ولسهل اخا حمد ومثل اهمال كه دلالت بر نقط دارد دران قراءة ديگر همجون
مع ضم الكسر شد دو اثملا ومثل استفهام كه و اخبار مانند واستفهام اتا صحا ولا و اخبروا
بخلف اذا امات ومثل ترقيق وتفخيم مانند ورقق ورش وفخمها في الاعجمى قوله
وحيث جرى التحريك غير مقيد ٥ هو الفتح والاسكان اخاه منزلا ٥
يعنى در هر موضعى كه حركت را ذكر كنم وقيد نكرده باشم كه اين حركت كسر است يا ضم يا فتح تو
بدانكه آن حركت فتح است مثل حرك شطئه دعا ماجد كه مراد ازين حركت فتح طا است
پس اگر جنانجه اين حركت غير فتح باشد البته آنرا قيد خواهيم كرد مانند وحرك عين الرعب
ضما كارسيا ومانند وبالتحريك بالكسر كفلا قوله والاسكان الخ يعنى واسكان برادرى
كرده است فتح را يعنى ضد حركتى كه مقيد نباشد اسكان است وضد اسكان فتح است
كه اگر ضد اسكان نه فتح باشد بالضروره آنرا ذكر كنيم مثل وجزءا وجزء ضم الاسكان
صف شل وازنا وازنى پاكن الكسر دم يدا وبدانكه ناظم رحمه الله از قاعده كه نهاده
خارج نگشته مگر در قوله وفى الصعقة اقصر مسكن العين راويا در والذاريات كه حقش
آن بود كه مسكن الكسر بفرمودى وهمچنين كسى را مى رسد كه ميگويد كه در باب هاء كنايه در قوله

ويكسن بوده

ويسكن بوده آنجا نيز متخلف شده زيرا كه اسكان مطلق گفته ودر مقابل او كسر است نى
اشباع يا واشباع پس اگر ويسكن يوده كسرة ونوله ونصله ونوته فاعتبر صافيا
حلا بجفتى مناسب بودى وممكن است كه جوابش گويند كه ناظم رحمه الله دراين قاعده
اعتماد بر مقتضى عربيه نموده يعنى در جايى كه فتح مى توان ضد سكون فتح باشد ودر جايى
كه نمى توان ضد سكون حركتى باشد كه دران كلمه جايز باشد وجون در ها ضمير مفرد مذكر
كه ما قبلش مكسور است يا يا ساكن بغير از سكون وكسر نمى توان پس گويا كه ضد سكون
در همزه جنين كسر است پس از جهة ذكر قراءة ديگران نكرده والله اعلم قوله
واخيت بين النون واليا وفتحهم ٥ وكسر وبين النصب والخفض منزلا
يعنى برادرى انداختم ميان يا ونون وميان فتح وكسر وميان نصب وخفض يعنى
جون ذكر كنم كه فلان قارى فلان كلمه را بنون ميخوانند پس ديگران بيا خوانند مثل و
نذخله بنون و اگر بگويم كه بيا ميخوانند پس ديگران بنون ميخوانند مانند ويا سوف نوتيهم
عزيز ودر اينجا اين دقيقه نيز معلوم مى بايد كرد كه هر جا كه يا در مقابل نون است بلفظ
بلفظ يا ميفرمايد جنانجه ديدى در مثال كه و يا سوف نوتيهم فرموده واگر يا در مقابل خطاب
يا در مقابل تانيث است با اطلاق منفرمايند يا قيد غيبة وتذكير ميكنند وهمچنين اگر بگويم كه
لفظ را بفتح ميخوانند مثل وان الدين بالفتح رفلا پس ديگران بكسر خوانند واگر بگويم كه
بكسر ميخوانند پس باقيان بفتح خوانند مثل وان الله يكسر فى كلا واگر بگويم كه كلمه را بنصب مى
خوانند البته ديگران آنرا بخفض خواهند خواند واگر بعكس بگويم بعكس مانند وانصب
بنكم عم صندلا وقوم بخفض الميم شرف حملا بدانكه مراد از كسر وفتح حركت بنايت يعنى حركتى
كه در آخر يا در غير آخر باشد وبسبب عوامل از حال خود نگردد وغرض از خفض ونصب حركات اعراب
است يعنى حركتى كه در آخر باشد وبسبب عوامل متغير نشود ومقصود ناظم رحمه الله از مى فقطه
بر اين ضابطه آنست كه تا قارى محل خلاف را معلوم كند كه اگر اين فرق نكردى قارى را
معلوم نشدى كه ناظم قصد كدام حرف نموده مثل وجذوة اضمم فزت لفظ جذوه مشتمل است
بر فتح وضم وكسر در جيم وبر خفض در تاء تانيث پس از قوله معلوم شد كه مراد ضم در جيم است

نه در تا واز قوله معذرة رفع دانسته گشت كه مقصود حركت تاء است نه جيزى ديگر ودر آخر
از حرف او را ابسهو خلاف اين التزام ردى نموده در وفى قيله اكسر كه او را اخفض
مى بايست گفت كه لام معربت اما قوله تضارر وضم الرار هر جند كه حركة اعرابى است
ومى بايستى كه رفع الرا بگفتى وليكن ضم الرا را از انجه فرموده تا ضدش فتح را فرا
گيرد قوله وحيث اقول الضم والرفع ساكتا ٥ فغيرهم بالفتح والنصب
اقبلا ٥ يعنى و در هر جا كه ذكر كنم ضم را يا رفع را از براى بعضى از قرا واز ضد آن ساكت
شوم يعنى آنرا ذكر نكنم مثل وبا تركبن اضمم ومثل رفع ولا يامركم الس پس معلوم كن كه ديگران
در صورة اول بفتح خوانند ودر صورة دوم بنصب اما اگر در مقابل ضم نه فتح ونصب باشد
آنجه را او ضم يا وا رفع ذكر كنم مثل ضم الكسر والرفع الجزم ورفع وبنا بر ان قاعده
سزاوار آن بود كه درين بيت كه عليهم واليهم حمزة ولديهم جميعا بضم الكسر بگفتى زيرا كه جون
ضم مطلق فرموده در مقابل او فتح است وفتح در ها ضمير جمع مذكر جايز نيست وجوابش همان
است كه در هاء كنايه گفته شد كه جون در ضمير جمع مذكر غير از ضم وكسر نمى تواند بود جون ذكر
ضم كرده ديگر البته كسر خواهد بود واز انجه از ذكران ساكت شده قوله
وفى الرفع والتذكير والغيب جملة ٥ على لفظها اطلقت من قيد العلا
يعنى موضعى جند كه من اطلاق كرده ام من آنهارا بر لفظ الموضع از براى كسى كه
جمع كرده شرف ومراتب عليه را در رفع وتذكير وغيبات يعنى هر كلمه كه احتمال رفع
ونصب وجر هر سه داشته باشد ومن تعيين نكنم كه برفع ميخوانند يا بغير رفع پس مراد هم
رفع باشد ومانند وارفع اولا صحاب وهر كلمه كه احتمال تذكير وتانيث يا احتمال غيب
وخطاب داشته باشد ومن هيجكدام را مقيد نساخته باشم كه بتذكير ميخوانند يا بتانيث
يا بغيب يا بخطاب پس مقصود من ازان كلمه احتمال تذكير وتانيث دارد تذكير بود تا
ضدش تانيث فرا گيرند مثل ويحيى خليط وغرض من ازان كلمه كه احتمال غيب وخطاب
داشته غيب بود تا ضدش را خطاب فرا گيرند همجون كه وبل يوثرون حز وناظم رحمه الله جميع
اين هر سه قسم در يك بيت اتفاق افتاده در سورة الاعراف كه وخالصة اصل ولا

يعلمون

زيرا كه

يعلمون قل الشعبة فى الثانى ويفتح شمللا وقاعده جنان نهاده كه در اينجا كه مرادش رفع
است لفظ را مرفوع آورد ودر آنجا كه مقصودش تذكير است لفظ را مذكر گويد و
در اينجا كه غرضش غيب است لفظ را مغيب آورد جنانجه درين بيت مشاهده نمودى
قوله وقبل وبعد الحرف اتى بكل ما ٥ رمزت به فى الجمع اذ ليس مشكلا
م
اشارت است بتقسيم سيوم از اقسام سه گانه رموز يعنى ناظم رحمه الله ميگويد كه در رمز حرفى الر
نمودم كه اول كلمه مختلف فيها را بگويم وبعد ازان قيود را بيا ورم اگر مقصود از لفظ
حاصل نشود وبعد ازان خواهند كان آنرا بيا ورم رمز وبعد ازان واو فيصل را بيا ورم
ودر رمز كلمتى كه هر يكى را ازان رمز جمع كرده ام كه آن صحاب است وصحاب وعم وسما و
حق ونفر وحرمى وحصن اين التزام را نمى نمايم بلكه گاه باشد كه كلمه رموز را بر كلمه قرانى
مقدم دارم وگاه باشد كه بعكس مانند وحق بضم السوء وليتنى حق بلا قوله اذ ليس مشكلا
يعنى آوردن رمز جمع از پيش كلمه قرانى يا از پس او امرى مشكل نيست هر كسى را كه تامل نمايد
دران بدانكه مناسب تر آن بود كه اين بيت از عقب قوله ومن بعد ذكرى الحرف
بودى وقوله مهما اتت من قبل از پس اين بيت بودى وممكن است كه جواب گويند
جون بيت ومن بعد ذكرى الحرف تعلق بر رمز حرفى داشت آنرا از عقب بيت جعلت
ابا جاد آورد وجون اين دو بيت ديگر تعلق بر رمز كلمتى داشتند از عقب رمز كلمتى آورد
والله اعلم بحقايق الاشيا قوله وسوف اسمى حيث يسمح نظمه ٥ به موضحا
جيدا معما ومخولا ٥ يعنى زود است كه نام برم قراء را بصريح اسم ايشان در هر جا كه مسامحه كند
يعنى آسان باشد نظم كردن اين اسم به اين اسم يعنى جون قارى را به اسم صريح نام برم
گاه باشد كه از پيش از كلمه قرانى بيا ورم مانند ونافع بالرفع واحدة جلا يا بعد ازان
مثل ولا كذابا بتخفيف الكسائى اقبلا ونيز احتمال دارد كه درين بيت خبر ازان معنى
دهد كه هر جا كه قارى را با اسم صريح ذكر مى كند رمز را وا او جمع نميكند يعنى بعضى را با اسم
صريح وبعضى را برمز واكيديگر در يك قراءة ذكر نمى كند پس اگر در قراءتى بصريح گويد ودر
قراءتى ديگر برمز جايز باشد مثل وفى النون فتح الضم شاف وعاصم روى نونه

باب نقط اسفلها قوله موضی الخ یعنی نام برم قرار اباسماء هر یکی ایشان در حالتی که روشن
کننده باشم چیزی را که مانند کردنی باشند خداوند عمویان وخالویان واین قاعده
ایست در عرب که پسری را که اعمام واخوال بسیار باشند کردن او را بزنورها بیارایند
تا مردم معلوم کنند که او را عمویان وخالویان بسیار هستند واین کنایتی از شهرت
باشد قوله وَمَنْ كَانَ ذَا بَابٍ لَهُ فِيهِ مَذْهَبٌ ۝ فَلَا بُدَّ أَنْ يُسْمَى فَيُدْرَى
وَيُعْقَلَا یعنی از قراء آنکسی که خداوند بابی باشد در اصول قراءة که آنکس را در آن
باب مذهبی منفرد باشد که منفرد بود او بآن مذهب از غیر خود پس ناچار است از آن
که نام برده شود آن باب را مانند باب الادغام الکبیر باب اللامات یا نام برده
شود در آن باب آنکسی را که در آن مذهبی دارد باسم صریح مثل و دونك الادغام الكبير
وَقُطْبُهُ أَبُو عَمْرٍو الْبَصْرِي وَرَقَّقَ وَرْشٌ كُلَّ رَاءٍ تا در اول امر معلوم شود که این باب
در بیان چیست و در مذهب کیست وآنرا تعقل نماید اکنون ای طالب از راه
کوتاه نظری عیب نکنی که چرا سخن را دراز کفتی و در دیباچه کتاب وعده کردی که
تحت اللفظ قصیده را می نویسم زیرا که کسی بر این اصطلاحات نیکو واقف شود
قراءة را جا بجا باید استخراج تواند نمود پس اطناب از جهت بود بر آنکه ناظم رحمه الله
علیه چون از ذکر رموز و تعریف مصطلحات فارغ شد خواست تا فضل قصیده
را از روی اخبار نه از جهت افتخار بیان فرماید پس در آن شروع نمود قوله
أَهَلَّتْ فَلَبَّتْهَا الْمَعَانِي لُبَابُهَا ۝ وَصُغْتُ بِهَا مَا سَاغَ عَذْبًا مُسَلْسَلَا
یعنی دعوة و بخواند این قصیده من بهترین معانی پس لباب یعنی معانی او را جواب داد
به لبیک لبیک یعنی این قصیده مشتملست بر مغزهای معانی قوله وصغت بها الخ یعنی
و بریختم من درین قصیده آنچه سهل بودی ریختنی شیرین روان یعنی در این قصیده
بیان کردم از فواید و مسایل هرچه خوشتر و دلکشتر است قوله
وَفِي يُسْرِهَا التَّيْسِيرُ رُمْتُ اخْتِصَارَهُ ۝ فَأَجْنَتْ بِعَوْنِ اللَّهِ مِنْهُ مُؤَمَّلَا
یعنی طلب کردم اختصار کتاب تیسیر را در آنچه که آسان کرد خدای تعالی آن را در

قصیده بسیار خیر و بر فایده بر کشت این قصیده بتوفیق خدای تعالی از کتاب تیسیر در حالتی که
این کتاب تیسیر امید را با و داشته بود ند یعنی جمعیت این قصیده بدولت او حاصل شده قوله
وَأَلْفَافُهَا زَادَتْ بِنَشْرِ فَوَائِدٍ ۝ فَلَفَّتْ حَيَاءً وَجْهَهَا أَنْ تُفَضَّلَا
یعنی مسائل این قصیده که از بسیاری همچون درختان بعضی در بعضی پیچیده اند زیاده آمده
بر کتاب تیسیر بسبب فایده چند که در اینجا هست و آنجا نیست مانند باب مخارج حروف
پس این قصیده پوشیده روی خود را از شرم آن که مبادا که بر کتاب تیسیر افزون آید
همچون شرم داشتن کوچک از بزرگ و اگرچه که صغیر زائد و فایق آمده بر کبیر قوله
وَسَمَّيْتُهَا حِرْزَ الْأَمَانِي تَيَمُّنًا ۝ وَوَجْهَ التَّهَانِي فَاهْنِهِ مُتَقَبَّلَا
یعنی و نام نهادم این قصیده حرز امانی و وجه تهانی یعنی محل نگاه داشتن آرزوها طالبان
این علم و مقدم و پیشوای و پیشوای هر چیزی که مردم را بآن تهنیت کنند و این نامش که نهادم
از برای تیمن و تبرک است به این اسم تهنیت کن این نظم را یا و او را رفق بجای آور در حالتی
که تو قبول کننده باشی او را قوله وَنَادَيْتُ اللَّهُمَّ يَا خَيْرَ سَامِعٍ ۝ أَعِذْنِي مِنَ
التَّسْمِيعِ قَوْلًا وَمَفْعَلَا یعنی کفتم که ای معبود بمعبودی سزاوار و ای مالک روز جزا
و ای بهترین شنونده هر دعوات بیچارگان را و تضرع و زاری سرگشتگان را نگاه دار و در
پناه خویشتن مرا از طلب سمعه و ریا در گفتار و کردار یعنی مگذار که چیزی را کنم یا کویم و مرادم
آن باشد که مردم آنرا بشنوند یا بینند و مرا مدح کنند قوله إِلَيْكَ يَدِي مِنْكَ الْأَيَادِي
تَمُدُّهَا ۝ أَجِرْنِي فَلَا أَجْرِي بِجَوْرٍ فَأَخْطَلَا یعنی نعمتهای عظیم و الا کرمهای
تو که بر من ارزانی فرموده مرا بر آن داشت که بردارم دست خویش را بحضرت تو و ترا
خوانم و کرنه من از کجا و تمنای وصل تو از کجا نگاه دار مرا از آنکه مرتکب جور شوم که آن زمان در قول
من عیب و خطا ظاهر کردد قوله أَمِينَ وَأَمْنًا لِلْأَمِينِ بِسِرِّهَا ۝ وَإِنْ عَثَرَتْ فَهْوَ
الْأَمُونُ تَحَمُّلَا یعنی ای اجابت کننده دعا و ای درگذرانده هر خطا این دعا را که کردم
مستجاب گردان و بخش امن هر کسی را که بسر این قصیده امین باشد یعنی اگر چیزی نیکو دراو
مشاهده کنم بنیکویی او معترف شود که این نیکوست و اگر غیر آن مشاهده نماید

عذر آن را با قامه رساند که الْإِنْسَانُ مَحَلُّ النِّسْيَانِ و اگر چنانچه صاحب قصیده هر لزل شود
بر در اید پس این امین همچون شتری قوة ناک بزرگ شود در تحمل هفوات و صبر بر عثرات او
قوله أَقُولُ لِحُرٍّ وَالْمُرُوءَةُ مَرْؤُهَا ۝ لِإِخْوَتِهِ الْمِرْآةُ ذُو النُّورِ مِكْحَلَا شروع
در نصیحت است یعنی میکویم مر آزادی را که پرستش هوا نکرده و حال آنکه صاحب جوانمرد
که خداوند نور ایمان باشد مر برادران دینی خود را همچون آیینه است که عیبهای ایشانرا
بایشان می نماید تا باصلاح آن مشغول می شوند و این بیت اشارتست بدو بزرگوار که
إِنَّ أَحَدَكُمْ مِرْآةُ أَخِيهِ فَإِذَا رَأَى شَيْئًا فَلْيُمِطْهُ وَالْمُؤْمِنُ الْمُؤْمِنُ قوله
أَخِي أَيُّهَا الْمُجْتَازُ نَظْمِي بِبَابِهِ ۝ يُنَادَى عَلَيْهِ كَاسِدَ السُّوقِ أَجْمِلَا
مقول قول است یعنی میکویم که ای برادر دینی من و ای آن کسی که می کذراند این قصیده
بدر تو در حالتی که ندا می کنند بر او همچون چیزی که بر بیع او را عرض کنند و در ندا کردن
این کویند که ای کاسد بازار نیکویی کن با او که محاسن او را ظاهر کردانی و قبایح او را باز
پوشانی و مراد از گذراننده مطالعات است تا استماع قوله وَظُنَّ بِهِ خَيْرًا وَسَامِحْ
نَسِيجَهُ ۝ بِالْإِغْضَاءِ وَالْحُسْنَى وَإِنْ كَانَ هَلْهَلَا عطف است بر قول اجملا
یعنی ای برادر دینی و ای صدیق تعیینی با این نظم نیکویی کن و گمان بر تو ناظم نیکویی را و مسامحه
و سهل گیری کن و ابیات ناظم که آنها همچون جامه بافته است در نکد کم بفرو خوابانیدن
چشم و بطریق نیکویی و اگرچه این نظم همچون جامه ضعیف بافته است در کارگاه الفاظ بر آنکه
ناظم از غایت تواضع و نهایة تخلق این سخن را میفرماید و اگر نه هیچ آفریده هر کز هیچ جامه را مثل
آن نبافته در صفا و زیبایی و رواج و روایی قوله وَسَلِّمْ لِإِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ إِصَابَةً
وَالْأُخْرَى اجْتِهَادٌ رَامَ صَوْبًا فَأَمْحَلَا یعنی ای برادر دینی سلامة دار ناظم را از
طعنها از برای یکی از دو نیکی که آن رسیدنست بصواب و جهد نمودنست بیافتن صواب
همچنانچه در حدیث شریف آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مَنِ اجْتَهَدَ فَأَصَابَ فَلَهُ
أَجْرَانِ وَإِنْ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ و کسی که اجتهاد نمود و خطا کرد همچون کسی است
که طلب آمدن باران کند و بعد از آن در خشکی رسید و بی باران یافته یعنی ملامتم مکن از جهة

نظم این قصیده زیرا که اگر صواب کرده ام دو اجر دارم و اگر خطا نموده ام یک اجر برده ام
یعنی بهر تقدیر که هست سعیم ضایع نیست قوله وَإِنْ كَانَ خَرْقٌ فَادَّرِكْهُ بِفَضْلَةٍ
مِنَ الْحِلْمِ وَلْيُصْلِحْهُ مَنْ جَادَ مِقْوَلَا یعنی اگر یافته کردد درین بافته من دریدگی
یعنی سخنی ناکس پس تدارک نمای آنرا به فضلات حلم خویش و سزاوار است که باصلاح
آورد آنرا کسی که نیکو باشد زبان او و خوب بود بیان او قوله وَقُلْ صَادِقًا لَوْلَا
الْوِئَامُ وَرُوحُهُ ۝ لَطَاحَ الْأَنَامُ الْكُلُّ فِي الْخُلْفِ وَالْقِلَا یعنی بکوی
برادر من کفتاری راست زیرا که بمنزل نرسد جز رفتار و اگر نه موافقت بودی و خوبی
که بسبب موافقت حاصل میکردد هر آینه هلاک شدندی همه مردم در اختلاف قوله
وَعِشْ سَالِمًا صَدْرًا وَعَنْ غِيبَةٍ فَغِبْ ۝ تُحَضَّرْ حِظَارَ الْقُدْسِ أَنْقَى مُغَسَّلَا
امر است به پاک کردانیدن سینها از غل و غش و حقد همکنان بتخصیص حفظه را که حاملان اعلام
اسلام اند یعنی و زندگانی کن ای برادر من در حالتی که بسلامة باشد سینه تو از کینه و حقد و
غیر آن از افعال ذمیمه و غیبت مکن و غائب شو از مکانی که در آنجا غیبت کنند تا در ایشان
شریک نشوی که چون این افعال را بجای آری حاضر کردانند ترا در بهشت که
پاکست از کدورات در حالتی که پاک باشی از خطیات قوله وَهَذَا زَمَانُ الصَّبْرِ
مَنْ لَكَ بِالَّتِي ۝ كَقَبْضٍ عَلَى جَمْرٍ فَتَنْجُو مِنَ الْبَلَا اشارتست بمضمون حدیث
بزرگوار که إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فِيهِنَّ مِثْلُ الْقَبْضِ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ
فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ رَجُلًا مِنْكُمْ یعنی این زمان از زمانی است که وعده
فرموده است ما را حضرت سید المرسلین بظهور آن پس کیست که آسان گیری کند ترا
بحصول حالتی که آن حالت مثل گرفتن پاره آتش است و کف که اگر نگاه می دارد
دستش میسوزد و اگر می اندازد بی آتش می ماند که تا رستگار گردد از بلا یعنی امروز دین
را نگاه داشتن همچنین است قوله وَلَوْ أَنَّ عَيْنًا سَاعَدَتْ لَتَوَكَّفَتْ ۝
سَحَائِبُهَا بِالدَّمْعِ دِيمًا وَهُطَّلَا یعنی و اگر چشم یاری دادی صاحب خویش
را هر آینه ریزان گشتی اشک از ابرهای چشم در حالتی که این اشک مانند باران دایم

قوله وَلٰكِنَّهَا عَنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ قَحْطُهَا ٥ فَيَا ضَيْعَةَ الْأَعْمَارِ تَمْشِي سَبَهْلَلَا ٥
یعنی ولیکن قصه آنست که خشکی چشم و نا ریختن اشک از غایت سیاهی دل است چنانکه حضرت با
نصرت رسول الله صلعم از معنی خبر فرموده که جُمُودُ الْعَيْنِ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ یعنی فرو گرفتگی
چشم از سیاهی دل است پس ای مردمان حذر کنید از فوت شدن عمرهای شما در حالتی که میرود به
باطل و می گذرد قوله بِنَفْسِي مَنِ اسْتَهْدَى إِلَى اللهِ وَحْدَهُ ٥ وَكَانَ لَهُ الْقُرْآنُ
شِرْبًا وَمَغْسَلَا ٥ یعنی فدا گردانم بنفس خویش مرکسی را که طلب کند راه راست را بسوی
خدای تعالی در حالتی که این کس منفرد باشد از میان اقوال و اعراض جسته از خللهای از جهة
فساد روزگار و اختلال زمان ناپایدار و باشد قرآن او را حظی تمام که اشتغال و اهتمام
بغیر آن ننماید و قرآن غسل گاهی باشد او را که او را از گناهان پاک گرداند قوله
وَطَابَتْ عَلَيْهِ أَرْضُهُ فَتَفَتَّقَتْ ٥ بِكُلِّ عَبِيرٍ حِينَ أَصْبَحَ مُخْضَلَا ٥
یعنی و خوش گرد برین طلب کننده راه راست زمین او یا زمین خدای تعالی از
برای بسیاری تلاوت و کثرت طاعت او و در آن زمین پس گشوده شود این زمین با انواع
طیب از جهة ثنا گفتن اهل این زمین برا و در هنگامی که بامداد کند این مستهدی
صافی کرده شده از آلایش معاصی و محمود گشته نزد ادانی و اقاصی قوله
فَطُوبَى لَهُ وَالشَّوْقُ يَبْعَثُ هَمَّهُ ٥ وَزَنْدُ الْأَسَى يَهْتَاجُ فِي الْقَلْبِ مُشْعِلَا
یعنی پس خوشا عیش او یا درخت طوبی او راست یا بستان بهشت از آن اوست و
حال آنکه شوق بر می انگیزد قصد او بسوی رضا خدای تعالی و ثواب جسیم حضرت او و تاسف و
دریغ که بمنزله آتش زنه است در بیرون آوردن آتش زبانه می زند در دل او بهر ساعتی
بر ضایع کردن عمر در حالتی که شعله زننده است قوله هُوَ الْمُجْتَبَى يَغْدُو عَلَى
النَّاسِ كُلِّهِمْ ٥ قَرِيبًا غَرِيبًا مُسْتَمَالًا مُؤَمَّلَا ٥ یعنی آن طالب هدایه که صفات
او مذکور شد آنکسی است که برگزیده است خدای تعالی او را از برای برداشتن کتاب
کریم او و فهم خطاب عظیم او از برای آنکه میگذرد او بر همه مردمان در حالتی که نزدیکست
بدلهای ایشان بسبب تواضع و حضرات او و در حالتی که غریبست از ایشان از جهة عزا

بالغربة

طرنقیش و قلة اماشش در میان ایشان و در حالتی که مردم میل بصحبة او می کنند و تردد
باو می نمایند از جهة نیک حالی او و در حالتی که امید باو میدارند در ترددها و سختیها که
تا باز ایستد آن سختیها بیرکة دعاء او قوله يَعُدُّ جَمِيعَ النَّاسِ مَوْلًى لِأَنَّهُمْ
عَلَى مَا قَضَاهُ اللهُ يُجْرُونَ أَفْعُلَا ٥ عطفست بر یعد و بغیر عاطف یعنی و از
برای آن که می پندارد آن طالب هدایه همه مردمان را اکابر و می شمرد ایشان را اقاصی خواه
خواه از صالح و خواه از طالح و خواه از مطیع و خواه از عاصی و خواه ادانی و خواه
اقاصی زیرا که ایشان بر آنچه خدای تعالی تقدیر کرده جاری اند یعنی طاعت و معصیت
کنند الا بتقدیر الله سبحانه و تعالی قوله يَرَى نَفْسَهُ بِالذَّمِّ أَوْلَى لِأَنَّهَا ٥
عَلَى الْمَجْدِ لَمْ تَلْعَقْ مِنَ الصَّبْرِ وَالْأَلَا یعنی و از برای آنکه می بیند این طالب
نفس خود را بمذمت کردن اولیتر از اشتغال نمودن بمذمة دیگران از برای آنکه او
عیبهای نفس خویش را می شناسد و نفس او در طلب علم تحمل سختیها نکرده و جور و کار
نبرده بل سرکش بوده و طلب مجد و بزرگواری نموده قوله وَقَدْ قِيلَ كُنْ كَالْكَلْبِ
يُقْصِيهِ أَهْلُهُ ٥ وَمَا يَأْتَلِي فِي نُصْحِهِمْ مُتَبَذِّلَا ٥ یعنی بدرستی که مثلی را زده اند
در زمان گذشته و این مثل آنست که راهبی مردی را گفت که مردم را نصیحت کن از برای
خدای تعالی همچون نصیحت کردن سگ که او از نیکوترین حیوانات است از روی وفا
داری و ثبات قدم از جهة حق گذاری که هر چند که اهل او را دور می کنند و می رنجانند سگ
در نصیحت کردن ایشان تقصیر نمی نماید در حالتی که بذل کننده است جهد خویش را و این
عبارت اشارت بآنست که هر چند که تقصیر از مردم بینی ترک نصیحت ایشان مکن و
هر چند که ترا درویشی و فقر روی نماید قطعی و اصلا در طاعت و عبادت سستی منمای
قوله لَعَلَّ إِلٰهَ الْعَرْشِ يَا إِخْوَتِي يَقِي ٥ جَمَاعَتَنَا كُلَّ الْمَكَارِهِ هُوَّلَا
یعنی بجای آورید ای برادران من آنچه شما را گفتم و قبول کنید این درها را که سفتم باید
آنکه خدای تعالی که معبود عرش است نگاه دارد ما را و اهل ما را از هر چیزی که آنرا مکروه
میداریم در دنیا و آخرت در حالتی که این چیزها ترسانیده شده اند قوله

وَيَجْعَلُنَا مِمَّنْ يَكُونُ كِتَابُهُ ٥ شَفِيعًا لَهُمْ إِذْ مَا نَسُوهُ فَيَمْحَلَا
یعنی متصف گرداند به این صفات که شما را ارشاد بآن نمودم باشد که بگرداند خدای
تعالی ما را از آن جماعتی که کتاب او یعنی قرآن شفیع خواهد بود ایشان را در روز قیامت
زیرا که ایشان ترک نکرده اند آنرا و در اوامر و نواهی آن تهاون نورزیده اند
که تا قرآن شفاعت کند ایشان را و از ایشان شکایت نماید و بدیهای ایشان را در آن
حضرت بر شمارد و این بیت را از این حدیث شریف که اَلْقُرْآنُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ
أَوْ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ گرفته قوله وَبِاللهِ حَوْلِي وَاعْتِصَامِي وَقُوَّتِي
وَمَا لِيَ إِلَّا سِتْرُهُ مُتَجَلِّلَا ٥ نظم لا حول ولا قوة الا بالله است که اعتصام
را بران زیاده کرده یعنی بازگشتن من از معصیت بسوی طاعت و امتناع من از
چیزی که مرا از زشت گرداند و قوة من بر چیزی که مرا نیکو حال و خوش بال و صاحب
کمال سازد همه بتوفیق خدای تعالی است و نیست مرا هیچ چیزی که اعتماد کنم بر آن
الا ستر عصمة آن حضرت جل طوله و عم نواله در حالتی که من و اپوشنده ام خود را به
ستر قوله فَيَا رَبِّ أَنْتَ اللهُ حَسْبِي وَعُدَّتِي ٥ عَلَيْكَ اعْتِمَادِي
ضَارِعًا مُتَوَكِّلَا ٥ معنی حسبی الله و نعم الوکیل است مع شیئ زاید که نظم نموده
یعنی پس چون نیست مرا هیچ درگاهی که پناه را با آن برم غیر از بارگاه عزت تو پس ای
پروردگار من تویی کفایت کننده مهمات من و تویی عده من یعنی دفع کننده حوادث
از من بر تواست اعتماد من نه بر غیر تو در حالتی که من زاری کننده ام از ترس گناهان
و اعتماد کننده ام بر عفو عمیم تو عذر خواهان باب الاستعاذه
خبر مبتدای محذوفست یعنی هذا باب یعنی این بابیست که مذکور میشود در او مذهب
قرا در استعاذه پیش از قراءة و از برای آن قید پیش از قراءه رفت که تا احتراز
شود از مذهب امام علی بن داود ظاهری و اصحاب او که ایشان بظاهر آیت استدلال
می نمایند و بعد از فراغ از قرائت استعاذه می کنند و میگویند که فاء از برای تعقیب
است و لیکن جواب ایشان می گویند که این فاء را از عقب اراده محذوف واقع است

ای فاذا

ای فاذا اردت قراءة القرآن فاستعذ چنانچه ناظم رحمه الله در بیت تقدیر آن
فرموده و معنی استعاذه طلب نگاه داشتن و طلب در پناه آوردن است قوله
إِذَا مَا أَرَدْتَ الدَّهْرَ تَقْرَأُ فَاسْتَعِذْ ٥ جِهَارًا مِنَ الشَّيْطَانِ بِاللهِ مُسْجَلَا
یعنی چون خواهی تو در روزگار که بخوانی قرآن را پس پناه گیر بخدای تعالی از شیطان
پناه گرفتنی آشکار مطلق یعنی استعاذه را از برای همه قرا و همه قرآن گویی زیرا که این
بیت معنی قول تعالی فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ است که نظم فرموده و آیه مطلق است و اصل آنست که چیزها را بر اطلاق
خویش بگذارند پس اگر گویی که چون آیه مطلق است باید که در همه قرائت جهر و سر
جائز باشند و حال آنکه ناظم رحمه الله قید جهار را فرموده پس مقید باشد جواب گویند
که از جهة چنین فرموده که استعاذه از شعائر اسلام است و اصل در شعائر اسلام
اظهار است قوله عَلَى مَا أَتَى فِي النَّحْلِ يُسْرًا وَإِنْ تَزِدْ ٥ لِرَبِّكَ تَنْزِيهًا
فَلَسْتَ مُجَهَّلَا ٥ یعنی استعاذه کن بدان طریق که در سوره النحل وارد شده یعنی بگو که
أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ در حالتی که استعاذه بدین طریق آسانتر
از أَسْتَعِيذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و مثل آن و اگر چنانچه
زیاده کنی تو بر این طریق تنزیهی را یعنی لفظی را که دلالت بر تنزیه و پاکی کند از برای حق
تعالی با آنکه بگویی أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ یا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و مانند آن نسبت کرده نشوی بجهل زیرا که اینها نیز روایت
کرده اند قوله وَقَدْ ذَكَرُوا لَفْظَ الرَّسُولِ فَلَمْ يَزِدْ ٥ وَلَوْ صَحَّ هَذَا
النَّقْلُ لَمْ يُبْقِ مُجْمَلَا ٥ یعنی بدرستی که روایت کرده اند قراء حدیثی چند را از
~~حضرة فرستاده خدای تعالی صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت او صلی الله علیه و آله و سلم~~
که حضرت او صلی الله علیه و سلم هیچ زیاده نکرده بر آنچه در سوره النحل آمده و از جمله این
حدیثها یکی آنست که جبیر بن مطعم روایت کرده که بود عادة مبارکه حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرموده که أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و همچنین

روایت کرده اند از ابن مسعود رضی الله عنه که او گفت که خواندم بر حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس آنحضرت صلعم فرمود که
بگو أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ که من همچنین از جبرئیل فرا گرفتم و او از میکائیل
و او از لوح المحفوظ پس اگر این نقل یعنی این حدیثها صحیح شوند این نقل تعوذ را مجمل نگذارد
و مجمل آنست که مشترک باشد میان چند معنی و از سیاق کلام ناظم رحمه الله معلوم میشود که این حدیثها
صحت نرسیده زیرا که کلمه لو چون داخل مثبت می گردد او را منفی میسازد و اگر داخل منفی می
شود او را مثبت میکرداند و جزا شرط حکم شرط دارد پس معنی کلام این شود که لم یصح النقل
وبقی التعوذ مجملاً یعنی این حدیثها صحیح نیست و تعوذ مجمل است یعنی مطلق است از آنجهت که
ابو داود و ترمذی رحمة الله علیه حدیثی که بنهایت ثبوت و غایه صحت رسیده از ابو سعید
خدری رضی الله عنه روایت کرده که بود عادة مرضیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم در زمانی که بر می خاست در شب که میفرمود أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَهَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ پس معلوم شد که آیت سورة النحل مقید
نیست بل مجملیست که اگر مجمل نبودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعوذ را باین
کیفیت نفرمودی پس بهر طریقی که قاری استعاذه نماید و بهر لفظی که بگوید استعاذه کرده
باشد اما قرا أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ را اختیار کرده اند قوله
وَفِيهِ مَقَالٌ فِي الْأُصُولِ فُرُوعُهُ فَلَا تَعْدُ مِنْهَا بَاسِقًا وَمُظَلِّلَا یعنی در آن
که تعوذ واجبست یا مستحب یا متعین است بر این طریق که سورة النحل آمده یا نه قول چند است
که فروع آن در اصول فقه یا در امهات کتب قرارت مذکور است پس چون چنین است تو
تامل نمای و تجاوز مکن از آن ساقی که بلند است و سایه انداز از آن شاخها یعنی از آن وجهی که
ارجح و اشهر است در مگذر و این وجه ارجح آنست که استعاذه سنت است و نگویند که لفظ فاستعذ
امر است و امر مقتضی وجوبست زیرا که او امر الله تعالی نزد معنی آمده و از آنجمله درین محل از برای
ندب و اباحت مثل فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ که اگر امثال و جوب
بودی بایستی که هیچکس بعد از نماز جمعه در مسجد اقامه ننمودی و اگر نمودی معاقب گشتی و حال آنکه

ببیب اقامه ثواب می یابند و از جهه یافتن این ثواب امام عاصم که از قرا سبعه است بر جمعه تا
پسین در مسجد اقامت می نموده والله اعلم قوله وَإِخْفَاؤُهُ فَصْلُ أَبَاهُ وُعَاتُنَا وَكَمْ
مِنْ فَتًى كَالْمَهْدَوِيِّ فِيهِ أَعْمَلَا یعنی اخفا تعوذ قسمی است از اقسام کلام که رد کرده
و اشناع نموده اند از عمل بآن علما ما که نگاه دارندگان علوم اند زیرا که آیه مطلق است و قید
آیه با خفا خلاف ظاهر آیت چنانچه در اول باب اشارت بآن رفت و از انهایی که اخفا
از ایشان روایت کرده اند نافع است و حمزه که مرموزند به فا فصل و الف اباه و قوله
فصل اشارتست بآنکه اخفا تعوذ از جهه فرقیت میان قرآن و غیر قرآن قوله وکم الخ
یعنی و بسیاری از جوانان مثل احمد بن عمار المقری المهدوی که فکر خویش را بر عمل کردن به اخفا
داشته اند چنانچه فاسی در شرح آورده که مهدوی و غیر او خواه در اول فاتحه و خواه در غیر
فاتحه باخفا فرا می گرفتند و در هدایه از حمزه فقط ذکر کرده و علامه جزری مد الله تعالی ظلاله در
کتاب تحریر نص فرموده که معنی این مصراع که وَكَمْ مِنْ فَتًى الخ اینست که وکم من فتی کالمهدوی
فی قراءة حمزة أعمل الاخفاء فی التعوذ والله اعلم فایده بدانکه وصل تعوذ بما بعدش جایز است
خواه که ما بعدش بسم الله باشد یا غیر بسم الله فایده اگر آیتی که در اول او میم باشد مثل ما أَصَابَ
مِنْ مُصِيبَةٍ و ما کان محمد ابا احد وصل کنند بتعوذ جایز باشد که از ابو عمرو آنرا ادغام
کنند چنانچه از ابو عمرو منقولست که میم الرحیم را با وجود سکون ما قبلش در بار بسم الله ادغام
کرده فایده اگر جماعتی بایکدیگر تلاوت نمایند می باید که هر یکی جدا گانه تعوذ را بگویند قیاس
بر سواک از جهه نماز و قیاس بر بسم الله در چیزی خوردن فایده اگر قراءة را بریده کنند و سخنی
گویند یا فعلی کنند که تعلق بقرات داشته باشد مثل سوالی از استاد یا سجده تلاوت اعاده
استعاذه ننمایند بر اصح فایده اگر قاری تنها بود قول اصح آنست که تعوذ را آهسته بگوید چنانچه
در نماز قوله باب البسملة یعنی این بابیست که ذکر کرده میشود در او مذهب
قرا سبعه در اثبات بسم الله الرحمن الرحیم در میان دو سوره و در ترک بسمله و در وصل و سکت
قوله وَبَسْمَلَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ بِسُنَّةٍ رِجَالٌ نَمَوْهَا دِرْيَةً وَتَحَمُّلَا
اخبار است بآنکه مدلول با بسنة و را رجال و نون نموها و دال درية یعنی قالون و کسائی

وعاصم و ابن کثیر بسم الله الرحمن الرحیم را می گویند در میان هر دو سوره از سور تمام قرآن الا
در میان انفال و توبه که نمیگویند پس باقیان بترک بسمله خوانند در همه قرآن اما همه قرا اتفاق
است بر اثبات بسمله در اول فاتحه غ بسمله کردند در میان دو سوره مردانی چند که نقل کرده
اند بسمله را در حالتی که ایشان متمسک اند بسنه یعنی بحدیث و در حالتی که خداوندان ادراک
و تحمل اند یعنی هم علم دارند و هم عمل قوله وَوَصْلُكَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فَصَاحَةٌ
وَصِلْ وَاسْكُتَنْ كُلٌّ جَلَايَاهُ حَصَّلَا اخبار است بآنکه حمزه که مرموز است به فا
فصاحة بسمله نمیکند در میان هر دو سوره بل وصل میکند آخر سوره را با اول سوره دوم زیرا
که همه قرآن پیش او یک سوره ایست و مراد بوصل در بین السورتین پیوستن سوره است به
سورتی که بعد از اوست بی بسمله قوله وصل الخ امر است بآنکه وصل کنند یا سکت بی بسمله در
میان دو سوره از برای مدلول کاف و جیم و حا که ابن عامر و ورش و ابو عمرو اند اما
مختار سکت است غ وصل کن یا سکت از برای آنکه اصحاب تخییر ظواهر آنرا حاصل کرده
اند و ناظم رحمة الله علیه بقوله کلا نص کلا جب وجه ذکرته وفیها خلاف
جیده واضح الطلا جزم میدهد که درین تخییر میان وصل و سکت که مذکور شد هیچ
نصی از مدلول کاف و جا که ابن عامر و ابو عمرو اند نیامده که ایشان البته بوصل میخوانند
یا بسکت بل مشایخ مثل ابو عمرو دانی و ابن غلبون این تخییر را اختیار کرده اند و دوست
داشته انرا از برای ایشان و این سخن بیشتر شراح است و در شرح فاسی چنین است
که هیچ میان بسمله و ترک بسمله که شامل وصل و سکت باشد نیامده و دلیل مدعی خود عالم
عبد المنعم بن غلبون از کتاب ارشاد آورده و هو قوله و اما ابو عمرو و ابن عامر فلم یات
عنهما روایة منصوصة بالفصل بین السورتین ببسم الله الرحمن الرحیم ولا بغیر فصل الخ و بدانکه علامه
جزری بارک الله فی عمره فرموده که مراد از نص کلامی صریح ظاهر و سخنی جزم بابرات از یکی
از قرا سبعه یا از یکی از راویان ایشان و آن بر سه قسم است ا نص از روی روایة
چنانچه مذهب صاحب تیسیر و جماعتی دیگر از محققان است پس ایشان ادا را نص نمی گویند
۲ نص از روی روایة یا از روی ادا یعنی هر دو را نص گویند و این مذهب ابو الطیب

بن غلبون و تابعان ایشانست ۳ نص از روی روایه بحقیقه و از روی ادا بمجاز و
این طریق طایفه از متاخرانست پس چون اینمقدمه معلوم شد باید دانست که
نص روایه و ادا هر دو از ابو عمرو و ابن عامر نیامده و نص ادا فقط از ورش آمده
پس هر کس که گوید که هیچ نص از ابو عمرو و ابن عامر نیامده نص روایه و ادا هر دو خواه
و اگر گوید که از ورش نیامده مرادش نص روایه فقط بود و لیکن معلوم نیز می باید کرد
که غرض از اثبات نص ادا از ورش و نفی آن از ابو عمرو و ابن عامر اثبات و نفی از
روی روایات کتب و طرق کتب است و اگر نه از روی ادا وارد گشته ترک
بسمله از عبد الرحمن بن یزیدی و از ابو ایوب خیاط و ایشان هر دو از یزیدی و او از ابو عمرو
و همچنین وارد شده بسمله از شجاع و از ابو حمدون و ایشان هر دو از یزیدی و او از ابو عمرو
و همچنین وارد شده تخییر میان بسمله و ترک بسمله از ابن الحباب و او از محمد بن غالب و او
از شجاع و او از یزیدی و او از ابو عمرو و همچنین ترک بسمله آمده از ابن ذکوان و او از ابن
عامر و همچنین وارد شده اثبات بسمله از ازرق و او از ورش و این مجموع از روی ادا است
چنانچه گفته شد و نص روایه آنست که قاری گوید حدثنا فلان قال حدثنا فلان تا بامام
رسانند و نص ادا آنست که گوید که قرأت علی فلان قال قرأت علی فلان تا بامام رسد
فایده بدانکه سکت بین السورتین حکم وقف دارد پس هر چه در وقف جایز است مثل سکون
و روم و اشمام و مد و وسط و قصر و حذف حرکات و ابدال تنوین بالف و ترک صله و
غیره در سکت نیز جایز باشد بخلاف سکت بر همزه چنانچه در مذهب حمزه است که آن
حکم وصل دارد قوله وفیها الخ اشارتست بآنکه بعضی از ورش بسمله را خوانده اند از روی
ادا چنانچه این زمان دیدی و بعضی ترک بسمله را که شامل وصل و سکت است غ هیچ
نصی در تخییر نیست و اگر تو دعوی نص میکنی از این سخن باز آیست و آگاه شو که قصه نه
چنین است بل مستحب داشته اند اینوجهی را که یاد کردم که آن تخییر است و در
بسمله خلافیست که کردن آن خلاف روشن است صفحا را و یعنی این خلاف در
میان قرا بغایه شهره و نهایت رسیده قوله وَسَكْتُهُمُ الْمُخْتَارُ دُونَ تَنَفُّسٍ

وَبَعْضُهُمْ فِي الْأَرْبَعِ الزُّهْرِ بَسْمَلَا لَهُمْ دُونَ نَصٍّ وَهْوَ فِيهِنَّ سَاكِتٌ
لِحَمْزَةَ فَافْهَمْهُ وَلَيْسَ مُخَذَّلَا يعني از اين تخيير ميان وصل و سكت اصل ادا
را از براى ابو عمرو و ابن عامر و ورش اختيار كرده اند زيرا كه آخر و اول سوره از سكت
معلوم ميشود و از وصل نه و مقدار اين سكت چنانچه علامه جزرى بارك الله في عمره نقل فرموده
كمتر از زمان وقف بعادت بى تنفس زدن قوله وبعضهم الخ يعنى از اهل ادا كه در ميان
سورتها سكت ميكنند از براى ايشان در سه در ميان المدثر و القيمة و ميان الانفطار و المطففين
والفجر و البلد و ميان و العصر و الهمزة بسمله كرده اند از جهت دفع بشاعة وليكن ايهام از النفى
اين بسمله نيست بل اين بعض اهل ادا اينمعنى را مستحب داشته اند قوله وسوا الخ يعنى و اين
بعض اهل ادا در اين چهار سوره از براى حمزه سكت كرده اند قوله فافهمه يعنى فهم كن اين
مسئله را كه درين چهار سوره چهار مذهب است ا آنكه آنكس كه بين السورتين در مجموع
قرآن سكت كرده در اين چهار سوره بسمله نموده و اين مذهب ابو الطيب بن غلبون
و پسرش ابو الحسن و خلف بن خاقان و مكى است و ايشان زا ايمان سه وجه وصل و وقف
در بسمله باشد و اين مذهب از عطف ناظم رحمه الله بسمله را بر سكت بقوله وسكتهم الخ معلوم ميشود
ب آنكه جماعتى كه در همه قرآن وصل را خوانده اند در اين چهار سوره سكت كرده اند و اين
معنى از نظم معلوم نميگردد پس اگر بفرمودى كه وهو فيهن ساكت لذى الوصل هر آينه اينوجه
نيز معلوم شدى زيرا كه وصل مخصوص حمزه نيست و اين اختيار و مذهب مهدوى است و
ابو معشر در جامع خود سوق الكلام نيز آورده و صاحب تيسير اينوجه را از ابن مجاهد ذكر كرده
ج آنكه طايفه ديگر خواه درين چهار سوره و خواه در ديگر سورتها سكت خوانده اند بى فرق
و اين مذهب ابى الفتح است و غير او از مولفان د آنكه گروهى ديگر وصل كرده اند در
مجموع بجنين بى فرق و اين مذهب صاحب كافى و صاحب عنوان و روايه دانى از فارسى
در قرارت ابو عمرو است قوله وليس مخذلا يعنى نيست اين مذهب منزول النصر يعنى
مذهبى قويست و عمل بآن كرده اند قوله وَمَهْمَا تَصِلْهَا أَوْ بَدَأْتَ بَرَاءَةً لِتَنْزِيلِهَا بِالسَّيْفِ لَسْتَ مُبَسْمِلَا يعنى و هر گاه كه وصل كنى سوره براءة را بالانفال

با ابتدا كنى مباش تو بسمله كننده زيرا كه اين سوره كريمه از براى جنگ و اخذ و حصر نازل
گشته كما قال تعالى اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ و بسم الله
آيه امن و امان است پس بسمله را با اين سوره مناسبتى نباشد چنانچه ابن عباس از
حضرت مرتضى على عليه السلام سوال كرد كه چرا در اول براءة بسم الله الرحمن الرحيم نمى نويسند
جواب فرمود كه از براى آنكه بسم الله الرحمن الرحيم امانست و در توبه امان نيست پس
ميان اين دو سوره يا وصل باشد يا وقف يعنى در مذهب كسى كه در اول سورتها
بسم الله را نمى گويند يا ميگويد اما آخر سورتها را وصل ميكند آخر الانفال را نيز وصل
ميكند و آنكس كه بر آخر سورتها وقف مى كند خواه كه بر بسم الله وقف ميكند يا وصل
اينجا نيز وقف كند اما علامه جزرى مد الله تعالى ظلاله فرموده كه اولى و احسن نزد من از
براى همه قرا وقف است بر آخر الانفال و دليل فرموده وليكن آوردن آن بتطويل مى
انجاميد قوله وَلَا بُدَّ مِنْهَا فِي ابْتِدَائِكَ سُورَةً سِوَاهَا وَفِي الْأَجْزَاءِ خَيَّرَ
مَنْ تَلَا يعنى هر زمانى كه خواهى كه سورتى را ابتدا كنى لا بد است ترا از بسمله كردن
در اول آن سوره غير از اول سوره براءة اگر گوئى كه از بيت سابق معلوم شد كه در اول
مطلقا بسمله نيست استثنا كردن بقوله سواها مكرر مى نمايد جواب گوئيم كه مراد از قوله
بدأت براءة ابتدائى است كه بعد از وقف بر ما قبل باشد نه بعد از قطع تلاوة و مقصود
از ابتدا در قوله في ابتدائك سوره نسبة با براءة ابتدا بعد از قطع قراءة است پس لفظ
سواها مستدرك نباشد ديگر از اين نظم چنين معلوم ميشود كه اگر در يك صحبة نوبة اول
سورتى را مكرر سازند در هر نوبتى بسمله بايد كرد و اين معنى از علامه جزرى بارك الله في عمره حكى
رفت پس فرمودند كه ابتدا الحقيقة نوبت اولست و در نوبتهاى ديگر همچنانست كه ابتداى
دوم و سيوم و غيره را از اول سوره ميخوانند يعنى بسمله در اول سوره كافى است و در
حاشيه طيبه بخط اشرف آنحضرت چنين كه مگر آنكه چون وجهى را از ترك بسمله بخواند
و بعد از آن وجهى ديگر از مثبت بسمله خواند كه آنزمان از براى او ديگر بسمله كند والله
اعلم قوله وفي الاجزاء الخ يعنى و در ابتدا كردن باجزاء و اعشار و انصاف و مثل آن

كرده اند قارى را ميان آنكه بسمله كند يا نكند يعنى اگر خواهد بگويد و اگر خواهد نگويد اما در ميان سورة
توبه خلافيست كه بسمله باشد يا نه از اطلاق بيشتر مولفان معلوم ميشود كه باشد و از كلام
جعبرى و علامه جزرى و شيخ محب الدين جعفر موصلى در مجموع مفرد اتش مفهوم ميگردد
كه نباشد زيرا كه چون در ابتدا سوره كه محل وجوبست بسمله جايز نيست پس در ميان
سوره كه موضع جواز است بطريق اولى كه جايز نباشد تنبيه مراد به اجزا در قول ناظم رحمه
الله كه وفى الاجزاء اجزاء لغوى است تا اعشار و احزاب و امثال آن چنانچه در معنى
بيت گفته شده داخل باشند كه اگر اجزاء اصطلاحى گيرند لازم آيد كه در سر جزو ها چنين
باشد و در باقى نه پس اگر گوئى كه بر تقديرى نيز كه اجزاء لغوى گيرند لازم آيد كه در اول
سورتى كه جزو باشد مثل الجن و سبحن و غير ها يا نه جزو باشد همچنين قارى مخير باشد زيرا كه
بر اينها صادقست كه جزوى از قرآن اند جواب دهيم كه قول ناظم رحمه الله كه ولا بد منها
فى ابتدائك سوره مخصص اين عامست يعنى از آنجا معلوم شد كه در ابتدا سوره
بسمله فقط است قوله وَمَهْمَا تَصِلْهَا مَعْ أَوَاخِرِ سُورَةٍ فَلَا تَقِفَنَّ
الدَّهْرَ فِيهَا فَتَثْقُلَا بدانكه بسمله را باعتبار وقف و وصل چهار حالت است ا
وقف بر آخر سوره و وصل بسمله با اول سوره ب وصل همه ج وقف همه و وجه اول بخ
است بنا بر آنكه مشتملست بر دو مسئله كه آن وقف و وصل است بخلاف آن دو وجه
ديگر كه هر يكى مشتملند بر يكوجه كه آن وصل همه يا وقف بر همه د وصل آخر سوره با بسمله
و وقف بر بسمله و اينوجه جايز نيست نزد صاحب تيسير پس ناظم رحمه الله درين بيت اشاره
باينمعنى كرده يعنى و هر گاه كه وصل كنى بسمله را با آخر سورتها پس البته وقف مكن تو در
روزگار بر بسمله تا نزد قرا گران نشوى و بدانكه خلاف بر دو قسم است خلاف واجب و خلاف
جايز اما واجب مثل اختلاف در قراءة يا در روايه يا در طريق است مثل آنكه تا هر دو
وجه ادغام و اظهار را در قل اتخذتم بجاى نيارند نتوان گفت كه قراءة عاصم و
همچنين تا فتح و كسر در انها اذا جاءت لا يؤمنون بتقديم نرسانند بر ان اطلاق
نتوان كرد كه روايه ابو بكر و همچنين تا هر سه وجه طول و توسط و قصر را در مانند آن

نخوانند تعبير از ان به طريق ازرق نتوان كرد و اما خلاف جايز مانند اين سه وجه بسمله است
بحسب وصل و وقف و مثل سه وجه سكون و وقف و سه وجه سكون ادغام ابو عمرو و دو
وجه وقف كه آن اسكان و روم و اشمام اند چنانچه بعد از اين همه مى آيند كه چون از
براى قارى يكوجه را از اين وجوه بعمل آورند كافى باشد و قارى مخير است اگر خواهد مجموع
را بعمل آورد و اگر خواهد بعضى را اما اولى آنست در محل اول استيفار وجوهات نمايند
و در باقى ديگر در هر محلى بوجهى غير آنوجه ديگر اختصار كند مثل آنكه در آخر فاتحه وجوه ثلثه
را بعمل آورد و در آخر البقره وجه اول را و در آخر آل عمران وجه دوم را و در آخر النساء
وجه سيوم و على هذا و خلاف جايز را او جه ميخوانند اما آنكه در محلى خواهد كه مجموع وجوه
را استعمال كند اين تكليفى است كه بر نفس خود مى نهد و لا يكلف الله نفسا الا وسعها
قوله سورة ام القرآن بدانكه سوره مراد چيزيست كه او را سورى باشد از براى
امتياز پس از اينجهة مقدارى را از قرآن سوره ميخوانند كه همچنانچه مواضع بسور از يكديگر
ممتاز ميگردند اينمقدار از قرآن نيز از ما قبل و ما بعد خود بسور بسم الله الرحمن الرحيم ممتاز
ميشوند و تقدير كلام ناظم رحمه الله اينست كه اين كلام كه مذكور ميگردد در بيان اختلاف
سورتيست كه او اصل قرآن يا اول قرانست يا اختلاف سورتى كه اول و اصل قرآن
آمده اينست قوله وَمَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ رَاوِيهِ نَاصِرٌ وَعِنْدَ سِرَاطٍ وَالسِّرَاطِ
لِقُنْبُلَا بِحَيْثُ أَتَى وَالصَّادَ زَايًا أَشِمَّهَا لَدَى خَلَفٍ وَاشْمِمْ لِخَلَّادٍ
الْأَوَّلَ لَا يعنى و مالك يوم الدين بالف قراءة كسائى و عاصم است كه مرموزند به
را و نون پس ديگران بحذف الف خوانند قوله وعند سراط الخ يعنى ميخوانند قنبل لفظ
سراط را بسين در همه قرآن خواه كه منكر باشد و خواه كه معرف و تعريفش خواه كه بالف
ولام باشد و خواه كه باضافه مثل سراط بحركات ثلث و السراط و سراطى و سراطك
و اين دو مسئله از انهايى اند كه ناظم رحمه الله بلفظ مستغنى شده از قيد قوله والصاد
الخ يعنى خلف در همه قرآن بين الصاد و الزاى ميخواند و خلاد در اهدنا الصراط فقط
موافقت او مى نمايد اما سين خالص از اينجهة كه او از اسراط مشتق است و صاد

خالص بنا بر مناسبت طا که حرف استعلاست وبین الصاد والزای از برای آنکه زای
بر صاد بصفت جهریه زیاده آمده ع ومالک یوم الدین راوی او یاری کننده است و
ومتابعت کن قنبل را در تزد سراط والسراط هر جا که بیایند وصاد را اشمام کن برای
در تزد خلف واشمام کن از برای خلاد السراط اول را قوله علیهم الیهم حمزة
ولدیهم جمیعا بضم الهاء وقفا وموصلا یعنی میخواند حمزه کلمه علیهم و
الیهم ولدیهم را لاغیر بضم ها در همه قرآن در حالتی که حمزه وقف کننده باشد یا وصل
کننده یعنی در هر دو حاله بضم میخواند از انجه که اصل در ها ضمیر ضم است وباقیان
که بکسر میخوانند بنا بر مناسبت یا راست بدانکه هر کلمه تخلیف فیها که در قصیده از برای
بعضی از قرا مقید بقیدی فرموده مناسبت تر آنست که از استحکام خواندن بیت
ان کلمه را بضد ان قید خوانند یعنی اگر قید تذکیر فرموده آن کلمه را به تانیث خوانند
مانند مانند وذکر تکن شاف واگر بعکس بعکس مثل وانث یکن عن دارم و
اگر قید غیبت رفته آن کلمه را بخطاب گویند همچون وفی تعملون الغیب حل واگر به
عکس بعکس خاجه وفی ام یقولون الخطاب کاعلا واگر قیدی که نموده دیگران
نه بضد آن خوانند نظر کنند که از روی عربیت در ان کلمه چه حرکه دیگر جایزاست بلفظ
بان حرکه نمایند مثل علیهم والیهم ولدیهم که چون قید ضم فرموده وضد ضم از روی اصطلاح ح
او اصلاح او فتح است وباقیان بکسر میخوانند پس در بیت بلفظ بکسر نمایند زیرا که در
ها ضمیر جمع غیر ازین دو حرکه جایز نیست وازینجه این تنبیه رفت که اگر مثلا در کلمه
قید خطاب رفته وآن کلمه را اسم در بیت بخطاب خوانند از قبیل تحصیل حاصل باشد مگر
آنکه اگر بلفظ بضد قید نمایند بیت موزون نباید مثل فقدر بروی الیحصبی مثقلا که
آن زمان معذور باشد والله اعلم قوله وصل ضم میم الجمع قبل محرک دراکا
وقالون بتخییره جلا یعنی وصل کن ضم میم جمعی را که واقع باشد این میم پیش از
حرفی متحرک به واو مثل انعمت علیهمو غیر المغضوب علیهمو از برای ابن کثیر در حالتی
که تو متابعه کننده باشی او را در این قرات که در ولقد کنتمو تمنون الموت وفظلتمو

تفكهون در روایه بزی که با وجود سکون ها بعد میم میم را وصل میکند ونگویند که اتمم الاعلون
را نیز وصل کنند زیرا که در الهمل التقاء ساکنین علی حده است مثل دابه ودر اینجا بخلاف
اینمعنی است اگر گویی که بس باید که ومنهم الذین را وصل کنند زیرا که در ان حالت نیز
التقاء ساکنین علی حده حاصل می آید جواب گویند که بین الصورتین فرقست چه در
کنتمو تمنون وفظلتمو تفکهون ادغام طاری است ودر منهم الذین ادغام لازم
اصلی است قوله وقالون الخ یعنی وقالون به تخییر کشف کرده حکم میم جمع را یعنی قالون
هم وصل دارد بواو وهم ترک وصل وجایز است که در علة وصل چنین گویند
همچنانچه علامة تثنیه الف را زیاده کرده اند در مثل الزیدان وضربا وعلیهما علامة جمع
نیز واو را زیاده کرده اند در مثل الزیدون وضربوا وعلیهمو پس الحاق واو بعد از
میم اصل باشد ودر دلیل ترک وصل گویند که از برای تخفیف است واختصار مگر
که ضمیری باو متصل شود که آنهنگام واو را حذف نکنند مانند دخلتموه وعززتموه
ودر وجه تخییر قالون گویند که اشعار است بجواز لغتین همچنانچه لبید در شعر میان
هر دوشان جمع کرده بقوله وهمو فوارسها وهم حکامها قوله ومن قبل همز
القطع صلها لورشهم واسکنها الباقون بعد لتکملا یعنی وصل
کن ضم میم جمع را به واو از برای ورش در حالتی که این میم واقع باشد پیش از
همزه قطع مثل علیهموء انذرتهمو ام لم وباقیان بعد از ذکر واصلان ساکن
کرده اند میم را وغرضشان اکمال وجوه قرآآتست در میم جمع ووجه وصل ورش
آن گویند که اگر وصل نمی کرد نقلش می بایست نمود وازان میم متحرک میشد بحرکتی
که نه ازان اوست قوله ومن دون وصل ضمها قبل ساکن لکل
وبعد الهاء کسر فتی العلا مع الکسر قبل الها اوالیاء ساکنا
وفی الوصل کسر الهاء وبالضم شملا کما بهم الاسباب ثم علیهم
ال قتال وقف للکل بالکسر مکملا یعنی مضموم کردان میم جمعی
که واقع باشد پیش از حرفی ساکن بی صله از برای همه قرا مثل علیهم القتال وانتم

الاعلون قوله وبعد الهاء الخ یعنی مکسور میکرداند ابوعمرو میم جمع را وقتی که این میم واقع باشد
بعد از هایی که ماقبل او کسره باشد یا یا ساکن مانند بهم الاسباب وعلیهم القتال از جهة مواجهة
کسر ها وحمزه وکسایی مضموم میسازند ها را در حاله وصل بنا بر مناسبت ضم میم قوله وقف للکل
الخ یعنی وقف کن بر میم از برای همه قرا بکسر ها در حالتی که تو تمام کننده باشی وجوه قراءة وام
جمع ولیکن حمزه در مثل علیهم القتال والیهم اثنین در ضم ها بر اصل خود بود واین تخصیص از
قوله وقفا وموصلا در بیت سابق معلوم شد غ یعنی کسر فتی العلا که ابوعمرو واست حاصل آمده
در میمی که بعد از ها باشد در حالتی که این ها واگر یا شد یا وایا در حالتی که این یا ساکن بود
وکسر ها بضم در حالت وصل شگافته است بوی قاری قوله باب الادغام
الکبیر یعنی این بابیست که ذکر کرده میشود در او ادغام کبیر در مذهب ابوعمرو و
کبیرش را از انجه میگویند که متحرک را ساکن میسازد یا آنکه این قسم در متحرک می باشد
ومتحرک از ساکن بیشتر است یا آنکه این قسم در مثلین ومتقاربین هر دو می باشد وصغیر در متقاربین
تنها وغیر این نیز گفته اند وادغام کبیر بر دو قسم است مثلین ومتقاربین وهر یکی ازین دو قسم
باز بر دو قسم میشوند یا در یک کلمه باشند یا در دو کلمه وبدانکه ادغام را غرض است وحقیقة
وموجب ومانع اما غرض از ادغام تخفیف است وحقیقتش آنست که بلفظ نمایند به دو حرف
همچون یک حرف مشدد از جنس حرف دوم وموجبش التقاء مثلین است یا متقاربین ومانعش در
بیت اذا لم یکن ودر مثلین ودر بیت اذ المسون در متقاربین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
قوله ودونک الادغام الکبیر وقطبه ابوعمرو البصری فیه تحفلا
یعنی فرا گیر ای طالب ادغام کبیر را وحال آنکه قطب ادغام کبیر ابوعمرو بصری است که ادغام
در او جمع شده یعنی مدار ادغام بر اوست همچنانچه مدار آسیا بر ان پاره آهن زیرین است که
او را قطب میگویند وبدانکه ناظم که نسبة ادغام با بوعمرو کرده متابعت صاحب تیسیر فرموده
که او نیز چنین کرده واگر نه ناظم رحمه الله خود ادغام را از روایة سوسی اقرا میفرموده
زیرا که او همچنین بر استادان خوانده ونیز ادغام در روایة سوسی عامتر ومشهور تر است
ونیز ابوعمرو ابن العلاء رضی الله عنه در حذر ودر نماز میان ادغام وترک همز جمع میفرموده وترک

ثم

همز نیز شهره تمام از سوسی یافته قوله ففی کلمة عنه مناسککم وما سلککم
وباقی الباب لیس معولا یعنی پس ادغام در یک کلمه از ابوعمرو در فاذا قضیتم مناسککم
است در البقره ودر ما سلککم فی سقر در المدثر وبس وباقی باب هیچ معول واعتمادی بر ان
نیست یعنی در هر جا که مثلین در یک کلمه واقع شوند غیر ازین دو کلمه مثل وجوههم وجباههم و
شططا ومددا وتشاقق الرسول وبهر کلمه اظهار باید کرد واگرچه ادغام نیز در مجموع اینها
از ابوعمرو روایت کرده اند ولیکن صحیح نیست قوله وما کان من مثلین فی کلمتیهما
فلابد من ادغام ما کان اولا کیعلم ما فیه هدی وطبع علی
قلوبهم والعفو وامر تمثلا شروعست در بیان مثلین در دو کلمه یعنی وهر گاه که
حاصل شوند دو حرف متماثل در دو کلمه یعنی حرف اول در اخر کلمه اول باشد وحرف دوم
اول کلمه دوم پس لابد وناچار است ترا از ادغام حرف اول در حرف دوم مانند یعلم ما
اثم وفیه هدی للمتقین وطبع علی قلوبهم وخذ العفو وامر بالعرف قوله تمثلا یعنی گشتند هر
یکی ازین مذکورات مثال ادغام مثلین قوله اذا لم یکن تا مخبر او مخاطب
او المکتسی تنوینه او مثقلا ککنت ترابا انت تکره واسع
علیم وایضا تم میقات مثلا بیان مانع ادغامست که در اول باب موعود
یعنی لابد است از ادغام حرف اول در حرف دوم در مثلین وقتی که حرف اول تا مخبر یعنی تاء
متکلم نباشد مثل کنت ترابا وتاء مخاطب نباشد مثل افانت تکره وما کنت تتلوا من قبله
ومنون نباشد مثل واسع علیم ومثقل یعنی مشدد نباشد مثل فتم میقات ربه اما علم
ادغام در تاء مخبر وتاء مخاطب از برای آنکه هر دو تا فی المعنی فاعلند وادغام نوعی از حذف
است وحذف فاعل هیچ گونه جایز نیست زیرا که عمده کلامست واما منون از انجه
که تنوین میان مثلین حاجز است واما در مشدد از برای آنکه در یک کلمه دو نوبت ادغام
جایز نیست قوله او المکتسی تنوینه یعنی پوشنده تنوین خویش وتمثلا یعنی هر یکی ازین
کلمات مذکوره مثال کرد انیده اند قوله وقد اظهروا فی الکاف یحزنک کفره
اذ النون تخفی قبلها لتجملا یعنی بدرستی که اظهار کرده اند بعضی از راویان

کاف یخزنک را در کاف کفرهٔ در لقمن از ابو عمرو زیرا که نونی که پیش از کاف است اخفاش
کرده اند تا کلمه آراسته گردانیده شود و اخفا مثل ادغام است بس مثل من سقر
و کفر راکعا باشد و در امثال اینها ادغام جایز نیست بس در یحزنک کفره نیز جایز نباشد
زیرا که دو ادغام در یک کلمه لازم می آیند و در ترجمه از انجهه قید لفظ بعض رفت که بعضی
دیگر ادغام کرده اند بنا بر اصل اما اختیار اظهار است و از ینجاست که ناظم قطع
بر آن فرموده قوله وَعِنْدَهُمُ الْوَجْهَانِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ تَسَمَّى لِأَجْلِ الْحَذْفِ
فِيهِ مُعَلَّلَا كَيَبْتَغِ مَجْزُومًا وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا وَيَخْلُ لَكُمْ
عَنْ عَالِمٍ طَيِّبِ الْخَلَا یعنی و نزد مصنفان از قراء دو وجه است اظهار و ادغام
در هر موضعی که بسبب حذفی که در آخر کلمهٔ اول واقع شده باشد دو حرف متماثل بیکدیگر
رسیده باشند و این مواضع از جهه این حذف نام نهاده باشند خویش را معتل و این
مواضع سه محل پیش نیست اول وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا در آل عمران که اصلش یبتغی
بوده و از جهه من شرطیه که داخل او شده یا افتاده دوم وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ
در سوره المؤمن که در اصل یکون بوده و از جهه ان شرطیه که بر او در آمده نون ساکن شده
و از برای التقای ساکنین واو محذوف گشته و از جهه تخفیف نون نیز افتاده سیوم یَخْلُ
لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ در سوره یوسف که اصلش یخلوا بوده و از جهه آنکه در جواب امر
واقع شده واوش را انداخته اند و جه ادغام ملاحظهٔ لفظ باشد و وجه اظهار اعتبار
اصل قوله عن عالم الخ یعنی فرا گرفته ام من یا نقل کرده اند این دو وجه را از عالمی
که پاکیست باطن او و خوش است علم او و بر تقدیر سیوم ابو عمرو البصری قوله
وَيَا قَوْمِ مَا لِي ثُمَّ يَا قَوْمِ مَنْ بِلَا خِلَافٍ عَلَى الْإِدْغَامِ لَا شَكَّ أُرْسِلَا
جواب است از سوال مقدر و تقدیر سوال آنست که شما گفتید که در ومن یبتغ غیر الاسلام
وان یک کاذبا و یخل لکم از جهه حذفی که در آخرش کرده اند دو وجه است پس
باید که در و یا قوم ما لی ادعوکم الی النجوة در سوره المومن و در یا قوم من ینصرنی
در سوره هود نیز دو وجه باشد زیرا که در اصل یا قومی بوده که یا را حذف کرده اند

ناظم رحمه

ناظم رحمه الله جواب میفرماید که هیچ خلافی نیست نزد قراء در ادغام این دو کلمه و هیچ شک نیست
که اطلاق کرده اند این مرد و لفظ را بر ادغام بی قیدی و نیز این جواب در اینجا رانده
بر کلمه است پس فرق باشد بدانکه ابن مجاهد لفظ آل لوط را در همه قرآن اظهار نموده و
شیخ ابو عمرو دانی آنرا رد فرموده پس ناظم رحمه الله اخبار از این حکایه میفرماید بقوله
وَإِظْهَارُ قَوْمٍ آلَ لُوطٍ لِكَوْنِهِ قَلِيلَ حُرُوفٍ رَدَّهُ مَنْ تَنَبَّلَا
بِإِدْغَامِ لَكَ كَيْدًا وَلَوْ حَجَّ مُظْهِرٌ بِإِعْلَالِ ثَانِيهِ إِذَا صَحَّ لَاعْتَلَا
یعنی و اظهار کردن قومی از قراء لفظ آل لوط را در سوره الحجر دو موضع و در سوره القمر یک
موضع از برای بودن آل اندک حروف رد کرده است آن اظهار را کسی که بزرگ شده
گرد علم او در علم با دغام لک کیدا در سوره یوسف با وجود آنکه حروف لک کمتر از حروف
آل است از برای آنکه آل سه حرفست و لک دو حرف و نیز آل لوط همچو قال لهم است
قال لهم را ادغام میکنند بی خلاف قوله و لو حج مظهر الخ یعنی در زمانی که اظهار صحیح گرد
و اظهار کننده حجت گیرد و دلیل آورد بانکه گوید که حرف دوم آل را یکنوبت اعلال
کرده اند چنانچه مذهب سیبویه است یا دو نوبتش اعلال کرده اند چنانچه مذهب سیبویه است
و اگر ادغامش نیز میکنند لازم آید که در یک کلمه چند تغییر جمع شود هر آینه او غالب آید
در حجه بر خصم و ابو عمرو دانی رحمه الله علیه فرموده که اظهار مذهب ابن مجاهد و اصحاب
اوست و من با دغام خوانده ام پس معلوم شد که اظهار رد و د است و اعلال حرف دوم
آل را در این بیت بیان میفرماید بقوله فَإِبْدَالُهُ مِنْ هَمْزَةٍ هَاءٌ اَصْلُهَا
وَقَدْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ مِنْ وَاوٍ ابْدِلَا یعنی ابدال حرف دوم آل که آن الف
است از همزه است که اصل او ها بوده یعنی در اصل اهل بوده پس ها را قلب
انداختند بهمزه پس همزه را ابدال کردند بالف و این مذهب سیبویه است که اشاره بدان رفت
و بدرستی که بعضی از مردم گفته اند که حرف دوم آن را ابدال آورده اند از واو یعنی
اصلش اول بوده و از جهه متحرک بودن واو و فتح ما قبلش واو را قلب بالف کرده
اند و این مذهب کسائی است که مذکور شد قوله وَوَاوَ هُوَ الْمَضْمُومِ هَاءً كَهُوَ وَمَنْ

فَأَدْغِمْ وَمَنْ يُظْهِرْ فَبِالْمَدِّ عَلَّلَا یعنی ادغام کن واو هو را در واوی که بعد او
وقتی که مضموم باشد ها او یعنی واو و فا و لام بر سر او در نیامده باشند مانند هو و من یأمر
بالعدل و هو و الملائکة قوله و من یظهر الخ یعنی و آنکس که اظهار میکند تعلیل بمد میکند یعنی
میگوید که چون خوانند گر ادغام کنند بالضروره واو اول را ساکن باید کرد و چون واو
ساکن شد همچون قالوا و اقبلوا گشت و در اینجا ادغام جایز نیست پس در مثل هو و من
یأمر نیز جایز نباشد و صاحب تیسیر رحمه الله اظهار را رد کرده و فرموده که من با دغام فقط
خوانده ام و با دغام نیز بر دیگران فرا میگیرم زیرا که درین قسم ادغام از ابو عمرو ثابت
ثابت شده از روی نص و صاحب تیسیر از برای آن ادغام را اختیار کرده که واو در مثل
قالوا و اقبلوا در همه حال ساکنست و در مثل هو و من یأمر در هنگام ادغام سکون عارض
او میشود پس فرق باشد میان صورتین و قید مضموم بودن ها از ان جهة فرموده که اگر ها ساکن
باشد مثل و هو ولیهم و فهو ولیهم در او ادغام فقط باشد و جماعتی گفته اند که اظهار فقط
باشد و این قول صحیح نیست قوله وَيَأْتِيَ يَوْمٌ أَدْغَمُوهُ وَنَحْوَهُ
وَلَا فَرْقَ يُنْجِي مَنْ عَلَى الْمَدِّ عَوَّلَا الزام آنست کسی را که هو و من یأمر را و مانند آن
را اظهار کرده یعنی این قوم که اینها اظهار میکنند در یأتی یوم و مانند آن همچون نودی
یا موسی ادغام میکنند و هیچ فرقی نیست میان این دو صورت که برهاند کسی را که در مثل
هو و من یأمر اعتماد بر مد کرده زیرا که همان مدی که در واو مقدر است در یای نیز مقدر است
قوله وَقَبْلَ يَئِسْنَ الْيَاءُ فِي اللَّائِي عَارِضٌ سُكُونًا اَوَ اَصْلًا فَهُوَ يُظْهِرُ مُسْهِلَا
اخبار است بانکه سکون یا یا اصل یا یعنی نفس یا در اللائی که واقعست پیش از لفظ
یئسن من المحیض در سوره الطلاق عارض اند زیرا که در اصل اللائی بوده پس از جهه تخفیف
و مکسور بودن ما قبل یا یا را حذف کردند و بعد از ان بدل کردند همزه را بیا مکسوره بر غیر قیاس
زیرا که قیاس تخفیفش تسهیل بین بین است و بعد از ان از برای ثقیل بودن کسره بر یا یا را ساکن
گردانیدند پس اگر ادغام نیز کنند چهار تغییر در یک کلمه لازم آید و این جایز نیست پس از
این جهة ابو عمرو اظهار میکند آنرا در حالتی که او راکب آسانتر است و جماعتی مثل ابو جعفر

ابن بادش

ابن باذش و تابعانش آنرا از قبیل ادغام صغیر شمرده اند و از برای ابو عمرو و بزی ادغامش
کرده اند و امام ابو شامه رحمة الله علیه آنرا از صواب انگاشته و میل بدان داشته
حیث قال و انما موضع ذکر هذه و ما اول المثلین فیه مسکن الخ و ابو عمرو بن العلاء رحمه الله
فرموده که اللائی در لغه قریش بسکون موضوعست و این معنی مؤید دعوی ایشانست
که آنرا از ادغام صغیر می شمرد پس خواه که سکونش اصلی گیرند یا عارضی و خواه ادغامش
کنند یا اظهار در او مد فقط باشد بنا بر التقاء ساکنین والله اعلم قوله باب
ادغام الکبیر حرفین المتقاربین فی کلمة و کلمتین یعنی این بابیست که مذکور میشود در او ادغام دو حرف
که مخرجشان بیکدیگر نزدیک و واقع باشند این دو حرف در یک کلمه و یا در دو کلمه قوله
وَإِنْ كِلْمَةٌ حَرْفَانِ فِيهَا تَقَارَبَا فَإِدْغَامُهُ لِلْقَافِ فِي الْكَافِ مُجْتَلَا
یعنی و اگر بیکدیگر رسند دو حرف در یک کلمه که مخرجشان نزدیک بیکدیگر باشد مثل قاف
و کاف پس ادغام کردن ابو عمرو قاف را در کاف جلوه داده شده است و ظاهر
گردانیده شده یعنی ادغام متقاربین در یک کلمه قافست در کاف و پس آن نیز بدو شرط
چنانچه اشاره بآن فرموده قوله یَرْزُقْكُمْ وَاثَقَكُمْ وَخَلَقَكُمْ وَمِيثَاقَكُمْ
أَظْهِرْ وَنَرْزُقُكَ انْجَلَا یعنی وقتی ابو عمرو قاف را در کاف ادغام می کند که ما قبل
قاف متحرک را وش باشد و بعد از کاف میمی باشد مثل یرزقکم من السماء والارض و واثقکم به
اذ قلتم و خلقکم من نفس واحدة قوله و میثاقکم الخ یعنی و اذ اخذنا میثاقکم را اظهار کن
زیرا که شرط اول که متحرک بودن ما قبل قافست و همچنین نرزقک والعاقبة للتقوی را
اظهار کن از انجهة که شرط دوم که وقوع میم است بعد از کاف مفقود است قوله بمیم
تحللا یعنی میمی که واقع شود در میان این دو کلمه و کلمه که بعد از اوست مثل یرزقکم من
السماء که میم در میان کاف و میم متخلل شده و معنی تخلل وقوع در میان بوده قوله انجلی
یعنی حکم این لفظ و مانند آن ظاهر گشت که اظهار است نه ادغام قوله
وَإِدْغَامُ ذِي التَّحْرِيمِ طَلَّقَكُنَّ قُلْ أَحَقُّ وَبِالتَّأْنِيثِ وَالْجَمْعِ أُثْقِلَا
یعنی و بگو که ادغام خداوند تحریم یعنی طلقکن که در سوره التحریم است سزاوار تر است از

[illegible]

اظهارش یا از ادغام خلقکم و امثال آن از جهة آنکه در مثل خلقکم ثقل لفظی فقط است و در خلقکن ثقل لفظی و معنوی است اما لفظی اجتماع متقاربین است در میان حرکت و لام و نون مشدده و اما معنوی جمعیت است و تانیث که ناظم رحمه الله اشارت بآن فرموده در این بیت و این مجاهد از جهة احتراز از اجتماع مشدد اظهار کرده و صاحب تیسیر ادغامش فرموده بانکه قیاس ادغام است بنا بر طلب تخفیف و از الجهة من با ادغام ام طرد اللباب قوله فمنهما یکونا کلمتین مدغم اوائل کلم البیت بعد علی الولا

در بیان متقاربین در دو کلمه است یعنی و هرگاه که یافته شوند دو حرف متقارب در دو کلمه پس ابو عمرو ادغام کننده است هر یکی را از این حرفها که در اوایل کلمات این بیت اند که بعد از این می آید بر ولا و یکحرف یا در دو حرف یا در هر حروف مدغم شانزده اند و آن بیت اینست قوله شفا لم تضق نفسا بها رم دوا ضن ثوی کان ذا حسن سای منه قد جلا و معنی لغوی این بیت آنست که محبوب من که نام او شفاست تنگ نیست از روی نفس یعنی حسن الخلق است پس طلب کن بسبب وصل او دوا مردی خسته که خشکی بر او مقیم شده و بود این مریض خداوند حسن و نیکویی و بد شد حال او از جهة مرض و لاغری و بدرستی که ظاهر کرد این لاغری و مرض حال او را و بدرید پرده او را و شفا اسم حوریست که عرب زنان خود را بدان نام می نهند قوله اذا لم ینون او یکن تا مخاطب و ما لیس مجزوما و لا مثقلا

بیان مانع ادغام متقاربین است یعنی ابو عمرو این شانزده حرف را در حرفی چند که بعد از این مذکور می شوند وقتی ادغام می کند که حرف مدغم منون نباشد مانند نفر لقد و تا مخاطب نباشد مثل خلقت طینا و لقد جئت شیئا و مجزوم نباشد یعنی حرف آخر او بسبب جزم نیفتاده باشد و آن یک موضع پیش نیست و لم یوت سعة من المال در البقره و مشدد نباشد مانند الحق لکن و تا مجزوم درین قسم در قران نیامده قوله و ما لیس مجزوما معمول فعلی محذوفست یعنی ادغم ما لیس مجزوما و لا مثقلا و می توان که لفظ ما زیاده باشد و این کلام عطف باشد بر منفی ای و لیس المدغم مجزوما قوله فزحزح عن النار الذی حاه مدغم

دقی

وفی الکاف قاف و هو فی القاف ادخلا خلق کل شی لک قصورا و اظهرا اذا سکن الحرف الذی قبل اقبلا

شروعست در تفصیل حروف شانزده گانه بعد از آنکه مجملا آن گفته و نه برین ترتیب که در بیت گفته آورده بل متابعة ترتیب صاحب تیسیر رحمه الله نموده یعنی بعضی ازین حروف مدغم حا فمن زحزح عن النار است که مدغم در عین در ال عمران لا غیر و بعضی ادغام حا را در عین در همه قران مطلقا از یزیدی روایت کرده اند مثل المسیح عیسی و ما ذبح علی النصب و مانند آن و دلیلی از قول ابو عمرو و از یزیدی روایت کرده اند و لیکن ردش نموده اند و گفته اند که شاید که این دلیل از آن فمن زحزح فقط باشد قوله و فی الکاف الخ یعنی ادغام کرده می شود قاف در کاف و کاف در قاف مثل و خلق کل شی و لک قصورا قوله و اظهرا الخ یعنی اظهار کرده اند قاف را در کاف و کاف را در قاف وقتی که حرفی که پیش از این هر دو ساکن باشد مثل و فوق کل ذی علم علیم و الیک قال اسجدکم قوله و فی ذی المعارج تعرج الجیم مدغم و من قبل اخرج شطاه قد تثقلا

یعنی جیم مدغم است در تا در ذی المعارج تعرج در سال سائل و همچنین جیم مدغم شده در شین از قوله تعالی اخرج شطاه که واقعست در پیش سال سائل یعنی در سوره فتح معلوم شد که جیم درین دو محل مدغم میشود لا غیر قوله و عند سبیلا شین ذی العرش مدغم و ضاد لبعض شانهم مدغمات کلا

یعنی شین ذی العرش سبیلا را ادغام کرده اند در سین سبیلا در سوره الاسرا و شین درین یک محل پیش نیست و قوله ضاد الخ یعنی خوانده است ابو عمرو ضاد لبعض شانهم فاذن را در سوره النور در حالتی که ادغام کننده است ضاد لبعض را در شین شانهم و در شین همین یکی است قوله و فی زوجت سین النفوس و مدغم له الراس شیبا باختلاف توصلا

یعنی ادغام کرده اند سین را از قوله تعالی و اذا النفوس زوجت در سوره التکویر و همچنین سین از قوله تعالی الراس در شین شیبا مدغم گشته در سوره مریم علیها السلام و لیکن باختلافی که باین حرف رسیده یعنی هم ادغام باشد و هم اظهار پس دانسته شد که سین درین دو مقام مدغم میشود در اول بی خلاف و در دوم بخلاف

درازاصم

بهر چند که در قصیده عاملی بر سر کلمه قرآنی درآید و تقاضا اعرابی کند که غیر اعراب این کلمه قرآنی باشد بهتر آنست که اعراب قرآنی را از حال خود نگردانند مثل و فی زوجت سین النفوس که بهر چند که النفوس مضاف الیه واقع شده و اعراب اش جرست اما او را مجهان مرفوع باید خواند و اگر لفظی بی تنوین باشد و اگر در نظم بتنوینش خوانند بیت موزون تر آید او را همچنان بی تنوین باید خواند مثل و فی سموات و و اضرب لهم زیرا که در شعر زحاف جایز است قوله و للدال کلم ترب سهل ذکا شذا ضفا ثم زهد صدقه ظاهر جلا

اخبار است بانکه دال را ادغام می کنند در این ده حرف که در اوایل این کلمات ده گانه اند مثل المساجد تلک عدد سنین من بعد ذلک و شهد شاهد من بعد ضرا یرید ثواب یرید زینة الحیوة فی مقعد صدق یرید ظلما داود جالوت و دال را کلمتی چند هست و انها این ده کلمه اند که در بیت مذکور شده اند و خاک تربت سهل بن عبد الله تستری رحمه الله بوی داد بوی داد فی تیز که مده آن دراز شده آنچنانست زهدی که صدق او ظاهر است و کشف کرده این زهد حال او را که او از او و پیداست قوله و لم تدغم مفتوحة بعد ساکن بحرف بغیر التاء فاعلمه و اعملا

یعنی دال را ادغام نمی کنند در حالتی که مفتوح باشد واقع باشد بعد از حرفی ساکن در هیچ حرف الا در تا و آن دو محل پیش نیست کاد تزیغ قلوب فریق در التوبة و بعد توکیدها در النحل پس اگر دال مفتوح باشد و ما قبلش متحرک ادغام باید کرد مثل عدد سنین و القلائد ذلک و اگر ما قبلش ساکن باشد و خود مضموم یا مکسور یا سکون ما قبل و فتح دال هر دو نباشد مانند المساجد تلک همچنین ادغام باید کرد مانند بعد ضراء داود زبورا و امثال این پس ای طالب این مسئله را نیکو بدان و بران عمل کن قوله و فی عشرها و الطاء تدغم تاؤها و فی احرف وجهان عنه تهللا

یعنی تا که از این حروف شانزده گانه است ادغامش می کنند در این ده حرف که دال در انها مدغم می شود و در طا نیز و چون تا در تا از قبیل مثلین

است پس تمام ده حرف باشد مثل الشوکة تکون لکم و الصالحات سندخلهم و الذاریات ذروا و بالتوبة شهدا و العادیات ضبحا و النبوة ثم یقول و فالزاجرات زجرا فالمغیرات صبحا و الملائکة ظالمی و الصالحات جناح و الملائکة طیبین قوله و فی احرف الخ یعنی روشن گشته دو وجه اظهار و ادغام از ابو عمرو در حرفی چند و آن حروف را درین دو بیت آینده ذکر فرموده قوله فمع حملوا التوریة ثم الزکوة قل و قل آت ذا القربی و لتات طائفة علا و فی جئت شیئا اظهروا لخطابه و نقصانه و الکسر الادغام سهلا

یعنی بگو که این حروف که در ایشان دو وجه آمده و اتوا الزکوة ثم تولیتم است در البقره و احملوا التوریة ثم لم یحملوها در الجمعه و بگو که آت ذا القربی در سبحان و در الروم و لتات طائفة اخری در النساء هم ازین قبیل اند که در ایشان دو وجه آمده اما در لقد جئت شیئا فریا در مریم علیها السلام قومی اظهار کرده اند از برای آنکه مدغم که تا خطابست و عین الفعل که یا بوده افتاده پس اگر ادغام کنند دو اعلال لازم آید و جماعتی دیگر ادغام کرده اند بدلیل آنکه تا خطاب مکسور است و کسره ثقلی دارد و تخفیف مطلوبست پس کسره ادغام را آسان گرداننده باشد چنانچه در نظم است که و الکسر الادغام سهلا و صاحب تیسیر رحمه الله میفرماید که من از آن هر دو وجه خوانده ام قوله و فی خمسة و هی الاوائل ثاؤها و فی الصاد ثم السین ذال تدخلا

یعنی تا مثلث را از حروف شانزده گانه ادغام می کنند در پنج و اینها پنج حرفند از اوایل ترب سهل ذکا شذا ضفا یعنی ت س ذ ش ض مانند حیث تؤمرون حیث سکنتم و الحرث ذلک حیث شئتم حدیث ضیف قوله و فی الصاد الخ یعنی ذال را ادغام می نمایند در صاد و در سین و آن ما اتخذ صاحبة است در الجن لا غیر و فاتخذ سبیله فی البحر دو محل در سوره الکهف لا غیر قوله و فی اللام راء و هی فی الرا و اظهرا اذا انفتحا بعد المسکن منزلا سوی قال ثم النون تدغم فیهما علی اثر تحریک سوی نحن مسجلا

خبر است بانکه را را در لام ادغام می کنند و لام را در را مانند فی البحر لتبتغوا من فضله

است

سجنین مر

یس

رسل ربک وایشان از امرد و اظهار میکنند در دیکر وقتی که مفتوح باشند وماقبلشان
ساکن مثل البحر لتجری الفلک ورسول ربهم فاخذتهم عزازیل قال رب وقال رجلان و
مثل آن که بهرچند که لام مفتوحیت ادغام میکنند از جهة آنکه مد الف قایم مقام حرکة
باشد پس اگر لام و را مفتوح باشند وماقبلشان ساکن باشد و خود مفتوح نباشند
همچنین ادغام بود و مثال از پیش رفت قوله ثم النون الخ یعنی نون را ادغام می کنند در را
و در لام وقتی که نون در عقب حرکتی باشد یعنی ماقبل نون متحرک بود مثل واذ تاذن ربک و
لیبیّنن للناس غیر از کلمه نحن مطلقا یعنی هر جا که واقع شود که هرچند که ماقبل نون ساکن
است ادغامش میکنند از جهة کثرة دوران وآن ده محل است در البقره ونحن له ۴ و
در آل عمران ونحن له ۱ و در الاعراف فما نحن لک ۱ و در یونس فما نحن لکما ۱ و در هود وما نحن
لک ۱ و در المومنون وما نحن له بمومنین ۱ و در العنکبوت ونحن له مسلمون ۱ پس اگر ماقبل نون
ساکن باشد مثل یدعون ربهم وان یکون لهم اظهار باید کرد قوله وتسکن عنه المیم
من قبل بائها علی اثر تحریک فتخفی تنزلا یعنی ساکن میکرداند از ابو عمرو
میم را در حالتی که این میم در پیش با باشد ومیم در عقب حرکتی باشد یعنی ماقبلش متحرک باشد
وبعد از آنش اخفا میکنند مانند اعلم بالشاکرین که اگر ماقبل میم ساکن بود مانند ابراهیم بنیه
اظهار باشد و از آنجهة تسکین گفت نه تدغم که اگر ادغام میکنند غنه میم خلل می پذیرد پس صواب
اسکان میمست و اخفا او تا هم تخفیف حاصل شده باشد و هم غنه باقی ماند قوله
وفی من یشاء بایعذب حیث ما اتی تدغم فادر الاصول لتاصلا
یعنی مدغم شده با از کلمه یعذب در میم من یشاء هر جا که بیاید وآن پنج محلات در آل عمران یکموضع
و در المائده دو موضع و در العنکبوت یکموضع و در الفتح یکمحل واگر بخاطرت آید که چون
است که ادغام با در میم مخصوص کلمه یعذب من یشاء است و در مثل ان یضرب مثلا وضرب
مثل وکتب ما قالوا ادغام نیست جواب آنست که چون از پیش لفظ یعذب یا از پس لفظ
یغفر یا یرحم می آید وایشان را ادغام می کنند لفظ یعذب نیز از جهة مجاورتی که با ایشان دارد
ادغامش میکنند نمی بینی که فمن تاب من بعد ظلمه را در سوره المائده باوجود فتح با وسکون ماقبلش

ی شود

ادغامش از

ادغامش از یزیدی منقولست از آنجهة که مجاور من بعد ظلمه است که او مدغم است قوله فادر الاصول
الخ یعنی پس درباب اصول ادغام را تا اصلی کردی در فضل وعلم بدانکه جماعتی از اهل اداء بر آن
رفته اند که مثل ان الابرار ربنا والابرار لفی ولناس سواء چون از برای ابو عمرو ادغام
کنند اماله النار که پیش از حرف آخر مکسور است نباشد وعلتش آن گویند که موجب اماله کسره
است و کسره بسبب ادغام زایل میشود وبعضی از نحویان درین متابعت ایشان نموده اند ناظم
رحمه الله رد مذهب ایشان نموده بقوله ولا یمنع الادغام اذ هو عارض
امالة کالابرار والنار اثقلا یعنی منع نمی کند ادغام اماله را در مثل الابرار ربنا
والابرار لفی علیین والنار ربنا در حالتی که مثل این کلمات شده و شده اند بسبب ادغام
زیرا که ادغام عارض است همچون وقف والعارض لا یعتد به وبعضی بهمین نیز حالة ادغام
از سوسی روایت کرده اند وبدانکه چون حرف ماقبل حرف مدغم حرف مد ولین باشد در این حرف
مد ولین وحرف لین مد و توسط وقصر هر سه جایز باشد قیاس بر سکون وقف از آن روی
که سکون جهة ادغام عارض است این نیز عارض است مثل قال لهم ویقول ربنا وقیل لهم ویقوم
مالی واللیل لتسکنوا قوله واشمم ورم فی غیر باء ومیمها مع الباء او میم فکن متاملا
کن متاملا یعنی ای مخاطب اگر خواهی اشمام کن در مضموم وروم کن در مضموم و
مکسور از مجموع حروف مدغمه در مثلین ومتقاربین الا در چهار صورة که آن رسیدن باء است به
با یا بمیم ورسیدن میم است بمیم یا به با مانند یکذب به ویعذب من والرحیم ملک و
یحکم بینهم از جهة آنکه با ومیم از لب بیرون می آیند واشمام نیز اشارة بلب است ودر یک
حالت نطق بحرف واشارة بحرکة الحرف از یک محل متعذر است اما روم می توان کرد
واگرچه کلام ناظم رحمه الله مطلق است زیرا که روم هم نطق است ببعض حرکة آری اینقدر
هست که تلفظ بآن نیز اندکی دشوار است قوله وکن متاملا یعنی باش ای طالب تامل
کننده درین مسایل غریبه و وسایل عجیبه قوله وادغام حرف قبله صح ساکن
عسیر وبالاخفاء طبق مفصلا خذ العفو وامر ثم من بعد ظلمه
وفی المهد ثم الخلد والعلم فاشملا یعنی ادغام کردن حرفی که پیش از او حرفی صحیح

ساکن باشد دشوار است نطق آن زیرا که جمع بین الساکنین لازم می آید وآن کسی که
تعبیر کرده است ادغام این قسم را باخفا پس هر آینه که او بصواب رسیده است
زیرا که ادغام صحیح در اینجا دشوار است واز آنجهة قید صحیح ساکن فرموده که اگر حرف
علة بود خواه ساکن وخواه متحرک یا حرف صحیح متحرک بود ادغامش دشوار نیست و

صح

مثالهای قسم عسیر الادغام اینست خذ العفو وامر وثمن تاب من بعد ظلمه وفی المهد صبیا و
دار الخلد جزاء ومن العلم مالک قوله فاشملا یعنی فرا پس ای مخاطب مجموع مثلین و
متقاربین را بانکه حفظ کنی وفهم نمایی لطیفه بدانکه ادغام در هفده سوره نیست در عبس
و در الطارق والاعلی والغاشیه والفجر والضحی والم نشرح والتین والزلزال والتکاثر و
والعصر والکوثر والکافرون والنصر وتبت والاخلاص والفلق والناس قوله
باب هاء الکنایة یعنی این بابیست در بیان احکام هاء کنایه یعنی هاء ضمیر مذکر
زیرا که این هاء کنایت از مرجوع الیه قوله ولم یصلوا ها مضمر قبل ساکن
وما قبله التحریک للکل وصلا یعنی وصل نکرده اند هیچ یک از قرا هاء ضمیری
را که واقع باشد از پیش حرفی ساکن خواه که ماقبل هاء ساکن باشد یا متحرک مثل لعلمه
الذین ویعلمه الله والیه المصیر زیرا که اگر وصل کنند التقاء ساکنین لازم آید وبالضرورة
یک ساکن را حذف باید کرد پس از هم مرتکب امری نباید شد که سرانجامش هم بترک آن
کشد مگر در غنة تنتهی در روایت بزی که از جهة التقاء ساکنین علی حده وصل جایز
است اگر گویی بنا بر این علة که تو گفتی باید که صله در مثل لعلمه الذین ویعلمه الله نیز جایز
باشد زیرا که در آن هم استحکام التقاء ساکنین علی حده حاصل است جواب گویم که
در غنة تنتهی ادغام طاری است بخلاف یعلمه الله ولعلمه الذین که ادغام لام لام
لازم است فتامل ذلک قوله وما قبله التحریک الخ یعنی هر هاء ضمیر مذکر که ماقبل
وما بعد او متحرک باشد وصل کرده می شود از جمیع قرا اگر مکسور باشد بیا و اگر
مضموم باشد بواو مانند وشانه ان الله وقتله و وجه وصل بواو ویا آنست که هاء
را خفایی می باشد پس او را بحرفی که مناسب حرکة هاست تقویت می نمایند بقوله

وماقبله

وماقبله التساکن لابن کثیرهم وفیه مهانا معه حفص اخو ولا
یعنی هر آن هاء ضمیر مذکر که ماقبل او ساکن باشد وصل کرده می شود از ابن کثیر اگر مضموم باشد بواو
مثل عنه ومنه وعقلوه واگر مکسور بود به یا مانند فیه وبنیه قوله وفیه مهانا الخ یعنی حفص موافق
ابن کثیر است در وصل کردن فیه مهانا در سوره الفرقان پس دیگران ترک صله خوانند بنا بر
تخفیف وبنا بر آن نیز که مکروه داشته اند اجتماع دو حرف ساکن که در میان ایشان حرفی خفی
باشد چه گویا او نیز ساکنست و در وصل هاء فیه مهانا حفص وابن کثیر را در متابعه است
در آن قوله وسکن یوده مع نوله ونصله ونوته منها فاعتبر صافیا حلا
یعنی ساکن کردن هاء را از لفظ یوده الیک در دو موضع در آل عمران واز نوله ما تولی ونصله
جهنم در النساء واز نوته منها در دو موضع در آل عمران ویکموضع در حم عسق از برای حمزه وابو بکر
وابو عمرو که رمز شان فا و صاد و حا است وبعد از آن اعتبار کن اسکان هاء را در این حالت
که این اسکان صافی است از طعن جماعتی از نحویان و شیر صفت یعنی معمول به است فکیف در کلام
چنین بلیغ فصیح وطعن ایشان آنست که میگویند که ضمیر اسم است وجزم مخصوص بفعل می باشد وجواب
ایشان گویند که هر هایی که ماقبل او متحرک است بعضی از عرب آن را مجزوم میسازند پس در واو
والف ویاء ضمیر که هر سه ساکن می باشند وناظم رحمه الله در قصیده عقیله مرتکب آن شده
قال رسالاته معا اثرا باسکان هاء پس دیگران از تحریک هاء باشد زیرا که ضد اسکان
تحریکست اگر بگویی که تحریک غیر مقید فتح است پس باید که باقیان بفتح هاء خوانند ونه چنین است
جواب آنست که چون هاء را خفایی بود او را ضم دادند که اقوی حرکاتست از برای اینکه اول
اصل در هاء ضم باشد واز آنجهة که کاه نیست که ماقبلش مکسور می کرد و یا یائی ساکن واقع می شود
هاء را نیز مکسور میسازند طلب خفت ومناسبت را پس چون ماقبل هاء درین کلمات مکسورات باقیان
بکسر هاء خوانند قوله وعنهم وعن حفص فالقه ویتقه حمی صفوه قوم بخلف وانهلا
بخلف وانهلا یعنی اسکان هاء فالقه الیهم ثم تول عنهم در النمل منقولست از حمزه و
وابو بکر و ابو عمرو و حفص پس دیگران از کسر هاء باشد واسکان هاء ویتقه فاولئک هم الفائزون
در النور قراءة ابو عمرو وابو بکر است بی خلاف وخلاد بخلاف یعنی باسکان واشباع کسر هاء

دو حرف ساکن که درمیان ایشان

ن

ع اسکان ها رتیقه حمایت کرده اند قومی صفا را آزاد در حالتی که عیبس اند عجبتها مختلفه و سیر آ
کردانیده اند طالبان آن را لقاعده ناظم رحمه الله آنست که اگر کسی را در کلمه دو وجه است بعد
از رمز او لفظ خلف می آورد مثل مع صفو بخلف و اگر این اختلاف از دو کس است خلفهما
میکوید مثل فالقصر باد ره طالبا بخلفهما و اگر از سه کس است خلفهم می آورد مانند وفی ارکب هادی
برقریب بخلفهم و اگر لفظ خلف در میان چند رمز واقعست بنگرند اگر واو فیصل را ابا داو زده
خلف تعلق بما قبل دارد مثل لوی خلفه دلا و قام بخلف ضبعه و اگر واو را آورده تعلق بما بعد
دارد مانند ضاع و الخلف قللا و اگر در موضعی رمز متعدد باشد و لفظ خلف از پس رموز آورده
اختلاف تعلق بصاحب آن رمز داشته باشد که لفظ خلف از عقب اوست نه بهمه رموز مثل
وقبل السکون ارا اهل فی صفا یذ بخلف و اگر لفظ خلف بر رموز متقدم باشد اختلاف تعلق
بهمه رموز داشته باشد مثل وقیل فی الهمز خلف یقی صلا قوله وقیل بسکون القاف و
القصر حفصهم و یاته لدی طه بالاسکان یجتلی یعنی و بکوکه و یتقه بسکون
قاف و قصر کسره قراءة حفص قرائت و بگوکه و من یاته مؤمنا در سوره طه با سکان
هاء رش کشف کرده اند از برای سوسی پس دیگر از اکر باشد و چون کسر گاهست که موصول یایی
باشد و گاهست که غیر موصول می باشد ناظم رحمه الله بیان فرموده قراءة آن کسی را که غیر
موصول میخوانند بقوله و فی الکل قصر الهاء بان لسانه بخلف و فی طه
بوجهین بجلا یعنی درین سنت کلمه مذکوره در مجموع قرآن قصر ها ظاهر شده لو
آن از قالون که مرموز است به با بی خلاف و از هشام که مرموز است بلام بخلاف غیر
از و من یاته مؤمنا در طه که هشام را دران صله فقط باشد چنانچه ابوشامه رحمه الله در
شرح این بیت فرموده و علامه جزری بارک الله فی عمره در مجموع مصنفات متابعتش نموده
و نص فرموده که هر کس که در غیر یاته اختلاس را از هشام روایه کرده در یاته صله را
نقل نموده پس متعین شد که غیر از قالون و هشام هر کس که در این کلمات مذکوره هر
دار داو را صله نیز خواهد بود و قائل ذلک قوله و فی طه آه یعنی میخوانند قالون و من یاته
مؤمنا را در طه بدو وجه قصر ها و وصلش یا پس حاصل آن شد که قالون در غیر

یاته اختلاس فقط خواند و در یاته اختلاس و اشباع و هشام بعکس یعنی در غیر یاته اختلاس
و اشباع خواند و در یاته اشباع فقط و ایشان که بقصر این کلمات میخوانند نظر باصل
که ما قبل ها ساکن بوده و بنا بر سببی آن ساکن را حذف کرده اند و حذف عارض است و العارض
لا یعتد به و ایشان که بصله میخوانند نظر بلفظ دارند که ما قبل ها متحرک است و معلوم شد که وما قبله
التحریک للکل وصلا در طه ثابت شده تحریک بدو وجه که این دو وجه را تعظیم نموده اند
قوله و اسکان یرضه یمنه لبس طیب بخلفهما و القصر فاذکره نوفلا
له الرحب و الزلزال خیرا یره بها و شرا یره حرفیه سکن لیسهلا
یعنی و اسکان ها در و ان تشکروا یرضه لکم در الزمر منقولست از سوسی که مدلول یا یمنه است بی خلاف
و از هشام و دوری از ابو عمرو که مدلول لام لبس و طا طیب اند بخلاف و قصر ها که از ان حمزه و عاصم
و هشام و نافع است مرموز اند بفا و نون و لام و الف پس معلوم شد که دوری را سکون و صله ها
و هشام را سکون و قصر ها و سوسی را سکون فقط و حمزه و عاصم و نافع را قصر فقط و دیگران اشباع
فقط و اسکان یرضه بر گزاف و همچون پوشیدن جبوبی خوش است و قصر را یاد کن در حالتی که متصف
باشی به بسیار عطایی و قصر را در عرصه مخالی و فراخیست قوله و از زوال آه یعنی ساکن کرد ای
را از خیرا یره و شرا یره در سوره اذا زلزلت از برای مدلول لام که هشام است که تا این دو
حرف آسان شوند و باقیان بضم و صله خواندند قوله و عی نفر ارجئه بالهمز ساکنا
و فی الهاء ضم لف دعواه حرملا و اسکن نصیرا فاز و اکسر لغیرهم
و صلها جوادا دون ریب لتوصلا خبر است از انکه مدلول نفر یعنی ابن کثیر و ابو عمرو و
ابن عامر ارجئه را در الاعراف و الشعرا بهمز ساکن میخوانند پس باقیان از ترک همزه باشند و
مدلول لام و دال و حا یعنی هشام و ابن کثیر و ابو عمرو بضم ها میخوانند و مدلول نون و فا یعنی عاصم
حمزه با سکان ها پس دیگر از اکسر باشد و مدلول جیم و دال و را و لام یعنی ورش و ابن کثیر و کسایی
و هشام بصله ها میخوانند پس قرا بشش گانه را در این لفظ شش قراءة حاصل اید قالون را ارجه
بترک همزه و کسره ها و ترک صله و ورش و کسایی را همچنین الا انکه ایشان را صله هست و ابن کثیر و
هشام را ارجئه بهمز و ضم ها و اصله و ابو عمرو را همچنین الا انکه او را صله نیست و ابن ذکوان

را ارجئه بهمز و کسر ها بی صله و عاصم و حمزه را ارجه بترک همزه و سکون ها ع نکاه داشته اند کروهی
از قرا ارجه را بهمز در حال سکون او و حاصلست در ها او حمی که جمع کرده است خواندن او حرمل
را و حرمل را بیاری ضد ذا نج را کویند و ورش با تند و رقیل بود که کوچک تر و کل وی حامل یاعین
می باشد قوله و اسکن آه یعنی و ساکن کردان ها را از برای غیر ایشان و پیوسته کردان ها را بواو یا
به یا در حالتی که بخشنده باشی بی شکی تا پیوسته ات کردانند بمقصود و الله اعلم قوله

باب المد و القصر بدانکه مد در لغت عبارتست از زیاده
کردن مد را بر قدری که در حروف مد می باشد که آن را مد طبیعی میخوانند و آن کشیدن حرف مد است بمقدار ی
که آن حرف مد تمام کرده شود و قصر ترک این زیادتیست و گاهست که مد را در اثبات حرف مد و
قصر را در حذفش استعمال می کنند و این در فرش حروف می آید مثل و مدانا فی الوصل و فی حاذرون
المد و قصر آتیتم من ربا و القصر فی آتیتم دلا و معنی قصر منع است و سبب مد رسیدن حرف مد است
بهمز یا بحرفی ساکن خواه که سکون این حرف ساکن اصلی باشد یا عارضی و چون نوع اول اقوی بود
ناظم رحمه الله ابتدا با آن فرموده بقوله اذا الف او یائها بعد کسرة
او الواو عن ضم لقی الهمز طولا یعنی چون رسد الف یا یای ساکن که واقع باشد بعد
از کسر یا واوی ساکن که از پس ضم واقع باشد بهمزه در یک کلمه کشیده شود هر یکی ازین سه حرف
که ایشان را حروف مد میخوانند خواه که همزه در میان در میان کلمه باشد مثل اولئک یا در آخرها
جاء از برای آنکه این حروف را خفایی هست و همزه حرفی بعید المخرج صعب التلفظ است و چون
به یکی از این حروف رسد خوف زیادتی خفا هست پس از اینجهة این حروف را بمد قوی میسازند
تا نیکو ظهور یابند و این بر دو قسم است یا حرف مد مقدم بر همزه یا بالعکس و قسم دوم در متصل می باشد
و لیس و چون قسم اول اصل بود ناظم رحمه الله ابتدا بان فرموده و صاحب تیسیر رحمه الله مد را از این
قسم چهار مرتبه گرفته اطول از برای ورش و حمزه و کمتر از ان از برای عاصم و کمتر از ان از برای ابن
عامر و کسایی و کمتر از ان از برای باقیان و شیخ شاطبی علیه الرحمة اقرار میفرموده اطول را از
برای ورش و حمزه و اوسط را از برای باقیان قوله فان ینفصل فالقصر بادره طالبا
بخلفهما یرویک درا و مخضلا یعنی پس اگر جدا گردد حرف مد از همزه یعنی حرف مد

در آخر کلمه باشد و همزه در اول کلمه دیگر پس قالون و دوری از ابو عمرو و سوسی و ابن کثیر قصر
خواندند و لیکن از دو کس اول بخلاف زیرا که از ایشان مد نیز آمده و از دو کس آخر بی خلاف
پس باقیان زاید باشد اما بتفاوت چنانچه در متصل گفته شد آری این قدر هست که درین قسم صاحب
تیسیر به پنج مرتبه خوانده و شیخ شاطبی رحمهما الله به سه مرتبه زیرا که درین قسم قصر هست که در آن
قسم دیگر نیست نمی بینی که این چهار کس بجلکی در متصل مد دو الفی دارند به طریق تیسیر و مد متوسط بر
طریق شاطبیه و درین قسم که منفصل است هر چهار قصر دارند و قالون از طریق ابونشیط و دوری
از طریق عراقیان نیز دو الفی دارند از طریق صاحب تیسیر و مد متوسط از شاطبی و علامه مد عمل است
بر اصل و علامه قصر اجرا او وصل است در مجرا و وقف والله اعلم ع پس اگر جدا شود حرف مد از
همزه پس مشی کیر بقصر در حال طلب تو او را در حالتی که قصر ملتبس باشد بخلاف مدلول با و طا
تا سیراب کرداند این قصر ترا در حالتی که این قصر خداوند بخشش است و تر کسترده و بخشش
کنایه از انست که بعضی درین قسم مطلق قصر میخوانند که آن ابن کثیر است و سوسی و تر گری
اشاره بآن است که جماعتی در بعضی از روایات بقصر خوانده اند و آن قالون است و دوری قوله
کجی و عن سوء و شاء اتصاله و مفصوله فی امها امره الی
یعنی مثال اتصال همزه بحرف مد در یک کلمه مثل و جی بالنبیین است و او تعفو عن سوء
شاء الله و مثال انفصال همزه از حرف مثل فی امها است و الی امر الله و امره الی الله
در قسم دوم که مثال الف را نیاورده از آنجهة است که در ضمن این دو مثال که آورده آن نیز
حاصل میشود نمی که امها امره القرآت که بعد از او همزه است و نکویی که باین کیفیت
در قرآن وارد نشده بر مقصود تمثیل است چنانچه او سلا در آخر باب الهمز المفرد قوله
و ما بعد همز ثابت او مغیر فقصر و قد یروی لورش مطولا
و وسطه قوم کآمن هؤلاء آلهة آتی للایمان مثلا
شروع است در قسم دوم که همزه بر حرف مد مقدم است یعنی هر حرف مدی که واقع شود
بعد از همزه ثابته یعنی باقی بر صورة و لفظ خود یا بعد از همزه متغیره با تمه نقلش کرده باشند
یا ابدال یا تسهیل پس همه قرا آن حرف مد را بقصر خوانده اند و گاهست که روایت می کنند

ازبرای ورش دران حرف مدّ مدی مطول نیز وقومی این حرف مد را بمدی میانه نیز خوانده اند
هم ازبرای ورش تا فرق شود میان این دو روایت پس ورش را سه وجه باشد مد مطول و توسط و
قصر اما قصر وطول از زیادتی قصیده است بر تیسیر مثال همزه ثابته آمن الرسول و آتی المال و مثال
همزه متغیره هؤلاء یا آلهه که تغیر شان با بدال باشد وللایمان که تغیر شان بنقل رفته و آلجه تغیر شان
بتسهیل شده مثل ءَأنتم است قوله مثلا یعنی هر یکی ازین مذکورات را مثال وجهی از وجوه
قراءات کرده اند قوله سوی یاء اسرائیل او بعد ساکن صحیح کقرآن
ومسئولا اسئلا ومابعد همز الوصل ایت وبعضهم یؤاخذکم
لآن مستفهمات لا وعادا الاولی وابن غلبون طاهر بقصر
جمیع الباب قال وقولا استثنا است از قوله وقد یروی لورش مطولا
یعنی ورش مجموع این حروف مد را که گفته شد غیر از سه نوع ۱ یاء کلمه اسرائیل است هر جا که واقع شوند
زیرا که غالب آنست که او بعد از لفظ بنی واقع واقع میگردد و آنجا سه مد مجتمع
شوند و این معنی ثقیل است و کسی را میرسد که بگوید که این علت شکسته میگردد بقوله تعالی
در سوره یوسف ملة آبائی در وقف که در آن نیز سه مد مجتمع میکردند و اگر قائل بگوید که
چون تو بحث وقف میکنی در بنی اسرائیل نیز در حالت وقف سه مد جایز است جواب بگویند که
فارق هست چه آن در دو کلمات است و این یک کلمه و اگر این فارق را وجود نمی نهی و بحث
وصل میکنی آباءکم واشد نیز در البقره سه مد مجتمع در یک کلمه پس بهتر آنست که علت قصر را
اتباع نقل گویند ۲ حرف مدی است که بعد از همزه باشد که این همزه بعد از ساکنی صحیح باشد
و این قسم در قران پیش از پنج لفظ نیامده کلمه قرآن هر جون که شود و الظمآن و مذءوما و مسئولا
و مسئولون لاغیر و علت قصر اتباع نقلست قوله اسئلا یعنی سوال کن از علت عدم مد درین قسم
۳ حرف مدی است که بعد از همزه وصل واقع شود مثل ایت بقرآن واؤتمن در حالت ابتدا
از برای آنکه همزه و حرف مد هر دو عارض اند قوله وبعضهم الخ یعنی بعضی از اهل ادا الفاظ یؤاخذکم
را و هر چه ازین لفظات مثل یؤاخذ الله و تؤاخذنا و لفظ الآن در دو موضع یونس که
استفهام در او هست و عادا الولی در والنجم استثنا کرده اند و این مسئله از زیادتیهای

فقصره

قصیده است بر تیسیر و در یؤاخذکم استثنا کنندگان علت قصر این گفته اند که تردد ورش از
واخذ یؤاخذ واویست و علامه جزری بارک الله فی عمره برین رفته و در نشر تصویب
این قول نموده و آن بعض دیگر که مد می کنند میگویند که واو بدل از همزه است و بدل عارض را
و استثنا کنندگان در الف آخرین از آلآن گفته اند که اگر مد کنیم دو همزه دو و مد یعنی دو الف
ممدوده در یک کلمه جمع میشوند و این ثقیل است و مد کنندگان می گویند که آلآن در حالت نقل
همچون النبیین است که لفظ دراو یک همزه و دو مد یعنی دو یاء ممدوده پیش نیست و
استثنا کنندگان در عادا الولی گفته اند که او مثل قالوا لا است که از پس لام هیچ همزه نیست تا
مد که بعد از اوست بکشند ورش و مد کنندگان میگویند که همزه منقول امنویت اینقدر هست که جون
کتابتش باین صورت عادا الولی رفته تلفظ نیز بهمین صورت میکنند پس مد باشد قوله وابن
غلبون الخ یعنی ابو الحسن بن غلبون المقری که اسمش طاهر است بقصر جمیع این قسم که حرف مد
موخر است قائل گشته و گفته که مد ملتبس میگردانند خبر را باستفهام یعنی مثلا آمن مثل
أآمن میگردد و دیگر ان اسم بقصر اقرار فرموده و جماعه مد کنندگان را نسبت به غلط و
افترا نموده بدانکه هرگاه سببی قوی و سببی ضعیف بیکدیگر رسند مثل قل استهزءوا آن الله و رأى ایدیهم
وجاءوا اباهم عمل را بقوی دهند و سبب قوی مقدم بودن حرف مد است بر همزه و سبب ضعیف
موخر گشتن حرف مد است از همزه پس در قسم اول که پیشتر قرا آنرا می شنیدند اصل باشد و قسم دوم
که ورش از یک طریق آنرا مد می کند فرع پس در هر یکی ازین مثالها و مانند آن در وصل از برای
ورش طول فقط خواند و در وقف وجوه سه گانه و در مثل مستهزءون و خاطئین ورش را
حالت وصل وجوه سه گانه باشد چنانچه گفته شد و در حالت وقف اشباع خوان در وصل هم اشباع کش
باشد و توسط خوان را اگر اعتبار عارض نکند هم توسطش باشد و اگر اعتبار کند اشباعش بود و قصر
خوان اگر اعتبار عارض کند وجوه سه گانه و اگر نه کند قصر فقط قوله وعن کلهم بالمد ما
قبل ساکن وعند سکون الوقف وجهان اصلا شروع است در بیان
نوع دوم از سبب مد یعنی هر حرف مدی که از پس ساکنی مدغم واقع شود از همه قرا بمد خوانند چنانچه
مثل دابه و اتحاجونی و لا الضالین تا این مد قایم مقام حرکت شود قوله وعند سکون الوقف الخ

یعنی هر حرفی که بسبب وقف ساکن شود و از پس او یکی از حروف مد باشد مثل الناس و یعلمون و
صادقین در حالت وقف باسکان یا باشمام دران حرف مد از همه قرا دو وجه اصیل گشته
و این دو وجه احتمال دارد که طول و توسط باشد یا توسط و قصر یا طول و قصر اما امام سخاوی
رحمه الله نص فرموده که طول است و توسط بدلیل قول ناظم بعد ازین که وفی عین الوجهان که باسم
ولام اشارت به دو وجه معهود نموده و بعد ازان فرموده که و الطول فضلا و این کلام نص
است برانکه این دو وجه طول است و توسط که اگر نه طول و توسط بودی بعرض نمودی که والطول
فضلا و نظم همچنانچه موزون می آمد و یک وجه دیگر قصر بودی که ضد مد است قوله اصلا معلوم
شود که چون آن دو وجه اصیل آمد وجهی دیگر هست که نه اصیل است و آن قصر خواهد بود زیرا
وجود التقاء ساکنین در وقف ازین سه بیرون نیست پس سه وجه شود و معنی اصیل بودن
طول و توسط و اصیل نابودن قصر آن گویند که طول و توسط از جهت فصل میان دو ساکن در وقف
اصل اند چنانچه از طول فصل میان دو ساکن حاصل میشود پس این دو وجه همچون یکوجه انگاشته
و قصر را یکوجه دیگر پس گویا دو وجه اند همچنانچه ناظم گفته والله اعلم و شیخ ابو شامه طاب
ثراه فرموده که این دو وجه مد است و قصر بنا بر آنکه وجود در قوله بالمد ما قبل ساکن اطلاق
فرموده مراد ازان مدی است که ضد آن قصر است که اگر غرض از وجه دوم نه قصر بودی مرکز
وقف بسکون یا باشمام قصر نکردندی و مخلص خود آنست که اگر اعتبار عروض وقف می کنند
طول می باید کرد از جهت فصل میان دو ساکن و اگر اعتبار نمی کنند قصر ازان جهت که گویا که حرف
موقوف علیه متحرکست و توسط از برای رعایت طرفین بجای باید آورد والله اعلم بالصواب
قوله ومد له عند الفواتح مشبعا وفی عین الوجهان والطول فضلا
یعنی مد کن ای قاری حروف مد را از برای حرفی ساکن که در اوایل اسما حروف مقطعات
اند که در اوایل سورتها اند مدی تمام یعنی مد کن از جهت التقاء ساکنین و آن هشت حرف است
لام و میم و صاد و کاف و عین و سین و قاف و نون لاغیر و لیکن در عین کهیعص
و از حم عسق همان دو وجه که در سکون وقف مذکور شد منقول است علی اختلاف القولین
اما طول را افزونی نهاده اند بر توسط و لیکن ای یار خویش دقیقه الکشت می گویم و

مکنم

ونیکو تامل کن بدانکه در هر حرف مدی که حرف ساکن که بعد از اوست مدغم بود مثل میم لام
در میم میم دران حرف مدی مطول باید کشید و چون نون از طس تربا تلک که در اول
سوره نمل است و نون سین از عسق اخفا است یا سین را کمتر ازان باید کشید و در آنجا که
اظهار باشد کمتر ازان و در یا و میم الم در آل عمران در حالت وصل و در العنکبوت الم احسب در
حالت نقل طول و قصر را جایز داشته اند و قیاس برین مسئله در الآن در دو موضع در سوره
یونس در وجه ابدال در الفی که بعد از همزه اولی است در روایه قالون هم این دو وجه بباید اما
در وقف شش وجه حاصل آید این دو وجه الف اول را چون در سه وجه سکون وقف در
الف دوم بزنند شش وجه شود و حمزه نیز اگر بنقل وقف کند او را همین شش وجه باشد
و ورش را در وقف نه وجه باشد زیرا که سه وجه الف اول چون در سه وجه الف دوم
ضرب کنند نه شود و در حالت وصل در وجه ابدال او را شش وجه باشد مد الف اول و اشباع
الف دوم و وسط هر دو و وسط اول و قصر دوم و قصر هر دو و این مسائل را نیکو تامل کن
چون فهم کنی جامع آنرا فاتحه بخشای قوله وفی نحو طه القصر اذ لیس ساکن
وما فی الف من حرف مد فیمط لا یعنی در ما تمد طا یعنی از همه حرف مقطعات
در هر جا که دو حرف بود و آن پنج حرفست حا طا را یا ها قصر باشد زیرا که بعد از حرف
مد حرفی ساکن نیست تا ان حرف را بکشند از برای التقاء ساکنین و همچنین در الف در
مثل الم هیچ حرف مدی نیست تا آن حرف مد کشیده شود والله اعلم قوله
وان تسکن الیا بین فتح وهمزة بکلمة او واو فوجهان جملا
بطول و قصر وصل ورش ووقفه وعند سکون الوقف للکل اعملا
شروع است در بیان احکام حرف لین که آن یاء ساکن و واو ساکن است که ما قبل آن
مفتوح باشد یعنی و اگر ساکن گردد یاء یا واو در میان فتح و همزه در یک کلمه خواه که همزه
در میان باشد مثل کهیئة و استیئس و سوءة و خواه که در طرف بود مانند شیء و سوء
پس ورش را دران حرف لین در وصل و در وقف دو وجه جمیل است و آن دو وجه
طولست و توسط زیرا که مراد از قصر درینجا توسطیست چرا که با طول قصر است و الا بعد

دی

کبعد و قصر و بیت همچنان موزون می بود قوله وعند سکون الوقف آ یعنی استعمال کرده
اند این دو وجه مذکور را که طول و توسط از برای همه قرا در حرف لین وقتی که از
ایشان حرفی ساکن واقع شود که سکونش بسبب وقف باشد خواه که این حرف ساکن همزه
بود یا غیر همزه باشد مانند شیء و سوء و بیت و خوف قوله وعنهم سقوط المد
فيه وقف همزة توافقهم في حيث لا همز مدخلا یعنی نقل کرده اند
از همه قرا ترک مد را نیز در این حرف لین که واقع است پیش از حرفی که ساکن شده
بسبب وقف و ورش قرا موافقت نماید ایشان را در ترک مد در مکانی که همزه در آن نباشد
مثل میت و خوف پس حاصل آن شد که هر جا که همزه باشد ورش را در حالین خواه که وقف
باسکان کند یا بروم طول و توسط باشد و دیگران را در وقف باسکان سه وجه باشد
در وقف بروم قصر فقط و در جایی که همزه نباشد همه قرا را این سه وجه و با اسکان باشد و
قصر و با روم قوله وفي واو سوآت خلاف لورشهم وعن كل الموؤدة
اقصر وموئلا یعنی در واو سوآتهما و سوآتکم هر جا که واقع شود خلاف کرده اند
اهل ادا از برای ورش قرا یعنی بعضی گفته اند که در او قصر فقط باشد و بعضی گفته اند که در او
طول و توسط بر اصل خود باشد و بعضی گفته اند که مد و قصر باشد ولیکن علامه جزری بارک الله فی عمره
در نشر تصریح فرموده که سزاوار است که این خلاف را حمل و قصر نمایند زیرا که جماعتی که در دیگر
لفظها طول دارند سوآت را استثنا کرده اند یعنی بقصر خوانده اند و طائفه که توسط دارند
مثل صاحب تیسیر هیچ فرقی میان آن و میان شیء و سوء و مثل آن ننهاده اند پس در او چهار وجه
را باید خواند قصر واو و واو سه وجه الف بعد از همزه و توسط در هر دو قوله وعن كل الآية یعنی ای
موئلا در الکهف از برای همه قرا پس ورش را طول و توسط نباشد در آنچه که واو در اصل
متحرک بوده و سکونش عارضیست والعارض کالمعدوم دال که از آنجا که وعن کلهم بالمد تا آخر بیت
از زیادتهای قصیده است الا موئلا والموؤدة که صاحب تیسیر در البقره آورده قوله

باب الهمزتين من كلمتين

یعنی این باب است که احوال دو همزه که

کلمه در او

کلمه در او مذکور می شود و ناظم رحمه الله بحث همزه را در پنج باب آورده در این باب
و در باب همزتین من کلمتین و در باب الهمز المفرد و در باب نقل حركة الهمزة الى الساكن
قبلها و در باب وقف حمزه و هشام على الهمز و غرض از تغییر همزه درین ابواب تخفیف است
قوله وتسهيل اخرى همزتين بكلمة سما وبذات الفتح خلف لتجملا
یعنی تسهیل همزه دوم از دو همزه در یک کلمه خواه که همزه دوم مفتوح باشد یا مضموم یا
مکسور رفعه یافته از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو که مدلول سما اند و در همزه دوم از مفتوحتین
خلاف است مر هشام را یعنی او را هم تسهیل است و هم تحقیق و تحقیق از هشام از زیادت
قصیده است پس باقیان بتحقیق فقط خوانند قوله لتجملا یعنی همزه را تسهیل کرده اند
تا همزه آراسته گردد و تسهیل قوله وقل الفا عن اهل مصر تبدلت
لورش وفي بغداد يروى مسهلا یعنی بگو ای قاری که همزه دوم از مفتوحتین
مبدل گشته بالف از برای ورش از روایت اهل مصر و در روایت اهل بغداد تسهیل آ
پس او را هم تسهیل باشد و هم ابدال و در وجه ابدال اگر پس از الف ساکنی بود مانند أأنذرتهم
مد کنند از جهت التقای ساکنین و اگر ساکن نباشد مد نکنند و آن دو محل است أألد
سود و أأمنتم در تبارک الملک اما این دقیقه معلوم کند که بر مثل أأنت و أفرأيت
در هنگام ابدال وقف جایز نیست از آنجهت که التقای ساکن لازم می آید پس وقف در هر دو
وجه بتسهیل فقط بود که از این قاعده که نهاده کلمه چند خارج گشته و از آن جمله است قوله
وحققها في فصلت صحبة أأعجمي والاولى اسقطن لتسهلا
صحبه یعنی حمزه و کسایی و ابو بکر همزه دوم را از کلمه أأعجمي در سوره فصلت و حذف کن ای
قاری البته همزه اولی را از أأعجمي تا آسان گردانی این لفظ را بحذف همزه تا را
طریق سهل شوی و اگر لتسهلا را بر وزن تنظر اخوانی معنیش این شود که تا آسان
گردد این کلمه باسقاط همزه اولی پس باقیان را به اثبات هر دو همزه و تسهیل همزه دوم باشد
و هر یکی در ادخال و عدمش بر اصل خود باشند پس قالون و ابو عمرو را ادخال و التسهیل باشد
و ورش را التسهیل با ابدال و ابن کثیر و ابن ذکوان و حفص را تسهیل فقط پس ابن ذکوان

و حفص خلاف اصل خود کرده که بتحقیق خوانده اند قوله وهمزة اذهبتم في الاحقاف شفعت
باخرى كما دامت وصالا موصلا یعنی و همزه اذهبتم طیباتکم را در سوره الاحقاف
جفت داده اند بهمزه دیگر از برای ابن عامر و ابن کثیر یعنی ایشان به دو همزه میخوانند
و هر کس بر اصل خود باشند یعنی ابن کثیر را التسهیل باشد و هشام را ادخال و التسهیل یا
و التحقیق و ابن ذکوان را التحقیق پس باقیان بحذف همزه اولی خوانند ع جفت داده
میشود همزه اولی اذهبتم را در احقاف به همزه دیگر جفت دادنی دائمی دوامی همچون دوام
همزه دوم و جفت دادنی که خداوند وصالی موصل است یعنی میرسانند بعضی از قرا
بعضی دیگر بنا بر صحت آن قوله وفي نون في ان كان شفع حمزة وشعبة
ايضا والدمشقي مسهلا یعنی جفت داده اند حمزه و شعبه و ابن عامر دمشقی همزه
ان كان ذا مال را در سوره ن والقلم بهمزه دیگر ولیکن ابن عامر بکماله همزه دوم را التسهیل
می کند پس هشام را بخلاف قاعده او ادخال و التسهیل تنها باشد و ابن ذکوان را التسهیل
بخلاف قاعده او پس باقیان بیک همزه خوانند قوله وفي آل عمران عن ابن كثيرهم
يشفع ان يؤتى الى ما تسهلا یعنی جفت داده میشود همزه را از قوله تعالی
ان يؤتى احد در سوره آل عمران بهمزه که مسهل میشود یعنی چون ابن کثیر همزه را بر آن زیاده کرده
از قبیل اجتماع همزتین شد پس همزه دوم را بر اصل خود تسهیل کند پس باقیان به یک همزه خوانند
قوله وطه وفي الاعراف والشعراء بها ءامنتم للكل ثالثا ابدلا
یعنی لفظ آمنتم در سوره الاعراف و طه و الشعرا ابدال کرده شده است همزه آن از
برای همه قرا در حالتی که این همزه را که ابدالش کرده اند همزه سیوم است قوله
وحقق ثان صحبة ولقنبل باسقاطه الاولى بطه تقبلا
وفي كلها حفص وابدل قنبل في الاعراف منها الواو والملك موصلا
یعنی مدلول صحبه که حمزه و کسایی و ابو بکر اند همزه دوم را از کلمه آمنتم بتحقیق میخوانند و
قبول کرده اند آمنتم را در سوره طه از برای قنبل باسقاط همزه اولی یعنی او در این سوره
چنین میخواند و حفص در هر سه سوره باسقاط میخواند و قنبل در سوره الاعراف و الملک

بدل آورده

بدل آورده از همزه اولی واو را در حالتی که وصل می کند این کلمه را بما قبلش یعنی میگوید
قال فرعون و آمنتم و الیه النشور وامنتم با ابدال و تسهیل همزه دوم پس در حالت وقف ابدال
نباشد زیرا که موجب ابدال همزه ضم ما قبل است و بسبب وقف ضم زایل میشود پس هر کس که
تحقیق ندارد و اثبات دارد بتسهیل همزه دوم خواند قوله وان همز وصل بين لام
مسكن وهمزة الاستفهام فامدده مبدلا یعنی اگر واقع شود همزه
وصل در میان لام ساکن یعنی لام تعریف و در میان همزه استفهام مثل آلآن پس مد
کن آن همزه وصل را در حالتی که ابدال کننده باشی آن همزه وصل را بالف یعنی بعد از آنکه
این همزه را ابدال بالف کرده باشی درین الف مد تمام کن و این در شش موضع است
متفق علیه آلذکرین دو محل در الانعام و آلآن دو موضع در یونس و آلله اذن لکم هم در
یونس و آلله خیر در النمل و در یک موضع مختلف فیه است و آن آلسحر ان الله سیبطله است
در یونس در قرائت ابو عمرو قوله فللكل ذا اولى ويقصره الذي يسهل
عن كل كالآن مثلا یعنی ابدال و مد درین شش موضع از برای همه قرا و در آن
یک محل از برای ابو عمرو اولیست از تسهیل از آنجهت که چون حذف همزه دوم که همزه وصل
است نمی توان بنا بر آنکه اگر حذف میکردند استفهام بخبر مشتبه میگشت و چون حذف
نکردند اجتماع همزتین بود و او ثقیل است پس خواستند که او را تخفیف نمایند و چون همزه
وصل را اصلا حرکتی نمی باشد او را مثل همزه دوم از آدم انگاشتند که واجب القلب است
و ابدالش بالف کردند و پس چون بسبب قلب التقاء ساکنین حاصل آمد آنرا مد کردند
و این مذهب ابو الحسن بن غلبون است و جمهور اهل ادا و آنکس که تسهیل همزه وصل می کند
مد نکنند از برای همه قرا یعنی بعضی دیگر تخفیف این همزه بتسهیل نموده اند نه بابدال و علتش
چنین گفته اند که چون این همزه را بنا بر اشتباه استفهام بخبر حذفش نمی توان مثل
انذرتهم باشد و این مذهب ابو الفتح و غیره است قوله کالآن مثلا یعنی اگر ازو بحث
می کنم مثل آلآن است که او را امثال ساخته اند قوله ولا مد بين الهمز في نحو هنا ولا
بحيث ثلاث يتفق تنزلا یعنی از همه قرا هیچ مد نیامده یعنی هیچ الفی را زیاده کرده

اند و همچنین هیچ مدی یعنی ادخالی نیست در هر جا که سه همزه مجتمع شوند از روی فرود آمدن
و آن ءَآمنتم است در اعراف وطه و شعرا و ءَآلهتنا در زخرف لا غیر از برای قالون
و ابو عمرو هشام که صاحب ادخال اند از برای آنکه چون همزه وصل وجودی ندارد پس
گویا که در این هفت محل یک همزه بیش نیست و حال آنکه ادخال در میان دو همزه اصلی می
باشد مثل ءَأنت و در مانند ءَآمنتم از آن جهت که دو همزه و دو مده مجتمع می شوند و
این معنی ثقیل است قوله وَاضْرِبْ جَمْعِ الْهَمْزَتَيْنِ ثَلَاثَةً ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ
لَمْ ءَإِنَّا ءَأُنْزِلَا یعنی انواع مجتمع شدن دو همزه در یک کلمه سه است زیرا
که همزه اولی که از برای استفهام است همیشه مفتوح می باشد و همزه دوم یا مفتوح
باشد یا مکسور یا مضموم مانند ءَأنذرتهم و ءَأنزل علیه الذکر و ءَإنا لتارکوا آلهتنا قوله
وَمَدُّكَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَالْكَسْرِ حُجَّةٌ بِهَا لُذْ وَقَبْلَ الْكَسْرِ خُلْفٌ لَهُ وَلَا
یعنی ابو عمرو و قالون و هشام که مرموز اند بحا و با و لام در میان همزتین مفتوحتین مثل
ءَأنت و در میان مفتوحه و مکسوره مانند أئنک الغی را در می آورند ولیکن هشام در قسم
دوم خلاف است یعنی او را مد و قصر هر دو باشد یعنی ادخال و عدم آن مگر در هفت موضع که
او را خلافی نیست چنانچه در بیت لاحقی می آید غ و مد کردن تو همزه را که از پیش همزه
فتح و کسر واقع باشند خداوند حجتی است پس باکی نیست ... حجة و در مد کردن تو همزه را
که از پیش همزه مکسوره بود خلافی است که او را یاری داد ثابت والله اعلم قوله
وَفِي سَبْعَةٍ لَا خُلْفَ عَنْهُ بِمَرْيَمٍ وَفِي حَرْفَيِ الْأَعْرَافِ وَالشُّعَرَا الْعُلَا
أَئِنَّكَ أَئِفْكًا مَعًا فَوْقَ صَادِهَا وَفِي فُصِّلَتْ حَرْفٌ وَبِالْخُلْفِ سُهِّلَا
یعنی در هفت محل هیچ محل خلاف از هشام نیامده یعنی او را مد فقط باشد و آن هفت محل بود
أئذا ما مت در سوره مریم علیها السلام و در دو حرف اعراف یعنی أئنکم لتأتون الرجال
و أئن لنا لأجرا و در شعرا أئن لنا لأجرا و أئنک لمن المقربین و أئفکا آلهة هر دو در
بالای سوره صاد یعنی والصافات و یک حرف در سوره فصلت یعنی قل أئنکم لتکفرون قوله
و بالخلف سهلا را دو احتمال است اول آنکه هشام قل أئنکم را بخلاف قاعده خویش تسهیل

می کند و ابدا موافق تیسیر باشد دوم آنکه تسهیل دارد بخلاف یعنی ادخال و تسهیل و
ادخال و التحقیق چنانچه فاسی و غیره بر این رفته اند تا موافق جامع البیان باشد قوله
وَآئِمَّةً بِالْخُلْفِ قَدْ مَدَّ وَحْدَهُ وَسَهِّلْ سَمَا وَصْفًا وَفِي النَّحْوِ أُبْدِلَا
یعنی بدرستی که مد کرده است هشام کلمه أئمة را بخلاف یعنی او را مد و قصر هر دو باشد
یعنی ادخال و عدم ادخال در حالتی که هشام با این مد منفرد گشته از میان قراء یعنی دیگر را
مد نیست و تسهیل کن آن را تسهیل کردنی که وصف آن بلند شد از برای هر اول اسما که نافع
و ابن کثیر و ابو عمرو اند قوله وفی النحو ابدلا یعنی بعضی از نحویان همزه را بدل یا کرده اند و
صاحب کشاف فرموده که ابدال نه قرائت و هر کس که تصریح یا میکند او تحریف و
لحن کننده است و ائمة پنج مکان است در التوبة ائمة الکفر و در الانبیا وجعلناهم
ائمة و در القصص وجعلناهم ائمة وجعلنهم ائمة و در الم سجده وجعلنا منهم ائمة قوله
وَمَدُّكَ قَبْلَ الضَّمِّ لَبَّى حَبِيبُهُ بِخُلْفِهِمَا بَرًّا وَجَاءَ لِيَفْصِلَا یعنی در
آورند هشام و ابو عمرو بخلاف از ایشان هر دو و قالون بی خلاف الفی را در میان
دو همزه که اول مفتوح باشند و دوم مضموم و آن در سه محل بیش نیست قل أؤنبئکم بخیر
در آل عمران و أؤنزل علیه الذکر در ص و أؤلقی الذکر علیه در القمر و ادخال ابو عمرو از
زیادتهای قصیده است و ادخال هشام از طریق ابو الفتح آمده غ و مد کردن تو پیش
از همزه مضموم جواب داده است محبوب او قاریی را که موصوف است بنیکوکاری و
راست گفتاری در حالتی که این محبوب ملتبس است بخلاف هشام و ابو عمرو و آمده است
این مد تا جدایی افکند میان همزتین قوله وَفِي آلِ عِمْرَانَ رَوَوْا لِهِشَامِهِمْ
كَحَفْصٍ فِي الِاخْرَى الْبَاقِي كَقَالُونَ وَاعْتَلَى یعنی روایت کرده اند جماعتی دیگر مثل
طاهر بن غلبون در قل أؤنبئکم در آل عمران از برای هشام روایتی همچون روایة
حفص یعنی القصر و التحقیق و روایت کرده اند همین جماعت هم از برای هشام در باقی یعنی در آن
دو محل دیگر روایتی همچون روایة قالون یعنی بمد و تسهیل پس معلوم شد که هشام را در
آل عمران دو وجه باشد ا مد و التحقیق ۲ قصر و التحقیق ۵ و در آن دو محل دیگر سه وجه بود

اول مد و التسهیل ۲ مد و التحقیق ۳ قصر و التحقیق و وجه سوم در هر سه محل از زیادتهای
قصیده است بر تیسیر و ابو عمرو را در هر سه موضع دو وجه باشد یکی مد و التسهیل دوم قصر
و التسهیل و قالون را در مجموع یک وجه باشد مد و التسهیل قوله و اعتلی یعنی بلند شد این
روایة دوم از هشام زیرا که جامع است بین اللغتین والله اعلم بالصواب قوله

باب الهمزتین من کلمتین

یعنی این بابیست که یاد می
کنند در او احکام دو همزه در دو کلمه و از جهة این باب را بر دیگر ابواب همزات
مقدم داشت و از عقب باب بقیه آورد که در عدد همزتین با یکدیگر مناسبت
داشتند و این هر دو همزه یا متفقتین باشند یا مختلفتین و اول بیان متفقتین فرمود
قوله وَأَسْقَطَ الْأُولَى فِي اتِّفَاقِهِمَا مَعًا إِذَا كَانَتَا مِنْ كِلْمَتَيْنِ فَتًى الْعُلَا
كَجَا أَمْرُنَا مِنَ السَّمَا إِنْ أَوْلِيَا أُولَئِكَ أَنْوَاعُ اتِّفَاقٍ تَجَمَّلَا
یعنی می اندازد فتی العلا که ابو عمرو است همزه اول را از دو همزه از برای تخفیف چون
باشند این دو همزه در دو کلمه یعنی همزه اول در آخر کلمه اول و همزه دوم در اول کلمه دوم
و هر دو همزه در حرکات متفق باشند یعنی هر دو مفتوح باشند مانند جاء أمرنا یا مضموم
مثل أولیاء أولئک لا غیر یا مکسور همچون من السماء إن فی ذلک قوله انواع الخ یعنی این
مثالها انواع اتفاق دو همزه اند در دو کلمه که آراسته شده این اتفاق یا جمع گشته
قوله وَقَالُونُ وَالْبَزِّي فِي الْفَتْحِ وَافَقَا وَفِي غَيْرِهِ كَالْيَا وَكَالْوَاوِ سَهَّلَا
یعنی قالون و بزی در انداختن همزه اول از مفتوحتین موافقه ابو عمرو می نمایند و در غیر
مفتوحتین یعنی در مکسورتین همزه اول را بتسهیل کالیا میخوانند و در مضمومتین بتسهیل کالواو
قوله وَبِالسُّوءِ إِلَّا أَبْدَلَا ثُمَّ أَدْغَمَا وَفِيهِ خِلَافٌ عَنْهُمَا لَيْسَ مُقْفَلَا
یعنی قالون و بزی در حالة وصل ابدال کرده اند همزه اول را از قوله تعالی بالسوء إلا ما رحم
ربی در سوره یوسف بواو و بعد از آن واو ساکنه که پیش از او است در او ادغام کرده
اند و ابدال همزه بنابر مناسبت واوی است که پیش از همزه است چنانچه فاسی گفته یا
بنابر آن که اگر تسهیل بین بین کنند همزه نزدیک به یای ساکن شود و یا ساکن ماقبل مضموم

در کلام عرب نیست چنانچه دیگران گفته اند پس در حالة وقف ابدال نباشد قوله وفیه خلاف
الخ یعنی در تحقیق همزه بالسوء خلافی است که نیست قفل کرده شده یعنی مشهور و ظاهر است
و مراد بر این خلاف آنست که گفته اند که هم ابدال شان باشد و هم تسهیل کالیا چنانچه اهل
اشان است دو روایة تسهیل از زیادتهای قصیده است و بعضی گفته اند که ابدال از
قالون مشهور است و تسهیل از بزی مشهور تر قوله وَالْأُخْرَى كَمَدٍّ عِنْدَ وَرْشٍ وَقُنْبُلٍ
وَقَدْ قِيلَ مَحْضُ الْمَدِّ عَنْهَا تَبَدَّلَا یعنی همزه دوم از این سه قسم همزتین متفقتین
همچون حرف مدی است نزد ورش و قنبل یعنی همزه دوم را از مفتوحتین بین الهمزة
و الالف می خوانند و از مضمومتین بین الهمزة و الواو و از مکسورتین بین الهمزة و الیاء الساکنة
الف کنه قوله وقد قیل الخ یعنی و بدرستی که گفته اند که محض حرف مد مبدل شده از همزه
یعنی روایة کرده اند از ورش و قنبل که ایشان این همزه دوم را در مفتوحتین ابدال
بالف کرده اند و در مضمومتین بواو ساکن و در مکسورتین بیاء ساکن که حروف مد
محض اند پس ایشان را دو وجه باشد تسهیل و ابدال اما ابدال از زیادتهای قصیده است
و چون ابدال کنند اگر التقاء ساکنین حاصل آید مثل جاء آمرنا و سؤلاء ین کشیم الف
و یا را که بدل از همزه اند بکشند پس چون التقاء ساکنین نباشد مانند جاء أحد
من السماء إلی الارض نکشند ولیکن در علی البغاء إن أردن در النور و در للنبی
إن أراد النبی در الاحزاب در روایة ورش که تحریک نون بسبب نقلت و
در کاحد من النساء إن اتقیتن در الاحزاب که حرکة نون از جهة التقاء ساکنین
است اگر اعتبار حرکة عارضی کنند قصر باید کرد و اگر اعتبار اصل کنند مد باید نمود
جماعتی گفته اند که در جاء آل لوط در الحجر و جاء آل فرعون در القمر ابدال نباشد
زیرا که حذف احدی الالفین لازم می آید و جماعتی گفته اند که ابدال کنند و مد نمایند
از جهة التقاء ساکنین تا هر دو الف ملفوظ گردند و جماعتی ابدال کرده اند یعنی
یعنی الفی را انداخته اند و این وجه را بغایت ضعیف شمرده اند قوله
وَفِي هَؤُلَا إِنْ وَالْبِغَا إِنْ لِوَرْشِهِمْ بِيَاءٍ خَفِيفِ الْكَسْرِ بَعْضُهُمْ تَلَا

یعنی خوانده اند بعضی از اهل ادا از برای ورش قراء در هؤلاء ان کنتم صادقین در البقره و علی البغاء ان اردن در سوره النور با بدال همزه دوم بیاء خفیفه مکسوره پس ورش را درین دو موضع سه وجه باشد و غیر ایشان که مانده اند بتحقیق هر دو همزه خوانده اند قول

فان حرف مد قبل همز مغیر یجز قصره والمد ما زال اعدلا یعنی اگر واقع شود حرف مد یعنی الف و واو و یا پیش از همزه که تغییر کرده باشند بتسهیل مثل هؤلاء ان کنتم در روایه قالون و بزی یا تغییر کرده باشند بحذف مثل جاء امرنا در روایه بزی و سوسی و در روایه قالون و دوری تردگی که قصر از ایشان در منفصل روایه کرده اند حرف مد دو وجه جایز است مد از برای آنکه تغییر در وصل عارض است و بر عارض اعتمادی نیست و از اینجهه ناظم مد را اشا فرموده که والمد ما زال اعدلا قصر بنا بر آن که موجب مد که همزه است متغیر گشته و این حکم شاملست مر حروف مد را که بعد از او همزه متغیر گشته باشد خواه در قراءه ایشان و خواه در قراءه حمزه در همزه متوسط و متطرفه در وقف و خواه در متطرفه هم در وقف و علامه جزری بارک الله فی عمره در کتاب نشر نص فرموده که قول ما زال اعدلا مطلق نیست بل هر جا که اثر همزه بعد از تخفیف باقی باشد مثل روایه قالون و بزی در مکسورتین و مضمومتین آنجا مد اعدل باشد و اگر اثر همزه مخففه باقی نباشد همچون قراءه ابوعمرو در متفقین آنجا قصر اولی باشد والله اعلم اما آنکه در روایه قالون و دوری که قید کردیم که این دو وجه ترد کی جایز است که از ایشان قصر را در منفصل روایت کرده از آن جهت است که اختلاف کرده اند که همزه ساقط همزه اول است یا همزه دوم پیشتر بر آنند که همزه اولست پس قاصران از قالون و دوری تمارا او را از قبیل منفصل شمرده اند زیرا که همزه بکلی محذوف شده مثل با آیاتنا الی و قصرش کرده اند و تمارا اعتبار اتصالش نموده اند زیرا که حذف عارضست و مدش کرده اند و در مذهب جماعتی که محذوف همزه دوم می گیرند خواه در مذهب قصرکننده و خواه در مذهب مدکننده مد فقط باشد زیرا که متصل است و قصر در متصل جایز نیست پس بنا بر این قاعده دوری را در مثل هؤلاء ان کنتم صادقین و هؤلاء الا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد و حتی اذا جاء احدهم سه وجه باشد ۱ مد هر دو ۲ قصر اول و مد دوم ۳ قصر هر دو و

قالون

قالون را نیز این سه وجه باشد الا آنکه جماعتی از مشایخ اجازه مد اول و قصر دوم از قالون داده اند پس چهار وجه باشد و اگر صله را او را و جمع کنند شش وجه حاصل آید این چهار وجه بی صله و دو وجه دیگر قصر منفصل بود و امد و قصر او و آن یا جاء و اصله و در منهاج النشر این بحث مستوفی تر مذکور شده و بحث ها انتم هؤلاء در آل عمران مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قول

وتسهیل الاخری فی اختلافهما سما تفیء الی مع جاء امة انزلا
نشاء اصبنا والسماء او ائتنا فنوعان قل کالیا وکالواو سهلا
ونوعان منها ابدلا منهما وقل یشاء الی کالیاء اقیس معدلا
وعن اکثر القراء تبدل واوها وکل بهمز الکل یبدا مفصلا

شروع است در بیان احکام همزتین مختلفتین و این پنج نوع است در دو نوع اولین تسهیل فقط است و در دو نوع دوم ابدال فقط و در نوع پنجم تسهیل یا ابدال یعنی تخفیف همزه دوم در حالت اختلاف همزتین در حرکه همزتین مرتفع شده از مدلول سما که نافع است و ابن کثیر و ابوعمرو مانند تفیء الی امر الله یعنی مفتوحه و مکسوره و جاء امة رسولها در المؤمنون یعنی مفتوحه مضمومه و نوع دوم در قرآن دوم ندارد قوله انزلا یعنی فرود آمده است هر یکی از این لفظها به این طریق و مانند نشاء اصبناهم بذنوبهم و من السماء او ائتنا یعنی مفتوحه و مضمومه و مکسوره و مفتوحه قوله فنوعان آه یعنی بعد از آن که شناختی این انواع چهارگانه را شناختی در احکامشان چنین بگو که در نوع اول که تسهیل فقط است در او کالیاست و در نوع دوم کالواو قوله ونوعان منها آه یعنی و بگو که در دو نوع دیگر که ابدال فقط است در نوع اول بدل از همزه واو را می آورند و در دوم یا را پس نشاء اصبنا و السماء او ائتنا می گویند قوله وقل یشاء الی آه یعنی در نوع پنجم که مضمومه و مکسوره است کالیاست و کالیا نزدیک تر است بقیاس از ابدال بواو و از تسهیل کالواو از روی راستی زیرا که کالیا بنا بر مناسبه حرکه همزه است و ابدال کالواو بنا بر مناسبه حرکه همزه و اصل آنست که همزه را تخفیف بحرفی کنند که مناسب حرکه همزه خودش باشد و این مذهب نحویان است قوله وعن اکثر القراء آه یعنی ابدال کرده میشود دوم از مضمومه و مکسوره بواو که اخت همزه است در اعلال در این حالت

ما قبل هم

که این وجه منقولست از پیشتر قرا و از اینجهه پیشتر قرا گفت و هم گفت که جماعتی دیگر کالواو را نیز روایت کرده اند اما صحیح نیست قوله وکل بهمز الکل آه یعنی جماعتی که همزه دوم را از متفقتین و مختلفتین تسهیل می نمایند ایشان در حال وصل چنان می کنند که اگر بر همزه اول وقف کنند و خواهند که ابتدا بهمزه دوم نمایند ایشان نیز چون دیگران ابتدا بهمزه محققه کنند از برای آنکه سبب تخفیف اجتماع همزتین است و چون در حالت وقف سبب که ثقل است نمانده نیست نیز که تخفیف است نماند قوله مفصلا یعنی در حالتی که ایشان روشن کننده باشند همزه را بجمیعش قوله

والابدال محض والمسهل بین ما هو الهمز والحرف الذی منه اشکلا

بیان تعریف ابدال و تسهیل است یعنی ابدال آنست که همزه را بدل بالکلیه خالص باواو یا یای خالص کنند و همزه را که خواهند که تسهیلش کنند چنان گویند که میان همزه و میان حرفی باشد که حرکه همزه را از آن حرف گرفته اند یعنی اگر همزه مفتوح باشد بین الهمزه والالف گویند و اگر همزه مکسوره بود بین الهمزه والیا گویند زیرا که فتحه را از الف گرفته اند و کسره را از یا و این قول پیشتر نحویان است و استدلال بآن نموده اند که حرکات بحروف قایم اند همچنانچه سفیدی بجرم کاغذ قایم است که اگر جوهر کاغذ نباشد عرض که سفیدیست نباشد پس اگر حروف نباشند حرکات نیز نباشند بالعکس و دیگران می گویند که حرکات حروف را از حرکات گرفته اند بدلیل آنکه حرکات را چون اشباع نمایند حروف از ایشان شوند همچون الظنونا و منهو و فیهی پس حروف بحرکه قایم باشند نمی که اگر بر مثل منهو و فیهی و الظنونا وقف کنی حرکه یعنی همچون حرکه افتاده حرفی نیز که اشباع از او زاینده شده ساقط کرد اما دلیل اولیان قوی تر است زیرا که حروف بی حرکه می یابیم و حرکه بی حروف نمی یابیم و بعضی گفته اند که نه حرکه را از حروف گرفته اند و نه حروف را از حرکه والله اعلم و در کیفیت تلفظ بهمزه مسهله شیخ ابوعمرو الدانی رحمه الله چنین فرموده که اگر مفتوحه است اشاره از سینه بآن نماید یعنی تیزی را باز ستانند و چنان نیز بکنند که بکلی مبدل بالف گردد و اگر مکسوره باشد همچون یای گویند که حرکتش ربوده باشند یعنی از مخرج یا چیزی گویند که شایبه همزه در او بود و اگر مضموم باشد همچون واوی گوید که حرکتش ربوده باشند یعنی از واو واوی آنچه بهمزه

کویند

گویند و این همزه را بتمامه از لفظ اسقاط فرا باید گرفت و مشاهده می رود که جماعتی خود تلفظ به ها محض می نمایند و عصمنا الله العلی الولی من اللحن الخفی والجلی قوله باب

الهمز المفرد یعنی این بابیست که بحث میکنند در او از احکام همزه که با همزه دیگر جمع نشده باشد و از اینجهه این باب را از ابواب نقل حرکه همزه مقدم داشت که این باب شامل متحرک و ساکنست و او شامل متحرک فقط قوله

اذا سکنت فاء من الفعل همزة فورش یریها حرف مد مبدلا

یعنی هر زمان که همزه ساکنه فاء الفعل کلمه واقع شود پس ورش اعلام می کند طالب این فن را که این همزه بحرف مد بدل میشود یعنی اگر ما قبلش مفتوح است بدل بالف میکند و اگر مکسور است بدل بیا و اگر مضموم بدل بواو خواه در اسم و خواه در فعل مثل یاکلون و یومنون و ماموی و المومنون و الی الهدی ائتنا و الذی اوتمن و من یقول ائذن لی پس اگر همزه ساکنه فاء الفعل باشد ابدال نکند مگر در کلمتی چند که بعد از این اشارت بدان فرموده قوله

سوی جملة الایواء والواو عنه ان تفتح اثر الضم نحو موجلا یعنی

ورش همزه ساکنه که فاء الفعل است ابدال میکند غیر از لفظی که از ابواب مشتقات و همزه در او ساکن باشد مثل توی و تویه و الماوی و ماویه و ماویهم که مثل اینها را ابدال نکند از برای آنکه توی و تویه بهمزه اخف اند از ابدال و چون در این دو لفظ ابدال نکرد مثالهای دیگر را حمل بر ایشان نمود نظرا للباب قوله والواو عنه آه یعنی می آورد ورش واو را از همزه بشرط آنکه این همزه فاء الفعل بود و مفتوح باشد و از عقب ضم بود یعنی ما قبلش مضموم باشد مانند موجلا و یولف و موذن پس اگر یکی از این شرطهای سه گانه در او موجود نباشد ابدال نکند مانند تاذن و فاذن که اگر چه همزه مفتوحست و فاء الفعل است ولیکن نه مفتوحست و ما قبلش نه مضموم و مثل سوال و فواد که هر چند که همزه مفتوحست و ما قبلش مضموم ولیکن نه فاء الفعل است قوله

ویبدل للسوسی کل مسکن من الهمز مدا غیر مجزوم اهملا

یعنی ابدال می کنند از برای سوسی هر همزه ساکن را بحرف مد خواه که این همزه فاء الفعل

باشد چنانچه از پیش رفت یا عین الفعل مثل البارئ والرأس وکاس یا لام الفعل مانند
شئت وجئتمونا ونبا نکما غیر از موضعی چند که مجزوم اند که آنها را مهمل گذاشته وابدال نکرده
وآن پنج قسم است اول آنست که سکونش از برای جزم بود وآن نوزده کلمه است که اشاره
بدان فرموده بقوله تسؤ ونشأ ست وعشر یشأ ومع یهیئ وننسأها ینبأ
تکملا یعنی مجزوم تسؤ است در سه محل یعنی تسؤهم در آل عمران ودر التوبه وتسؤکم
در المائده ونشأ بنون در سه محل یعنی ان نشأ ننزل در الشعرا وان نشأ نخسف در سبا
وان نشأ نغرقهم در یس چنانچه لفظ تسؤ ولفظ نشأ سه دو وایم شش محل باشند ویشأ
به یا در ده موضع ان یشأ یذهبکم در النسا والانعام وابرهیم وفاطر ومن یشأ الله یضلله
ومن یشأ یجعله هردو در الانعام وان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم هردو در سبحن وفان
یشأ الله یختم وان یشأ یسکن الریح هردو در حم عسق ویهیئ لکم در الکهف واو ننسأها
در البقره وام لم ینبأ در والنجم قوله تکملا یعنی تمام شد قسم مجزوم اگر گویی که همزه در من یشأ
الله وفان یشأ الله مکسور است وناظم آنرا از جمله مواضع ده گانه نیاورده جواب
آنکه مکسور بودن ایشان در وصل از برای التقاء ساکنین است که اگر بر ایشان وقف
کنند باز گردند بسکون خویش وابدال ایشان نباید کرد دوم آنست که سکونش از برای
بنا باشد وآن یازده کلمه است که درین بیت جمع فرموده وهو قوله وهیئ وانبئهم
ونبئ باربع واقرأ معا واقرأ ثلاثا فحصلا یعنی استثنا کن
از برای سوسی وهیئ لنا را در الکهف وانبئهم باسمائهم را در البقره ونبئ را در چهار
موضع یعنی نبئنا بتأویله در یوسف ونبئ عبادی ونبئهم عن ضیف هردو در الحجر ونبئهم
ان الماء قسمة در القمر وارجئ را در دو موضع قالوا ارجه واخاه در الاعراف والشعرا
واقرأ را در سه موضع یعنی اقرأ کتابک در بنی اسرائیل واقرأ باسم ربک واقرأ وربک
هردو در العلق قوله فحصلا یعنی پس آنرا که مواضع ایشان را شناختی حاصل کن تو
آنها را قوله وتؤوی وتؤویه اخف بهمزه وریا بترک الهمز یشبه
الامتلا در مصراع اولش بیان قسم سیوم فرموده که نا کردن ابدال در آن

اخف

اخف وسبکتر است از ابدال وآن تؤوی الیک من تشاء است در الاحزاب وفصیلته
التی تؤویه در المعارج لا غیر ودر مصراع دوم اشارة بقسم چهارم نموده که اگر آنرا ابدال
کنند التباس یعنی لازم می آید وآن رئیا است از قوله تعالی اثاثا ورئیا در سوره مریم
که اگر بهمزه خوانند بمعنی حسن صورت وهیئة ولباس مردم بود واگر با بدال وادغام
گویند مصدر روی یروی ریا باشد بمعنی امتلا از آب پس او را بهمزه که اصل است
باقی داشتن اولی است پنجم آنست که اگر ابدال کنند معنیش نگردد ولیکن از لغتی
بلغتی دیگر رود وآن یک لفظ است ودر اول این بیت بیان آن فرموده وهو قوله
ومؤصدة اوصدت یشبه کله تخیره اهل الاداء معللا
یعنی مؤصدة را در سورة البلد والهمزه اگر ابدالش کنند مانند اوصدت شود یعنی مؤصدة
نزد ابوعمرو از آصدت مهموز الفا است مثل آمنت پس اگر در قرائة او ابدالش نماید
کنند وموصدة گویند کسی ظن برد که مگر نزد او از اوصدت معتل الفا است همچون اوعد
پس از جهة دفع این التباس ابدالش نمی کنند ودر نزد حمزه همچنین از آصدت است
اما چون وقف می کند ابدال بواو می نماید همچون مؤمنة در وصل ومومنة در وقف قوله
تخیره الخ یعنی همه این لفظها که استثنا کرده شدند اختیار کرده اند آنها را اهل الادا
مثل ابن مجاهد در حالتی که ایشان تعلیل کننده اند ابدال نا کردن این کلمات
مذکوره را باین علتها که مذکور شدند قوله وبارئکم بالهمز حال سکونه
وقال ابن غلبون بیاء تبدلا یعنی هرچند که ابوعمرو الی بارئکم وعند بارئکم
را در البقره بسکون همزه میخوانند ولیکن از برای سوسی آنرا ابدال نکنند زیرا که سکون
او نه همچون سکون یؤمنون وکاس ومانند آن است بل اصل این همزه حرکة است و
اسکانش از برای تخفیف کرده اند قوله وقال ابن غلبون الخ یعنی طاهر بن غلبون مقری
که استاد دانی بوده رحمهما الله همزه بارئکم را از برای سوسی ابدال بیا کرده همچنین
وبجس وعلامه جزری اعلی الله تعالی شانه در کتاب نشر نقض فرموده که بارئکم مهموز
از برأ بمعنی خلق است وبه ابدال از بری بمعنی خاک پس از آن قبیل بود که از جهة

ابدال ملتبس بمعنی دیگر میشود قوله ووالاه فی بئر وفی بئس ورشهم
وفی الذئب ورش والکسائی فابدلا یعنی ورش قرا متابعة نموده سوسی در
ابدال همزه وبئر معطلة در الحج وبئس هرجا که واقع شود وهرچون که واقع گردد چون بئس ما
ولبئس ما قوله وفی الذئب یعنی متابعه می نمایند ورش وکسائی سوسی را در ابدال کلمة الذئب
سه محل یوسف قوله وفی لؤلؤ فی العرف والنکر شعبة ویألتکم
الدوری والابدال یجتلا یعنی شعبه موافقه میکند سوسی را در ابدال لؤلؤ در
حالتی که او معرف باللام مثل اللؤلؤ مرفوع ومجرور یا منکر بود یعنی در او لام نباشد مثل
لؤلؤ خواه که مرفوع باشد یا مجرور یا منصوب قوله ویألتکم الخ یعنی خوانده است دوری
لا یألتکم من اعمالکم شیئا را در الحجرات بهمزه ساکنه بعد از یا وهر لول یا یجتلی که سوسی
است ابدال می کند این همزه را بالف بر اصل خود قوله یجتلی الخ یعنی ابدال کشف کرده میشود
از او پس باقیان بغیر همزه خوانند قوله فورش لئلا فی النسیء بیائه وادغم
فی یاء النسیء فثقلا یعنی میخواند ورش لئلا یکون را در البقره ودر آخر النسا
ولئلا یعلم اهل الکتاب در آخر الحدید به یائی که مرسوم است لفظ لئلا بآن یا وهم
چنین میخواند ورش انما النسیء را در التوبه به ابدال همزه به یا وبادغام یا در یا در
حالتین وحمزه وهشام در وقف بر اصل خود چنانچه خواهد آمد قوله
وابدال اخری الهمزتین لکلهم اذا سکنت عزم کآدم اوهلا یعنی ابدال همزه
دوم از همزتین در یک کلمه چون این همزه ساکن باشد واجبست از برای همه قرا مثل
آدم وآمن واوتی وایمان که در اصل أأدم وأأمن وأؤتی وإئمان بوده اند
وبعد از آن همزه ساکنه را بحرفی که مناسب حرکة ماقبل اوست ابدال کرده اند قوله
اوهلا اگرچه نه از قرآن است ولیکن از برای تمثیل آورده یعنی هرچه باین مثال
ابدال کنند مثل اوتی واوذوا والله الموفق والمعین قوله باب
نقل حرکة الهمزة الی الساکن قبلها یعنی این بابیست که یاد کرده می شود در او نقل
حرکة همزه بحرفی ساکن که پیش از اوست وسکت حمزه نیز درین باب مندرج گردانیده

بنا بران

بنا بران که سکت نیز حکمیست مر ساکن ماقبل همزه را وچون این حکم در حالتین بود دو حکم
باب حمزه وهشام در وقف فقط ودیگر آن که این باب در بیان همزه مبتداء است
وآن در متوسط ومتطرفه آمده این باب را بران مقدم داشته وامر فرموده بکیفیت نقل قوله
وحرک لورش کل ساکن آخر صحیح بشکل الهمز واحذفه مسهلا
یعنی متحرک گردان ای قاری از برای ورش هر حرف ساکنی را که نه حرف مد باشد ودر آخر کلمه بود
بحرکة همزه که در اول کلمه دوم بود خواه که این حرکة فتح بود یا کسر یا ضم وبعد از آن حذف کن
آن همزه را در حالتی که تو طالب تخفیف باشی خواه که این ساکن تنوین باشد مثل مبین ان اعبدوا
وخواه که لام تعریف بود مثل الارض والآخرة وخواه دیگر حروف صحیح مثل من آمن وقد افلح
وخلوا الی شیاطینهم ونبا ابنی آدم واین را ساکن منفصل میخوانند پس اگر ماقبل همزه متحرک بود
مثل فیه آیات یا ساکن بود اما نه در آخر بود مانند القرآن یا ساکن بود در آخر ولیکن حرف
مد باشد همچون الا آنهم وقالوا آمنا وفی انفسکم که در مجموع این صورتها نقل نکنند واز این
جهة قید رفت که صحیح در مقابل حرف مد است نه در مقابل حرف علة ساکن که اگر چنین بودی
در مثل خلوا الی ونبا ابنی آدم نقل نبودی ودیگر آنکه چنانچه در مثل نغتب بعضکم را ادغام می
کنند مثل آووا ونصروا واتقوا وآمنوا را نیز حکم صحیحش میدهند وادغام می کنند
گویی که بر مثل علیم انذرتهم صادقست که هم حرفی صحیح ساکنست در آخر وورش نقل بآن
نمی کند پس قاعده کلی نباشد که کل ساکن جواب آنست که قوله ومن قبل همز القطع الخ مخصص
این عام آمده پس معنیش این باشد که هر ساکنی که غیر میم جمع باشد والله اعلم بالصواب قوله
وعن حمزة فی الوقف خلف وعنده روی خلف فی الوصل سکتا مقللا
ویسکت فی شیء وشیئا وبعضهم لدی اللام للتعریف عن حمزة تلا
وشیء وشیئا لم یزد ولنافع لدی یونس آلآن بالنقل نقلا
یعنی در نزد این ساکن که ورش در حالین نقل حرکة همزه بآن میکند حمزه را در حالة وقف
نقل بآن ساکن اختلافست یعنی بعضی از او نقل را روایة کرده اند وبعضی دیگر عدم نقل
را پس در الم احسب الناس هر یکی از ورش وحمزه بر اصل خود باشند یعنی ورش در

حالین نقل حرکة همزه بمیم کند بی اختلاف و حمزه در وقف باختلاف و نقل که مطلقا یعنی
خواه در لام و خواه در غیر لام ذکر کرده از زیادتیها قصیده است بر تیسیر و بر مجموع طرق
صاحب تیسیر بل شیخ شاطبی درین مسئله متابعة صاحب روضه و صاحب کافی و صاحب کامل و
صاحب ارشاد نموده که ایشان همچنین مطلق آورده اند و فاسی نیز بر اطلاق شرح کرده اما
صاحب تیسیر در لام فقط آورده از طریق ابو الفتح چنانچه ناظم بقوله و لامات تعریف در آخر
باب وقف حمزه اشاره بآن فرموده که اگر مرادش بقوله و لامات نه بیان مذهب ابو الفتح
بودی ذکر لام مکرر نمودی و این اعاده را فایده نبودی چنانچه علامهٔ جزری مد ظله فرموده
که ناظم بقوله لمن قد تاملا اشاره بآن فرموده که لامات را اعاده کردم از برای کسی که در آن
تامل نماید و بدان که این اعاده از بهر چیست و نقل در لام در مذهب کیست پس معین شد که نقل
در مثل من آمن از زیادتیها قصیده است و بعد ازان چون ضد نقل دایر بود میان
سکت و عدم سکت بیان فرموده که هر یکی از ایشان از طریق کیست بقوله و عنده روی
خلف آه یعنی روایة کرده است خلف از حمزه در نزد این سکتی که ورش نقل میکند سکتی
اندک را در حالتی که این کلمه که حرف ساکن در آخر اوست پیوسته باشد بآن کلمه که همزه
در اول اوست خواه که بر کلمه دوم وقف کند یا وصل و ازان جهة این قید رفت که
بعضی از قوله فی الوصل فهم کرده اند که مرادش وصل آن کلمه است که همزه در اول اوست
بما بعدش نه بما قبلش و از معنی این صورة بی خبر بوده اند که هیچکس از قرار سلف و
خلف این شرط را نکرده اند و قوله فی الوصل اشاره بآن است که سکت خلف در
وصل حاصل میشود که اگر بر کلمهٔ اول وقف کنند آن زمان از برای همهٔ قرا سکت کرده باشند
چه وقف نیز سکت است و نفس زدن و این قاعده کلیه که هر جا که ورش نقل می کند
خلف سکت می کند پیوسته شده بمیم جمعی که بعد ازو همزه قطع باشد مانند علیهم ءانذرتهم
ام لم که خلف سکت می کند و ورش نقل نمی کند و ممکن است که جواب گویند که چون
میم جمع در معرض آن بود که ورش نقلش کند و بنا بر متحرک شدن میم بحرکتی که نه حق
او بود ترک نقل کرده ناظم علیه الرحمة تنبیه بران نفرموده والله اعلم قوله و یسکت فی شیئ

وشیئا

وشیئا یعنی در موضعی که حرف ساکن و همزه در یک کلمه اند که آنرا ساکن متصل میگویند خلف سکت
بران ساکن نکرده مگر در لفظ شیئ مرفوع و مجرور در حال وصل و در حالهٔ وقف بروم
در لفظ شیئا منصوب در حالهٔ وصل و ازانجهة دو لفظ را آورده که مرفوع و مجرور را
یک صورة است و ساکن در ساکن منفصل و متصل که مذکور شد مذهب ابو الفتح است
قوله و بعضهم آه یعنی و بعضی از راویان خوانده اند سکت را از حمزه از بهر دو راوی اش
در نزد لام تعریف در حالین و در نزد لفظ شیئ مرفوع و مجرور در حالهٔ وصل و در حالهٔ
وقف بروم و در نزد لفظ شیئا منصوب در حالهٔ وصل فقط چنانچه گفته شد در حالتی که
این بعض راویان بر لام تعریف و بر لفظ شیئ و شیئا هیچ دیگر را زیاده نکرده اند
یعنی نه از خلف و نه از خلاد در مثل من آمن و از ساکن متصل در غیر شیئ و شیئا سکت نکرده
اند نه در وقف و نه در وصل و این طریق ابو الحسن طاهر بن غلبون است اکنون از اطلاق
قوله و عن حمزة فی الوقف خلف معلوم شد که اختلاف در نقل در وقف از حمزه بکماله
پس هر یکی را از خلف و خلاد نقل و ترک نقل خواه در لام و خواه در غیر لام باشد و از عموم
قوله روی خلف فی الوصل سکتا مقللا دانسته آمد که خلف را در لام و در غیر لام در حالین
و در شیئ و شیئا در وصل سکت باشد و خلاد را عدم سکت و همچنین از قوله و بعضهم مفهوم
گشت که هر یکی را از خلف و خلاد در لام تعریف در حالین و در لفظ شیئ در حال وصل
و وقف بروم و در شیئا در حالهٔ وصل فقط سکت باشد و قید حالین در لام از اطلاق معلوم
میشود پس خلف را در حالهٔ وصل در لام تعریف و در شیئ و شیئا از بهر دو طریق سکتش
باشد و در مثل من آمن از طریق ابو الفتح سکت و از طریق ابن غلبون عدم سکت پس
دو وجهش باشد و خلاد را از بهر دو طریق در مثل من آمن عدم سکت و در لام و در شیئ
و شیئا از طریق ابو الفتح هم عدم سکت و از طریق ابن غلبون سکت پس در لام و شیئ و
شیئا او را نیز دو وجه باشد و اما در حالهٔ وقف از ظاهر نظم چنین معلوم می شود که خلف
را در مثل من آمن نقل و عدم نقل و سکت هر سه باشد نقل از قوله و عن حمزة و عدم نقل از
قوله و بعضهم و سکت از قوله روی خلف و خلاد را نقل و عدم نقل باشد نقلش از قوله و

عن حمزة و عدم نقلش از قوله روی خلف و هم از قوله و بعضهم و خلف را در لام تعریف نقل و
سکت اما نقل از قوله و عن حمزة و اما سکت از قوله روی خلف و هم از قوله و بعضهم و خلاد را
سه وجه باشد نقلش از قوله و عن حمزة و عدم نقلش از مفهوم قوله روی خلف و سکتش
از قوله و بعضهم و بعد ازان که اینها را معلوم کردی بدانکه چون از ظاهر نظم عدم سکت از
خلاد در لام در وقف حاصل می آید چنانچه این زمان دیدی بعضی از شارحان قصیده آنرا
از خلاد روایة کرده اند و گویا که غافل بوده اند از انکه قوله و لامات تعریف مخصص
عامی است که از مفهوم قوله روی خلف معلوم میشود که آن عدم سکت در ساکن پیش
از همزه خواه که این ساکن لام باشد و خواه غیر لام چه در وقف و چه در وصل پس گویا که
ناظم رحمه الله چنین گفته که خلاد را عدم سکت است مطلقا مگر در لام در وقف که در آن
نقل است چه ابو الفتح از حمزه بکماله در لام در وقف نقل را روایة کرده چنانچه مذکور شد
و ازینجاست که علامهٔ جزری بارک الله فی عمره بر سبیل تعریض بران بعض از شراح چنین
فرموده که من بعضی را از متاخران دیدم که در لام از خلاد عدم سکت را در وقف بر
تلامذه فرا میگرفتند بنا بر اعتمادی که بر بعضی از شروح شاطبیه کرده بودند و حال آنکه من
آنرا در هیچ کتابی از کتب و از هیچ طریقی از طرق از روی نص معلوم نکرده ام بل جمهور اهل ادا
و کافهٔ عراقیان از قرا و بیشتر مصریان و اکثر مغربیان این همزه را که لام داخل او شده مثل
الارض متوسطه اش شمرده اند یعنی او را حکم یک کلمه داده اند مانند کهیئة و سواة و
تخفیفش بنقل کرده اند و این مذهب ابو الفتح و اختیار صاحب تیسیر است و صاحب تجرید بر
فارسی که شیخ او بوده چنین خوانده و غلبهٔ دیگر از اهل ادا این همزه را مبتداه انگاشته
اند یعنی او را حکم دو کلمه مانند من آمن از روی لفظش داده اند و ازینجهة بر لام در وقف
سکت کرده اند و این مذهب طاهر بن غلبون و پدرش عبد المنعم و ابو محمد مکی و اختیار صالح بن
ادریس و غیره است از اصحاب ابن مجاهد و هم نقل و هم سکت بر سبیل نص از حمزه وارد
شده و هر یکی از صاحب تیسیر و شاطبی و صاحب کافی و صاحب هدایه و صاحب تلخیص نقل و سکت را
هر دو آورده اند پس معین شد که در لام در وقف از هر دو روایه سکت است و نقل لا غیر و نظم

موافق

موافق نصوص ائمه آمده پس اگر گویی که علامهٔ جزری فرموده که از ظاهر نظم از خلاد
در لام در وقف عدم سکت نیز معلوم می شود و این کلام منافی کلام سابق او است
جوابش گوییم که آن جناب بر سبیل حکایة فرموده نه بمعنی که پسندش نموده بقوله و لا یجوز
ذلک و دلیل بر عدم جواز گفته و اگر جمع بین الروایتین کنند در مثل من آمن نقل
و عدم نقل و سکت هر سه را بخوانند و در لام نقل و سکت و اگر را و یا از اجد اخوانیهم
از خلف در مثل من آمن همان سه وجه را بخوانند و از خلاد نقل و عدم نقل و در لام
خواه از خلف و خواه از خلاد نقل و سکت و اگر این ساکن میم جمع باشد جمهور
قرار داده اند که در او نقل نباشد که اگر نقل کنند لازم آید که میم جمع متحرک شود بحرکتی
غیر حرکت خودش چه حرکهٔ او در اصل ضم بوده پس بنا بر این دلیل اگر سایلی گوید که و
منهم امیون باید که باتفاق نقل را از حمزه بخوانند زیرا که میم در حالهٔ نقل مضموم می
شود جوابش گویند که چون مذهب جمهور در موضعی که همزه مفتوح است یا مکسور نقل
نیست در مثل این صورة نیز نباشد طردا للباب و بدان که قیاس بر این مسئله باید
که جمهور در حالهٔ وقف حمزه بر کتابیه انی در الحاقه نقل را نخوانند زیرا که در حالت
نقل ها متحرک میشود بحرکتی که او را نیست ازانجهة که این ها از برای سکت است و
ها سکت ساکن می باشد و هیچ سایلی را نمیرسد که گوید که فالقه الیهم در النمل و در یؤده
الیک در آل عمران باید که در حالهٔ وقف همین حکم داشته باشد زیرا که ها فالقه و
یؤده از برای ضمیر است و اصل در او حرکت است و بعضی از عرب آنرا ساکن میسازند
قوله و لن فیع آه یعنی نقل کرده اند از برای نافع الآن را در دو موضع در یونس به
نقل حرکة همزه بلام پس ورش بر اصل خود باشد و قالون مخالف اصل خود قوله

وَقُلْ عَادًا الْاُولَى بِاِسْكَانِ لَامِهِ ۔ وَتَنْوِينِهِ بِالْكَسْرِ كَاسِيهِ ظَلَّلَا
وَاَدْغَمَ بَاقِيهِمْ وَبِالنَّقْلِ وَصْلُهُمْ ۔ وَبَدْؤُهُمْ وَالْبَدْءُ بِالْاَصْلِ فُضِّلَا
لِقَالُونَ وَالْبَصْرِي وَتُهْمَزُ وَاوُهُ ۔ لِقَالُونَ حَالَ النَّقْلِ بَدْءًا وَمَوْصِلَا

یعنی و بگو ای طالب که وانه اهلک عادا الاولی در والنجم باسکان لام او و تنوین

او بکسر قرائة ابن عامر و ابن کثیر و کوفیان است که مرموز اند بکاف و ظا و قوله کان
ظللا یعنی پوشنده و خواننده ان سایه افکنده است بران تا هیچ اعتراض کننده را اعتراض اخی
بران نباشد و باقیان که نافع اند و ابو عمرو بعد ازان که حرکه همزه را انقل بلام میکنند
و همزه را می اندازند نون تنوین را ادغام در لام میکنند و عادا لولی میکویند همچنانکه
هدی للمتقین چنانچه ازپیش گفته شد و این ادغام برلغتی است که حرکه عارضی را اعتبار
میکند و در مثل الارض لرض میکوید قوله و بالنقل ای یعنی نافع و ابو عمرو خواه که
وصل کنند عادا را به لولی و خواه که بر لفظ عادا وقف کنند و ابتدا بکلمه لولی نمایند حرکه
همزه را نقل بلام میکنند ولیکن ابتدا با صل که آن اثبات همزه است و ابتدا
لام افزونیش نهاده اند بر ابتدا بنقل از برای قالون و ابو عمرو بصری زیرا که نقل
ازجهة ادغام کرده بودند و در وقف ادغام نیست پس مراجعة بر اصل اولی بود
قوله وتهمز واوه ای یعنی مهموز کرده میشود واو عادا لولی را یعنی همزه ساکنه را بعد
از لام می آورند از برای قالون وقتی که بوجه نقل خوانده خواه که وصل کنند و عادا لؤلی
گویند و خواه که ابتدا نماید و الؤلی و لؤلی خوانند اینکه هر زمان که حرکه همزه قطع را نقل
بلام نمایند در مثل الارض و الانسان خواه در مذهب ورش و خواه در وقف حمزه
بنگریم که اگر اعتبار حرکه لام که عارض است نمیکنند ابتدا بهمزه وصل نمایند و الانسان و
الاخره و الارض گویند ازانجهة که گویا که لام ساکن است و اگر اعتبار میکنند در ابتدا لرض
و لاخره و لنسان خوانند زیرا که چون لام متحرکست احتیاج بهمزه نیست و ناظم تعبیر
اشاره باین معنی فرموده بقوله و تبدا بهمز الوصل فی النقل کله ۞ و ان کنت
معتدا بعارضه فلا یعنی ابتدا میکنی تو بهمزه وصل در همه جا که نقل کرده اند
حرکه همزه او را به لام اگر اعتبار حرکه عارض نمیکنی و اگر اعتبار بحرکه عارضی میکنی
ابتدا مکن تو بهمزه وصل ابتدا بلام کن چنانچه گفته شد پس حاصل آن شد که ابو عمرو
را در ابتدا سه وجه باشد ۱ الاولی ۲ الولی ۳ لولی ۞ و قالون را همین سه وجه بود
۱ الاؤلی ۲ الؤلی ۳ لؤلی و ورش دران دو وجه آخرین با ابو عمرو موافق باشد و در کلمه

بس الاسم

بس الاسم الفسوق اگر ابتدا به الاسم نمایند همه قرا را این دو وجه باشد قوله
و نقل ردا عن نافع و کتابیه ۞ بالاسکان عن ورش اصح تقبلا
یعنی حرکه همزه بدال در قوله تعالی ردا یصدقنی در القصص منقولست از نافع و در حالتین
و از حمزه در وقف پس دیگران را عدم نقل باشد و در کتابیه انی ظننت در الحاقه از ورش
دو قول است و صحیح ترین این دو قول از روی نقل آنست که با سکان ها خوانند بی نقل
زیرا که این ها ها سکت است و او را هیچ حال متحرک نمی سازند و قول دوم نقل است و
ملاحظه لفظات که مثل من آمن است و در وقف حمزه نیز این دو قول بیاید قوله
باب وقف حمزه و هشام علی الهمز یعنی این باب است که
مذکور میشود در او کیفیت وقف حمزه و هشام بر همزات متوسط و متطرف قوله
اذا کان وسطا او تطرف منزلا ۞ و حمزة عند الوقف سهل همزه و
یعنی حمزه در ترد وقف بر کلمه تخفیف می کند همزه را که در آن کلمه است با بدال یا بنقل یا
بین بین یا بحذف یا بغیر آن وقتی که همزه در میان کلمه باشد یا در آخرش و علة تخفیف همزه
فرار از ثقل است و علة تخصیص تخفیف بوقف آنست که غالب آن می باشد که وقف نمی
کنند مگر بعد از فتور و پست شدن آواز و بعد از این فتور بیرون آوردن همزه محقق
دشوار است پس ازانجهة در وقف رجوع کردند از تحقیق به تخفیف بدانکه سهل در این
بیت بمعنی خفف است زیرا که تخفیف شامل ابدال و ادغام و حذف و نقل و بین بین
است و درین باب همه مستعمل می شوند و تسهیل در عرف قرا عبارة از بین بین فقط است پس
اگر سهل را باین معنی میگیرند آن قسمها دیگر بیرون روند و تخفیف درین باب یا در همزه ساکن
است یا متحرکه و همزه ساکنه الاصل البته ما قبلش متحرک می باشد و همزه متحرکه ما قبلش
یا ساکن باشد یا متحرک و حکم همزه ساکنه بیان فرموده قوله فابدله عنه حرف مد
مسکنا ۞ و من قبله تحریکه قد تنزلا یعنی بعد از آنکه دانستی که تخفیف در چند نوع از انواع
می باشد پس ابدال کن از حمزه همزه ساکنه را خواه که متوسط باشد یا متطرف بحرف
مدی که مناسب حرکه ما قبلش باشد یعنی اگر مفتوح باشد بدل بالف کنند مثل یاکلون و

مُسَکِّنًا

یشاء و اگر مضموم بود بدل بواو مانند یومنون و همزه متطرفه ساکنه الاصل که ما قبلش
مضموم بود در قرآن نیامده و اگر مکسور باشد بدل بیا نمایند مثل بئس و نبی در حالتی که
تو ساکن کننده باشی این همزه را یعنی اگر در اصل خود ساکن است بهمان کیفیت بلفظ
بر او می نمایی همچون آن مثالها که از پیش رفت و اگر متحرکست ساکنش میسازی از برای
وقف و سکون مثل ان امرؤ و تبوی و قال الملا و در حالة وقف بروم در مثل یامر و الامر
و یومن و مومن و ماکول و بیر و الذیب و مانند آن حمزه را ابدال باشد و در مانند باؤ
و اتیای تسهیل همزه اول نباشد و در مثل الارض و الاسماء نقل نباشد بل سکت فقط
باشد هم از خلف و هم از خلاد خواه از طریق ابن غلبون و خواه از طریق ابو الفتح چنانچه
علامه جزری بارک الله فی عمره نص بران فرموده که بهتر خود آنست که لفظ مسکنا که
در بیت است بفتح کاف خوانند تا سکون عام شود و می توان که بمعنی مسکنا باشد
یعنی خواه که اصلا این همزه ساکن باشد و خواه که آنرا ساکن کرده باشند حکمش ابدال است
بشرط آنکه ما قبل همزه متحرک بود که اگر ساکن بود و همزه را نیز ساکن کردانی آن زمان
از قبیل همزه متحرکه ما قبل ساکن باشد و بیانش در این بیت فرموده وهو قوله
و حرک به ما قبله متسکنا ۞ و اسقطه حتی یرجع اللفظ اسهلا
یعنی و متحرک گردان ای قاری ما قبل همزه را بحرکه همزه یعنی نقل حرکه همزه بما قبلش کن
خواه که همزه در طرف بود یا در وسط در این حال که این ما قبل همزه ساکن باشد و بعد
از نقل همزه را بینداز تا باز گردد این لفظ که همزه در آنست آسانتر از ان حال که پیش
از نقل بود مثل آن که دفء و شیء و الخبء را دف و شی و الخب گویی و بعد ازان
فاو یا و با را ازجهة وقف ساکن سازی و دف و شی و الخب خوانی اما باید که
بدانی که سکونی که این زمان در وقف موجود است غیر سکونیست که در وصل بود زیرا
که سکون در وصل سکونیست که اصل بنا کلمه بران بوده و سکون در وقف سکونی
است که از حرکه عدول بآن کرده اند تخفیف را و این ساکن که ما قبل همزه است
یا صحیح باشد یا حرف علة و این حرف علة یا زائده باشد یا اصلی و هر یکی ازین دو

بقي

قسم یا حرف مد باشند یا حرف لین پس بدانکه مثال همزه متطرفه که ما قبل او ساکن صحیح است
در قرآن بیش از هفت موضع نیامده مضموم مثل ملء الارض و جزء مقسوم و دفء و ینظر المرء و
مکسوره بین المرء و زوجه و بین المرء و قلبه لاغیر و مفتوحه یخرج الخبء لاغیر و آنچه ما قبلش حرف علة بود
مثال یا که حرف مد بود و المسیء است و یجیء و سیء و مانند آن و مثال یا که حرف لین است
کلمه شیء فقط آمده مثال واو که حرف مد بود و لتنوء و ان تبوء و عن سوء و السوء در قراءة حمزه
و هشام مثال واو حرف لین سوء و السوء مثال متوسط که ما قبلش ساکن صحیح بود قرآن
و القرآن و یسمون و الظمآن و مذءوما و هزوا و کفوا در قراءة حمزه و النشاة و جزءا
ولیکن این نکته را دریاب که در القرآن و قرآن و الظمآن اگر وقف بروم کند او را
نقل نباشد زیرا که روم حکم وصل دارد و همزه مکسوره که ما قبلش ساکن صحیح بود الافئدة
است لاغیر و آنچه ما قبلش حرف علة بود مثال یا حرف مد سیئت و جیء لاغیر مثال یا حرف
لین کهیئة و استیئسوا و شیئا مثال واو حرف مد السوای لاغیر مثال واو حرف لین سوءاتهما
و سوآتهما و سوآتکم و موئلا و الموءدة لاغیر و از حروف مد الف مانده که حکمش استثنیت
و اشاره بآن فرموده بقوله سوی انه من بعد ما الف جری ۞ یسهله
مهما توسط مدخلا و این استثنائیت از حکم سابق یعنی حرکه همزه را
نقل بساکن ما قبل همزه کن و همزه را بینداز از برای حمزه مگر آنکه این ساکن الف
باشد که حمزه آن هنگام تسهیل میکند همزه را که جاری باشد از پس الف و این وقتی
بود که این همزه واقع باشد در وسط کلمه از روی محل مانند ابنا و کم و نسایکم و ما
و چون این همزه بتسهیل متغیر شود در الفی که ما قبل اوست مد و قصر جایز باشد چنانچه در بیت و
ان حرف مد قبل متغیر از الی آخر البیت معلوم گشت و اگر چنانچه همزه چنین در آخر کلمه واقع شود
حکمش بیان فرموده بقوله و یبدله مهما تطرف مثله ۞ و یقصر او یمضی
علی المد اطولا یعنی و ابدال میکند حمزه این همزه را که از پس الف واقع است
بمثل آنچه از پیش اوست یعنی ابدال میکند بالف هر زمان که این همزه در طرف باشد مثل
یشاء و منه الماء و الدماء و جاء و من الماء و ماء و علة ابدال آن گویند که همچنانچه

همزه را در مثل یبدأ و بدأ و نبأ بر ساکن میسازند و ابدال ایشان بالف می کنند از جهة
تحرک ما قبل الف در مثل یشا نیز اعتبار الف نکنند زیرا که او حاجزی غیر حصین است
و چنان انکارند که ما قبل همزه خود شین مفتوحست همچنانچه در یشا و در یشا ابدال میکنند
اینجا نیز همچنان ابدال کنند این دلیل را نیکو فهم کن که شاید که روشن تر از این نشنوی قوله
و یقصر ای یعنی بعد از آن که ابدال کنند و الف جمع شوند آن زمان قاری مخیر باشد میان
سه امر یعنی اگر خواهد الف اول را بیندازد و قصر کند زیرا که آن زمان او مثل ان یشا الله است
و اگر خواهد دوم را بیندازد و او را مد و قصر رسد زیرا که متغیر گشته بعد از حرف مد و
خواهد هر دو الف را باقی دارد و از جهة جمع میان ساکنین مدی مطول را بکشد پس چون مد و
قصر بخواند عمل باعتبارات سه گانه کرده باشد و جماعتی توسط را نیز اجازه داده اند و
برین تقدیر سه وجه باشد حاشیه بعضی درین قسم اشمام نیز روایه کرده اند و قطعا ایمعنی
جایز نیست زیرا که وقف بر مضموم و مرفوع یا باسکانست یا باشمام یا بروم و اسکان
آنست که شنیدی که چون همزه ساکن شد مبدل بالف گشت و روم آنست که چون همزه
ببعض حرکة متحرک شد او را التسهیل می باید کرد زیرا که همزه خواه متحرک باشد تمام حرکة
یا ببعض حرکة تخفیفش بین بین است و اشمام آنست که چون حرف را تمام ساکن
کرده باشند اشاره بحرکة آن کنند و در اینجا ایمعنی صورت نمی بندد زیرا که چون همزه
ساکن شد بالضرورة مبدل بالف گشت و الف دایم السکونست پس او را حرکتی نباشد
که اشاره بآن کنند اگر گویی که اعتبار ابدال نکنیم که عارضست و اشاره بحرکة همزه کنیم جواب
گوییم که اشاره بحرکة همزه نمی توان کرد زیرا که لازم آید که اشاره بحرفی کرده باشند که
الف عوض از وست و این جایز نیست همچون تاء تانیث که چون در وقف مبدل به ها
میگردد روم و اشمام داخل او نمیشوند و از آنچه ما قبل همزه ساکن است واو و یاء زاید نیز
که حرف مد اند ما نده اند و اشاره بدان فرموده قوله فی یدغم فیه الواو و الیاء مبدلا لا
اذا زیدتا من قبل حتی یفصلا یعنی ادغام می کنند همزه واو زایده را در واو و مثل
از همزه و یاء زایده را در یاء مبدل از همزه وقتی که این واو و یاء از پیش همزه باشند خوا

که همزه متوسط باشد یا متطرفه مثال متوسط خطیئة و خطایاکم و هنیئا مریئا و بریئون مثال
متوسط که ما قبل همزه واو زایده باشد در قرآن وارد نشده مثال متطرفه پیش از سه لفظ مع
ثلاثه قروء فقط در واوی و انما النسیء و بریء در یایی درین جمله همزه را ابدال بواو و یا می کنند
و واو را در واو و یاء را در یاء ادغام نمایند قوله و یسمع بعد الضم و الکسر همزه ۵
لدی فتحه یاء و واوا محولا شروعست در بیان همز متحرک ما قبل متحرک و آن نه قسم
است چه سه حرکة همزه که در سه حرکة ما قبلش ضرب نمایند نه گردد در دو قسم ابدال آمد
و در هفت دیگر بین بین و آن دو قسم ابدال را درین بیت بیان فرموده یعنی اعلام می کند
حمزه رحمه الله طالبان این فن را که همزه مفتوحه ما قبل مکسور یایی است از حال خود گردانیده
و همچنین همزه مفتوحه ما قبل مضموم واوی است متغیر گردانیده یعنی این همزه را در صورة
اول بیا کرده اند و در صورة دوم بواو صورة اول مثل مئة و فئة و لیلا و ننشئکم
و صورة دوم مانند مؤجلا و یؤلف و مؤذن و هفت قسم بین بین را بیان فرموده قوله
و فی غیر هذا بین بین و مثله ۵ یقول هشام ما تطرف مسهلا
یعنی میخواند حمزه در غیر همزه مفتوحه ما قبل مکسور و مفتوحه ما قبل مضموم به بین بین یعنی در
مفتوحه کالالف و در مضمومه کالواو و در مکسوره کالیا مثل سالهم و مثل رءوف
و رءوسهم و فیبئکم و مثل یئس و سئل و خاسئین قوله و مثله ای یعنی و میکوید هشام
که قاری همچو گفتن حمزه در تخفیف همزه ما دام که این همزه متطرفه باشد یعنی هشام
موافقه حمزه می نماید در تخفیف همزه متطرفه چنانچه گفته شد قوله و ریا علی اظهاره و ادغامه
و بعض بکسر الها لیاء تحولا ۵ کقولک انبئهم و نبئهم و قد
رووا انه بالخط کان مسهلا یعنی ریا از قوله تعالی هم احسن اثاثا
و ریا را خوانده از حمزه باظهار و با دغام یعنی بعد از آن که همزه را ابدل بیا کردند
بعضی یا را در یا ادغام می کنند بر قیاس و ریا می گویند متابعة رسم را و بعضی ادغام
نمی کنند و رییا میگویند به دو یا رعایة لفظ را زیرا که ابدال عارضست پس گویا
که همزه همچنان باقیست و حکم تؤی و تؤیه بعد از ابدال همچون حکم ریا است یعنی گر

وادغامه

خواهند ادغام کنند و اگر خواهند اظهار نمایند و بدو واو خوانند قوله و بعض ای یعنی
و بعضی از اهل ادا خوانده اند انبئهم و نبئهم را در البقره و نبئهم را در حجر و قمر بعد از
ابدال همزه بکسر ها از برای مناسبة یایی که اول همزه بوده و پس مبدل بیا گشته و این
اختیار ابن مجاهد و ابو الطیب ابن غلبون است اما پسر ابو الطیب یعنی طاهر بن غلبون
و مکی و ابن مهران ضم ها را اختیار کرده اند و می گویند که اصل در ها ضم است و
ابدال عارضی است پس همزه همچنان مراد باشد قوله و قد رووا ای یعنی بدرستی که روایه
کرده اند بعضی از اهل ادا مثل سلیم که بود حمزه که چون وقف میکرد تخفیف می نمود
همزه را بر موافقه رسم مصحف عثمانی یعنی ابدال میکرد همزه را بحرفی که صورة همزه را بآن
حرف نوشته بودند چنانچه بیان فرموده ناظم رحمه الله آنرا قوله ففی الیا یلی و الواو
و الحذف رسمه ۵ و الاخفش بعد الکسر ذا الضم ابدلا ۵ بیاء و عنه
الواو فی عکسه و من ۵ حکی فیهما کالیاء و کالواو اعضلا یعنی بنا
بر آن که حمزه چون تخفیف همزه میکرد متابعة می نمود در تخفیف خط مصحف را اثر متابعة
می نماید در یا و واو و حذف رسم مصحف را یعنی هر همزه که صورتش بیا نوشته بودند
ابدالش بیا میکردند و آنچه بواو بواو و آنچه بحذف بحذف و آنچه بالف بالف و
ناظم رحمه الله که ذکر الف نکرد از آنجهة است که یا و واو دلالة بر الف دارند
ازین روی که اخت یکدیگر اند ابدا انکه اینقاعده کلی نیست بل هر یکی از این ابدالها
و حذف وقتی جایز باشد که یکی از قرا آنرا روایت کرده باشند و از وجوه
عربیه خارج نباشد مثل موئلا و من نبای المرسلین و من آناء الیل و لقاء الآخرة
که بیا مرسوم اند و مثل انهم فیکم شرکاؤا و جزاؤا الظالمین و یعبؤا و یتفیؤا که بواو
نوشته شده اند و مثل النشاة که بالف نوشته و مثل خاطین و مستهزؤن و یطؤن
و لا تطئوا و اشمأزت و اندرتهم از کلمات محذوفة الهمزة و مثل الرؤیا که در
مجموع اینها و امثال اینها روایة وارد شده و موافق عربیة اند نمی بینی که سیبویه
که امام نحویانست حکایة فرموده که عرب تکلم بهذا الکلو و رایت الکلا

و هزرت بالکلی می کنند و خاسئین و خاطئین و متکؤن و مانند آن در قراءة
ابو جعفر بحذف در حالین آمده و در مثل یسأل و رءوف و ابناؤکم و تؤزهم و نبئکم و یونبؤنه
و ابنا ونا و امثال اینها که صورة همزه را بالف یا بواو یا بیا نوشته اند یا خود اصلا صورة
را هیچ ننوشته اند از آنجهة است که اگر تخفیف آن کنند در مفتوحه کالالف گویند و در مضمومه
کالواو و در مکسوره کالیا و آنجا که حذف کرده اند مثل ابناونا و مآرب از جهة کراهة اجتماع
صورتین است و اگر کسی هر جا که بالف نوشته باشد وقف بالف کند و اگر بواو بواو
و اگر بیا بیا و اگر بحذف بحذف فعلی حرام کرده باشد و خلل در الفاظ قرآنیه و فساد
در معانی آن ظاهر گردانیده و بدان سبب مؤاخذ شود آری این قدر هست که اگر
بنابر نقل یا جمع میان ساکنین باشد هیچ محذوری لازم نیاید مثل یجرون و ما یجسئلون
و ندءوا و القران که اگر باعتبار نقل یجرون و نا و مسولون و ندوا و القران بی همزه
گویند جایز بود و اگر بواسطه اینها را حذف کنند اشتباه معانی و اختلال در کلام
روی نماید و ایمعنی را صورة بستن جایز نیست تنبیه هر همزه که بواو نوشته شده
اگر از پیش او الف نباشد مثل یعبؤا و تفتؤا و اتوکؤا چون وقف بر او کنند اسکان
و روم و اشمام هر سه جایز بود و اگر از پیش واو الف باشد مثل العلمؤا و
نشؤا و دعاؤا همین سه وجه جایز باشد و در روم قصر فقط پس هفت وجه
شود قوله و الاخفش ای یعنی اخفش همز مضموم ما قبل مکسور را ابدال بیا می کند مانند
مستهزیون و سنقریک و در عکس این صورة یعنی همز مکسور ما قبل مضموم را
قلب بواو می نماید مثل سئلت و سئل و سئلوا غیر که اگر در صورة اول بین بین
خوانند همزه نزدیک بواوی ساکن ما قبل مکسور نموده باشند و اگر در دوم
چنین کنند ایشان بیای ساکن ما قبل مضموم نموده باشند و این هر دو در کلام
عرب نیست شده قوله و من حکی فیهما ای یعنی آن کسی که حکایت کرده است از اخفش
که او در مثل مستهزؤن و سنقریک کالیا خوانده و در مانند سئلوا کالواو
بس بدرستی که این کس ایشان بمشکلی نموده زیرا که اعتبار حرکة ما قبل همزه کرده

تشش

وقیاس پس اعتبار حرکت نفس همزه است و شماره همزه متطرفه که بیا یا بواو یا بالف مرسوم است در منهاج النشر در باب وقف حمزه ذکر رفته واگر خواهد در نظر آورد قوله ومستهزؤن الحذف فیه ونحوه وضم وکسر قبل قیل و اخملا یعنی همزه مضمومه ماقبل مکسور که از پس او واوی ساکن بود مانند مستهزؤن ومثل آن مانند انبئونی ولیستنبؤنک وفمالؤن وخاطؤن چون تخفیفش نمایند بر طریق رسم مصحف حذفش کنند وآن زمان یا ماقبلش مضموم سازند ومستهزون گویند یا بر کسر خودش باقی دارند ومستهزون خوانند ولیکن وجه دوم لغتی ضعیف بی نام است زیرا که واو ساکن ماقبل مکسور در عربیه یافت نمی شود واز اینجا که ففی الیا یلی تا آنجا مجموع تخفیف رسمی میخوانند قوله وما فیه یلفی واسطا بزوائد دخلن علیه فیه وجهان اعملا کاها ویا واللام والبا ونحوها ولامات تعریف لمن قد تاملا یعنی وهران همزه که بیابند او را درمیان لفظی ودرمیان افتادن این همزه بسبب حرفی زاید باشد که بر سر او درآمده بود دران همزه دو وجه را بعمل آورند اول تخفیف ازجهت متوسط بودنش بسبب حرفی زاید واین مذهب ابوالفتح است دوم تحقیق ازبرای آنکه همزه در اول کلمه است واعتبار بر زاید نیست واین مذهب ابن غلبون است مثل هاانتم وهولاء ولیکن در هاوم اقرؤا اگر وقف بر ها وم کنند بین بین فقط باشد وامد وقصر یعنی تحقیق نباشد زیرا که هاء اسمای جنسیه است واین دقیقه نیز معلوم می باید کرد که هرچند که بر لفظ این سند وجیننه صادق می آید که همزه ایشان مبتداء است واز جهة جای آنچه که دو وجه باشد ولیکن ازجهة اتصالی که بایکدیگر دارند همزه ایشان را حکم متوسط اصلیش داده اند واو را بصورة یا مرسوم کرده اند مثل الملائکة واولئک پس همچنانکه در الملائکة واولئک تسهیل فقط است درایشان نیز همچنین باشد واگر گوئی کز پس باید که در مثل هولاء ویاادم نیز تخفیف فقط باشد چرا که هر یکی ازها تنبیه وحرف ندا نیز کلمه برخود دانند جواب گوئیم که چون در رسم الف را ازهردوشان

حذف

حذف می کنند یکحرف می مانند وبعد ازان پیوسته ایشان بمابعد می کرداند پس مثل یاایتم ویابمره باشد که لام وبا وها در خط جدا نمی تواند بود ومثل یاادم ویاایها ویااخت ولانتم ولابویه ولاولیهم وابنا وبانهم وبابمره وماننداین حروف مذکوره چنانچه فامنوا وآمنوا وانذرتهم والارض والان امابدان که تخفیف در مثل بابمره یعنی مفتوحه ماقبل مکسور را ابدال بیاء است ودرلام تعریف بنقل ودرباقی به بین بین واین نکته را معلوم می باید کرد که در مثل یاادم وهولاء وهاانتم در وجه بین بین مد وقصر هردو باشد وعلامه جزری بارک الله فی عمره در مجموع مصنفات نقض فرموده که در مثل بابمره در وقف غیر ازیکوجه یعنی ابدال نخواستند حمل رماند فیه ومنه وازلفظ نظم چنین معلوم میشود که تحقیق نیز باشد والله اعلم ومراد ازحرف زاید آنست که اگر این حرف را حذف کنند کلمه برخود بماند بخلاف مؤمن ویاکلون وموجلا وامثال آن که چون حرف زاید را ازایشان بیندازند کلمه ناقص ماند قوله لمن قد تاملا یعنی این مثالها را یاد کردم واعاده که لام تعریف نمودم ازبرای دفع وهمی که دراول آیه نقل حرکة همزه مذکور شد ازبرای کسی که تامل نماید قوله واشمم ورم فیما سوی متبدل بها حرف مد واعرف الباب محفلا یعنی ای قاری این حکمها که بیان کردم به تقدیم رسان وآن زمان که خواهی وقف باشمام وروم نیز نمائی اشمام کن در مرفوع ومضموم جائی که صحیح آید وروم کن در مرفوع ومضموم ومجرور ومکسور درجایی که صحیح آید از همزات متطرفه مخففه درهر موضعی که همزه را بحرف مد بدل نکرده باشند واگر روم واشمام کنند هر همزه بود که ماقبلش حرفی ساکن باشد واین ساکن نه الف بود مانند دفء والمرء که تخفیفش بنقل است وبس ومثل قروء وبری که تخفیفش بادغام فقط است ومانند سوء وسوء وشیء که تخفیفش دریک روایة بادغام است ودریک روایة دیگر بنقل چنانچه می آید وآنمواضع که ازجهة ابدال اشمام وروم درایشان جایز نیستند بدا ویبدئ ولؤلؤ ومن السماء است که در مثل اول وچهارم همزه را قلب بالف میکنند ودر دوم بیاء ودر سیوم بواو وبمثل ایشان مثل نخشی ویدعوا ویری باشند

مش

پس همچنان اشمام وروم در اینها جایز نیستند در آنها نیز جایز نباشند قوله واعرف الباب محفلا یعنی بشناس باب وقف حمزه را دراین حال که او مجمع انواع تخفیف همزه است قوله وما واو اصلی تسکن قبله او الیا فعن بعض بالادغام یعنی هران همزه که واقع شود پس از واو واوی اصلی ساکنه یا یای اصلی ساکنه خواه که این همزه در وسط بود یا در طرف پس برستی که نقل کرده اند از بعضی از اهل ادا از مثل ابوالفتح ابدال این همزه را بحرفی از جنس ماقبلش وادغام حرف اول را در دوم چنانچه در واو ویا زایدی مذکور شد مثل سوء وسواتهم وشیء وشیئا اجرا للاصلی مجری الزاید پس در این قسم هم نقل بود وهم ادغام قوله وما قبله التحریک او الف محرکا طرفا فالبعض بالروم سهلا یعنی هران همزه که پیش از وی حرفی متحرک یا الفی باشد درحالتی که این همزه متحرک باشد ودرطرف یعنی در آخر بود ومفتوح نباشد مثل یبدئ وان امرؤ وما تدی شاء ومن السماء پس بعضی از اهل ادا مثل ابوالفتح تسهیل کرده اند ازا بین بین وا روم زیرا که بین بین در ساکنه ممکن نیست ووقف بر تمام حرکة جایز نمی آید پس بالضرورة خیر الامور اوسطها را اختیار کرده اند برانکه در لفظ اللؤلؤ ولؤلؤ خواه معرف وخواه منکر وخواه مرفوع وخواه مجرور ودر لفظ السماء خواه مرفوع وخواه مخفوض حمزه چون وقف بروم کند ابدال همزه اولش نباشد زیرا که روم حکم وصل دارد وبدانکه اهل ادا را در عمل بروم وعدم عمل سه مذهبات بعضی در حرکات سه گانه روم کرده اند چنانچه از اطلاق ناظم که فالبعض بالروم سهلا لازم می آید وبعضی میانه را نگاه داشته اند ودر مضموم ومکسور کرده اند ودر مفتوح نه وبعضی در هر سه کرده اند چنانچه ناظم بعد ازان داده قوله ومن لم یرم واعتد محضا سکونه والحق مفتوحا فقد شذ موغلا یعنی وانکس از قرا که روم نکرده است هیچ چیز را از آنهائی که روم در آنها جایز می باشد وشمرده است سکون آنرا سکونی محض والحاق نموده است مضموم ومکسور را بمفتوح در عدم روم پس بدرستی که شاذ ونادر شده

مذهب او

مذهب او درحالتی که این مذهب دور رونده ومبالغه کننده است در شذوذ قوله وفی الهمز انحاء وعند نحاته یضیء سناه کلما اسود الیلا اخبار است بانکه در تخفیف همزه طریقی چند دیگر هست غیر ازاینها که یاد کرده شدند ونزد نحویان که در احکام همزه تکلم می نمایند روشن میکرداند نوز همزه ومعرفه وکیفیه همزه آن چیزی را که تاریک گشته یعنی معلوم نگشته ومشکل آمده قرد دیگران درحالتی که آن چیز سخت تاریک است واین مبالغه ایست در مسائل غیر معلومه یعنی از انواع تخفیف همزه هرچه نزد مردم مشکل است نزد نحویان حل کرده زیرا که ایشان بآنها عالم اند وقیام بر آن می نمایند بدانکه بعد ازاتمام باب آسانی طلاب را درخاطر قاری ایمعنی صورت بست که از سر قاعده کلی که دراین باب ممهد شد جزوی را ازان واکلی احکامش که بصحة رسیده اعاده نماید ودرصدد بریکی مسئله را البرفی بنویسد فاصله فاقول وبالله التوفیق لاتمامه من جزیل افضاله وجسیم انعامه مسئله درمثل اقرا واقرا ونبرا ویاکلون والی الهدی ائتنا ابدال الف است وبس مسئله درمانند یئس والذی اؤتمن ونبئهم واذا قری ومکر السیئ که حمزه بسکون همزه میخواند ابدال بیاء است وبس ولیکن هشام را در السیئ روم باتسهیل نیز باشد مسئله درمثل یؤمنون وفرعون ائتونی ابدال بواو است وبس مسئله دران امرؤا ابدال واو ساکنه وروم والتسهیل وحکم یخرج منهما اللؤلؤ همچون ان امرؤا است الاآنکه حمزه دروجه ابدال همزه دوم ابدال همزه اول نیز می کنند پس دروجه روم موافق بهشام باشد درتحقیق همزه اول چنانچه گفته شد مسئله در تفتؤا وهرچه صورت همزه به واو بود وماقبل همزه الف نباشد پنج وجه باشد ابدال بالف وروم والتسهیل وبدل واو واسکان وروم واشمام مسئله درمثل الملا که صورت همزه بالف بود دو وجه است ۱ ابدال بالف ۲ روم والتسهیل مسئله درمثل یبدئ ابدال بیاء ساکنه باشد با روم والتسهیل واگر وقف بصورة خط کنند صورتش مثل وجه ابدال باشد واگر همزه را بیاء مضموم سازند چنانچه مذهب اخفش است وبعد ازان بر آن وقف کنند بروم

بلکه درما بعد الف را باشد

واشمام نیز جایز آید پس باین اعتبار شش وجه باشند مسئله در مثل شاطیٔ چهار
وجه است ابدال بیاء ساکنه و روم و التسهیل و ابدال بیاء مکسوره که بعد از آن
جنبه و قفش ساکن سازند یا روم کنند مسئله در نبایٔ المرسلین همین چهار وجه
مذکوره باشد الا آنکه در اینجا ابدال بالف است مسئله در مثل عن انبائکم و سبایٔ دو
وجه باشد ۱ ابدال بالف ۲ روم و اینچنین مسئله در کامثال اللؤلؤ ابدال بواو ساکنه یا
روم و اینچنین و اگر ابدال بواو مکسوره کنند چنانچه از اخفش منقولست و
بعد از آنش ساکن سازند روم در وا و جایز آید پس باعتبار چهار وجه شوند مسئله
در مثل حسبتم لؤلؤا که همزه مفتوح است یکوجه باشد ابدال همزه اول بواو ساکنه
و ابدال همزه دوم بواو مفتوحه مسئله در تؤوی و تؤویه و رءیا و الرءیا و رءیاک و رءیای
دو وجه اند ۱ اول ابدال همزه بواو آنجا که ماقبلش مضموم است و بیا آنجا که ماقبلش مکسور
است و در هر دو قسم بی ادغام ۲ ابدال هر دو قسم و ادغام اما در مثل الرءیا اطی
اقیس است مسئله در مثل جاءَ و الدماء ابدال و اطول و قصر جایز است و اجازه توسط
نیز داده اند مسئله در مانند شاء و منه الماء و من السماء پنج وجه اند همین سه وجه مذکور
و تسهیل و اروم و امد و قصر مسئله در مثل و ایتای ذی القربی و آناءی اللیل و لقای الاخرة
و او من وراءی حجاب که صورة همزه بیا نوشته همین پنج وجه باشد و چون بر قیاس لغة
رسم وقف کنند همزه بدل بیا شود و از اسکان مد و توسط و قصر و اسکون و قصر و
روم نیز جایز آید پس نه وجه باشد مسئله در مثل فیکم شرکاؤا و ماتشاؤا و در هر چه
صورة همزه را بواو نوشته باشند و از پس همزه الفی باشد همین نه وجه مذکور باشند و
سه وجه دیگر که آن اشمام حرکة واوست و امد و توسط و قصر پس دوازده وجه باشند
مسئله در ابنؤا انبئکم همین دوازده وجه اند الا آنکه حمزه همزه اول نیز تسهیل می کند
و اشمام نمیکند مسئله در ثلاثة قروء ادغام است و اسکون یا و اروم مسئله در ان
النسیء و بریء سه وجه اند ادغام و اسکون یا و اروم یا و اشمام مسئله در یخرج الخب
نقلت و اسکون مسئله در بین المرء نقلت و اسکون یا و اروم مسئله در مثل جزء دو

دوفی

و دفء نقلت و اسکون یا و اروم یا و اشمام مسئله در جیء و سیء نقلت یا ادغام
هر دو و اسکون مسئله در ان تبوءا و لیسوءا و جوهکم همین دو وجه اند مسئله در سوء
و شیء که همزه مکسور است چهار وجه باشد نقل و ادغام هر یکی و اسکون یا و اروم
مسئله در یضیء و المسیء شش وجه اند این چهار وجه مذکور و نقل و اشمام و ادغام
و اشمام مسئله در النشوء و سوء و شیء که همزه مضموم است همین شش وجه مذکور
مذکور اند مسئله در مثل جاءتهم و خائفین و اولیاء و تسهیل است و امد و قصر مسئله
در مثل فاولئک و اجاءوه چهار وجه باشد تسهیل یا تحقیق همزه اول هر یکی و التسهیل
همزه دوم و امد و قصر مسئله در فلما ترآءا الجمعان بعد از اما الف بعد از همزه درین
بین هیچ باشد و امد و قصر مسئله در مثل ماء و نداء که همزه منونست و منصوب لتسهیل
و امد و قصر جایز است و نقلا از حمزه وارد شده از روایة ضبی که همزه را بدل بالف
کنند همچون که در جاء و آترمان قصر و توسط و مد در او بخواهند مسئله در مثل خطیئة
و بریؤن و هنیئا و مریئا ادغام فقط است مسئله در مثل شیئا و سوءا و سئت
و السوای و کهیئة و استیئس نقل است با ادغام مسئله در و اذا الموؤدة همین
دو وجه اند مسئله در موئلا همین دو وجه اند و از یادتی یکوجه ابدال بیا مسئله
در جزءا نقلت فقط مسئله در مثل القرآن و مسئولا و اسئلکم و الافئدة نقل فقط
است مسئله در هزؤا و کفؤا دو وجه اند ۱ نقل ۲ ابدال همزه بواو مسئله در
الظمآن و یسئلون عن انبائکم دو وجه اند ۱ نقل ۲ ابدال همزه بالف و افتح ماقبلش
مسئله در مثل سالهم و ارایت و رءوف و یئس و برءوسکم بین بین فقط است مسئله
در مثل مئة و فئة ابدال به یاء است لاغیر مسئله در مثل مؤجلا و یؤلف ابدال بواو
است و بس مسئله در یارءانیس سه وجه اند ابدال همزه اول بیا و ابدال
همزه دوم بالف و امد و توسط و قصر مسئله در بارئکم تسهیل فقط است مسئله
در مثل الصابئین و خاسئین و متکئین دو وجه اند ۱ بین بین ۲ حذف همزه مسئله
در مانند یستهزءون و مالئون و قل استهزءوا و ان یطفئوا که بعد از همزه

واو باشد از شش وجه سه وجه صحیح آمده اند ۱ التسهیل کالواو ۲ ابدال همزه بیاء ۳ حذف
همزه و افضم ماقبلش مسئله در مانند فینبئکم و سنقرئک و سیئة که صورة همزه بیا نوشته دو
وجه صحیح شده اند ۱ التسهیل کالواو ۲ ابدال بیا مسئله در سیل و سیلوا دو وجه اند کالیاء و ل
بواو خالصه مسئله در سواءتهما از پنج و پنج وجه سیزده وجه صحیح آمده اند تحقیق همزه اول و
پنج وجه همزه دوم و تسهیل همزه اول و امد و اجاره وجه همزه دوم و لتسهیل همزه اول اد
قصر و اجاره وجه همزه دوم زیرا که چون هر دو همزه را بین بین خواند قصر اول و امد دوم یا
بعکس جایز نیست مسئله در مانند من آمن سه وجه اند ۱ التحقیق و السکت ۲ عدم سکت ۳
نقل مسئله در مثل الارض دو وجه ۱ التحقیق و السکت ۲ نقل مسئله در قل اؤنبئکم از پنج وجه
هفت وجه که از ضرب و قسمت حاصل می آیند ده وجه در روایت آمده اند ۱
سکت اول و التحقیق دوم و التسهیل سیوم و این وجه از طریق شاطبیه و تیسیر از خلف
باشد ۲ سکت اول و التحقیق دوم و ابدال سیوم بیاء مضمومه و اینوجه همچنین از
خلف است از طریق هر دو کتاب ۳ عدم سکت در اول و تحقیق در دوم و بین بین
در سیوم و این وجه از طریق هر دو کتاب از خلاد است ۴ عدم سکت در اول
و التحقیق دوم و ابدال سیوم بیاء مضمومه و اینوجه هم از خلاد است از طریق هر دو
کتاب ۵ سکت بر اول و تسهیل دوم و سیوم و اینوجه از خلف است از طریق
هر دو کتاب ۶ سکت بر اول و بین بین در دوم و ابدال در سیوم و اینوجه هم از خلف
است از طریق کتابین ۷ عدم سکت بر اول و التسهیل دوم و سیوم و این وجه از
خلاد است از هر دو کتاب ۸ عدم سکت بر اول و بین بین در دوم و ابدال در سیوم
و این وجه هم از خلاد است از هر دو کتاب ۹ نقل در اول و التسهیل دوم و سیوم و
این وجه از شاطبیه است ۱۰ نقل در اول و التسهیل دوم و ابدال سیوم و اینوجه هم
از شاطبیه است مسئله در قل اؤنبئکم از دوازده وجه که آورده اند پنج وجه صحیح یافته
۱ سکت بر اول و تسهیل دوم ۲ سکت بر اول و تحقیق همزه دوم ۳ عدم سکت از
اول و بین بین در دوم ۴ عدم سکت در اول و التحقیق دوم ۵ نقل و التسهیل دوم تمت

المسائل

المسائل المقیس علیها تمت **قوله باب الاظهار و الادغام**
یعنی این بابیست که ذکر کرده میشود در اظهار و ادغام و مراد باین ادغام ادغام صغیر
است و بر سه قسم آورده ۱ ادغام حرفی در چند حرف ۲ ادغام حرفی در حرفی دیگر
کلمه یا در دو کلمه که آنرا باب حروف قربت مخارجها نام نهاده ۳ احکام نون
ساکنه و تنوین و میم اول اینست **قوله** سأذکر الفاظا تلیها حروفها
بالاظهار و الادغام تروی و تجتلی یعنی زود اکه یاد کنم تا الفظی چندکه
نزدیک این لفظها میکردند و از عقب ایشان در می آیند حرفهای این لفظها
یعنی حرفی چند که حرفهای آخر آن لفظها و بین حرفها مدغم می کردند یا مظهر میشوند
در حالتی که روایة کرده میشوند و روشن کردانیده میکردند این لفظها با اظهار
و ادغام در نزد ایمه قرا و مراد از بن الفاظ کلمه اذ و قد و تاء تانیث و هل
مدلا و بل است **قوله** فدونک اذ فی بیتها و حروفها ۵ و ما بعد بالتقیید قدّه
یعنی فراگیر از بن الفاظ موعود کلمه اذ را در بیتی که مخصوص است به او و فراگیر
حرفی چند که ذال اذ در ایشان مدغم میشود و فراگیر بیتی چند که بعد از این می آیند
و قید کن آنرا در حالتی که سهل القیاد باشد بسبب تقییدی که من آنرا یاد کرده ام پس
از این در بیت و ما کان ذا ضد یعنی اگر من ادغام را از برای کسی ذکر کنم ذکر از
اظهار باشد و اگر اظهار را از کسی روایة کنم باقیا نرا ادغام بود و می توان که مراد
از تقیید قاعده باشد که ناظم رحمه الله در بیت سابق بیان فرموده و باعث بر
تمهید این قاعده آن بوده باشد که چون در بعض مواضع اسماء قرا را برمز
در اوایل کلمات آورده و حرفی چند نیز که هر یکی از ذال اذ و دال قد و تاء تانیث
و لام هل و بل در آنها مدغم می شوند هم برفی در اوایل کلمات کلمات نهاده و نیز
نموده که مبادا که قاری را اشتباه افتد که مگر این حروف مدغم فیها
هم رمز قرا اند پس اصطلاح را چنان نهاده که اول قرا را برمز نام برم و بعد

ازان کلمه را بیاورد که در اول آن واو باشد و بعد ازان کلماتی که حروف مدغم
فیها در اوایل ایشانست بنویسند مانند فَاَدْغَمَ مُرُوْ وَاكِفٌ ضَنى زَاَبْلِ رَوى
ظِلُّهُ که میم مُرُوْ رمز ابن ذکوان است و واکفٌ فاصلاست و ضاد و ذال
و زای و ظا حروف مدغم فیها اند و اشاره بدین معانی مذکوره فرموده قوله
بِسٰامیِ وَبَعْدَ الْوَاوِ تَسْمُوْ حُرُوْفُ مَنْ تُسَمّٰی عَلٰى سِیمَا تَرُوْقُ مُقَبَّلًا یعنی
رو و اگر یاد کنیم برمز اسمای قرا را و بعد ازان واو را بیاورم و بعد از واو حرفی
چند را که این قرا مذکوره ذال اِذْ را مثلاً در ان ادغام کرده اند یا اظهار در
حالتی که من میتعلی باشم برنشانه که صافی میشود مقبل آن یعنی ایمعنی را در صورتی
روشن و طریقی مبرهن بطالب رسانم قوله وَفِي دَالِ قَدْ اَيْضًا وَتَاءٍ مُؤَنَّثٍ
وَفِيْ هَلْ وَبَلْ فَاحْتَلْ بِذِهْنِكَ الْحِيَلَا یعنی انچه در ذال اِذْ کردم مثل آنرا
در دال قد و تاء تانیث و لام هل و بل نیز میکنیم پس ای قاری حیله را استعمال کن
در بیرون آوردن این معانی به تیز ذهنی خویش در حالتی که تو صادق الحیله باشی یعنی
ذهن خویش را صافی ساز و از مجموع کدورات آنرا بپرداز تا فهم کنی این راز
قوله ذکر ذال اذ یعنی این چندبیت که مذکور میشوند در بیان ادغام یا اظهار
ذال اِذْ اند قوله نَعَمْ اِذْ تَمَشَّتْ زَیْنَبٌ صَالَ دَلُّهَا سَمِیُّ جَمَالٍ وَاصِلًا مَنْ تَوَصَّلَا
به انکه ابتدا کلام که به نعم نهاد ازان جهت است که گویا سایلی استدعا میکند از ناظم
رحمه الله وفا بالعهدی که فرموده حیث قال سأذکر الفاظا الی آخره پس اجابتش
میفرماید به نعم یعنی یاد کنیم آنچه وعده کرده ام ترا که آن بیان احوال ذال اِذ
و غیر آن در تردد چند حرف اکنون بدان که آن حروف ت س د ص ز ج اند مانند اِذْ تَمْشِیْ
وَاِذْ زَیَّنَ وَاِذْ صَرَفْنَا وَاِذْ دَخَلُوْا وَاِذْ سَمِعْتُمُوْهُ وَاِذْ جَعَلْنَا ع ای یاد کردم
آن زمانی که اظهار رفتن و آهنگ ناز نمود زینبی که غالب آمده جمال و تکبر او بر
کسی که بلند شد جمال او در حالتی که این تکبر و جمال پیوند ده اند کسی که پیوسته این پیش
با آنها هر دو یعنی هر کس که تکبر و جمال زینب بجز دیدن آینه این زینب پیوند دتا

ازوصل برخوردار شود قوله فَاَظْهَرَهَا دُرٌّ نُمَا اَجْرَى دَوَامَ نَسِیمُهَا وَاَظْهَرَ رِیَّا
قَوْلِهِ وَاصِفٌ جَلَا یعنی بعد ازان که حروف مدغم فیها را اِذْ را شناختی اکنون
احکامشان نیز معلوم کن و بدان که نافع و ابن کثیر و عاصم که مرموز اند بالف و
دال و نون ذال اِذْ را در مجموع این شش حروف اظهار می کنند و کسایی و خلاد
که رمزشان را و قاف است از را در جیم اظهار می کنند و در باقی ادغام غ ظاهر کردا
زینب جمال خود را روان میکرداند نسیمی که رسیدن بوی خوش او را و پیدا گردا
وصف کننده که کشف کرده جمال زینب را بوی خوش کشتار او را قوله
وَاَدْغَمَ ضَنْكًا وَاصِلٌ تُوْمَ دُرِّهِ وَاَدْغَمَ مَوْلًى وَجْدُهُ دَائِمٌ وِلَا
یعنی خلف که رمزش ضاد است ادغام کرده ذال اذ را در تا و دال و ابن ذکوان
که مرموز است بمیم در دال فقط پس ایشانرا در باقی اظهار باشد و از قرای سبعه
ابوعمرو و هشام مانده اند پس ایشانرا در مجموع ادغام بود غ باز پوشید محبی که
پیوند کننده بود گوهرهای نقره و درهای محبت خود را تنگی و مفرقی را که از غایت
محبت این زینب با وی رسند و باز پوشید محبی که بی نیازی او از دیگران دایم
است حدیث زینب را از روی متابعت قوله ذکر دال قد یعنی این چهاربیت که
مسطور میشوند در احکام دال قد اند و حرفی چند که دال قد در آنها مدغم یا مظهر
میگردد و این هشت حرفند که در اوایل کلمات این بیت آورده وهو قوله
وَقَدْ سَحَبَتْ ذَیْلًا ضَفَا ظَلَّ زَرْنَبٌ جَلَتْهُ صَبَاهُ شَائِقًا وَمُعَلِّلًا
یعنی س ذ ض ظ ز ج ص ش مانند قَدْ سَمِعَ اللهُ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا فَقَدْ ضَلَّ فَقَدْ ظَلَمَ وَلَقَدْ زَیَّنَّا
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ قَدْ شَغَفَهَا غ یعنی بدرستی که بکشید زینب دامنی را که دراز
شده تا ناز و تکبر نماید در نظر عاشق و دایما بوی خوشی که با دامن زینب از او حاصل
کرده گشته این باد آرزومند کننده عاشق را به این دامن و به یاد آورنده او
را این بوی خوش بسیار بعد از یکبار قوله فَاَظْهَرَهَا نَجْمٌ بَدَا دَلَّ وَاضِحًا
وَاَدْغَمَ وَرْشٌ ضُرَّ ظَمْآنَ وَامْتَلَا یعنی بعد ازان که حروف مدغم فیها را معلوم

کردی بدان که عاصم و قالون و ابن کثیر که مرموز گشته اند بنون و با و دال اظهار کرده اند
دال قد را در مجموع این هشت حرف و ادغام کرده است ورش در ضاد و ظا پس او را
در باقی اظهار باشد غ پس ظاهر گردانید جمال زینب را راه نمایی که ظاهر شده و دلالت
کرده محب را بر محبوبه دلالتی کردنی روشن و پنهان گردانید فرا گرفتن جرعه وصل محبوبه
کرند عاشقی را که تشنه شده به یاد او و مشتاق گشته بوصل او و سیراب آمده از
فرا گرفتن این جرعه قوله وَاَدْغَمَ مُرْوٍ وَاكِفٌ ضَیْرَ ذَابِلٍ زَوى ظِلَّهُ وَغْرٌ
تَسَدَّاهُ كَلْكَلَا یعنی مدلول میم مُرْوٍ که ابن ذکوان است ادغام کرده دال قد را
ضاد و ذال و زای و ظا پس در چهار حرف دیگر او را اظهار خواهد بود غ و باز
پوشید وصل زینب آن وصلی که دفع کننده عطش محبت است گزند محبی نحیف
را که پژمرده گردانیده او را و اسیخته حرارت شوقها که در سینه او برامده قوله
وَفِيْ حَرْفِ زَیَّنَّا خِلَافٌ وَمُظْهِرٌ هِشَامٌ بِصَادٍ حَرْفَهُ مُتَحَمِّلَا
یعنی وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا در سوره الملک خلاف ابن ذکوان را یعنی او را
هم ادغام و هم اظهار رسیده قوله وَمُظْهِرٌ الی یعنی هشام اظهار کننده است حرف
خویش در سوره ص یعنی او قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ را اظهار می کند
در حالتی که او قبول کننده است این روایت را پس باقی قرا از ابوعمرو و حمزه و
کسایی اند در مجموع حروف هشتگانه ادغامشان باشد قوله ذکر تا ء تانیث
یعنی این چهاربیت که مذکور خواهند شد در بیان تا ء تانیث ساکن متصل بفعل اند
قوله وَاَبْدَتْ سَنَا ثَغْرٍ صَفَتْ زُرْقُ ظَلْمِهِ جَمَعْنَ وُرُوْدًا بَارِدًا عَطِرَ
الطِّلَا یعنی شش حرف که تاء تانیث را در آنها ادغام یا اظهار میکنند آنها
اند که در اوایل شش کلمه ازین بیت آورده یعنی س ث ص ز ظ ج مثل اَنْبَتَتْ سَبْعَ
رَحُبَتْ ثُمَّ حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ خَبَتْ زِدْنَاهُمْ كَانَتْ ظَالِمَةً نَضِجَتْ جُلُوْدُهُمْ
غ و ظاهر گردانید زینب روشنی دندانی که صافی شده بود آبهای ازرق آن
درین حالت که این آبهای ازرق جمع کرده بودند آب بهی که آن آب سرد بود

و خوش بود و بوی خوش آن آبهای ازرق و این ازجهت گفت که عادة عرب آنست
که تشبیه کنند آب دهن را بخمر قوله فَاَظْهَرَهَا دُرٌّ نَمَتْهُ بُدُوْرُهُ وَاَدْغَمَ
وَرْشٌ ظَافِرًا وَمُخَوَّلًا یعنی ابن کثیر و عاصم و قالون که رمزشان دال و نون
و با است اظهار کرده اند تاء تانیث را در مجموع این شش حرف و ورش ادغام
کرده این تا را در ظاء معجمه فقط غ پیدا کردن زینب دندان خود را همچون دری
است که زیاده کرده اند بدرها آن در صفا آن در را یعنی همچنانچه بدر در نزد کال
تابیدن او زیادتست قوله وَاَدْغَمَ الی یعنی و پنهان کرد خداوند فرا گرفتن انچه
فرا گرفت از وصل این زینب در حالتی که این فرا گیرنده ظفر یابنده بود و عطا
کننده قوله وَاَظْهَرَ كَهْفٌ وَافِرٌ سَیْبُ جُوْدِهِ زَكِیٌّ وَفِيٌّ عُصْرَةً وَمُحَلِّلَا
یعنی اظهار کرده مدلول کاف که ابن عامر است این تا را در سین و جیم و زای پس
در سه حرف دیگر او را ادغام باشد غ ظاهر کرد عالمی که پشت و پناه متعلمان
است و تمامیت باران جود و بخشش او که آن علم اوست دانش خود را و
پاکیت که به ارجاس دنیویه ملوث نشده و وفا کننده ایست بوعدها درین
حالت که او پناه گاه بیچارگان و درا و منزل بازماندگان است قوله
وَاَظْهَرَ رَاوِیْهِ هِشَامٌ لَهُدِّمَتْ وَفِيْ وَجَبَتْ خُلْفُ ابْنِ ذَكْوَانَ یُفْتَلَا
یعنی اظهار کرده راوی ابن عامر که هشام است تا را در صاد در لفظ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ
در سوره الحج یعنی او را ادغام و اظهار هر دو هست پس معین شد که ابوعمرو و حمزه و
کسایی را ادغام باشد قوله یفتلا یعنی در حالتی که عیب این خلاف را بسبب بحث
از او بیرون کرده میشود از او و از بهر چنین گفت که در تیسیر اظهار فقط از ابن
ذکوان آورده قوله ذکر لام هل و بل یعنی این چهاربیت که یاد کرده میگردند
در بیان لام هل و بل اند و مدغم فیه این لام هشت حرفند ت ث ظ ز س ن
ط ض ولیکن ثا مثلثه مخصوص است به هل مانند هَلْ ثُوِّبَ و در تا و نون
هل و بل هر دو شریکند مانند هَلْ تَرَى بَلْ تَاْتِیْهِمْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ وَبَلْ نَتَّبِعُ و پنج حرف

دیگر مخصوص اند بکلمهٔ بل مثل بل ظننتم بل زین بل سولت بل طبع الله بل ضلوا و ناظم
رحمه الله این هشت حرف را و را و اوایل کلمات این بیت نهاده و اشاره بدان فرموده
قوله الا بل وهل تروی ثنا ظعن زینب سمیر نواها طلح ضر و مبتلی غ
یعنی آگاه شو که ترا از ارتحال زینب خبر خواهم داد بس گفت این سخن گفت از
تزاید الم و تضاعف غم محب اندیشه کرد اما چون میخواست که او را این سخن
بشنواند ولیکن نه بنوعی که او را زود یقین شود و نفس بر سر حراقه خورد و تغان
سخن گردانده رجوع باستفهام نمود و فرمود ای هیچ روایت کرده تو این
کلام را که کج گردانید و دوتا ساخت رحلهٔ کردن زینب پشت عاشق را
که شب همه شب بسبب دوری او افسانه میگوید در حالتی که این عاشق باز مانده شده
است از غایت کرند و ابتلا اگر گوید چون است که در ترجمه هل را بر بل مقدم
داشت و در بیت قضیه را بالعکس نمود جواب آنست که تا هر یکی از هل و بل حفظ خویش
را از تقدیم و تاخیر فرا گرفته باشند قوله فادغمها راو و ادغم فاضل و دو
ثناه سرتیما و قد حلا یعنی بعد از ان که حروف مدغم فیها را شناختی بدانکه
کسائی که مرموز است این لام را در مجموع حروف هشتگانه ادغام کرده و حمزه موافقت
او نموده در تا و سین و ثا بس در پنج حرف دیگر او را اظهار باشد غ پس
پنهان کرد محبت زینب را روایت کننده و پنهان کرد ستر او را فاضلی خداوند
وقار که مدح او شاد مان کرده قبیلهٔ تمیم را و شیرین شده قوله
وبل فی النسا خلاد هم بخلافه وفی هل تری الادغام حب و حملا
یعنی ادغام کرده است خلاد قرا لام بل را از بل طبع الله علیها بکفرهم در سورهٔ
النسا و لیکن بخلاف از و زیرا که اظهار نیز از او منقول است قوله وفی هل الخ
یعنی و ادغام در قوله تعالی هل تری من فطور در سوره الملک و فهل
تری لهم من باقیة دوست داشته اند از ابو عمرو نیز و دیگران نیز قبول ل
آن داشته اند قوله واظهر لدی واع نبیل ضمانه وفی الرعد هل

واستوف لا زاجرا

واستوف لا زاجرا هلا یعنی اظهار میکند هشام این لام را در تا و نون و
ضاد معجمه هر جا که واقع شوند و در تا نیز در یک موضع فقط و ان ام هل تستوی ی
الظلمات است در سوره الرعد از انجهت که هر جا که حمزه و کسائی ادغام میکنند
او نیز ادغام میکند و در اینجا چون حمزه و کسائی ادغام ندارند او نیز موافقه با
ایشان می نماید و اظهار میکند پس او را در باقی حروف ادغام خواهد بود غ
پنهان کن محبت خود را از غیر محرم و ظاهر گردان آنرا بترد کسی که نگهبان آن شود
و آنرا فاش نکند و جلیل القدر بود ضامن او یعنی عهدی کن که سر ترا ظاهر نکنم
بر ان وفا نماید قوله واستوف الخ یعنی استیفا نمای این مسایل را و فهم کن انجه
ترا گفتم بی زحمتی زیرا که هیچ زجر کننده نیست که هلا گوید و هلا کلمه ایست که
اسپان را بان زجر کنند تا بروند قوله باب اتفاقهم فی ادغام اذ و قد و تا التانیث
و لام هل و بل یعنی این بابیست که مذکور میشود در او اتفاق
قرا در ادغام این کلمات مذکوره و این باب در تیسیر نیست زیرا که در تیسیر بحث
از اختلاف می نماید و اینجا بیان اتفاقیست قوله ولا خلف فی الادغام
اذ ذل ظالم وقد تیمت دعد وسیما تبتلا یعنی هیچ خلافی نیست در
ادغام ذال اذ و در ظا مثل اذ ذهب و اذ ظلمتم و همچنین هیچ خلافی نیست در
ادغام دال قد و در تا مانند و قد دخلوا و لقد ترکنا ع هیچ اختلافی نیست در
پنهان کردن محبت زیرا که ظالمی که آنرا فاش کرداند خوار و نگونسار شده و
بدرستی که عاشق گردانید این معشوقه که او را دعد میگویند عاشقی را که نیکو
روی است قوله وقامت تریه دمیة طیب وصفها وقل بل وهل
راها لبیب ویعقلا یعنی اتفاق کرده اند همه قرا بر ادغام تا تانیث
ساکنه در تا و در دال و در ظا مثل کانت تاتیهم و اجیبت دعوتکما و ودت
طائفة و همچنین اتفاق نموده اند بر ادغام لام بل و هل و قل در لام و در
را مثل بل لهم و بل ربکم و هل لنا من الامر و قل لئن و قل ربی و مثال لام هل در

درراد در قرآن نیامده و در غیر قرآن مثالش همچون هل رایتم باشد و می توان
که کلمهٔ قل در این بیت از برای تمامی نظم بود نه از برای بیان آن که لام او را
در چیزی ادغام میکند و دلیل برین مدعا آنکه ذکرش در ترجمه نفرموده غ بر خات
معشوقه که اسمش دمیه است تا بنماید عاشق خویش روی را خوشی و صف
خویش را و بگوای مخاطب شمهٔ از شمایل او تا زمانی مغز جانم معطر شود متکلم دیگر
از سخن اعراض میکند و میگوید که تو کی توانی شمایل او را وصف کردن بل حکایات او
از حد تقریر گذشته دیگر از غایت غلبات محبت رجوع باستفهام نموده عذر
خواهی حیرت خویش می نماید ای هیچ عاقلی دید این معشوقهٔ مذکوره را که بعد
از ان او را عقل باقی ماند قوله وما اول المثلین فیه مسکن فلا بد
من ادغامه متمثلا یعنی اتفاق نموده اند بر ادغام حرف اول از مثلین
در حرف دوم چون اینحرف اول ساکن باشد خواه که هر دو حرف در یک کلمه باشند
مانند یدرککم الموت و یوجهه و یکرههن و خواه در دو کلمه مثل ان اضرب بعصاک
و یستطیع علیه اما اگر حرف اول حرف مد بود مثل قالوا و اقبلوا و الذی
یوسوس باتفاق اظهار باید کرد و قوله متمثلا ای متشخصا اشاره بمعنی
است یعنی حرف مدغم می باید که هوائی نباشد بل متشخص و ظاهر بود مثل اتقوا
و آمنوا اما قوله تعالی مالیه هلک در الحاقه اگر بر ان وقف کنند خود هیچ
اختلافی در ان نیست و لیکن در حالت وصل آنکسی که در کتابیه انی ظننت هم
در الحاقه از ورش نقل را روایت کرده در مالیه هلک ادغام کنند و دیگران
که در آنجا عدم نقل دارند در اینجا سکت کنند این مسئله غریبست و نیکو تامل کن
قوله باب حروف قربت مخارجها
یعنی این بابیست که مذکور میشود در او حرفی چند که مخرجهای ایشان نزدیک به
یکدیگر شده اند قوله وادغام باء الجزم فی الفاء قد رسا حمیدا و
خیر فی یتب قاصدا ولا یعنی و ادغام بای مجزوم در فا استوار شده

ازهم لول

مدلول قاف و را و حا که خلاد بود و کسائی و ابو عمرو در ین حالیکه ادغام محمود است و
این قسم در قرآن در پنج موضع آمده او یغلب فسوف در النسا و ان تعجب فعجب در الرعد
و قال اذهب فمن در سبحان و قال اذهب فان لک در طه و من لم یتب فاولئک
در الحجرات و لیکن خلاد را در یتب خلافست چنانچه اشاره بقوله و خیر الخ یعنی
مخیر شو میان ادغام و اظهار در یتب از برای خلاد در حالتی که تو قصد کننده باشی
به این تخییر بقیهٔ این هر دو وجه را بس دیگران را اظهار باشد قوله
ومع جزمه یفعل بذلک سلموا و نخسف بهم راعوا و شذا تثقلا
یعنی ادغام لام و من یفعل در حالتی که این لام مجزوم بود در ذال ذلک مسلم داشته اند
از برای ابو الحارث از کسائی که مرموز است بسین و آن در شش موضع است و من
یفعل ذلک فقد ظلم در البقره و من یفعل ذلک فلیس من الله در آل عمران و من یفعل
ذلک عدوانا و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله هر دو در النسا و من یفعل ذلک
یلق اثاما در الفرقان و من یفعل ذلک فاولئک در المنافقون بس دیگر از اظهار
باشد بس هر جا که لام مجزوم نباشد باتفاق اظهار بود قوله و نخسف بهم الخ یعنی ادغام ان
فا نخسف را در با بهم در سوره سبا رعایة کرده اند از برای کسائی که را رمز او ست
بس غیر او باظهار خواندند قوله و شذا تثقلا یعنی این دو ادغام که مذکور شدند شاذ
گشته اند بنا بر ثقلی که در ایشان است قوله وعذت علی ادغامه ونبذتها
شوا هد حماد و اورثتمو حلا له شرعه والراء جزما بلامها
کواصبر لحکم طال بالخلف یذبلا یعنی مدلول شین و حا که حمزه و کسائی و ابو عمرو
باشند ادغام کرده اند ذال را و تا را از قوله عذت بربی و ربکم در المومن و الدخان
از قوله تعالی فنبذتها و کذلک در طه و هشام موافقه ایشان نموده در ادغام ثا در
تا از قوله حل و علا اورثتموها در الاعراف و الزخرف و همچنین ادغام کرده دوری
از ابو عمرو بخلاف و سوسی بی خلاف رای مجزومه را در لام مثل و اصبر لحکم و یغفر لکم
و یغفر لکم و ان اشکر لی بس باقی را در این مجموع اظهار باشد غ عذت و نبذ

دلیلی چند که منسوب اند تعالی بسیار حمد ناطقند برادغام ایشان بردو وشیرین شده
طریق ادغام از برای ادغام او رشتموها واو ادغام حرف را در حالت خوش و لام
که او مثل واصبر لحکم است در اکثر شته بخلاف وبلند شده همچون کوه قوله
ویاسین اظهر عن فتی حقه بدا ۔ ونون وفیه الخلف عن ورشهم خلا
یعنی اظهار کن ای قاری نون یاسین را ونون ن والقلم را از برای جوانانی چند که
حق هر یکی از ایشان ظاهر گشته از علم وورع وایشان حفص وحمزه وابن کثیر وابو عمرو و
قالون اند که مرموز اند به عین وفا وکلمه حق وبا پس دیگران را ادغام باشد بر قیاس
بکر و ورش که او را در نون والقلم از ورش خلافیست که گذشته وروان شده میان
متقدمان از قرا قوله وحرمی نصر صاد مریم من یرد ۔ ثوابا لبثت الفرد
والجمع وصلا یعنی اظهار کرده اند مدلول حرمی نصر یعنی نافع وابن کثیر و
عاصم دال صاد را از کهیعص در نزد ذال ذکر ودال یرد را در نزد ثاء ثواب در آل
عمران وثا را در نزد تا در لبثت ولبثت ولبثتم یعنی خواه مفرد وخواه جمع هر جا که باشند
پس دیگر انرا ادغام بود قوله وصلا یعنی پیوسته کردانیده اند این کلمات منتقل
ما قوله وطاسین عند المیم فاز اتخذتم ۔ اخذتم وفی الافراد عاشر دغفلا
یعنی اظهار نون طاسین در نزد میم فیروزی یافته از حمزه در الشعرا والقصص واظهار ذال
در نزد تا در اتخذت واتخذتم واخذتم هر جا که واقع شوند از حفص و
ابن کثیر اند که مرموز اند بعین ودال پس باقی قرا را ادغام باشد قوله عاشر دغفلا
یعنی اظهار معاشرت کرده قاری خویش را در حالتی که این اظهار فراخست وآسان
وفی ارکب هدی بر قریب بخلفهم ۔ کما ضاع جا یلهث له دار جهلا
وقالون ذو خلف وفی البقره فقل ۔ یعذب دنا بالخلف جودا وموبلا
یعنی اظهار کرده اند مدلول ها وبا وقاف وکاف وضاد وجیم یعنی بزی وقالون و
خلاد بخلاف از ایشان هر سه وابن عامر وخلف وورش بی خلاف با را در نزد میم از
ارکب معنا در سوره هود وهمچنین اظهار کرده اند هشام وابن کثیر وورش که

یعنی در نون ن والقلم

مرموز اند

مرموز اند به لام ودال وجیم بی خلاف وقالون بخلاف ثا را از یلهث ذلک در الاعراف در نزد ذال
پس دیگر انرا ادغام فقط باشد وبعد از اینها بگو که اظهار یعذب من در البقره نزدیک
شده به ابن کثیر بخلاف وبورش بی خلاف در حالتی که این اظهار بسیار نفع وبزرگ
فایده است پس قالون وابو عمرو وحمزه وکسائی را ادغام فقط بود غ در اظهار ارکب
راه نمودن خداوند نیکو کاریست که او متواضع باشد همچنانچه دیده شد خویشتن تونی
این اظهار آمد اظهار یلهث از برای این نیکو کار پس مدارا نمای ای عالم با جاهلان
قوله باب احکام النون الساکنه والتنوین یعنی این بابیست که یاد کرده
می شود در او حکمهای نون ساکنه وتنوین وفرق میان نون ساکنه وتنوین آنست
که نون در حالین ثابت می باشد وتنوین در وصل فقط ودیگر آنکه نون در وسط وطرف
می افتد وتنوین در طرف فقط ودیگر آنکه نون در لفظ وکتابت هردو می باشد وتنوین
در لفظ فقط مگر در کاین که در کتابت نیز ثابت می باشد واحکام نون وتنوین
ادغام است واظهار وقلب واخفا قوله وکلهم التنوین والنون ادغموا
بلا غنة فی اللام والرا لیجملا یعنی همه قرا ادغام کرده اند تنوین را و
نون ساکنه را در لام ودر را بی غنه که تا آراسته شوند این نون وتنوین با ادغام
مانند ولکن لا ومن ربهم والنهار القدر ورءوف رحیم قوله وکل بینمو ادغموا
مع غنة وفی الواو والیا دونها خلف تلا یعنی مجموع قرا ادغام
کرده اند واغنه نون وتنوین را در حروف ینمو یعنی یا ونون ومیم وواو مانند
من یقول وبرق یجعلون ومن ناصرین وعاملة ناصبة ومن مال الله وداية
من ومن وال ورعد وبرق مگر خلف که او در واو ویا را با دغام بی غنه خوانده
قوله وعندهما للکل اظهر بکلمة ۔ مخافة اشباه المضاعف اثقلا
یعنی اظهار کن نون را در نزد واو ویا از برای همه قرا وقتی که این نون وواو یا نون
ویا در یک کلمه باشند مثل صنوان وقنوان والدنیا وبنیان از خوف آنکه با مضاعف
ملتبس گردند یعنی اگر صوان والدیا گویند معلوم نشود که از صنو ودنی اند یا از صری

دیگر قوله وعند حروف الحلق للکل اظهرا ۔ الا هاج حکم عم خالیه غفلا
یعنی اظهار کرده اند نون وتنوین را در نزد حروف حلق وآن شش حرفست که در اول
کلمات این مصراع آخرین آورده یعنی ء ه ع ح غ خ وآن در یک کلمه ودر دو کلمه نیز
باشد ء مثل عذاب الیم ینئون من آمن ه مانند حرف هار منهم من هدی الله ح
مثل نارا حامیة وانحر من حین فقلنا ع مثل حکیم علیم انعمت من علم خ
مثل یومئذ خاشعة والمنخنقة من خلق غ نحو عفو غفور من غل فسینغضون
غ آگاه شو که بحرکه آورده حکمی که عام شده گذشته او سر غافلی گمراه را ومراد
از این حکم موقتست زیرا که او شاملست مجموع خلایق را قوله وقلبهما میما لدی
البا واخفیا ۔ علی غنة عند البواقی لیکملا یعنی قلب کردن نون وتنوین را
در نزد حروف پانزده گانه باقی در حالتی اخفا واغنه باشد تا تمام شود احکام
چهارگانه نون وتنوین وآن حروف اینست ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ
ف ق ک اکنون ت مثل انتم است ومن تاب ناصبة تصلی ث مانند انثی ان ثبتنا
صبا ثم ج همچون انجیتم من جاء صبرا جمیلا د انداد من دون الله دکا دکا ذ
مانند لینذر من ذا الذی ترابا ذلک ز مثل تنزفون من زکیها مبارکة زیتونة
س انسان من سجیل فوج سالهم ش مانند انشا من شاء بابا شدیدا ص
مانند منصور من صد قوما صالحین ض مثل منضود من ضل قوما ضالین ط
مانند ینطق فان طلقها قوما طاغین ظ مثل ینظرون من ظلم بعض ظهیرا ف
مثل ینفقون ومن فی الارض رحیما فلا ریب ق مانند انقض عجبا قال ک مثل
عنکم ان کان کراما کاتبین قوله باب الفتح والامالة و
بین اللفظین یعنی این بابیست که مذکور می گردد در او فتح واماله ویک حالت دیگر که آن
میان فتح واماله است مراد فتح در این جا ضد اماله است وفتح عبارت از آن
است که قاری دهن را بگفتن حرف بگشاید گشودنی میانه واو را تفخیم نیز
می گویند همچنانچه ناظم و قد فخموا التنوین واماله ز میل است و در اصطلاح

قرا آنست که فتحه را بجانب کسره والف را بجانب یا بسیاری مایل کردانند
واو را اضجاع واماله تامه واماله محضه واماله کبری وترقیق نیز میخوانند اما در
قصیده از این شش بیش از سه تعبیر نیست کقوله رحمه الله واضجاع انصاری
وکقوله امل تدعی وکقوله وقفا وترققوا وبین اللفظین آنست که فتحه والف را
اندکی بجانب کسره ویا مایل کردانند واو را تقلیل وتلطیف واماله صغری و
بین بین یعنی بین الفتحه والکسره ویا بین الالف والیا نیز میخوانند اما در قصیده این
پنج بیش از دو استعمال نفرموده کما قال وذو الرا لورش بین بین والتقلیل جا
ول فیصلا وفتح اصلیست بآن دلیل که هر آنچه اماله آن جایز فتح آن جایز
بلا عکس ودیگر آنکه فتح را هیچ سببی ضرورت نیست واماله را سبب ووجه ضرورت
وفایده ضرورت اند وسببش کسره است یا یا وفایده اش آسان کردانیدن
لفظ است ووجه تحقیقش دو است ۱ مناسبه یعنی از جهت مناسبت کسره یا یا که
که در کلمه بود فتحه را یا الفی را که از پیش ایشان یا از پس ایشان باشند اماله کنند
مثل الناس وضعافا وطغیانا وکافرین یا از جهت چیزی که اماله اش کرده باشند
چیزی دیگر را اماله کنند مانند رای القمر که از جهت اماله الف که از پس همزه است
را را نیز اماله میکنند ۲ آنکه اعلام است بآنکه اصل این الف مماله یا یا یا واو مکسوره
بوده اند مثل ران وخاف که در اصل رین وخوف بوده اند یا بآنکه در زمانی
از زمانها این الف را قلب به یا می کنند مثل ابتلی که در مضارع یبتلی میگویند
یا بآنکه در حینی از احیان فتحه منقلب با کسره میشود مثل شئت که اول شئت بود
یا بآنکه این الف مانند الفی است که او را اماله می کنند مانند دعوی که الف
او مشابه الف الهدی است وغیر این نیز گفته اند تا بده وازده وجه رسانیده
اند اکنون چون این مقدمه معلوم شدی باید دانست که اماله در الف ودر
ها ودر را واقع می گردد واین باب در بیان اماله الف است وباب بعد از این
در بیان اماله ها وباب بعد از او در بیان اماله را قوله وحمزة منهم والکسائی

بعلہ ه أَمالَا ذَوَاتِ الْيَاءِ حَيْثُ تَأَصَّلَا يعني حمزه ازميان قراء
کسائی که بعد از او بسند امامت نشسته اماله کرده اند هر الفی ذوات الیاء را
یعنی هر الفی که اصل ایشان یا بوده باشد که بعد از آن قلبشان بالف کرده باشد
مانند هدی که از هدایة است پس اصل او هدی بوده باشد و ذوات الیا که
گفت احتراز از ذوات الواو کرد مثل دعا و عصا که آنها را باتفاق اماله نمی
کنند قوله وحیث تأصلا همچون تعلیل اماله است یعنی این الفات را که امالشان
می کنند از آنجهة که اصل ایشان یا بوده این زمان گویا سائلی میگوید که از کجا معلوم
کنیم که اصل الف یا بوده یا واو ناظم رحمه الله جواب میفرماید بقوله
وَتَثْنِيَةُ الْأَسْمَاءِ تَكْشِفُهَا وَإِنْ ه رَدَدْتَ إِلَيْكَ الْفِعْلَ صَادَفْتَ مَنْهَلَا
هَدَى وَاشْتَرَاهُ وَالْهَوَى وَهُدَاهُمُ ه وَفِي أَلِفِ التَّأْنِيثِ فِي الْكُلِّ مَيَّلَا
یعنی اگر این الف در اسما باشد و خواهی که اصلش را بدانی که یا راست یا واو
اسم را مثنی کن تا این تثنیه کردن تو کشف کند ترا که اصل این الف یا راست
یا واو مثل الهوی و هدی که در تثنیه ایشان الهویان و هدیان گویی بخلاف
عصا و صفا و سنا و شفا و ابا که در تثنیه ایشان عصوان و صفوان و سنوان و
شفوان و ابوان باید گفت قوله وان رددت الخ یعنی و اگر این الف در
فعل بود و خواهی که اصلش را بدانی نسبت فعل خود کن یعنی در معرض تکلم
در آی و بگو در مثل هدی و اشتری هدیت و اشتریت تا و اصل شوی بآبشخور
معرفت اصل این الف که یا بوده بخلاف خلا و نجا و دعا و بدا و دنا و عفا
و علا که در حالة تکلم خلوت و نجوت و دعوت و بدوت و دنوت و عفوت
و علوت گویند قوله وفی الف التأنیث الخ یعنی اماله کرده اند حمزه و کسائی هر الفی
را که از برای تأنیث باشد و اگرچه اصل این الف نه یا باشد بل این الف شابه
الفی باشد که اصل او یا بوده مثل الحسنی که الف او شابه الف الهدی است زیرا که همچنانکه
الف الهدی در تثنیه منقلب بیا میشود و الهدیان میگویند الف الحسنی نیز در تثنیه

منقلب

تند

منقلب بیا می گردد و الحسنیان میخوانند پس چون حکم الف تأنیث را بیان فرمود
خواست که بیان فرماید که الف تأنیث خود چیست و اشاره بآن نمود بقوله
وَكَيْفَ جَرَتْ فَعْلَى فَفِيهَا وُجُودُهَا ه وَإِنْ ضُمَّ أَوْ يُفْتَحْ فَعَالَى فَحَصِّلَا
یعنی بهر حرکه جاری باشد موزون فعلی یعنی خواه که فاء الفعل او مفتوح بود یا مضموم
یا مکسور پس بدانکه البته وجود الف تأنیث در او حاصل است پس باید که او را
اماله کنند مثل دعوی و الحسنی و بشری و اسری و ذکری و لفظ یحیی که اسم
موسی و عیسی را الحاق به این قسم نموده اند از جهة مناسبة لفظی و اما موزون
فعالی اگر فاء الفعلش مضموم بود مثل کسالی و اساری یا مفتوح باشد مثل الیتامی
و نصاری امالشان کنند پس حاصل کن ای قاری اینها را که گفتیم و فا
فحصلا نه رمز است قوله وَفِي اسْمٍ فِي الِاسْتِفْهَامِ أَنَّى وَفِي مَتَى ه مَعًا وَعَسَى أَيْضًا أَمَالَا وَقُلْ بَلَى
یعنی اماله کرده اند حمزه و کسائی اسمی را نیز که
در استفهام استعمال نمایند مانند انی که بمعنی کیف باشد زیرا که او بر وزن
فعلی است و متی نیز اماله کرده اند زیرا که اگر او را نام چیزی سازند و مثنی کنند
متیان گویند و همچنین عسی نیز اماله کرده اند از انجهة که در هنگام تکلم عسیت
خوانند و بگو ای قاری که بلی که از برای ایجاب اماله کرده اند از برای آنکه او
قایم مقام فعلی میشود همچنانچه مثلا کسی از تو سوال می نماید که اقام زید و تو
در جواب میگویی بلی یعنی قام زید پس بلی بجای قام نشسته باشد قوله
وَمَا رَسَمُوا بِالْيَاءِ غَيْرَ لَدَى وَمَا ه زَكَى وَإِلَى مِنْ بَعْدُ حَتَّى وَقُلْ عَلَى
یعنی بگو که حمزه و کسائی هر دو با کسائی فقط اماله کرده اند هر کلمتی را که در مصاحف
بیا نوشته اند و اگرچه الف او منقلب از یا نباشد مانند الضحی و سجی و ضحیها
و دحیها و طحیها و تلیها غیر از کلمه لدی و مازکی منکم در سوره النور و الی و حتی
و علی هر جا که واقع گردند که هر چند که بیا مکتوب اند امالشان نکنند از برای
آنکه اصل لدی معلوم نیست که خود چه بوده و مازکی واویست و الی و حتی ...

که واوی را اماله نمی کنند و الی و حتی و علی سه حرف جامد اند و ایشان را اصلی نیست
پس عدول از اصل کو قبیح است معنی نداشته باشد اما بیا نوشتن ما زکی از جهة
مناسبة و لکن الله یزکی است که حق مجاورة و الا و دارد و در لدی و علی و الی
از برای آنکه چون ضمیری متصل بایشان شد مثل لدیک و الیک و علیک
منقلب بیا میشوند و حتی در معنی الی حمل از گفتار ناظم رحمه الله که و ما رسموا بالیاء
الخ وهم آن نکنند که مگر در عصانی و الاقصا و تولاه و اقصا و سیماهم فی وجوههم و
طغا الماء از آنهایی که یا را ایشان بالف می نویسند اماله نیست بل اماله این کلمات
از اول باب معلوم میشود حیث قال اما لا ذوات الیاء الخ قوله
وَكُلُّ ثُلَاثِيٍّ يَزِيدُ فَإِنَّهُ ه مُمَالٌ كَزَكَّاهَا وَأَنْجَى مَعَ ابْتَلَى یعنی
اماله کرده اند نزد حمزه و کسائی هر فعلی سه حرفی را که زیاده گشته باشد بر سه حرف
بآنکه حرف مضارعه را بر ایشان زیاده کرده باشند مثل تتلی و تدعی و یرضی یا ماضی
مجرد را مزید ساخته باشند مثل من زکیها و فانجه الله من النار و اذ ابتلی ابراهیم
زیرا که در حال تکلم زکیت و انجیت و ابتلیت میگویند قوله وَلَكِنْ أَحْيَا عَنْهُمَا
بَعْدَ وَاوِهِ ه وَفِيمَا سِوَاهُ لِلْكِسَائِي مُيِّلَا استدراکی است از این
قاعده که و کل ثلاثی الخ یعنی گویا که سائلی میگوید که چون ثلاثی مزید ممال حمزه و
کسائی است لفظ احیا که هم از آن قبیل است ممال ایشان گردد بنا بر آن ناظم رحمه الله
جواب میفرماید که و لکن احیا که واقعست بعد از واو حمزه و کسائی امالتش کرده
اند و آن اماته و احیا است در سوره والنجم لا غیر و در لفظ احیایی که غیر این موضع
است یعنی نه بعد از واو بود مثل ثم احیاکم و فاحیا و فاحیاکم اماله کرده اند از
از برای کسائی فقط پس حمزه که اینها را اماله نمی کند متابعة نقل می نماید تا جمع بین
اللغتین کرده باشد قوله وَرُؤْيَايَ وَالرُّؤْيَا وَمَرْضَاتِ كَيْفَ مَا ه أَتَى
وَخَطَايَا مِثْلُهُ مُتَقَبَّلَا یعنی و همچنین اماله کرده اند از برای کسائی تنها لفظ
رؤیای را در دو موضع از سوره یوسف و الرؤیا معرف را در چهار موضع در

یوسف

یوسف و سبحان و الصافات و الفتح و همچنین اماله کرده اند لفظ مرضات را هر چون
که واقع شود در پنج محل در البقره دو محل و در النساء یک محل و در الممتحنه یک محل و در
التحریم یک محل و همچنین خطایا را اماله کرده اند هر چون که بیاید و هر جا که واقع
گردد مثل خطایانا و خطایاکم و خطایاهم بنا بر آن که الف ایشان منقلب از یا است
قوله متقبلا یعنی در حالتی که هر یکی از این الفاظ قبول کرده اند شان از روی نقل
قوله وَمَحْيَاهُمُ أَيْضًا وَحَقَّ تُقَاتِهِ ه وَفِي قَدْ هَدَانِي لَيْسَ أَمْرُكَ مُشْكِلَا
یعنی اماله کرده اند از برای کسائی فقط محیاهم و مماتهم را نیز در الجاثیه و حق تقاته
را در آل عمران و قد هدان را در الانعام پس اماله منهم تقاة در آل عمران و قل
انی هدانی در آخر الانعام و لو ان الله هدانی در الزمر از حمزه و کسائی مردود باشد
قوله لیس الخ یعنی این امر که می بینی که حمزه آنرا اماله می کند و این را نمی کند چیزی
مشکل نیست زیرا که او اثر و اقتفاء خبر می نماید قوله وَفِي الْكَهْفِ أَنْسَانِي وَمِنْ قَبْلُ
جَاءَ مَنْ ه عَصَانِي وَأَوْصَانِي بِمَرْيَمَ يُجْتَلَى یعنی و ما انسانیه را در الکهف
و و من عصانی را از پیش الکهف یعنی سوره ابراهیم و اوصانی بالصلوة را در سوره
مریم امالشان کرده اند هم از برای کسائی فقط در حالتی که هر یکی از این الفاظ
را جلوه داده اند نزد قرا به اماله قوله وَفِيهَا وَفِي طَاسِينَ آتَانِيَ الَّذِي
أَذَعْتَ بِهِ حَتَّى تَضَوَّعَ مَنْدَلَا یعنی و همچنین منفرد گشته کسائی باماله آتانی الکتاب
در مریم و فما آتانی الله خیر در النمل آن آتانی که اظهار کردم من آنرا که تا بعد
بوی را در حالتی که این بوی همچون بوی عود مندلی بود و واقعست در مریم و در طاسین
قوله وَحَرْفُ تَلَاهَا مَعْ طَحَاهَا وَفِي سَجَى ه وَحَرْفُ دَحَاهَا وَهْيَ بِالْوَاوِ
یعنی حرف تلیها را و احرف طحیها در والشمس و سجی در والضحی و حرف دحیها را
در والنازعات اماله کرده اند از بهر کسائی تنها از جهة مناسبه دیگر او اخر آیات
قوله وهی الخ یعنی و این چهار کلمه را بواو امتحان کرده اند یعنی چون تلوت و طحوت
و سجوت و دحوت گویند معلوم میشود که واوی اند پس از آنجهة حمزه اینها را اماله ...

انسانیه

ب

تبتلی

می کند قوله وَ أَمَّا ضُحَاهَا وَالضُّحَى وَالرِّبَوا مَعَ الْ قُوَى فَأَمَالَاهَا
وَبِالْوَاوِ تُخْتَلَا یعنی و اما ضحیها در والنازعات و والشمس و والضحی و الربوا
هرجا که واقع شوند و شدید القوی در والنجم حمزه موافقه کسائی نموده در اماله این
چهار کلمه و اگرچه ذوات الواو اند زیرا که کوفیان ذوات الواو مضموم الاول یا مکسور
الاول در حالة تثنیه یای کنند مانند الضحیان و الربیان و القویا قوله
وَرُؤْيَاكَ مَعْ مَثْوَايَ عَنْهُ لِحَفْصِهِمْ وَمَحْيَايَ مِشْكَاةٍ هُدَايَ قَدِ انْجَلَا
یعنی اماله رؤیاک در اول یوسف و مثوای هم در یوسف و محیای در الانعام و مشکوة
در النور و هدای در البقره و طه روشن گشته از برای حفص قرا که آن دوری از کسائی
است اما اماله مثوه و مثویهم و مثویکم از حمزه و کسائی است و اماله رؤیاک از ان
جهة است که مشابه الف منقلب از یا است و اماله مشکوة از برای مناسبت
کسرهٔ تا است و اماله بواقی از ان جهة است که ذوات الیاء اند و بدان که در قصیده
خواه در اصول و خواه در فرش هر جا که اسم حفص مستعمل است خواه با حمز و خواه بی حمز
مراد حفص از عاصم است مگر درین یکمحل که حفص کسائی است بقرینه عنه قوله
وَمِمَّا أَمَالَاهُ أَوَاخِرُ آيِ مَا بِطَهَ وَآيِ النَّجْمِ كَيْ تَتَعَدَّلَا
وَفِي الشَّمْسِ وَالْأَعْلَى وَفِي اللَّيْلِ وَالضُّحَى وَفِي اقْرَأْ وَفِي وَالنَّازِعَاتِ تَمَيَّلَا
وَمِنْ تَحْتِهَا ثُمَّ الْقِيَامَةِ ثُمَّ فِي الْ مَعَارِجِ يَا مِنْهَالُ أَفْلَحْتَ مَنْهَلَا
یعنی از انهائی که اماله کرده اند حمزه و کسائی آنرا آخرهای آیتهای چند است که
واقع اند در یازده سوره در طه و در والنجم و والشمس و سبح اسم و والليل و والضحی
و اقرا و والنازعات و از زیر والنازعات که عبس است و در القیامه و در
سأل سائل خواه که الفات ایشان منقلب از واو باشند یا از یا تا مجموع آیات
بر یک طریق باشند مگر آن چهار کلمه که مخصوص اند بکسائی چنانچه مذکور گشت و ازین
یازده سوره چهار سوره آنست که اماله شامل مجموع آیات ایشان می شود و آن والنجم
است و سبح اسم و الشمس و اللیل و هفت سوره دیگر اماله در بعضی آیات شان می

بلد

باشد و در بعضی دیگر نه قوله یا منهال الخ یعنی ای عالمی که عالمی از تو سود مند می شوند
خلاص شدی و رستگار گشتی در حالتی که تو عطا کننده بعلم خویش قوله
وَمِمَّا أَمَالَاهُ صُحْبَةٌ أَعْمَى فِي الْإِسْرَاءِ ثَانِيًا سُوًى وَسُدًى فِي الْوَقْفِ عَنْهُمْ تَسَبَّلَا
یعنی اماله کرده اند مدلول صحبه یعنی حمزه و کسائی و ابوبکر و لکن الله رمی را در الانفال
و اعمی دوم را در سبحان و همچنین اماله از ایشان هر سه استمرار یافته در قوله تعالی
مکانا سوی در طه و ان یترک سدی در القیمه در حالة وقف پس اگر وصل کنند
نمایند اماله نباشد قوله وَرَاءُ تَرَاءَى فَازَ فِي شُعَرَائِهِ وَأَعْمَى فِي الْإِسْرَا
حُكْمُ صُحْبَةٍ أَوَّلَا یعنی فتح رای ترآء الجمعان در سوره شعرا قرآن فیروزی یافته
باماله از حمزه در حالین این معنی ظاهری بود و معنی باطنش آنست که در ترائی دو
الف است الفی بعد از را و الفی بعد از همزه پس حمزه و کسائی در حالة وقف این الف
بعد از همزه را اماله می کنند بر اصل خودشان زیرا که او منقلب از یا است چنانچه
از قوله و حمزة منهم والکسائی الخ معلوم شد و ورش همچنین در این الف بر اصل خود
بین بین و فتح هر دو دارد و لیکن حمزه فقط الفی که بعد از راست اماله ش میکند
بنا بر مجاورتی که با الف ممالة دارد و بر اصل خود این همزه را تسهیل کند و این قسم
را اماله از برای اماله گویند و ورش الف بعد از را را اماله بین بین نمی کند زیرا که
این الف زیاده است و الفی اصلی که منقلب از یا باشد اماله ش میکند و
دیگر آنکه الفی که در طرف باشد ممال شود و این جا نه در طرف پس نمی که در ترآء
الفئتان در الانفال از جهة سبح اماله نیست قوله و اعمی الخ یعنی اعمی اول در سوره
الاسرا محکوم مدلول حکم صحبة است یعنی ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابوبکر آنرا باماله
خوانده اند و مخالف ابو عمرو ایشان را در لفظ اعمی دوم از آنجهة است که اول وصف
است و دوم اسم تفضیل قوله وَمَا بَعْدَ رَاءٍ شَاعَ حُكْمًا وَحَفْصُهُمْ
يُوَالِي بِمَجْرَاهَا وَفِي هُودَ أُنْزِلَا یعنی اماله الفی که واقع است بعد از را
فاش شده و عام گشته حکم او از مدلول شاع حکما یعنی حمزه و کسائی و ابو عمرو

آنرا اماله میکنند خواه که این الف در میان باشد یا در آخر مثل ذکری و افتری
و نریک و اریکهم و لا ادریکم و لا ادریهم و حفص قرا موافقه می نماید ایشانرا
در اماله بسم الله مجریها و حال آنکه این در میان سوره هود منزل شده و قوله
نَأَى شَرْعُ يُمْنٍ بِاخْتِلَافٍ وَشُعْبَةٌ فِي الْإِسْرَا وَهُمْ وَالنُّونُ ضَوْءُ سَنًا تَلَا
یعنی اماله الف نأی که در سوره سبحن و فصلت است از حمزه و کسائی است بی
خلاف و از سوسی بخلاف که مرموز اند بشین و یا و شعبه در سبحان موافقه ایشان
می نماید و اماله او از آنجهة است که اصل الفش یا بوده قوله والنون الخ یعنی
اماله نون نأی منقول است از خلف و کسائی که مدلول ضاد و سین و تا اند
غ اماله نأی طریق برکة است و اماله نون روشنائی نور است که مرتفع
و متابع نموده اماله الف را یعنی اماله نون بنا بر اتباع اماله الف است قوله
إِنَاهُ لَهُ شَافٍ وَقُلْ أَوْ كِلَاهُمَا شَفَا وَلِكَسْرٍ أَوْ لِيَاءٍ تَمَيَّلَا یعنی
اماله اناه و لکن را در الاحزاب دلیل شافی است از هشام و حمزه و کسائی
که مرموز اند بلام و شین از آنجهة که الفش منقلب از یا است و بگو ای قاری
که او کلاهما در سبحان ممال گشته از حمزه و کسائی از جهة کسره کاف یا از برای
آنکه اصل الفش یا بوده بدلیل آنکه اگر کلا را نام چیزی بنهند و او را تثنیه کنند
کلیان گویند قوله وَذُو الرَّاءِ وَرْشٌ بَيْنَ بَيْنَ وَفِي أَرَاكَهُمْ وَذَوَاتِ
الْيَا لَهُ الْخُلْفُ جُمِّلَا یعنی هر آن الفی که همراه او را باشد یعنی بعد از را
الف واقع گردد ورش آنرا اماله بین بین می کند مانند اشتری و افتری
و مجریها و لکن در و لو اریکهم کثیرا در الانفال از او خلاف کرده اند ابن
غلبون اماله را روایت کرده و مصریان فتح را و همچنین در هر الفی که منقلب
باشد از یا و در هر الفی که مشابه این الف بود و حمزه و کسائی هر دو یا کسائی
تنها آنرا اماله کرده باشد از ورش خلافیست مصریان و بغدادیان بین بین
از او میخوانند و ابن غلبون فتح مگر در مرضات و مشکوة و او کلاهما و الربوا

که در

که در ایشان بین بین نیست قوله جملا یعنی آراسته کرده شد این خلاف بتوجیه قوله
وَلَكِنْ رُءُوسُ الْآيِ قَدْ قَلَّ فَتْحُهَا لَهُ غَيْرَ مَا هَا فِيهِ فَاحْضُرْ مُكَمِّلَا
استدراک است از ما قبل یعنی ورش را در ذوات الیا اختلافیست و لکن در اواخر
آیات آن یازده سوره مذکوره کم شده فتح آنها از برای ورش یعنی آنها را اماله
اندک میکند یعنی بین بین تا به مگر آخرهای آیتی چند که در آن لفظ ها باشد مثل تلیها و ضحیها
و مرعیها خواه که واوی باشد یا یائی که در آنها بین بین و فتح هر دو باشند مگر در
ذکریها که در ان بین بین فقط باشد و بعضی از شراح مثل فاسی فرق کرده اند یعنی واوی
را اماله نکرده اند و آن ضحیها و تلیها و دحیها و طحیها است و باقی را دو وجه
خوانده اند غیر از ذکریها و در تیسیر در مجموع خواه واوی و خواه یائی فتح فقط او
و در ذکریها بین بین و از ظاهر نظم نیز همچنین معلوم میشود قوله فاحضر مکملا یعنی چون احکام
اواخر آیات مختلفست تو اتفاق نمای و حاضر شو تا به آنچه اصح است عمل کنی
در حالتی که مکمل باشی در علم قوله وَكَيْفَ أَتَتْ فَعْلَى وَآخِرُ آيِ مَا تَقَدَّمَ لِلْبَصْرِي
سِوَى رَاهُمَا اعْتَلَا یعنی اماله بین بین کن ای قاری از برای ابو عمرو بصری هر
اسمی را که موزون فعلی باشد خواه که فاء الفعلش مفتوح بود و آن السلوی است
و الموتی است و دعویهم و التقوی و تقوی و النجوی و نجوی و نجویهم و مرضی و شتی
و القتلی و صرعی و یحیی لا غیر و خواه که مضموم بود و آن القربی است و الانثی و الوثقی
و الحسنی و الوسطی و العلیا و القصوی و السفلی و السوأی و الدنیا و الاولی و الرؤیا
و قربی و عقبی و رؤیای و رؤیاک و اولهم و زلفی و اولیها و طوبی و انثی و
موسی لا غیر و خواه که مکسور بود و آن سیماهم است و سیمیهم و احدی و کلتا و عیسی
لا غیر پس یحیی و حتی را در الانفال اماله نکنند زیرا که فعلت و لا یموت فیها و لا
یحیی در طه و سبح اسم بهر چند که فعلند اماله ایشان از برای مناسبت دیگر اواخر
آیات است و همچنین اماله بین بین کن از برای ابو عمرو اواخر آیات آن یازده
سوره را که از پیش رفتند مگر موزون فعلی حرکات ثلاث در فا و مگر آخرهای

ازان یازده سوره که در ایشان را باشد مثل اسری و بشری و ذکری و مثل تعری و ما تحت
الثری که در انتها اماله تامه مرتفع و بلند گشته چنانچه و مابعد را اشباع کما معلوم شده
خاتمه بدان که او اخر آیات ممالهٔ در پنج آیه اختلاف کرده اند ۱ حتی یهدی ۲
زهرة الحیوة الدنیا سر دو در طٰه که نزد مدنیان و مکی و بصری و شامی آیه اند ۳
ولم یرد الا الحیوة الدنیا در و النجم که پیش کوفی و مدنیان و مکی و بصری آیه است
۴ فاما من طغی در و النازعات که آیه است نزد بصری و شامی و کوفی ۵
ارایت الذی ینهی در اقرا که کوفی و مدنیان و مکی و بصری آنرا آیه می شمرند پس
ورش که از مدنیان است هر جا که آیه شمرد بین بین فقط خواند و آنجا که نشمرد دو
وجهش باشد و ابو عمرو و بصری آنجا که آیه گیرد بین اللفظین خواند والله اعلم قوله
ویا ویلتی انّی و یا حسرتی طوفا و عن غیره قسهما و یا اسفی العلی ۱ یعنی اماله
بین بین کن ای قاری این چهار کلمه بلند را که آن یا ویلتی است و انّی استفهامیه
هر جا که واقع شوند و یا حسرتی در الزمر و یا اسفی در یوسف از برای دوری
ابو عمرو و از غیر دوری قیاس کن این کلمات را بر اصول ایشان یعنی اشباع اماله
تامه کن از حمزه و کسائی زیرا که اصل الفهای ایشان یا را اضافه بوده مانند
یا غلاما در یا غلامی و از ورش بین بین و فتح هر دو بخوان و از دیگران فتح فقط
و کلمه یا اسفی را که از ان سه کلمه دیگر جدا کرده از ان جهت که از دوری در
تیسیر فتح روایه کرده و دیگران بین بین قوله طوفا یعنی حسرتی و ندامتی که کفار
در قیامه ظاهر کرده اند بکفتار این اشارا هیچ سودی ندارد والله اعلم قوله
و کیف الثلاثی غیر زاغت بماضی امل خاب خافوا طاب ضاقت فتجملا
و حاق و زاغوا جاء شاء و زاد فز و جاء ابن ذکوان و فی شاء میلا
فزادهم الاولی و فی الغیر خلفه و قل صحبة بل ران و اصحب معدلا
یعنی و بهر گونه که باید این ده فعل ماضی سه حرفی که مذکور خواهد شد یعنی خواه که متصل
بضمیری باشند یا متصل نباشند اماله کن الفهای آنها را از حمزه که مرموز است

فا فمزا زوا اذ زاغت الابصار در الاحزاب و ام زاغت عنهم الابصار در صاد تا
آراسته گردانی این ده فعل را با اماله زیرا که اصل الفات ایشان یا بوده مگر خاف
که اماله او از جهه کسره خا راست در حال تکلم مانند خفت یا آنکه تا اشعار باشد
آن که این الف عوض از حرفی است که در اصل مکسور بوده چه اصلش خوف بوده
همچون علم و این افعال ده گانه خاب است در چهار محل در ابرهیم ۱ در طٰه ۲ و در و الشمس
۱ و خاف است در هشت مکان در البقره ۱ و در النسا ۲ خافوا و خافت و در هود ۱ و در
ابرهیم ۲ و در الرحمن ۱ و در و النازعات ۱ و طاب است در یک محل در النسا و ضاق
است در پنج موضع در التوبه ۳ ضاقت و در هود ۱ و در العنکبوت ۱ و حاق است
در ده مکان در الانعام ۱ و در هود ۲ و در النحل ۱ و در الانبیا ۱ و در الزمر ۱ و در المؤمن
۲ و در الجاثیه ۱ و در الاحقاف ۱ و زاغ است در و النجم ۱ و در و الصف ۱ زاغوا
و جاء است در دو لیت و بیست و دو محل و شاء است در صد و شش موضع
نصفی در نصف اول قران و نصفی در نصف آخر و زاد است هر جون که واقع
در پانزده مکان و ران است در یک محل در التطفیف قوله و جاء ابن ذکوان الخ
یعنی لفظ جاء را ممال ابن ذکوان است دو واقع گردانیده است او اماله را در شاء
یعنی ابن ذکوان موافقت حمزه می نماید در اماله جاء و شاء هر جا و هر چون که واقع
شوند قوله فزادهم الاولی الخ یعنی ابن ذکوان متابعه می نماید حمزه را در اماله
فزادهم الله مرضا که واقعست در اول قرآن بی خلاف و در باقی بخلاف مثل
زادتهم و زادکم قوله و قل صحبة الخ یعنی بگو ای قاری که مدلول صحبه یعنی حمزه و
کسائی و ابو بکر اماله کرده اند بل ران را در المطففین زیرا که اصل الفش یا
است قوله و اصحب معدلا یعنی مصاحب قولی شو که راست باشد از مکان و مراد
که مقصود ازش از ثلاثی مجرد است بسبب ثلاثی که گفت فاجاءها المخاض
و از زاغ امد قلوبهم بیرون رفتند چه ایشان مزید فیه اند و ماضی که فرمود مانند
یخافون و خافون و نیشاء و ضائق را اخراج نمود از انجهه که ایشان ماضی

نیستند قوله و فی الفات قبل را طرف اتت بکسر امل تدعی حمیدا و تقبلا
کابصارهم و الدار ثم الحمار مع حمارک و الکفار و اقتس لتنضلا
یعنی واقع گردان اماله را در الفاتی که واقع اند پیش از رای متطرفه مکسوره از برای
دوری از کسائی و از برای ابو عمرو که مرموزند بتا و حا تا عفو و مقبول حضرت حق
و خلق گردی در حالتی که عند الله و عند الناس ستوده باشی و آن مثال ابصارهم است
و عاقبة الدار و کمثل الحمار و الی حمارک و الی الکفار و علة اماله کسره راست پس مانند
و نمارق و خارجین را اماله نکنند زیرا که را نه در طرفست و همچنین و لا انصارهم
را اکر چه را او در طرفست اماله نکنند زیرا که بعد از را او یا رمقدر است و
مثل استغفارا و لنعم الدار را اماله نکنند زیرا که اکر چه را در طرفست و لیکن نه
مکسور است قوله و اقتس الخ یعنی قیاس کن ای متعلم را آنچه یاد کردم آن جزا
که یاد نکردم تا غالب آئی بر همکنان در علم قوله و مع کافرین الکافرین بیائه
و هار روی مرو بخلف صد حلا بدار و جبارین و الجار تمموا
و ورش جمیع الباب کان مقللا یعنی اماله کن کلمه الکافرین والام را و
کافرین بی لام را وقتی که ایشان هر دو بیا باشند نه بواو مثل ایتها الکافرون
یم از برای ابو عمرو و دوری از کسائی و علة اماله کسره فا و راست قوله و هار
الخ یعنی اماله حرف هار در التوبه از ان کسائی است و ابو بکر و ابو عمرو و
قالون بی خلاف و ابن ذکوان بخلاف و علة اماله کسره راست غ اماله هار
روایه کرده آنرا عالمی که سیراب کننده تشنگی او یعنی بغایه حریص باشد بر تحصیل علم
پس ای طالب تو نیز پیشی گیر تا از زلال علم تر ایز سیراب گرداند قوله و جبارین
الخ یعنی لفظ جبارین را در المائده و الشعرا و کلمه الجار را دو محل در النسا تمام
گردانیده اند شان با اماله از دوری از کسائی بنا بر کسره را قوله و ورش الخ
یعنی ورش تقلیل کننده است همه این باب را یعنی از انجا که فی الفات تا اینجا
مجموع را بین بین خواند قوله و هذان عنه باختلاف و معه فی البوار

بوار و فی القهار حمزة قللا یعنی این دو لفظ که جبارین و الجار را دوری
بخلاف آمده زیرا که ابن غلبون فتح را نقل کرده و دیگران اماله را قوله و
معه الخ یعنی حمزه موافقت نموده دوری بین بین و او و ورش در لفظ البوار در ابرهیم و در
الواحد القهار در ابراهیم و در المؤمن لا غیر قوله و اضجاع ذی راءین حج رواته
کالابرار و التقلیل جادل فیصلا یعنی اماله خداوند دو را یعنی هر لفظی
را که او مکسور باشد غالب آمده اند راویان او در حجه از ابو عمرو و کسائی که مدلول
حا و را اند و آن الابرار است در آل عمران دو مکان و در التطفیف دو
مکان و الاشرار در صاد و القرار در المؤمن لا غیر قوله و التقلیل الخ یعنی ورش و حمزه
که مدلول جیم و فا اند این سه لفظ را به بین بین خوانده اند غ و خداوندان تقلیل که
کرده و دیگران دران که چون دیگران اماله تامه دارند او را تیر بین بین
باشد در حالتی که این خداوند تقلیل فوق کننده است میان تامه و بین بین قوله
و اضجاع انصاری تمیم و سارعوا نسارع و الباری و بارئکم تلا
و آذانهم طغیانهم و یسارعون آذاننا عنه الجواری تمثلا
یواری اواری فی العقود بخلفه ضعافا و حرفا النمل آتیک قولا
بخلف ضممناه مشارب لامع و آنیة فی هل اتیک لاعدلا
یعنی اماله انصاری الی الله در آل عمران و در الصف و سارعوا الی در آل عمران
و نسارع لهم در قد افلح و الباری المصور در الحشر و بارئکم دو محل در البقره و
آذانهم دو هفت موضع در البقره ۱ و در الانعام ۱ و در سبحن ۱ و در الکهف ۲
و در فصلت ۱ و در نوح ۱ و طغیانهم در پنج مکان در البقره و الانعام و الاعراف
و یونس و المؤمنون و یسارعون هفت محل در آل عمران ۲ و در المائده ۳ و در
الانبیا ۱ و در قد افلح ۱ و آذاننا در فصلت و الجوار در سه موضع در الشوری و
الرحمن و التکویر و یواری و فاواری هر دو در المائده که از ان دوری از کسائی
الغه بنی تمیم است و لیکن در یواری و فاواری او را خلافست زیرا که فتح

فتح نیز ازاو منقولست و علة اماله درهمه کره راء است و بقوله فی العقود جراز
ازبواری سوی الحکم در الاعراف نموده که دران خلاف نیست و علامه جزری
بارک الله فی عمره نقض فرموده که اکثر که در المائده روایت کرده در اعراف
نیز روایت کرده پس باید که در هر دو سوره اماله کنند یا در هیچکدام نکنند قوله
ضعافا الخ یعنی ذریة ضعافا در النساء و در حرف نمل که آن انا اتیک به
قبل ان تقوم است و انا اتیک به قبل ان یرتد الیک اقرار کرده شده اند با ماله
ازبرای خلاد بخلافی که جمع کرده ایم آنرا و ازبرای خلف بی خلاف و علة اماله
کسره ضاد و فاء است قوله مشارب الخ یعنی و اماله مشارب در یس و
است ازبرای هشام و اماله کن آنیة را در مثل اتیک ازبرای مردی علل
که هشام است و سبب اماله در اول کسره راء است و در دوم کسره نون
و قید مثل اتیک ازانجهة است تا بآنیة من فضة در مثل انی خارج گردد
قوله تلا یعنی هریکی ازاین لفظها متابعة نموده اند درانکه ایشان نیز بمحال
اند قوله تمثلا یعنی مثال گشته اند هریکی ازاین مذکورات والله اعلم قوله
وفی الکافرون عابدون وعابد ، وخلفهم فی الناس فی الجر حصلا
یعنی اماله عابدون و عابد در قل یا ایها الکافرون هم از هشام و موجب
اماله کسره باء است قوله وخلفهم الخ یعنی اختلاف قرا را حاصل کرده اند
در اماله لفظ الناس مجرور ازبرای ابوعمرو پس این جنین که از ظاهر
نظم معلوم میشود باید که هم دوری را و هم سوسی را دو وجه باشد و دیگران
نص بران نموده اند که این دو وجه از دوری است و سوسی را فتح است
نمی بینی که در تیسیر اماله را از ابوطاهر بن هاشم روایت کرده که از طرق دوری
است و فتح را از دیگر طرق ابوعمرو و فاسی در شرح نقل نموده که ناظم رحمه
الله اماله و فتح را از دوری اقرا می نموده و فتح فقط را از سوسی پس چگونه
قاعده بر ظاهر نظم توان نهاد و جماعتی از دوری فتح میخوانده اند و از سوسی دو

وجه

دو وجه اما موجه روایة غیر و فاسی است قوله حمارک و المحراب اکراههن
والجمار وفی الاکرام عمران مثلا ، یعنی وانظر الی حمارک در البقره و
زکریا المحراب ویصلی فی المحراب هر دو در آل عمران و من المحراب در مریم و
اذ تسوروا المحراب در ص و اکراههن در النور و کمثل الحمار در الجمعه و الاکرام
دو محل الرحمن و لفظ عمران در سه موضع یعنی و آل عمران و امرات عمران هر
دو در آل عمران و مریم ابنت عمران در التحریم اماله کرده اند شان ازبرای
مدلول میم مثلا که ابن ذکوان است و سبب اماله در حمارک و الحمار کسره
راء است و در باقی کسره که واقعست پیش از الف و ساکن که در میانه است
وجود ندارد و معنی مثلا یعنی هریکی را ازاین الفاظ مثال کرده اند قوله
وکل بخلف لابن ذکوان غیر ما ، یجر من المحراب فاعلم لتعملا
یعنی مجموع این کلمات شش گانه را باختلاف یعنی باماله و فتح خوانده اند از
برای ابن ذکوان غیر از لفظ المحراب در ان دو محل که مجرور اند که در انها
اماله فقط است پس چون حال بدینمنوال است بدان ای طالب الجزرا
گفتیم تا عمل بران کنی نه انکه آنرا وسیله فی رج صغار و کبار سازی باب
که بعضی بران رفته اند که هرجه اماله آن ازبرای کسره است مثل النار و کتاب
الابرار و الناس در حالة وقف دران اماله نباشد زیرا که موجب اماله که
کسره است در وقف زایل می شود و ناظم رحمه الله چون خواست که رد این
مذهب نماید اشارة فرموده قوله ولا یمنع الاسکان فی الوقف عارضا
اماله ما للکسر فی الوصل میلا یعنی اسکان در وقف منع نمی کند
اماله هر آنچیزی را که در وصل آنرا اماله کرده اند ازبرای کسره که از پس
این الف واقعست ازبرای انکه سکون در وقف عارض است و بر عارض
اعتمادی نیست و ازان جهة یمنع الاسکان فرمود که در حالة روم هیچ خلافی
در اماله نیست زیرا که او حکم وصل دارد قوله وقبل سکون قف بما فی اصولهم ض

وذو الرا و فیه الخلف فی الوصل یجتلی ، کموسی الهدی عیسی ابن مریم والقری
التی مع ذکری الدار فافهم محصلا ، یعنی هر الفی که واقع شود پیش از ساکنی
و این ساکن تنوین باشد که اگر این ساکن نبودی او را در وصل اماله کردندی
وقف کن بر این الف بدان طریق که در اصول قرا مقرر شده یعنی ازبرای اماله
کننده وقف کن باماله و ازبرای بین بین خواننده به بین و ازبرای فتح کننده به
فتح مانند موسی الهدی و عیسی ابن مریم و الی الهدی ائتنا و القری التی و ذکری
الدار و نری الله و لیکن از سوسی در حالة وصل در الفی که بعد از راست خلاف
کرده اند صاحب تیسیر و جماعتی دیگر نص بر اماله نموده اند و ابن شریح و طایفه دیگر
بر فتح و هر دو وجه صحیح اند و خواندن در علة اماله و لاله است بر انکه اصل
الف یا بوده و چون الف در وصل محذوف میشود و اماله را بر ماقبل او باقی میدارند
همچون را النصاری در مذهب سوسی و ابی بکر در وصل بران که در نری الله جهرة
و سیری الله در حالة اماله تفخیم لام از لفظ الله جایز داشته اند پس برین تقدیر
سه وجه باشد ۱ اماله و ترقیق ۲ اماله با تفخیم ۳ فتح اما قیاس اماله و ترقیق است
قوله فافهم الخ یعنی چون احکام اماله انواع اند پس فهم کن ای قاری آنها
را در حالتی که حاصل کننده علم بآن باشی قوله وقد فخموا التنوین وقفا ورققوا
وتفخیمهم فی النصب اجمع اشملا ، اخبار است باینکه اگر راء ساکن بعد از
الف تنوین بود بعضی از اهل ادا در حالة وقف آن الف را تفخیم کرده
اند یعنی بفتح خوانده اند زیرا که این الف عوض از تنوین است و الف اصلی
محذوفست خواه که این اسم مرفوع بود یا منصوب یا مجرور و بعضی دیگر این
الف را ترقیق نموده اند یعنی اماله کرده اند بنا بر آنکه مانع اماله و باز
بازگشتن الف محذوف که تنوین بود زایل گشت و این الف موجود الف اصلی است
نه الف بدل از تنوین قوله وتفخیمهم الخ اشارتست بمذهب سیوم یعنی
مفتوح کردن بعضی از اهل ادا اسم منقوص را در حالة نصب جمع قراءات

براکندکی

براکندکی او یعنی در حالة رفع و جر اماله کرده اند ازانجهة که الف موجود الف
اصلی است بنا بران که در این دو حالت هیچ ابدالی نیست و در حالة نصب
اماله نکرده اند زیرا که الف بدل از تنوین است و الفی اصلی که بدل از
یا راست باز پس نمی آورند زیرا که عوض دارد و لیکن صاحب تیسیر در مجموع
اسما منقوصه غیر از اماله ذکر نکرده و همچنین علامه جزری مد الله تعالی ظلاله
نص فرموده که در احوال ثلاثه اماله تامه است یا اماله بین بین و فتح قطعا جایز
نیست زیرا که فتح مذهب نحویان است نه مذهب اهل ادا و هیچ کس از
قرا ندیدم که برین قول رفته یا بدان قایل گشته یا اشاره بدان نموده و در
هیچ کتابی از کتب قراءه فتح را ندیدم والله اعلم و مثالها اینست قوله
کمسمی ومولی رفعه مع جره ، ومنصوبه غزی و تترا تزیلا ،
یعنی لفظ مسمی و مولی از این قسم هم مرفوع واقع شده اند و هم مجرور مانند و
اجل مسمی و الی اجل مسمی و یوم لا یغنی مولی عن مولی و منصوب ازاین
قسم لو کانوا غزی است در آل عمران و تترا در المؤمنین اما تمثیل به تترا در
مذهب ابوعمرو است زیرا که او به تنوین میخواند قوله تزیلا یعنی ظاهر شده اند
انواع تنوین قوله باب مذهب الکسائی فی امالة هاء التانیث
فی الوقف یعنی این بابیست در بیان مذهب کسائی در اماله
هاء تانیث در وقف و این هایی است که در وصل تایی باشد مانند رحمة و
نعمة پس در هاء سکت و هاء ضمیر و هاء نفره اماله نباشد زیرا که ایشان هم در وصل
و هم در وقف ها اند و ازجهة آن که عرب این اماله را بر زبان نهاده خویش آسان
تر و سبک تر دیده اند نطق بغیر اماله نمی نمایند و تشبیه کرده اند این ها را با الف
تانیث ازاین روی که هر دو زاید اند و هر دو دلالت بر تانیث دارند و
هر دو ساکن اند و ماقبل هر دوشان مفتوحست و هر دو یک مخرج اند بر قول اکثر
پس ازانجهة اماله ماقبل ها نیز می کنند همچنانچه اماله ماقبل الف نیز می نمایند قوله

وَفِي هَاءِ تَأْنِيثِ الْوُقُوفِ وَقَبْلَهَا ❊ مُمَالُ الْكِسَائِي غَيْرَ عَشْرٍ لِيَعْدِلَا
یعنی اماله کسائی واقعست در هاء تانیث و در حرفی که از پیش اوست در حالت وقف مگر که ماقبل او یکی از حروف ده کانه باشد که مذکور خواهند شد که آن حکام آنرا اماله نمی کند و مگر که ماقبل هاء تانیث یکی از حروف اکهر واقع شود که آنرا نیز اماله نمی کند مگر بشرطی چنانچه خواهد آمد پس پاتر ده حرف باید که درین ترکیب جمع شده فجثت زینب لذود شمس یعنی پس بزانو در آمد زینب از برای راندن آفتاب و شماره این حروف پاتر ده کانه را بشنو ف ج ث ت ز ی ن ب ل ذ و د ش م س و مثالهای ایشان آنست خِيفَةً وَلِيجَةً خَبِيثَةً بَغْتَةً بَارِزَةً وَدِيَةً لِلْجَنَّةِ حَبَّةً غَفْلَةً وَالْمَوْقُوذَةُ قُوَّةٌ الْمَوْؤُدَةُ الْفَاحِشَةُ قَائِمَةٌ نَخْمَسَةٌ قوله
وَيَجْمَعُهَا حَقُّ ضِغَاطٍ عَصٍ خَظَا ❊ وَأَكْهَرُ بَعْدَ الْيَاءِ يَسْكُنُ مُيِّلَا
أَوِ الْكَسْرِ وَالْإِسْكَانُ لَيْسَ بِحَاجِزٍ ❊ وَيَضْعُفُ بَعْدَ الْفَتْحِ وَالضَّمِّ أَرْجُلَا
یعنی جمع میکند این حروف ده کانه مستثناه را این ترکیب که حق ضغاط عص خظا یعنی سزاوار است که عذاب کنند عاصی را که فربه شده از خوردن حرام بفشارش گور را ح ق ض غ والف هرجا که واقع شود مانند الصلوة اما التورية و تعلة و مرضات و مزجاة و مشكوة نه ازین باب اند بل الف درحالین اماله می کنند ط ع ص خ ظ مانند مفتحة الصاعقة ورقة المضعفة سبعة خصاصة الصاخة موعظة قوله واکهر الخ
یعنی اگر ماقبل یکی از پنج چهار حرف که همزه است و کاف و ها و را یا ساکن یا کسره واقع شوند آنها را از برای کسائی اماله کنند از آنجهت که یا و کسره مناسبت و اماله دارند مثل همزه که ماقبل او یا ساکن است خطيئة و كهيئة لاغير وآنچه ماقبلش کسره است در پنج محل مثل فئة وآنچه ماقبلش فتح است در چهار موضع مانند النشاة مثل کاف که ماقبلش یا است الأيكة لاغير وآنچه

ماقبلش

ماقبلش کسره آمده چهار مکان است مثل ضاحكة مهلكة وآنچه فتح است شش آمده مانند مکة مثل ها بعد از کسره بی فاصله الهة و فاكهة و با فاصله وجهة لاغير و ها بعد از یا وارد نشده و یک محل بعد از الف آمده و آن سفاهة است مثل را بعد از یا شش است مانند كبيرة و بعد از دیگر حرفها پنجاه و دو مکان است مانند جهرة قوله والإسكان الخ یعنی حرفی ساکن که در میان کسره و ها یا در میان کسره و را واقع شود منع اماله نمیکند زیراکه او نه حاجز حصین است قوله ويضعف الخ یعنی و ضعیف می کردند حروف اکهر از روی قدرها از برگرفتن اماله وقتی که این حروف بعد از فتح یا ضم باشند زیراکه الف ساکن مردو و تقویه اماله نمی کنند چنانچه یا و کسره میکنند بنابر مناسبه و مثالهای این رفت و ناظم رحمه الله تمثیل حروف اکهر را فرموده قوله لعبرة مائة وجهة وليكة
وَبَعْضُهُمْ ❊ سِوَى أَلِفٍ عِنْدَ الْكِسَائِي تَمَثَّلَا
یعنی لعبرة و وجهة مثال او که حرف ساکن اند میان کسره و را یا میان کسره و ها و ازینجهة دو مثال آورده که در میان کسره و آن دو حرف دیگر که همزه و کاف است هیچ ساکنی واقع نمی شوند و ماءة و الأيكة مثالهای آن اند که کسره و یا پیش از حروف اکهر واقع شده اند قوله وبعضهم الخ یعنی بعضی از اهل ادا حکم را عام کردانیده اند و اماله همه حروف اند نزد کسائی مگر الف را مانند الزكوة که آنرا اماله نکرده اند بنابرانکه اماله ممکن نیست چه اگر ماقبل الف را اماله کنند آنزمان اماله الف کرده باشند نه اماله ها اما مذهب اول اختیار است پس هرکس که خواهد که بین المذهبین راجع کند وظیفه انکه آن پاتر ده حرف را با اماله فقط خواند و آن ده حرف را غیر از الف با اماله و فتح و آن چهار حرف دیگر اگر ماقبلشان یا بود یا کسره هم با اماله فقط خواند و اگر نه چنین باشد با اماله و فتح خواند و الف را بفتح فقط
قوله باب مذاهب في الراآت یعنی این بابیست در بیان مذاهب قراء در ترقیق و تفخیم راآت و ترقیق باریک کردانیدن است و تفخیم فربه و

جزری

ع

جمهور قراء مستعمل اکثر امال ادا رسمو

بزرگ ساختن و تفخیم و تغلیظ یکمعنی دارند الا آنکه تفخیم را در را استعمال می نمایند و تغلیظ را در لام غالبا و اصل در راآت تفخیمست و ترقیقش بنابر سببی می باشد که آن مکسور بودن را است یا مکسور بودن ماقبل را چنانچه مذکور می شود قوله وَرَقَّقَ وَرْشٌ كُلَّ رَاءٍ وَقَبْلَهَا ❊ مُسَكَّنَةً
يَاءٌ أَوِ الْكَسْرُ مُوصَلَا ❊ یعنی رقیق ورش هر رائی را که ماقبل او یائی ساکن موصل یعنی پیوسته بر او باشد یعنی هر دو در یک کلمه باشند مثل خبيرا و المغيرات ولاضير یا ماقبل او کسره لازمی باشد مانند فاقرة والآخرة و از آنجهة قوله موصلا را حال از یا گرفته شد چنانچه جعبری رحمه الله نص بران فرموده که تا مثل مقنعي رؤسهم و في رءيهم از این حکم خارج کردند و ذکر سکون یا مگر نشود چه بعد از این مفهوم قوله و ما بعد کسر عارض او مفصل فخم معلوم می شود که را که نه بعد از کسره مفصل باشد یعنی موصل بود ترقیق باید کرد و اگر حال از کسر نیز چنانچه ابو شامه رحمه الله علیه گرفته مانند مقنعي رؤسهم که در او تفخیم است داخل باشد در ترقیق و ذکر ایصال کسر مکرر نشود و فایده آن ظاهر است و علة ترقیق آنست که با ثقل کسره و یا و اخف ترقیق متعا و ته نماید و لفظ معتدل آید قوله
وَلَمْ يَرَ فَصْلًا سَاكِنًا بَعْدَ كَسْرَةٍ ❊ سِوَى حَرْفِ الِاسْتِعْلَا سِوَى الْخَا ...
یعنی حرفی ساکن که در میان کسره و را واقع شده ورش آنرا فاصله نشمرده و آنرا وجودی ننهاده پس گویا که بین الكسرة و الراء هیچ نیست پس آنرا ترقیق کرده مانند سدرة و لعبرة و اكرام و الإكرام مگر که این ساکن از حروف استعلا بود که آن ... شمرده و تفخیمش می کند بنابر مناسبة حرف استعلا و از حروف استعلا سه حرف چنین اند مثل ص وان اصرا است و اصرهم و مصرا و مصر لاغیر مثل ط وان قطرا و فطرت الله لاغیر مثل ق وان وقرا است لاغیر ولیکن در رائی که بعد از خا است مثل اخراجهم هرچند که حرف استعلاست باتفاق تفخیم نیست چنانچه اشاره بدان فرموده

بقوله

بقوله سوى الخا قوله فكملا یعنی پس تمام کرد ورش حسن اختیار خویش را بجدا کردن خا را از حروف استعلا زیراکه خا مهموسه است و اعتماد بران ضعیف است و بدانکه در مصر و عين القطر در حالة وقف بعضی تفخیم کرده اند و بعضی ترقیق اما علامه جزری رحمه الله در مصر تفخیم را اختیار فرموده و در عين القطر ترقیق را نا در اول تطر بوصل کرده باشد که را مفتوح است و در دوم عمل باصل کرده باشد که را مکسور است قوله
وَفَخَّمَهَا فِي الْأَعْجَمِيِّ وَفِي إِرَمٍ ❊ وَتَكْرِيرِهَا حَتَّى يُرَى مُتَعَدِّلَا
یعنی تفخیم کرده ورش بخلاف اصل خود هر رائی که ماقبل مکسور را اگر در اعجمی باشد و آن ابراهيم است و اسرائيل و عمران لاغير و در ارم ذات العماد نیز تفخیم کرده با وجود آنکه خلاف کرده اند که عربی است یا عجمی همچنین در هر لفظی که را در او مکرر بود تفخیم کرده و آن مدرارا و اسرارا و ضرارا و فرارا و الفرار لاغیر تا معتدل شود این لفظ بتفخیم هر دو را قوله
وَتَفْخِيمُهُ ذِكْرًا وَسِتْرًا وَبَابَهُ ❊ لَدَى جِلَّةِ الْأَصْحَابِ أَعْمَرُ أَرْحُلَا
هم مخالف اصل ورش است یعنی تفخیم کردن ورش ذکرا و سترا را و هرچه از این بابت یعنی وزرا و امرا و حجرا و صهرا لاغیر تر د معظم اهل ادا معمورتر است رحلهارا و یعنی مذهب ایشان تفخیم اند و لیکن صهرا در الفرقان از جهة خفا ها بعضی از اهل ادا مثل مکی آنرا ازین حکم استثنا نموده اند و ترقیقش کرده اند اما در ترقیق سترا اگرچه بر همان وزنست هیچ منت زیراکه مدغم و مدغم فیه را یک حرف می انگارند پس گویا که ماقبل را مکسور است الآخرة و ازانجهة لدى جلة الأصحاب فرموده که طاهر ابن غلبون او انها را همه ترقیق کرده قوله وَفِي شَرَرٍ عَنْهُ يُرَقِّقُ كُلُّهُمْ ❊ وَحَيْرَانَ بِالتَّفْخِيمِ
بَعْضٌ تَقَبَّلَا ❊ یعنی همه اهل ادا ترقیق می کنند از ورش را را اول را در شرر كالقصر در والمرسلات از انجهة که کسره را دوم بمشابه دو کسره است

شل

بنا بر تکریر را یعنی گویا رای دوم دو رارات و هر یکی کسره خود دارند پس
ترقیق مناسب او آمده و نیز می توان که بگویند که همچنانچه ورش کسره را که از
پس رارات سبب ترقیق می شمرد کسره که از پس رارات است موجب ترقیق
می گردد و قیاس بر حرف مد که خواه که همزه مقدم است بر حرف مد مثل من آمن
و خواه که موخر است مانند جاء و ورش بملاقات همزه بحرف مد سبب مدی انکار د
آری اینقدر هست که در ترقیق مقدم بودن کسر اصلیت و موخر بودنش فرع و
در مد امر بعکس است و نگوئی که اولی الضرر در النسا همین حکم دارد زیرا که
از جهة ضاد که حرف استعلا است او را تفخیم کرده اند قوله و حیران الخ
یعنی بعضی از اهل ادا قبول کرده اند لفظ حیران را در الانعام بتفخیم را پس
دیگران بترقیق خوانند پس دو وجه باشد و این هر دو مسئله نیز مخالف اصل
ورش اند قوله ان که قیاس انست که در روایة ورش اگر بر شرر وقف
نمایند هر دو را را تفخیم کنند همچنانکه در قراءة دیگران زیرا که سبب ترقیق
رای اول که کسره رای دوم است در وقف زائل میشود اما علامه جزری رحمه
الله فی عمره نص فرموده که هر دو را را از ورش ترقیق کنند در حالت زیرا که
همچنانچه ترقیق رای اول در وصل از برای رای دوم است ترقیق رای دوم در وقف
از برای رای اولیست پس نگوییم که این مسئله همچون اماله از برای اماله باشد
مثل رای القمر در روایة سوسی و ابوبکر که اماله را از برای اماله الف بعد از
همزه است و چون الف از برای التقاء الساکنین در وصل ساقط شد
اماله را بر جای خود باقیست و اماله همزه بموافقه اوست یا نگوییم که کسره رای
دوم مقدر است زیرا که وقف عارض است همچنانچه سقوط الف در وصل
عارض است پس همچنان اماله و ترقیق اول از برای دوم باشد قوله
وَفِي الرَّاءِ عَنْ وَرْشٍ سِوَى مَا ذَكَرْتُهُ ❊ مَذَاهِبُ شَذَّتْ فِي الأَدَاءِ تَوَقَّلَا
یعنی غیر از اینها که من یاد کردم در این باب مذهبی چند دیگر هست که شاذ است

اشراق

ارتفاع

ارتفاع آنها در طرق ادا منقولست از ورش در را همچو مثل تفخیم رای که پیش
از الف تثنیه بود همچون ساحران و ان طهرا یا را پیش از الفی بود که بعد از او
همزه باشد مانند مراء و افتراء یا آنکه را پیش از الفی باشد که از پس او عین بود
چنانکه سراعا و مثل تفخیم در مانند حذرکم و لعبره و عشرون و کبره و حجرت
صهرو و بهم و وزر اخری و قدرا و شاکرا و امثال اینها قوله وَلَا بُدَّ مِنْ
تَرْقِيقِهَا بَعْدَ كَسْرَةٍ ❊ إِذَا سَكَنَتْ يَا صَاحِ لِلسَّبْعَةِ المَلَا یعنی ازرای
که را ساکن باشد و ماقبلش کسره لازمی مثل فرعون و اولی الاربه لابد و ناچار است
از ترقیق این را برای یاران قاریان هفتگانه بزرگوار قوله یا صاح در اصل صاحب
بوده و از جهه ضیق نظم ترخیمش کرده قوله وَمَا حَرْفُ الِاسْتِعْلَاءِ بَعْدُ فَرَاقُهُ
لِكُلِّهِمُ التَّفْخِيمُ فِيهَا تَذَلَّلَا یعنی هر آن لفظی که حرف استعلا در آن لفظ
بعد از را واقع شود خواه که را ساکن بود یا متحرک تفخیم در آن را گردن نهاده و از
برای همه قرا یعنی ایشان را اجماعست بر تفخیم آن و بعد از را ساکن صاد یا طا یا
قاف واقع میشوند بی فاصله و آن ارصاد است و مرصادا و لبالمرصاد و
قرطاس و فرقه لاغیر و بعد از را متحرک ضاد و ظا و قاف می آید و الف حائل
الف و آن اعراضا است و اعراضهم و فراق و الفراق و لیکن در الاشراق در
صاد از ازرق خلاف کرده اند قیاس بر فرق در الشعراء چنانچه خواهد آمد
چه بعضی تفخیمش کرده اند از جهه حرف استعلاء و بعضی ترقیق از برای واقع
شدن را میان کسره همزه و کسره قاف و شین و الف چون ساکن اند وجود
ندارند و چون در چند موضع ذکر حروف استعلا نمود پس از ایشان فرمود قوله
وَيَجْمَعُهَا قِظْ خُصَّ ضَغْطٍ وَخُلْفُهُمْ ❊ بِفِرْقٍ جَرَى بَيْنَ المَشَايِخِ سَلْسَلَا
یعنی جمع میکند این کلام قظ خص ضغط حروف هفتگانه استعلا را یعنی ق ظ
خ ص ض غ ط و معنی این کلام اینست که اقامه نمای در تابستان در یک از توی
ازقی یعنی در دنیا به اندکی بساز و بسیاری به این رفه و جاه عاریتی منار

سورهٔ ص

و خانه دل از زینت دنیا بپرداز قوله و خلفهم الخ یعنی اختلاف قرا در کل فرق
در الشعرا جاری است میان مشایخ قراءة در حالتی که این اختلاف مشابه
آبست در روانی چه بعضی ترقیقش کرده اند از برای وقوع را در میان دو
کسره و جمعی تفخیمش نموده اند بنا بر حرف استعلا و صاحب تیسیر فرموده که هر دو وجه
نیکوست و قیاس بر فرق باید که این دو وجه را در فرقه در التوبه در حالت
اماله از کسائی نخوانند در وقف قوله وَمَا بَعْدَ كَسْرٍ عَارِضٍ أَوْ مُفَصَّلٍ ❊
فَفَخِّمْ فَهَذَا حُكْمُهُ مُتَبَذِّلَا یعنی هر آن رائی که بعد از کسره عارضی واقع
شود مثل امرات و ارجع که در ابتدا همزه مکسور میشود و مانند ام ارتابوا و
ان ارتبتم که از جهه التقاء ساکنین میم و نون مکسور میگردانند یا را بعد از با باشد
که حکمی یا لفظا این کسره منفصل از کلمه باشد یعنی اگر این حروف مکسور رامیند از
آنچه باقی ماند بر خود کلمه تواند بود مثل اربک و بروح القدس و برءهم پس
تفخیم کن این رارا از برای همه قرا قوله فهذا الخ یعنی این تفخیمی که یاد کردم
حکم رائی است که بعد از کسره عارضی باشد یا کسره منفصل در حالتی که این حکم مبذول
و مشهور است میان قرا قوله ان که قیاس بر عارضیت کسر بایستی که در ان امر در
قراءة کسر نون و وصل همزه در حالة وقف بسکون تفخیم بودی زیرا که کسره نون
عارضی است مثل ام ارتابوا و لیکن علامه جزری اسبغ الله ظلاله نص فرموده
که البته ترقیق است زیرا که همچنانچه کسر عارض است وقف نیز عارضی است
پس هر دو با یکدیگر متعاوته نموده و مکسور بودن را در اصل مضارعش
که یسری است راجح آمد و در قراءة دیگران اگر اعتبار عارض کنند می باید
که تفخیم نمایند و می توانند که ترقیق کنند تا فرق شود میان کسره بنائی که اصلش
اسری بوده و یا محذوف شده و میان کسره اعرابی مثل بقدر و ذو الفار
خواه در قراءة قطع و خواه در قراءة وصل و در والليل اذا يسر همین دو وجه
جاری اند و لیکن ترقیق اولیست والله اعلم بالصواب قوله

ول

وَمَا بَعْدَهُ كَسْرٌ أَوِ اليَا فَمَا لَهُمْ ❊ بِتَرْقِيقِهِ نَصٌّ وَثِيقٌ فَيَمْثُلَا یعنی هر آن
رائی که بعد از او کسره واقع شود مثل مرجعکم و المرء یا بعد از او یا واقع شود
خواه که یائی ساکن بود یا متحرک مانند البحرین و مریم و قریه پس نیست مر قرا را دلیلی
قوی بر ترقیق آن را که تا ظاهر شود این دلیل یعنی از ان تفخیم می باید کرد و از آنکه
نص وثیق فرموده که جماعتی بر ترقیق آنها رفته اند و از اطلاق ناظم رحمه الله لازم
می آید که این اختلاف در مجموع رائی است که یا بر کیفیت باشد و علامه جزری بارک
الله فی عمره در نشر نص فرموده که این اختلاف در سه کلمات است لاغیر در قریه
و مریم و المرء هر جا که واقع شود و الله اعلم و کلا التقدیرین آنجماعه که ترقیق
میکنند می گویند که همچنانچه اماله از جهه مناسبت ماقبل و مابعد می باشد مثل المحراب و
والناس پس مجرور ترقیق نیز از برای تقدیم و تاخیر یا و کسره می باشد زیرا که ترقیق
نیز اماله ایست پس ناظم رحمه الله این قیاس را مردود میکرداند قوله
وَمَا لِقِيَاسٍ فِي القِرَاءةِ مَدْخَلٌ ❊ فَدُونَكَ مَا فِيهِ الرِّضَى مُتَكَفِّلَا
یعنی نیست قیاس را در قراءة هیچ مدخلی که تا مثل لکبرین را و المرء را ترقیق کنند
و گویند که هیچ فرقی نیست میان ایشان و میان لاضیر و فاقره چه علة ترقیق
در هر دو قسم موجود است و همچنین یرتع را ترقیق کنند و گویند که هیچ فرقی نیست
میان او و میان مریم بر تقدیر ترقیقش پس فراگیر ای طالب آنچه رضای ائمه
قرا در انست و پسندیده ایشان آمده در حالتی که باشد انی کستره بای که
این پسندیده را نفره دهی و دلیلی قاطع و برهان ساطع بر آن قایم کنی اگر گوئی
که ناظم رحمه الله در اینجا نفی قیاس فرموده و در باب اماله امر بآن فرموده که
حَيْثُ قَالَ وَاقْتَسْ لِتَنْضُلَا و میان نفی و امر تناقض است جواب
گویند که در اینجا مقصودش آنست که چیزی که اختلاف قرا در ان نیامده
باشند قیاسش مکن بر چیزی که اختلاف در ان آمده باشد چنانچه در ترجمه این
بیت شنیدی و غرضش در باب اماله آنست که چیزی چند که در مجموع آن

اختلاف آمده باشد و من بعضی را یاد کنم و بعضی دیگر را یاد نکنم پس تو آن غیر مذکور
را قیاس کن بر مذکور قوله وترقيقها مكسورة عند وصلهم • و
تفخيمها في الوقف اجمع اشملا • یعنی اجماعست قرا را بر ترقیق را در حالتی
که او مکسور بود در نزد وصل قرا خواه که این کسره لازمی بود مثل الحر تو النار
والابرار و دبر و بقادر و خواه که عارضی باشد مانند وانذر الناس و
فلیکفر انا و انحر ان شانئک در حالت نقل بنابر آنکه در حالت وصل موجب
ترقیق کسره است موجود آمده قوله وتفخيمها الخ یعنی و تفخیم کردن قرا این
را مکسوره را در حالت وقف جمع تراست پراکندگیها را او یعنی مجموع قرا بر
تفخیم اند چون ما قبل این را مفتوح بود مثل مطر و بقدر یا مضموم باشد
مثل النذر و نذر زیرا که در حالت وقف کسره که علت ترقیق است نیست پس
رجوع باصل باید کرد و اگر ما قبلش مکسور بود حکمش اینست که بیان فرموده
قوله ولكنها في وقفهم مع غيرها • ترقق بعد الكسر او ما تميلا •
او الياء تاتي بالسكون ورومهم • كما وصلهم فابل الذكاء مصقلا •
یعنی ولکن را مکسوره و مضمومه و مفتوحه را در حالت وقف ترقیقشان می کنند
چون بعد از کسره باشند مثل لقادر و بقدر و المقابر و همچنین ترقیقست در
وقف چون را بعد از الفی ممالة باشد و اینمعنی در را مکسوره منحصر میشود مثل
من انصار و فی النار یا بعد از یای ساکن باشد خواه که را مضموم بود یا
مکسور مانند علیم قدیر و من بشیر اما اگر را مفتوح باشد بی تنوین مثل
البائس الفقیر همچنین ترقیق باشد که اگر منون بود مانند خیرا التفخیم باشد مگر
از برای ازرق چنانچه مذکور شد که ترقیق باشد قوله ورومهم الخ یعنی اگر بر
این را آت مذکوره وقف بروم نمایند حکمشان حکم وصل باشد چه روم
تلفظ ببعض حرکة است پس در مثل فی النار ترقیق بود و در مانند تغن النذر
والمستقر تفخیم و در مثل وهو القاهر وکیل بشیر از برای ورش ترقیق باشد

واز

و از جهت باقیان تفخیم همچنانچه در وصل می بودند قوله فابل الخ یعنی چون چنین است که روم
حکم وصل دارد و این مسئله بس دقیق است پس ای قاری آزمایش نمای ذهن خویش را در
درک این مسئله در حالتی که آینه ذهنت را پاک کرده باشی بصیقل صفا از زنگ کدورات
قوله وفيما عدا هذا الذي قد وصفته • على الاصل بالتفخيم كن متعملا
یعنی در را آتی که غیر این را آت اند که من آنها را وصف کردم باش تو عمل کننده بر
اصلی که آن تفخیم است چه ترقیق بنابر سببی می باشد و چون آن سبب زایل شد بالضرور
رجوع بار باصل می باید کرد چنانچه در اول باب مقرر شد قوله باب اللامات
یعنی این بابست در بیان تغلیظ و ترقیق لامات و تغلیظ فربه گردانیدن لامست و
ترقیق ضد او و لیکن در لام اصل ترقیق است و تغلیظش بنابر مجاورة حرف استعلا
می باشد بر سبیل جواز و ورش از میان قرا از طریق ازرق بآن مخصوص چنانچه ناظم اشارة
بآن فرموده قوله وغلظ ورش فتح لام لصادها • او الطاء او للظاء
قبل تنزلا • اذا فتحت او سكنت كصلاتهم • ومطلع ايضا ثم ظل ويوصلا •
یعنی فربه کرده ورش لام مفتوحه را یعنی فتح او را اشباع نموده وقتی که ازیشان او
صاد یا طا یا ظا نزول کرده باشند بشرط آنکه این حروف سه گانه مفتوح باشند و یا
ساکن پس شماره آن ازین بشنو که لام بعد از صاد مفتوحه سیزده لفظ است مثل صلوتهم
و یوصل و بعد از صاد ساکنه هفت لفظ است مثل فیصلب و بعد از طای مهمله مفتوحه
هشت لفظ است مثل الطلاق و بطل و بعد از طای ساکنه یک لفظ مثل مطلع الفجر لا غیر
و بعد از ظای معجمه مفتوحه سه لفظ مثل وظللنا و ظل و بعد از ظای ساکنه هم سه لفظ
یظلمون اما این الفاظ بعضی مکرر میشوند و بعضی نه قوله وفي طال خلف مع
فصالا وعند ما • يسكن وقفا والمفخم فضلا • یعنی در افطال علیکم
در طه و حتی طال در الانبیا و فطال علیهم در الحدید و افصالا عن تراض در البقره
و ان یصالحا در النسا قیاس بر فصالا و در نزد هر لامی که در حالت وقف
ساکن میشود مثل ان یوصل و بطل و ظل خلافست از ورش یعنی او را تفخیم

و ترقیق هر دو باشد چه جماعتی الف را حاجز شمرده اند و جماعتی نشمرده اند و بعضی عروض
وقف را اعتبار کرده اند و بعضی نه و لیکن تفخیم را افزونی نهاده اند بر ترقیق از جهت
که آن اصلست در مذهب ورش قوله وحكم ذوات الياء منها كهذه •
وعند رؤوس الاي ترقيقها اعتلا • یعنی از این الفاظ که لام ایشان را تغلیظ
می نمایند حکم کلمات ذوات الیا یعنی کلمتی چند که لام بعد از صاد بود و الف ایشان
منقلب باشد از یا همچون حکم طال و فصالا است یعنی در ایشان نیز دو وجه بوند از
برای استیفا فتح و بین بین اما تفخیم راجح است بنابر عمل به اصل و آن مثل
مصلی ابراهیم مصلی و یصلیها مذموما در سبحان و یصلی سعیرا در الانشقاق و
تصلی نارا در الغاشیه و لا یصلیها در واللیل و سیصلی نارا در تبت قوله وعند
الخ یعنی اگر کلماتی چنین در اواخر آیات اتفاق افتد همچنین دو وجه باشند و لیکن
ترقیقشان غالب باشد بر تفخیم از جهت اماله تا ایشان مناسب دیگر اواخر آیات
باشند و آنها سه موضع اند و لا صلی در القیامه و فصلی در سبح اسم و اذا صلی در
العلق و لیکن معلوم می باید کرد که تغلیظ و افتح می باشد و ترقیق و اماله و نیز می باید
دانست که در مصلی در حالت وقف دو وجه باشد و در حالت وصل تغلیظ فقط قوله
وكل لدى اسم الله من بعد كسرة • يرققها حتى يروق مرتلا
كما فخموه بعد فتح وضمة • فتم نظام الشمل وصلا وفيصلا
یعنی همه قرا ترقیق میکنند لام را از لفظ الله وقتی که لام از پس حرفی مکسور بود خواه
که این حرف مکسور متصل باشد به لام و خواه که منفصل بود مانند بسم الله و قل اللهم
تا نیکو گردد و صافی شود این اسم بترقیق در حالتی که این اسم خوانده شده باشد
بترتیل همچنانچه تفخیم کرده اند لام را از لفظ الله که بعد از فتحه یا ضمه باشد مثل قال
الله و رسل الله قوله فتم الخ یعنی پس تمام شد جمیع مسائل متفرقه در تفخیم و
ترقیق لامات هم در وقف و هم در وصل همچنانکه تمام می گردد نظام شمل یعنی مسائل
بلشو پراکندگیها بجمعیت قوله باب الوقف على اواخر الكلم یعنی این بابست

در بیان

در بیان وقف بر آخرهای کلمات و آن بر سه قسم وقف باسکان یا بروم یا باشمام
اگر گوئی که از جمله کلمات یکی منصوب منون است که وقف بران بالف مبدل از تنوین
است و ناظم آنرا ذکر نفرموده جواب آنست که متابعة صاحب تیسیر نموده و چون اسکان
اصل بود ناظم ابتدا بآن فرمود قوله والاسكان اصل الوقف وهو اشتقاقه
من الوقف عن تحريك حرف تعزلا • یعنی اصل در وقف اسکان است همچنانکه
اصل در وصل تحریک است از آنجهت که اسکان اخف است و نیز نمی بینی که هر جا که روم و
اشمام جایز اسکان نیز جایز بلا عکس و این وقف متعارف اشتقاق او از گفتار عرب
است که وقفت عن کذا یعنی باز ایستادم از آنچیز پس در تحصیل معناش این باشد
که باز ایستادم از متحرک گردانیدن حرفی که او از تحریک دوری جسته و تخلصش
خالی کردن حرف آخر است از حرکة و چون اختلاف بود که روم و اشمام منقول
است از همه قرا یا از بعضی آنرا بیان فرمود قوله وعند ابي عمرو وكوفيهم به
من الروم والاشمام سمت تجملا • یعنی نزد ابو عمرو و گروه کوفیان
از قرا که عاصم و حمزه و کسائی اند در وقف طریقی آراسته است از روم و
اشمام یعنی ایشان وقف بروم و اشمام میکنند و از ایشان نص بر این معنی آمده
قوله واكثر اعلام القران يراهما • لسائرهم اولى العلاء وتطولا
یعنی بیشتر ائمه قرآن یا مشایخ قرارت که در شهرت و رفعت و راه یافتن مردم
ببرکت ایشان همچون کوههااند در راهها می بینند روم و اشمام را از برای باقیان
از قرا اولی ریسمانی که چنگ در آن زنند یعنی ایشان اختیار کرده اند که از
باقیان نیز اشمام و روم بخوانند نه آنکه از این باقیان نقلی بران وارد شده
پس ناظم رحمه الله چون ذکر روم و اشمام فرمود تعریفشان می نماید قوله
ورومك اسماع المحرك واقفا • بصوت خفي كل دان تنولا
یعنی و روم تو آنست که شنوانی حرکة حرف متحرک الاصل را به آوازی ضعیف
هر کس را که نزدیک باشد بتو و گوش بتو داشته باشد پس اگر این حرف ساکن

الاصل بود مانند لم یکن وَلم یُولد روم در او نباشد واگر این کس گوش بنهد اشته
باشد و تو با آواز بلند او را بشنوانی بالضروره آن حرف تمام متحرک شود و دانسته
شود که وقف بحرکه لحن است قوله وَالاشمام اطباق الشفاه بعیدما
یُسکّن لاصوتَ هناک فیصحّ لا یعنی اشمام وا ایم آوردن لبهاست بعد
از ان که حرف متحرک الاصل را ساکن کرده باشند در حالتی که در اشمام هیچ آوازی
نباشد که تا آنرا ضعیف سازند بل اتمام اشارتست بحرکه حرف موقوف علیه بر
عضو و ازینجاست که گفته اند که اشمام آنست که اصم دریابد و اعمی نه و روم بعکس
اینست و چون تعریفشان فرموده بیان موضعشان نموده است قوله
وَفعلهما فی الضم والرفع وَ ارِدٌ ورَومُکَ عند الکسر وَالجرّ وصلا
یعنی استعمال روم و اشمام هردو در مضموم وارد است مثل من حیث و من قبل
و در مرفوع مانند عرشٌ عظیم و نستعین و روم تورا نقل کرده اند نزد مکسور
مثل هؤلاءِ و در نزد مجرور مانند من شیرٍ و لا نذیرٍ و یوم الدین و در آنچه اشمام در
مکسور و مجرور ممیز و دکه اشمام ضم شفتین است و ضم و اگر جمع نمی شود و مراد از ضم
و کسر حرکه بنائی است یعنی از حال خود نگردند و مقصود از رفع و جر حرکه اعرابی
است یعنی از حال خود بگردند قوله وَلَم یَرَهُ فی الفتح وَالنصب قارئٌ
وَعند امام النحو فی الکل اُعمِلا اجاز است با آنکه هیچ قاری
از قرا ندیده یعنی جایز نداشته روم را در مفتوح مانند ضربَ و انَّ و در منصوب
مثل انَّ اللهَ والبائس الفقیرَ از برای آنکه فتحه اخف است و چون بعضی
از ان برود آن بعض دیگر نیز برود قوله وعند آه یعنی استعمال کرده اند روم را
در حرکات ثلث نزد امام نحو که سیبویه است یا نزد ائمه نحو یعنی نحویان
روم را در مفتوح و منصوب جایز میدارند بخلاف قراء می گویند که فتحه اگر
چه خفیف است نطق به بعض آن میسر است اما در مثل علماً و حکیماً در وقف
قطعا روم جایز نیست زیرا که الف دلالت بر فتح ما قبل می کند قوله

وَمانوع التحریک الا للازمٍ بناءً وَاعرابٍ غدا امتنقلا
یعنی نگردانیده اند تحریک را شش نوع که آنها فتح و ضم و کسر و نصب و رفع
و جر اند از برای هیچ غرضی الا از برای آنکه تا این انواع گردانیده دلالت
کند بر حرکه لازمه که آن حرکه بنائیست و بسبب اختلاف عوامل کلمه از او جدا
نمیشود مثل جائنی هؤلاءِ و رایت هؤلاءِ و مررت بهؤلاءِ که در سه حالت
همزه هؤلاء از کسره جدا نمیگردد و تا دلالت کند بر حرکه اعرابی که گشته نقل
کننده یعنی بحسب اختلاف عوامل از حرکتی بحرکتی دیگر نقل کند مثل جائنی زیدٌ
و رایت زیداً و مررت بزیدٍ و از اینجهت هردو قسم را ذکر کرد که اگر ثانی
ذکر کردی و اعرابی را نه یا به عکس خوف آن بودی که تصور کردندی که مگر
روم و اشمام در ان قسم دیگر نیست قوله وَفی هاءِ تانیثٍ وَمیم الجمیع قُل
وَعارِض شکلٍ لَم یکونا لیدخلا یعنی نمی شوند روم و اشمام که تا در او
درین سه قسم مذکور یعنی نمی روند تا در هاء تانیث که در وقف بدل به ها میکردد
مثل رحمةٌ و نعمةٌ از برای آنکه حرکات در وصل از ان تا راست و در وقف
تا بجال خود باقی نمی ماند پس در هرچه در مصحف عثمانی به تا نوشته باشند مثل
رحمت الله علیکم و نعمت الله یکفرون روم و اشمام در وی روند و در میم جمع
خواه در حالت صله و خواه در ترک صله از آنجهت که میم را حرکتی نیست که تا
چون ساکنش کرده باشند اشارة بحرکه او نمایند و کسی که صله میکند از جهت صله
او را حرکه میدهد و نمی بینی که در وقف میم بسکون خویش باز میگردد و دومکی
رحمه الله که روم و اشمام را در میم نزد صله کننده جایز داشته قیاس بر ها
ضمیر نموده و قیاسش صحیح نیست زیرا که ها ضمیر پیش از صله متحرک است
پس همچون ضم نون باشد از ان اعبدوا الله که از جهت التقاء ساکنین است
و همچنین در نمی روند روم و اشمام در حرکتی که در وصل عارض می گردد
وان حرکه ها از برای التقاء ساکنین بود مثل قل ادعوا و انذر الناس و

الضلالة یا از برای نقل مانند من آمن و قل اوحی و خلوا الی در روایه ورش در حال
و در روایه حمزه در وقف بنا بر آنکه اصل در ایشان سکون است و تحریکشان بنا بر
سببی است و آن سبب در وقف نمی ماند و بوده و چنینند هم از این قبیل
زیرا که گردانیده اند بنا بر التقاء ساکنین است که آنها ذال و نون تنوین اند پس چون
در وقف تنوین نمی ماند ذال رجوع باز باصل خود میکند که سکون است قوله
وَفی الهاء للاضمار قومٌ ابَوهما وَمن قبله ضمٌّ او الکسر مثّلا
اوامّاهما واوٌ و یاءٌ وَبعضهم یرى لهما فی کل حالٍ محللا
یعنی جماعتی از اهل ادا سر باز زده اند و جایز نداشته اند روم و اشمام را
در ها ضمیری مضموم که از پیش او ضم بود یا ام ضم که واو است مثل یعلمه
وعقلوه و در ها مکسوری که از پیش کسر یا ام کسر که یا است بود مانند من ربه
و بتلیه بنا بر طلب خفة پس اگر روم و اشمام کنند عدول از ضم یا از واو
ضم یا عدول از کسره یا از یا بکسره نموده باشند و این معنی ثقیل است پس در
ها ضمیری که ما قبلش مفتوح بود مانند خلقه روم و اشمام جایز باشد از جهة
اختلاف حرکات قوله وبعضهم آه یعنی و جماعتی دیگر می پسندد وجهی را که حلال
کننده روم و اشمام است یعنی این جماعه جایز میدارند روم و اشمام را در همه
حالی یعنی خواه که ما قبلش مضموم باشد یا مفتوح یا مکسور و خواه که ما قبلش الف
باشد یا یا یا واو و قیاس بر باقی حروف بجا آرند قوله که وقف بروم و اشمام
وقتی مستحسن می افتد که در حضور قاری مستمعی باشد تا او را بیان آنچه که شود
که ضم یا کسر یا غیر آن و اگر این مستمع نیز باین معنی عالم باشد او را معلوم شود که
قاری آنها را میداند که اگر کسی حاضر نباشد او را بیان حرکه از برای نفس
خود محتاج نیست قوله باب الوقف علی مرسوم الخط
یعنی این بابیست در بیان وقف بر آنچه خط مصحف عثمانی جز از ان داده
که بتا نوشته یا به ها یا مقطوع نوشته یا موصول و امثال آن قوله

وَکوفیهم وَالمازنیّ وَنافعٌ عُنوا باتباع الخط فی وقف الابتلا
یعنی گروه کوفی از قرا که عاصم و حمزه و کسائی اند و مازنی که ابوعمرو است
و نافع گشته اند عنایت نماینده بمتابعه خط مصحف عثمانی در وقف اضطراری
یا امتحانی یعنی چون قاری مضطر گردد و نفسش نماند پس وقف کند یا قاری
را امتحان نمایند خواه استادش و خواه دیگری که از حقیقت کتابه این کلمه وا
خبر است یا نه و این بیان باشد که با او گویند که بر این کلمه وقف کن یا سوالش
کنند که بر این کلمه وقف چگونه می باید کرد که تا اگر وقفش صواب آید تحسین افتد
و اگر خطا کند تعلیمش نمایند پس هرچه به تا نوشته وقف بتا کنند مانند رحمت الله
و هرد و کلمه که موصولش نوشته اند مثل فیما وقف بر آخر کلمه دوم کنند و هر دو کلمه
که مقطوع از یکدیگر نوشته بر هر کدام که خواهند وقف نمایند قوله
وَلابن کثیرٍ یرتضی وَابن عامرٍ وَما اختلفوا فیه حرٍ ان یفصلا
یعنی پسندیده اند وقف بر مصحف عثمانی از برای ابن کثیر و ابن عامر نیز و اگرچه
اندک نصی از ایشان باین معنی وارد شده تا دلالت کند این وقف بر ورود و نص
وقف بر مرسوم از ایشان نیز و این مرسوم یا متفق علیه است مثل حذف واو
از سندع الزبانیه که وقف بحذف واو باشد یا مانند اثبات واو در آن امرؤا
ان قد که وقف بر واو و یا مختلفٌ فیه باشد مثل عمّا که در همه جا موصولست الا
در الاعراف عن ما نهوا که مفصولست و مانند انما که فی الکل القرآن موصول
آمده مگر در الرعد و ان ما نرینک که مقطوع وارد شده و مقصود از این باب
بیان مختلف فیه است چنانچه فرموده وَما اختلفوا فیه آه یعنی آنچه در وقف بر
او اختلاف کرده اند سزاوار است که روشن کرده اند قوله
اذا کُتِبَت بالتاء هاءُ مؤنثٍ فبالهاء قف حقاً رضیً وَمعوّلا
یعنی چون نوشته شده باشد ها تانیث در مصاحف بتا در از بلغه وصل پس
وقف کن بران تا به ها که لغه مشهوره است نزد ابن کثیر و ابوعمرو و کسائی در

حالتی که تو خداوند حق و خداوند خشنودی و خداوند اعتماد باشی و آن رحمت
است در هفت موضع در البقره یرجون رحمت الله و در الاعراف ان رحمت
الله قریب و در هود رحمت الله و برکاته و در مریم ذکر رحمت ربک و در الروم
الی آثار رحمت الله و در الزخرف اهم یقسمون رحمت و رحمت ربک و نعمت
در یازده محل واذکروا نعمت الله علیکم در البقره و در آل عمران نیز و نعمت الله
علیکم اذ هم در المائده و بدلوا نعمت الله وان تعدوا نعمت الله سه و در ابرهیم
و بنعمت الله هم و یعرفون نعمت الله و واشکروا نعمت الله هر سه در النحل و بنعمت
الله لیریکم در لقمن و یا ایها الناس اذکروا نعمت الله در فاطر و بنعمت ربک
بکاهن در والطور و سنت در پنج موضع مضت سنت الاولین در الانفال و الا
سنت الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا هر سه در فاطر
و سنت الله التی در المؤمن و امرأت در هفت مکان در آل عمران امرأت
عمران و در یوسف امرأت العزیز دو و محل در القصص امرأت فرعون و در التحریم
امرأت نوح و امرأت لوط و امرأت فرعون و معصیت الرسول دو موضع
در قد سمع الله و لعنت الله علی الکاذبین در آل عمران و ان لعنت الله علیه در النور
و دیگر کلمت ربک الحسنی است در الاعراف و بقیت الله در هود و قرة عین در
القصص و فطرت الله در الروم و جنت نعیم در الواقعه و مریم ابنت در التحریم
که هر یکی یک محل اند و هشت کلمه دیگر هست که در جمع و افراد آنها خلافست یعنی
و تمت کلمت در الانعام و حقت کلمت دو محل در یونس و یک محل در غافر و
آیت للسائلین و غیابت الجب دو موضع هر سه در یوسف و آیت من ربه در
العنکبوت و فی الغرفات آمنون در سبا و علی بینت منه در فاطر و ما تخرج من
ثمرت در فصلت و جمالت صفر در والمرسلات و درین کلمات شش گانه هر
کس که با فراد خوانده و نیز بهش وقف بتا باشد وقف بتا کند و اگر نه وقف
به ها کند و آنکس که بجمع میخواند لاشک وقفش بتا خواهد بود و باقیان بتا وقف
کتد

کنند از انجهه که آن نیز لغتی است و موافق رسم مصحف است و اگر این بحث را
مستوفی خواهی در منهاج القرآن نظر کن قوله وفی اللات مع مرضات مع ذات بهجة
ولات رضی هیهات هادیه رفلا یعنی وقف کن به ها در افراد اسم اللات
در والنجم و امرضات هر جا که واقع شود خواه منصوب و خواه مجرور و ولات ذات بهجة
در النمل بخلاف ذات بینکم و ما تدان و ولات حین مناص در ص از برای کسائی
فقط پس ابن کثیر و ابو عمرو مخالف اصل خود کرده باشند بنا بر موافقه رسم نیز که
اگر ایشان بر این کلمات وقف بها کردندی و اللات که مشدد میشد به لفظ الله تشدید
کلام را تغلیظ کرده باشند بر لغت اسپنان و در مرضات معلوم نشدی که
مصدر است یا فعلات که جمع مریض باشد مضاف به ها ضمیر مذکر و ذات چون
شبه بنت و اخت بود در ان که ایشان را مذکری نیست وقف بر ها نکردند
و تاء لات چون شبه تاء قامت آمده در زیادتی و تحریک تاء لات از جهت التقاء
ساکنین است و در قامت وقف بتا میکند پس در شبه او نیز چنین کردند قوله
و هیهات الخ یعنی بزی موافقه نموده کسائی را در وقف بر هیهات به ها زیرا
که ایشان هیهات را مفرد میکنند و میگویند که در اصل هیهیه بوده مثل دحرجه
که یا را قلب بالف کرده اند و هیهات را نماینده او را تعظیم کرده اند قوله
وقف یا ابه کفوا دنا و کاین الوقوف بنون و هو بالیاء حصلا
یعنی وقف کن ای قاری بر یا ابه به این کیفیه که در لفظ ناظم است یعنی به ها در
یوسف ۲ و در مریم ۴ و در القصص ۱ و در والصافات ۱ از برای ابن عامر و
ابن کثیر در حالتی که تو بشمار علماء عصر خود باشی و نزدیک باشی بهمه دلها از ان جهه
که تا را او همان تاء تانیث است که لاحق مثل قائمه شده و باقیان که وقف بتا
می نمایند موافقه رسم میکنند قوله و کاین الخ یعنی لفظ و کاین در آل عمران ۱ و در یوسف
۱ و در حج ۲ و در العنکبوت ۱ و در القتال ۱ و در الطلاق ۱ وقف بر او بنون است
زیرا که این نون نون تنوین است که در رسمش ثابت داشته اند با احتمال قرائت

ابن کثیر و ابو جعفر نیز داشته باشند قوله و هو الخ یعنی وقوف به یا بر و کاین حاصل
کرده اند از ابو عمرو یعنی او وقف به یا می کند از انجهه که این نون نون تنوین است
و بر تنوین وقف نمی کنند بل ثابت داشتن آن در مصحف برای دو صل است قوله
و مال لدی الفرقان و الکهف و النسا و سال علا ماج و الخلف رتلا
یعنی در مال هذا الرسول در نزد الفرقان و مال هذا الکتاب در نزد الکهف و فمال
هؤلاء القوم در نزد النسا و فمال الذین کفروا در نزد سال سائل وقف بر ما نه
بر لام غالب آمده از ابو عمرو بی خلاف و از کسائی بخلاف از انجهه که لام حرف جرست
و فصل میان جار و مجرور سزاوار نمی آید و باقیان وقف بر لام می نمایند متابعة
خط را بنا بر ان که در مصحف این لام جدا نوشته و میگویند که اصلش ما بال بوده
پس از جهه کثرت استعمال با را انداختند و لام را مجرور ساختند بنا بر شباهتی
که با لام جر داشت قوله و الخلف رتلا یعنی ابن خلاف را ترتیل نموده اند وجه
اینست زیرا که از کسائی هر دو وجه آمده قوله و یا ایها فوق الدخان و ایها
لدی النور و الرحمن رافقن حملا یعنی و یا ایها الساحر در بالای دخان یعنی
در الزخرف و ایها المؤمنون در نزد النور و ایها الثقلان در نزد الرحمن مصاحبه
نموده اند حاملان خود را یعنی کسائی و ابو عمرو که درین سه موضع وقف بالف
کنند زیرا که الف در وصل از جهه التقاء ساکنین ساقط می شد و در وقف التقاء
ساکنین نیست و باقیان وقف بر ها میکنند موافقه خط مصحف را چه درین سه
موضع بغیر الف می نویسند و در باقی مواضع مثل یا ایها الذین بالف و ناظم
رحمه الله درین مسئله نیز اکتفا بلفظ خود نموده یعنی با ثبات الف پس دیگر از
حذف باشد قوله و فی الها علی الاتباع ضم ابن عامر لدی الوصل و المرسوم
فیهن اخیلا یعنی مضموم کرداینده است ابن عامر ها را از یا ایه که درین سه
موضع مذکور در حالة وصل بنا بر متابعة حرکة یا که ضم است پس باقیان تفتح ها خوانند
کما قال و حیث اقول الضم الخ قوله و المرسوم الخ یعنی مرسوم قرار گرفته درین سه کلمه
بغیر الف

بغیر الف و این جا که این رسوم مشابه بر دیگری است در بودن ایشان محظوظ
قوله وقف و یکانه و یکان بن نعمه و بالیاء قف رفقا و بالکاف حللا
یعنی وقف کن ای قاری از برای همه قراء غیر از کسائی و ابو عمرو بر و یکانه لا یفلح
الکافرون و ویکان الله یبسط الرزق در القصص برسم آن یعنی بر آخر کلا باین
طریق که ناظم رحمه الله تلفظ بآن نموده زیرا که در مصحف باین کیفیه نوشته قوله
و بالیاء الخ یعنی وقف کن بیا از برای کسائی از انجهه که لفظ وی نزد او یک کلمه
است و کان یک کلمه دیگر در حالتی که جرب نرمی کننده باشی در توجیه این قراءة
ازان روی که اکثر ائمه قراء بر وصل این دو کلمه رفته اند هم در لفظ و هم در خط
برای همه قراء و وقف کن بر کاف یعنی بکو و یک از برای ابو عمرو زیرا که وی
نزد او یک کلمه است و ان کلمه دیگر و در اصل و یلک بوده و بنا بر کثرت استعمال
لامش را حذف کرده اند قوله و الکاف حللا یعنی حل کرده شده اشکال نصب
وقف بر کاف قوله و ایا ما بایا ما شفی و سوی بهما بما و بوادی
النمل بالیا سنا لا یعنی وقف بر ایا در ایا ما تدعوا در آخر سبحن قراءة
شافی است مرد لول شین شفی را یعنی حمزه و کسائی وقف بر کلمه اول کنند
از انجهه که ایا نزد ایشان کلمه مستقله است که هم از روی خط و هم از روی معنی
مفصول است و غیر از ایشان هر دو وقف بر کلمه دوم می کنند که ما است بنا بر ان
که ما صله ایا است و میان صله و موصول فصل جایز نیست قوله و بوادی الخ یعنی وقف
کردن کسائی که مرموز است به سین و تابر علی وادی النمل در النمل به یا روشنائی
که یا پی در آمده زیرا که سبب حذف التقاء ساکنین بود و ان بواسطه وقف زایل
گشت پس باقیان وقف بحذف یا کنند متابعة رسم را قوله فیمه و مم قف
و عمه لمه بمه بخلف عن البزی و ادفع مجهلا یعنی وقف کن ای قاری
بر ما استفهامیه که الف او را حذف کرده باشند در مثل فیم کنتم و مم خلق و عم
یتساءلون و لم تکفرون و بم یرجع المرسلون به ها سکت از بزی از برای بیان

فتح میم ولیکن بخلاف زیراکه حذف یا نیز در وقف از او آمده پس باقیان وقف
بترک یا نمایند اتباع رسم را و چون جماعتی انکار وقف بیا کرده بودند بنابر
مخالفه رسم ناظم رحمه الله امر کرد ایشان فرموده بقوله وادفع مجهلا یعنی دفع
کن منکر ازا زیراکه رسم ترک یا بر بنیه وصل است نه بر بنیه وقف در حالی که تو
نسبت کننده باشی بجهل این منکر از اکنون ای یار غار این دقیقه نیز بشنو که وقف
بر این کلمات که در این باب مذکور شدند وقف اختیاری است همچون وقف
لازم و مطلق و مثل آن یا وقف تام و حسن و مانند آن که تا چون بر کلمه وقف
کنند ابتدا بما بعد او نمایند بل این وقف وقف امتحانی و تعریفی و اضطراری
است چنانچه مذکور شد پس باید که چون بر کلمه از این کلمات از برای یکی از این
معانی یعنی امتحان و تعریف و اضطرار وقف کنند ابتدا بهمین کلمه کنند نه از ما
بعد او مثل فمال هولاء و ویکان الله که خواه که بر کلمه ما یا بر یا وقف کنند و
خواه بر لام و بر کاف ابتدا هم از کلمه موقوف علیها نمایند والله اعلم قوله
باب مذاهبهم فی یاءات الاضافة یعنی این باب در
بیان مذاهب قرا در فتح و سکون یاآت اضافه و مراد از اضافه ایصال
بود یعنی یاآتی که ایشان را پیوسته بکلمه کرده اند والا بعضی منصوب المحل اند چه
بمفعولیه مثل فطرنی و لیحزننی و جه بالاسمیه ان ماتبداتی پس اطلاق قرا این
نام را بر یاآت اضافه بر بعضی بر سبیل حقیقه بود و بر غیر آن بر سبیل مجاز بنا
بر آنکه یاآت اضافه بیشتر اند و فرق میان یاآت اضافه و یاآت زوائد
آنست که مضافات در مصاحف ثابت می باشند و زوائد نه و دیگر آنکه
اختلاف در مضافات در فتح و سکون می آید و در زوائد در اثبات و حذف
و دیگر آنکه زوائد کاه است که لام الفعل واقع میشوند مثل یسری و یوم یاتی
و یبغی و مضافات لام الفعل واقع نمیشوند چنانچه ناظم رحمه الله اشارت بدین معنی فرمود
قوله ولیست بلام الفعل یاء اضافه وما هی من نفس الاصول فتشکلا

والکها

ولکنها کالهاء والکاف کلما تلیه یری للهاء والکاف مدخلا
یعنی نیست یا اضافه لام الفعل کلمه پس مثل الّتی و یاتی و ان ادری و ارانی از
آنهایی که ایشان را وزن میکند از این قسم بیرون روند چه ایشان لام الفعل اند قوله
و ما هی الخ یعنی و همچنین نیست این یا اضافه از نفس اصول کلمه که تا مشکل کرد این
بر قاری پس مثل الذی و الّتی و ما هی از آنها که ایشان را وزن نمی کنند از این قسم خارج
کردند زیراکه لام الفعل نیستند پس نه یا اضافه باشند بل یا اضافه یا بیت نحو
با ضمیر و کاف ضمیر که هر موضعی که یا اضافه نزدیک او میشود می بیند الموضع را امکان
دخول ها و کاف یعنی اگر ها و کاف را در موضع این یا بنهند صحیح آیند مثل نفسی و نفسه و
نفسک و فطرنی و فطره و فطرک و انی و انه و انک و لی و له و لک قوله
وفی مائتی یاء و عشر منیفة وثنتین خلف القوم احکیه مجملا یعنی
اختلاف قرا در دویست و دوازده یا راست بر قول ناظم و بر قول صاحب تیسیر
در دویست و چهارده زیراکه او فما آتنی الله در النمل و فبشر عباد الذین در الزمر
از مضافات می شمرد و ناظم از زوائد میگیرد بنابر آن که در مصاحف محذوف اند قوله احکیه
مجملا یعنی ذکر میکنم این اختلاف یعنی یاآت مختلف فیها را در این باب مجمل یعنی
در این باب میگویم که این قسم چندین موضع است و آن قسم چندین محل است و تفصیلش
نمی کنیم بل در آخر سورتی تفصیلش می نمایم و این یاآت بر شش قسم آمده اند اول آنکه
بعد از او همزه مفتوحه باشد و بیانش اینست قوله فتسعون مع همز بفتح وتسعها
سما فتحها الا مواضع هملا یعنی از این یاآت دویست و دوازده گانه نود
و نه یا اند که بعد از ایشان همزه مفتوحه می آید و فتح آنها عالی گشته از نافع و ابن کثیر و
ابوعمرو مگر موضعی چند که از این نود و نه یا خارج شده اند با آنکه بعضی دیگر را ایشان را
شده یا بجز آمده مثل بما لوی و اذ حمت مد شها و آن سیزده محل است و علت فتح
آنست که یا اسمی است یکحرفی و نطق بآن در حال سکون میسر نمیشود پس متحرکش بیاید
و از حرکات فتحش مید هند چه فتح اخف حرکات است و علت اسکان تخفیف است

قوله فارنی وتفتنی اتبعنی سکونها لکل وترحمنی اکن ولقد جلا
یعنی پس ارنی انظر الیک در الاعراف و تفتنی الا در التوبه و اتبعنی اهدک در مریم و
ترحمنی اکن در هود سکون یاآت ایشان از برای همه قرا باشد بنابر آنکه از این
نود و نه یا خارج اند و سبب سکون این چهار یا اتباع اثر است یا جمع بین اللغتین
و چون وهم آن بود که تصور کرده شود که مگر این یاآت در تعداد نود و نه داخل
ناظم رحمه الله خبر داده بقول ولقد جلا یعنی ناظم کشف کرد که این مواضع چهارگانه
در این نود و نه یا داخل نیستند بدانکه ناظم رحمة الله علیه در هر قسمی که خواسته در آن
که بیان مواضع مهمل نماید اول ذکر ناقص میکند و بعد از آن ذکر زائد چنانچه اشاره
بدان فرموده قوله ذرونی وادعونی اذکرونی فتحها دواء واوزعنی
معا جاد هطلا شروع در بیان مواضع مهمل که بعضی از دلول سما نخا الفصل
خود نموده اند یعنی ذرونی اقتل و ربکم ادعونی استجب لکم هر دو در غافر و فاذکرونی
اذکرکم در البقره فتح یاآت ایشان از آن ابن کثیر است و او عنی ان اشکر در
النمل و الاحقاف در شش و بزی یا را و را بفتح میخواندند و باقیان باسکان قوله
جا و هطلا یعنی فیض داد فتح همچون فیض دادن باران انهار سایلی قوله
لیبلونی معه سبیلی لنافع وعنه وللبصری ثمان تنخلا
بیوسف انی الاول ان و ابیها وضیفی و یسر لی و دونی و تحتی لا
و یاآن فی اجعل لی واربع اذ حمت هداها ولکنی بها اثنان و کلا
و تحتی و قل فی هود انی اریکم وقل فطرن فی هود هادیه او صلا
یعنی لیبلونی ءاشکر در النمل در حالیکه سبیلی ادعوا که در یوسف است مصاحب
اوست فتح یاآت ایشان هر دو از نافع است قوله و عنه آلخ یعنی اختیار کرده اند
فتح هشت یا را از نافع و ابوعمرو و آن هشت یا دو انی اول اند یعنی انی ارانی
اعصر و انی ارانی احمل در یوسف و یاذن لی ابی هم در یوسف و ضیفی الیس
هود و یسر لی امری در طه و من دونی اولیا در الکهف و دو یا دیگر

در اجعل

اجعل لی آیة در آل عمران و مریم قوله و اربع آلخ یعنی فتح چهار یا از نافع و ابوعمرو
و بزی است از برای آنکه این یاآت حمایه کرده اند خداوندان راه یا فتن را بوی
خویش که نافع است و ابوعمرو و بزی و این چهار یا و لکنی اریکم است در سوره هود
و الاحقاف و من تحتی افلا در الزخرف و انی اریکم بخیر در هود ع یا لکنی را در دو
موضع شوکتش کرده اند در و لکنی قوله و قل فطرن الخ یعنی و بگوای قاری که فتح
یا فطرنی افلا تعقلون قاری آن بر کسی رسیده است از آن مردم از بزی و نافع
پس باقیان بسکون خوانده قوله و یحزننی حرمیهم تعدانی حشرتنی اعمی
تامرونی وصلا یعنی لیحزننی ان تذهبوا در یوسف و اتعداننی ان اخرج در
الاحقاف و حشرتنی اعمی در طه و تامرونی اعبد در الزمر نافع و ابن کثیر نقل کرده
اند و رسانیده اند آنها را ابا بفتح یا پس دیگر از اسکون باشد قوله
ارهطی سما مولی ومالی سما لوی لعلی سما کفوا معی نفر العلی
عباد و تحت النمل عندی حسنه الی دره بالخلف وافق موهلا
بیان آنست که غیر مدلول سما با ایشان موافقه نموده اند یعنی ابن ذکوان موافقه نموده
مدلول سما را در فتح یا ارهطی اعز در هود و هشام در فتح یا مالی ادعوکم الی النجوة
در غافر و ابن عامر در فتح یا لعلی در شش موضع لعلی ارجع در یوسف و لعلی اتیکم
در طه و القصص و لعلی ابلغ الاسباب در المومن و ابن عامر و حفص مع اتفق آمده اند
مدلول سما را در فتح یا معی ابدا در التوبه و من معی او رحمنا در الملک قوله و تحت
النمل آلخ یعنی عندی اولم یعلم در زیر سورة النمل یعنی القصص نافع و ابوعمرو
یا او را مفتوح می سازند بی خلاف و ابن کثیر بخلاف ع اربطی بلند شده یا
دهنده او و مالی عالی گشته علم او که کنایتی از شهرة است و لعلی مرتفع شده
همتا را او یعنی قاری او و معی قراءة گروه دلیلها بلند است و ایشان بستوده
دین اند و عندی در زیر نمل چون او موافق آمده کسی را که او را امال حسن کرده
اند در حالی که لفظ عندی رسیده است به در خویش قوله

وَثِنْتَانِ مَعْ خَمْسِینَ مَعْ کَسْرِ هَمْزَةٍ ۰ بِفَتْحِ أُولِی حُکْمٍ سِوَی مَا تَعَزَّلَا
بیان قسم دوم میفرماید یعنی شصت و یک یا آنست که بعد از ایشان همزه مکسوره می آید و
لیکن همه قراء این یاء از این یاآت بسکون میخوانند جنانچه خواهد آمد و پنجاه و دو یا دیگر
دران اختلاف کرده اند نافع و ابوعمرو آنها را مفتوح می سازند مگر یائی چند که متفرد
گشته اند از این اصل یعنی بعضی از ایشان هر دو در فتح مخالف نموده اند با جماعتی
دیگر و اایشان موافقه کرده اند و آنها بیست و چهار موضع اند غ دو و یا و اینجاه یا که
حالی که مصاحب کسر همزه اند قرار گرفته اند بفتح جماعتی خداوندان حکم و عدل غیر از آنکه
متمیز شده و روشن گشته که دران خلافی نیست قوله بَنَاتِی وَ أَنْصَارِی عِبَادِی وَلَعْنَتِی
وَمَا بَعْدَهُ إِنْ شَاءَ بِالْفَتْحِ أُهْمِلَا ۰ بیان یاآت متفرده است یعنی بناتی ان
کنتم را در الحجر و انصاری الی الله را در آل عمران و الصف و بعبادی انکم متبعون
را در الشعرا و لعنتی الی یوم را در ص و الحجر بعد از و لفظ ان شاء آید یعنی ستجدنی
ان شاء الله را در الکهف و القصص و و الصافات گذاشته اند شان از برای
نافع بفتح یا یعنی نافع فقط اینها را بفتح یا میخواند قوله وَفِی إِخْوَتِی وَرْشٌ یَدِی
عَنْ أُولِی حِمًی ۰ وَفِی رُسُلِی أَصْلٌ کَسَا وَافِی الْمُلَا ۰ یعنی فتح یا وبین اخوتی
ان در یوسف روایة ورش است و فتح یا ربدی الیک در المائده منقولست از خداوندان
حمایة قرارة فتح که حفص است و نافع و ابوعمرو و فتح یا در رسلی ان الله در المجادله اصلیست
که پوشیده است فتح کسی را که دلیلها و حجتها او تمام است یعنی نافع و ابن عامر
آن را بفتح یا میخواندند قوله وَأُمِّی وَأَجْرِی سُکِّنَا دِینُ صُحْبَةٍ ۰ دُعَائِی وَآبَائِی
لِکُوفٍ تَجَمَّلَا ۰ یعنی امی الهین را در آخر المائده و اجری را در یونس ا و در هود
۲ و در الشعراء ۵ و در سبا ۱ ساکن گردانیده اند یاآت ایشان را از این کثیر و حمزه
و کسائی و ابوبکر و دعائی الا فرارا در نوح و آبائی ابراهیم در یوسف آراسته گشته اند
از کوفیان بسکون یا قوله وَحُزْنِی وَتَوْفِیقِی ظِلَالٌ وَکُلُّهُمْ ۰ یُصَدِّقُنِی انْظُرْنِی
وَأَخَّرْتَنِی إِلَی ۰ وَذُرِّیَّتِی یَدْعُونَنِی وَخِطَابُهُ ۰ وَعَشْرٌ یَلِیهَا الْهَمْزُ

بِالضَّمِّ مُشْکِلَا ۰ فَعَنْ نَافِعٍ فَافْتَحْ وَأَسْکِنْ لِکُلِّهِمْ ۰ بِعَهْدِی وَ
آتُونِی لِتُفْتَحَ مُقْفَلَا ۰ یعنی و حزنی الی الله در یوسف و ما توفیقی الا بالله در هود
خداوندان سایها اند یعنی ابن کثیر و کوفیان یا را ایشان را ساکن میسازند قوله و کلهم
یعنی همه قراء ساکن می کرداشد یا را از آن ده یا ه موعوده یعنی یصدقنی انی اخاف در
القصص و انظرنی الی یوم در الاعراف و الحجر و ص و اخرتنی الی اجل در المنافقون و
ذریتی انی تبت در الاحقاف و تدعوننی الیه در یوسف و خطابه تدعوننی یعنی
تدعوننی الی النار و لا جرم انما تدعوننی هر دو در غافر قوله و عشر الخ بیان قسم سوم
است که بعد از یا همزه مضمومه می آید یعنی ده یا اند که همزه نزدیک ایشان میشود در
حالتی که این همزه را مُعَرَّب بضم کردانیده اند و آن ده یا انی اعیذها است در آل
عمران و انی ارید و فانی اعذبه هر دو در المائده و انی امرت هر دو در الانعام و
الزمر و عذابی اصیب در الاعراف و انی اشهد الله در هود و انی اوف الکیل در
یوسف و انی القی در النمل و انی ارید ان انکحک در القصص قوله فعن نافع الخ یعنی
بس این یاآت را مفتوح کردان از نافع فقط و ساکن گردان از همه قرا یا را از
بعهدی اوف در البقره و آتونی افرغ در الکهف تا بکشائی دری را از علم که
مقفل و بسته بود قوله وَفِی اللَّامِ لِلتَّعْرِیفِ أَرْبَعُ عَشْرَةٍ ۰ فَإِسْکَانُهَا فَاشٍ
وَعَهْدِی فِی عُلًا ۰ وَقُلْ لِعِبَادِی کَانَ شَرْعًا وَفِی النِّدَا ۰ حِمًی
شَاعَ آیَاتِی کَمَا فَاحَ مَنْزِلَا ۰ بیان قسم چهارم است و آن یائی باشد که
بعد از او الف و لام تعریف بود یعنی چهارده یا حاصل اند از یش لام تعریف اسکان
این یاآت فاش شونده است از حمزه اما در عهدی الظالمین در البقره حفص با
او موافقه می نماید و در قل لعبادی الذین در ابراهیم ابن عامر و کسائی و در یا
عبادی الذین آمنوا در العنکبوت و در یا عبادی الذین اسرفوا در الزمر ابوعمرو و
کسائی و در آیاتی الذین یتکبرون در الاعراف ابن عامر ع و اسکان عهدی
حاصل است در مرتبها بلند و اسکان قل لعبادی بود طریقی پسندیده و اسکان

عبادی در ندا حمی است مشهور گشته بحمایة و آیاتی همچون خوشبوی است که در میدان
او بوی خوش او قوله فَخَمْسُ عِبَادِی اعْدُدْ وَعَهْدِی أَرَادَنِی ۰ وَرَبِّی الَّذِی
آتَانِ آیَاتِی الْحُلَا ۰ وَأَهْلَکَنِی مِنْهَا وَفِی صَادَ مَسَّنِی ۰ مَعَ الْأَنْبِیَا رَبِّی
فِی الْأَعْرَافِ کَمَّلَا ۰ بیان تعداد یاآت چهارده گانه است یعنی بشمار پنج
کلمه عبادی را سه کلمه که مذکور شدند و دو کلمه دیگر عبادی الصالحون است در الانبیا
و عبادی الشکور در سبا اما فبشر عبادی الذین در باب زوائد می آید جنانچه گفته شد
و بشمار عهدی الظالمین در البقره و ان ارادنی الله بضر را در الزمر و ربی الذی یحیی و
یمیت را در البقره و آتانی الکتاب را در مریم و آیاتی الذین را در الاعراف و ان
اهلکنی الله را در الملک از این یاآت چهارده گانه و همچون بشمار مسنی الضر را در
ص و الانبیا و ربی الفواحش را در الاعراف قوله الخ یعنی کلماتی که خداوندان
زیور اند قوله کملا یعنی تمام کرد ناظم عدد ها را این یاآت را ا۰ان که ناظم مختلف فیه را از
پنج ذکر فرموده تا معلوم گشت که آنچه غیر اینهاست متفق علی الفتح است و حسبی الله در
هشت موضع و نعمتی التی در سه محل و لیبلغنی الکبر و الاعداء مسنی السوء ان ولیی الله
حسبی الله در دو مکان مسنی الکبر شرکائی الذین در چهار موضع قل ارونی الذین ان
یقول ربی الله لما جاءنی البینات نبانی العلیم دیگر شروع فرموده در بیان قسم
پنجم که بعد از یا همزه وصل بی لام باشد قوله وَسَبْعٌ بِهَمْزِ الْوَصْلِ فَرْدًا وَفَتْحُهُمْ ۰
أَخِی مَعَ إِنِّی حَقُّهُ لَیْتَنِی حَلَا ۰ وَنَفْسِی سَمَا ذِکْرِی سَمَا قَوْمِیَ الرِّضَا ۰
حَمِیدٌ هُدًی بَعْدِی سَمَا صَفْوُهُ وِلَا ۰ یعنی هفت یا بعد از همزه وصل بی ادای
لام تعریف ۱ اخی اشدد در طه ۲ انی اصطفیتک در الاعراف که ابن کثیر و ابوعمرو
شان بفتح میخوانند ۳ لیتنی اتخذت در الفرقان که ابوعمرو تنها آنرا مفتوح میسازد
۴ نفسی اذهب ۵ ذکری اذهبا در طه که نافع و ابن کثیر و ابوعمرو شان مفتوح می
کرداشد ۷ قومی اتخذوا در الفرقان که نافع و ابوعمرو و بزی آنرا بفتح میخوانند ۷
من بعدی اسمه احمد در الصف که فتح آن از آن نافع و ابوعمرو و ابن کثیر و ابوبکر است

غ سفت یا مصاحب اند و اهمزه وصل دراین حال که همزه مفرد است و مفتوح
گردانیدن قراء اخی را و انی حق هریکی از این دو لفظ است و لیتنی شیرین گشته
و نفسی بلند شده و ذکری همین سبیل و قومی پسندیده و ستوده خداوند هدایة است
و بعدی عالی گشته صفا را و او را وری تابعه و بیان قسم ششم که بعد از یا نه همزه است
و نه لام قوله وَمَعْ غَیْرِ هَمْزٍ فِی ثَلَاثِینَ خُلْفُهُمْ ۰ وَمَحْیَایَ جِیءْ بِالْخُلْفِ وَ
الْفَتْحُ خُوِّلَا ۰ است یعنی اختلاف قراء در سی یا رات که بعد از ایشان غیر همزه
باشد و بعد از آن بیان فرموده بقوله و محیای الخ یعنی و محیای در آخر الانعام ورش
بفتح یا بخلاف یعنی بفتح و سکون و غیر نافع بفتح فقط پس معلوم شد که قالون را
سکون فقط باشد و اسکان یا بنا بر تخفیف است پس در حالة اسکان خواه در وقف
و خواه در وصل مد باید کرد از جهة التقاء ساکنین و آن کس که بفتح خواند او را سه وجه
باشد یعنی مد و وسط و قصر جنانچه در باب مد گفته شد و محیای را آورده اند
باختلاف و حال آنکه او را فتح بخشنده اند قوله وَعَمَّ عُلًا وَجْهِی وَبَیْتِی بِنُوحٍ
عَنْ ۰ لِوًی وَسِوَاهُ عُدَّ أَصْلًا لِیُحْفَلَا ۰ یعنی فتح یا روجهی لله در آل
عمران و وجهی للذی در الانعام عام کردانیده است مراتب علیه را از برای نافع
و ابن عامر و حفص یعنی ایشان بفتح میخوانند و بیتی مؤمنا بفتح یا در سوره نوح
منقولست از خداوندان شهرة و رفعة که حفص و هشام اند قوله و سواه الخ یعنی و
بشمار فتح یا ربیتی را در غیر نوح یعنی بیتی للطائفین در البقره و الحج اصلی از برای
حفص و نافع و هشام تا پاک دارند و فرق کنند که در نوح دو کس بفتح میخوانند و
درین دو موضع دیگر سه کس قوله وَمَعْ شُرَکَائِی مِنْ وَرَائِی دَوَّنُوا ۰ وَلِی
دِینِ عَنْ هَادٍ بِخُلْفٍ لَهُ الْحَلَا ۰ یعنی من ورائی و کانت در مریم و اشرکائی
قالوا آذناک در فصلت قرا در دیوان خویش ثبت کرده اند که فتح یا را ایشان
از ابن کثیر فقط است قوله و لی دین الخ یعنی و لی دین در سوره الکافرون
حفص و هشام و نافع بفتح یا میخوانند بی خلاف و بزی بخلاف غ و لی دین منقول

است ازرا اهنمائی که مقتبس است باختلافی کرا ورا نور ها است قوله
مماتی لله ارضی صراطی ابن عامر ٭ وفی النمل مالی دم لمن اق نوفلا
یعنی فتح یار ومماتی لله در الانعام آمده از نافع فقط وفتح یار ان ارضی واسعة در
العنکبوت وان هذا صراطی مستقیما در الانعام قراءة ابن عامر است ومالی لا اری
الهدهد در النمل ابن کثیر وهشام وکسائی وعاصم بفتح یا میخوانند قوله دم ای یعنی والم
شوا از برای کسی که صافی شده عطار او قوله ولی نعجة ماکان لی اثنین مع معی
ثمان علی والظلة الثان عن جلا یعنی ولی نعجة واحدة در ص وما کان لی در دو
موضع یعنی وما کان لی علیکم در ابرهیم وما کان لی من علم در ص ومعی در شش محل یعنی
معی بنی اسرائیل در الاعراف ومعی عدوا در التوبة ومعی صبرا سه موضع در الکهف و
هذا من معی در الانبیاء وان معی ربی سیهدین در الشعرا ومعی ردءا در القصص این جمیع
بفتح یا حفص تنها میخواند و در دوم سورة الظلة که الشعرا است یعنی ومن معی من المؤمنین
ورش موافقة واحفص می نماید غ این کلمات خداوندان مرتبها بلند اند و حرف دوم
مرویت از خداوندان کشف قوله ومع تؤمنوا لی یؤمنوا بی جا ویا ه
عبادی صف والحذف عن شاکر دلا یعنی یؤمنوا بی لعلهم یرشدون در البقرة
وان لم تؤمنوا لی فاعتزلون در الدخان فتح یار ایشان مردوا از ورش آمده ووصف کن
یا عبادی لا خوف علیکم را در الزخرف بفتح یا از برای ابوبکر وبحذف یا در حالین از
برای حفص وحمزه وکسائی وابن کثیر از انجهة که در بعض مصاحف یار او محذوف است
بس دیگران در حالین بیار ساکنه خوانند غ وحذف یا منقولات از قاری
بسیار لشکر کسترده که دلو طلب خویش را از جاه علم بر آورده است قوله
وفتح ولی فیها لورش وحفصهم ٭ ومالی فی یس سکن فتکملا
یعنی فتح یار ولی فیها مارب اخری در طه از برای ورش است وحفص قرا وما لی لا
اعبد الذی در یس یار او را ساکن کردان از برای حمزه تا تمام کنی مواضع خلاف
را در یارات اضافه قوله باب مذاهبهم فی الزوائد

یعنی

یعنی این باب است در بیان مذاهب قرا در یائی چند که زائد اند بر رسم یعنی در قراءة
هستند و در کتابت نه واین یاآت هم در اسما رلام الفعل یا یار اضافه واقع
می شوند وهم در افعال مانند المنادی ودعائی ویسری وخافونی قوله
ودونک یاآت تسمی زوائدا ٭ لان کن عن خط المصاحف معزلا
یعنی فرا گیر یائی چند را که نام نهاده اند این یارات را در علم قراءت زوائد از انجهة
که بودند ایشان از خط مصحفهای عثمانی خداوندان عزل یعنی در انها نوشته نیستند
وتثبت فی الحالین درا لوامعا ٭ بخلف واولی النمل حمزة کملا
یعنی یائی که ابن کثیر بی خلاف وهشام بخلاف آنها را ثابت می دارند می باید
دانست که هم در حال وصل وهم در حال وقف آن ثابت می دارند در حالی که آن
یاآت ایشان مشابه درها درخشنده اند واول نمل حمزه تمام کرده آنرا یعنی آتمدونی
بمال در اول النمل حمزه همچون ایشان هر دو یار او را ثابت می دارد در حالین
نگوئی که اثبات یا مخالفه رسم لازم می آید زیرا که این یا همچون حروف لین
است که در لفظ در حالین هستند ودر خط نیستند مانند العلمین وداود و
النبیین قوله وفی الوصل حماد شکور امامه ٭ وجملتها ستون
واثنان فاعقلا یعنی ابوعمرو وحمزه وکسائی ونافع هر یائی را که ثابت می
می دارند در وصلشان ثابت می دارند نه در وقف از انجهة که وقف محل تغیر
است یعنی که تنوین واعراب وصله را در وقف حذف می کنند واین مشابه واو ست
ویار صلات است مثل رسله وکتبه بس دیگرا از در حالین حذف باشد بنابر
اتباع رسم وجمله این یاآت زوائد شصت ودو یا اند بس در این باب این قاعده
را از انجهة نهاده تا در هر موضعی مکرر نباید کرد قوله فیسری الی الداع الجوار المنا
یهدین یؤتین مع ان تعلمنی ولا ٭ واخرتن الاسرا وتتبعن سما
وفی الکهف نبغی یأت فی هود رفلا ٭ سما ودعائی فی جنا حلو
هدیه ٭ وفی اتبعونی اهدکم حقه بلا یعنی بعد از انکه این

قواعد را دانستی بدان که اثبات یا در والیل اذا یسر در الفجر ودر الی الداع در القمر
ودر من آیاته الجوار در الشوری ودر المناد من مکان قریب در ق ودر ان یهدین ربی
وان یؤتین خیرا وعلی ان تعلمن هر سه در الکهف ودر لئن اخرتن الی یوم القیمة
در سبحان بخلاف لولا اخرتنی در المنافقون ودر الا تتبعن افعصیت در طه
عالی شده از نافع وابن کثیر وابوعمرو بس ابن کثیر را در حالین بوده وایشان را
وصل فقط قوله وفی الکهف الخ یعنی ما کنا نبغ فارتدا را در الکهف ویوم یأت
لا تکلم را در هود باثبات یا شان تعظیم کرده اند از برای مدلول سما وکسائی بخلاف
ما نبغی هذه در یوسف ویأتی آمنا وما نند آن قوله ودعائی الخ یعنی وتقبل دعائی در
ابرهیم حمزه وورش وبزی باثبات یا می خوانند هر یکی بر اصل خود بخلاف دعائی
الا فرارا در نوح که یا را او باتفاق ثابت غ اثبات یار دعائی حلاوت
جس سیرت او همچون میوه چیده است قوله وفی اتبعونی الخ یعنی اتبعون اهدکم
سبیل الرشاد در غافر ابن کثیر وابوعمرو وقالون آنرا باثبات یا خوانده اند هر
کسی بر اصل خود بخلاف فاتبعونی اهدکم آزموده است حق او او را البس او را
صواب یافته قوله وان ترن عنهم تمد وتمی نما ٭ فریقا ویدع الداع هاک
جنا حلا یعنی ان ترن انا اقل در الکهف منقول است هم از ابن کثیر وابوعمرو
وقالون باثبات یا واثبات یار اتمدونن بمال در النمل عالی گشته از رو ه
او یعنی از خواندکان که نافع است وابن کثیر وابوعمرو وحمزه هر کس بر اصل خویش
الا حمزه که در حالین دارد بخلاف اصل خود ویوم یدع الداع در القمر اثبات یار
او از بزی وورش وابوعمرو است ع فرا گیر میوه را که شیرین گشته واین کنایتی از
منظوم است قوله وفی الفجر بالوادی دنا جنا یأته ٭ وفی الوقف بالوجهین
وافق قنبلا یعنی اثبات یار جابوا الصخر بالواد نزدیک گشته روانی آن از ابن کثیر
وورش قوله وفی الوقف الخ یعنی بالواد در وقف بر دو وجه موافق آمده قنبل را
یعنی قنبل را در حالت وقف هم اثبات وهم حذف وبزی وورش بر اصل خویش

بلشت

باشند قوله واکرمنی معه اهانن اذ هدی ٭ وحذفهما للمازنی عد
اعدلا یعنی اثبات یار فیقول ربی اکرمن ودر والفجر منقولست از نافع وبزی
غ اهانن مصاحبت نموده واکرمنی در زمانی که او را راه نموده قوله وحذفهما
یعنی حذف یار اکرمنی واهانن از ابوعمرو اعدل شمرده اند واین دلالت ان میکند که
وصل او را هم حذف باشد وهم اثبات اما حذف اولی است زیرا که صاحب تیسیر
چنین آورده که وقیاس قوله ای قول ابی عمرو فی رؤس الآی یوجب حذفهما و
این مردو از این قبیل اند بس در وصل دو وجه باشد ودر وقف خود حذف
دارد قوله وفی النمل آتانی ویفتح عن اولی ٭ حمی وخلاف الوقف بین حلا
علا یعنی فما آتانی الله خیر در النمل باثبات یار مفتوحه در وصل منقولست از حفص
ونافع وابوعمرو ولیکن در حالة وقف قالون وابوعمرو وحفص هم اثبات دارند وهم حذف
وورش حذف فقط بس ورش بر اصل خود باشد وحفص مخالفه اصل خود کرده
باشد در حذف وقالون وابوعمرو در اثبات اما از قبیل ایشان مردود این دلیل
می توان گفت که چون این یار التشبیه بیاء اضافه کرده اند در وصل ومفتوحش
ساختند در وقف نیز شبیهش باو کردند وثابتش داشتند آتانی در نمل است
وحال انکه مفتوح کرده میشود یار او از خداوندان حفظ وخلاف وقف عالی شده
در میان اصحاب نزیورها قوله ومع کالجواب الباد حق جناهما ٭ وفی المهتد
الاسرا وتحت اخو حلا یعنی اثبات یا در سواء العاکف فیه والباد در الحج
ودر جفان کالجواب در سبا از ابن کثیر وابوعمرو وورش است ودر فهو المهتدی
در سبحن ودر الکهف که تحت سبحن است از نافع است وابوعمرو بخلاف فهو المهتد
در الاعراف که بر اثبات آن اجماع است قوله وفی اتبعن فی آل عمران عنهما
وکیدون فی الاعراف حج لیحملا ٭ بخلف وتؤتون بیوسف حقه
وفی هود تسئلنی حواریه جملا یعنی اثبات یا در ومن اتبعن در آل عمران
از نافع وابوعمرو است وثم کیدون در الاعراف باثبات یار غالب آمده تا او

قبول کنند از ابوعمرو بی خلاف و از هشام بخلاف یعنی بحذف و اثبات در حالین
جن نجوه در اول باب مذکور شد پس فکیدونی در سود منثبت بود و در والمرسلات محذوف
از همه قرا و ثبوت یا در حتی تؤتون موثقا در یوسف حق ابن کثیر و ابوعمرو است
و فلا تسئلنی ما لیس در سود نافع او یعنی خواندهٔ او که ابوعمرو است و ورش اند
اند آنرا باثبات یا یعنی ایشان باثبات میخوانند قوله و تخزون فیها ج اشرکتمون قد
هدان اتقون یا اولی الخشون مع و لا یعنی و لا تخزون فی ضیفی در سود باثبات
یا غالب آمده از جهة ابوعمرو بخلاف البحر و همچنین اثبات یا در انی کفرت بما اشرکتمون
در ابراهیم و در قد هدان در الانعام و در واتقون یا اولی الالباب در البقره و در و
و لا تشتروا بایاتی در المائده از ابوعمرو است بیان که هدان را از جهة به قید تقیید کرده
تا قل انی هدانی بیرون رود که آن باجماع ثابت است و و اتقون را به یا اولی مقید
فرموده تا و ایای فاتقون خارج گردد که ان باتفاق محذوفست و و اخشون را به
و لا مقید ساخته تا اخشون الیوم در اول سوره و و اخشونی و لاتم در البقره خارج
شوند چه اول باتفاق محذوفست و دوم باتفاق مثبت قوله و عنه و خافون و
و من یتقی زکا بیوسف و افی کالصحیح معللا یعنی اثبات در فلا
تخافوهم و خافون در آل عمران منقولست هم از ابوعمرو و انه من یتق و یصبر در یوسف
قنبل به اثبات میخواند غ یتقی پاک شده در یوسف و تمام گشته در حالتی که او معللا
مثل صحیح یعنی او را جاری مجری صحیح داشته اند از این روی که همچنانکه در فعل صحیح
در حالة جزم اکتفا بحذف حرکه می نمایند در یتقی نیز همچنین کرده اند و حرف را حذف
نکرده اند بر لغت الم یاتیک و الانباء تنمی یا آنکه یا را از اشباع کسره حاصل
آمده قوله و فی المتعال دنا و التلاق و التناد در اباعیه بالخلف جهلا
یعنی اثبات یا که در شهرت و صفا همچون در است حاصل شده در الکبیر المتعال در الرعد
از برای ابن کثیر و ثابت می دارند یا را در یوم التلاق و یوم التناد هر دو در غافر
ابن کثیر و ورش بی خلاف و قالون بخلاف غ اثبات یا ر التلاق و التناد دفع
کرده

کرده طالب او جاهلانی که این قراءة ضعیف شمرده اند بنا بر آنکه آخر آیه است و
قالون در او اخر آیات اثبات نمی کند قوله و مع دعوة الداع دعانی حلا جنی
و لیسا لقالون عن الغر سبلا یعنی اجیب دعوة الداع اذا دعان به
اثبات یا از ابوعمرو و ورش آمده بی اختلاف قوله و لیسا الخ یعنی نیست اثبات
یا این هر دو کلمه مر قالون را از نقل مشاهیر قرا در حالتی که ایشان اختلاف کنندگان
اند در نقل یعنی مشاهیر اثبات را نقل کرده اند پس حذف باشد و غیر مشاهیر اثبات
را نقل کرده باشند در هر دو و بعضی اثبات اول و حذف دوم را نقل کرده اند
و بعضی دیگر بعکس پس چهار وجه شود قوله نذیری لورش ثم تردین ترجمون
فاعتزلون ستة نذری جلا و عیدی ثلاث ینقذون یکذبون
قال نکیری اربع عنه وصلا یعنی اثبات یا در کیف نذیر در الملک از برای
ورش است و همچنین کشف کرده است ورش ان کدت لتردین را در والصافات
و ان ترجمون را و ان لم تؤمنوا لی فاعتزلون را هر دو در الدخان و نذری را که
شش محل در القمر باثبات یا و همچنین وعیدی در سه مکان یعنی و خاف وعید در ابراهیم
و فحق وعید و من یخاف وعید هر دو در ق و لا ینقذون را در یاسین و انی
اخاف ان یکذبون قال ستکذبون را در القصص و نکیری را در چهار محل فکیف کان
نکیری در الحج و نکیری قل انما اعظکم در سبا و نکیر الم تر ان الله در فاطر و نکیری
او لم یروا الی الطیر را در تبارک الملک رسانیده اند بما از ورش باثبات یا و
قید قال از آن جهت است که تا ان یکذبون و یضیق در الشعرا بیرون رود قوله
فبشر عبادی افتح و قف ساکنا یدا و و اتبعونی حج فی الزخرف العلی
یعنی مفتوح کرد ان یا را از فبشر عبادی الذین یستمعون در الزمر در وصل و وقف
کن بر این یا در حالتی که او ساکن بود از سوسی در حالتی که تو خداوند دست باشی
یعنی دست راجبانی و مباحثه کنی تا دفع اعتراض کسی کنی که گوید سوسی مخالفت اصل خود
نموده که در وقف یا را ثابت داشته و این دلیل را بر جائش بندی که چون سوسی

این یا را مشابه یا اضافه کرد اینده در وصل مفتوحش ساخته در وقف نیز ساکنش ثابت
داشته هم بنا بر مشابهه و این یا چه یا اضافه را در وقف حذف نمی کنند قوله
و اتبعونی الخ یعنی و صاحب اثبات یا و اتبعونی هذا صراط مستقیم در الزخرف
که ابوعمرو فقط است غالب آمده در حجت قوله و فی الکهف تسئلنی عن الکل یاؤه
علی رسمه و الحذف بالخلف مثلا یعنی اثبات یا منقولست از همه قرا در فلا
تسئلنی عن شیء در الکهف بنا بر آنکه در مجموع مصاحف به یا نوشته و حذف یا را
حالین در لفظ نه در کتابت نقل کرده اند از ابن ذکوان اثبات در حالین اگر گوئی
یاآت زائده در لفظ ثابت می باشد نه در خط و در فلا تسئلنی در روایت حذف به
عکس است جواب گویند که این نیز مثل الظنونا و السبیلا و الرسولا و ثمودا و سلاسلا
و قواریرا اولست که در چند قراءة صحیح بحذف الف میخوانند چه در وقف و چه در وصل
و در مجموع مصاحف رسمشان بالف است و مثل او لکن و انا بن مثبت که واو و یا
در مصاحف مرسوم اند و بحذف هر دوشان میخوانند قوله و فی نرتعی خلف زکا و
جمیعهم بالاثبات تحت النمل یهدینی تلا یعنی قنبل راست در اثبات
یا نرتعی و نلعب در یوسف خلافی پاک و دور از شبهه یعنی هم اثبات دارد و هم حذف
و دلیل اثبات آنست که در یتقی گفته شد قوله و جمیعهم الخ یعنی خوانده اند همه قرا ان
یهدینی سواء السبیل را در زیر النمل که القصص است به اثبات یا از آن جهة که
در کل مصاحف مثبت است و از برای آن که ناظم رحمه الله در اول باب یهدین را
درین بیت که فیسری الی الداع الجوار المناد یهدین قید نکرده بود که در سوره
الکهف است خوف از التباس نمود و این یک یا را از میان مجمع علی الاثبات
ذکر فرموده تا معلوم شود که یهدینی که محل خلافست در الکهف واقع شده قوله
فهذی اصول القوم حال اطرادها اجابة بعون الله فانتظمت حلا
یعنی این بابها را که یاد کردم اصول قرا و قواعد کلیهٔ ایشان بود که من دعوت ایشان
کردم تا منتظوم شان سازم پس اجابتم کردند در حالتی که منقاد بودند بتوفیق و یاری
خدای تعالی

خدای تعالی پس منظوم گشتند در این حال که ایشان مثل زیورها بودند قوله
و انی لارجوه لنظم حروفهم نفائس اعلاق تنفس عطلا
تنها یعنی و بدرستی که من امید می دارم بخدای تعالی که آسان فرماید بر من نظم کردن قرا
منفرده قراء سبعه را در حالتی که این قراءتها مانند باشند به چیزهای نفیسی که بگردانند
این چیزهای نفیس گردنهای خالی از زینت را النفیس و آراستن یعنی هر کسی که علم این
قصیده را یاد گرفت همچون کسی شد که هیچ گردن بند نداشت و بعد از آن گردن
بندهای نفیس در گردن بست و از اینجهة ذکر کردن بند کرد که عرب تفاخر بدان
نمایند قوله سامضی علی شرطی و بالله اکتفی و ما خاب ذو جد اذا هو
حسبلا یعنی زود است که بگذرم بر شرط خویش که آن ذکر رموز و قیود و اکتفا بضد
و امثال آنهاست چنانچه از پیش اصطلاح را نهادم و بخدای تعالی اکتفا می نمایم
یعنی آنحضرت را کافی مهمات و قاضی حاجات خویش میسازم خاصه در نظم این قصیده
و محروم نمی گردد هیچ خداوند جدی و سعی در مطلوب خود چون حسبی الله و حوالة
اتمام مقصود خویش بحضرت کافی مهمات جل جلاله نماید اکنون تمام شد اصول
و الله المسئول من واهب کل مسؤول ان یوفقنا لترجمة فرش الحروف ایضا انه
رحیم رؤوف کریم عطوف بسم الله الرحمن الرحیم قوله باب
فرش الحروف یعنی این بابیست در بیان فرش حروف یعنی پراکندن کلمات مختلف
فیها و از آنجهة گفتن هر کلمه را در موضع خود بر ترتیب سور فرش نام نهاد که همچنانکه
چیزی را میگسترانند تا هر گوشه و جزوی را از آن در محل خود قرار دهند این کلمات
مختلف فیها را نیز انتشارشان داده هر یکی را در موضع خود در سوره خود
غالبا بخلاف اصول که حکم هر یکی از ایشان شامل مجموع مواضع میشود غالبا و
قید غالبا از آنجهة است که گاه هست که در فرش اصولی مطرد واقع میشود مانند
امالة التورلة و امالة فواتح سور و در اصول غیر اصولی مطرد روی می نماید همچون
یاآت اضافه و زوائد قوله سورة البقرة و ما یخدعون الفتح من قبل ساکن
خدای تعالی

وَبَعْدُ ذَكَا وَالْغَيْرُ كَالْحَرْفِ أَوَّلاً يعني فتح يا از يش خا پاكن و فتح دال از
بس خا در و ما يخدعون روشن گشته از كوفيان و ابن عامر و جون قراءة ديگران
از ضد معلوم نمي شد پس آن فرموده بعوته و الغير اولا يعني غير ايشان مي خوانند اين
حرف را همچون حرف اول يعني يخادعون الله بضم يا و فتح خا و الفي بعد از خا و كسر
دال پس قراءة اول فعل از يكطرف بود و بر قراءة دوم از طرفين بلا از قبيل طابقت النعل
باشد قوله وَخَفِّفْ كُوفٍ يَكْذِبُونَ وَيَاؤُهُ بِفَتْحٍ وَلِلْبَاقِينَ ضُمَّ وَثُقِّلاَ
يعني كوفيان مفتوح گردانيده اند يا را و تخفيف كرده اند ذال را از بما كانوا يكذبون
و اسكان كاف از تخفيف معلوم ميشود چه فا الفعل مضارع از ثلاثي مجرد هميشه ساكن مي
باشد و از باقيان يا را مضموم مي سازند و ذال را مشدد و فتح كاف از تثقيل ذال
لازم مي آيد چه ما بعد حرف مضارع از باب تفعيل دايم الفتح است و الا التقاء الساكنين
علي غير حده لازم آمدي و ناظم رحمه الله در هر فعلي كه فا الفعل مضارعش ساكن است خواه
مجرد و خواه مزيد كه ذكر تخفيف كرده سكون ازو لازم مي آيد و در فعلي كه فا الفعل
مضارعش متحرك است و ذكر تثقيل موده فتح ازو حاصل ميشود و وجه قراءة اول آنست
كه جون منافقان ميگفتند كه آمنا بالله و باليوم الآخر و دروغ بود خداي تعالي
خبر مي دهد از كذب ايشان و قراءة دوم كه از تكذيب آمده بنا بر تكذيب منافق
است پيغامبران را بدانكه اشمام بر سه قسم است ١ اشارة به لب در مثل
نستعين و قيل ٢ خلط حرف بحرف مثل صراط در روايت خلف ٣ خلط حركة به
حرف چنانچه ناظم اشارة بآن فرموده قوله وَقِيلَ وَغِيضَ ثُمَّ جِيءَ يُشِمُّهَا
لَدَى كَسْرِهَا ضَمًّا رِجَالٌ لِتَكْمُلاَ يعني اشمام مي كنند كسائي و هشام كسره قاف
را از قيل و غيض الماء در سود لا غير و كسره جيم را از وجيء بالنبيين در الزمر و
جيء يومئذ در و الفجر لا غير ضمي كه ترديكست بواو قوله رجال لتكملا يعني اشمام
ميكنند مرداني چند تا تمام شود دلالة بر اين قراءة كه لغة بني اسد است و دلالة
بر اخلاص كسر كه لغة ديگران است و قراءة ديگران قوله وَحِيلَ بِإِشْمَامٍ وَسِيقَ

کادنا

كَمَا رَسَا وَسِيءَ وَسِيئَتْ كَانَ رَاوِيهِ أَنْبَلاَ يعني و حيل بينهم در سبا و وسيق
الذين دو موضع در الزمر ابن عامر و كسائي با شمام كسر حا و كسر سين ميخوانند و نافع متابعت
ايشان ميرود و نمود در اشمام سين از سيئ بهم در هود و العنكبوت و از سيئت وجوه
الذين در الملك و ديگران با خلاص كسر ميخوانند و در قيلا و قيله هيچ خلافي نيست زيرا
كه نه فعل اند غ و حيل و سيق مقرر شده اند به اشمام در حالتي كه اين اشمام در ايشان مثل
كوهي است كه در زمين ثابت و استوار شده و سيئ و سيئت بود راوي اشمام هريكي
از ايشان مشهورتر قوله وَهَا هُوَ بَعْدَ الْوَاوِ وَالْفَا وَلاَمِهَا وَهَا هِيَ
أَسْكِنْ رَاضِيًا بَارِدًا حُلاَ يعني ساكن گردان ها را از لفظ هو و از لفظ هي كه بعد
از واو و فا و لام باشند ما نند و هو علي كل و هي تجري بهم فهو وليهم فهي كالحجارة لهو الغني
لهي الحيوان از كسائي و قالون و ابوعمرو در حالتي كه تو پسند كننده باشي اين اسكان
را كه در مطلوبيت و استعمال مشابه چيزي خنك است كه شيرين شده و اسكان ها
بنابر مشابهتي است كه با عضد و كتف دارند و از كفش ناظم كه بعد الواو و الفا و
لامها معلوم شد كه اين حكم شامل همه قرآن است زيرا كه مجموع اين كلمات در البقره نيامده
قوله وَثُمَّ هُوَ رِفْقًا بَانَ وَالضَّمُّ غَيْرُهُمْ وَكَسْرٌ وَعَنْ كُلٍّ يُمِلَّ هُوَ انْجَلاَ
يعني ساكن بيان ها را از ثم هو يوم القيامة من المحضرين در القصص از كسائي و قالون در
اين حاله كه تو خداوند جرب نرمي باشي كه روشن باشد در توجيه اين قراءة و وجه پس
آنست كه جون ثم مشاركتي داشت با آن حروف سه كانه در حرفيه عموما و با واو و فا
در عاطفه خصوصا مشابه ايشان كردند و ها را بعد ازو ساكن ساختند و ضم و رفع هو
كسر در ها هي قراءة كسائي و قالون و ابوعمرو است قوله وعن كل ان يمل هو يعني روشن شده
ضم ها در ان يمل هو از همه قرا زيرا كه يمل هيچ مشابهتي با حروف مذكوره ندارد تا
سبب ها او را ساكن سازند و ذكر ناظم رحمه الله اين مسئله را از اين جهت
اسكان اين ها را از قالون روايت كرده اند اما هيچ معول بر ان نيست قوله
وَفِي فَأَزَلَّ اللاَّمَ خَفِّفْ لِحَمْزَةٍ وَزِدْ أَلِفًا مِنْ قَبْلِهِ فَتُكَمِّلاَ

يعني مخفف گردان لام را از فازلهما الشيطان و زياده كن الفي را از پيش لام از
حمزه كه تا تمام كني قراءة او را پس فازالهما شود از ازالة و قراءة ديگران ازل از
ازلال قوله وَآدَمَ فَارْفَعْ نَاصِبًا كَلِمَاتِهِ بِكَسْرٍ وَلِلْمَكِّيِّ عَكْسٌ تَحَوَّلاَ
يعني مرفوع گردان آدم را بر فاعليه در حالتي كه منصوب كننده باشي كلمات را بكسر
بر مفعوليه از قوله تعالي فتلقي آدم من ربه كلمات از غير ابن كثير و ابن كثير را عكس
اين قراءة است يعني نصب آدم بر مفعوليه و رفع كلمات بر فاعليه و معني هر دو
يكي است زيرا كه هر چه بتو مي رسد تو نيز باو ميرسي قوله وَيُقْبَلُ الاُولَى أَنَّثُوا دُونَ
حَاجِزٍ وَعَدْنَا جَمِيعًا دُونَ مَا أَلِفٍ حَلاَ يعني و لا يقبل منها شفاعة را كه در
اول واقعست بتانيث خوانده اند بي معاني از ابن كثير و ابوعمرو بنا برانكه لفظ
شفاعة مونث است پس ديگر از اتذكير بود از انجهه كه تانيث شفاعة غير حقيقي است
و لفظ واعدنا در جميع قران يعني درين سوره و الاعراف وطه بي الفي كه بعد از واو است
شيرين گشته از ابوعمرو بنا بران كه وعده از طرف حق فقط جل و علا بود و ديگران
كه واعدنا را با ثبات ميخوانند از انجهه است كه الله تعالي وعده فرمود حضرت
موسي را بتكليم و موسي وعده فرمود در رفتن بسوي طور قوله وَإِسْكَانُ بَارِئْكُمْ وَيَأْمُرُكُمْ
لَهُ وَيَأْمُرُهُمْ أَيْضًا وَتَأْمُرُهُمْ تَلاَ وَيَنْصُرُكُمْ أَيْضًا وَيُشْعِرُكُمْ
وَكَمْ جَلِيلٍ عَنِ الدُّورِيِّ مُخْتَلِسًا جَلاَ يعني اسكان همزه بارئكم دو
موضع درين سوره و اسكان را يامركم درين سوره و در دو موضع آل عمران
و يامرهم بالمعروف در الاعراف و ام تامرهم در و الطور و فمن ذا الذي ينصركم
نيز در آل عمران و ما يشعركم انها در الانعام از ابوعمرو آمده و سبب اسكان تخفيف
است قوله و كم جليل الخ يعني و بسياري از مشايخ قراء بزرگوار كه كشف كرده اند اين
كلمات مذكوره را از دوري در حالة اختلاس يعني نقل كرده اند از دوري از
ابوعمرو اختلاس را بنا برانكه اين حركة حركة اعرابست و بردن آن بيكبارگي
جايز نيست پس دوري را اسكان و اختلاس هر دو باشد و سوسي را اسكان

فقط

فقط و ديگران با تمام حركة ميخوانند قوله وَفِيهَا وَفِي الأَعْرَافِ نَغْفِرْ بِنُونِهِ
وَلاَ ضَمَّ وَاكْسِرْ فَاءَهُ حِينَ ظَلَّلاَ وَذَكِّرْ هُنَا أَصْلاً وَلِلشَّامِ أَنَّثُوا
وَعَنْ نَافِعٍ مَعْهُ فِي الأَعْرَافِ وُصِّلاَ يعني بخوان اي قاري نغفر لكم را درين
سوره و در الاعراف از ابوعمرو و ابن كثير و كوفيان بنون در حالتي كه نون مضموم نباشد
يعني مفتوح بود و مكسور گردان فا را يعني بصيغه متكلم بخوان از براي عظمة در ان متكلم كه
غفران خداي تعالي سايه بر تو افكند پس ديگران را ضم حرف مضارعة بود و فتح فا
و ليكن نافع در اين سوره بتذكير ميخوانند و ابن عامر شامي بتانيث و در الاعراف
نافع و ابن عامر هر دو بتانيث مي خوانند بر صيغه مجهول و تذكير بنا بر انست كه تانيث
خطايا كم غير حقيقي است غ و مذكر گردان نغفر را درين سوره در حالتي كه تو اصلي
باشي و از شامي نغفر را مونث گردانيده اند و تانيث را رسانيده اند بما نقل
از نافع در اعراف در حالتي كه نافع مصاحب شامي است قوله وَجَمْعًا وَفَرْدًا فِي
النَّبِيءِ وَفِي النُّبُوءَةِ الْهَمْزَ كُلٌّ غَيْرُ نَافِعٍ أَبْدَلاَ يعني ابدال كرده اند همه قراء غير
از نافع همزه را به يا در لفظ النبي خواه كه جمع بود مانند النبيين و النبيون و الانبياء
و خواه مفرد مثل النبي و نبي و نبيا و للنبي هر جا كه واقع شوند و همچنين ابدال كرده اند
همزه را بواو در النبوة در آل عمران و الانعام و العنكبوت و الجاثيه و الحديد بر
قاعده تصريف پس نافع بهمز خواند كه اصلست زيرا كه انبيا از نبا مشتق اند اما
مبالغة مشهوره ابدالست قوله وَقَالُونُ فِي الأَحْزَابِ فِي لِلنَّبِيِّ مَعْ بُيُوتَ
النَّبِيِّ الْيَاءَ شَدَّدَ مُبْدِلاَ يعني قالون مشدد گردانيده است يا را در حالتي
كه ابدال كرده همزه را بيا و يا را در يا ادغام كرده در ان وهبت نفسها للنبي
بيوت النبي الا ان هر دو در الاحزاب در وصل بنا برانكه مذهب او در اجتماع
همزتين مكسورتين در وصل تسهيل همزه اولي است و جون تسهيل كرد همزه نزديك
به يا شد پس اين يا و يايي كه پيش ازوست جون مجتمع شدند ادغام واجب
باشد مثل بالسوء الا پس در وقف همچنان مهموز خوانند قول… ۵

وَفِي الصَّابِئِينَ الْهَمْزَ وَالصَّابِئُونَ خُذْ ۝ وَهُزْؤًا وَكُفُؤًا فِي السَّوَاكِنِ فُصِّلَا
وَضَمٌّ لِبَاقِيهِمْ وَحَمْزَةُ وَقْفُهُ ۝ بِوَاوٍ وَحَفْصٌ وَاقِفًا ثُمَّ مُوصَلَا
يعني قراء اكير اثبات همزه را در والصابئين درين سوره و در الحج و در الصابئون
در المائده از همه قرا غير از نافع پس نافع بحذف همزه خواند پس قراءة اول از
صبا مهموز بود بمعنى خرج عن دينه و قراءة دوم از صبا يصبو معتل اللام واوى
بمعنى مال قوله وهزؤا الى آخره يعنى هزؤا هر جا كه واقع شود و كفؤا اخذ باسكان زاى
فا قراءة حمزه است و مضموم كرده اند زاى و فا را از باقى ايشان و ليكن حمزه وقف
بواو ميكند بر موافقه رسم زيرا كه ايشان هر دو را بواو نوشته اند و در باب وقف
همزه از بيت وحرك به ما قبله متسكنا معلوم شد كه نقلش نيز باشد پس حفص و وجه بود
و حفص خواه در وقف و خواه در وصل بواو ميخواند غ و هزؤا و كفؤا را روشن
كرده بنده اند و ذكر شان كرده در جمله اسمهاى چند كه ميانهاى ايشان ساكن است
قوله وَبِالْغَيْبِ عَمَّا تَعْمَلُونَ هُنَا دَنَا ۝ وَغَيْبُكَ فِي الثَّانِي إِلَى صَفْوِهِ دَلَا
يعنى عما تعملون افتطمعون كه در تر دهنوا بالغيب تر ديگ شته از ابن كثير و به
غيب خواندن تو در تعملون دوم يعنى عما تعملون اولئك از نافع و ابوبكر و
ابن كثير فرو گذاشته دلو را بسوى صغار خويش و پر بر آورده يعنى اين كلمه
داعيه داشته كه او را بالغيب نيز بخواند پس چون اينجا غنة او را بالغيب خوا شدند
مقصودش حاصل شد و هر جا كه لفظ دلا واقع شود كنايه از حاصل شدن
مقصود است پس ديگران بخطاب خواندند بنا بر آن كه ما قبل اين هر دو
بعملون كلامى چند واقع اند كه احتمال خطاب و غيبه هر دو دارند قوله
خَطِيئَتُهُ التَّوْحِيدُ عَنْ غَيْرِ نَافِعٍ ۝ وَلَا يَعْبُدُونَ الْغَيْبُ شَايَعَ دُخَّلَا
يعنى و احاطت به خطيئته بتوحيد منقولست از غير نافع زيرا كه مراد با و اسم جنس
است پس نافع بجمع خواند يعنى خطيئاته قوله و لا تعبدون الآية يعنى و لا يعبدون
الا الله حمزه و كسايى و ابن كثير بغيب ميخواندند از انجهة كه اخبار است از حال

قال ابن

بنى اسرائيل كه ميثاقشان فرا گرفته بودند پس باقيان بخطاب خواندند تا حكايه شود
از حال خطاب با ايشان غ لا تعبدون غيب در او متابعه نموده چيزى را كه داخل بود
او دخل مى سازد كه آن اخبار است بر سبيل غيبه قوله وَقُلْ حُسْنًا شُكْرًا وَ
حُسْنًا بِضَمِّهِ ۝ وَسَاكِنِهِ الْبَاقُونَ وَاحْسِنْ مُقَوَّلَا يعنى ياد كن اى قارى
و قولوا للناس حسنا را بفتح حا و سين از حمزه و كسايى مصدرى محذوف شود
اى قولا حسنا در حالتى كه شكر كننده باشى و حسنا بضم حا و سكون سين او قراءة
باقيان است اى قولا ذا حسن قوله و احسن مقولا يعنى نيكو شود در نقل اين
قراءة در حالتى كه نيت كننده باشى آن از مشايخ قراء قوله وَتَظَّاهَرُونَ
الظَّا خَفِّفْ ثَابِتًا ۝ وَعَنْهُمْ لَدَى التَّحْرِيمِ أَيْضًا تَحَلَّلَا يعنى تظاهرون
عليهم بالاثم ظا را او را بتخفيف خوانده اند از كوفيان تخفيفى كه ثابت شده از ايشان
و هم از ايشان و ان تظاهرا عليه در تحريم تخفيف در او قرار گرفته و حلال گشته
بنا بر آن كه اصلشان تتظاهرون و تتظاهرا بوده و احدى التائين محذوف
شده و باقيان كه بتشديد ميخوانند ادغام كرده باشند تا دوم را در ظا قوله
وَحَمْزَةُ أَسْرَى فِي أُسَارَى وَضَمُّهُمْ ۝ تُفَادُوهُمُ وَالْمَدُّ إِذْ رَاقَ نَفَّلَا
يا توكم اسرى را در موضع اسارى كه قراءة ديگران است و بر هر دو قراءة
جمع اسير است مانند جريح و جرحى و قديم و قدامى ميخوانند نافع و كسايى و
عاصم تفادوهم را بضم تا و بمد يعنى بالف بعد از فا تا از باب مفاعلات باشد
فتح از وجود الف لازم مى آيد پس ديگران بفتح تا و اسكان فا و حذف
الف خواندند تا از فدا بود و هر دو قراءة يك معنى اند غ ضم و مد قرار او نفل
بخشيده اند شان غنيمتى را زيرا كه هر يكى از ايشان صافى شده اند يعنى معنيش
ظاهر است قوله وَحَيْثُ أَتَاكَ الْقُدْسُ إِسْكَانُ دَالِهِ ۝ دَوَاءٌ وَلِلْبَاقِينَ
بِالضَّمِّ أُرْسِلَا يعنى و هر جا كه بيايد بتو لفظ القدس بدانكه اسكان دالش
از ابن كثير است و آن در چهار محل آمده و ايدناه بروح القدس در ين

درين سوره دو محل يك محل درميان جزو اول و يك محل در اول جزو سيوم و در المائده يك محل
قل نزله روح القدس در النحل يك محل اذ ايدتك بروح القدس و اطلاق كرده اند
از باقيان بضم دال و ضم لغة اهل حجاز است و اسكان لغة اهل نجد با تميم قوله دوا
اشاره است بآن كه چون ضم ثقيل بود ناچار دوا او كه تخفيف است باسكان
نموده اند و چون ضد اسكان نه ضم بود بيانش فرمود بقوله و للباقين الآية قوله
وَيُنْزِلُ خَفِّفْهُ وَتُنْزِلُ مِثْلُهُ ۝ وَنُنْزِلُ حَقٌّ وَهْوَ فِي الْحِجْرِ ثُقِّلَا يعنى مخفف
كردان لفظ و ينزل را خواه كه مبنى از براى فاعل باشند يا از براى مفعول او مخفف
مخفف كردان لفظ تنزل را يعنى ايشان از باب تنزيل و اين دو لغة اند قوله و
هو الآية يعنى ما ننزله الا بقدر معلوم را در الحجر از همه قرا بتشديد خواندهاند بنا بر آن
كه مرجه بتدريج منزل مى شود غالب آنست كه مشدد مى باشد مثل انا نحن نزلنا الذكر
كه مراد از ذكر قرآنست و او بتدريج نازل قوله وَخُفِّفَ لِلْبَصْرِي بِسُبْحَانَ وَالَّذِي
فِي الْأَنْعَامِ لِلْمَكِّي عَلَى أَنْ يُنَزِّلَا يعنى بتخفيف خوانده اند از ابو عمرو بصرى فقط
و ننزل من القرآن و حتى تنزل علينا كتابا را كه در سبحان اند و همچنين بتخفيف
خوانده اند از ابن كثير فقط على ان ينزل آية را در الانعام پس بر تحتى از ابو عمرو
و ابن كثير بى لغت بكديگر دم باشند و مقصودشان جمع بين اللغتين باشد
قوله وَمُنْزِلُهَا التَّخْفِيفُ حَقٌّ شِفَاؤُهُ ۝ وَخُفِّفَ عَنْهُمْ يُنْزِلُ الْغَيْثَ مُسْجَلَا
يعنى موافقه نموده اند حمزه و كسايى و ابن كثير و ابو عمرو را در تخفيف قال الله انى
منزلها در المائده تا مناسب قبلش آيد كه ربنا انزل علينا است قوله و
خفف الآية يعنى و هو الذى ينزل الغيث را در لقمن و در الشورى بتخفيف خوانده
اند هم از ابن مجاهد قارى مذكور تخفيفى مطلق تا موافق و انزل و انزلنا من السما
آيد و منزلها تخفيفا و حقيقت شفاء او يعنى منزلها مستقل شفا داده
او به تخفيف سزاوار است قوله وَجِبْرِيلَ فَتْحُ الْجِيمِ وَالرَّا وَبَعْدَهَا
وَعَى هَمْزَةً مَكْسُورَةً صُحْبَةٌ وِلَا ۝ بِحَيْثُ أَتَى وَالْيَاءُ يَحْذِفُ شُعْبَةٌ

ومكيهم

وَمَكِّيُّهُمْ فِي الْجِيمِ بِالْفَتْحِ وُكِّلَا يعنى ميخوانند حمزه و كسايى و ابوبكر جبرئيل را هر جا كه
بيايد بفتح جيم و بفتح را و به اثبات همزه بعد از را الا آنكه شعبه يا را حذف ميكند و حمزه
و كسايى ثابت مى دارند پس ديگران را كسر جيم و را و ترك همزه بود ابن كثير كه او را
فتح جيم است پس چهار قراءة باشد جبرئيل صد جبرئل ص جبريل ابن كثير جبريل د
و مجموع لغات اند و غير اينها نيز آمده غ و جبرئيل فتح جيم و را در او ست و بعد از را انكار
داشته اند بلكه صحبه همزه مكسوره را از روى متابعه هر جا كه بيايد و يا را حذف ميكند
شعبه و مكى قرا را موكل گردانيده اند بفتح در جيم قوله وَدَعْ يَاءَ مِيكَائِيلَ وَالْهَمْزَ قَبْلَهُ
عَلَى حُجَّةٍ وَالْيَاءُ يُحْذَفُ أَجْمَلَا يعنى بگذار و حذف كن يا را و همزه را كه
از پيش يا است لفظ ميكائيل از حفص و ابو عمرو در حالتى كه تو بر اين حجه باشى
كه آن نيز لغتى است پس ميكال بماند بر وزن مثقال و يايى را كه بعد از همزه است حذف
ميكنند حذف كردنى نيكو از نافع يعنى ميكائل را بخوانند پس ديگران اثبات همزه
و يا هر دو باشد يعنى ميكائيل پس سه قراءة شود ميكائل ا ميكائيل درص ف
ميكال ح ع و همه لغات اند قوله وَلٰكِنْ خَفِيفٌ وَالشَّيَاطِينُ رَفْعُهُ ۝
كَمَا شَرَطُوا وَالْعَكْسُ نَحْوٌ سَمَا الْعُلَا يعنى ميخوانند ابن عامر و حمزه و كسايى و
لكن الشياطين را بتخفيف و لكن و برفع الشياطين بر ابتدائية و عكس اين
قراءة كه تشديد و لكن و نصب الشياطين باشد بر اسميه و لكن قراءة عاصم و نافع
و ابن كثير و ابو عمرو ست غ و لكن خفيف است و الشياطين رفع او بهمان
است كه شرط كرده اند نحويان كه چون لكن را تخفيف كنند عملش باطل شود و
ما بعد او مرفوع باشد بر ابتدا و عكس اين قراءة ظرفيت از علم نحو كه در ان نه
بلندى او و دليل او اقوى است زيرا كه و لكن در حالة تخفيف شايد لكن حرف
عطف ميشود و چون هر گز حرف عطف داخل حرف عطف نشود قياس آنست
كه داخل شده حرف عطف نيز نگردد و در اينجا واو داخل گشته قوله
وَنُنْسِخُ بِهِ ضَمٌّ وَكَسْرٌ كَفَى وَنُنْسِهَا مِثْلُهُ مِنْ غَيْرِ هَمْزٍ ذَكَتْ إِلَى

يعني ما ننسخ من آية بضم نون اول وكسر سين ابن عامر است از انساخ بمعني حمل بر نسخ يعني
ديگران از فتح نون و سين بهره و باشد و قوله تعالى او ننسها مثل ننسخ است يعني بضم اول
وكسر سوم بي همزه قراءة ابن عامر و كوفيان و نافع است از انسيت الشيء اي امرت
بترك كلمه پس باقيان را فتح سر دو حرف باشد و اثبات همزه بعد از ايشان اين
بعني اخر ننسخ است ضمي و كسري كه كافي اند در دلالت كردن بر ضدين او حاصل
در او ننسها مثل ننسخ است در حالتي كه همزه در او نباشد و روشن شده اين قراءة
نحو او قوله عليم وقالوا الواو لا ولى سقوطها وكن فيكون النصب في الرفع كفلا
وفي الرحمن في الاولى ومريم وفي الطول عنه وهو باللفظ اعملا
يعني ان الله واسع عليم وقالوا اتخذ الله بحذف واوي كه از پيش قالوا است ابن عامر
ميخواند بنا بر اتباع مصاحف اهل شام كه در آنها واو ثابت نيست و ديگران كه
باثبات واو ميخوانند از انجهت است كه در مصاحف ايشان واو ثابت بر حرف
استيناف را بود و اثبات عطف را و عليم كه گفت احتراز از وقالوا لن يدخل الجنة
بود و بقيد الاولى احتراز بود از واوي كه بعد از لام است قوله وكن فيكون الى
يعني كن فيكون وقالوا الذين در اين سورة وكن فيكون ويعلمه الكتاب در اول
آل عمران وكن فيكون وان الله ربي در مريم وكن فيكون الم تر در الطول يعني حم
المؤمن نصب را بايشان گردانيده اند در موضع رفعشان از براي ابن عامر
فقط و از انجهت قيد في الاولى فرموده كه در كن فيكون الحق من ربك كه محل دوم
هيچ خلافي نيست قوله وهو باللفظ اعملا يعني نصب را استعمال كرده اند در
لفظ امر يعني در لفظ كن اعتبار لفظ امر كرده اند نه حقيقة امر پس فيكون را
لفظاً منصوب گردانيده اند در جواب او واگرچه حقيقة نه جواب است زيرا
كه تقدير بر اين معني است كه اذا اراد الله شيئاً وجد نه انكه تصور كني كه تكرار
مثل زرني فاكرمك است كه در تقدير اين تزرني فاكرمك آمده قوله
وفي النحل مع ياسين بالعطف نصبه كفى راويا وانقاد معناه يعملا

يعني منصوب ساخته اند ابن عامر و كسايي ان يقول له كن فيكون را در النحل و ان يقول
له كن فيكون در ياسين يا عطف شود بر نقول يا بر يقول و ديگران در مواضع تشكانه
برفع ميخوانند بر تقدير فهو يكون و نصب كن فيكون كفايه كرد راوي را بسبب عطف
در النحل و ياسين يعني در توجيه اين قراءت روايت كافيست و كردن نهاده
معني اين قراءة در حالتي كه اين معني را ماننده كرده اند در فرمان برداري بر ايشان
كرنده كه با تطبيع راغب باشند بر عمل قوله وتسئل ضموا التاء واللام
حركوا برفع خلوداً وهو من بعد نفي لا يعني تمام قرا غير از نافع مضموم
گردانيده اند تاء را و متحرك ساخته اند لام را برفع از ولا تسئل عن اصحب الجحيم بنا بر آن
كه بعد از لا نفي واقعست پس جمله در موضع استيناف بود و از ضد معلوم مي شود كه
نافع بفتح تا و سكون لام خواند بر صيغه نهي پس در قراءة نافع بر وقف برا وقف مطلق
باشد بنا بر اختلاف جملتين در خبريت قوله خلوداً يعني متحرك ساختني بر سبيل خلود
از انجهت كه چون بيشتر قرا بر اين قراءت اند گويا كه اين قراءة جاويد است و غير اين
نيست قوله وهو الخ يعني لفظ تسئل مضموم التاء مرفوع اللام واقع است از پس لاي
نفي و مراد ناظم رحمه الله از اين تركيب تتميم بيت است قوله وفيها وفي نص النساء
ثلثة اواخر ابراهام لاح وجملا ومع آخر الانعام حرفا براءة
اخيرا وتحت الرعد حرف تنزلا وفي مريم والنحل خمسة احرف
وآخر ما في العنكبوت منزلا وفي النجم والشورى وفي الذاريات
والحديد ويروى في امتحانه الاولا يعني بدل مي آورد هشام ازياء الف
در لفظ ابراهيم از شصت و نه محل كه در قرآنست در سي و سه موضع يا نجده موضع
در اين سوره و سه موضع در اخر النساء يعني ملة ابرهيم حنيفا واتخذ الله ابرهيم خليلا
واوحينا الى ابرهيم وقيد او اخر از انجهت فرموده كه در فقد آتينا آل ابرهيم الكتاب
كه در اول سوره است خلافي نيست و يكموضع در آخر الانعام يعني دينا قيما ملة
ابرهيم بخلاف اوايل سوره و دو محل آخر از براءة يعني وما كان استغفار ابرهيم

لابيه وان ابرهيم لاواه حليم بخلاف قوم ابرهيم كه در ميان سورة است و يكموضع
در سورة ابرهيم يعني واذ قال ابرهيم رب اجعل و دو موضع در آخر النحل يعني ان
ابرهيم كان امة وان اتبع ملة ابرهيم و سه موضع در مريم يعني واذكر في الكتاب ابرهيم
وعن الهتي يا ابرهيم ومن ذرية ابرهيم و يكموضع در آخر العنكبوت يعني ولما جاءت
رسلنا ابرهيم بخلاف وابرهيم اذ قال لقومه اعبدوا الله و يك موضع در والنجم يعني
وابرهيم الذي وفى و يك موضع در الشورى يعني وما وصينا به ابرهيم و يكموضع
در والذاريات يعني حديث ضيف ابرهيم و يك موضع در الحديد يعني ولقد ارسلنا
نوحا وابرهيم و يكموضع در اول الممتحنة يعني اسوة حسنة في ابرهيم [illegible] قول
ابرهيم لابيه ع ابراهام ظاهر شده و آراسته [illegible]
اند بر آن در النساء سه موضع آخر [illegible] و دو حرف براءة در حالتي كه مصاحب
آخر الانعام اند واقع شده اند در آخر سوره و يكحرف كه منزل شده در زير الرعد است
و پنج حرف واقع اند در مريم و در النحل و ابرهيم يكمحل آخر چيزيست كه در العنكبوت است
در حالتي كه او منزل شده و ابرهيم واقعست در والنجم و در الشورى و در والذاريات
و در الحديد و روايت مي كند هشام ابرهيم اول را در امتحان قرآن براي كه تخصيص اين
مواضع مذكوره باختلاف از انجهت است كه در مصاحف اهل شام اين مواضع بالف
مرسوم اند و غير اين مواضع به يا قوله ووجهان فيه لابن ذكوان ههنا
واتخذوا بالفتح عم واوغلا يعني ابن ذكوان را در لفظ ابرهيم در موضع
پانزده گانه كه در اين سوره اند دو وجه آمده اند يعني بالف و بيا بنا بر آن كه در
مصاحف شاميه در اين سوره به ها و ميم نوشته بي حايلي و اين صورت احتمال دارد
كه ابراهام بوده باشد يا ابرهيم كه الف و يا از ايشان محذوف شده قوله واتخذوا
الخ يعني و واتخذوا من مقام ابرهيم بفتح خا از نافع و ابن عامرست تا اخبار باشد
از امم خاليه واتيه پس در اين قراءة بر ماقبل واتخذوا وقف نباشد از جهت عطف
جمله خبريه بر خبريه و ديگر ان كسر بود بر صيغه امر پس مخصوص باشد بر ما مورات عصر

جناب محمدي عليه الصلوة والسلام باشند و در اين قراءة بر ما قبلش باشد از جهت
اختلاف جمله خبريه و انشائيه واتخذوا بفتح عام گشته و شتاب كرده يعني اين
حكم بهمه امم را فرا رسيده چنانچه مذكور شد قوله وارنا وارني ساكنا الكسر دم
يدا وفي فصلت يروي صفا دره كلا يعني وارنا مناسكنا واذ قال
ابرهيم رب ارني هر دو در اين سوره و رب ارني انظر اليك در الاعراف
اسكان كسر را بخوان از ابن كثير و سوسي بنا بر شباهتي كه با فخذ و كتف دارند
در هيئه حركه يا مستحق اين دعا كردي كه دامت نعمتك يعني دايم باد نعمت دو جهاني
تو قوله و [illegible] يعني وارنا اللذين اضلانا در فصلت باسكان را سوسي و
ابو بكر [illegible] و ديگران در مجموع بكسر را ميخوانند غ وارنا
در فصلت سيراب مي گردانند صفا ريختن شير او كردها را و اين معني اشارة است
بقوة قراءة اسكان در اين مواضع چه اسكان ارنا و ارني بمحو اسكان يا هركم
نيست زيرا كه اصل در ايشان سر دو اسكان است كه حركه عارضشان شده
بخلاف يامركم كه امر در او بعكس است قوله فاخفيهما طلق وخف ابن
عامر فامتعه اوصى بوصى كما اعتلى يعني كسر را از ارنا و ارني را اختلاس
نموده است گشاده رويي كه او دوري است از ابو عمرو و مخفف گردانيده است
ابن عامر فامتعه قليلا را از امتاع پس باقيان از تثقيل باشد يعني فامتعه از
از تمتيع و اوصى بها ابرهيم كه از ايصا راست در موضع ووصى همچون آن لفظ
كه عالي شده از مثل كه ان امتعه است در محل امتعه قوله وفي ام يقولون الخطاب
كما علا شفا ورؤف قصر صحبته حلا يعني ميخوانند ابن عامر و حفص و
حمزه و كسايي ام يقولون ان ابرهيم را باعتبار خطاب مناسبه ما قبلش را كه اتحاجوننا است
و موافقه ما بعدش را كه قل أأنتم اعلم است پس ديگر ان غيب
باشد بنا بر انكه اخبار است از يهود و نصارى و ايشان غايب بودند
پس در قراءة اول مخلصون را وصل بايد كرد بنا بر اتفاق ايتين در خطاب

وام عاطفه باشد و در قراءة دوم وقف از جهة فرق میان خطاب وغیبه وام
منقطعه بود بمعنی همزه استفهام وتحتنی میخوانند حمزه وکسایی وابوبکر وابوعمرو لفظ
رؤف را هر جا که بیاید بقصر یعنی بترک واو بروزن عضد پس باقیان مدخوانند
یعنی باثبات واو بروزن غفور وهر دو لغتاند خطاب در ام یقولون
مثل خطابیست که عالی گشته وشفا داده وروف قصر که قراءة مدلول صحبه او
شیرین شده قوله وخاطب عما یعملون کما شفاء ولام مولیها علی الفتح
کملا یعنی عما تعملون ولئن اتیت بخطاب قراءة ابن عامر وحمزه وکسایی
است بنابرانکه از غیرها وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم واتفقت پس یای را
غیبت باشد ازانجهه که وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون ازپس او آمده
وازیاد کردن ناظم رحمه الله عما یعملون را ازپس ذکر روف معلوم شد که اختلاف
دراین یکی است نه در عما یعملون تمکث انه وابن عامر مفتوح لام را وقلب نموده
یا را بالف لمناسبة الفتح ازهو مولیها بر اسم مفعول پس بر این تقدیر احتیاج به
اضمار مفعول نیفتد لکل فریق وجهة هو مولیها وباقیان بکسر لام میخوانند بر
اسم فاعل بالضروره اضمار مفعول شان باید کرد زیراکه او متعدی بدو مفعول است
ویکی را حذف کرده اند ای الله مولیها ایاهم قوله وفی تعملون الغیب حل
فی ساکن بحرفیه یطوع تطوع فی الطاء ثقلا ه وفی التاء یاء
شاع والریح وحدا ه وفی الکهف معها والشریعة وصلا یعنی
غیب حلول کرده در عما تعملون ومن حیث خرجت از ابوعمرو بنابر مناسبة و
لکل وجهة پس دیگر ان از خطاب بود تناسب فاستبقوا الخیرات را خوانده
اند حمزه وکسایی ومن تطوع خیرا را ومن تطوع خیرا را هر دو دراین سوره
باسکان عین وتشدید طا وقلب تاء فوقانی به یاء تحتانی تا تطوع شده یعنی در
اصل یتطوع بوده که تا را درطا ادغام کرده اند وعین بسبب شرط مجزوم شده
پس دیگران بتاء فوقانی وتخفیف طا وفتح عین خوانند بروزن تنعم که

ماضی است

ماضی است وهم ایشان برد وخوانده اند وتعریف الریاح را دراین سوره و در
الشریعه یعنی حم الجاثیه وتذروه الریاح را در الکهف بتوحید یعنی الریح ومراد
جنس باشد وباقیان بجمع خوانند قوله وفی النمل والاعراف والروم
ثانیا ه وفاطر دم شکرا وفی الحجر فصلا ه یعنی بخوان ومن یرسل
الریح را در النمل وهو الذی یرسل الریح را در الاعراف والله الذی
یرسل الریح فتثیر را که در دوم الروم است والله الذی ارسل الریح
را در فاطر بتوحید از ابن کثیر وحمزه وکسایی که دایم باد شکر توخدای را و
بیان کرده اند وارسلنا الریح لواقح را در الحجر بتوحید از حمزه پس دیگر ان را
جمع باشد قوله وفی سورة الشوری ومن تحت کهفه خصوص وفی
الفرقان زاکیه هللا یعنی ان یشا یسکن الریح در الشوری وگرماد اشتدت
به الریح در زیر رعد قران یعنی در سوره ابرهیم خداوندان خاص شدن اند یعنی
همه قرا غیر از نافع دراین دو محل بتوحید میخوانند پس نافع بود بجمع خوانده
آن وابن کثیر تفرد نموده بتوحید در وهو الذی ارسل الریح بشرا در الفرقان
پس باقیان را جمع باشد غ الریح در الفرقان باک او یعنی قاری او گفته که
لا اله الا الله که کنایتی از توحید باشد قوله وای خطاب بعد عم ولو یری
وفی اذ یرون الیاء بالضم کللا یعنی خوانده اند نافع وابن عامر و
لو یری الذین ظلموا را به تاء خطاب وخطاب مر کل واحد را باشد وقوله
عم اشاره به این معنی است ای لو تری ایها الانسان الذین ظلموا حین یرو
العذاب لرایت امرا فظیعا پس باقیان را غیبه باشد بنابران که الذین
ظلموا فاعل یری باشد ای ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب لعلموا
ان القوة لله قوله وفی اذ الخ یعنی خوانده است ابن عامر اذ یرون العذاب
بضم یا بر بنا مجهول ای الله یریهم پس باقیان را فتح بود بر بنا معروف ای یرهم
الله العذاب فیروته غ ولو تری بعد از بحث لفظ الریح خطابی وجه خطابی

در حال عمومش وتاج دار کرد اینده اند یا را در اذ یرون بضم قوله
وحیث اتی خطوات الطاء ساکن وقل ضمه عن زاهد کیف رتلا
یعنی هر جا که بیاید لفظ خطوات در قرآن طا را وساکن است از غیر حفص وقنبل
وابن عامر وکسایی متابعه لفظ مفرد را چه خطوات جمع خطوه است وچون
دیگران نه فتح بود که در مقابل سکون است امر فرموده به بیان آن بقوله و
قل ضمه الخ یعنی وبگو که ضم طا منقولست از قاریان چهارگانه مذکور که هر یکی زاهد
اند هر چون که ترتیل کرده شود قراءة وضم طا بنا بر موافقه ضم خا راست قوله
وضمک اولی الساکنین لثالث ه یضم لزوما کسره فی ندی حلا
قل ادعوا او انقص قالت اخرج ان اعبدوا او محظورا انظر مع قد
سوی اوو قل ابن العلا وبکسره ه لتنوینه قال ابن ذکوان مقولا
بخلف له فی رحمة وخبیثة ه ورفعک لیس البر ینصب فی علی
یعنی هر کلمه که آخر او لام یا واو یا تا یا نون یا تنوین یا دال باشد واین حروف
در اصل ساکن بوده باشد وازجهه التقاء ساکنین ایشان را حرکه داده باشند و
بعد از این حروف ساکنی بیاید که از پس او الفی بود که در ابتدا مضموم کرده
ازپس این ساکن حرفی لازم الضم باشد مثل قل ادعوا الله وانقص منه قلیلا
قالت اخرج علیهن ان اعبدوا الله ومحظورا انظر ولقد استهزئ پس حمزه وعاصم
وابوعمرو این حرکتی را که ساکن اول مید بند کسره می دهند ازانجهه که قاعده چنین
مقرر شده که هر زمان که خواهند که ساکن اول را ازساکنین متحرک سازند
او را متحرک بکسر کرده اند وباقیان متحرکش بضم می سازند ومیگویند که اگر مکسورش
کرده اند وبعد از او ضمه باشد هر آینه خروج از کسر بضم ثقل آید وحرفی ساکن
درمیان است اعتبار ندارد غ مضموم کردن تو اول ازساکنین حاصل است در
محلی نمناک شیرین ونمناکی کنایة از آنست که قرا بکسر میخوانند وبیشتر شان بضم
همچنانچه جایی که نم است آب کمتراست نه زجایی که آبست وشیرینی عبارت از

استعمال

استعمال وضم قراءة کسر است والله اعلم قوله سوی او وقل الخ استثنائی است از
مدلول قوله کسره فی ندی حلا یعنی ابوعمرو بن العلا ساکن اول را مکسور می کرداند مگر
در لفظ او وقل مثل قل ادعوا او ادعوا الرحمن که واو ولام را مضموم می کرداند
بنابرانکه ضم در واو اخف است از کسر وضم لام ازجهه مناسبت ضم قاف قوله
وبکسره الخ یعنی ابن ذکوان مخالفه اصل خود نموده وبکسر تنوین قایل شده اند
فاتره محل مثل فتیلا انظر ازبرای انکه تنوین را قراری نیست نمی بینی که گاه
هست که حذفش می نمایند وگاه ابدالش میکنند ونیز ازبرای آن تا جمع بین اللغتین
نیز کرده باشد مگر در برحمة ادخلوا الجنة در الاعراف وخبیثة اجتثت در ابرهیم
که او را در این دو محل دو وجه است چه نقاش از اخفش بکسر را روایت کرده
ودیگران ضم را قوله اعتلی یعنی عالی شده این مذکور قوله مقولا یعنی در حالتی که
نسبت کننده است ابن ذکوان این قول را بر شیخ قرا که یضم را که
گفته بنابرانست که تا ما تند او انفروا بیرون رود ولزوما که گفته احتراز از
مثل ان امرؤ نموده زیرا که ضمش لازمی نیست چه در حالة نصب رایت
امرا بفتح را میگویند ودرحالة جر مررت بامرئ بکسر را وهمچنین است حکم
عزیر ابن الله زیراکه ضم نون ابن لازم نیست وان امشوا همچنین ضم شینش ازان
جهة که اصلش امشیوا بوده اخریوا وبعد ازان ازجهة ثقل ضم یا را به شین داده اند
ویا را حذف کردند ودر شرح که قید رفت که ازپس ساکن دوم الفی باشد که در
ابتدا مضموم شود ازانجهه است که تا مثل قل انظروا وقل الروح خارج
کردند زیراکه همزه در مثال اول در مکسور است ودر دوم مفتوح قوله ورفعک
الخ یعنی خوانده اند حمزه وحفص لیس البر ان تولوا را بنصب را تا خبر لیس
شود وان تولوا که در تقدیر تولیتکم است اسمش کردند ودیگران که برفع میخوانند
قضیه را معکوس می سازند غ ومرفوع ساختن تو لیس البر را منعکس
میکرد اند در هر دو جا بلند قوله ولکن خفیف وارفع البر عم فیهما

وَمُوَصٍّ ثِقْلُهُ صَحَّ شُلْشُلَا يعني ميخوانند نافع و ابن عامر و لكن البرّ من آمن بالله
را و لكن البر من اتقى را بتخفيف لكن و برفع البرّ ابتدائيه پس ديگران از تشديد
لكن بود كه از حروف مشبهه باشد و نصب البرّ باسميه او و بر برد و تقدير رفع مضاف
محذوف بود اي بر من آمن و بر من اتقى قوله و موص الخ يعني مشدد كردانيده اند
حمزه و كسائي و ابو بكر صاد را از موص چنانچه و فتح واو از تشديد لازم مي آيد
پس ديگران را سكون واو بود و تخفيف صاد و وصى و اوصى دو لغت اند ع
لفظ لكن خفيفات و مرفوع كردان البر را در دو موضع در حالتي كه اين
رفع عام شده و موص ثقل او صحيح گشته در حاليكه حكي او قوله و فدية نون
وَارْفَعْ لِلْخَفْضِ بَعْدُ فِي طَعَامٍ لَدَى غُصْنٍ دَنَا وَ تَذَلَّلَا يعني منون ساز
لفظ فدية را و مرفوع كردان خفض را در طعام كه بعد از فدية واقعست نزد
هشام و ابو عمرو و كوفيان و ابن كثير بنابر آن كه لفظ طعام بدلي بود از فدية
و نافع و ابن ذكوان كه باقي اند ترك تنوين و خفض طعام ميخوانند مبني بر آنكه
تا از باب اضافه خاتم حديد باشند قوله لدى الخ يعني نزد شاخي كه نزديك شده
و گردن نهاده و اين كنايتي است از ظهور معني قراءة كه خواه قوي و خواه ضعيف
و خواه شريف آنرا فرا مي گيرند قوله مساكين مجموعا و ليس منونا ه
وَيُفْتَحُ مِنْهُ النُّونُ عَمَّ وَ اَنْجَلَا يعني مساكين در حالتي كه جمع بود و منون
نباشد و در حالتي كه نون او را مفتوح مي دارند بر وزن قناديل عام گشته از نافع
و ابن عامر و ايشان بهره و آنرا كشفيه كرده اند پس ديگران را افراد باشد و
تنوين و كسر يعني مسكين پس هشام را فدية طعام مسكين بود و ابن ذكوان را
فدية طعام مساكين و جمعيت مساكين بنابر مناسبة و على الذين يطيقونه
است چه فدية طائفه بر طائفه ديگر صرف مي كنند و افرادش از آنجهت است
كه اسم جنس است بمعني جمع قوله وَ نَقْلُ قُرَانٍ وَ الْقُرَانِ دَوَاؤُنَا ه وَ فِي
تُكْمِلُوا قُلْ شُعْبَةُ الْمِيمَ ثَقَّلَا ه يعني حركت همزه به را در لفظ قران منكر

بهر كه

بهر كه كه باشد و در لفظ القرآن معرف خواه كه تعريفش به لام بود يا باضافه
مثل قرآنه قراءة ابن كثير است در حالين و حمزه در وقف بنابر خفه قوله و في الخ
يعني تو كه شعبه مشدد كرده است ميم را در و لتكملوا العدة و فتح كاف از فعل
لازم مي آيد يعني از باب تفعيل ميخوانند و ديگران بتخفيف از باب افعال قوله
وَكَسْرُ بُيُوتٍ وَالْبُيُوتِ يُضَمُّ عَنْ حِمًى جِلَّةٍ وَجْهًا عَلَى الْاَصْلِ اَقْبَلَا
يعني كسر باء بيوت و بيوتا و البيوت و بيوتكم يعني خواه منكر و خواه معرف مضموم
كرده ميشود از حفص و ابو عمرو و ورش كه خداوندان حمى بزرگان اند در
حالتي كه اين ضم وجهي است كه روي را و اكرده است بر اصل زيرا كه جمع
فعل فعول مي آيد همچون فلس و فلوس و باقيان بكسر با ميخوانند بنابر مناسبه
يائي كه بعد از اوست و اين قاعده كلي است در هر ثلاثي پس حرف الوسط كه عين
الفعلش يا بود مثل جيوب و شيوخ و عيون و غيوب چنانچه خواهيد آمد
قوله وَلَا تَقْتُلُوهُمْ بَعْدَهُ يَقْتُلُوكُمْ فَاِنْ قَتَلُوكُمْ اقْصُرْ هَا شَاعَ وَانْجَلَى
يعني و لا تقتلوهم عند المسجد الحرام و بعد از او حتى يقتلوكم فيه فان قتلوكم باين نفي
كه در تعلم است يعني بقصر از قتل فاش گشته و ظاهر شده از حمزه و كسائي تا مناسب
آيند ما قبل خود را يعني و الفتنة اشد من القتل و موافق آيند ما بعد خود را يعني
فاقتلوهم و باقيان در كلمات سه گانه بالف ميخوانند و بضم تا را اول و بضم
يا و بكسر تا را دوم يعني از مقاتله مناسبت ما بعد اين كلمات را يعني و قاتلوهم
حتى لا تكون فتنة قوله وَبِالرَّفْعِ نَوِّنْهُ فَلَا رَفَثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا حَقًّا
وَزَانَ مُجَمَّلَا ه يعني منون ساز فلا رفث و لا فسوق را برفع از ابن كثير و ابو عمرو
پس لا مشابه ليس باشد و نهي بود در سياق نفي اي لا يكن و خبرش محذوف
باشد اي كائنا في الحج پس باقيان را فتح باشد بي تنوين و بر اين قراءة لاي نفي
جنس بود و در و لا جدال خلافي نيست بنابر اتباع نقل و لفظ لا بعد از فسوق
از براي تمامي وزن است قوله حقا الخ يعني درست شد اين قول درست شد

و آراسته كرده اند اين قول كسي را كه حامل آنش كرده اند قوله ه
وَفِي السِّلْمِ فَتْحُ السِّينِ اَصْلٌ رِضًى دَنَا وَحَتَّى يَقُولَ الرَّفْعُ فِي اللَّامِ اُوِّلَا
يعني مفتوح كردانيدن تو سين را از ادخلوا في السلم كافة از نافع و كسائي
و ابن كثير اصل قراءة قاري مرضي الاخلاق است كه از اين جهت نزديك شده به
دلها پس ديگران را كسر بود و هر دو لغت اند قوله و حتى يقول الخ يعني حتى يقول
الرفع نافع لام يقول را برفع ميخواند و اين رفع را در تاويل كرده اند اول آنكه در اين
تقدير است كه و زلزلوا حتى قال الرسول يعني فعل منقضي شده دوم آنكه حكايت
باشد از حال گذشته مثل مرض فلان حتى لا يرجونه كه نون را در يرجونه ثابت داشته
اند بنابر رفع عينش پس ديگران بنصب خوانند بنابر آنكه حتى استقبال را باشد
بمعني الى ان يقول يا كي يقول قوله وَفِي التَّاءِ فَاضْمُمْ وَافْتَحِ الْجِيمَ تَرْجِعُ
الْاُمُورُ سَمَا نَصًّا وَحَيْثُ تَنَزَّلَا ه يعني ترجع الامور را در اين سوره و در هر سوره
ديگر كه اين لفظ در آن نازل شده مضموم كردان تا را او را و مفتوح ساز جيمش را
از نافع و ابن كثير و ابو عمرو و عاصم كه عالي گشته نص ايشان بنابر آن كه فعل متعدي
است مبني از براي مفعول و باقيان بفتح تا و كسر جيم ميخوانند از آنجهت كه فعل لازم
است مبني از براي فاعل و آن شش محل است در اين سوره و در آل عمران و در
الانفال و در الحج و در فاطر و در الحديد قوله وَاِثْمٌ كَبِيرٌ شَاعَ بِالثَّا مُثَلَّثًا ه وَ
غَيْرُهُمَا بِالْبَاءِ نُقْطَةُ اَسْفَلَا يعني قل فيهما اثم كبير به ثائي كه سه نقطه در بالاي
آنست يعني از كثرت باشد انتشار يافته از حمزه و كسائي و كثرة اثم انداختن فتنه است
در ميان يكديگر و باز داشتن از ذكر و نماز كما قال تعالى انما يريد الشيطان ان
يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلوة
و مي خوانند غير حمزه و كسائي به بائي كه يك نقطه در زير آنست بنابر مناسبت و
اثمهما اكبر من نفعهما قوله قُلِ الْعَفْوَ لِلْبَصْرِيِّ رَفْعٌ وَبَعْدَهُ ه لَاَعْنَتَكُمْ بِالْخُلْفِ
اَحْمَدُ سَهَّلَا ه يعني يسئلونك ماذا ينفقون قل العفو و او العفو خداوند رفع

است

است از ابو عمرو بصري بنابر آن كه ذا بمعني الذي باشد اي الذي ينفقونه العفو
و باقيان بنصب ميخوانند بر تقدير ينفقون العفو و ماذا بمعني اي شيء بود قوله
و بعده الخ يعني بعد از بحث العفو تسهيل كرده است به بين بين احمد بزي همزه لاعنتكم
را و ليكن بخلاف زيرا كه تحقيق نيز از و منقول است پس ابن كثير را سه وجه بود
و حمزه در وقف بزي است قوله وَيَطْهُرْنَ فِي الطَّاءِ السُّكُونُ وَهَاؤُهُ
يُضَمُّ وَخَفًّا اِذْ سَمَا كَيْفَ عُوِّلَا يعني ميخوانند نافع و ابن كثير و ابو عمرو و ابن
عامر و حفص حتى يطهرن من الدم پس باقيان را فتح طا و ها و تشديد هر دو
باشد اي يغتسلن و در اصل يتطهرن بوده كه تا را در طا ادغام كرده اند ع
و يطهرن سكون حاصلست در طا او و ها را او را مضموم مي دارند و سبك
شدند اين طا و ها در زماني كه اين مذكور عالي گشته هر گونه كه اعتماد كرده
براو يعني اين وجه رفيع و بلند است و از اينجهت
را اين وجه رفته قوله وَضَمَّ يَخَافَا فَازَ وَالْكُلُّ اَدْغَمُوا تُضَارَّ وَضَمُّ الرَّاءِ حَقٌّ
وَذُو جِلَا يعني و ضم يا را الا ان يخافا از حمزه فيروزي يافته بر بناي مجهول پس الا
يقيما بدل اشتمال بود از فاعل يخافا مانند سلب زيد ثوبه و غير حمزه بفتح ميخوانند
بر بناي معروف و آن زمان الا يقيما مفعول به باشد قوله و الكل الخ يعني همه
قراء ادغام كرده اند لا تضار والدة را خواه كه مبني باشد از براي فاعل يا از
براي مفعول و لكن ضم را را او ثابت و خداوند ظهور است از ابن كثير و
ابو عمرو تا نفي بود بمعني نهي و باقيان بفتح را ميخوانند صريح نهي و فتح از جهة
التقاء ساكنين بود و اختيار فتح از براي خفت است قوله و قصر اتيتم من
رِبًا وَاٰتَيْتُمْ ه هُنَا دَارَ وَجْهًا لَيْسَ اِلَّا مُبَجَّلَا يعني قصر اتيتم من
ربا در الروم و اذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف در اين سوره دار گشته از ابن
كثير در حالتي كه اين قصر وجهي است كه زينت او هيچ چيز الا وجهي معظم معمول به و
اين مدح اشارت است بذم جماعتي كه عيب كرده اند ابن كثير را آن كه اتى از

ثلاثی مجرد متصور نمی باشد الا بمعنی جاره و دراینجا ایمعنی مناسب نمی آید جواب ایشان انست
که اینهم بتقدیر درین دو محل بمعنی فخمتم وقصدتم امر اعظیما است و باقیان کسره میخوانند
بمعنی اعظیم است قوله معا قدره حرک لدی صحاب وحیث جا یضم تمسوهن
ق امد ده شلسلا یعنی حرکه ده دال علی الموسع قدره و علی المقتر قدره را بفتح در
هر دو موضع از ابن ذکوان و حمزه و کسائی و حفص پس دیگران باسکان بود در هر دو
لفظ و اسکان و فتح دو لغة اند قوله وحیث جا آه یعنی و هر جا که باید لفظ تمسوهن
مضموم تا و زا او ریاده کن الفی را بعد از میم یعنی تماسوهن بخوان از حمزه
و کسائی در حالتی که تو بر خاطر شاکران باشی پس دیگران بفتح تا و قصر الف خوانند
از مس و هر دو قراءة بمعنی جامعة اند و آن سه موضع پیش نیست دو موضع درین سوره
و یکموضع در الاحزاب قوله وصیة ارفع صفو حرمیه رضی و یبصط
عنهم غیر قنبل اعتلا وبالسین باقیهم وفی الخلق بصطة
وقل فیهما الوجهان قولا موصلا یعنی مرفوع گردان وصیة لازواجهم
را از ابو بکر و نافع و ابن کثیر و کسائی از انجهة که صفا این قراءة پسندیده
مستحسن آمده بانکه وصیة خبر مبتدا ای محذوف است ای امرهم وصیة یا مبتدا
است محذوف الخبر ای علیهم وصیة قوله و یبصط آه یعنی والله یقبض و یبصط
بصاد منقولست هم از اینجماعة مذکوره غیر از قنبل که در علو و بزرگی غالب آمده
بر همسران خود و او و باقی قرا آنرا به سین میخوانند و قراءة صاد بنابر مناسبت
طا راست که بعد از اوست و همچنین جماعة مذکور میخوانند فی الخلق بصطة را در الاعراف
بصاد و دیگران بسین و از انجهة قید فی الخلق فرموده تا و زاده بسطة درین سوره
ازین حکم خارج شود چه قراء بسین او اتفاق دارند مگر از طریق ابن شنبوذ
که او بصاد میخواند ولیکن او نه از طریق شاطبیه است وقل آه یعنی بگو ای قاری
که این هر دو وجه یعنی صاد و سین را نقل کرده اند درین دو لفظ یعنی در و یبصط
و بصطة از خلاد و ابن ذکوان یعنی هر یکی از ایشانرا این دو وجه باشد قوله قولا

موصلا

موصلا یعنی بگو گفتاری منقول مروی از قرا قوله یضاعفه ارفع فی الحدید و
ههنا سما شکره والعین فی الکل ثقلا کما دار واقصر مع مضعفة
وقل عسیتم بکسر السین حیث اتی انجلی یعنی ای قاری خوش اوا رفع
یا فیضاعفه له و له اجر کریم را در الحدید و فیضاعفه له اضعافا کثیرة را درین
سوره از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی تا قدر رفش فهو یضاعفه شود در
حالتی که عالی شده و سامی گشته شکر کردن تو خدا را پس باقیان نصب باشد در
جواب استفهام زیرا که درین تقدیر است که من یکن منه قرض فالمضاعفة من الله
قوله والعین آه یعنی عین را مشدد کرده اند و الف را انداخته اند از هر فعلی مضارع
که مشتق باشد از مضاعفة یعنی آنرا از باب تفعیل ساخته اند در مجموع قرآن بهر
نوع که دوران بوده از ابن عامر و ابن کثیر مثل فیضعفه و یضعف لکم و یضعف
لها العذاب و یضعف لهم و اقول تعالی اضعافا مضعفة در آل عمران پس دیگران
تخفیف عین و اثبات الف خوانند از باب مفاعلة پس در فیضاعفه چهار
قراءة حاصل آیند نافع و ابو عمرو و حمزه و کسائی را فیضاعفه برفع و ابن کثیر را فیضعفه
هم برفع و ابن عامر را فیضعفه بنصب و عاصم را فیضاعفه هم قوله وقل عسیتم آه
یعنی بگو ای طالب که قال عسیتم هر جا که آمده یعنی درین سوره و فهل عسیتم در
القتال بکسر سین ظاهر گشته از نافع پس غیر نافع بفتح سین خوانند و هر دو
لغة اند قوله دفاع بها والحرف فتح و ساکن و قصر خصوصا غرفة ضم
ذ و ولا یعنی و لولا دفاع الناس بعضهم درین سوره و در حج هذا و ند فتح دال
و سکون فا و قصر یعنی دفع الله از غیر نافع پس نافع را دفاع باشد بکسر دال و
فتح فا و اثبات الف از مدافعة و هر دو باب بمعنی اند قوله غرفة آه یعنی
غرفة بیده را مضموم کرده است غین آن از خداوند متابعة یعنی کوفیان و ابن
عامر آنرا بضم میخوانند و دیگران بفتح و هر دو لغة اند قوله فلا بیع نونه و
لا خلة و لا شفاعة وارفعهن ذا اسوة تلا یعنی لا بیع فیه و لا خلة

ولا شفاعة را منون گردان و مرفوع شان بخوان از کوفیان و ابن عامر و نافع در حالتی
که تو مقتدا ای باشی که متابعة دیگران کرده باشی پس لا بمعنی لیس باشد و دیگران
ترک تنوین خوانند و نصب تا لا از برای نفی جنس بود قوله ولا لغو ولا تأثیم
لا بیع مع ولا خلال بابراهیم والطور واصلا اخبارات بانکه
لا لغو فیها و لا تأثیم را در والطور و لا بیع فیه و لا خلال را در ابرهیم پیوسته کرده اند
شان بما قبل خویش یعنی اینها نیز آن حکم دارند که لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة دارند
قوله ومد انا فی الوصل مع ضم همزة وفتح اتی والخلف فی الکسر جلا
یعنی در لفظ انا مثل انا احیی یعنی اثبات الف آمده از نافع در حالة وصل و فتح
که بعد از انا همزه مضمومه واقع شود وان دو محل اند انا احیی درین سوره و انا انبئکم
در یوسف علم یا همزه مفتوحه واقع شود و آن نه موضع است و انا اول المسلمین در
الانعام و انا اول المؤمنین در الاعراف و انا اخوک در یوسف و انا اقل دو
موضع در الکهف و انا اتیک دو مکان در النمل و انا اول العابدین در الزخرف
و انا اعلم در الممتحنة اما اگر ما بعد از وی همزه مکسوره بیاید قالون را دو وجه است اثبات
و حذف کما اشار الیه بقوله والخلف فی الکسر جلا یعنی خلاف را در غدا و نمی کسر
تغطیتش کرده اند زیرا که هر دو وجه معتبر است و آن سه محل آمده ان انا الا در الاعراف
والشعرا و ما انا الا در الاحقاف پس باقیان در مجموع بحذف الف خوانند در وصل و
از انجهة قید وصل نموده که در وقف همه کس را اثبات است و از تخصیص همزه بکرده
قالون معلوم شد که ورش را اثبات در وصل نباشد قوله وننشزها ذاک وبالراء
غیرهم وصل یتسنه دون هاء شمردلا یعنی کیف ننشزها بزا
معجمة ظاهر شونده است از ابن عامر و کوفیان و غیر ایشان به را مهمله میخوانند
پس قراءة زای از انشاز بمعنی رفع بود ای کیف نرفعها و قراءة را از انشار
بمعنی احیا ای کیف نحییها قوله وصل آه یعنی بخوان قوله لم یتسنه وانظر
را از حمزه و کسائی در وصل بغیر ها در حالتی که تو مرد کریم باشی و این بر تقدیر

آن بود

آن بود که این ها از برای سکت بود پس در وقف ثابت باشد نه در وصل و نمان
می نماید که اصلش یتسنن بوده بر وزن و بمعنی یتغیر پس یکی نون را قلب به یا کرده
اند همچنانچه در تظنیت پس یتسنی شد و از جهة تحریک یا و انفتاح ما قبلش بالف
قلبش کردند و بسبب جزم الف محذوف گشت و دیگران با اثبات ها میخوانند بنا
بر انکه ها از اصل کلمه باشد از سنه بمعنی تغیر قوله وبالوصل قال اعلم مع الجزم
شافع فصرهن ضم الصاد بالکسر فصلا یعنی قال اعلم ان الله بهمزه
وصل و اجزم میم قراءة حمزه و کسائی است یعنی ایشان بصیغه امر میخوانند از
علم و امر کننده حق عز و علا باشد و دیگران بهمزه قطع مفتوحه میخوانند و برفع میم
بر صیغه متکلم و متکلم عزیر باشد قوله فصرهن آه یعنی فصرهن الیک ضم صاد
را بیان کرده اند بکسر از برای حمزه از صار یصیر بمعنی قطع یقطع و دیگران بضم
خواندند از صار یصور بهمان معنی و نیز می توان که بمعنی امال یمیل بود قوله
وجزءا وجزء ضم الاسکان صف وحیث اکلها ذکره وفی الغیر ذو حلا
یعنی وصف کن ضم را در موضع اسکان زای در جزءا منصوب در این سوره و
الزخرف و در جزء مرفوع در الحجر از ابو بکر پس باقیان باسکان خواندند و ضم و اسکان
دو لغة اند قوله وحیث ما آه یعنی ویاد کن ضم کاف را در محل اسکانش در کلمه اکلها
که مضاف بود بضمیر مؤنث یاد کردنی از برای ابن عامر و کوفیان و آن چهار
موضع است آتت اکلها درین سوره و در الکهف و اکلها دائم در الرعد و
تؤتی اکلها در ابرهیم و در اکلها یعنی اکله و اکل خمط و فی الاکل ابو عمرو موافقت
ایشان می نماید در ضم پس دیگران به اسکان خوانند قوله وفی الغیر آه یعنی ضم
بجای اسکان در غیر اکلها خدا وند زیور یافت قوله وفی ربوة فی المؤمنین و
ههنا علی فتح ضم الراء نبهت کفلا یعنی آگاه نیده ام من ضامنان
را یعنی طالبان قراءة را که فتح را در موضع ضمش در الی ربوة در المؤمنین و در
کمثل جنة بربوة در این سوره عاصم و ابن عامر راست و ضم دیگر ازاات

مردوکفته اند وکسر نیز مطوعی از اعمش نقل کرده قوله بدان که سی وسه تاهاست که بزی
چون قراءة را پیوسته بما قبل میکرد اند آن تاآت مشدد می سازد در دو محل به
خلاف ودر باقی بی خلاف بنابر انکه سر یکی از این تاآت در اصل دو تا بود دا
که اول را در دوم ادغام کرده ولیکن در فتفرق بکم و در لتعارفوا در حالین به
تشدید میخوانند پس قوله وفی الوصل بر سبیل اغلبیت باشد والله اعلم ودیگران
بتخفیف میخوانند یعنی حذف تاء اول وبزی نیز در حذف در ابتدا موافقت با
ایشان می نماید زیرا که این مواضع در مصحف به یک تا مرسوم اند تا احتمال
هر دو قراءة داشته باشد چه صورة مدغم ومدغم فیه یک حرفست قوله
وفی الوصل للبزی شدد تیمموا * وتاء توفی فی النسا عنه مجملا یعنی
شروعست در بیان تعداد این تاءات مذکوره یعنی مشدد سازد ای قاری تاء
ولا تیمموا الخبیث را در حالة وصل از بزی وهمچنین مشدد کردان تاء ان الذین
توفیهم الملائکة را در النساء از بزی در حالتی که ایشان نماینده باشی بخوبی نیکو
این معنی اشارتست برد قول جماعتی که کفته اند که این قراءة دور از عربیت است
زیرا که اجتماع ساکنین در بعضی از این مواضع موجود میشود قوله وفی آل عمران
له لا تفرقوا * والانعام فیها فتفرق مثقلا یعنی مشدد کردان تاء
ولا تفرقوا واذکروا را در آل عمران از بزی وحاضر کرده است یعنی خوانده
است بزی فتفرق بکم عن سبیله را در الانعام بتشدید تاء قوله وعند العقود
التاء فی لا تعاونوا * ویروی ثلاثا فی تلقف مثقلا یعنی تاءی دیگر از
این باب که بزی آنها را مشدد میسازد حاصل است در ولا تعاونوا علی
الاثم در ترد سورة العقود یعنی المائدة وروایت می کند بزی سه تاء را در لفظ
تلقف در حالتی که ایشان سه ظاهر اند در الاعراف وطه والشعراء قوله
تنزل عنه اربع وتناصروا * وتاء تلظی اذ تلقون ثقلا
یعنی لفظ تنزل که بزی تاء او را تشدید میخواند چهار است ما تنزل الملائکة

در الحجر وعلی من تنزل الشیاطین تنزل علی دو در الشعراء وتنزل الملائکة والروح
در القدر وهمچنین مشدد کرده تاء ما لکم لا تناصرون را در والصافات ونارا
تلظی را در واللیل واذ تلقونه بالسنتکم را در النور قوله تکلم مع حرفی
تولوا بعد ها * وفی تنازعوا والامتحان وبعد لا * فی الانفال
انصاتم فیها تنازعوا تبرجن فی الاحزاب مع ان تبدلا یعنی
وهمچنین مشدد ساخته بزی تاء لا تکلم نفس الا باذنه را واو دو حرف تولوا
بعد یعنی وان تولوا فانی اخاف وفان تولوا فقد ابلغتکم وان تولوا فاعلم
ما حمل در النور وان تولوهم در الممتحنه وانولوا که واقعست بعد از لفظ لا در الانفال
نیز یعنی ولا تولوا عنه وانتم تسمعون وبعد از آن ولا تنازعوا را در الانفال و
تبرجن تبرج الجاهلیة را وان تبدل بهن را و در الاحزاب مشدد کرده قوله
وفی التوبة الغراء قل هل تربصون عنه وجمع الساکنین هنا انجلا
یعنی تشدید تاء قل هل تربصون در سورة التوبه مشهوره منقولست از بزی قوله
جمع الساکنین الخ یعنی ده کلمه از این کلمات مذکوره آنست که بسبب تشدید
تاء اجتماع دو ساکن در ایشان لازم می آید وآن ده کلمه درین بیت اخر شده
وکلمات ده کانه هل تربصون است در التوبه وان تولوا وفان تولوا امر دو
سوده وفان تولوا واذ تلقونه هر دو در النور وعلی من تنزل الشیاطین در الشعرا
وان تبدل بهن در الاحزاب وان تولوهم در الممتحنه ونارا تلظی در واللیل وشهر تنزل
در القدر ولیکن مثل بین تلقف ومثل ولا تعاونوا از قبیل اجتماع ساکنین نیست
زیرا که در نوع اول حرف پیش از تاء متحرک است و در نوع دوم از جهة الشعراء ساکن
در الف مدمی باشد و مد تمام قایم مقام حرکتست قوله تمیز یروی ثم
حرف تخیرون عنه تلهی قبله الهاء وصلا یعنی روایت می کند بزی
تکاد تمیز را در الملک وبعد از آن لما تخیرون را در نون والقلم وبعد از آن
عنه تلهی را در عبس بتشدید تاء اما بزی ها عنه را از پیش تلهی وصل بواو کرده

جنانچه مذهب اوست پس از قبیل ولا تعاونوا باشد واز جهة آنکه در باب ها کنایه
مقرر شده حیث قال ومن دون وصل ضمها قبل ساکن که سر هائی که ما بعد او
ساکن است وصلش بواو نمی کنند ناظم رحمه الله این مسئله را بیان فرموده که
تا تصور نکنند که عنهو تلهی در مذهب بزی همچون یعلمه الله است که وصل
نمیکنند و در باب ها کنایتی اشارتی بجواب آن فرموده قوله وفی الحجرات التاء
فی لتعارفوا * وبعد ولا اخر فان من قبله جلا یعنی تشدید تاء حاصل
از بزی در وقبائل لتعارفوا در الحجرات وهم درین سورة دو حرف حاصل اند پس
کلمه ولا از پس لتعارفوا یعنی ولا تجسسوا ولا تنابزوا قوله وکنتم تمنون الذی
مع تفکهون عنه علی وجهین فافهم محصلا یعنی ولقد کنتم تمنون الموت
در آل عمران که مصاحبت با فظلتم تفکهون در الواقعه خوانده شده اند ایشان مراد
بر دو وجه یعنی بتشدید وتخفیف از بزی پس فهم کن ای طالب این مسئله را که این
دو محل چون بزی وصلشان بواو می کند مثل لا تناصرون وعنه تلهی باشد که
اجتماع ساکنین کویا که در ایشان نیست چه واو قایم مقام حرکت جنانچه کفته شد
قوله محصلا یعنی فهم کن در حالتی که تو حاصل کننده علوم و واقف بر منظوم باشی قوله
نعما معا فی النون فتح کما شفا * واخفاء کسر العین صیغ به حلا یعنی ان تبدوا
الصدقات فنعما هی در این سوره وان الله نعما یعظکم به در النساء ابن عامر وحمزه
وکسائی بفتح نون وکسر عین میخوانند بر اصل زیرا که اصلش نعم بوده مثل علم
که میم را در میم ادغام کرده اند پس دیگران بکسر نون خوانند ولیکن ابو بکر وقالون
وابو عمرو باخفاء کسر عین میخوانند یعنی به اختلاس تا اعلام باشد بر آنکه اصل در
عین بسکون بوده زیرا که اصل نعم ما بوده بسکون عین وچون میم را در میم ادغام
کرده اند کسره را به عین داده از جهة التقاء ساکنین پس کسر عین عارض باشد وباقیان
که ابن کثیر وورش وحفص اند باتمام کسر عین خوانند نعما در حالتی که مصاحب کرده
اند فتح حاصل شده در نون ایشان هر دو حاصل شدنی که شفا داده واخفاء کسر عین

نعم رفته اند در او نیز ها را قوله ویا ویکفر عن کرام وجزمه * اتی شافیا
والغیر بالرفع وکلا یعنی یا ویکفر عنکم من سیئاتکم منقولست از بزرگواران
که حفص وابن عامر اند تا ضمیر فاعلش عاید بلفظ الله باشد در فان الله نعما ای
فهو یکفر پس دیگران بنون عظمت خوانند قوله وجزمه الخ یعنی وجزم راء ویکفر را
از نافع وحمزه وکسائی در حالتی که این جزم شافی است تا عطف باشد بر جواب
شرط به تقدیرش اینست که وان تخفوها یکن خیرا لکم ویکفر عنکم وغیر ایشان تو کل
کردانیده اند برفع را بر طریق استیناف ای فنحن نکفر پس سه قراءة باشد
ونکفر بنون وجزم نافع وحمزه وکسائی را ۲ ونکفر بنون ورفع ابن کثیر وابو عمرو
وابو بکر را ۳ ویکفر بیا ورفع ابن عامر وحفص را پس در قراءة رفع لکم وقف مطلق
باشد ودر قراءة جزم وصل زیرا که عطف است بر جواب شرط قوله ویحسب کسر
السین مستقبلا سما * رضاه ولم یلزم قیاسا مؤصلا یعنی لفظ
یحسب در همه قرآن در حالتی که مستقبل بود خواه متصل بضمیر وخواه غیر متصل
خواه بیاء غیبة وخواه بتاء خطاب مثل ایحسب وام تحسب وتحسبهم ویحسبون و
یحسبن وتحسبن کسر سین او بلند شده از نافع وابن کثیر وابو عمرو وکسائی قوله
ولم یلزم الخ یعنی لازم شده لفظ یحسب کسر سین قیاسی با که اورا اصلی کرداننده
اند در علم صرف زیرا که اصل آنست که مضارع فعل بکسر عین یفعل مفتوح العین آید
مگر چهار باب که هم در ماضی وهم در مضارع بکسر عین آمده اند بر خلاف قیاس و
آن حسب یحسب ونعم ینعم ویئس ییئس وبئس یبئس است وقید مستقبلا از
آنجهة است که تا ماضی مثل وحسبوا خارج شود ومجموع قرآن در این حکم
داخل کردد والا لفظ یحسب مخصوص به یحسبهم الجاهل می شد که در این سوره است
وباقیان بفتح سین میخوانند بر قیاس قوله وقل فاذنوا بالمد واکسر
فتی صفا * ومیسرة بالضم فی السین اصلا یعنی بخوان ای قاری فاذنوا
بحرب را بمد یعنی بزیادتی الف بعد از همزه وبحرکت همزه بفتح ومکسور کردان

نعما

ذال او را از حمزه و ابوبکر تا امری شود از ایذان بمعنی اعلام در حالتی که تو جوانی
صافی باشی از کدورات نفسانیه پس دیگران با اسکان همزه و ترک مد و فتح ذال
خوانند از اذن بمعنی علم اگر گویی در عبارت ناظم رحمه الله تعالی چه حاجت زیرا که تنبیه بر تحریک
تمرضیت و وجودش ضروریت جواب آنست که چون مقصود بقوله بالمد
زیادتی الف است و ما قبل نمی باشد الا مفتوح پس اعتماد را بر ذهن متعلم آن قید
دیگر را افزوده قوله و میسرة الخ یعنی فنظرة الی میسرة را بضم در سین اصلش کرد
اند از نافع پس دیگر از افتح باشد و فتح و ضم دو لغة اند بمعنی یسار قوله
و تصدقوا خف تما ترجعون فی بضم و فتحه عن سوی ف لد العلا
یعنی صاد وان تصدقوا خیر لکم خفیف رفیع است یعنی او را مخفف گردانیده
از عاصم بنابر آنکه اصلش تتصدقوا بوده و یک تا را حذف کرده باشد و دیگران
را تشدید صاد خواهد بود بمعنی آنکه تا دوم را در صاد مدغم است و یکی اتقوا
که واتقوا یوما ترجعون بضم تا و فتح جیم مقروات از غیر ابوعمرو که پسر العلا است یعنی
از رجع متعدی است بس ابوعمرو بفتح تا و کسر جیم خواند از رجوع لازم قوله
و فی ان تضل الکسر فاز و خففوا فتذکر حقا و ان فع آل الا فیقعد لا
یعنی کسر همزه در ان تضل فرو زی یافته از حمزه تا جمله شرطیه باشد و فتح لام در محل
جزم از جهة اجتماع دو ساکن بود پس غیر حمزه بفتح خوانند تا از برای تعلیل باشد
ای لان تضل قوله وخففوا الخ یعنی مخفف گردانیده قرا کاف فتذکر احدیهما
با و درست کرد انیده اند آنرا درست کرد اندنی از ابن کثیر و ابوعمرو از اذکار
پس دیگر از اثقیل بود از تذکیر قوله وارفع آل الخ یعنی مرفوع پس زر را از فتذکر
احدیهما از حمزه تا عدل کرده باشی چه در مقر جزم است بجزاییه ان تضل و ما بعدش
استینافیت ای فانت تذکر و باقیان بنصب را میخوانند تا عطف افتد بر
ان تضل پس در فتذکر سه قراءة باشد تخفیف و نصب از ابن کثیر و ابوعمرو و
تشدید و رفع از حمزه و تشدید و نصب از دیگران قوله تجارة انصب رفعه

في الغنا ثوى وحاضرة معها هنا عاصم و لا یعنی منصوب کرده ان رفع
الا ان تکون تجارة را در الف در حالتی که رفع در او اقامت نموده از کون نان
و حاضرة که وا او است تجارة که حاصل اند سرد و در این سوره یعنی الا ان تکون
تجارة حاضرة تدیرونها عاصم خوانده است سرد و را بنصب بر آن که اسم تکون
در سرد و محل مقدر بود ای التجارة او الاموال تجارة و دیگران در سرد و سو رفع
میخوانند تا تکون تامه باشد قوله و حق رهان ضم کسر و فتحه و قصر و یغفر
مع یعذب سما العلاء شذا الجزم و التوحید فی کتابه شمر سعت
و فی التحریم جمع حمی علا یعنی فرهان مقبوضة ضم در محل کسر را او و ضم در
موضع فتح ها را او و قصر الف بعد از ها که فرهن باشد حق ابن کثیر و ابوعمرو است
تا جمع رهان شود همچون کتاب و کتب پس دیگران که فرهان خوانند بکسر را و
فتح ها و با ثبات الف بعد از ها جمع رهن باشد مثل جبل و جبال قوله و یغفر الخ یعنی
میخوانند نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و حمزه و کسائی فیغفر لمن یشاء و یعذب من
یشاء را بجزم را و با تا عطف باشد بر یحاسبکم پس بر به الله وقف نباید کرد و
و همچنین در باب حروف قربت مخارجها مذکور شد که کسی بر اصل خود باشند یعنی قالون
و ابن کثیر و حمزه و کسائی به اظهار را خوانند و با دغام با ولیکن ابن کثیر را اظهار با
نیز باشد و ورش با ظهار سرد و و ابوعمرو با دغام سرد و اما دوری را در را اظهار
نیز باشد و ابن عامر و عاصم خود بر رفع سرد و میخوانند بر طریق استیناف یعنی فهو
یغفر و در این قراءة بر به الله وقف باشد قوله والتوحید الخ یعنی توحید که قراءة
حمزه و کسائیست در کل آمن بالله و ملائکته و کتبه که و کتابه باشد بزرگوار است
که مراد قرآنست که اشرف کتب آمده یا مراد جنس کتب باشد پس باقیان و کتبه
خوانند بجمع قوله وفی التحریم الخ یعنی در التحریم و صدقت بکلمات ربها و کتبه به
جمع قراءة ابوعمرو و حفص است و بتوحید قراءة دیگران که مراد انجیل بود یا جنس کتب
قوله جمع الخ یعنی واسم آوردن حصنی که بلند شده در سوره التحریم است قوله

وبیتی وعهدی فاذکرونی مضافها وربی وبی منی و انی معا حلی
یعنی یا آت مضافه در این سوره هشت موضع اند عهدی الظالمین که فتحش از همه قرا آت
غیر از حمزه و حفص و بیتی للطائفین از نافع و هشام و حفص و فاذکرونی اذکرکم از
ابن کثیر فقط و ربی الذی از همه قرا غیر از حمزه و لیؤمنوا بی از ورش فقط و منی الا
از نافع و ابوعمرو و انی اعلم دو موضع از ابن کثیر و ابوعمرو و بی حتی و ما بعدش معنا
این سوره اند و زنی و ما بعدش خدا افزدان زنور نا اند برخ تفصیل یا آت الخ
از انجه فرموده که در بابش علی الاجمال بیان نموده بخلاف یا آت زوائد که آنها
را در باب تفصیل فرموده و از انجه ذکرش دیگر بار در اواخر سور تکرار داشته و
نیاورده و در آخر هر سوره چنین کرده اما در شرح ذکر خواهد رفت تا دیگر بار رجوع
به بابش نباید کرد بدانکه یا آت زوائد در این سوره سه موضع اند دعوة الداع
اذا دعان که ابوعمرو و ورش در وصلش اثبات می دارند بخلاف قالون
نیز هم در وصل و لیکن بخلاف چنانچه در باب مذکور شده و واتقون یا اولی الالباب
که ابوعمرو فقط در وصل اثباتش میدارد قوله سوره آل عمران واضجعها عن التوریة
ما رد حسنه وقلل فی جود و بالخلف بللا یعنی خوانده اند ابن ذکوان
و کسائی و ابوعمرو لفظ التوریة را هر جا که واقع شود با اماله زیرا که الف او چون در
چهارم واقع شده مشابه الف تانیث در مثل ذکری و انثی آمده و همچنین خوانده اند
ورش و حمزه آنرا با اماله بین بین بی خلاف و قالون بخلاف و فرو خوابانیدن که کنایه
از اماله است لفظ التوریة را رد کرده اند نیکویی او را زیرا که مستعمل عرب است
و کم گردانیده اند اما له او را همرا که عبارت از بین بین باشد در حالتی که او حاصل است
در یاران بزرگ قطره یعنی در کثرة نفع و شهرة مانند او است و تر گردانیده است
قالون لفظ التوریة را به اماله بین بین و این عبارت اشارت بدان میکند که قالون
دایم بر بین نیست زیرا که فتح نیز دارد قوله وفی تغلبون الغیب مع تحشرون
فی رضی وترون الغیب خص و خلا لا یعنی یا غیبه حاصلست در سیغلبون و تحشرون

الی جهنم از حمزه و کسائی در حالتی که این یا حاصلست در قراءت قاریانی چند
پسندیده اخلاق پس دیگر ان از تا خطاب باشد و غیب و خطاب در این محل به
یک معنی اند مثل قل للذین کفروا ان ینتهوا که بخطاب نیز خوانده اند قوله و یرون
الخ یعنی غیب مخصوص گشته بقوله تعالی ترونهم مثلیهم از همه قرا غیر نافع پس نافع
را خطاب بود و مخاطبان یهود بوده اند و در قراءة غیبة پنهان گاه مومنان را و یرون
و دیده شدگان مومنان و احتمال عکس نیز دارد قوله ورضوان اضمم غیر ثانی
العقود کسره صح ان الدین بالفتح رف لا یعنی مضموم گردان را از لفظ رضوان
را هر جا که واقع شود از ابوبکر غیر از موضع دوم از سوره عقود که الی بدء است یعنی
من اتبع رضوانه که در آن از طریق او شاطبیه خلافی نیست و باقیان در مجموع قرآن
بکسر میخوانند قوله ان الدین عند الله الاسلام را تعظیم کرده اند بفتح همزه اش از برای
تا بدل شود از انه لا اله الا هو پس دیگران را کسر باشد قوله وفی یقتلون الثان قال
یقاتلون حمزة وهو الحبر ساد مقتلا یعنی خوانده است حمزه یقاتلون از قتال
در موضع یقتلون از قتل در محل دوم از آل عمران که آن و یقتلون الذین یامرون
بالقسط است و دیگران و یقتلون میخوانند مناسبة لفظ اول را قوله و هو
الحبر الخ مدح است مر حمزه را یعنی او عالمی دانشمند است و او بزرگ شده در حالتی که
آزماینده و امامی صور است بر متعاسات قراءة قوله وفی بلد میت مع المیت خففوا
صفا نفرا و المیتة الحف خولا یعنی تخفیف کرده اند یا را در بلد میت در الاعراف
و الی بلد میت در فاطر و در المیت معرف در این سوره و در الانعام و در یونس و در
الروم از ابوبکر و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر تخفیف کردنی که صافی گشته اند گروه
خوانندگان آن از کدورات اغراض دنیویه پس دیگران بتشدید خوانند بر اصل و
ترک تشدید از برای طلب خفت است مانند سید و سید قوله والمیتة الحف خولا یعنی
و آیة لهم الارض المیتة را در یاسین تخفیف یافتش بخشیده اند از غیر نافع پس نافع را
تشدید بود اما تخصیص اختلاف به سوره یس از نظم نیکو معلوم نمی شود والله اعلم قوله

وَمَيْتًا اللَّتِي الانعام والحجرات خذ ومالم يمت للكل جاء مثقلا
یعنی فراکیر ای امام کبیر او من کان میتا را در الانعام ولحم اخیه میتا در الحجرات
بتخفیف یا از غیر نافع پس نافع بتشدید خوانده قوله ومالم یمت الی یعنی و مرا نحو او
صفة موت واقع نشده آمده است مشدد از همه قراء شل ومایتم بمیت وثم انکم بعد ذلک
لمیتون وانک میت وانهم میتون قوله وکفلها الکوفی ثقلا ای سکنوا وکفلت
وضموا اساکنا صح کفلا یعنی وکفلها زکریا میخوانند کوفیان آنرا مشدد تا فاعل
الله تعالی باشد و باقیان مخفف میخوانند و فاعلش زکریا بود تا مناسب انهم یکفل مریم
آید و بر قراءة پر حسنا وقف مرخص باشد و در قراءة تشدید وصل قوله وسکنوا الی
یعنی و ساکن گردانیده اند ابوبکر وابن عامر عین مفتوحه را و مضموم کرده اند تا را سا کن
را از قوله بما وضعت بنا بر آنکه متکلم مادر مریم است پس برین قراءة وقف بر انثی
نباشد و باقیان بفتح عین و سکون تا میخوانند بر طریق اخبار از ملک جبار و درین
قراءة بر انثی وقف باشد بنا بر اختلاف فعلین قوله وقل زکریا دون همز جمیعه این
صحاب فرفع غیر شعبة الاول الا یعنی بگو ای قاری که لفظ زکریا بحذف همزه در جمیع قرآن
قراءة حمزه و کسائی و حفص است و قصر از حذف همز لازم می آید پس باقیان باثبات همزه
میخوانند و بمد قوله و رفع الی یعنی ازین باقیان غیر از شعبه زکریا اول را که آن و
کفلها زکریا است برفع میخوانند بر فاعلیة کفلها مخفف و شعبه بنصب خوانده
آن که مفعول دوم کفلها مشدد باشد قوله وذکر فناداه واضجعه شا هلا و
من بعد ان الله یکسر فی کلا یعنی بتذکیر بخوان فنادته الملائکة را و فرو خوابان
او را یعنی الف او را اماله کن از حمزه و کسائی در حالتی که تو شاهد باشی بر صحة این قراءة
زیرا که فنادت که فعلست مسند است بملائکه و ملائکه اسم ظاهر مونث غیر حقیقی
پس هم تذکیر و هم تانیث در او جایز باشند و بر تقدیر تذکیر از جمله ذوات الیا باشد
پس حمزه و کسائی در اماله فناداه بر اصل خود باشند قوله ومن بعد الی یعنی ان الله
یبشرک که واقعست از پس فنادته الملائکة مکسور کرده میشود همزه ان الله در حر آن حتی و

حفظی

این

حفظی از حمزه وابن عامر بنا بر آنکه فنادت را تضمین معنی قالت کرده باشند پس دیگران
دیگران بفتح خوانند بمعنی فنادته الملائکة بان الله قوله مع الکهف فی الاسراء
یبشر کم سما نعم ضم حرک واکسر الضم اثقلا یعنی میخوانند ابن عامر و
نافع وابن کثیر وابوعمرو و عاصم ان الله یبشرک بیحیی را و ان الله یبشرک بکلمة را
درین سوره و یبشر المؤمنین را در سبحان و یبشر المؤمنین را در الکهف بضم
یا و بتحریک با بفتح و بکسر شین مشدد یعنی از تبشیر پس حمزه و کسائی که باقی اند
بفتح یا و اسکان با و ضم شین مخفف خوانند از ثلاثی مجرد اما لغة اول مشهور است
چنانکه دیگر مواضع بآن متواتر شده اند فبشره و بشرناه و الشر تمونی و نبشرک
یبشر درین سوره و اسوره الکهف و سوره الاسراء بانوبی که حالی گشته یعنی
بلند شده بلند شدنی بسیار و اگر در خواست نمائی که قراءة مدلول کم سما نعم
بیان کن از برای من بگویم آری مضموم کن یا را و متحرک ساز بارا و بکسر
گردان شین مضموم را در حالتی که او مشدد باشد قوله نعم عم فی الشوری یعنی
التوبة اعکسوا لحمزة مع کاف مع الحجر اقلا جواب سوالیست گویا
کسی میگوید که یبشر در سوره شوری همین حکم دارد یا نه ناظم رحمه الله جواب می فرماید
که آری عام گشته این حکم در ذلک الذی یبشر الله در سوره شوری یعنی
بضم یا و فتح با و کسر شین مشدد از عاصم و نافع وابن عامر پس ابن کثیر وابوعمرو
مخالفه اصل خود کرده باشند بنا بر اتباع نقل قوله فی التوبة اعکسوا یعنی معکوس
گردان این حکم را بعد این قید بخوان با کلمه مفتوح سازی حرف اول را و ساکن
گردانی با را و مضموم داری شین مخفف را از برای حمزه یبشرهم ربهم در التوبة و
انا نبشرک و لتبشر به المتقین مریم و در کهیعص و انا نبشرک بغلام علیم در اول
حجر بخلاف فبم تبشرون که دران هیچ خلافی نیست قوله نعلمه بالیاء نص اعینه
فی بالکسر انی اخلق اعتاد افصلا یعنی ویعلمه الکتاب والحکمة به یاء غیبت مخصوص
اماما فی جیدا است از عاصم و نافع و فاعلش راجع باشد بلفظ الله در قال کذلک الله

ص

پس باقیان بنون عظمة خوانند قوله و بالکسر الی یعنی انی اخلق لکم بکسر همزه بازگشته از
نافع در حالتی که انی بسبب جدا شونده است از ما قبل خود زیرا که جمله مستانفه است
در تقدیر یقول انی پس غیر نافع را فتح بود بر بدلیت از لفظ بایة ای بانی اخلق قوله
وفی طائرا طیرا بها و عقودها خصوصا ویاء فی نوفیهم ع لا یعنی
خاص شده لفظ طیرا در موضع طائرا خاص شدنی یعنی فیکون طیرا درین سوره و
فیکون طیرا در العقود یعنی المائده از همه قراء غیر از نافع یعنی اسم جنس تا موافق کلمه
الطیر باشد پس نافع طائرا بر وزن فاعل خوانده ای یکون ما اخلقه طائرا و از الخ
خصوصا را افزود که در غیر این دو موضع هیچ خلافی نیست قوله و یاء الی یعنی یاء غیبت
در فیوفیهم اجورهم بلند شده از حفص و ضمیر فاعلش عاید بحق عز و علا باشد چنانچه و الله
لا یحب الظالمین که بعد از او دلالة بر این معنی می کند و دیگران بنون عظمة می خوانند مناسب
فامذبهم عذابا شدیدا که پیش از وست قوله ولا الف فی ها هانتم زکا جنی
وسهل اخا حمد وکم مبدل جلا یعنی قنبل و ورش خوانده اند لفظ هانتم را هر جا که
واقع گردد بغیر الف بر وزن نعرتم و باقیان بالف میخوانند بر وزن کابتم و از ین باقیان
نافع و ابوعمرو همزه را تسهیل میکنند و ابدال الف همزه نیز از ورش آمده پس غیر نافع و
ابوعمرو بتحقیق همزه خوانند پس چهار قراءة شود قالون و ابوعمرو را اثبات الف و
تسهیل همزه و امد و قصر و ورش را دو وجه ا ترک الف و التسهیل همزه ۲ ترک الف و ابدال
بالف و از جهة التقاء ساکنین مدی باید کرد و این وجه در سیر نیت و قنبل را تحقیق همزه
بی الف و کوفیان وابن عامر و بزی را اثبات الف و التحقیق همزه ع و نیست هیچ
الفی در ها هانتم در حالتی که برادر حمد باشی و با ابدال گسترده که ظاهر شده قوله
وفی هایه التنبیه من ثابت هدی و ابداله من همزه زان جملا
بیان منشار اختلافات و ذکر اصول قراءات یعنی در قراءت ابن ذکوان و کوفیان
و بزی لفظ ها از ها انتم ها تنبیه باشد که داخل هر کجا انتم است شده زیرا که اگر ها بدل
از همزه بودی الف پس الهمزتین بنودی زیرا که ادخال از قاعده ایشان است و حال آنکه

الف

الف پس معین شد که ها تنبیه است و در روایة ورش و قنبل ءانتم بوده باشد که
همزه استفهام را بدل به ها کرده باشند همچنانچه در ایاک هیاک میگویند و در اراق
هراق و دلیل برین مدعی آنست که در روایة ایشان هر دو در الهمزتین الف نمی باشد
که اگر بودی بکفتمانی که ها تنبیه است که بر ضمیر در رفته پس اگر گوئی که چون در اصل
ءانتم بوده چرا قنبل همزه دوم را تسهیل نمیکند همچنانچه ورش می کند بگویم از برای آن
که قنبل ملاحظ لفظ می کند که چون همزه بدل به ها کردند اجتماع همزتین نماند و او ذا اجتماع
همزتین تسهیل میکند و ورش اعتبار اصل می نماید و این صوره پیش اهل معجز
تنبیه در ها ها انتم حاصل است از عالمی که ثابت بدایة او و ابدال ها از همزه را آراسته
گردانیده و بسیار آراسته گردانیده صاحب خود را قوله ویحتمل الوجهین عن
غیرهم وکم وجیه به الوجهین للکل حملا یعنی در قراءة غیر مذکورین که
قراءت ابوعمرو و قالون و هشام است احتمال دارد که این ها بدل از همزه باشد زیرا
که در مذهب ایشان ادخال الف بین الهمزتین در یک کلمه می باشد و درین کلمه الف ثابت و
قالون وابوعمرو و تسهیل همزه نیز کرده اند پس باین قرینها احتمال بدلیة دارد و نیز احتمال
دارد که ها تنبیه باشد و الف الف بعد از ها باشد و تسهیل بر خلاف قاعده بود بنا بر
جمع بین اللغتین یا بنا بر اتباع نقل قوله وکم جلیل الی یعنی بسا از قراء که ایشان او جاهتی و خوبی
بوده که تحمیل کرده اند این دو وجه را در ها از برای همه قراء سبعه یعنی ذکر کرده اند
که ها در مجموع قراءات احتمال بدلیة و احتمال تنبیهیة هر دو دارد پس این دو وجه در قراءة
ابوعمرو و قالون و هشام بران طریق باشد که مذکور شد و در بودن ها از برای تنبیه در روایة
ورش و قنبل چنان گوییم که الف نگوییم که از برای التقاء الفین الف اول افتاده و
در احتمال ابدال در قراءة کوفیان و بزی وابن ذکوان چنان گوییم که ادخال نبود
اند بین الهمزتین بخلاف قاعده خویش بنا بر متابعة منقول و این وجه در تیسیر حضرت
مثل مکی و مهدوی و ابی علی آن را نقل کرده اند ویدان ای طالب که تو این همه مشقت می خواهی
و زحمت می بری و مشکلات را می گشائی و توجیهات را می نمائی و علامه جعبری

ع

ایة

الله فی عمره خود در شرح نص فرموده که اگر نه آن بودی که صاحب تیسیر نص نموده بر
ابدال ها از همزه من میل و نظری بر آن نکردمی و از ادخال احتمال در هیچ قراءتش
ندادمی زیرا که بدل در کلمتی چندانست که از عرب همچنان مسموع می گردند و بر سر دو همزه
استفهام مثل أأنذرتهم مانند همزه نشنیده و ادخال این الف نیز بنابر نقل اجماع
تمیز می باشد و چون ابدال کردند هیچ احتیاجی به ادخال نماند از جهت عدم نقل نمی بینی که
در مثل أرأیتم که اصلش أرأیتم بوده همزه را حذف کنند بنابر نقل و چون ابدال
می نمایند و أرأیتم میگویند همزه را ثابت دارند و بعد از آن مصنف باید بارک الله
فی عمره که فی الجمله احتمال نمی شود مگر در روایت هشام که منع ابدال مکنیم البته از آنجهت که از
هشام در مثل أأنذرتهم ادخال و عدم ادخال صحیح شده و اگر در ها انتم نیز این
دو وجه آمده بودی میان ایشان هیچ فرقی نبودی و میل به احتمال بدلیة در آن نمودی
و دیگر مصنف را اعلی الله شانه که احتمال داشتن این دو وجه یعنی بدلیة و تنبیهیة را
از همه قرا منع می کنیم زیرا که اصول و قواعد را یکدیگر وا می کوبد و مخالف قول اهل ادا
می آید و الله اعلم مترجم باب الله علیه میگوید که این مسئله را الحمد لله ذکر کردم تا اگر
تا اگر کسی با تو بحثی کند دانی که این گل را از کدام بستان چیده و این نیز از کان رسیده
قوله و یقصر فی التنبیه ذو القصر مذهبا و ذو البدل الوجهان عنه مسهلا
یعنی هر کس که ها تنبیه داند او را از برای تنبیه و اثبات الف کند و مذهبش قصر منفصل بود در
ها انتم قصر کند خواه که تسهیلش باشد مانند سوسی و راویان قصر از قالون و دوری
و خواه که تسهیلش نباشد مانند بزی پس هر کس که در منفصل مد کند در اینجا نیز مد کند
هر کس بقدر مرتبه خود اما راویان مد از قالون و دوری که تسهیل نیز دارند ایشان را
مد و قصر هر دو باشد بنابر وقوع حرف مد پیش همزه مغیره قوله و ذو البدل الخ یعنی
هر کس که ها را بدل از همزه گیرد و تسهیل کند و ادخال نیز الف نماید او را مد و قصر هر دو
باشد و آن قالون است و ابوعمرو و از هر دو روایتش زیرا که ایشان ها انتم
را بر این تقدیر از قبیل متصل می شمارند مانند من السماء و این دو وجه بر تنبیهی

قوله و ان حرف مد الخ باشد و هشام که تسهیل ندارند او را مد فقط باشد پس بر
تقدیر اگر ها انتم سؤلا را او با هم خوانند دوری را سه وجه باشد ۱ قصر هر دو ها ۲ مد اول
و قصر دوم ۳ مد هر دو و قالون را پنج وجه باشد همین سه وجه مذکور و اترک صله و جمیع
هر دو ها و مد اول و قصر دوم این هر دو و اصله و علامه جزری مد ظله مد منفصل و ابدال را
مصنف نموده از آنجهت که صاحب تیسیر بقصر و اصله یاد و اعدم بر ابو الفتح خوانده و بمد و ترک
صله بر ابن غلبون اما از تیسیر از جناب عزیز رتش سوال کرده بودند که در مثل قل فاتوا
بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین در روایة بطریق طیبه چند وجه است و اکثرت
وجه که بخط اشرف نوشته وجه چهارم را با این عبارت فرموده که والرابع القصر
مع تیسیر و المد بشاء لابی نشیط من تلخیص ابن جنید و التبصرة للمکی و هذا من کتاب
الف طیبه و سوایفا للحلوانی فی المبهج علی ما صحیح و این عبارة نص است بر انکار
اجازه مد و اصله فرموده پس این تقدیر شش وجه باشد همان سه وجه و اترک صله
و در نشر القراات چنین نموده که قصر ها انتم و مد از سولار را خوانده اند اما وجهی نزار
و در مثل سولار ان کنتم مد ها و قصر اولار را خوانده ولیکن ضعیف است پس اگر این وجه
را اعتبار کنند یکنوبه و اصله و یکنوبه بی صله هشت وجه شود و الله اعلم و هم جناب
اسبغ الله ظلاله چنین نص فرموده که هر کس که ها را بدل از همزه گیرد و اثبات الف
باشد خواه که مذهبش قصر باشد یا مد قصر کند یعنی بدین تقدیر وجود الف عارض است
همچون ادخال الف نیز الهمزتین در مثل أأنذرتهم در روایة قالون و متابعانش و بر تقدیر
تنبیه الف اصلی است پس در وجه مد و التسهیل نیز از اعتبار تنبیهیه شوان و نیز اگر
ها انتم سولار را بهم خوانند قصر ها انتم باید خواند و اقصر و مد در ها سولا و هم الجناب
اعلی الله فی الخافقین شانه فرموده که گاه است که آنرا نازل منزله متصل می کا رند
پس هر کس بقدر مرتبه خود مد می کنند مگر تسهیل کنندگان که ایشان را هم مد و هم قصر
باشد بنا بر اعتبار مد و التسهیل نیز توان که بر تقدیر بدلیة باشد فائده بدانکه بر
تقدیر تنبیه اگر چه ها انتم را دو کلمه می شمرند ولیکن جایز نیست وقف کردن بر

ها و ابتدا به انتم زیرا که ایشان را سر دو در رسم ها انتم همچون یک کلمه می نویسند مثل هؤلا
و سولا که الف بعد از ها را حذف کرده اند و صورة الفی که بعد از ها می بینی صورة همزه است
قوله و ضم و حرک تعلمون الکتاب مع مشدده من بعد بالکسر ذللا یعنی و
مضموم کردان تا را و متحرک ساز عین را بفتح از تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و متحرک
کردان لام مشدده را که واقع است بعد از عین بکسر تا از باب تفعیل شود از کوفیان و
ابن عامر ای تعلمون الناس الکتاب و باقیان را فتح تا و اسکان عین و فتح لام مخفف
خواهد بود از علم و تدرسون موید همین است قوله ذللا یعنی فرمان بردار کرداینده
لفظ تعلمون را به این قید ها قوله و رفع و لا یأمرکم روحه سما و ی بالنا آتیتکم
مع الضم خولا یعنی را ولا یأمرکم را بر طریق استیناف راحة او بسیار و
عالی شده از کسائی و نافع و ابن کثیر و ابوعمرو پس ابو عمرو در اختلاس و اسکان بر
اصل خود باشد و در قراءة این چهار قاری وقف بر تدرسون موافق آید و دیگران
بنصب میخوانند تا عطف شود بر ان یؤتیه الله الکتاب پس تدرسون را وصل باید
کرد قوله و بالتا آتیتکم الخ یعنی بخشیده اند غیر نافع را یعنی کرداینده اند قراءة ایشان را
لما آتیتکم تا مضمومه بی الف یعنی بصیغه متکلم بلا غیر و نافع را آتیناکم است بنون عظمة
قوله و کسر لما فیه و بالغیب ترجعون عاد و فی تبغون حاکیه عولا
یعنی و کسر لام لما آتیتکم منقول است از حمزه بنابر آن که لام از برای تعلیل باشد
و ما مصدریة ای لاتیانی ایاکم پس باقیان بفتح خوانند یعنی اگر لام از برای توطیه
قسم بود و ما موصوله و لتومنن جواب قسم باشد قوله و بالغیب الخ یعنی طوعا و کرها و
الیه ترجعون عود نموده بیا غیبه از برای حفص فقط و افغیر دین الله تبغون حکایت
کننده غیب در او که حفص است و ابو عمرو و اعتماد نموده اند بر یکی از ایشان
ایشان بغیب میخوانند تا ضمیر بر دو عاید به اولئک هم الفاسقون شود و باقیان
در بر دو بخطاب میخوانند بر طریق التفات قوله و بالکسر حج البیت عن
شاهد و غیب ما تفعلوا لن تکفروه لهم تلا یعنی حج البیت من استطاع

بکسر حا منقولست از حفص و حمزه و کسائی که هر یکی شاهدی صادق اند بر این قراءة
پس باقیان بفتح خوانند و هر دو لغة اند قوله و غیب الخ یعنی و یا غیبه در و ما
تفعلوا من خیر فلن تکفروه از برای حفص و حمزه و کسائی متابعه کرده است ما
قبل خود را در غیبه تا ضمیر شان بقوله و اولئک من الصالحین باشد و غیر ایشان
هر دو لفظ را بخطاب میخوانند بر طریق التفات یا بر تقدیر قل لهم ذلک قوله
یضرکم بکسر الضاد مع جزم رائه سما و یضم الغیر و الرا ثقلا
یعنی لا یضرکم کیدهم شیئا بکسر ضاد و جزم را که از ضار یضیر ضیرا بود بلند شده از نافع
و ابن کثیر و ابوعمرو و چون قراءة دیگران از ضیر بیرون نمی آید آنرا بیان فرموده
بقوله و یضم الخ یعنی مضموم می گردانند غیر ایشان ضاد و را را در حالتی که را مشدد
بسیار شده از ضر یضر باشد قوله و فی ما هنا قل منزلین و منزلون للیحصبی فی العنکبوت
منقلا یعنی بخوان ای قاری من الملائکة منزلین را که در این سوره است و انا
منزلون علی اهل هذه القریة را که در عنکبوت است از برای ابن عامر یحصبی بتشدید زا
از تنزیل پس دیگران را تخفیف بود از انزال قوله و حق نصیر کسر واو مسومین
قل تنادعوا لا و قبل کما انجلی یعنی کسر واو من الملائکة مسومین حق ابن کثیر
و ابوعمرو و عاصم است بر اسم فاعل ای جاعلین لانفسهم علامة یعرفون بها پس
باقیان بفتح واو خوانند بر اسم مفعول ای حال کونهم قد سومهم الله ای اعلمهم من العلا
قوله و قل الخ یعنی بگو که و سارعوا الی مغفرة من ربکم بی هیچ واو ثابت نیست
پیش از سین او از ابن عامر و نافع زیرا که در مصاحف مدینه چنین ظاهر است
و بر مراد استیناف پس باقیان باثبات واو خوانند تا معطوف بر اطیعوا
الله باشد و بر قراءة اول بر ترحمون وقف مطلق باشد و بر قراءة دوم جایز قوله
و قرح بضم القاف و القرح صحبة و مع مد کائن کسر همزته دلا
و لا یاء مکسورا و قاتل بعده یمد و فتح الضم د و ولا یعنی ان یمسسکم
قرح فقد مس القوم قرح مثله و من بعد ما اصابهم القرح بضم قاف قراءة حمزه و

والکرام

کسائی و ابوبکرست که مد لول صحیح اند پس دیگران بفتح خوانند و فتح و ضم دو لغت اند
مثل ضَعف و ضُعف قوله و مع مد کائن آی یعنی و کائن هر جا که واقع شود با اثبات الف
بعد از کاف و بکسر همزه و بحذف یاء مکسوره مشدده بعد از همزه که و کائن باشد مثل
کاعِن قراءة ابن کثیر است و باقیان بحذف الف و فتح همزه و با اثبات یاء مکسوره
مشدده خوانده اند و آن هفت موضع است در این سوره ۱ و در یوسف ۱ و در الحج ۲
و در العنکبوت ۱ و در القتال ۱ و در الطلاق ۱ اگر گویی که در نظم ذکر تخفیف نرفته
تا ضدش تشدید یا فرا گیرند شاید که جواب گویند که تشدید همچون صفت حرفست و صفت
بموصوف قائم است پس چون موصوف محذوف شود صفه نیز همین حکم گیرد و چون
موصوف موجود گردد صفت نیز تابع او باشد و درین توجیه تحمل است زیرا که تابع
بغیر متبوع می یاسم ماشدند را الذین در قراءة حمزه و ابوبکر چنانکه در الانعام خواهد آمد
و جواب صواب آنست که بنا بر ضیق نظم بیان تشدید نرفته والله اعلم ع و کسر همزه و کائن
وامداد و بیرون آورده دلو خویش را مملو و هیچ پایانی نیست در حالتی که مکسوره باشد قوله
و قاتل آی یعنی قاتل معه ربیون کثیر که بعد از و کائن است بفتح قاف مضمومه و
بفتح تاء مکسوره و بالف در میان قاف و تاء قراءة ابن عامر و کوفیان است و باقیان
قُتِل میخوانند بضم قاف و حذف الف و کسر تاء بر بنا مفعول از ثلاثی مجرد ع و قاتل
بعد از و کائن ممدود می شود و فتح ضم و فتح کسر در او و خدا و ندان متابعت اند مر
مد را یعنی چون بعد از قاف الف باشد این دو فتح البته خواهد بود قوله و حرک
عین الرعب ضما کما رسا و رعبا و یغشی انثوا شایعا تعلا یعنی و حرکت
داده شده عین کلمه الرعب بضم درین سوره و در الانفال و در الحشر و رعبا در
الکهف از ابن عامر و کسائی حرکة دادنی مثل حرکة دادنی که ثابت شده در لغه
عرب پس دیگران از اسکون عین باشد پس سکون و ضم دو لغت اند همچو نذر و نذر
قوله و یغشی آی یعنی یغشی طائفة منکم را بتانیث خوانده اند از حمزه و کسائی در حالتی
که این تانیث شایع و فاش است و متابعه ماقبل خود که امنة است کرده یعنی

چون امنة مونث بود فعلی نیز که مسند باو بود تانیثش کردند پس باقیان بتذکیر
خوانند بنا بر آنکه ضمیر عاید بلفظ النعاس باشد قوله و قل کله لله بالرفع حامدا
بما تعملون الغیب شایع د خل لا یعنی یقولون الامر کله لله را برفع لام از ابو عمرو
در حالتی که حمد کننده باشی تا جمله کله لله خبر آن گردد پس دیگران بنصب خوانند تا
کله تاکید لفظ الامر باشد و لله خبر قوله بما تعملون الغیب آی یعنی بما تعملون بصیر
بیاء غیبت حمزه و کسائی و ابن کثیر خوانده اند و ضمیر بمنافقان مذکورین در قوله تعالی
الذین قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض عاید شود و باقیان بخطاب
خوانند و مخاطبان مذکورین در یا ایها الذین امنوا لا تکونوا باشند ع بما
تعملون بغیب او متابعه نموده در حالتی که این غیب باشنده است بدخل کننده در
کاری که جز از ان کار بر او پوشیده نباشد قوله و متم و متنا و مت فی ضم
کسرها صفا نفر و ردا و حفص هنا اجتلی اخبار است بانکه ابن کثیر و ابو
عمرو و ابن عامر و ابوبکر لفظ متم و متنا و مت را هر جا که واقع شوند بضم می
خوانند از مات یموت همچون قتم و قمنا و قمت از قام یقوم و باقیان بکسر
می خوانند از مات یمات مثل خفتم و خفنا از خاف یخاف اما لغة فصیحه ضم است
ع متم و متنا و مت صافی گشته و رد کرده خوانند کان او در ضم کسر این
کلمه زیرا که ضم افصح است قوله و حفص آی یعنی حفص ظاهر گشته در این سوره
بضم کسر یعنی او در لفظ متم لمغفرة و لئن متم او قتلتم در این سوره موافقه
ایشان می نماید و بضم میم میخواند تا جمع بین اللغتین باشد قوله و بالغیب عنه تجمعون
و ضم فی یغل و فتح الضم اذ شاع کفلا یعنی و رحمة خیر مما تجمعون بیاء
غیبت منقول است از حفص ای تجمع الیا چون پس دیگر از اتا ر خطاب باشد مناسبه
ولئن قتلتم را که پیش از اوست قوله و ضم ای یعنی مضموم کرده اند یا را و نها
اند فتح را در موضع عین از لفظ و ما کان لنبی ان یغل اگر برای نافع و حمزه
و کسائی و ابن عامر تا از اغلال باشد ای ما کان ینبغی لنبی ان ینسب الی

الغلول و هو الاخذ فی خفیة و باقیان بفتح یاء و ضم عین میخوانند از غلول ع یاء
مضموم کرده اند در یغل و فتح عین او را پایندان همچنانکه در رسیده اند یعنی او را
بجای او نشانده اند در زمانی که فاش گشته و ظاهر شده قوله بما قتلوا التشدید
لبی و بعده و فی الحج للشامی و الاخر کملا د رسا و قد قالا فی
الانعام قتلوا و بالخلف غیبا یحسبن له و لا یعنی تشدید در لو
اطاعونا ما قتلوا اجابه کرده هشام را یعنی روایة اوست و تشدید در ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله که بعد از ما قتلوا است و در ثم قتلوا او ماتوا که در
الحج است از ان ابن عامر شامی است قوله و الاخر کملا یعنی و قاتلوا و قتلوا
درآخرسوره
تمام کرده قراءة تشدید را از ابن عامر و ابن کثیر پس در باب تو از او بدرستی
که خوانده اند هم ایشان قد خسر الذین قتلوا را در الانعام بتشدید پس دیگران در
مجموع بتخفیف خوانند و تخفیف تاء اصل باشد و تشدید بنا بر تکثیر و مبالغه قوله
و بالخلف آی یعنی میخوانند هشام بخلاف از او و لا تحسبن الذین قتلوا را
بغیب و فاعلش هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد و غیر این نیز گفته اند
پس دیگران بخطاب خوانند تحسبن اوراست و لا یعنی لفظ و لا پیش
از او واقع است در حالتی که تحسبن خداوند غیب است در حالتی که این
غیب مقرر است باختلاف قوله و ان اکسروا رفقا و یحزن غیر الانبیاء
بضم و اکسر الضم احفلا یعنی مکسور ساز ید همزه و ان الله لا یضیع را
از کسائی بر طریق استیناف در حالتی که شما خداوندان حجب رسم باشید
پس دیگران بفتح خوانند تا عطف باشد بر لفظ نعمة ای یستبشرون بنعمة
من الله و فضل و بان الله پس در قراءة کسر بر لفظ و فضل وقف باشد
و در قراءة فتح وصل قوله و یحزن آی یعنی یحزن لفظ یحزنک را هر جا که وا
شود غیر از سورة الانبیاء بضم یا و مکسور گردان زای مضمومه او را از نافع
در حالتی که تو جمع کننده باشی میان این هر دو لغه و آن بحث محل است و لا

یحزنک الذین در این سوره و در المائده و انه لیحزنک الذی در الانعام و فلا
یحزنک قولهم در یونس و در یس و قال انی لیحزننی در یوسف و فلا یحزنک کفره
در لقمان و لیحزن الذین در قد سمع الله پس دیگران از افتح یا و ضم زای باشد
قوله و خاطب حرفا یحسبن لحذ و قل بما تعملون الغیب حق و ذو ملا
یعنی حمزه میخواند و لا یحسبن الذین کفروا را و لا تحسبن الذین یبخلون را بخطاب
و مخاطب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا کل واحد از مردم پس
باقیان بغیب خوانند و فاعل در اول الذین کفروا و در دوم الذین یبخلون
ع خطاب کرده اند هر دو لفظ یحسبن قاری را که خطابی که مقصود متکلم از لفظ
به ما حاصل می گردد پس چون چنین است فرا گیر ایشان را و بخوان شان قوله و قل
الی یعنی بگو که بما تعملون خبیر غیب در او درست و حق است از ابن کثیر و ابو عمرو و
غیب خداوند بزرگانی خرد آنست که تلاوه با وحی کنند و ضمیر راجع به بخیلان مذکور
در آیه باشد و باقیان که بخطاب می خوانند خطاب عام باشد هم بخیلان را و هم
غیر ایشان را قوله یمیز مع الانفال فاکسر سکونه و شدده بعد الفتح و الضم شلشلا
یعنی مکسور گردان یاء رب کنه را و مشدد ساز آن را بعد از میم مفتوحه و یا مضمومه از
لفظ لیمیز الخبیث من الطیب در این سوره و سورة الانفال تا لیمیز گردد بر وزن
لیفرج از باب تفعیل از برای حمزه و کسائی در حالتی که تو تخفیف الی ال فارغ ال
باشی و خوانده اند دیگر بفتح یاء اول و کسر میم و سکون یاء دوم از ماز یمیز و ایشان
دو لغه اند قوله سنکتب یاء ضم مع فتح ضمه و قتل ارفعوا مع یا نقول فکملا
یعنی سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق و نقول میخواند حمزه سنکتب را به یاء
مضمومه در موضع نون و بفتح تاء مضمومه بر بناء مجهول و قتلهم را برفع لام تا معطوف
شود بر ما قالوا که قائم مقام فاعل سیکتب است و میخواند و یقول را بغیب
تا فاعلش الله عز و جل باشد و میخوانند باقیان سنکتب را بنون مفتوحه و ضم تا
بر صیغه متکلم و قتلهم را بنصب بمعطوف بر مفعول سنکتب که ما قالوا است و نقول

رابنون عظم تا عطف بر سکنتب باشد و در قراءة حمزه برا غنبار آرد وقف مطلق
باشد و در قراءة دیگران وقف لازم ع سکتب یارا و را مضموم کرداینده وا
فتح ضم تا را او و قتلهم را مرفوع سازند وایا ر یقول تا تمام شود بیان ترجمه قراءة
قوله وبالزبر الشامي کذا رسمهم وبالکتاب هشام واکشف الرسم مجملا
یعنی جاؤا بالبینات وبالزبر بزیادتی با ر در الزبر قراءة ابن عامر شامی است
وهمچنین رسم اهل شام این کلمه را در مصاحفشان وهمچنین وبالکتاب المنیر زیادتی
با در بالکتاب روایة هشام است اگر سایلی گوید که بنا برچه نکته هشام زیادتی
با در بالکتاب منفرد شده از ابن ذکوان جواب دهند که از انجهة که اختلاف کرده
کرده اند که در مصحف شام بالکتاب را بزیادتی با نوشته اند یا نه چنانچه هشام
از ابن عامر و ابی الدرداء رضی الله عنهما اثبات با را روایة نموده واخفش که
راوی ابن ذکوان است گفته که در مصحفی که بشام فرستاده اند وآنرا امام میخوانند
با را در بالزبر تنها زیاده کرده اند واز اینجاست که ناظم رحمه الله فرموده که
واکشف الرسم مجملا یعنی کشف کن وتفحص نمای رسم ایشان رسم این کلمه در حالتی که امام
نماینده باشی بقول نیکو قوله سفا حق غیب تکتمون تبیننه لا تحسبن الغیب ق
کیف سما اعتلا ه وحق بضم البا فلا تحسبنهم ه وغیب فی فیه العطف او
جاء مبدلا یعنی اخبار است از انکه لتبیننه للناس ولا تکتمونه حانی شده بصوت
غیب در ایشان هردو از ابوبکر وابن کثیر وابو عمرو پس فعل پند مذکورین در
واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب باشد وباقیان هردو را بخطاب می خوانند
برسبیل حکایة قوله لا تحسبن الغیب آه یعنی غیب در لا تحسبن الذین یفرحون بهر کوی
که بلند شده قراءة ابن عامر و نافع وابن کثیر وابو عمرو است پس دیگران را خطاب
بود بنابر انکه مفعول اول الذین یفرحون باشد ومفعول دوم محذوف و بتقدیر
غیب الذین یفرحون فاعل باشد وهردو مفعولش محذوف ای لا یحسبن الفارحون
انفسهم فائزین پس در لا تحسبن چهار قراءة شود ا نافع وابن کثیر وابو عمرو به غیب

بکسر سین

وکسر سین ۲ ابن عامر بغیب وفتح ۳ عاصم وحمزه بخطاب وفتح سین ۴ وکسائی به
بخطاب وکسر سین قوله وحق آه یعنی فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب بغیب و
ضم با تا بعاست از ابن کثیر وابو عمرو وکسر سین نزدشان باشد واز باقیان
نافع وکسائی بخطاب وکسر سین وفتح با خوانند وابن عامر وعاصم وحمزه بخطاب و
فتح سین وفتح با و در قراءة خطاب وفتح با ضمیر هم مفعول اول باشد وبمفازة
من العذاب مفعول دوم قوله وفیه العطف آه یعنی فلا تحسبنهم در قراءة ابن کثیر و
ابو عمرو احتمال دارد که عطف باشد بر لا یحسبن الذین یفرحون وآن بسکام
اعرابش چنان گویند که الذین یفرحون فاعل یحسبن است وانفسهم مفعول او
وبمفازة من العذاب مفعول دوم وفا از برای عطف ای لا یحسبن الفارحون
انفسهم بمفازة من العذاب فلا یحسبنهم کذلک وواو جمع که از یحسبنهم محذوف
است فاعلش باشد واحتمال دارد که بدل باشد وتقدیرش چنین کشند که لا یحسبن
الفارحون فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب وفا و زاید بود قوله هنا قاتلوا
اخر شفاء وبعد فی براءة اخر یقتلون شمد لا یعنی موخر کردان لفظ قاتلوا
را در این سوره وبخوان وقتلوا وقاتلوا از برای حمزه وکسائی در حالتی که خداوند
شفا باشی وهمچنین موخر دار یقتلون مبنی للفاعل را در سوره براءة که بعد از این
سوره واقع است وبخوان فیقتلون ویقتلون هم از جهة حمزه وکسائی درین حالت
که تو سبکبار بلیشی ومقصود از تاخیر بیان فضیلة کشتگان است بر کشندگان و
ذکر علو مراتب ایشان ودیگر ارزش توضیح راست قوله ویا آتها وجهی و
انی کلاهما ه ومنی واجعل لی وانصاری الملا یعنی یا آت اضافة این
سوره شش اند وجهی لله که فتحش از نافع وابن عامر وحفص است وانی دو موضع
یعنی وانی اعیذها یک از نافع فقط وانی اخلق لکم از نافع وابن کثیر وابو عمرو
وفتقبل منی انک وقال رب اجعل لی آیة هردو از نافع وابوعمرو وانصاری الی
الله از نافع فقط قوله الملا ضعة انصاری است یعنی یاران من که ثقات واین

کثیر و

اند ویا ر زایده درین سوره دو محل است ومن اتبعن از نافع وابو عمرو در وصل وخافون
ان کنتم از ابو عمرو تنها همچنین در وصل قوله سورة النساء وکوفیهم تساءلون مخففا
فحمزه والارحام بالخفض جملا یعنی خوانده اند کوفیان لفظ تساءلون را مخفف
یعنی بتخفیف سین بنابر ان که در اصل تتساءلون بوده ویک تا از وی انداخته اند پس
دیگران بتشدید سین خوانند بمعنی ان که تاء دوم را در سین ادغام کرده باشند بنا
بر قرب مخرج قوله وحمزة آه یعنی ارجمند است حمزه لفظ والارحام را بخفض تا
عطف باشد بر ضمیر مجرور بی اعادة جار چنانچه مذهب کوفیان است وشاعر شان
چنین گفته شعر فاذهب فما بک والایام من عجب ه که کلمه والایام را عطف بر کاف
بک کرده بی اعادة عامل که بات وبسیاری از فصحا به وتابعین همچنین خوانده اند
ونیز می توان که واو قسم را مثل والشمس والیل وجواب شرح ان الله کان علیکم رقیبا
پس باقیان بنصب خوانند ای اتقوا الله والارحام ان تقطعوها قوله وقصر قیاما
عم یصلون ضم کم صفا نافع بالرفع واحدة جلا یعنی حذف الف از قیاما
واز رقوم که قیما باشد عام گشته از نافع وابن عامر بمعنی ان که جمع قیمه بود همچون شیمه و
شیم ای جعلها الله لکم قیما للاشیاء یا بمعنی قیام باشد پس باقیان باثبات الف خوانند
وان استحکام بمعنی ما یقوم به الشیء باشد همچون قوام قوله یصلون آه یعنی یا ر وسیصلون
سعیرا را مضموم گردانیده اند از ابن عامر وابوبکر تا مناسب تصلیهم نارا او مثل آن
آید ودیگران بفتح می خوانند موافق یصلونها را قوله کم صفا یعنی بسیار نوبتی که این
ضم صافی شده یعنی نه آن که ضم قراءتی مجهول است بل در غایت شهرت آمده قوله نافع
آه یعنی کشف کرده است نافع وخوانده لفظ وان کانت واحدة را برفع یعنی کان
تامه است وباقیان بنصب می خوانند بنابر ان که واحدة خبر کانت باشد واسمش
ضمیری باشد در کانت ای وان کانت المخلفة واحدة وناظم رحمه الله درمیان این
مسئله واو فصیل را نیاورد بنابر عدم التباس قوله ویوصی بفتح الصاد صح کما دنا
و وافق حفص فی الاخیر مجملا یعنی یوصی بها او دین بفتح در دو موضع صحیح شد

از ابوبکر

ابوبکر وابن عامر وابن کثیر صحیح شدنی مثل که نزدیک شده بدیگر قراءة وخواندن این
دو کلمه بر بنای مجهول از جهة وضوح معنی است وموافقه نموده حفص ایشانرا در فتح
در موضع دوم در حالتی که استادان حفص اورا حامل این روایة گردانیده اند و
ولیلش اتباع نقل باشد یا جمع بین اللغتین ودیگران بکسر صاد میخوانند بر بنای فاعل که
آن ضمیر میت است وابو شامه رحمه الله فرموده که حق این بیت آنست که بعد از
بیت وفی امهات النحل بودی زیرا که یوصی در قرآن بعد از فلامه واقعست قوله
وفی ام مع فی امها فلامه ه لدی الوصل ضم الهمز بالکسر شملا یعنی وافی
ام الکتاب در الزخرف وفی امها رسولا در القصص در حالة وصل لفظ ام به کلمتی وفلامه
الثلث وفلامه السدس درین سوره ضم همزه ایشان شناخته تا بدل گشته بکسر از حمزه وکسائی
ووجه این قراءة در دو موضع اول متابعت یا راست که قایم مقام کسره می شود ودر دو
موضع اخرین اتباع کسره ما قبل است وقید وصل از انجهة است که اتباع در وصل
متصور می شود که اگر فصل نمایند اتباع ننمایند پس همزه را مکسور نتوان کرد وباقیان
در هر دو حاله بضم همزه میخوانند بر اصل وقوله لدی الوصل قید فی ام وفی امها فقط است
زیرا که کسره همزه فلامه در حالین است از انجهة که لام که کسره همزه از جهة مناسبت کرده او
پیوسته بهمزه آمده قوله وفی امهات النحل والنور والزمر ه مع النجم شاف و
اکسر المیم فیصلا یعنی کسر شفادهنده حاصل است بجای ضم همزه در بطون امهاتکم
در النحل والزمر والنجم ودر اوبیوت امهاتکم در النور از حمزه وکسائی را بنابر متابعت
کسره ما قبل همزه قوله واکسر المیم فیصلا یعنی مکسور کردان میم اول را از امهاتکم هم در این
چهار موضع اتباعا للاتباع در حالتی که فرق کننده باشی یعنی میان قراءة حمزه وقراءة
کسائی واین هردو حکم هم در حالة وصل اند که اگر وقف بر ما قبل امهاتکم کنند همزه را مکسور
نتوان ساخت وان استحکام همین نقش را با میم نتوان یافت وبودن این هردو حکم در
حالة وصل از عطف این بیت بر بیت سابق معلوم میشود که در حیز وصل ابتداست قوله
ویدخله نون مع طلاق وفوق مع ه یکفر یعذب معه فی الفتح اذ کلا

است

یعنی یدخله جنات و یدخله نارًا در این سوره خداوند ان نون اند و اند خله جنات
در الطلاق و اند خله جنات که نکفرعنه مصاحب اوست در بالا ر طلاق یعنی از
التغابن و ایعذبه الیما که مصاحب ند خله جنات است در الفتح زیرا که هر یکی از
نافع و ابن عامر حفظ نموده اند این هفت موضع را بنون و بعد از ان بما شان ر
اند پس باقیان بیا ر خواند قوله و فی هذان هاتین الذان اللذین قل تشدد
للمکی فذانک دم حلاه یعنی بگوای قاری که هذان را هذان در طه و هذان
خصمان در الحج و هاتین علی ان تاجرنی در القصص و اللذان یاتیانها درین سوره و
ارنا اللذین اضلانا در فصلت مشدد کرده اند نون ایشانرا از ابن کثیر مکی قوله فذانک
الخ یعنی مشدد کرد ان فذانک برهانان را نیز در القصص ولیکن از ابن کثیر و
ابوعمرو مرد و دائم شود عمل صالح در حالتی که خداوند این زیور بار علوم باشی
وبدان که تشدید درین کلمات عوض است از الف محذوفه در هذان و هاتین
و فذانک و عوض از یا محذوفه در واللذان و اللذین زیرا که در هذان و فذانک
بعد از دال د و الف بوده اند یک الف که از اصل کلمه است در مفرد که هذا و ذا
است و یک الف که از برای رفع تثنیه آورده اند و از جهه اجتماع الفین یکی
را انداخته اند و هاتین در اصل هاتایین بوده و بنا بر التقا ساکنین الف را
حذف کرده اند و اصل اللذان و اللذین اللذیان و اللذیین بوده و از جهه
اجتماع صوری یک یا را از دو م انداخته اند و چون یا را در حالة نصب و جر انداختند
در حالة رفع نیز که اللذان است انداختند حمل اقل بر اکثر یا بگوییم که یا تقدیرا
ساکن است و فتحش عارض شده بنا بر وجود الف همچون که در غزنا و رمتا
پس یا را حذف کردند از جهة التقا ساکنین و غرض ابوعمرو از تشدید فذانک
اتباع نقل باشد یا جمع بین اللغتین و باقیان در مجموع تخفیف خوانند مناسبه دیگر
تثنیها را مثل زیدان و نحوه قوله و ضم هنا کرها و عند براءة شهاب
و فی الاحقاف ثبت معقلا یعنی مضموم کرده اند حمزه و کسائی که در روشنی

وشهرة مثل ستاره اند کاف را از ان ترثوا النسا کرها درین سوره و قل انفقوا
طوعا او کرها در براءة قوله و فی الاحقاف الخ یعنی ثابت کرده اند از کوفیان
و ابن ذکوان ضم کاف را از حملته امه کرها و وضعته کرها در الاحقاف در حالتی که
این لفظ کرها مانند ستاره است بجهت روشنی او پس باقیان به فتح خوانند
و ضم و فتح دو لغت اند قوله و فی الکل فافتح یا مبینة دنا صحیحا و کسر الجمع
کم شرفا علا یعنی مفتوح کردان یا را از لفظ بفاحشة مبینة در جمیع قرآن
از ابن کثیر و ابوبکر فتح کردنی نزدیک صحیح تا بنا مفعول کرده و مبینات الله تعالی
و آن سه محل است در این سوره و در الاحزاب و در الطلاق و دیگران بکسر یا
میخوانند بمعنی آنکه این فاحشه روشن کننده صدق مدعی خود است قوله و کسر الجمع
الخ یعنی و کسر یا از مبینات که جمع است قراءة ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص است
یعنی آیات روشن کننده حلال و حرام را و باقیان بفتح میخوانند یعنی آیاتی که الله تعالی
بیان کننده است آنها را و این نیز سه موضع است دو موضع در نور و یک موضع در
الطلاق قوله کم شرفا علا یعنی بسیار نوبتی که بلند شده کسر یا از روی شرف قوله
و فی محصنات فاکسر الصاد راویا و فی المحصنات اکسر له غیر اولا یعنی
مکسور کردن صاد را در محصنات غیر مسافحات درین سوره لا غیر در حالتی که تو روایت
کننده باشی این قراءة را از کسائی قوله و فی المحصنات الخ یعنی و همچنین مکسور کردان صاد
را از کسائی در المحصنات معرف هر جا که بیاید غیر از موضع اول این سوره یعنی و
المحصنات من النساء که در فتح او هیچ خلافی نیست زیرا که مراد بها ذوات الازواج
است ای حرمت علیکم ذوات الازواج و باقیان در مجموع بفتح میخوانند و محل خلاف
شش است دو مکان درین سوره و دو محل در المائده و دو موضع در النور و معنی
قراءة کسر آنست که زن نگاه دارنده است نفس خویش را باسلام و عفة و حریة و معنی
قراءة فتح آن است که شوهران یا دیگران نگاه داشته اند نفسهای ایشانرا باین چیزها
قوله و ضم و کسر فی احصن صحابه نجوه و فی احصن عن نفر العلی یعنی ضم

ج

همزه و کسر صاد در و احل لکم تا موافق حرمت علیکم آید خوانده اند آن که حمزه و کسائی
و حفص اند بزرگواران و ضم همزه و کسر صاد در فاذا احصن منقولست از جماعتی که
منسوب اند بعلو درجه و شرف منزله و ایشان حفص و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر
و نافع اند ای احصن بالتزویج و دیگران در اول بفتح همزه و حا میخوانند و فاعل
راجع بر لفظ الله باشد در کتاب الله علیکم و در دوم بفتح همزه و صاد ای تزوجن
قوله مع الحج ضموا مدخلا خصه و سل فسل حرکوا بالنقل راشده دلا
یعنی مضموم کردانیده اند همه قراء غیر از نافع میم را از مدخلا کریما درین سوره و از
لیدخلنهم مدخلا یرضونه در الحج بمعنی مصدر یا اسم مکان یا اسم مفعول از باب
افعال و نافع بفتح میخواند هم بمعنی مصدر یا اسم مکان ولیکن از ثلاثی مجرد و از جهه
دفع وهم کسی که گوید که در غیر این دو محل خلافست یا نه فرمود که مخصوص گردان
این دو محل مذکور را باختلاف تا مدخل صدق در سبحان از این حکم خارج شود قوله
و سل الخ یعنی امر مخاطب که از سوال مشتق بود خواه مفرد و خواه جمع چون پیش از و
واو بود یا فا مثل و اسئل و اسئلوا و فاسئل و فاسئلوا متحرک کرده اند کسائی و
ابن کثیر سین آنها را بفتح بسبب نقل حرکت همزه به سین بعد از حذف همزه بنا بر
طلب خفه چه امر مخاطب در کلام عرب بسیار است پس در امر غایب مثل ولیسئلوا
نقل نکنند و باقیان باسکان سین و اثبات همزه مفتوحه میخوانند بر اصل خود قوله
راشده دلا یعنی متحرک کرده اند سین را بسبب نقل در حالتی که راه نمای جوینده
نقل مقصود خود را که از اتیان باین لغتست حاصل کرده اند قوله و فی عاقدت
قصر ثوی و مع الحدید فتح سکون البخل و الضم شمللا یعنی حذف الف کرده
اقامه نموده در و الذین عقدت ایمانکم ای عهدت قراءة کوفیان است پس باقیان
را عاقدت باشد باثبات الف از معاقدة قوله و مع الحدید الخ یعنی فتح شتافته در
محل ضم با و فتح شتافته در موضع سکون خا از لفظ و یامرون الناس بالبخل درین
سوره و سوره الحدید از حمزه و کسائی پس دیگران بضم با و اسکان خا خوانند و تر

دو دو لغز اند مثل حزن و حزن قوله و فی حسنه حرمی رفع و ضمهم تسوی نما حقا
و عم منقلا یعنی رفع نافع و ابن کثیر حاصل است در و ان تک حسنة سا ر ان
که کان تامه باشد پس باقیان بنصب خوانند بخبریه کان ای و ان تک الذرة حسنة
قوله و ضمهم الخ یعنی عاصم و ابن کثیر و ابوعمرو خوانده اند لو تسوی بهم الارض را بضم تا
بر بنا مجهول از باب تفعیل ای تطبق بهم پس دیگران بفتح خوانده و ابن عامر
کر از باقیان اند سین نیز مشدد میسازند بآن معنی که تتسوی بوده و تا ر دوم را در سین
ادغام کرده اند پس چهار قراءة شود ا نافع و ابن عامر را تسوی بفتح و تشدید و فتح ۲
در شین را بفتح و تشدید و اما این را فتح ۳ ابن کثیر و ابوعمرو و عاصم را ضم و تخفیف و
و فتح ۴ حمزه و کسائی را بفتح و کسائی را بفتح و تخفیف و اماله و بر تقدیر
قراءة آخرین یک تا ر محذوف باشد و مضموم کردن قراء تا تسوی را از باده شبه
حقیقة آن و عام شده تسوی در حالتی که تشدیدش داده اند قوله و لامستم اقصر
تحتها و بها شفا و رفع قلیل منهم النصب کلا یعنی حذف کن الف
را از لامستم النساء درین سوره و در زیر سوره یعنی المائده از حمزه و کسائی تا لمستم باشد
بمعنی مسستم همچنانکه مذهب شافعی است یا بمعنی جماع همچنانکه مذهب حنیفه است و جو
غالب آنست که ابتدا او قصد مس و جماع از طرف مرد می باشد مذکر را مخصوص بخطاب
فرمود و دیگران لامستم میخوانند باثبات الف که بهمان دو معنی است اما
چون باب مفاعله از برای مشارکه است پس معنیش این شود که همان چیزی که مرد
از زن می گیرد زن نیز از مرد می گیرد قوله و رفع الخ یعنی مرفوع از ما فعلوه الا قلیلا
منهم که لام است نصب را تاج او کردانیده اند یعنی ابن عامر قلیلا را منصوب خواند
بر اصل استثنا و دیگران برفع بر بدلیه ای ما فعله الا قلیل قوله و انث یکن عن
دارم تظلمون غیب شهد دنا ادغام بیت فی حلا یعنی تانیث بخوان لفظ
یکن را از کان لم یکن بینکم و بینه مودة از حفص و ابن کثیر که نزدیک کامیست در
قراءة یعنی ازان دو زیست و وجه تانیث فعل از انجهه است که فاعل یکن که مودة

مونث آمده پس دیگران بتذکیر خوانند بنابر آنکه این تانیث غیر حقیقی است قوله تظلمون
آ یعنی ولا تظلمون فتیلا اینجا ابن کثیر و حمزه و کسائی آنرا بغیب میخوانند و ضمیرش راجع
بکلمه الذین باشد که الم تر الی الذین قیل لهم است و باقیان که بخطاب میخوانند بر طریق
التفات بود قوله ادغام آ یعنی ادغام تا بیتت در طایفه مروی است از
حمزه و ابوعمرو و هرچند که ادغام ابوعمرو از باب متقاربین معلوم شد ولیکن چون
حمزه اینجا موافقه ابوعمرو نموده مر درو را ذکر نموده غ یظلمون خداوند عیسی بیست بزرگ
یعنی قراءتی صحیح معمول به است و از طبع دور نیست و ادغام بیت حاصل است در میان
جزی چند که بر نها قرآن اند قوله و اشمام صاد ساکن قبل دالها ۵
کاصدق زایا شاع و ارتاح اشمالا یعنی میخوانند حمزه و کسائی مر صادی ساکن
را که ما بعد او دال باشد بین الصاد و الزای و آن بهفت لفظات در دوازده
محل و من اصدق دو محل در النسا و یصدفون سه محل در الانعام و مکاء و تصدیه
در الانفال و تصدیق الذی در یونس و یوسف علیهما السلام و فاصدع بما تؤمر در
الحجر و قصد السبیل در النحل و یصدر الرعاء در القصص و یصدر الناس در اذا زلزلت و
باقیان بصاد خالص میخوانند و وجه پیشش در الصراط در سوره ام القرآن گذشته
غ و اشمام کردن قاری مر صادی ساکن را که واقع باشد پیش از دال صاد زای
گشته و شاذ شده و نیکو آمده اختلاف او قوله و فیها و تحت الفتح قل
فتثبتوا من الثبت و الغیر البیان تبدلا یعنی بخوان تو اذا ضربتم فی
سبیل الله فتبینوا و در زیر سوره الفتح یعنی الحجرات از حمزه و کسائی از ثبت ای لا تعجلوا
بل تثبتوا و غیر ایشان بدل میکنند ثبت را به بیان یعنی فتبینوا می خوانند ای لا
تعجلوا من لم تعرفوا حاله بل تبینوا امره قوله و عم فتی قصر السلام مؤخرا
و غیر اولی بالرفع فی حق نهشلا یعنی میخوانند نافع و ابن عامر و حمزه لفظ
السلام مؤخر یعنی و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام را بحذف الف بعد از لام پس
دیگران باثبات خوانند و حذف و اثبات دو لغه اند بمعنی انقیاد و تحیه قوله و

غیرا آ

غیرا آ یعنی خوانده اند حمزه و ابن کثیر و ابوعمرو و عاصم غیر اولی الضرر را برفع لفظ
غیر بر صفتیه القاعدون مثل غیر المغضوب و باقیان بنصب می خوانند بر استثنا
یا بر حالیه غ و فرا رسیده قصر لفظ السلام قاری را که خداوند جوان مردیست
در حالتی که این السلام مؤخر است و غیر اولی الضرر برفع وارد است در حق
جماعتی که از حاجات اضطراب از جهان نجستند قوله و نؤتیه بالیا فی
حماه و ضم یا یدخلون و فتح الضم حق صری حلا یعنی فسوف نؤتیه اجرا
عظیما بیا غیبه بنابر مناسبه ابتغاء مرضات الله قراءه حمزه و ابوعمرو است پس
دیگران را بنون عظمه باشد قوله و ضم آ یعنی میخوانند ابن کثیر و ابوعمرو و ابوبکر
یدخلون الجنه را بضم یا و فتح خا بر بنا مجهول مناسبه و لا یظلمون نقیرا را و
باقیان بفتح یا و ضم خا میخوانند بر بنا فاعل غ نؤتیه و ایا خود حاصل است
حمار خود یعنی بجه گویی زید مصحف فی مسجده و ضم یا در یدخلون و فتح خا مضموم
او حق خداوندان ابی چند است که جمع گشته اند و شیرین شده و معین است که
آب چون در جائی جمع شد و درنگ نمود صافی گشت پس این معنی کنایه باشد از آن
که قراءه بنا مفعول را اصلیت و معمول به آمده و صافی است از طعن قوله
و فی مریم و الطول الاول عنهم و فی الثان دم صفوا و فی فاطر حلا
یعنی ضم یا و فتح بجای ضم خا از یدخلون الجنه در مریم و در اول سوره الطول که
حم المومن باشد منقولست هم از ابن کثیر و ابوعمرو و ابوبکر قوله و الثان یعنی
بخوان در موضع دوم سوره الطول یعنی سیدخلون جهنم را بضم یا و فتح خا از
ابن کثیر و ابوبکر که دایم باد صفا تو یا دایم شود در حالتی که تو خداوند صفا باشی
قوله و فی فاطر حلا یعنی ضم یا و فتح خا از جنات عدن یدخلونها در فاطر خداوند
زیور از جهه ابوعمرو فقط پس دیگران را در مجموع فتح یا و ضم خا باشد بر بنا
فاعل قوله و یصالحا فاضمم و سکن مخففا مع القصر و اکسر لامه ثابتا
پس مضموم کردان یاش را و ساکن ساز صادش را در حالتی که این صاد

مخفف بود و احذف الف بعد از صاد و مکسور کن لامش چنانچه ان یصلحا شود از
باب افعال از کوفیان در حالتی که تو ثابت قدمی باشی متابعه کننده پس دیگران
را فتح یا و فتح صاد مشدد و اثبات الف پس از صاد و فتح لام باشد یعنی یصالحا
چنانچه در نظم است و اصلش یتصالحا باشد که تا را در صاد ادغام کرده باشند
قوله و تلووا بحذف الواو الاولی و لا ئه فضم سکونا لست فیه مجهلا
یعنی خوانده اند ابن عامر و حمزه و ان تلووا او تعرضوا را بحذف واو اول که از اصل
کلمه باشد و بضم لام ساکنه و احتمال دارد که از ولی الامر بمعنی اقبل علیه باشد و
اصلش تلیوا بوده باشد یعنی بجه تعدوا و ضم یا را نقل به لام کرده باشند بعد از سلب
حرکتش و از جهه التقاء ساکنین یا ء الیا و الواو یا را انداخته باشند و احتمال
دارد که از لوی حقه ای دفعه باشد و در اصل تلووا بوده باشد همچون تدعوا و القا
حرکه واو به لام کرده باشند و بنابر التقاء ساکنین بین الواوین واو اول را حذف
کرده باشند و باقیان تلووا میخوانند بر اصل بر وزن تغزوا غ و تلووا اشتهر است
بحذف واو اولی و اما لام او پس مضموم سکونی را که در او است و نیستی تو در این
سکون مجهل یعنی منسوب بجهل قوله و نزل فتح الضم و الکسر حصنه ۵
و انزل عنهم عاصم بعد نزلا یعنی و الکتاب الذی نزل علی رسوله
فتح بجای ضم نون و فتح بجای کسر زای قراءه نافع و کوفیان است قوله و
انزل عنهم یعنی و الکتاب الذی انزل من قبل منقولست هم از نافع و کوفیان
بهمین قید با یعنی بر بنا فاعل زیرا که پیش از ایشان آمنوا بالله رفته و فاعلشان
راجع بلفظ الله است و دیگران بضم نون و همزه و کسر زای میخوانند بر بنا مجهول
از انجهه که منزل کتاب معلوم است که کیست قوله و عاصم آ یعنی عاصم خوانده
است و قد نزل علیکم را که واقع است بعد از نزل و انزل بفتح نون و زای از
انجهه که فان العزة لله از پیش گذشته و ضمیر فاعلش راجع به کلمه الله است
در لله و باقیان بر بنا مجهول میخوانند بهمان علت که گفته شد که فاعل معلوم است

قوله ویلوا

قوله و یا سوف نؤتیهم عزیز و حمزه سنؤتیهم فی الدرک کوف تحملا
باسکان تعدوا سکنوه و خففوا خصوصا و اخفی العین قالون مسهلا
یعنی یا در سوف نؤتیهم اجورهم قراءه عزیز است و وجه عزیزی که آن حفص است
قوله و حمزه آ یعنی و حمزه خوانده است سنؤتیهم اجرا عظیما را به یا پس دیگران
بنون خوانند و وجه هر دو قراءه ظاهر است قوله فی الدرک آ یعنی ان المنافقین
فی الدرک الاسفل کوفیان قبول کرده اند آنرا باسکان را پس باقیان بفتح
خوانند و سکون و فتح دو لغه اند همچون قدر و قدر قوله تعدوا آ یعنی لا تعدوا
فی السبت را ساکن گردانید عینش را و سبک سازید او را یعنی بی تشدید کنید
دالش را از ائمه قرا غیر از نافع در حالتی که هر یکی از این عین و دال مخصوص اند
بقید خویش پس این قراءه از عدا یعدو باشد بمعنی فعل العدوان و نافع بفتح
عین و تشدید دال خوانده بآنمعنی که در اصل تعتدوا بوده باشد و بعد از نقل حرکه
به عین تا را در دال ادغام کرده باشند و لکن قالون از اجتماع ساکنین احتراز نموده
و فتحه عین را اخفا کرده در حالتی که او راکب طریق سهل است زیرا که بعض حرکه از
اتمام حرکه اخفت و اسهل قوله و فی الانبیا ضم الزبور و ههنا زبورا
و فی الاسرا لحمزه اسجلا یعنی ضم زای از و لقد کتبنا فی الزبور در الانبیا و
از آتینا داود زبورا درین سوره و در الاسرا اطلاق شیر کرده اند از حمزه پس
دیگران بفتح خوانند و ضم و فتح دو لغه اند سوره المائده و سکن معا شنئان صحا
کلاهما و فی کسر ان صدوکم حامد دلا یعنی ساکن کن ای قاری نون
اول را از شنئان قوم در دو موضع از ابوبکر و ابن عامر پس دیگران بفتح خوانند
و گو یا که سائلی میگوید که سکون و فتح هر دو صحیح اند یا هر دو نه صحیح اند یا یکی صحیح
و یکی نه ناظم رحمه الله جواب میفرماید که صحیح اند این هر دو لغه قوله و فی کسر ان
یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابوعمرو ان صدوکم عن المسجد الحرام را بکسر همزه بمعنی
ان شرطیه ای ان حصل صدهم ایاکم و دیگران بفتح میخوانند ای لان صدوکم

وبعد از آن که جماعتی قراء کسر ان را کرده اند و گفته اند که صد از مسجد حرام واقع شده بود
و شرط در چیزی باشد که واقع نشده باشد نمی بینی که صد از مسجد حرام در سال ششم
هجره واقع شد و نزول این آیه در سال هشتم جواب ایشان میگویند که امثال این از
اعراب صحیح شده و کیف لا و حضرت باری عز اسمه در کلام مجید میفرماید که وان
کذبوک فقل لی عملی که تکذیب آن حضرت کرده بودند و بصیغه شرط فرمود پس
تقدیرش این باشد که ان یکونوا قد صدوکم فلا یجرمنکم ع محمد کشته که بهره تمام
از علم حاصل کرده برسر ان صدوکم است و الحق معنی اشارت بتست بنفی قول ردکننده
کسر قوله مع القصر شدد یا قاسیة شفی و ارجلکم بالنصب عم رضی علا
یعنی شدد کرده اند از وجعلنا قلوبهم قاسیة یائی را که شفا داده و الف را حذف کرده که
بعد از قاف است از حمزه و کسائی پس دیگران باثبات الف و تخفیف یا خوانده اند و هر
دو قراءة یک معنی اند از قسوة بمعنی سخت دلی قوله وارجلکم الخ یعنی وارجلکم الی
الکعبین بنصب لام فرا رسیده به قاری پسندیده حال که منزلتش بالا کرده یعنی
نافع و ابن عامر و حفص چنین میخوانند تا عطف باشد برایدیکم یعنی همچنانکه
دستها و اجلیت شستن پایها نیز واجبست و دیگران بجر میخوانند عطف بر
برؤسکم و درین قراءة بنابر وجوب غسل توجیهش چنین باید کرد که این جر بنابر مجاورت
و اتباع مجرورست که پیش از اوست لفظا نه معنی مانند لهم عذاب من رجز
الیم در قراءة جر و همچون گفتار عرب جحر ضب خرب که الیم صفت عذاب است و
خرب صفت جحر و از جهة مجاورة رجز و ضب که مجرورند ایشان را نیز مجرور کرده
اند و این را جر جواری میخوانند و نیز می توان که مراد مسح موزه باشد همچنانکه
فرموده که الله تعالی بنصب قومی را خواسته و بجر قومی دیگر را پس از نصب وجوب
غسل معلوم شد و از جر جواز مسح بر موزه قوله و فی رسلنا مع رسلکم
رسلهم و فی سبلنا فی الضم الاسکان حلا یعنی اسکان را حاصل
کرده اند از ابو عمرو و در موضع ضم در کلمه رسلنا خواه که مرفوع بود یا منصوب

وحمزه مو

یامجرور و اکل رسلکم مرفوع و رسلهم خواه که مرفوع باشد یا مجرور و همچنین حاصل کرده
از برای او اسکان را در موضع ضم با نیز در کلمه سبلنا مشروط بر آنکه بعد از لام در
مجموع این کلمات دو حرف مکتوب باشد مثل و لما جاءت رسلنا و ارسلنا رسلنا
و من قبلک من رسلنا و تاتیکم رسلکم و جاءتهم رسلهم و رسلهم و قد هدانا سبلنا
در ابرهیم و لنهدینهم سبلنا در العنکبوت پس در مانند رسل ربک و تتبع الرسل
و لا تتبعوا السبل و سبل السلام و رسله و رسلی اسکان نباشد زیرا که بعد از لام دو
حرف مکتوب نیست پس دیگران بضم خوانند قوله فی کلمات السحت عم نهی اولی ه
و کیف اتی اذن به نافعه لا یعنی اسکان در جای ضم حا در کلمات سکانه
السحت از آن نافع و ابن عامر و عاصم است قوله عم نهی فتی یعنی اسکان فرا رسیده
بعقلهای جوانانی چند قوله و کیف آ یعنی و هرگونه که واقع شود لفظ اذن خواه معرف
و خواه منکر و خواه مفرد و خواه مثنی و خواه جمع آنرا باسکان ضم ذال میخوانند مثل
والاذن بالاذن درین سوره و هو اذن و قل اذن در التوبة و کان فی اذنیه
در لقمن و تعیها اذن در الحاقه لاغیر و باقیان بضم حا و ذال میخوانند قوله
و نحما سوی الشامی فتذکرا ضمیم هم جموه فی نکرا شرح حق ع لا یعنی خوانده
اند همه قراء غیر از ابن عامر شامی و اقرب رحما در الکهف باسکان در موضع ضم حا
قوله و نذرا آ یعنی او نذرا اتماد در والمرسلات باسکان ضم ذال حمزه و کسائی و حفص
و ابو عمرو حمایت کرده اند و نگاه داشته اند آنرا تا قراءة ایشان باشد قوله و نکرا آ
یعنی اسکان در محل ضم کاف از لفظ نکرا در دو موضع در الکهف و یک موضع در الطلاق
از حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو و هشام و حفص است و این اسکان ظاهر کننده
حقیقة لغتی دیگر است و نکرا که آن لغت را رفعتی و شهرتی هست و باقیان بضم
حا و ذال و کاف خوانند قوله نکر دنا و العین فارفع و عطفها رضی ق
الجروح انفع رضی نفر ملا یعنی اسکان ضم کاف از الی شیء نکر در القمر ترک
شده ابن کثیر را پس دیگران بضم خوانند و ضم و اسکان در کلمات مذکوره دو لغه

اند قوله و العین آ یعنی مرفوع ساز بر سبیل استیناف العین بالعین را و لفظی
چند نیز که عطف اند برا و یعنی و الاذن بالاذن و السن بالسن از کسائی در حالتی که
پسندیده خصال باشی پس لفظ بالنفس وقف مطلق باشد پس دیگران را در مجموع
نصب باشد بر سبیل عطف بر اسم ان و درین قراءة وصل باشد قوله و الجروح آ یعنی
مرفوع گردان و الجروح قصاص را بر طریق استیناف از کسائی و ابن کثیر و ابو
عمرو و ابن عامر در حالتی که تو پسندیده گروهی بزرگان باشی و باقیان بنصب می
خوانند و در قراءة رفع وقف نیکو باشد و در نصب وصل قوله و حمزة ولیحکم
بکسر و نصبه یحرکه یبغون خاطب کملا یعنی حمزه لفظ ولیحکم اهل الانجیل
متحرک گردانند لامش را بکسر و میمش را بنصب تا مفعول له و آتیناه الانجیل مقدم
و واو در میان مقحم بود ای و آتیناه الانجیل لیحکم اهله بما فیه و نیز می توان که متعلق
بمحذوفی باشد و باقیان باسکان لام و میم میخوانند بر صیغه امر غائب و اسکان از
قوله یحرکه معلوم شد که اگر یحرکه نمی فرمود ضد کسر فتح و ضد نصب خفض می بود و
سرگشتگی روی می نمود قوله یبغون آ یعنی افحکم الجاهلیة یبغون بخطاب ابن
عامر راست و مخاطبان اهل کتاب باشند ای قل لهم افحکم الجاهلیة تبغون و
دیگران از غیب است بر طریق اخبار رسم از ایشان ع لفظ یبغون خطاب کرد
کاملا زیرا از اهل کتاب زیرا که ایشان خداوند عقل و فهم بودند پس نسبت خطاب
به یبغون بر سبیل مجاز بود قوله و قبل یقول الواو غصن و رافع ه
سوی ابن العلا من یرتدد عم مرسلا و حرک بالادغام للغیر داله
و بالخفض و الکفار راویه حصلا یعنی ثابت می دارند کوفیان و ابو عمرو واو
را پیش از یقول الذین آمنوا اهولاء تا عطف جمله بر جمله باشد و از جهه فرموده
که الواو غصن یعنی واو شاخیست که همچنانکه شاخ از درختی کشیده می شود تا به
درختی دیگر میرسد این واو نیز که از برای عطف است پیوسته می کند ما بعد خودش
را بما قبلش و باقیان بحذف واو میخوانند بر تقدیر آنکه گویا سائلی سوال می کند که

بر لفظ الیسن مو

ماذا یقول المومنون حق عز و علا جواب میفرماید یقول الذین آمنوا الی قوله المعکم
قوله و رافع الی یعنی ابو عمرو رفع کننده اند لفظ و یقول را بر استیناف بس ابو عمرو
بنصب خوانند تا عطف باشد بر فیصبحوا که منصوبست به فا در جواب ترجی بلفظ
عسی و نیز می توان که عطف باشد بر معنی فعسی الله ان یاتی زیرا که معنی عسی الله ان یاتی
و عسی ان یاتی الله بالفتح یکیست ای عسی ان یاتی و ان یقول قوله من یرتد آ یعنی
من یرتد منکم عن دینه عام گشته از برای نافع و ابن عامر بر دو دال یکی مکسور
و یکی ساکنه در حالتی که من یرتد را از قید ادغام اطلاق نموده اند بنا بر آن
که در مصاحف اهل مدینه و شام به دو دال مرسوم است و در دیگر مصاحف بیک دال
و از این جهة دیگران موافقه مصاحف خویش می نمایند و یک دال مشدد میخوانند چنانچه
اشارت بدین معنی فرموده بقوله و حرک الخ یعنی متحرک گردانیده اند دال دوم را به
فتح از غیر نافع و ابن عامر در حالتی که دال اول را در دوم ادغام نموده اند و ادغام
لغه بنی تمیم است و اظهار لغه اهل حجاز قوله و بالخفض آ یعنی و الکفار اولیاء که
راوی آن که سرکی از کسائی و ابو عمرو ند حاصل کرده اند و خوانده اند آنرا بخفض تا
معطوف شود بر مجرور از من الذین اوتوا الکتاب و باقیان بنصب خوانند تا
عطف باشد بر منصوب از لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم قوله و با عبد اضمم
و اخفض التاء بعد فز ه رسالاته اجمع و اکسر التا کما اعتلی ه صفا
و تکون ارفع حج شهوده و عقدتم التخفیف من صحبة و لا یعنی بضموم
گردان با عبد را و مخفوض ساز تا الطاغوت را که بعد از عبد واقع است از
برای حمزه و فیروزی یاب تا عبد اسم فاعل باشد از برای مبالغه مثل حذر و فرح و
مضاف بمفعول پس باقیان بفتح با خوانند و نصب تا یعنی عبد ماضی است و الطاغوت
مفعولش قوله رسالاته آ یعنی جمع کو ان فما بلغت رسالاته را و تا را و مکسور
گردان از ابن عامر و نافع و ابو بکر مکسور گردانیدنی مثل مکسور گردانیدنی که بلند شده
و صافی شده و وجه جمعیتش آن گویند که هر حکمی رسالتی است و دیگران بافراد

م
ت

میخوانند زیرا که مصدر است و مصدر بر قلیل و کثیر واقع می تواند شد و نصب تا
بنا بر مفعولیة بلغتشات قوله و تکون الرفع آه یعنی و حسبوا الا تکون رفع نون
در او قراءة ابو عمرو و حمزه و کسائی است از ازوی که آن مخففه بود از مثقله
اصلش انه لا تکون بوده باشد پس باقیان را نصب باشد بالمعنی ان ناصبه
بود و این هر دو وجه جایز اند در اینجا و در هر جا که کلمه ان پیش از مضارع بود
و این مضارع بعد از حسب که بمعنی ظن باشد قوله خ شهوده یعنی غالب آمده
یعنی غالب آمده اند در تحفة قاریان رفع بنا بر آن که خود شامه اند که رفع از
روی عربیت صحیح است قوله و عقدتم آه یعنی بما عقدتم الایمان تخفیف در قاف
منقول است از ابن ذکوان و حمزه و کسائی و ابو بکر پس دیگران بتشدید خوانند
هر دو قراءة بمعنی قصدتم اند این قدر هست که در تشدید مبالغه و کثرة بیشتر است
عقدتم تخفیف در او ظاهر شده از مدلول صحیح در حالتی که ایشان متابعة کرده گان
اند نقل را قوله و فی العقین فامدد مقسطا فجزاء نونوا مثل ما فی خففه
الرفع ثملا یعنی زیاده می کند ابن ذکوان الفی را بعد از عین پس عاقدتم بود
بمعنی عقدتم و خوانده اند کوفیان فجزاء مثل بتنوین جزاء و رفع مثل تا صفة جزاء
باشد ای فعلیه جزاء مماثل لما قتل و دیگران رفع جزاء میخوانند بی تنوین و جر
مثل بر سبیل اضافه اشباع کن فتح عین را تا زاینده شود ازو الفی که ازیشان
او آنست که او را میکشند در حالتی که عادل باشی متکون سازید فجزاء را و مثل مانع
واقعیت در مقام خفضش در این حالة که شما اقامة کنندگان رفع باشید در مقام
خفض یا معیتان باشید بر تصحیح آن و اصلاح آورندگان باشید بتوجیهات
اشکالی فاپدر را که جماعتی را در قراءة اضافه روی نموده و اشکالشان آن است
که جزا از آن صید مقتول است و بظاهر آیة چنین معلوم میشود که جزا از آن صید
مقتول است و جواب ایشان اینست که کلمه مثل را از برای تاکید زیاده کرده اند
یا از باب فان آمنوا بمثل ما آمنتم به باشد ای بما آمنتم و مثلک لا یقول کذا ای

مقدم مو[illegible] بود

انت لا تقول قوله و کفارة نون طعام برفع خفضه دم غنی و اقصر قیاما
له ما لا یعنی منون گردان کفارة را و بخوان طعام را برفع در موضع خفضش
از ابن کثیر و ابو عمرو و کوفیان تا طعام عطف بیان کفارة باشد زیرا که کفا ره
ره اطعام و بغیر اطعام باشد و باقیان کفارة را ترک تنوین میخوانند و
طعام را بخفض بر اضافه قوله و اقصر آه یعنی محذوف گردان الف را بعد
از یا از قیاما للناس پس از برای شام و ابن ذکوان یعنی ابن عامر پس باقیان
اثبات خوانند و هر دو قراءة بمعنی قوام اند قوله دم غنی یعنی واثم شو بر
تحصیل علم در حالتی که خداوند گنج و عافیه و گنج فراغه باشی قوله ملا بدان که
ملا جمع ملاة همچون زمره و زمرة که همزه را بدل بالف کرده اند بنا بر تخفیف و
معنیش ملحفه است و درین محل کنایة است از دلایل یعنی قصر قیاما را اختی
جند است که او را از طعن بستور مکروه داشته و هر جا که این لفظ واقع شود معنی
اش همین است قوله و ضم استحق افتح لحفص و کسره و فی الاولیان
الاولین قطب صلا یعنی مفتوح گردان تا مضموم را و حاء مکسوره را از من الذین
استحق از حفص تا بنا بر فاعل شود و الاولیان فاعلش گردد ای استوجب
علی اصحابهما ان یجردوا بهما للقیام بالشهادة و درین روایة ابتدا به همزه مکسوره
علشی باشد و باقیان بضم تا میخوانند و کسر حا بر بنا بر مفعول و الاولیان قایم مقام فا
بود بر تقدیر حذف مضاف ای استحق علیهم اقامة الاولین و درین قراءة
لیان همزه مضموم ابتدا باید کرد قوله و فی الاولیان آه یعنی الاولین را در مکان الاولیان
از حمزه و ابو بکر و بعد از آن خوش شو از برای زیرکی و این هنگام الاولین
منصوب باشد بر مفعولیة اعنی مقدر یا مجرور بود بر وصفیة الذین استحق
و قایم مقام فاعل استحق محذوف باشد ای علیهم الاثم همچنانکه بعضی علما می
گویند و درینجا سه قراءة حاصل شود ۱ استحق علیهم الاولیان بغیر نقل قالون
و ابن کثیر و ابن عامر را ۲ بنقل ورش را ۳ استحق علیهم الاولیان ابو عمرو را ۴

استحق علیهم الاولیان حفص ۵ استحق علیهم الاولین ابو بکر را ۶ استحق علیهم
الاولین حمزه را ۷ استحق علیهم الاولیان کسائی را قوله و ضم الغیوب یکسر ان
عیون العیون شیوخا دانه صحبه ملا یعنی مکسور می گردانند حمزه و ابو بکر
غین را از الغیوب درین سوره ۳ و در التوبه ۱ و در سبا ۱ و همچنین مکسور می سازند
ابن کثیر و حمزه و کسائی و ابو بکر و ابن ذکوان عین را از عیون منکر در الحجر ۱ و در
الشعرا ۳ و در الدخان ۲ و در و الذاریات ۱ و در القمر ۱ و در و المرسلات ۱ و
از العیون معرف در یس من العیون لیاکلوا الا غیر و شین را از شیوخا در حم المؤمن
و باقیان بضم حرف اول میخوانند بنا بر آن علة که در بیوت گفته شد که کسر از جهة
مناسبت یا است و ضم بر اصل که جمع فعل بسکون عین بر فعول می آید قوله دانه آه
یعنی فرمان برداری نموده اند جماعتی که مملو اند از علم بهر یکی از این کلمات سه گانه را
که آنها عیون و العیون و شیوخا اند یعنی هر ایشان تلاوه باین لفظ کرده اند
قوله جیوب صیر دون شک و ساحر بسحر بها مع هود و الصف شملا
یعنی ابن ذکوان و ابن کثیر و حمزه و کسائی علی جیوبهن را در النور بکسر جیم میخوانند و
دیگران بضم دلیلشان مماثلت که مذکور شد ع جیوب روشن کننده آیت که هیچ
شکی در آن نیست قوله و ساحر آه یعنی لفظ ساحر از آن هذا الا ساحر مبین از
این سوره و در اول سوره و قالوا انه لساحر مبین در الصف بطریق استانفه است در موضع
سحر از برای حمزه و کسائی پس باقیان سحر میخوانند و در قراءة ساحر اشاره بحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد و در قراءة سحر همچنین اشارة بان حضرة باشد
ولیکن مضافی مقدر بود ای ذو سحر قوله و یستطیع رد و رایه
و ربک رفع الباء بالنصب رتلا یعنی فصل خطاب کرده اند در هل یستطیع
یعنی از با خطاب خوانده اند را و یا بان خطاب از کسائی و ربک رفع با را او
را بنصب ترتیل نموده اند هم از کسائی ای هل تستطیع ان تسئل ربک و باقیان
بغیب میخوانند و برفع با تا ربک فاعل یستطیع باشد قوله و یوم برفع خذ

و انی ثلثها و لی و یدی امی مضافاتها العلی یعنی فرا گیر یوم ینفع الصادقین
را برفع میم از ائمه قرا غیر از نافع تا خبر هذا شود ای هذا الیوم ینفع الصادقین پس
نافع بنصب خوانده بر ظرفیة ای قال الله هذا الذی ما قصصته علیکم فی ذلک الیوم
قوله و انی ثلثها آه یعنی یاآت اضافه درین سوره شش اند انی اخاف الله و ما یکون
لی ان که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو شان مفتوح می سازند و یدی الیک که نافع و
ابو عمرو و حفص آن را بفتح میخوانند و امی الهین که نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص
آن را بفتح میخوانند و انی الهین که نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص آن را مفتوح
می کنند ع انی سه یاء انی ولی و یدی مضافات بلند تر ازینها این سوره اند قوله
سورة الانعام و صحبه یصرف فتح ضم و کسراه بکسر و ذکر لم یکن شاع
و انجلا و فتنتهم بالرفع عن دین کامل و یا ربنا بالنصب
و صلا یعنی من یصرف عنه بفتح یا و کسر را بر بناء فاعل که الله تعالی است قراءة
حمزه و کسائی و ابو بکر است پس باقیان ضم یا و فتح را باشد بر بناء مفعول و ضمیر لفظ
عذاب که در ان عصیت ربی عذاب مذکور شده قایم مقام فاعلش بود قوله
و ذکر آه یعنی خوانده اند حمزه و کسائی ثم لم یکن فتنتهم را بتذکیر پس باقیان
تانیث خوانند و ازین باقیان حفص و ابن کثیر و ابن عامر فتنتهم را برفع خوانند
ریل بر اسمیة یکن و دیگران بنصب پس در قراءة حمزه و کسائی الا ان قالوا درنا و
قولهم مرفوع باشد تا اسم یکن شود و فتنتهم بنصب خبرش باشد و در قراءة نافع
و ابو عمرو و ابو بکر الا ان قالوا در تقدیر الا مقالتهم باشد بر اسمیة یکن و فتنتهم
بنصب خبرش و در قراءة ابن کثیر و ابن عامر و حفص فتنتهم اسم باشد و الا ان قالوا
خبر قوله و یا ربنا آه یعنی میخوانند حمزه و کسائی و الله ربنا را بنصب با یعنی منادی
است بحذف حرف ندا و دیگران بجر میخوانند بر بدلیة از لفظ الله ع الحبری
ل که صحبه کرده و الفاظ یصرف فتح ضم یا راوست و را او مقرون شده بکسر و مذکر گردید
لفظ لم یکن را پس گویا که سایلی میگوید که هیچ معلوم است که مذکر گشته یا نه

جوابش مسیفر باید که فاش ومنکشف وظاهر گشته وفتنتهم برفع منقولست از شریف
مردی کامل و بار ربنا بنصب که منادی باشد مشرف کرده است و اهلان بخدای
تعالی را نه کافران فاجر را قوله نکذب نصب الرفع فاز علمه وفی نکون
انصبه فی کسبه علی یعنی حمزه وحفص خوانده اند نرد ولا نکذب را بنصب با
وابن عامر موافق باایشان بوده در نصب ونکون من المومنین وباقیان برفع میرد
میخوانند پس سه قراءة شود نافع وابن کثیر وابو عمرو وکسائی وابوبکر را رفع بهر دو بر
سبیل استیناف وابن عامر را رفع اول ونصب دوم تا اول عطف باشد بر تمنی
ودوم جوابش بود وحمزه وحفص را نصب هر دو تا هر دو منصوب باشند بعد از واو
برجواب تمنی غ نکذب نصب مرفوعش فیروزی یافته داشته او ومنصوب کردان
مرفوع را در ونکون زیرا که بلندیها حاصل است در کسب این منصوب قوله
وللدار حذف اللام الاخری ابن عامر والآخرة المرفوع بالخفض وکلا
یعنی وللدار الآخرة حذف لام دوم اش که لام تعریف بود قراءة ابن عامر
است وازاینجهة لفظ الآخرة که مرفوع است بخفضش موکل او کردانیده اند تا
مضاف الیه او کرده مانند جانب الغربی ای ولدار الساعة الآخرة وبنابراین
قراءة در مصاحف شام یک لام نوشته پس باقیان را اثبات هر دو لام باشد و
رفع الآخرة بر وصفیه والدار قوله وعم علا لا یعقلون وتحتها خطابا وقل فی
یوسف عم نیطلاه وی یاسین من اصل ولا یکذبونک الخفیف الی رحبا وظا
تا و لا یعنی خطاب در افلا تعقلون قد نعلم درین سوره و در افلا تعقلون والذین
یمسکون در الاعراف از نافع وابن عامر وحفص است و در افلا تعقلون حتی اذا
استیئس در یوسف از نافع وابن عامر وعاصم و در افلا تعقلون وما علمناه الشعر
در یس از ابن ذکوان ونافع وخطاب عام باشد مجموع مخاطبان او وغیر ایشان
میخوانند تا ضمیر راجع شود بجماعتی که ازپیش ذکر ایشان رفته قوله ولا یکذبونک الی
یعنی فانهم لا یکذبونک بتخفیف ذال قراءة نافع وکسائی است واکذب وکذب

الاکذاب مصدر
باب الافعال
نفعم

یک معنی اند

یک معنی اند همچون انزل ونزل ع لا یعقلون عام شده از روی بلندی واز روی
خطاب در این سوره و در زیر این سوره وبگو که لا تعقلون در یوسف بخطاب
عام گشته بنصب او وافلا تعقلون در یس منقولست از کسی که در قراءة اصلی
است ولا یکذبونک که خفیف است آمده بمکانی فراخ فروش شده تاویل
او قوله ارایت فی الاستفهام لا راجع وعن نافع سهل وکم مبدل جلا
یعنی هرجا که بیاید لفظ ارایت وارایتم وافرایت وافرایتم وارایتکم یعنی پس
از ان همزه استفهام باشد کسائی تنها همزه را که بعد از را واقعست می اندازد
تخفیف را بنا بر ثقل دو همزه در یک کلمه پس دیگران باثبات خوانند ولیکن نافع
بحاله از این بین خوانده و ورش ابدال بالفش نیز نموده همچنانچه در ءانذرتهم
پس اورا دو وجه باشد وقالون را یکوجه وقید فی الاستفهام از انجهة است که تا
مثل رایت بیرون رود غ رایت بهیچ عین الفعل در او بازگردنده ففت در
حالتی که این قیم در استفهام است واز نافع تسهیل کن آن را وبسا ابدال کننده که
ظاهر شده قوله اذا فتحت شدد لشام وهاهنا فتحنا وفی الاعراف و
اقتربت کلا یعنی شدید کردان تا را از اذا فتحت یاجوج وماجوج در الانبیاء
و از فتحنا علیهم ابواب کل شیء درین سوره واز لفتحنا علیهم برکات در
الاعراف واز فتحت ابواب السماء بماء منهمر در اقتربت از ابن عامر شامی
پس از باقیان بتخفیف باید خواند قوله کلا یعنی حفظ کرد شامی این قراءة را از
ائمه خویش وبعد از ان نقل کرده بسوی ما قوله وبالغداة الشامی بالضم
هاهنا وعن الف وای وفی الکهف وصلا یعنی میخوانند ابن عامر شامی در
این سوره بالغدوة والعشی را و در الکهف بضم غین وسکون دال وبابدال واو
از الف همچنانچه در جمیع مصاحف مرسوم شده وسکون دال که قید نفرموده التنقی
بلفظ نموده واز انجهة این دو قید دیگر کرده تا قراءة دیگران از ضد آنها معلوم
شود اگر بگویی که در ان قراءة دیگر نیز حرکة دال معلوم نمیشود جوابش آنست که چون بعد

از دال الف خواهد بود البته ما قبل الف نمی باشد الا مفتوح قوله وفی الکهف وصلا
یعنی بینده اند این قراءة را به ما قوله وان یفتح عفو نصرا و بعد کم نما
کسنتبین صحبة ذکر واولا یعنی خوانده اند ابن عامر ونافع وعاصم انه من عمل
منکم سوءا وفانه غفور رحیم را بفتح ان در هر دو محل بنا بران که ان اول بدل
از کلمه رحمة از قوله تعالی کتب ربکم علی نفسه الرحمة وان دوم خبر مبتدا محذوف
شود ای فامره انه غفور رحیم ونافع بفتح اول میخوانند وکسر دوم تا اول همچنانچه
بدل باشد ودوم جزا شرط کرده مثل ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم وباقیان
بکسر هر دو میخوانند بمعنی انکه اول استانفه بوده ودوم جزا شرط چنانچه مذکور شد قوله
ولتستبین الی یعنی حمزه وکسائی وابوبکر میخوانند ولیستبین سبیل المجرمین را بندکیر
پس بگوییم که سبیل فاعل تستبین است تذکیرش جایز است مثل وان یروا سبیل
الغی یتخذوه سبیلا پس باقیان بتانیث خوانند بر المعنی که سبیل مونث است
مانند قل هذه سبیلی اگر گویی تو گفتی که باقیان بتانیث میخوانند واز جمله باقیان
نافع است واو بخطاب میخوانند گوییم که خطاب وتانیث در معنی از یکدیگر ممتاز میکردد
واگر نه در لفظ صورة تا در هر دو یکی است وناظم در صدد آنست که بیان کند که
نافع بتا میخواند غ وآن مفتوح عام گشته یاری کردن او وبعد از ان سانفلی
که وارد شده و خداوند ان صحبة تذکیر کردند تستبین را از روی متابعة قوله
سبیل برفع خذ ویقض بضم ساکن مع ضم الکسر شدد واهملا نعم
دون الباس وذکر مضجعا توفیه واستهویه حمزة منسلا یعنی وا
کیر لفظ سبیل المجرمین را برفع لام از همه قرا غیر نافع زیرا که سبیل فاعل تستبین
است پس نافع را نصب باشد بر مفعولیة وفاعلش ضمیر خطاب باشد قوله ویقض
الی یعنی یقص الحق که از قص است بضم قاف ساکنه واضم ضاد مکسوره وبعد آرا
مهمل کردان صادش را از نقطه یعنی بصاد مهمله بخوان واو را مشدد ساز تا یقص
شود بر وزن یمد از قصص از عاصم وابن کثیر ونافع پس باقی را سکون قاف باشد

ان

دیگر ضاد

وکسر ضاد معجمه مخففه و در هر دو قراءة لفظ الحق مفعول بود واحتمال غیر این
نیز دارد واز اینجهة در رسم الخط یا را او محذوف تا احتمال هر دو قراءة داشته
باشد وبعد از ان گویا سائلی میگوید که ای شیخ بزرگوار قیدها هر دو قراءة را
تمام بیان فرمودی یا نه جواب میفرماید نعم دون الباس یعنی آری بیان کردم
می پوشیدنی در غایة وضوح قوله وذکر الی یعنی حمزه بتذکیر خوانده توفته رسلنا
را واستهوته الشیاطین را در حالتی که او اماله کننده است این هر دو کلمه
را بر اصل خود یعنی توفیه واستهویه خوانده در حالتی که شنونده قرار بود
است بنا بران که فاعل ظاهر است ومونث غیر حقیقی است واماله از ان
جهة است که اصل ان هر دو واز ذوات الیا اند پس باقیان بتانیث خوا

تند

قوله معا خفیة فی ضمه کسر شعبة والخیت للکوفی انجی تحولا
یعنی کسر در موضع ضم خا از تضرعا وخفیة در این سوره و در الاعراف وا
شعبه است از عاصم پس دیگران را ضم باشد و هر دو و لغه اند قوله و
انجیت یعنی لئن انجیتنا من هذه که قراءة نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر
است بصیغه خطاب از برای کوفیان گشته است وانجانا بصیغه غیبة
وفاعلش الله تعالی باشد پس حمزه وکسائی در اماله را اصل خویش باقی ماندند و

ش

از جهة ضیق بیان نفرموده همچنانکه در فنادیه الملائکه وتوفته واستهویه ذکر
نفرموده قوله قل الله ینجیکم وثقل معهم هشام وشام ینسینک
ثقلا یعنی کوفیان وهشام قل الله ینجیکم منها را مشدد میکردانند پس باقیان
بتخفیف خوانند وهمچنین ابن عامر شامی واما ینسینک را مشدد خوانده و
باقیان مخفف وتشدید وتخفیف دو لغه اند مثل نزل وانزل قوله وحی وفی رای
کلا امل من صحبة وفی همزه حسن وفی الرای یحلا بخلف
وخلف فیهما مع مضمر مصیب وعن عثمان فی الکل قللا
یعنی اماله کن از ابن ذکوان وحمزه وکسائی وابوبکر هر دو حرف رای را

یعنی را و همزه را در جمیع قرآن و فی الحقیقة اماله ازان الفی است که بعد از همزه
است و منقلب است از یا و از جهة اماله الف فتحه همزه را نیز بالضروره اماله
می کنند قوله مزن صحبته یعنی اماله کن در حالتی که تو مانند سحاب باشی در نفع
رسانیدن بدیگران و مانده باشی به باران بزرگ قطره در کثرت خیر قوله
وفی همزه الخ یعنی حسن اماله حاصل است در همزه رای از ابوعمرو و اماله جلوه داده
شده است در را در رای از برای سوسی یعنی ابوعمرو بکماله الفی را که از پس همزه
است اماله می کند و سوسی فقط را را بخلاف پس دوری را یک وجه باشد فتح
را و اماله همزه و سوسی را دو وجه اینوجه مذکور و اماله هر دو حرف قوله وخلف
الخ یعنی اختلافی که حاصلست در ان هر دو حرف چون مصاحب حمزی باشند
خداوند صوابست یعنی ابن ذکوان را در مثل راک و راه و راها خلاف
است یعنی اماله هر دو حرف دارد و فتح هر دو قوله وعن عثمان الخ یعنی
بین بین خوانده اند هر دو حرف را در جمیع قران از عثمان که لقبش ورش
است و او در مد و توسط و قصر در الفی بعد از همزه بر اصل خود باشد
پس باقی نزا فتح باشد و این همه که گفتیم وقتی باشد که بعد رای حرفی متحرک
بیاید که اگر حرفی ساکن بیاید بیانش الست قوله وقبل السکون الرا
امل فی صفا ید بخلف وقل فی الهمز خلف یقی صلا یعنی اماله کن
را را فقط را از رای چون بعد از او ساکنی واقع شود از حمزه و ابوبکر بی
خلاف و از سوسی بخلاف و بگو که در اماله همزه هر سوسی و ابوبکر را خلافی
است که نگاه می دارد صاحب خود را از آتش دوزخ بنابر آنکه اختلاف
قرا علمست و ایشان مردمان را بآن سودمند کرده اند قوله فی صفا ید ای فی صفا
نفوذ پس حمزه را اماله را و فتح همزه باشد و سوسی را اماله هر دو و فتح هر دو و
ابوبکر را اماله هر دو و اماله را و فتح همزه و وجه اماله را آن گویند که چون اماله
رایه تبعیة اماله الفی می باشد که بعد از همزه است و الف از جهة التقاء ساکنین

ساقطشده

ساقط شده بتقدیر وجود الف کنند زیرا که التقاء ساکنین عارضیست تا اماله
را را سببی باشد و علة فتح را چنین گویند که چون اماله را از برای اماله الف
بود و الف محذوف شده پس چون سبب نباشد مسبب نیز نباشد و در اماله
همزه یا فتحش همین دو دلیل را بیان کنند و این قسم در قرآن شش موضع آمده
رای القمر و رای الشمس درین سوره و رای الذین ظلموا و رای الذین اشرکوا
هر دو در النحل و رای المجرمون النار در الکهف و رای المؤمنون الاحزاب در
الاحزاب قوله وقف فیه کالاولی ونحو رات ذا و اراینت فتح
الکل وقفا وموصلا یعنی چون خواهی که بر کلمه رای که بعد از او ساکن آمده
وقف کنی پس وقف کن برو بهمان طریق که بر کلمه اولی یعنی رای کوکبا و مانند
آن می کردی پس از سوسی و ابن ذکوان و حمزه و کسائی و ابوبکر هر دو حرف را اماله
کن و از ابوعمرو همزه فقط را و از ورش در هر دو بین بین بخوان زیرا که الف
بنابر التقاء ساکنین ساقط شده در وقف رجوع نموده و باز محل گشته قوله
ونحو رات الخ یعنی مانند راته حسبته و راتهم من مکان بعید و اذا راوک
و راوا و با رسنا و راوهم و رایت و رایتهم و رایته و مثال آن از آنهایی که
بعد از همزه ساکنی متصل باشد خوانده شده اینها همه بفتح از مجموع قرا در حالتی که
ایشان وقف کنندگان اند یا وصل کنندگان یعنی خواه در وقف و خواه در
وصل بفتح خوانده اند قوله وخفف نونا قبل فی الله من له بخلف
والحذف لم یک اولا یعنی خوانده اند نافع و ابن ذکوان بی خلاف و
هشام بخلاف بتخفیف نون اول و بحذف نون دوم از قوله تعالی اتحاجونی
که واقع است پیش از کلمه فی الله تا دو تشدید جمع نشوند در یک کلمه و باقیان
به دو نون میخوانند که اول را در دوم ادغام کرده باشند پس هر دو
نون یکنون مشدد کرده اند و از جهة آنکه دو ساکن در اتحاجونی مجتمع شده
اند ممکن نبود ناظم را رحمه الله نطق بآن در نظم و در دو محل دیگر او را

این صورت از برای اینمعنی اتفاق افتاده اول در سوره النحل ومن قبل فیهم تشاقون
النون نافع که مرادش تشاقون است دوم وما بعده ان شاء بالفتح اتصلا که
مقصودش ستجدنی ان شاء الله است که در او بخ حرکه تبع الیه جمع آمده اند و
در شعر اینمعنی ممتنع است قوله والحذف الخ یعنی نونی را که حذف کرده اند
از این دو نون در حالة تخفیف نون دوم است نه نون اول زیرا که ثقل به
سبب نون دوم حاصل می شود و نون اول در وقایه فعل قایم مقام نون دوم
می تواند بود و نیز نون اول علامت رفع فعلست پس بی ناصبی یا جازمی او را حذف
کردن معنی ندارد و نیز گاهست که نون اول ضمیر فاعل واقع می شود در مثل اگر
و این قاعده استمرار یافته که فاعل عمده است و حذف او به هیچ وجهی جایز
نیست قوله وفی درجات النون مع یوسف ثوی وفی والیسع لا
حرک مثقلا وسکن شفاء واقتده حذف هائه شفاء وبالتحریک
بالکسر کفلا ومد بخلف ماج والکل واقف باسکانه یذکو
عنبرا او مندلا یعنی نون تنوین اقامه نموده و ثابت بوده در نرفع درجات
من نشاء در این سوره و سوره یوسف علیه السلام اهل کوفیان ای نرفع من
نشاء درجات پس درجات یا تمیز بود یا حال یا منصوب بنزع خافض ای
فی درجات و قراءة دیگران ترک تنوین است بر اضافه قوله والیسع الخ
یعنی متحرک کردان لام را بفتح در حالتی که مشدد کننده آن باشی و ساکن
ساز یا را از لفظ والیسع درین سوره و در سوره ص از حمزه و کسائی در
این حال که خداوند شفا باشی پس اسم لیسع باشد بر وزن ضیغم که الف
ولام داخل گشته پس دیگران والیسع خوانند باسکان لام و فتح یا
بامعنی که اسم یسع است بر وزن یقع و الف ولام برو در آمده مانند الیزید
قوله واقتده الخ یعنی فبهداهم اقتده حذف ها او شفا است علی تعلل
را و از این جهة حمزه و کسائی در وصل بحذف خوانده اند بنابر آن که

این ها

این ها ها سکت است و از جهة بیان حرکة دال او را می آورند و در حالة وصل حرکة
ظاهر است و هیچ احتیاجی به بیان ندارد و باقیان باثبات ها میخوانند و از این
باقیان ابن عامر بتحریک ها میخوانند بکسر بی اشباع از هر دو روایة و ابن ذکوان
را نیز اشباع هست چنانچه اشاره بآن فرموده بقوله ومد بخلف ماج یعنی
اشباع نموده اند از ابن ذکوان کسره ها را باختلافی که مضطرب شده نشار
که صاحب تیسیر از ابن ذکوان اشباع فقط آورده پس قصر از زیادة تیسیر قصیده
باشد پس هشام را قصر بود و از ابن ذکوان قصر و اشباع قوله وبالتحریک الخ
یعنی بایستادن کرده اند مشایخ قراءة لفظ اقتده را از برای ابن عامر بتحریک
ها او بکسر پس غیر ابن عامر را اسکان باشد اکنون این قراات را بشنو که
وجه اثبات آنست که این ها ها ضمیر است راجع باقتدائی که از لفظ اقتده
مستفاد میشود یا راجع به هدی در فبهداهم یا ها سکت باشد که وصل را
جاری مجری وقف داشته باشند و بنا بر متابعت رسم نیز و وجه اسکان آنست
که اگر ها سکت است خود ظاهر است که او را ساکن می باید بود و اگر ها
ضمیر است اسکانش بر لغة ساکن کنندگان قوله نوله و مانند آن بود
و وجه دیگر آنست که این ها ضمیر است و وجه اشباع آنست که ها ما قبل متحرک
را وصل بواو یا به یا می کنند مثل رسله و به قوله والکل الخ اخبار است
به آنکه همه قرا وقف می کنند باسکان ها خواه که در وصل متحرک باشد یا ساکن
یا محذوف در حالتی که اسکان یا ها اقتده را یا گل بوی می دهد بوی عنبر
و عود بنابر آن که قرا را بر قراءة اسکان اجماعست قوله وتبدونها تخفون
مع تجعلونه علی غیبه حقا وینذر صندلا یعنی خوانده اند ابن
کثیر و ابوعمرو تجعلونه قراطیس تبدونها وتخفون کثیرا را به یا غیبه در
هر سه کلمه بر مناسبة اذ قالوا ما انزل الله و باقیان بخطاب میخوانند بر
موافقة قل من انزل الکتاب ای قل لهم تجعلونه الخ و همچنین خوانده است

ابوبکر و لتنذر ام القری را به غیبة یعنی آنکه ضمیر راجع بقرآن است حیث قال
وهذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی و دیگران بخطاب منع آن
وخطاب مر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را باشد ع و سید و نهاوتحیون
وایجعلونه درحالتی که حاصل اند بر غیب از روی حقیقه و نیذر نیز بوی داده
اند بوی صندل همچنانکه بوی داده مذکور در بیت سابق بوی عبیر و صندل قوله
و بینکم ارفع فی صفا نفر وجاعل اقصر و فتح الکسر و الرفع ثملا
یعنی مرفوع ساز نون را از لقد تقطع بینکم از حمزه و ابوبکر و ابن کثیر و ابوعمرو و
ابن عامر درین حالة که داخل باشی در زمرهٔ امال این قراءة که صافی گردد کلام
از شوائب کذب و وجه این قراءة آنست که بین اسمی بود که فاعل تقطع
واقع گشته باشد ای تقطع وصلکم پس باقیان بنصب خوانند بر ظرفیة و فاعل
تقطع مضمر باشد ای لقد تقطع الاتصال بینکم قوله وجاعل الخ یعنی محذوف
گردان الف جاعل را و مفتوح ساز کسره را از عینش و رفع را در لامش تا جعل
ماضی شود از کوفیان پس جعل عطف باشد بر معنی فالق زیرا که فالق و فلق
یک معنی دارند و نصب الشمس والقمر نیز مقوی این قراءت و دیگران وجاعل
میخوانند باثبات الف و کسر عین و رفع لام تناسب فالق الاصباح الی
و در این قراءة جاعل مضاف به اللیل بود که فی المعنی مفعول اوست قوله ثملا
ای فتح الکسر و الرفع اصل هذه القراءة قوله و عنهم بنصب اللیل و اکسر
بمستقر القاف حقا آخر قوله نقله انجلی یعنی نصب لام اللیل از
وجعل اللیل منقولست هم از کوفیان تا مفعول جعل باشد پس دیگران را
خفض بود بنابر اضافه قوله واکسر الخ یعنی مکسور گردان قاف را در فمستقر
و مستودع بر اسم فاعل از ابن کثیر و ابوعمرو درحالتی که تو محقق باشی در این قراءة
چه تقدیرش آنست که فمنکم مستقر فی الرحم و لاکذب فیه و دیگران
بفتح قاف میخوانند تا اسم مکان باشد ای فلکم موضع الاستقرار منها

ازرحم

ازرحم قوله وخرقوا الخ یعنی وخرقوا له بنین وبنات ظاهر شده تشدید را راء او
نافع و منکشف گشت معنی او که آن تکثیر است پس غیر نافع بتخفیف میخوانند و معنی هر دو
یکیست ای افتروا قوله وضمان مع یاسین فی ثمره شفا و دارست حق
مده و لقد حلا وحرک و سکن کافیا و اکسر انها حمی صوبه با
لخلف د و ای بلا یعنی خوانده اند حمزه و کسائی انظروا الی ثمره و کلوا من
ثمره را هر دو در این سوره و لیاکلوا من ثمره را در یاسین بضم ثا و میم تا جمع
ثمره شود همچون خشب در جمع خشبه یا جمع ثمار مثل کتب در جمع کتاب و
و دیگران بفتح ثا و میم میخوانند که جمع ثمره باشد مثل بقر و شجر در جمع بقره و شجره قوله
و دارست الخ یعنی ابن کثیر و ابوعمرو میخوانند و لیقولوا دارست را بر وزن فاعلت
بزیادتی الف بعد از دال و بسکون سین و بفتح تا ای دارست و ذاکرت
غیرک هذا الذی جئتنا به و باقیان بحذف الف میخوانند از درس بمعنی
قراءة و لیکن نافع و عاصم و حمزه و کسائی درست میخوانند در صیغهٔ مونث
مفرد غایب چنانچه اشارت بآن فرموده بقوله وحرک الخ یعنی متحرک
گردان سین را بفتح و ساکن کن تا را از ابن عامر ای درست و ذهبت
قوله واکسر انها الخ یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابوعمرو بی خلاف و ابوبکر بخلاف
انها اذا جاءت لا یومنون را بکسر همزه بر استیناف زیرا که کلام نزد وما
یشعرکم تمام شد ای ما یشعرکم ما یکون منهم و دیگران بفتح میخوانند
ای لانها پس هر کس که بفتح خواند بر یشعرکم وقف نکند و هر کس که بکسر خواند
وقف کند ع و هر یکی از دو وضم در ثمر در این سوره و در سوره یاسین شفا
داده اند و دارست صحیح است مد او و بدرستی که شیرین شده این مد
و مکسور گردان همزه انها را از برای آنکه حصار فرو آمدن باران که بسیار
بزرگ گشته و خداوند باران انها بزرگ قطره شده با خلاف و این معنی اشاره
بظهور قراءة کسر است قوله وخاطب فیها یومنون کما فشا

وصحبة کفوء و فی الشریعة وصلاه یعنی ابن عامر و حمزه اذا جاءت لا یومنون را در آیه
آیه بخطاب میخوانند پس خطاب در یشعرکم کفار را باشد و باقیان بغیبة میخوانند خطاب
یشعرکم مومنان را باشد قوله وصحبة الخ یعنی خوانده اند حمزه و کسائی و ابوبکر و ابن عامر
و آیاته یومنون را در سوره الشریعه یعنی حم الجاثیه بخطاب و مخاطبان جماعتی باشند
که رسولان را به ایشان فرستاده اند و دیگران بغیبة میخوانند و وجهش ظاهر است
که راجع بکفار است ع خطاب کرده در این آیه لفظ یومنون فار برانکار و را
خطاب بخوانند خطاب کردنی مثل خطاب کردنی که ظاهر شد و بدلول صحبة
کفوء در ساینده اند خطاب را در یومنون در سوره الشریعه قوله
و کسر و فتح ضم فی قبلا حمی ظهیرا و للکوفی فی الکهف وصلاه
یعنی مضموم گردان قاف مکسوره را و باء مفتوحه را در کل شیء قبلا درین سوره
از ابوعمرو و ابن کثیر و کوفیان مضموم کردنی که حمایة کرده کسی را که ظهیر و معین
اوست قوله وللکوفی الخ یعنی در رساینده اند ضم قاف وضم با را از کوفیان
در او یاتیهم العذاب قبلا در الکهف و باقیان در هر دو سوره بکسر قاف
و فتح با میخوانند و بعضی برانند که هر دو قراءة یک معنی دارند ای عیانا و بعضی گفته
اند که قبلا بکسر قاف جمع قبیل است بمعنی کفیل و در الکهف بمعنی عیان باشد
یا بمعنی مقابله ما تستدل لقیت فلانا ای مقابله قوله وقل کلمات دون ما
الف ثوی و فی یونس والطول حامیه ظلا یعنی بگو که و تمت کلمات
ربک به حذف الف یعنی با فراد اقامة نموده درین سوره از کوفیان
و بگو که کلمات ربک علی الذین فسقوا و کلمات ربک لا یومنون هر دو
یونس و کلمات ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار در سوره الطول
یعنی حم المومن حمایة کننده هر یکی از ایشان محافظة نموده و باز پوشیده از
بدلایل قویه تا خوانده اند ایشان را با فراد از ابوعمرو و ابن کثیر و کوفیان
زیرا که این افراد معنی جمع می دهد بنابر آن که مضاف آمده اند یا در معنی

کلام

کلام افتاده اند همچنانچه قصیدهٔ زهیر را زهیره میگویند قوله و شدد حفص
منزل و ابن عامر و حرم فتح الضم و الکسر اذ علا و فصل
اذ ثنی یضلون ضم مع یضل الذی فی یونس ثابتا و لا یعنی مشدد
ساخته اند حفص و ابن عامر منزل من ربک بالحق را از برای مبالغه و کثرة
پس باقیان بتخفیف خوانند و تشدید و تخفیف دو لغة اند مثل کرم و اکرم قوله
وحرم الخ یعنی ما حرم علیکم بفتح ضم حا و فتح کسر را یعنی بر بنای فاعل که الله تعالی
باشد مرتفع شده از نافع و حفص زیرا که بنای فاعل از آنجهت که فاعلش مذکور
است اعلی است از بنای مفعول که فاعلش مذکور نیست پس باقیان بضم
حا و کسر را بر بنای مفعول خوانند قوله وفصل الخ عطف است بر حرم یعنی و همچنین
قد فصل لکم بفتح ضم فا و بفتح کسر صاد بر بنای فاعل که اسم الله تعالی باشد عالی گشته
از نافع و کوفیان و علة علوش آنست که اعادهٔ ضمیری که راجع است باسم الله
عز و جل و فاعلش است در او نموده چنانچه ناظم رحمه الله اشاره بدان فرموده
بقوله اذ ثنی و دیگران بضم فا و کسر صاد میخوانند بر بنای مفعول پس سه
قراءة شود نافع و حفص هر دو را بر بنای فاعل خوانند و ابن کثیر و ابوعمرو و
ابن عامر هر دو را بر بنای مفعول و حمزه و کسائی و ابوبکر فصل را بر بنای فاعل
و حرم بر بنای مفعول قوله یضلون الخ یعنی مضموم گردان یا را از وان کثیرا
لیضلون باهوائهم درین سوره و لیضلوا عن سبیلک که واقع است در یونس
از کوفیان درحالتی که این یا ثابت محبة او یا یاری کردن او پس باقیان
بفتح خوانند و از تخصیص معلوم شد که در ان الذین یضلون عن سبیل الله در
صاد هیچ خلافی نیست و حرم و فصل را اگرچه بترتیب آورده بنا بر ضیق نظم است
قوله رسالات فرد و افتحوا دون علة و ضیقا مع الفرقان حرک مثقلا
بکسر سوی المکی و را حرجا هنا علی کسرها الف صفا و تنزلا
یعنی حیث یجعل رسالته را مفرد کرده اند و تا را او را مفتوح ساخته اند بر

نس

مفعولیة بجعل از ابن کثیر و حفص بی علتی یعنی بی سبب کرخانچه در جمع مؤنث سالم معهود گشته که نصبش تابع جرمی باشد بان علة که در نحو مقرر شده پس تا و یا بجمع خواندند و بکسرتا و مراد به افراد رسالة رسالة حضرت محمدیه صلی الله علیه و سلم باشد و مقصود از جمع رسالات مجموع انبیا باشد کما قال تعالی مثل ما اوتی رسل الله قوله وضیقا آه یعنی متحرک کردان یا را بکسر از ضیقا هر جا در این سوره وضیقا مقرنین در الفرقان در حالتی که تو شدد کننده باشی این یا را از همه قرا غیر از ابن کثیر مکی که بسکون و تخفیف یا میخواند مثل میت و میت که هر دو دولغت اند قوله و را حرجا آه یعنی خوانده اند نافع و ابوبکر حرجا کا نما بکسر را پس باقیان بفتح خواندند و هر دو دولغت ماتند دنف و دنف و را حرجا در سوره مستعلی است برکر آن را الفه کیرنده که صافی گشته از کدورات اقوال و افعال و اتیان نموده بر سیلی که آن محاوره حرم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است قوله بنا زیادتی بیان است زیرا که حرجا درین سوره تا آخر قران همین یک محل است قوله و یصعد خف ساکن د فرق مد ه صحیح و خف العین د اقم مثلا یعنی ابن کثیر کانما یصعد فی السماء را به تخفیف و سکون صاد می خواند بر وزن یعلم از صعود پس دیگران صاد را متحرک سازند بفتح و تشدیدش دهند و از این دیگران ابوبکر الفی را بعد از صاد زیاده می کند و ابن کثیر و ابوبکر تخفیف عین میخوانند پس باقیان را تشدید عین باشد پس سه قراءة حاصل آیند ابن کثیر یصعد بر وزن یعلم و ابوبکر یصاعد که اصلش یتصاعد باشد و تا در صاد مدغم گشته و دیگران یصّعّد بتشدید صاد و عین و اصلش یتصعد باشد و همچنین ادغام کرده باشند و مجموع را یک معنیست مگر آن که در تشدید معنی تکریر است و در تفعل معنی تکلف یصعد خدا و ند صادی ساکن است و مدا و صحیح آمده و تخفیف عین مدا و نموده تخفیف صاد را در حالتی که در خوشش بوی مشابه ضندل است قوله

و یحشرهم مع ثان بیونس و هو فی سبا مع یقول الیا فی الاربع عملا یعنی و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا و یوم یحشرهم جمیعا در سوره سبا که یقول للملائکة و او است یا را بعمل آورده اند درین چهار کلمه درین سوره از حفص پس در اول این سوره و در اول یونس هیچ خلافی نباشد و دیگران بنون خواندند و وجه هر دو قراءة ظاهر است که ضمیر غیبه راجع است بالله تعالی و نون از برای عظمت است قوله و خاطب شام یعملون و من تکون فیها و تحت النمل ذکر ه شلشلا یعنی بخطاب خوانده است ابن عامر شامی و ما الله بغافل عما تعملون را مناسبه ان یشأ یذهبکم را که بعد از او است پس باقیان بغیب خوانند موافقه و لکل درجات مما عملوا که پیش از او است قوله و من تکون آه یعنی من تکون له عاقبة الدار را درین سوره و در زیر النمل یعنی القصص بتذکیرشان بخوان از حمزه و کسائی در حالتی که این لفظ یکون فی المعنی پس یک آمده چه تذکیر اخف است از تأنیث و تأنیث عاقبة غیر حقیقی است پس دیگران بتأنیث خواندند بر اصل قوله مکانات مد النون فی الکل شعبة بزعمهم الحرفان بالضم رتلا یعنی علی مکانتکم درین سوره یک محل بود و دو موضع و در از زمر یک موضع و علی مکانتهم در یس چنانچه پنج مکان باشد مد کرده است شعبه نون آنها را یعنی اشباع فتحه نموده تا الفی که مد در آن است از آن فتح متولد شده یعنی بعد از نون الفی را زیاده کرده پس دیگران بحذف الف خواندند قوله بزعمهم آه یعنی بزعمهم دو موضع خوانده اند بضم زای از کسائی پس دیگر از افتح بود و ضم و فتح دو لغة اند قوله و زین فی ضم و کسر و رفع قتل اولادهم بالنصب شامیهم تلا و یخفض عنه الرفع فی شرکائهم و فی مصحف الشامین بالیاء مثلا یعنی شامی از میان قرا یعنی ابن عامر خوانده است و کذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم بضم زای و کسر یاء در زین که بناء مجهول باشد و

و برفع قتل که تا مفعول قایم مقام فاعلش شود و بنصب اولادهم تا مفعول قتل کردد و مخفوض کرده میشود از ابن عامر رفع همزه در شرکاؤهم یعنی شرکائهم بگویند تا مضاف الیه قتل بود و اضافة مصدر بفاعل ای زین قتل شرکائهم اولادهم الا آنکه در نظم کلام مفعول که اولادهم است میان مضاف که قتل است و میان مضاف الیه که شرکائهم است واقع شده و نقل بدان از ابن عامر ثابت گشته و قرائتی صحیحت و توجیهش در بیت لاحق می آید کیف لا و حال آنکه در اهل شام که به ایشان فرستاده شرکائهم بیا مکتوب است حرائکه بیشتر نحویان بر آنند که در میان مضاف و مضاف الیه فصل بهیچ چیز جایز نیست مگر بظرف و آن نیز در ضرورة شعر پس باید که در منثور فصل قطعا جایز نباشد نه بظرف و نه بغیر ظرف و حال آنکه واقع شده در قراءة ابن عامر بغیر ظرف و ازین جهة جماعتی بر ابن عامر اعتراض نموده اند همچنانچه صاحب کشاف رحمه الله فرموده که قراءة ابن عامر بفصل میان مضاف و مضاف الیه بغیر ظرف چیزی است که اگر در ضرورة شعر بودی مرا نه مردودی آمدی و ناخوشش نموده فکیف در کلام منثور و آنزمان نیز در قران عزیز پس ناظم رحمه الله بیان اعتراض ایشان می نماید قوله و مفعول به بین المضافین فاصل و لم یلف غیر الظرف فی الشعر فیصلا کلله در الیوم من لامها فلا تلم من ملیحی النحو الا مجهلا یعنی و مفعول القطع قتل نمی شود فصل در میان مضاف و مضاف الیه مگر بظرف در ضرورة شعر با آنکه ظرف اتساعی و فراخی هست که در غیر آن نیست مثل این بیت که سیبویه و غیره انشاد فرموده اند لما رأت ساتیدما استعبرت لله در الیوم من لامها که فصل نموده بلفظ الیوم که ظرفیت میان در که مضافست و میان من که مضاف الیه است دیگران که اینجا غنی که بر

ابن عامر اعتراض نموده اند بعضی آنند که این قراءة را ضعیف انگاشته اند و بعضی دیگر آنند که قاری این قراءت را جاهل داشته اند و هر یکی ازین دو گروه ایشان نموده اند بچیزی که بسبب آن چیز مستوجب ملامة میشوند زیرا که انکار قرائتی کرده اند که از امامی از امامان مسلمانان بغایة صحت و نهایت ثبوت رسیده چه او برا الواو دار خوانده و او بر حضرة با نفره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اما قومی که این قراءة را ضعیف شمرده اند کار ایشان فی الجمله آسانتر است زیرا که معلوم است که این قراءة قراءتی مشهور را قوی است اما آنکسانی که نسبت ابن عامر بجهل کرده اند سزاوار آن که ملامة برند تا ندامة خورند بران فعلی که اندران چه ابن عامر این قراءة را نه از تلقاء نفس خویش خوانده و این سخن را نه از مشتهای طبیعة خود رانده بل بنقل صحیح و اسناد صریح تلقی نموده و از اینجاست که ناظم رحمه الله فرموده که فلا تلم آه یعنی ای مخاطب ملامة مکن آن نحویانی را که گمان دارندگان قراءة ابن عامر اند و ایشان نمایندگان اند بچیزی که بسبب آن مستحق ملامة میشوند الا آن کسی را که نسبت کننده است ابن عامر را در این قراءة بجهل و معلوم نکرده اند که اشعار عرب فصل بمفعول نیز کرده اند چنانچه اخفش رحمه الله انشاد نموده و ناظم آنرا استشهاد این قراءة فرموده و هو قوله و مع رسمه زج القلوص ابی مزاده الاخفش النحوی انشد مجملا یعنی با وجود رسم شرکائهم بیا انشاد نموده است اخفش نحوی از گفتار شاعر این بیت را که فزججتها بمزجة زج القلوص ابی مزاده در حالتی که ایشان نماینده است بچیزی نیکو یعنی با وجود آنکه نوشتن شرکائهم در مصحف اهل شام به یا رشاهدی عدل است بر صحة قراءة ابن عامر این بیت نیز که اخفش انشاد فرموده گواهی دیگر است زیرا که شاعر فصل کرده میان زج که مضافست و مضاف الیه است بمفعول که القلوص است ای زج

الی مزاده القلوص و در منثور نیز همین عمل کرده اند چنانچه از ابن الانباری منقول است
بمعنی که آمده است از عرب این ترکیب که هو غلام ان شاء الله اخیک که
بجمله شرطیه که ان شاء الله است میان مضاف که غلام است و مضاف الیه
که اخیک است فصل کرده است و جایی که فصل بجمله جایز داشته پس بمفعول
که مفردات است بطریق اولی و نکته در فصل بمفعول آنست که چون رتبه مفعول تاخیر است
پس گویا که مقدم نشده بر مضاف الیه که تمیز شد تقدیم است تحقیقا
وان یکن انث کفو صدق ومیته دنا کا و افتح حصاد کذی حلا
نما و سکون المعز حصن و انثوا یکون کما فی دینهم میتة کلا
یعنی ابن عامر و ابوبکر خوانده اند وان یکن میتة را بتانیث یکن و باقیان
بتذکیر شین و ابن کثیر و ابن عامر خوانده اند میتة را برفع که از اطلاق ناظم رحمه
الله معلوم می شود پس دیگران را نصب بود پس ابن عامر را تانیث یکن باشد
و رفع میتة بمعنی آن که کان تامه است ای وان توجد فی بطنها میتة و ابوبکر را
تانیث و نصب بود بر تقدیر وان تکن الاجنة میتة و ابن کثیر را تذکیر و رفع باشد
بنا بر آنکه کان تامه بود و تانیث و فاعلش غیر حقیقی ای وان یکن الموجود فی
بطنها میتة قوله وافتح الخ یعنی خوانده اند ابن عامر و ابو عمرو و عاصم یوم حصاده
را بفتح حا و دیگران بکسر شین و فتح و کسر دو لغت اند و خوانده کوفیان و نافع
ومن المعز اثنین را بسکون عین پس دیگر از تحریک عین باشد بفتح و همچنین
سکون و فتح دو لغت اند و هر دو اسم جمع ماعز اند مثل صحب و صاحب و خدم و
خادم قوله و انثوا الخ یعنی میخوانند ابن عامر و حمزه و ابن کثیر الا ان تکون میتة
را بتانیث یکون پس باقیان بتذکیر شین خوانند و میخوانند ابن عامر فقط میتة
را برفع پس غیر او بنصب خوانده باشد پس سه قراءة شوند ابن عامر را تانیث
و رفع بنا بر ان که کان تامه است و ابن کثیر و حمزه را تانیث و نصب بر تقدیر
الا ان تکون الانعام او الاجنة او النفس میتة و دیگر از اند تذکیر و نصب بمعنی
الآن

الا ان یکون الماکول او الشیء میتة غ مونث گردان و اگر یکن را در حالتی
که بسیار قاری خداوند راستی باشی و میته نزدیک شده در حالتی که او کفایه کننده
است از خبر باسم فقط و مفتوح ساز حصاد را در حالتی که تو مثل خداوند نور
باشی که زیاده شده اند و سکون لفظ المعز همچون حصاری است و مونث
کرده اند یکون را مثل مونث کردنی که واقع است در طریقه علمای این فن تا
میتة مرفوع شود باسمیة یکن یا منصوب گردد بر خبریتش و میته نگاه داشته
خود را از آنکه محتاج خبری گردد قوله و تذکرون الکل خف علی شذا ه
وان اکسر و اشرعا و بالخف کملا یعنی خوانده اند حمزه و کسائی و حفص
لفظ تذکرون را هر جا که واقع شود بتخفیف ذال که اصلش تتذکرون باشد
واحدی التائین محذوف بود پس باقیان بتشدید ذال خوانند بنا بر آنکه تا
دوم را در ذال ادغام کرده باشند قوله وان اکسر و الخ یعنی حمزه و کسائی
میخوانند وان هذا صراطی مستقیما را بکسر همزه بر استیناف و دیگران بفتح
میخوانند بمعنی لان یا بان ای وصیکم به و بان هذا و ازین دیگران ابن
عامر بتخفیف نون میخوانند و آن هنگام مخففه باشد از مثقله غ تذکرون
همه تذکرون سبک شده در حالتی که او بر قوتی است از حجتها و دلیلها
که دارد یا در حالتی که گویا که او محمول است بر خوردهای عود از غایت خوش
بویی و لفظ ان را مکسور گردانید در حالتی که کسر آن طریقت که میان همه
متعارف شده که او از برای ابتدا می باشد و تمام کرده اند وجوه سه گانه ان
را بقراءة ابن عامر تا تمام کرده است ابن عامر قراآت سه گانه بخفة ان
و بر قراءة فتح بر تذکرون وقف نباشد و بر قراءة کسر باشد قوله
ویاتیهم شاف مع النحل فاذ قوا مع الروم مداه خفیفا و عللا
یعنی ان یاتیهم الملائکة درین سوره و در النحل بتذکیری که از اطلاق ناظم
رحمه الله مستفاد می شود قراءة حمزه و کسائیست بنا بر آنکه تانیث الملائکة حقیقی
بایی
یان

نیست پس باقیان بتانیث خوانند قوله فارقوا الخ یعنی خوانده اند حمزه و کسائی
فارقوا دینهم را درین سوره و در الروم باثبات الف بعد از فا بتخفیف را پس
باقیان را حذف الف بود و تشدید را و تفریق و مفارقه نزدیک یکدیگر اند
از آنجهت که کسی که تفریق نموده و بعضی پیغمبران ایمان آورده و بعضی دیگر هیچ
شکی نیست که از دینی که او را با آن فرموده اند مفارقه نموده غ یاتیهم شفا دهنده
است درین سوره و آنچه در النحل است و فارقوا درین سوره و سوره
الروم مد کرده اند حمزه و کسائی آنرا در حالتی که خفیف الرا است و تعدیل کرده
اند آنرا یعنی متقابل نموده اند میان مد و تشدید با آنکه چون مد کرده اند تشدید
نیاورده اند قوله و کسر و فتح خف فی قیما ذکا و یا آنها وجهی مماتی
مقبلا و ربی صراطی ثم انی ثلثة و محیای فی الاسکان صح تحملا
یعنی خوانده اند کوفیان و ابن عامر دینا قیما را بکسر قاف و فتح یا مخفف پس
باقیان را فتح قاف و کسر یا مشدده باشد و هر دو دو لغت اند قوله و یا آتها الخ
یعنی یا آت اضافه درین سوره هشت موضع اند وجهی لله که نافع و ابن عامر و حفص
بفتحش میخوانند و مماتی لله نافع فقط و ربی الی صراط نافع و ابو عمرو و صراطی مستقیما
ابن عامر تنها و انی امرت نافع تنها و انی اخاف و انی اراک نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و محیای غیر از نافع و لیکن ورش فتح نیز دارد چنانچه در باب اضافه
رفته غ کسر و فتحی که خفیف شده ظاهر گشته اند در قیما و یا آت این سوره
وجهی و مماتی و ربی و صراطی اند و بعد از ان انی در حالتی که انی سه موضع است
و محیای نیز هم از مضافات است پس فرا گیر ای طالب این مذکور در حالتی که روی
و اکسته باشی بر او و ابو شامه رحمه الله فرموده که در ظاهر کلام خوشش معنی
دلکشی نیست و صورة این معنی آنست که وجه بمعنی قصد آمده پس گویا که فرموده
که قصد من مماتی را درین حالت که مماتی روی و اکسته است بسوی من هیچ
جدایی نیست مرا از او قوله و الاسکان رد است بر جماعتی نحویان که در اسکان
یحیای

محیای طعن می کردند و بر نافع تشنیع می زدند که از اسکان جمع بین الساکنین لازم
می آید و آن وقتی که علی غیر حده است خود جایز نیست در هیچ فصیف در قرآن عزیز
بل می بایستی که یا را هم در محیای و هم در مماتی مفتوح بودی چنانچه ابن مجاهد
روایت کرده از احمد بن صالح و او از ورش و او از نافع و یا آنکه در محیای
مفتوح بودی و در مماتی ساکن پس ناظم رحمه الله رد ایشان نموده بقوله و
الاسکان الخ یعنی اسکان یا محیای از نافع صحیح شده خواندن آن و از ان
جهت معنی را فرموده که صاحب تیسیر در کتاب ایجاز چنین تقریر نموده که او جه و
اولی بصحت از دو روایت روایت راوی اسکانست زیرا که آنچه ورش خود
روایت از نافع کرده اسکانست لاغیر و فتح خود اختیار نموده چنانچه داود
ابن ابی طیبه گفته که امر کرد و ورش مرا که منصوب گردانم محیای را همچون مثوای
و یونس بن عبد الاعلی گفته که عثمان بن سعید یعنی ورش گفت مرا که دوست تر
بسوی من آنست که منصوب گردانند محیای را و ساکن سازند مماتی را و
یا زایده درین سوره و قد هدانی فقط است که ابو عمرو در وصل آنرا ثابت
می دارد قوله سورة الاعراف و تذکرون الغیب زد قبل تائه
کریما و خف الذال کم شرفا علا یعنی زیاده کن ای قاری یا غیبت را
از پیش تا تا قلیلا ما تذکرون از ابن عامر در حالتی که کریم باشی بنا بر آنکه
در مصحف شامی همچنین مرسوم است پس دیگر از احذف یا بود و چون ابن
عامر درین محل در تخفیف ذال موافق حمزه و کسائی و حفص بود اعاده کلام
نموده و خف الذال الخ یعنی تخفیف ذال از ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص است
و تخفیف ذال بسیار نیکو بلند کرده شرف را قوله مع الزخرف اعکس
تخرجون بفتحة و ضم و اولی الروم شافیه مثلا بخلف مضی
فی الروم لا تخرجون فی مضی و لباس الرفع فی حق نهشلا
یعنی معکوس ساز ای قاری و منها تخرجون را درین سوره و البلده
ی
ومنل

کذلک تخرجون را در الزخرف وکذلک تخرجون ومن آیاته را در الروم بفتح و
ضم یعنی بنه در مکان ضم تا رفتح را و در موضع فتح را ضم را یعنی بنا، فاعل بخوان از حمزه
وکسائی وابن ذکوان پس دیگران بضم تا و فتح را خوانند بر بنا مفعول وتکرار در
ابن ذکوان بنا بر موزونی بیت است وزیادتی بیان واگر کلمه اعکس با منیفر مود لازم
می آمد که در مکان فتحه کسره بنهادندی چه ضد فتحه کسره است وآن زمان بنا فاعل شدی
از باب افعال وهیچکس این صیغه نخوانده وبعقوله اولی الروم از دو مثل احتراز نموده
یعنی اذا انتم تخرجون که در ان خلافی نیست قوله لایخرجون الخ یعنی فالیوم لایخرجون
منها در الجاثیه حمزه وکسائی فقط بفتح یا وضم را میخوانند و دیگران بعکس الخ قوله و
لباس الخ یعنی وریشا ولباس التقوی برفع سین قراءة حمزه وابن کثیر وابوعمرو و
عاصم است تا لباس مبتدا بود وجمله ذلک خیر خبرش و دیگران بنصب خوانده اند
تا عطف باشد بر ریشا پس در قراءة رفع بر ریشا وقف بود و بر التقوی وصل
در قراءة نصب بعکس غ واول الروم شفا دهنده او را تمثیلش کرده اند بخلافی که
گذشته در الروم ولایخرجون حاصل است در قراءة قاری که پسندیده علما
ولباس رفع او حاصل شده در حق قبیله مثل قوله وخالصة اصل ولایعلمون
قل لشعبة فی الثانی ویفتح شملا یعنی خالصة یوم القیامة قراءة رفع
دراو اصلی گشته وثابت شده از نافع بنا بر آنکه خبر بعد از خبر باشد ای الطیبات
حاصلة للمؤمنین والکفار فی الحیوة الدنیا وخالصة للمؤمنین یوم القیمة لاحظ
فیها للکفار پس باقیان بنصب خوانند بر حالیه از ضمیر خالصة ای حال کونها خالصة
للذین آمنوا قوله ولایعلمون الخ یعنی بگو که یعلمون دوم که ولکن لایعلمون باشد بغیبه
از ان شعبه است مناسبت لکل ضعف پس دیگر از اخطاب بود وبقوله فی
الثانی احتراز از وان تقولوا ما لا تعلمون نموده ودر خطاب آن هیچ خلافی نیست
قوله ویفتح شملا یعنی لایفتح لهم ابواب السماء بتذکیر شافیه حمزه وکسائی راست زیرا
که تانیث حقیقی نیست پس غیر ایشان بتانیث خوانند وآن سه چیز را که در بیت و
ابواب

علی الله صو

فی الرفع

فی الرفع والتذکیر والغیب جملة وعده فرموده بود سه را در این یک بیت جمع نموده
جنانچه شامه کردی که از اطلاقش معلوم شد که نافع در خالصة رفع ودیگرا
نصب وشعبه در تعلمون غیب دارد ودیگران خطاب وحمزه وکسائی در یفتح
تذکیر دارند وباقیان تانیث قوله وخفف شفا حکما وما الواو دع کفی
وحیث نعم بالکسر فی العین راتلا یعنی بتخفیف بخوان ویفتح لهم را از حمزه
وکسائی وابوعمرو در حالتی که شفا داد حکم او پس در این کلمه سه قراءة حاصل آمد
تفتح بتانیث وتخفیف از ابوعمرو ویفتح بتذکیر وتخفیف از حمزه وکسائی وتفتح
بتانیث از دیگران قوله وما الواو الخ یعنی رها کن واو را از وماکنا لنهتدی
از برای ابن عامر بر طریق استیناف یا استغنا مثل قالوا اتخذ الله ولدا
در البقره قوله کفی اشاره بدینمعنی است وازانجهة نیز که در مصحف شام واو
مرسوم نیست پس باقیان باثبات واو خوانند بر سبیل عطف بنا بر انکه در
مصحف ایشان واو مرسوم است قوله وحیث نعم الخ یعنی هر جا که بیاید لفظ
نعم خوانده اند آن را بکسر عین از کسائی پس دیگر از افتح عین بود و کسر وفتح
دو لغة اند وآن در چهار محل است در الاعراف ۲ ودر الشعرا ۱ ودر
الصافات ۱ قوله وان لعنة التخفیف والرفع نصه سما ما خلا
البزی وفی النور اوصلا یعنی ان لعنة الله علی الظالمین بتخفیف نون ان
ورفع آخر لعنة قراءة عاصم ونافع وابن کثیر وابوعمرو است غیر از بزی بنا
بر انکه ان مخففه از مثقله باشد یعنی در اصل انه بوده پس ضمیر شان که اسم
ان است حذف کردند ونون را تخفیف نمودند وما بعد او را مرفوع ساختند
بر مبتدائیه قوله وفی النور اوصلا یعنی ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین
در سوره النور نافع تنها بتخفیف ورفع میخواند پس باقیان تشدید ونصب باشد
غ وان لعنة الله بتخفیف ورفع او حکم اوست در حالتی که عالی شده او از هر اول
نقیه سما غیر از بزی وان لعنة الله را در سوره النور پیوسته اش کرد آینده

خشد

اند بر ان لعنة الله که درین سوره است در حکم تخفیف ورفع قوله ویغشی بها والرعلی
نقل صحبة والشمس مع عطف الثلاثة کملا یعنی یغشی اللیل النهار در
سوره ودر سوره الرعد حمزه وکسائی وشعبه او را مشدد کرد اینده اند تا از تغشیه
باشد پس باقیان بتخفیف خوانند از اغشا ومعنی هر دو یکی است قوله والشمس
الخ یعنی یطلبه حثیثا والشمس وا معطوفات سه گانه که آن والقمر والنجوم مسخرات
اند قاری تمام کرد اینده است این چهار لفظ را برفعی که از اطلاق ناظم معلوم
میشود از ابن عامر تا والشمس مبتدا شود والقمر والنجوم هر دو معطوف بر او و
مسخرات خبر مبتدا پس دیگران هر چهار را بنصب خوانند سه لفظ اول را معطوف بر
خلق که از پیش رفته ومسخرات بر حالیه ای خلق السموات والارض والشمس والقمر
والنجوم حال کونها مسخرات بامره پس در قراءة ابن عامر بر حثیثا وقف باید
کرد ودر قراءة دیگران وصل اگر گوئی که ناظم رحمه الله مع عطف الثلاثة فرموده
ومعطوف همین دو لفظ که والقمر والنجوم بیش نیستند زیرا که مسخرات نه معطوف
جواب آنست که چون مسخرات در عقب معطوف واقع بود حکم معطوف دادش
قوله وفی النحل معه فی الاخیرین حفصهم ونشرا سکون الضم فی
الکل ذللا وفی النون فتح الضم شاف وعاصم روی نونه
بالباء نقطة اسفلا بدانکه مقصود ناظم رحمة الله علیه آنست که بیان
فرموده که ابن عامر در سوره النحل نیز والشمس والقمر والنجوم مسخرات با سوره
برفع کلمات چهار گانه میخوانند واعرابشان همانست که گفته شد وحفص در
رفع والنجوم مسخرات در النحل موافقه اوی نماید که مبتدا وخبر باشند اما
از عبارتش صورت اینمعنی ظاهر نمیگردد زیرا که اگر تقدیر کلام چنین
فرماید که در النحل حفص وابن عامر موافقت بر لفظین اخیرین که والنجوم
مسخرات است معلوم نمی شود که ابن عامر رفع والشمس والقمر نیز دارد
در النحل زیرا که در بیت اول عبارت را چنان نرانده که دلالة بر هر دو سوره

والشمس هو

کنه

کند وهمچنین از بیت دوم غیر از موافقة حفص ابن عامر را در والنجوم مسخرات هیچ
دیگر معلوم نمیگردد واگر تقدیر کلام چنین انگارند که قوله وفی النحل عطف بر
محذوفی ای هنا وفی النحل یعنی ابن عامر هم در الاعراف وهم در النحل کلمات چهار
گانه را مرفوع می سازد آن هنگام از ظاهر قوله معه فی الاخیرین حفصهم چنین معلوم
می شود که حفص موافق ابن عامر است در رفع والنجوم مسخرات در هر دو سوره
چرا که در لفظ بیت چیزی نیست که دلالة کند بر تخصیص سوره النحل از برای حفص
فتامل ودیگران بنصب این کلمات میخوانند بر تقدیر وجعل الشمس الخ قوله
ونشرا الخ یعنی یرسل الریاح نشرا او درین سوره ودر الفرقان والنمل
بسکون شین منقاد وتشکیل کرد اینده اند از کوفیان وابن عامر پس دیگران از
ضم شین بود قوله وفی النون الخ یعنی فتح در محل ضم در نشرا شفا دهنده است
حمزه وکسائی را پس باقیان را ضم باشد قوله وعاصم الخ یعنی روایة کرد عاصم نون
نشرا را به با یعنی نون را به با گردانید در حالتی که نقطه حاصل است این با
را در زیرش پس چهار قراءة حاصل آیند ۱ نشرا بضم نون وشین که جمع نشور
یا ناشر است از نافع وابن کثیر وابوعمرو ۲ نشرا بضم نون وسکون شین که
تخفیف قراءة قرار سه گانه باشد مذکور از ابن عامر ۳ بشرا بضم با وسکون
شین که جمع بشیر است از عاصم ۴ نشرا بفتح نون وسکون شین از حمزه
وکسائی ودرین قراءة مفعول مطلق بود یا حال ویرسل بمعنی ینشر ای ینشر الریاح
نشرا او ذوات نشر قوله ومن اله غیره خفض رفعه بکل
رسا والخف ابلغکم حلا مع احقافها والواو زد بعد
مفسدین کفوا وبالاخبار انکم علا الا وعلی الحرمی ان لنا
هنا وقاو امن الاسکان حرمیه کلا یعنی را من اله غیره در مجموع قرآن
خفض در موضع رفع او ثابت شده از کسائی تا صفة اله شود لفظا ودیگران
برفع میخوانند تا صفتش گردد معنی از انجهة من زاید است پس تقدیرش ما لکم اله غیره

باین حکم صو

۱

باشد و آن نه موضع است در الاعراف ۲ و در هود ۳ و در المؤمنون ۴ قوله و الخف
آ یعنی تخفیف ابلغکم رسالات دو محل در این سوره و ابلغکم ما ارسلت به در الاحقاف
که از سور قرآنست اخیرین گشته از ابو عمرو پس غیر او را تشدید باشد و ابلغ و بلغ
دو لغة اند به یک معنی همچون اغشی و غشّی قوله والواو زد آ یعنی زیاده کن واو را
بعد از ولا تعثوا فی الارض مفسدین و بگو که وقال الملأ در قصه صالح از ابن عامر بنا
بر آنکه در مصحف شامی چنین مرسوم است قوله کفوا یعنی در حالتی که تو برا ری کننده
باشی واو را او اخذ فش زیرا که معنی هر دو یکی است اری این قدر هست که بر
تقدیر اثبات عطفیست بر آیه سابقه و بر قراءة حذف که قراءة دیگرانست
استئناف باشد قوله و بالاخبار آ یعنی ائنکم لتأتون الرجال باخبار یعنی بحذف
همزه استفهام مرتفع شده از حفص و نافع که ذکرش در اول بیت لاحق می آید
زیرا که اخبار درین محل افاده معنی توبیخ می نماید و دیگر همزه استفهام میخوانند
از برای انکار و هر یکی از قرا بر اصل خود اند در تسهیل و تحقیق همزه دوم و در فصل
بین الهمزتین و در ترک فصل اگر کسی گوید که همچنانکه استفهام در مقابل اخبار می آید
امر و نهی و تمنی و ترجی نیز در مقابل او در می آیند پس از کجا معلوم معلوم میشود
پس از کجا معلوم میشود که ضد اخبار در این محل استفهام است نه یکی از آنها
دیگر جوابش گویند که تلفظ ناظم بصیغه استفهام که ائنکم علا مشعر است از آن
که ضد اخبار در اینجا استفهام است نه چیزی دیگر و نیز می توان که از باب اثبات
و حذف شمرند قوله و علا الحرمی آ اگر ماضی گیرند بالف باید نوشت والحرمی
برفع فاعلش بود و اگر حرف انکار زند به یا مکتوب باید کرد و انید والحرمی مجرورش
باشد یعنی عالی گشت قراءة حرمیان که نافع و ابن کثیر اند ان لنا لاجرا را درین
سوره باخبار یا قراءة ان لنا لاجرا به اخبار مر حرمیان راست یعنی ایشان
مرد و به یک همزه میخوانند بخلاف سورة الشعرا که قرا را بر استفهام آن اتفاق
است و غیر حرمیان درین سوره باستفهام میخوانند و هر کسی در تحقیق و تسهیل

ادخال

وادخال و عدمش بر اصل خود باشند و در اینجا همان اعتراض وارد میشود و
جواب دوم آن جوابست یعنی از باب حذف و اثبات شمرند قوله و
او امن آ یعنی او امن اهل القری باسکان واوش را نافع و ابن کثیر و ابن عامر
می قطعش نموده اند تا این آیه بلفظ او عطف باشد بر آیه سابقه و
دیگران بفتح واو می خوانند که واو عاطفه باشد که همزه استفهام بر او در آمده
بود مثل افامن و این استفهام بمعنی نفی باشد قوله علی علی حقیق فی سار
بها و فی یونس سحار شفا و فی تسلسلا یعنی مخصوص گردانیده اند علی که حرف
جری بر ضمیر متکلم است در موضع علی که حرف جر و اخیر متکلم است از قوله تعالی
حقیق علی ان لا اقول بهمه قرا غیر از نافع ای انی رسول من رب العالمین جدید
بان رسالتی ارسلت علی ان لا اقول علی الله الا الحق و قراءة نافع علی ات
ضمیر متکلم ای واجب علی ان لا اقول علی الله غیر الحق و در قراءة غیر نافع بر العالمین
وقف نباید کرد و در قراءة نافع باید کرد قوله و فی ساحر یعنی سحار در مکان
ساحر از یاتوک بکل سحار علیم درین سوره و فرعون ائتونی بکل سحار علیم
در یونس شفا داده اند و روان گشته از حمزه و کسائی پس غیر ایشان ساحر خوانند
مثل صابر و صبار قوله و فی الکل تلقف خف حفص و ضم فی سنقتل
و اکسر ضمه متثقلا و حرک ذکا حسن و فی یقتلون خذ معا
بعر شون الکسر ضم کذی صلا اخبار راست بانکه تخفیف کردن حفص
قاف تلقف را واقعست در همه قرآن یعنی درین سوره و در طه و در الشعرا
و از تخفیف قاف سکون لام لازم می آید و از لقف یلقف باشد مثل علم
یعلم و قراءة غیر حفص تلقف است بتشدید و از تشدید فتح لام لازم می
آید و اصلش تتلقف بود که احدی التائین را حذف کرده اند از برای تخفیف
قوله و ضم آ یعنی مضموم گردانیدن نون را و مکسور گردانیدن تا مضموم را در حالتی
که این تا مشدد باشد و متحرک گردانیدن قاف را بفتح از سنقتل ابناء

بلغ

بیم

از ابن عامر و ابو عمرو و کوفیان قوله ذکا حسن یعنی این قراءة ماشده است
آفتاب پس قوله و فی یقتلون خذ امراست بانکه قرا اکثر یقتلون ابناءکم را
بهمین قیدها از همه قرا غیر از نافع پس باقیان در سرد و بفتح نون و یاو سکون
قاف و ضم تا خوانند قوله معا یعرشون یعنی تا در دو محل یعنی و ما کانوا یعرشون
سوره و مما یعرشون در النحل کسر را او را مضموم کردان از ابن عامر و ابوبکر در
حالتی که تو ماشده باشی در تیز ذهنی و زیرکی با تیزی که خدا و ند شجاع و افروختگی
پس غیر ایشان بکسر خوانند و ضم و کسر دو لغة اند قوله و فی یعکفون الضم بکسر
شافیاه و انجی بحذف الیاء و النون کفلا یعنی ضم کاف را از قوله تعالی
یعکفون علی اصنام لهم مکسور کرده اند از حمزه و کسائی در حالتی که این ضم شفا دهنده
است از انجهة که لغة فصیح اوست و از غیر ایشان بضم خوانده اند قوله و انجی
یعنی و اذ انجیناکم من آل فرعون الخ و باینده ان انجیناکم ساخته اند یعنی از
بجای این نشانده اند از ابن عامر زیرا که در مصحف اهل شام همچنین مسطور
پس دیگران انجیناکم خوانند و وجه انجیکم آنست که ضمیری در اوست که راجع
است بلفظ الله در قال اغیر الله و انجیناکم خود نون عظمت است قوله
و دکاء لا تنوین و امدده هامزا شفا و عن الکوفی فی الکهف و صلا
یعنی جعله دکا و خر موسی صعقا حمزه و کسائی آزا بمد و همزه بی تنوین میخوانند
و در الکهف جعله دکا همه کوفیان باین قیدها مذکور میخوانند پس باقیان
هر دو موضع بغیر مد و غیر همزه و بتنوین خوانند تا مصدر روی باشد بمعنی مدکوک
غ و دکا هیچ تنوینی در او نیست و ممدود گردان او را در حالتی که مهموز
کننده شفا دهنده باشی و دکا از کوفیان در الکهف سوسته کرده اند پس
به آنچه درین سوره است در حکم قوله و جمع رسالاتی حمته ذکور ه
فخذ الرشد حرک و افتح الضم شلشلا یعنی علی الناس برسالاتی و
بکلامی جمع شیوخ ان یعنی نافلان آن حمایه کرده اند از ابو عمرو و ابن

علم

عامر و کوفیان پس دیگران را افراد بود و وجه قراءة جمع و افراد در المائده
مذکور شد قوله و فی الرشد آ یعنی متحرک گردان شین را بفتح و مفتوح ساز را
را در حال خفتش در و ان یروا سبیل الرشد از حمزه و کسائی پس باقیان را سکون
شین و ضم را باشد و رشد و رشد دو لغة اند همچون بخل و بخل قوله
و فی الکهف حسناه و ضم حلیهم بکسر شفا و فی الاتباع ذو حلا
یعنی مما علمت رشدا در الکهف بفتح را و تحریک شین بفتح از ابو عمرو است و
از انجهة قید آخر سوره نفرمود که لفظ الرشد که در ان خلاف کرده اند در
قصه موسی علیه السلام است و از اینجا بود که چون ابو عمرو را الکفشد جرا رشدا
بفتح میخوانی فرمود که از انجهة که بفتح معنیش علم است و بضم معنیش صلاح
و موسی از خضر علیهما السلام علم را طلب فرمود پس در موضع اول سوره که
تهیئ لنا من امرنا رشدا و لاقرب من هذا رشدا اند خلافی نباشد با مناسبت
ماقبل و مابعد باشد مثل عجبا و عددا و در آخر سوره که غیر از ابو عمرو بضم و بسکون خوانند
از انجهة که ماقبلش علما است و مابعدش صبرا قوله و ضم حلیهم آ یعنی حمزه و کسائی
من حلیهم عجلا جسدا را بکسر حا میخوانند و دیگران بضم و وجه لفظ الرشد
دو قراءتش واقع اند در الکهف و ضم حلیهم بکسر شفا داده زیرا که کسر اخف است
از ضم و نیز حلیهم بکسر حا تمام است بنا بر مناسبة کسر لام کما اشار بقوله والاتباع ذو
حلی یعنی حا را در حرکة تابع لام ساختن خداوند حلیها است یعنی اتباع در
لغة عرب معروف و مشهور است قوله و خاطب یرحمنا و یغفر لنا شمللی
و یا ربنا دفع لغیرهما انجلا یعنی خوانده اند حمزه و کسائی لئن لم یرحمنا
و یغفر لنا را بتا خطاب در سرد و فعل نصب با ربنا یعنی منادائی محذوف
غ الآلة است پس دیگران بغیب خوانند و برفع با ربنا بر فاعلیة ایشان
خطاب کردند ترحمنا و تغفر لنا قاری را که ما را انجلا خوانید از حمزه و کسائی بخطا
در حالتی که این دو کلمه در خوشبوئی مانند عود اند و با ربنا مرفوعیت که ظاهر

ن

شده از غیر حمزه و کسائی قوله وَمیم ابن ام اکسر معا کفؤ صحبة وآصارهم
بالجمع والمد کلاه امرات باکسر یکسور کردان میم را از قوله تعالی قال ابن ام
ان القوم درین سوره و یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی در طه از ابن عامر و حمزه و کسائی
و ابوبکر در حالتی که یمیز صحبة یا فتیان بلثی یعنی در اصل امی بوده و از جهت تخفیف
یا را انداختند و اکتفا بکسر نموده و باقیان بفتح میخوانند بنا بر آنکه چون یا را حذف
کردند و اکتفا بحرکه نمودند فتح را اختیار کرده اند چه اخف حرکات است
و خفه مطلوبست قوله و آصارهم یعنی و آصارهم را بالجمع و مد گردانیده اند از ابن عامر
زیرا که اصر ثقل تکالیف و غیره بود و آن انواعست پس باقیان با فراد خوانده اند
بنا بر آنکه اصر اسم جنس است و معنی جمع آمده قوله خطیاتکم وحده
عنه وبرفعه کما القوا والغیر بالکسر عدلا یعنی مفرد کردان خطیاتکم
ستزید المحسنین را درین سوره تا خطیئتکم شود از ابن عامر پس غیر او جمع
خوانند قوله ورفعوا الخ یعنی و رفع تا را از ابن عامر و نافع است که قائم
مقام فاعل تغفر باشد چه ایشان برد و تغفر را بر بناء مفعول میخوانند قوله والغیر
الخ یعنی غیر ایشان برد و تعدیل کرده اند و خوانده اند لفظ خطیاتکم را بکسر تا
که علامت نصبست تا مفعول نغفر لکم باشد که صیغه متکلم است پس سه
قراءة شود خطیئتکم بتوحید و رفع ابن عامر را خطیاتکم بجمع و رفع نافع را
و بجمع و کسر دیگران را قوله ولکن خطایا باج فیها و نوح هاء و معذرة رفع
سوی حفصهم تلاه ابتدا کی است از قراءة غیر ابن عامر که بجمع سلامة
میخوانند یعنی گویا کسی را در خاطر آمده که ابوعمرو نیز جمع سلامة میخواند با جمع
ناظم رحمه الله دفع این وهم نموده که ولکن خطایا بجمع تکسیر که بر وزن عطایا
بود غالب آمده از ابوعمرو درین سوره و در سوره نوح که از سور تهاست قراءة
تا موافق البقره باشد که مجمع علیه است قوله و معذرة الخ یعنی قالوا معذرة
الی ربکم را مرفوع گردانیده اند از همه قراء غیر از حفص بنا بر آنکه خبر مبتدا محذوف

بود ای هذه معذرة و حفص بنصب میخوانند تا مصدر باشد یا مفعول له قوله
وبئیس بیاء امرو المد کهفه ومثل رئیس غیر هذین عن لا یعنی
خوانده است نافع بعذاب بئیس را به یاء پیش که بر وزن بئیس و خوانده
ابن عامر بهمزه ساکنه مثل بئر که اصلشان بئس بوده باشد همچون که نقل
حرکة عین بفا کرده باشند بعد از سلب حرکة فا و از جهت کسره همزه را ابدال کرده
باشند در قراءة نافع قوله و مثل رئیس یعنی غیر ایشان برد و اعتماد کرده اند مثل
رئیس را یعنی بئیس میخوانند بر وزن فعیل قوله و بیئس اسکن بین فتحتین
صادقا بخلف وخفف یمسکون صفا ولا یعنی ساکن ساز یا را در میان
فتح با و فتح همزه چنانچه بر وزن فیعل باشد از ابوبکر اما بخلاف از و پس
بوجه دیگر بئیس مثل قراءة حفص و موافقانش باشد قوله و خفف الخ یعنی به
تخفیف بخوان والذین یمسکون بالکتاب را یعنی از باب افعال از ابوبکر در
حالتی که صافی است متابعة او پس از ترکی بریست و دلیلش قویست و غیر
ابوبکر بتشدید میخوانند پس چهار قراءة شود و مجموع صفة عذاب اندای بعذاب
شدید قوله و یقصر ذریات مع فتح تائه وفی الطور فی الثانی
ظهیر تحملا اخبار است بآنکه کوفیان و ابن کثیر که هر یکی یاری دهنده اند
که تحمل علوم بسیار کرده اند میخوانند ذریتهم واشهدهم را درین سوره
الحقنا بهم ذریتهم را که دوم و الطور است بحذف الف و افتح تا را و پس
دیگران بجمع خوانند و بکسر تا و در هر دو قراءة مفعول به واقع اند و هر دو قراءة
نزدیک به یکدیگر اند زیرا که فرد ذریة اسم جنس است و اطلاقش بر قلیل و کثیر
می نمایند قوله و یاسین دم غصنا و یکسر رفع اول الطور للبصری
بالمد کم حلا یعنی انا حملنا ذریتهم در یاسین بحذف الف و فتح تا قراءة
ابن کثیر و ابوعمرو و کوفیان است پس دیگران بالف و کسر تا خوانند قوله و یکسر
رفع الخ یعنی و مکسور گردانیده می شود رفع تا ذریاتهم بایمان که اول والطور است

از ابوعمرو بصری و ابن عامر و ابوعمرو با ثبات الف می خوانند کما قال وبالمد کم
حلا پس سه قراءة شود ذریاتهم بالف و کسر ابوعمرو را بر مفعولیة اتبعناهم و بالف
و رفع ابن عامر را بر فاعلیة اتبعتهم و ذریتهم بحذف و رفع دیگران را
قوله دم غصنا یعنی دائم شو در حالتی که توما شده باشی بشاخ درخت از نفع
گرفتن مردم بسایه و میوه او قوله و بالمد کم حلا یعنی بسیار نوبتی که این لفظ
ذریات شیرین گشته بسبب مد یعنی مستعمل قرا شده قوله یقولوا معا غیب
حملد وحیث یلحدون بفتح الضم والکسر فصلا وفی النحل
واله الکسائی فجزمهم یذرهم شفا والیا غصن تهدلا
یعنی ان تقولوا یوم القیمة او تقولوا انما خداوندان غیبی محمود اند از برای ابوعمرو
پس غیر او را خطاب باشد و از آنجهة غیب را وصف محمود فرموده که از پس
یقولوا چیزی نیست که ضمیر یقولوا راجع بان می تواند بود که آن بنی آدم است
ای شهدنا لئلا یقولوا اهولاء ذلک بخلاف خطاب که آن بر طریق التفات
می باید بود قوله وحیث یلحدون الخ یعنی هر جا که واقع شود لفظ یلحدون
بفتح یاء مضمومه و بفتح حاء مکسوره و تحنیش گردانیده اند پس از حمزه و آن
در سه موضع است درین سوره و در النحل و در فصلت ولکن در النحل کسائی
متابعة حمزه می نماید جمعا بین اللغتین پس غیر ایشان بضم یا و کسر حا خوانند ولحد
و الحد دو لغة اند قوله فجزمهم الخ یعنی و مجزوم گردانیده قرا و یذرهم فی طغیانهم
را از حمزه و کسائی شافی آمده زیرا که جزم از جهة اسکان یافته و وجه جزم عطفه
است بر محل فلا هادی له که جواب شرطیت پس باقیان برفع خوانند بر استیناف
و از این باقیان ابوعمرو و کوفیان بیا میخوانند کما قال والیاء الخ و ضمیرش به
لفظ ومن یضلل الله باشد و دیگران بنون عظمة میخوانند پس سه قراءة حاصل
آیند نافع و ابن کثیر و ابن عامر را و نذرهم بنون و رفع و ابوعمرو و عاصم را
بیا و رفع و حمزه و کسائی را بیا و جزم قوله والیا الخ یعنی قراءة یا مشابه شاخ

است که از کثرة ثمر سر را زیر آورده تا همه کس از و بهره مند می شوند نمی بینی
که هم اهل کوفه و هم اهل بصره که بعضی جازم اند و بعضی رافع یا را می خوانند و
رافع بر هادی وقف کنند و جازم وصل قوله و حرک وضم الکسر و امدده
هامزا ولا نون شرکا عن شذا نفر ملاه یعنی متحرک ساز را از لفظ
شرکا فیما اتیهما و مضموم گردان کسر شینش را و ممدود ساز در حالتی که
اتیان نماینده باشی بهمزه بعد از الف و هیچ تنوینی در او نباشد تا شرکاء
شود که جمع شریک است از حفص و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر
قوله و عن شذا الخ یعنی در حالتی که توفراگیرنده باشی این قراءة را از علوم
جماعتی علما ثقاة و ائمه هداة پس نافع و ابوبکر که باقی اند شرکا خوانند بکسر شین
و اسکان را و تنوین کاف بی مد و بی همزه تا مصدر باشد ای جعلا له ذا شرک
و می توان که شریک را شرک نام نهاده باشند بنا بر مبالغه مثل رجل عدل
ولا یتبعوکم خف مع فتح باله و یتبعهم فی الظلة احتل و اعتلا
یعنی ولا یتبعوکم سواء علیکم درین سوره و یتبعهم الغاون در الشعرا اما فتح
مره و را با اسکان تا مخففه و فتح با میخوانند از تبع یتبع و باقیان بفتح تا مشدده
و کسر با میخوانند از اتباع و ظله اسم سورة الشعراست زیرا که در آخر سوره عذاب
یوم الظلة واقع است و لا یتبعوکم خفیف شده و افتح با را و یتبعهم نیز در سوره
الظله حلول کرده بدین قیدها و مرتفع شده قوله و فی کل طائف طیف ر
حقه و یاء یمدونه فاضمم واکسر الضم اعدلا یعنی بخوان ای قاری
طیف را در محل طائف از کسائی و ابن کثیر و ابوعمرو در حالتی که حقیقة این قراءة
و صحة آن را پسندیده اند و طیف می توان که مصدر باشد بمعنی وسوسه و می
توان که تخفیف طیف باشد همچون میت در میت و دیگران طائف میخوانند
که اسم فاعل بود بمعنی خاطر قوله و یاء یمدون یعنی اما یاء یمدونهم پس مضموم
گردان یا را و مکسور ساز میم مضمومه آنرا از نافع در حالتی که عادل باشی در بیان

وجه این قراءة و دیگران بفتح یا وضم میم خوانند وانگه و مد و لغة اند قوله
ومن تحتی بعده کلاهما علی انی ایاتی مضا فانها العلی یعنی یات
اضافه بلند این سوره هفت اند انی الفواحش که غیر از حمزه آن را بفتح میخوانند
معی بنی اسرائیل که حفص تنها آن را مفتوح می سازد و بعدی اعجلتم وانی اخاف
علیکم که نافع وابن کثیر وابو عمرو آن سه را بفتح میخوانند وانی اصطفیتک که
ابن کثیر وابو عمرو وش مفتوح میخوانند عذابی الصیب که نافعش مفتوح می سازد
ایاتی الذین یتکبرون که غیر ابن عامر وحمزه آن را بفتح میخوانند قوله کلاهما یعنی
انی وانی سه و شان این حکم ثابتست و یا زایده درین سوره ثم کیدون
فقط است که ابو عمرو در وصلش ثابت می دارد بی خلاف و هشام در حالین
بخلاف قوله سورة الانفال وفی مردفین الدال یفتح نافع
وعن قنبل یروی ولیس معولا یعنی مفتوح میکردانند نافع دال را از قوله
بالف من الملائکة مردفین ای اردفهم الله بعدهم بغیرهم پس ایشان مردفین اند
پس دیگران بکسر دال خوانند ای جاءین بعدکم قوله وعن قنبل الخ یعنی روایت کرده
اند فتح دال را از قنبل ولیکن این روایة معول علیه ومعتمد به نیست زیرا که
صاحب تیسیر میفرماید که حکایت کرد مرا محمد بن احمد که ابن مجاهد همچنین از قنبل خوانده
و فرمود که این وهم است قوله ویغشی سما خفا وفی ضمه افتحوا و
فی الکسر حقا والنعاس ارفعوا ولا یعنی اذ یغشیکم النعاس بتخفیف شین و
مرتفع و بلند گشته از نافع وابن کثیر وابو عمرو قوله وفی ضمه افتحوا الخ یعنی فعل
فتح را بتقدیم رسانید یا مضمومش و در شین مکسورش یعنی این دو حرف را مفتوح
گردانید فی سنا و او را از ابن کثیر وابو عمرو تا یغشی یغشی باشد مثل علم یعلم و مرفوع
سازید لفظ النعاس را از برای ایشان سه و ازروی متابعه پس سه قراءة
شود ۱ نافع را اذ یغشیکم النعاس بضم یا وکسر شین مخففه ونصب النعاس بر
مفعولیتش ۲ ابن کثیر وابو عمرو را اذ یغشیکم النعاس بفتح یا را او و فتح شین مخففه

وقلب یار دوم بالف و رفع النعاس بر فاعلیتش ۳ باقیان را ضم یا وفتح غین
وکسر شین مشدده ونصب النعاس بر مفعولیتش واغشی وغشی دو لغة اند
قوله وتخفیفهم فی الاولین هنا ولکن الله وان فع ها فوه شاع کملا و
یعنی وتخفیف کردن قراء لفظ ولکن را از حمزه وکسائی وابن عامر ظاهر شده
وفاش گشته در دو موضع اول ازین سوره یعنی ولکن الله قتلهم ولکن الله
رمی در حالتی که این قراء سه کانه ضامنان اند که این قراءة را بدیگران
رسانیده و مرفوع سازای قاری ها را از اسم الله که بعد از ولکن است
هم از ایشان بر مبتدائیه و ما بعدش خبر باشد پس دیگران مشدد بنون خوانند
ونصب ها بر اسمیة لکن وفتح نون از تشدید لازم می اید وکسرش از تخفیف و
بقید اولین احتراز از ولکن الله سلم واز ولکن الله الف بینهم فرموده که درین
دو موضع هیچ خلافی نیست قوله وموهن بالتخفیف ذاع وفیه لم
ینون حفص کید بالخفض عولا یعنی موهن کید الکافرین بتخفیف
منتشر گشته از ابن عامر وکوفیان پس غیر ایشان بتشدید خوانند قوله وفیه الخ
یعنی وافتح گشته است تنوین در موهن از حفص پس دیگر از آن تنوین باشد
قوله کید الخ یعنی کید الکافرین بخفض دال اعتماد کرده اند بر او و از حفص پس از
باقیان بنصب خوانند ووهن واوهن دو لغة اند چنانکه گویی وهنت الشیء
واوهنته ای جعلته ضعیفا پس سه قراءة شود ۱ موهن کید بتشدید وتنوین
ونصب دال بر مفعولیه نافع وابن کثیر وابو عمرو را ۲ تخفیف وترک تنوین و
خفض دال بر مضافیه حفص ۳ تخفیف وتنوین ونصب دال بر مفعولیه دیگران را — زا
قوله وبعد وان الفتح عم علا وفیهما العدوة اکسر حقا الضم واکسر — علی لا
یعنی بعد از موهن کید الکافرین وان الله مع المؤمنین فتح همزه در او عام
گشته بلندی او از نافع وابن عامر وحفص ای ولان الله مع المؤمنین امتنع
عنا فتنکم پس دیگر از آن کسر بود بر استیناف قوله وفیهما العدوة الخ یعنی

اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة القصوی مکسور کردان عین مضمومه
او را در هر دو موضع مکسور کردانید فی حقیقی از ابن کثیر وابو عمرو و عدل را به
تقدیم رسانید زیرا که کسر از ضم اخف است پس باقیان بضم خوانند وفتح
نیز آمده قوله ومن حیی اکسر مظهرا اذ صفا هدی و اذ یتوفی
انثوه له ملا یعنی مکسور کردان یاء اول را از من حیی عن بینة در حالتی که تو
اظهار کننده باشی این یا را در نزد یاء دوم از نافع وابو بکر و بزی پس دیگران
بتشدید یاء مفتوحه خوانند بروزن عیّ واظهار و ادغام دو لغة اند قوله اذ
صفا الخ تعلیل کرات یعنی مکسور کردان یا را از برای آنکه صافی شده این
کر راه نمودن او قوله واذ یتوفی الخ یعنی بتانیث بخوانید اذ یتوفی الذین
کفروا الملائکة را از برای هشام وابن ذکوان که ابن عامر باشد از آنجهت که
تانیث را جهتها و دلیلها است که از آنجمله یکی تانیث لفظ الملائکة است
وهشام در ادغام ذال اذ در نزد تا وابن ذکوان در اظهارش بر اصل خود باشند
وباقیان را تذکیر بود بنابر آنکه تانیث جمع حقیقی نیست ونیز میان فعل وفاعل
فیلی فاصله واقع است واز آنجهت است که در مثل ان تاتیهم الملائکة بیشتر
بر تانیث اند و در اینجا بر تذکیر قوله وبالغیب فیها تحسبن کما فشا
عمیما وقل فی النور فاشیه کلا یعنی ولا تحسبن الذین کفروا سبقوا
درین سوره خوانده اندش بیاء غیبه از ابن عامر وحمزه وحفص ای لا تحسبن
الرسول ان الذین کفروا سبقوا پس باقیان بخطاب خوانند تا ضمیر مخاطب
فاعلش بود والذین کفروا سبقوا مرد و مفعولش باشند واز این باقیان
ابو بکر را فتح سین است و غیر او را کسر پس سه قراءة شود قوله کما فشا عمیما ای قوی
قراءة مثل قراءة اشتهرت فی حال عمومها قوله وفی النور الخ یعنی بگو ای قاری
که لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض در سوره النور بیاء غیبه قاری آن که حمزه
وابن عامر اند راه نموده اند مرد عاقل را باین قراءة پس باقیان را خطاب باشند

وازین باقیان عاصم را فتح سین هست و دیگران را کسر پس این نیز سه قراءة باشد
ووجه خطاب وغیبه همانست که ذکر رفت قوله وانهم افتح کافیا واکسروا
لشعبة السلم واکسر فی القتال فطب صلا یعنی مفتوح سازای یار دیم
ساز انهم لا یعجزون را از برای ابن عامر درین حالة که کفایة کننده باشی
کار خود را ای لانهم ومی توان که مفعول تحسبن باشد ولا زایده بود ای لا تحسبن
الذین کفروا انهم یعجزون پس غیر او را کسر بود بر استیناف و بر قراءة
کسر بر سبقوا وقف و بر قراءة فتح وصل قوله واکسروا الخ یعنی مکسور گردانید
الشعبة ابو بکر — سین وان جنحوا للسلم را از برای شعبه فقط از عاصم قوله واکسر یعنی مکسور
ساز سین را از فلا تهنوا وتدعوا الی السلم در سوره القتال از برای حمزه و
ابو بکر و بعد از آن خوش شو از روی تیز ذهنی پس باقیان را فتح باشد وکسر و
فتح دو لغة قوله وثانی یکن غصن وثالثها نوی وضعفا بفتح الضم
فاشیه نفلا وفی الروم صف عن خلف فصل وانث ان یکون
مع اسری الاساری حلا اخبار است به آنکه کوفیان ولو
وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا را که دوم است بتذکیر می خوانند وکوفیان
ومفعول معه — فقط ان یکن منکم مائة صابرة را که سوم باشد هم بتذکیر میخوانند زیرا
که تانیث لفظ مائة حقیقی نیست وفصل میان فاعل نیز واقع شده پس
دیگران تانیث باشد بر اصل وتذکیر از اطلاق ناظم رحمه الله معلوم می گردد
وقید دوم وسوم از آنجهت است که در اول که ان یکن منکم عشرون است
ودر چهارم که ان یکن منکم الف است هیچ خلافی نیست قوله وضعفا الخ یعنی
خوانده اند عاصم وحمزه وعلم ان فیکم ضعفا را درین سوره والله الذی خلقکم
من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا را در سوره
الروم بفتح ضاد ولیکن حفص در الروم مخالفه عاصم نموده یعنی تارک فتح بوده
واختیار ضم نموده بنابر حدیثی که باو رسیده از فضیل بن مرزوق واو از عطیه
فرموده که

عوفی وا وازعمرو که پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را بضم اقرا فرموده وفتح را برا م
رد کرده وصاحب تیسیر رحمه الله فرموده که ابن عطیه که راوی حدیث ضعیفش داشته
اند وآنچه حفص از عاصم روایت کرده وا واز امامان خویش نقل نموده صحیح است
ومن در روایت حفص هم بفتح وهم بضم برتلامذه فرا میگیرم تا متابعت عاصم کرده
باشم بر قراءتش وموافقت حفص نموده باشم براختیارش پس حفص را دو وجه
باشد فتح وضم وازینجهه ذکر خلاف ازاو فرموده حیث قال عن خلف وباقیان
را در مجموع ضم وفتح وضم دولغة اند قوله وانث ان یکون حرکة همزه تا یعنی میخواند
ابوعمرو ان یکون له اسری را بتانیث ودیگران بتذکیر زیرا که تانیث اسری
غیر حقیقی است وهمچنین میخواند ابوعمرو قل لمن فی ایدیکم من الاساری را بر
وزن فعالی بضم فا ودیگران من الاسری وسردو دولغة اند ع وغیب دوم
لفظ یکن شافی است ازینجا عربیة وغیب سیوم کلمه یکن اقامة نموده در او وضعفا
بفتح وضم ظاهر شونده او را یعنی قاری او را غنیمه اجر جزیل وثواب جمیل بخشیده
اند ودر سوره الروم حکایة کن از مخالفه وجدا شدن حفص از عاصم چنانکه
شنیدی وبتانیث بخوان ای قاری ان یکون له اسری را درحالتی که او وا
قراءة من الاساری باشد در موضع من الاسری درحالتی که تو خداوند حلها بی
باشی که تشیر بر شده قوله ولایتهم بالکسر فز وبکهفه شفا وا
تعالی اتی بها این اقبلاه یعنی بخوان ای قاری مالکم من ولایتهم را درین
سوره بکسر واو از حمزه وفیروزی یا باب با کن وهنالک الولایه لله الحق
در الکهف بکسر واو شفا داده از حمزه وکسائی پس دیگران از افتح باشد
وکسر وفتح دو لغة اند مثل الدلالة والدلالة قوله ومعا انی الی یعنی انی
دو موضع حاصل اند به دو یا که روی واکرده اند به قاری یعنی یا را اضافه
درین سوره دو محل است انی اری وانی اخاف الله که نافع وابن کثیر
وابوعمرو ایشان را مفتوح می سازند ودراین سوره ودر التوبه دیگر

بارزایده نیست قوله سورة التوبة ویکسر لا ایمان عند ابن عامر
ووحد حق مسجد الله الاول لا یعنی مکسور کرده میشود نزد ابن عامر همزه
لا ایمان لهم را ای لا دین لهم او لا اعطاء الامان لهم پس باقیان را فتح
باشد که جمع یمین است تا مناسب وان نکثوا ایمانهم آید که از پیش اوست و
قوما نکثوا ایمانهم که از پس اوست قوله ووحد الاول یعنی ما کان للمشرکین ان
یعمروا مسجد الله که در اول واقعست ابن کثیر وابوعمرو آنرا بتوحید میخوانند
یعنی مسجد الله ومراد مسجد الحرام باشد وجمعیتش باعتبار آن باشد که هر پاره ازان
مسجدی است پس دیگران بجمع خوانند ومقصود مجموع مساجد باشد وقید اولیت
ازانجهت است که انما یعمر مساجد الله خارج شود که در آن هیچ خلافی نیست قوله
عشیراتکم بالجمع صدق وتنونوا عزیر رضی نص وبالکسر وکلا
یعنی وعشیراتکم واموال اقترفتموها بجمع قراءة ابوبکر است که خداوند صدق است
وجمعیتش بنا بر موافقت ما قبل وما بعد است که مجموع جمعند پس غیر او بافراد خوانند
یعنی عشیرتکم زیرا که معنی جمع از مفرد مستفاد میشود قوله وتنونوا الخ یعنی منون
گردانید عزیر را از کسائی وعاصم منون گردانیدن که پسندیده باشد نص
وموکل گردانیده اند این تنوین را بکسر بنا بر التقاء ساکنین پس این تقدیر
عزیر اسمی عربی منصرف باشد وغیر ایشان بترک تنوین میخوانند یعنی اسمی عجمی لا ینصرف
بنا بر عجمه وعلمیه وصاحب کشاف اینوجه را اختیار کرده قوله یضاهون ضم
الهاء یکسر عاصم وزد همزة مضمومة عنه واعقلا یعنی
یضاهون قول الذین کفروا مکسور میگرداند عاصم ها مضمومه او را وزیاده
کن ای قاری همزه مضمومه را از پس ها مکسور هم از عاصم تا بر وزن یتقاتلو
شود ازضا یا متصل اللام وایشان دولغة اند اما ترک همزه اولیت و
ازینجهت آنرا میخوانند قوله یضل بضم الیاء مع فتح ضاده صحاب
ولم تخشوا هنالک مضلا یعنی یضل به الذین کفروا بضم یا وافتح ضادش که

بنا بر مفعول باشد از اضل قراءة حمزه وکسائی وحفص است پس دیگر از افتح
یا وکسر ضاد باشد بر بنا بر فاعل از ضل قوله ولم تخشوا الخ اشارتست بر رد مذهب
معتزله یعنی خوانده اند حمزه وکسائی وحفص یضل به را باسناد اضلال بخدای
تعالی ونترسیدند ایشان دران محل که میخوانند این لفظ را باین کیفیه از کسی که نسبت
ضلالة وهدایة بنفس خویش می کنند یعنی معتزله که ایشان میگویند که ما خود گمراه
شویم وما خود راه می یابیم وقوله تعالی یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا واشالها
رد است بر اعتقاد ایشان واسامر قوله وان تقبل التذکیر شاع
وصاله ورحمة المرفوع بالخفض فاقبلاه یعنی وما منعهم ان تقبل
منهم نفقاتهم تذکیر او فاش است موصلاً او حمزه وکسائی را ازانجهه که تانیث نفقات
حقیقی نیست پس دیگران بتانیث خوانند بر اصل واما رحمة للذین آمنوا منکم را که
مرفوعست بر معطوفیت بر اذن خیر وهو رحمة پس قبول کن آنرا بخفض از حمزه تا
معطوف باشد بخیر پس از دیگران برفع قبول باید کرد قوله ویعف بنون دون
ضم وفاؤه یضم تعذب تاه بالنون وصلاه وفی ذاله کسر
وطائفة بنصب مرفوعه عن عاصم کله اعتلا یعنی ان نعف عن
طائفة منکم نعذب طائفة نعف خوانده میشود بنونی که مضموم نباشد وفا
او خوانده میشود بضم وتعذب تا او بدل کرده میشود بنون ودر ذال او کسر
نهاده میکرده یعنی سرده وفعل بر صیغه متکلم بخوانید وطائفة دوم خوانده می
بنصب تا مرفوع او بر مفعولیت نعذب قوله عن عاصم الخ یعنی این لفظها
که بدین قید مرتفع گشته وخوانده شده از عاصم پس غیر عاصم یعف را
بدیا مضمومه ونصب فا وتعذب را به تا مضمومه وفتح ذال خوانند بر بنا
مفعول وطائفة را برفع تا قائم مقام فاعل تعذب باشد قوله وحق بضم
السوء مع تا فتحها وتحریک ورش قربة ضمه جلا یعنی
خوانده اند ابن کثیر وابوعمرو علیهم دائرة السوء را درین سوره ودر سوره

الفتح بضم سین تا اسمی باشد بمعنی عذاب پس دیگران بفتح خوانند بر مصدریة و
بقول ثان فتحها احتراز نموده از اول که آنفانیم با ندظن السوء است
وازسیوم که وظننتم ظن السوء است که دران سرده خلافی نیست قوله وحر
الخ یعنی میخواند ورش الا انها قربة لهم را بضم را ودیگران باسکانش و
ضم واسکان دولغة اند ع دائرة السوء درین سوره واد دوم سوره الفتح که از
سورتها قرائت شد او راست بضم ومتحرک گردانیدن ورش قربة
را ظاهر کرده ضم را ار او را قوله ومن تحتها المکی یجر وزاد من صلاتک
وحد وافتح التا شذا علا یعنی ابن کثیر مکی مجرور میسازد تحتها الانهار
را در آیه واپس بقول الاولون وزیاده می گردانند لفظ من را تا تحتها مجرور
او باشد بنا بر آنکه در مصحف اهل مکه چنین مرسوم است پس دیگران حذف
من خوانند وبنصب تحتها بر ظرفیة قوله صلاتک الخ یعنی ان صلاتک سکن
لهم را بتوحید بخوان ومفتوح گردان تا را او را از حمزه وکسائی وحفص زیرا که
مفردی است که مفید معنی جمع است درحالتی که تو خداوند علمی که آن علم قرائة
است رفیع القدر باشی پس غیر ایشان بجمع وکسر تا خوانند بنا بر آن که صلاة
درین محل بمعنی دعاست ودعا انواع است وخواه در قراءة جمع وخواه در
افراد ایمان است الا آنکه علامة نصب در مفرد فتح است ودر جمع کسر قوله
ووحد لهم فی هود ترجی همزه صفا نفر مع مرجون وقل حلا
یعنی بتوحید بخوان قالوا یا شعیب اصلواتک را در سوره هود هم از حمزه و
کسائی وحفص پس باقیان را جمع بوده در سرده وقراءة تا مضموم است زیرا که
مبتدا است ای عبادتک تا مترک قوله وترجی الخ یعنی ابوبکر وابن کثیر و
ابوعمرو وابن عامر خوانده اند ترجی من تشاء را در الاحزاب وآخرون مرجون
لامر الله در التوبه بهمزه بعد از جیم پس باقیان بغیر همزه خوانند ترجی وارجی
سرده وبمعنی اخرانند این زمان تو خواهی گفت که در قراءة ترک همزه ازجا

معلوم کنیم که در ترجی با ثبات یا می باید خواند و در مرجون بحذفش جواب آن
است که در شرح خطبه گفتیم که همزه را که انداختی نظر کن اگر او را صورتی هست
بان حرف که صورت اوست تلفظ کن مثل ترجی و اگر صورتش نیست باقی حروف
کلمه را بخوان مانند مرجون ع ترجی قراءة همزه و صفا رجاعتی است در حالتی که او
وا مرجون است و هر بستی که شیرین شد بهمزه همزه ایشان هر دو یعنی مقرر شده
معمول به گشته و این صفا از جهة زیادتی ثواب ردی می نماید بنا بر این که
قراءة همز در مرجون بیشتر است از قراءة غیر همز قوله و عم بلا واو الذین
وضمتم من اسس مع کسر و بنیانه ولا یعنی و الذین اتخذوا مسجدا
عام شده یعنی واو ازپیش الذین از نافع و ابن عامر بر استیناف از آنجهة که در
مصحف اهل مدینه و شام واو مرسوم نیست پس غیر ایشان با ثبات واو می خوانند
تا این جمله عطف باشد بر جمله سابقه و حذف تنوین از قوله بلا واو از جهة التقاء
ساکنین است نه از جهة اضافه زیرا که در لفظ الذین واو نیست قوله وضم الخ یعنی
مضموم گردان ای قاری همزه را در من اسس در دو جا ازین سوره و اگر سینش
تا بناء مفعول شود و مرفوع ساز نون بنیانه را از برای سابقه یعنی تا قایم مقام مفعول
اسس گردد این مجموع هم از نافع و ابن عامر است و قید موضعین که نموده از
آن جهت است که اطلاقش شامل همه مواضع است قوله و جرف سکون الضم
فی صفو کامل . تقطع فتح الضم فی کامل ع لا یعنی شعا جرف سکون
را او در موضع ضمش در صفا قراءة حمزه و ابوبکر و ابن عامر است از آنجهت
که از کدورت ثقل ضم صافی آمده و ایشان هر یکی کاملی خفیف الحال اند پس دیگران
بضم خوانند و سکون و ضم لغة اند همچون قفل و قفل قوله تقطع الخ یعنی الا ان
تقطع قلوبهم فتح در مکان ضم تا او در قراءة حمزه و ابن عامر و حفص است
که هر یکی درین فن بمنزله کامل و مرتبه علو و جلال رسیده اند پس غیر ایشان بضم خوانند
و در قراءة فتح اصلش تتقطع بوده باشد که احدی التائین محذوف بود قوله

تزیغ

یزیغ علی فصل یردون مخاطب وشا و معی فیها یا این جمله یعنی بگرد
قوله تعالی یزیغ قلوب فریق منهم روایة حفص و قراءة حمزه است بنابر آنکه تانیث
قلوب حقیقی نیست و تذکیر از اطلاق ناظم معلوم میشود پس باقیان از تانیث با خوانند
بر اصل قوله علی فصل اشاره بر آنست که ضمیری در کاد مستتر است تا فاصله شود
میان کاد و یزیغ ای کاد یزیغ که اگر این تقدیر نکنند دخول فعل بر فعل بود
ن و اینمعنی جایز نیست کذا فی الاتقوی قوله یردون الخ یعنی اولا یرون انهم یفتنون
بخطاب خوانده شده است که فاش گشته از حمزه فقط و خطاب مومنان را
بود پس دیگران از غیب بود و ضمیر راجع بمنافقان باشد قوله و معی الخ یعنی لفظ معی
درین سورة دو است معی ابدا که نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر و حفص
آنرا مفتوح کرده و معی عدوا حفص فقط قوله سورة یونس علیه السلم
و اضجاع را کل الفواتح ذکره حمی غیر حفص طا و یا صحبة ولا بد ان
از اضجاع امالات چنانچه ازپیش رفت و حروف مقطعات که در اوایل سور
می باشند فواتحشان می گویند بنابر آنکه این سورتها را بدان حروف آغاز
رحمه الله می نمایند و چون اول حرفی ازین حروف که آنرا اماله می کنند حرف را بود ناظم
ابتدا با آن نمود و فرمود که اماله را از همه فواتح سور یعنی خواه الر و خواه المر
کوفیان و ابن عامر و ابوعمرو است غیر از حفص قوله ذکره حمی یعنی ذکر این اماله
مصون و محروس است از طعن زیرا که چون یا که حرف نداست با وجود آنکه
حرفیت اماله نمی کنند اسما حروف خود بطریق اولی قوله طا الخ یعنی اماله
طا از طه و طسم و طس و اماله یا از یس قراءة حمزه و کسایی و روایة ابوبکر است
در حالتی که ایشان خداوندان متابعت اند و اگر و لا را بفتح واو خوانند یعنی در حالتی
که ایشان خداوندان یاری دادن و محبان اماله اند قوله و کم صحبة یا کاف
دغا و الخلف یاسر و ها صف رضی حلوا و تحت جنی حلا شفا
حم مختاره صحبة و بصر و هم ادری و بالخلف مثلا یعنی اماله کرده

اند ابن عامر و حمزه و کسائی و ابوبکر یا را از کهیعص بی خلاف و سوسی بخلاف زیرا
که فتح نیز از و منقولست ع و بسیار صحبتی که میل نموده اند بسوی آن غلبه راز
قرا بنابر آن که خداوندان صحبة اماله کرده اند یا کهیعص را و این خلاف
خلافی بزرگست یعنی صادر گشته از نقلی صحیح و پسندی صریح قوله و تا صف
الخ یعنی وصف کن ای قاری اماله ها کهیعص را از ابوبکر و کسایی و ابوعمرو
در حالتی که تو پسندیده باشی نزد خالق و شیرین نزد خلایق قوله و تحت الخ یعنی
اماله ها از طه که در زیر کهیعص است قراءة ابوعمرو و حمزه و کسایی و روایة
ورش و ابوبکر است پس معلوم شد که ورش را در مجموع قرآن اماله نیست مگر در ها
طه فقط است ع و اماله ها در زیر سورة مریم شیرین گشته میوه او در حالتی که
این میوه شفا داده صادقی را که عاشق این قراءة باشد قوله حم الخ یعنی اماله
حم هفتگانه اختیار کرده ابن ذکوان و حمزه و کسایی و ابوبکر است که صحبة
یافتگان اند قوله و بصر الخ یعنی و ابوعمرو بصری و این قرا که اماله کنندگان حم
اند اماله کرده اند لفظ ادری را در مجموع قرآن خواه ادریک و خواه ادریکم
ولیکن ابن ذکوان را خلافست یعنی اماله و فتح هر دو دارد و از جهة زیادتی
ابوبکر و ابن ذکوان بر اصحاب اماله ادری دیگر آنرا اعاده فرموده و اگر نه
ادری در و ما بعد را از شاع حکما داخل است قوله و بالخلف مثلا یعنی روشن
کرده اند اماله را از ابن ذکوان بخلاف قوله و ذو الرا لورش بین بین
و نافع . لدی مریم ها یا و حا جیده حلا یعنی اماله بین بین در حرف
را یعنی الر و المر و ادریک از ورش است قوله و نافع الخ یعنی بین بین
خواندن نافع ها و یا را در نزد مریم است یعنی نافع این هر دو حرف را از کهیعص
بین بین میخوانند قوله و حا الخ یعنی بین بین در حا حم هفتگانه کردن او مشتهر
شده یعنی وجهی معروف و مشهور است از ورش و ابوعمرو و پس دیگران را در
مجموع فتح باشد و فتح لغة قریش است و اماله لغة بعضی حجازیان و نیز لغة

بعضی دیگر

تبلیغ

بعضی دیگر هم از ایشان اکنون بدان بهر چند که سخن دراز می کشد کوتاهی
نباید کرد در نوا و عم درویشان چون خورش را باید خورد که این مسایل
در هم پیچیده را بگشایند و همچنین نمایند که در الر و المر سه قراءة است ۱
فتح از آن قالون و ابن کثیر و حفص ۲ اماله تامه از آن ابوعمرو و ابن عامر و
حمزه و کسایی و ابوبکر ۳ بین بین از آن ورش و در کهیعص شش قراءة
است ۱ بین بین در ها و یا و اظهار در صاد نافع را ۲ فتح در هر دو و اظهار از
ابن کثیر و حفص ۳ اماله هر دو و ادغام کسایی و سوسی را ۴ اماله ها و فتح
و ادغام ابوعمرو را ۵ فتح ها و اماله یا و ادغام ابن عامر و حمزه را ۶ اماله
هر دو و اظهار ابوبکر را و در طه سه قراءتست ۱ قالون و ابن کثیر و ابن عامر
و حفص را فتح هر دو حرف ۲ ورش و ابوعمرو را فتح طا و اماله ها ۳ حمزه و کسایی
و ابوبکر را اماله هر دو و در طسم همچنین سه قراءة آمده ۱ حمزه را اماله و اظهار ۲
کسایی و ابوبکر را اماله و ادغام ۳ و دیگران را فتح و ادغام و در یس و القرآن
چهار قراءتست ۱ قالون و ابن کثیر و ابوعمرو و حفص بفتح و اظهار ۲ ورش و
ابن عامر بفتح و ادغام ۳ حمزه باماله و اظهار ۴ کسایی و ابوبکر باماله و ادغام
و در حم سه قراءة حاصل شده ۱ ورش و ابوعمرو را بین بین ۲ و حمزه و کسایی و
ابن ذکوان و ابوبکر را اماله را ۳ باقیان بفتح قوله نفصل یا حق علا ساحر
ظبی . و حیث ضیاء وافق الهمز قنبلا . یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابوعمرو
و حفص نفصل الآیات را به غیبت و ضمیر فاعلش راجع بلفظ الله باشد در ما
خلق الله پس دیگران بنون عظمة خوانند و در نون وقف بر ما قبل لحوق بود بنابر
التفات از غیبة به تکلم و در قراءة یا جایز بود از جهة احتمال حال و استیناف قوله
ساحر ظبی یعنی میخوانند ابن کثیر و کوفیان آن هذا لساحر مبین و مرادش
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد و غیر ایشان لسحر خوانده اند
بتقدیر مضاف ای ذو سحر که مراد هم رسول الله صلعم باشد و می توان که اشارت

بقرآن باشد وبا آنکه ناظم رحمه الله اگرچه اکتفا بلفظ خویش نموده ولیکن قراءة
دیگران را بیان نفرموده از آنجهة که کاهیست که در مقابل ساحر سحّار می باشد
حیث قال فی الاعراف وفی یونس ساحر بها ویونس سحّار وگاهی می باشد که در برابر
سحر می افتد کما قال فی طه وفی یاسحر سحر بها شفاغ نفصل خداوند یا ای حقیقی
بلندانست وساحر خداوند مجتهد رب طه وبراهین قاطعات که اورا
تقویت می نمایند ویاریش میدهند در وجه غریبة قوله وحیث ضیاء یعنی هر
جا که بیاید لفظ ضیاء قنبل آنرا بهمزه میخواند پیش از الف پس دیگران بیا
خواندند بنابران که صورة همزه بیا مصورست وآن سه موضعست درین
سوره ودر الانبیا ضیاء ودر القصص بضیاء وهمچنین بدان که وافق ابو
قنبلا از قبل قلب است مثل عرضت الناقة علی الحوض که همچنانچه قیاس عرضت
الحوض علی الناقة است اینجا نیز وافق قنبل الهمزات قوله وفی قضی
الفتحان مع الف هنا ه وقل اجل المرفوع بالنصب کملا یعنی ابن
عامر را دو فتح حاصلست در لفظ قضی الیهم والالف یعنی بفتح قاف وفتح ضاد والالف
بعد از ضاد بر بناء فاعل میخواند درین سوره وبگوای قاری که اجلهم که مرفوع است
بنصبش تمام گردانیده اند هم از ابن عامر تا فاعل مفعول قضی شود ودیگران
بضم قاف وکسر ضاد ویاء مفتوحه بعد از ضاد میخوانند بر بناء مفعول وبرفع اجلهم
تا قایم مقام فاعل قضی باشند وقراءة دیگران از لفظ ناظم معلوم میشود و
قید هنا احتراز از قضی علیها الموت در سوره الزمر فرموده که بهر چند که
دران نیز اختلاف نموده اند ولیکن خواندگان آن بیشتر ازین اند قوله
وقصر ولا ادریکم ولا اقسم ... الحال اولا
یعنی قصر الف لا که مراد حذفست از ولا ادریکم به درین سوره وازولا اقسم
بیوم القیمة که در اول سوره وارد است نه دوگش روایة قاری راه نمای است
که قایل گشته بخلاف که آن بزی است وهمچنین حذف روایة قاری پاک

دیگر است که آن قنبل است یعنی بزی بخلاف میخواند وقنبل بی خلاف پس لام
بجواب لو باشد ای لو شاء الله لا ادریکم بر قوله وبالحال اولا یعنی حذف
الف را از لا اقسم تا ویلش به آن کرده اند که لام ابتدا است که بر فعل
حال در آمده واز ین جهة احتیاج بنون تاکید ندارد چه این نون داخل
مستقبل میشود پس دیگران باثبات الف خوانند وآن هنگام لا در ولا
ادریکم از برای نفی بود ودر لا اقسم زیاده باشد یا نافیه بود واختیار
زمخشری آنست که از برای نفی قسم است قوله وخاطب عما یشرکون
هنا شذا وفی الروم والحرفین فی النحل اولا یعنی خطاب
کرد وتحریض نمود قوله سبحانه وتعالی عما یشرکون درین سوره ودر سوره الروم
وتعالی عما یشرکون دو موضع در النحل قاری را که تا بخواند این چهار محل را
بخطاب از حمزه وکسائی زیرا که ما قبلشان صیغهای خطابست در حالی
که اینمواضع چهار کانه خداوندان خوشبوی اند وخطاب مشرکانرا بود کی
باقیان بغیب خوانند بر سبیل اخبار از ایشان وقوله اولا نه از برای احتراز از
بل زیادتی بیانست وبقوله هنا از دیگران مواضع احتراز فرموده قوله
یسیرکم قل فیه ینشرکم کفی متاع سوی حفص برفع تحملا یعنی بگو
ای قاری که سوالذی ینشرکم فی البر والبحر از نشر در موضع یسیرکم از تسییر قراءة ابن
است در حالتی که آن در محل این کافی آمده زیرا که فانتشروا فی الارض نیز وارد
پس باقیان یسیرکم خوانند ای یحملکم علی التسییر قوله متاع آ یعنی متاع الحیوة
الدنیا برفع عین غیر حفص آنرا قبول کرده اند وقرار داده اند تش یا خبر بغیکم بود
یا خبر مبتدا محذوف ای هو متاع واین مرد وتقدیر مطلقا وقف بر انفسکم
مناسب آید پس حفص بنصب خواند چو مفعول له بغیکم وبرین تقدر وصل مناسب
باشد ومی توان که مصدری بود محذوف الفعل ای تتمتعون متاع ودرین وجه
وقف مناسب بود قوله واسکان قطعا دون ریب ورده قی باء

تبلوا التاء شاع تنزلا یعنی واسکان طا قطعا من اللیل مظلما وارد
ران از ابن کثیر وکسائی بی شک وشبهتیست وقطعا ای بعضا من اللیل
ظلمة پس باقیان بفتح طا خوانند تا جمع قطعه باشد قوله وفی باء یعنی تا فوقانی
فاش شده تنزول او در موضع باء موحده در هنالک تبلوا کل نفس از حمزه
وکسائی یعنی ایشان تتلوا را به دو تا میخوانند از تلاوت ودیگران به باء موحده
بعد از تا از بلا بمعنی امتحان قوله یا لا یهدی اکسر صفیا وهاه نل
واخفی بنو حمد وخفف شلشلا یعنی مکسور گردان ای قاری یا را از
لا یهدی از ابو بکر در حالتی که برگزیده باشی تردد خالق وهمچنین مکسور ساز هارا
را از عاصم وفراگیر مراد خویش را از خلایق وبدانکه اخفا کرده اند خداوند
حمد فتح ها را از قالون وابو عمرو وتخفیف نموده اند تشدید دال از حمزه وکسائی پس
پنج قراءة حاصل شود ۱ کسر یا وها از ابو بکر وکسر ها از آن جهة است که اصلش یهتدی
بوده وچون تا را در ها ادغام کردند ها را مکسور گردانیدند از خوف التقاء ساکنین
میان ها وتا ویا را براتباع ها مکسور ساختند ۲ فتح یا وکسر ها از حفص هم از برای
التقاء ساکنین ۳ اخفاء فتح ها از قالون وابو عمرو واما فتح ها وفتح تا یهتدی نو
که نقل بها کرده باشند که تا چون تا را در دال ادغام کنند التقاء ساکنین
لازم نیاید واما اخفاء فتح از آنجهة باشد که این حرکة اصلی نیست ...
که آنرا از تا یهتدی وبها داده ای ۴ سکون ها وتخفیف دال بر وزن
یرمی از حمزه وکسائی ولیکن بمعنی یهتدی باشد ۵ فتح یا وها از ورش وابن
کثیر وابن عامر وفتح یا از آنجهة بود که یا در اول مضارع افتعل مفتوح
می باشد وفتح ها از برای التقاء ساکنین باشد قوله ولکن خفف
وان الناس عنهما وخاطب فیها یجمعون له ملا یعنی ...
ولکن از ولکن الناس انفسهم یظلمون خفیف آمده از حمزه وکسائی از آنجهة
که ما بعد لکن مخففه مرفوع می باشد بر ابتدائیة چنانکه در ولکن الشیاطین
در البقرة

در البقرة مذکور گشت پس باقیان بتشدید لکن خوانند ونصب الناس بر اسمیة لکن
وفتح نون از تشدید مستفاد میشود ودر هر دو قراءة انفسهم یظلمون خبر است
وتقدیم مفعول بر فعل بنا بر اختصاص بود قوله وخاطب آ یعنی هشام وابن
ذکوان که ابن عامر باشد سوخیر مما یجمعون را بخطاب می خوانند در حالتی
که وجه خطاب را حجتها قویست که از آن جمله یکی وقوع قل ارایتم است
بعد از او پس باقیان بغیب خوانند مناسب فلیفرحوا که از پیش اوست
قوله ویعزب کسر الضم مع سبا رسا واصغر فارفعه واکبر فیصلا
یعنی وما یعزب عن ربک درین سوره ولا یعزب عنه در سبا کسر ده ضم
ضم زای او ثابت شده از کسائی پس غیرا و بضم خوانند وضم وکسر دو لغة
اند قوله واصغر آ یعنی مرفوع ساز ای قاری ولا اصغر من ذلک ولا اکبر
درین سوره از حمزه در حالتی که توحید اکسته باشی این را از ما قبلش زیرا
که رفع ولا اصغر بر مبتدائیست یا بر فاعلیة که عطف بود بر محل من مثقال
ودیگران بنصب هر دو لفظ میخوانند بنا بر آنکه از برای نفی جنس باشد یا که
ایشان هر دو معطوفند بر لفظ مثقال یا بر لفظ ذرة وجرشان تابع نصب است
از جهة لا ینصرفی بنا بر وصفیة ووزن الفعل قوله مع المد قطع السحر حکم تبوّیا
بیا وقف حفص لم یصح فیحملا یعنی قطع همزه به السحر وامد همزه بعد از
همزه حکمیست از حکمای علم قراءة یعنی ابو عمرو خوانده است ما جئتم به السحر ان قطع
همزه بنا بر آنکه همزه از برای استفهام بمعنی تقریر باشد وبه ابدال همزه وصل
بالف بعد از همزه استفهام مثل الذکرین ای آلسحر هو وآن هنگام ما در ما جئتم
بر استفهامیة بود مرفوع المحل بمبتدائی وجئتم به خبرش پس بنا بر قبلش وقف
مطلق مناسب آید بنا بر صدارة استفهام وغیر ابو عمرو بهمزه وصل میخوانند
بنا بر آن که ما مبتدا باشد والسحر خبر او وما موصوله پس وصل مناسب باشد
درین قراءة قوله تبوّیا آ یعنی روایتی که کرده اند که حفص وقف می کرد بر همزه

تونا لقوم مكا بمصر سوتا پیار مفتوحه صحیح نیست تا حمل کنند او را بر وجهی
مقبول صحیح نمی بینی که ابو العباس اشنانی با وجود ان که راوی این
مسئله اوست انکار آن نموده و فرموده که وقفش همچون وصل بهمزه
است قوله و تتبعانّ النّون خفّف مدّ ماج بالفتح و الاسکان
قبل مثقلا یعنی فاستقیما ولا تتبعانّ نون او را و خفیف گشته
از ابن ذکوان که تا این نون از برای رفع فعل باشد پس جمله منفیه حالیه
بود ای فاستقیما غیر متتبعین یا مستانفه باشد ای و انتما تتبعان یا قرینه
باشد بمعنی نهی مثل لا یعبدون الا الله و نیز می توان که این نون نون تاکید
خفیفه باشد چنانچه مذهب یونس و فراست و از جهت التقای ساکنین یا
از برای قیاس بر ثقیله در تثنیه مکسورش کرده باشد قوله مدّ ای تمییز خف است
یعنی سبک گشته مده تعلق به این نون زیرا که زبان گفتار نون خفیفه
کمتر است از زبان گفتار ثقیله نمی بینی که در ثقیله ما قبلش را می باید کشید
و در خفیفه نه قوله و ماج الخ بیان روایتی دیگر است از ابن ذکوان یعنی
مضطرب گشته روایة ولا تتبعانّ از ابن ذکوان بفتح با و سکون تا پیش
با در حالتی که مشدد است نون او که تا از تبع یتبع باشد مثل علم یعلم و
نون ثقیله تاکید بود و اضطراب این روایة از ان جهت که بعضی تحقیق
نموده اند و بعضی تغلیط مثل ان که امام دانی رحمه الله در تیسیر چنین فرموده
که و رتشدید تا هیچ خلافی نیست یعنی سکونش جایز نباشد و ابن مجاهد و
سلامة بن هارون خود اینوجه فقط را از ابن ذکوان روایه کرده اند و
ابو شامه میفرماید که سکونش قراتی سکوت و هیچ اشکالی در او نیست
و علامه جزری نیز بارک الله فی عمره نقص فرموده که این قراءة تردد هم از
غیر طریق ابن مجاهد و سلامه صحیح گشته و اهوازی نیز درین کلمه از ابن عامر
چهار قراءة را ذکر کرده که یکی از انها اینست و صاحب تیسیر در تیسیر فرموده

که این

ن

بلغ

که این روایة غلطی است از ابن مجاهد و سلامه زیرا که مجموع شامیان همه
طریق اورا و هم از روی سماع از اخفش و او از ابن ذکوان تشدید تا و تخفیف
نون را روایه کرده اند و هم صاحب تیسیر در جائی دیگر فرموده که بغدادیان
کان تخفیف تا و تشدید نون برده اند اما چنان است که ایشان گمان
برده اند والله اعلم بالصواب و میم ماج نه رمز است زیرا که رمز حرفی برکلمه
قرآنی مقدم نمیشود و این قول ابو شامه است رحمه الله و ازانجا معلوم میشود که
جناب او لفظ تتبعان را بعد از کلمه ماج تقدیر فرموده و کسی را میرسد که بگوید
که چرا خود از پیشش تقدیر کنیم که تا میم رمز باشد و زود معلوم شود که اینوجه
تعلق به ابن ذکوان میدارد و آن هنگام تتبعان مبتدا باشد و جمله خبرش و
این تقدیر بغایت مستحسن است والله اعلم قوله و فی انّه اکسر شافیا و بیونس
و تجعل صف و الخف نجح رضی علی امرات با کلمه مکسور گردان همزه را
در انّه لا اله الا الّذی بر استیناف یا بر تقدیر آمنت و قلت انّه یا بر تضمین
آمنت معنی قلت از حمزه و کسائی و باقیان که بفتح میخوانند بر تقدیر آمنت
بانّه باشد که بار محذوف بود یا خود مفعول باشد ای صدقت انّه کذا قوله و
بنونه الخ یعنی وصف کن و نجعل الرجس را بنون او که تعظیم راست از او
پس غیر او بیا خوانند و ضمیر فاعل راجع به لفظ الله باشد در الا باذن الله قوله
والخف الخ یعنی و تخفیف کردن قرائت ننج المؤمنین را از کسائی و حفص سنده
شده است ارتفاع او پس دیگر از تشدید بود و انجی و نجی دو لغت اند قوله
و ذالک هو النّاف و نفسی یا فها و رتی مع اجری و انی و لی
یعنی لفظ ننجی که اختلاف در تخفیف و تشدید او کرده اند موضع دوم است
از دو موضع که واقعند بعد از کلمه و نجعل که اگر چنین نگویم محل اختلاف
محل سیوم باشد از برای انکه فالیوم ننجیک در اول واقعست قوله و یا
الخ یعنی یا آت اضافه درین سوره پنج است من تلقاء نفسی ان اتبع و

قل ای و ربی انه لحق که نافع و ابو عمرو شان مفتوح می سازند و ان اجری
الا علی الله که نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص آنرا بفتح میخوانند و انی
اخاف ان عصیت و ما یکون لی ان ابدله که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
ایشان را مفتوح میکرداند قوله علی یعنی در حالتی که این یاات خداوند ان
ارا ساکنی اند و درین سوره یا زاده نیست سورة الهود علیه السلام قوله
و انی لکم بالفتح حقّ راویه و بادی بعد الدال بالهمز حلا
یعنی انی لکم بفتح همزه حق راو یان فتح است که ایشان ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی
اند ای ارسلنا نوحا بهذا الکلام پس با محذوف باشد و قراءت ایشان بکسر میخوانند
بر تقدیر فقال انی لکم پس درین قراءة وقف بر قومه مجوز باشد قوله و بادی
الخ یعنی و بادی الرای را فرود آورده اند پس بعد از دال بهمزه یعنی ابو عمرو
همزه بعد از دال میخوانند از بدء بمعنی اول امر و غیر او بیا مفتوحه میخوانند از
بدو بمعنی ظهور قوله و من کل نوّن مع قد افلح عالما فعمّیت اضممه
و ثقّل شذا عللا یعنی منون گردان ای قاری من کل زوجین اثنین را
درین سوره و سورة قد افلح از حفص در حالتی که تو عالم باشی با انکه تقدیرش احمل
فیها من کل زوجین است که تنوین عوض از مضاف الیه باشد که شیئی است
و زوجین مفعول بود و اثنین تاکید پس باقیان بغیر تنوین خوانند و آن
هنگام زوجین مضاف الیه باشد و اثنین مفعول قوله فعمّیت الخ یعنی مضموم
گردان عین را از فعمّیت علیکم و مشدد ساز میمش را تا بنا بر مفعول شود از عمی
بمعنی اخفی از حمزه و کسائی و حفص در حالتی که تو غذا و ندعلی رفیع القدر باشی
پس غیر ایشان بفتح عین و تخفیف میم خوانند ای خفیت و چون در القصص
خلافی نبود آنرا ذکر نکرد قوله و فی ضمّ مجریها سواهم و فتح یا بنیّ
هنا نصّ و فی الکل عوّلا یعنی غیر حمزه و کسائی و حفص بضم مجریها اند تا
مصدر اجری باشد پس ایشان بر فتحش باشند که مصدر جری بود پس درا

چهار قراءة

شتی

چهار قراءة باشد ا مجریها بضم و فتح قالون و ابن کثیر و ابن عامر و ابو بکر را ۲ بضم
و بین بین فقط ورش را ۳ بضم و اماله تامه ابو عمرو و فقط ۴ بفتح و اماله تامه
باقیان را قوله و فتح الخ یعنی فتح یا ر یا بنیّ ارکب معنا درین سوره منصوص قراءة
عاصم است و در باقی روایة حفص کما قال و فی الکل عوّلا یعنی اعتماد کرده اند
بر فتحش از برای او پس باقیان بکسر باشند بر اصل زیرا که بنی در اصل بنو
بوده و چون تصغیرش کردند بنیو شد بر وزن حسین پس از جهت یا و واو
در یک کلمه و سکون حرف اول واو را قلب به یا کردند و یا را در یا ادغام
نمودند و یا اضافه را در آوردند بنیی شد پس یا اضافه را قلب بالف
کردند بنا بر ثقل اجتماع یا آت پس از جهت مناسبة الف ما قبلش مفتوح شد و
پس الف را انداخته و اکتفا بفتحه نمودند چه دلالت بر الف میکند و این محل
است در یوسف ۱ و در لقمن ۲ و در والصافات ۳ قوله و اخر لقمن یوالیه
احمد و سکنه زاك و شیخه الاوّلا یعنی بزی موافقه حفص
می نماید در فتح یا ر یا بنیّ اقم الصلوة که آخرترین مواضع سه گانه سورة لقمن
است و ساکن کرد اینرا است شیخ قنبل که ابن کثیر است یا را از موضع
اول یعنی یا بنیّ لا تشرک بالله پس ابن کثیر موضع اول را با سکان خوانده و
موضع دوم را بکسر و در موضع سوم بزی بفتح و قنبل با سکان و وجه اسکان
را چنین بیان کنیم که چون یا ر اضافه را انداخته یای مشدد باقی ماند که عبارت
از یار تصغیر و یار لام الفعل باشد که در یکدیگرشان ادغام کرده باشند پس
یار لام الفعل را انداخته و یار تصغیر باقی ماند قوله و فی عمل فتح و رفع
و نوّنوا و غیر ارفعوا الا الکسائی ذا الملا یعنی انّه عمل غیر صالح
بفتح میم و رفع لام و تنوینش و برفع لفظ غیر قراءة غیر کسائی است
ای انه ذو عمل غیر صالح پس کسائی بکسر میم و فتح لام بی تنوین و نصب غیر خواند
ای انه عمل عملا غیر صالح فتح و رفع حاصل اند در لفظ عمل و منون گردانیده

لام را و مرفوع سازند کلمه غیر را از همه قرا فرا کسائی که خداوند شریفان است یعنی همه
و کسائی این قراءه را از ایشان نقل کرده مثل ام جمله همه بزرگان اند قوله و تسئلن
خف الکهف ظل احمی وههنا صنه وافتح هنا نونه دلا یعنی میخوانند
ابن کثیر و ابوعمرو و کوفیان فلا تسئلنی عن شیء را در الکهف و میخوانند کوفیان
و ابوعمرو فلا تسئلن ما لیس لک به علم را درین سوره بتخفیف نون بنابران که این
نون از برای وقایه باشد و سکون لام از تخفیف نون لازم می آید از آن جهة که
صیغه نهی است و نون وقایه متحرک والتقاء ساکنین نیست تا لام را متحرک سازند
و حکم اثبات یا چه در الکهف و چه درین سوره در باب مذکور شد پس دیگران
تشدید نون خوانند و بفتح لام و برین تقدیر نون تاکید خفیفه را در نون وقایه
ادغام کرده باشند و فتح لام از جهة التقاء ساکنین باشد و لیکن ابن کثیر بفتح
نون میخواند و درین قراءه نون ثقیله باشد پس مخلص سخن آن شد که نافع و ابن
عامر در الکهف بتشدید نون و اثبات یا خوانند مگر ابن ذکوان از یک طریق
که حذف یا دارد در حالتی و دیگران بتخفیف و اثبات و درین سوره قالون
و ابن عامر بتشدید نون مکسوره بی اثبات و ورش همچنین الا آنکه او را اثبات
هست و ابن کثیر بتشدید نون مکسوره بی اثبات و ابوعمرو بتخفیف و اثبات
و دیگران بتخفیف بی اثبات غ و تسئلن که خفیف است در سوره الکهف خداوند
سایه حمایه است و تسئلن مخفف درین سوره فرع تسئلنی در سوره الکهف
است زیرا که خوانندگان این کمتر از خوانندگان آنند و مفتوح کردان درین
سوره نون تسئلن را در حالتی که او دلو خویش را از چاه پر برآورده یعنی
استیفاء وجوهات عربیه از فتح و کسر و تخفیف و تشدید نموده قوله
و یومئذ مع سال فافتح اتی رضا و فی النمل حصن قبله النون ثملا
یعنی و اما من خزی یومئذ درین سوره و لو یفتدی من عذاب یومئذ
در سال سائل پس مفتوح ساز میم او را از نافع و کسائی در حالتی که آمده

بتخفیف نون حو

ابت

است این فتح پسندیده قرا و درین قراءه یوم مبنی باشد بر فتح زیرا که مضاف
است به اذ که غیر متمکن است و هر ظرفی که مضاف بغیر متمکن مبنی است پس
این نیز مبنی باشد و باقیان بجر میخوانند یعنی ظرفیت که ماقبلش را اضافه باو
کرده اند قوله و فی النمل حصن یعنی یومئذ آمنون در النمل کوفیان و نافع که در شهره
و بلند قدری چون حصن اند از ان بفتح میم میخوانند و دیگران بجر بهمان دو دلیل قوله
قبله النون ثملا یعنی تنوین فزع که واقعست پیش از یومئذ قراءه کوفیان است
و این تنوین فتح میم را با صلاح آورده تا بگویند که او منصوب بر ظرفیه پس
دیگران بغیر تنوین خوانند پس سه قراءه حاصل شود ۱ ترک تنوین و فتح میم نافع
را ۲ ترک تنوین و کسر میم ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر را و دلیل هر دو گفته شد
۳ تنوین و فتح میم بر ظرفیه و عامل در او فزع باشد یا آمنون و تنوین از برای
تعظیم بود ای فزع و ای فزع قوله ثمود مع الفرقان و العنکبوت لم
ینون علی فصل و فی النجم فصلا نما لثمود نقوا اخفضوا د
و یعقوب نصب الرفع عن فاصل کلا یعنی الا ان ثمود را درین سوره
و عادا و ثمودا و اصحاب الرس در الفرقان و عادا و ثمودا و قد تبین
در العنکبوت منون شان نکرده اند از حفص و حمزه از جهة لا ینصرف بسبب
سبب تانیث و علمیة بنابران که اسم قبیله اند و بقوله علی فصل اشاره بقوه
این قراءه نموده ای ثمود بغیر التنوین علی قول محکم قوله و فی النجم الخ یعنی و ثمود
فما ابقی را در و النجم بترک تنوین روشنش کرده اند از حمزه و عاصم در حالتی
که این موضع زیاده شده بران مواضع دیگر و علتش همان لا ینصرف است پس
دیگران در مواضع چهار گانه بتنوین خوانند و گویند که سببش منصرفیت از آن
جهة که اسم حی اند از احیا پس این چهار موضع در مصحف عثمانی خواه در قراءه
تنوین و خواه در قراءه غیر تنوین بالف بعد از دال مرسوم اند پس از روی قیاس
بایستی که در سر و قراءه وقف بالف بودی و لیکن علامه جزری اعلی الله مقامه

بلغ

ن

شانه در نشر بیان فرموده که روایه منصوصه وارد است بر آنکه این جماعت که بترک
تنوین میخوانند وقف بغیر الف می کنند قوله لثمود ا یعنی الا بعدا لثمود را
منون و مخفوض باید از کسائی در حالتی که این لفظ بتنوین پسندیده قرا
است زیرا که اصل انصرافست پس دیگران بترک تنوین خوانند و نصب
در موضع جر بنابر لا ینصرف فیش قوله و یعقوب ا یعنی و من وراء اسحق یعقوب
بنصب با مرفوع او منقول است از حمزه و حفص و ابن عامر که هر یکی از ایشان
فاضل و حافظ قراءه اند و نصبش بر مفعولیة باشد ای و هبنا لها من وراء اسحق
یعقوب پس دیگران برفع خوانند بر مبتدائیه و ماقبلش خبر بود ای مولود
من وراء اسحق یعقوب پس در قراءه رفع بر اسحق وقف مطلق باشد و در قراءه
نصب وصل قوله هنا قال سلم کسره و سکونه و قصر و فوق الطور
شاع ترتلا یعنی قال سلم درین سوره و در بالا رو الطور یعنی در و الذاریات
بکسر سین او و بسکون لام او و بحذف الف فاش گشته ترتل او از حمزه و
کسائی یعنی ایشان چنین میخوانند پس دیگران بفتح سین و تحریک لام به
فتح و اثبات الف خوانند و ایشان دو لغة اند بیک معنی مثل حرم و حرام اگر
گویی که چون حذف الف از سکون لام معلوم می شد زیرا که وجود الف ملفوظ
و اسکون ماقبلش محالست پس حاجت بقید و قصر نبود مثل و یغشی بها و الزعد
نقل صحیحه که از ثقیل شین فتح عین لازم می آید جواب آنست که قید قصر از آن
جهة فرموده تا در آن قراءه دیگر ضدش اثبات فرا گیرند زیرا که از فتح لام
اثبات الف لازم نمی آید از آن جهة که فتح بی الف می یابیم و تشدید عین
الفعل باب تفعیل و اسکون فاء الفعل نمی یابیم و مثل این در چند موضع دیگر
واقع است و بقوله هنا احتراز از قوله قال سلام علیک در مریم و امثال
آن نموده و تاخیر ذکر سلام از ذکر یعقوب از جهة ضیق نظم است قوله
و فاسر ان اسر الوصل اصل دنا و ههنا حق بالا امراتک ارفع و ابدلا

یعنی فاسر باهلک بقطع درین سوره و در الحجر و فاسر بعبادی لیلا در الدخان
و ان اسر بعبادی در طه و الشعرا بهمزه وصل اصلیت در غریبه که نزدیک شده
بقراءه نافع و ابن کثیر یعنی ایشان همچنین خوانده اند و گواه این دعوی و اللیل
اذا یسر است پس اگر تقدیر اکلمه ان را یا حرف فا را حذف کنند ابتدا درین
قراءه بهمزه مکسوره باشد و کسره نون از برای التقاء ساکنین باشد و باقیان
بهمزه قطع مفتوحه خوانند و شاهد این قراءه سبحان الذی اسری است پس
نون درین قراءه ساکن بود مگر در وقف حمزه در حالتی که مفتوح شود
قوله و سهنا الخ یعنی مرفوع گردان و لا یلتفت منکم احد الا امراتک را درین سوره
از ابن کثیر و ابوعمرو زیرا که درین محل رفع سزاوار است بر فاعلیه و قائل شو
بدلیته آن از قوله تعالی احد و برین تقدیر نهی متضمن معنی نفی باشد پس باقیان
بنصب خوانند بر طریق استثنا مثل ما فعلوه الا قلیل و الا قلیلا و قوله سهنا احتراز
است از الا امراتک در العنکبوت که در نصب آن خلافی نیست قوله
و فی سعدوا فاضمم صحابا و سل به و خف و ان کلا الی صفوه دلا
و فیها و فی یس و الطارق العلی یشدد لما کامل نص فاعتلا
یعنی و اما الذین سعدوا پس مضموم گردان سین او را از حمزه و کسائی و حفص در
حالتی که خداوند مصاحبه با صاحب دولتان باشی و سوال کن و تفحص نمای
از صعوبه این قراءه از آن جهة که از ضم سین لازم می آید که این فعل متعدی است
و لفظ مسعود موید او می شود و لیکن معروف و مشهور آنست که چون تعدیه
آن میخواهند اسعده الله بالف میگویند مگر آنکه بگویند که همچنانچه جن میگویند
با وجود لازمیتش سعد نیز می گویند قوله و خف الخ یعنی و ان کلا لما بتخفیف
نون قراءه نافع و ابوبکر و ابن کثیر است پس دیگران تشدید باشد غ قوله
کذا است قاری دلو طلب خویشتن را بسوی زلال تخفیف و ان کلا پس بر
آورد آن را پر یعنی یافت این قراءه را صافی و شیرین یعنی صحیح و معمول به

یعنی تا الا امراتک ظ راجع

بس آنرا خواند قوله وفیها وفی یاسین یعنی وشدد دیگر داند ابن عامر و عاصم و
حمزه کلمهٔ لمّا را درین سوره یعنی وان کلاً لما لیوفینهم و ان کل لما جمیع در یس و
ان کل نفس لما علیها حافظ در الطارق پس باقیان تخفیف خوانند و چون و
ان کلاً لمّا را وا هم خوانند چهار قراءة شوند ۱ تخفیف هر دو از نافع و ابن کثیر و وجهش
آن گویند که ان مخففه ان مثقلات است که کلا را منصوب ساخته و لام از برای تو کید
باشد که داخل موضع خبر شده و لام لیوفینهم جواب قسمی محذوف بود و ما زایده
کرده باشند از برای فرق میان لا مین و قسم و جوابش قایم مقام خبر باشد ای
ان جمیعهم لخلق والله لیوفینهم ۲ تشدید هر دو از ابن عامر و حمزه و حفص و در
قراءة انّ بر اصل خود باشد و لمّا جازمه باشد که فعلش محذوف بود ای وان
جمیعهم لمّا یمهلوا لیوفینهم ۳ تخفیف انْ و تشدید لمّا از ابو بکر و ان مخففه از
مثقله باشد و لمّا جازمه چنانچه گفته شد ۴ تشدید انّ و تخفیف لمَا و وجهش از
وجه اول مفهوم میشود و در آن سورهٔ دیگر در وجه تخفیف لما میگویند که ان مخففه
است از مثقله که الغا عملش کرده اند و لام تاکید را بود که داخل خبر شده و
ما زایده بود ای وان کلهم لجمیع و در قراءة تشدید ان نافیه بود و لمّا بمعنی
الا و در وجه ابو بکر درین سوره همین دلیل می توان گفت قوله کامل الآیه اشارة
است بقوه قراءة تشدید لمّا یعنی مشدد می کند از اقاری که کامل النقل بر تشدید
ان بوده و به این سبب افزون آمده بر دیگران در حجّة قوله وفی زخرف
فی نصّ لسن بخلفه ۰ ویرجع فیه الضمّ والفتح اذ علا یعنی تشدید
در وان کل ذلک لمّا متاع در سورهٔ ازخوف قرار گرفته است در نص
جماعتی فصیحان که آنرا نقل کرده اند یعنی حمزه و عاصم بی خلاف و هشام
بخلاف از ابن تشدید میخوانند و دیگران بتخفیف پس ابن ذکوان مخالف اصل
خود کرده باشد و دلیل هر دو در بیت سابق مذکور شد قوله ویرجع الآیه یعنی
والیه یرجع الامر ضم یا و فتح جیم حاصلیت در او از نافع و حفص زیرا که این

لفظ

لفظ بر بنای مفعول بلند شده و شهره گرفته در قراءة ایشان پس دیگران بفتح یا و کسر
جیم بر بنای فاعل خوانند قوله وخاطب عمّا یعملون بها و آخر النمل علما عمّ
فی الی تاد منزلا ۰ یعنی حفص و نافع و ابن عامر خوانده اند عما یعملون را درین
سوره و در آخر سورهٔ النمل بخطاب و دیگران بغیبه و خطاب درین سوره بنی آدم
راست و در النمل مناسبت سیریکم آیاته راست و غیب درین بنا بر افقه و قل
للذین لا یومنون است و در النمل اخبارات از الله تعالی از اطلاع بر علمهای
خطاب کرد عما یعملون که واقع است درین سوره و در آخر سورهٔ النمل علما ای
ان علمی را که تا نزول نماید این علم در المنزل قوله و یا انّها عنی و انی ثمانیاً
وضیفی و لکنی و نصحی فاقبلا ۰ یعنی یا آت اضافه این سوره عنی انه
لفرح آت که نافع و ابو عمرو مفتوحش میسازند و انی در هشت موضع فانی اخاف
علیکم عذاب یوم کبیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم و انی اخاف علیکم عذاب
یوم محیط و انی اعظک و انی اعوذ بک که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن
عامر مفتوح میسازند و انی اذا لمن الظالمین نافع و ابو عمرو و انی اشهد الله نافع
فقط و انی اریکم بخیر نافع و ابو عمرو و بزی و ضیفی الیس و نصحی ان اردت
نافع و ابو عمرو و لکنی اریکم نافع و ابو عمرو و بزی قوله ثمانیا یعنی فراکیر این
یا آت را در حالتی که ایشان هشت اند قوله فاقبلا یعنی بعد از آن که این یا
آت را مجملا و حکما شناختی قبول کن آنها را و بعمل آر و ناظم رحمه الله را از
روی معنی لطیفه خوشش روی نموده درین دو لفظ اخر بیت یعنی نصیحت من
قبول کن قوله شقاقی و توفیقی و رهطی عدّها ۰ و مع فطرن اجری
معا تخص مکملا ۰ یعنی بشمار توفیق یا شقاقی ان یصیبکم را از نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر و ارهطی اعز را از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن ذکوان
و اجری الا در دو محل از نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص و فطرنی افلا تعقلون
را از نافع قوله تخص مکملا یعنی بشمار این یا آت را تا تمامشان بتوانی برد

وبا آت زواید سه اند فلا تسئلنی که ابو عمرو و ورش در وصل ثابتش میدارند و لا
تخزونی فی ضیفی در وصل ابو عمرو فقط و یوم یات لا تکلم نافع و ابو عمرو و کسائی
در وصل و ابن کثیر در حالین قوله سورهٔ یوسف علیه السلام و یا ابت افتح حیث
جا لا بن عامر ۰ و فی حد للمکی آیات الولا ۰ یعنی مفتوح کردان تا
یا ابت را هر جا که باید از ابن عامر زیرا که اصلش یا ابی بوده پس یا را
قلب بالف کردند و ما قبلش بالضرورة مفتوح شد پس الف را انداختند
و عوض از و تار تانیث آوردند و تا را بر موافقه با مفتوح گردانیدند و باقیان
که بکسر تا میخوانند گویند که تا را عوض از یا آوردند و بر مناسبت کسره یا تا را
مکسور ساختند قوله و وحد الآیه یعنی آیة للسائلین که نزدیک است بلفظ
ابت بتوحیدش خوانده اند از ابن کثیر مکی زیرا که این مفرد فایده جمع می
و در اخر سوره فی قصصهم عبرة بافراد موکد این دعوی است پس دیگران آیات
بجمع خوانند از انجهه که این قصص در چند آیة مذکور است قوله غیابات فی
الحرفین بالجمع نافع ۰ و تامننا للکل یخفی مفصلا ۰ یعنی فی غیابت
الجب بجمع در دو محل قراءة نافع است ای القوه او یجعلوه فی بعض غیابات
زیرا که غیابات کنارها بن چاه است از بالا را آب که چون در آن بنشیند
از بالا چاه بعکس ایشان نه بینند و باقیان بافراد میخوانند زیرا که یوسف
را علیه السلام در یک جانب از چاه انداخته بودند که در مالک لا تامنا سه
قراءة است ۱ تامننا بر وزن تعلمنا بدو نون چنانچه در لفظ قصیده است
و این روایة مطوعی است از اعمش از ما فوق قرارات عشره و بغایة شاذ است
زیرا که مخالف خط مصحف آمده از انجهة که در مصحف یک نون مرسوم است
۲ با دغام نون در نون بی اخفا و بی اشمام و این قراءة ابو جعفر است از
قرارات عشره ۳ ادغام و اشارة در قرارات سبع اما عبارت مصنفان
در کیفیة این اشارة مختلفات چنانچه از وجه دوم از دو وجه که ابن مجاهد

درکتب

درکتب سبعه اورده و از عبارة تیسیر و جامع البیان آن معلوم میشود که
این اشارة اخفا ئیت که تعبیر از ان بروم کرده اند و میل صاحب تیسیر
است چنانچه فرموده که هذا قول عامة ائمتنا و هو الصواب لتاکید دلالته و صحته
فی القیاس و در جامع البیان فرموده که اختیار من اینست و بنا بر این همین
وجه فقط را در تیسیر آورده و از اینجهة ناظم نیز رحمه الله نسبة اینوجه بهمه قرا نموده
و بر اینوجه جزم فرموده بقوله تامننا الآیه یعنی اخفا کرده اند امالی دا نون اول را
از نون دوم یعنی از حمهٔ نون اول به آواز کی رزم و لیکن ابو شامه فرموده
که بیشتر مشایخ بر نفی این وجه اند چه بسیاری از قرا و نحاة بر آنند که این
اشارة اشمام است و ناظم رحمه الله بیان اینوجه فرموده قوله و ادغم مع
اشمامه البعض عنهم ۰ و نرتع و نلعب یاء حصن تطولا ۰ یعنی بعض
از مشایخ از همه قرا ادغام کرده اند نون اول و اشمامش و علامه جزری
بارک الله فی عمره در نشر فرموده که سایر ائمه امالی دا از مولفان کتب
اشمام اند و اختیار من اینست قوله ویرتع الآیه یعنی یرتع و یلعب به یا در هر دو
کلمه قراءة نافع و کوفیان است که در شهرة و علو مرتبه همچون قلعه بلند اند و ضمیر
راجع سوی یوسف باشد پس دیگران بنون خوانند تا ضمیر مجموع برادران یوسف را
بود قوله و نرتع سکون الکسر فی العین ذو حمی ۰ و بشرای حذف الیا
ثبت و میلا ۰ شفاء و قلل جهنداً و کلاهما ۰ عن ابن العلا و
الفتح عنه تفضلا ۰ یعنی یرتع بسکون در محل کسر عین قراءة کوفیان و ابن عامر
و ابو عمرو است بنا بر انکه مجزوم است در جواب امر از رتع یرتع و دیگران
بکسر عین میخوانند که از ارتعی ایرتعی باشد و لام الفعل از جهة جزم افتاده مکر
در یکوجه از قنبل که او را اثبات است پس در او پنج قراءة باشد ۱ یرتع بیا و
کسر از نافع ۲ نرتع بنون و کسر از ابن کثیر ۳ بنون و اثبات یا از قنبل ۴
بنون و سکون از ابو عمرو و ابن عامر ۵ بیا و سکون از کوفیان قوله ذو حمی

آورده

یعنی قرارهٔ سکون خداوند مجتهدا قویه است که او را حمایه می کنند شل آنکه میگویند که سکونش از انجهه است که در جواب امر واقع است قوله وبشرای آی ل
یعنی یا بشرای هذا غلام حذف یا او ثابت شده از کوفیان بر تقدیر آنکه منادای مفرد است ای یا بشرای اقبلی فهذا اوانک و دیگران با ثابت یا میخوانند یعنی با اضافه قوله ومیلا شفاء یعنی اماله کرده اند الف بشرای را حمزه و کسائی بر اصل ایشان زیرا که الف تانیث است در حالتی که این مهال خداوند شفی است زیرا که اماله از برای تخفیف است و تخفیف نوعی از شفی راست پس عاصم را فتح تعز باشند قوله وقلل جهبذا یعنی اماله بین بین کن الف بشرای را از ورش در حالتی که حاذق و ماهر باشی در تلفظ به این اماله بانکه فرق بکنی میان کفتن آن و کفتن فتح عرب واماله اصلا ل
زیرا که بر بسیاری از اهل قرارهٔ این اماله دشوار است قوله وکلاهما الخ یعنی امالهٔ تامه را و امالهٔ بین بین را هر دو نقل کرده اند از ابو عمرو بن العلا و فتح نیز از او روایه کرده اند ولیکن فتح از او مشهورتر و افزون تر آمده زیرا که پیشتر اهل ادا از ابو عمرو بر آنند و از اینجهه در تیسیر همین وجه را آورده و پس و بین بین اختیار ابو الطیب ابن غلبون است و امالهٔ محضه روایه کی داو کفته که اماله ازان دو وجه دیگر اقیس است و وجه امالهٔ تامه آنست که الف بشرای از ذوات الیاء است و یا آنکه اضافه حکم انفصال دارد و وجه بین بین مراعاة طرفین است و وجه فتح صاحب تیسیر رحمه الله فرموده که از انجهه است که الف تانیث در این محل در مصاحف به الف مرسوم است پس مفتوح کردانیده اند تا فتح دلالت کند بر آنکه الف تانیث درین محل بالف مرسوم است قوله وهیت بکسر اصل کفو وهمزه لسان وضم التا لوی خلفه دلا یعنی خوانده اند نافع و ابن عامر هیت لک را بکسر ها پس دیگر از افتح بوده و خوانده است هشام بهمز بعد از ها شل جئت پس غیر

ادراکه

او ادراک همز بوده و در قرارهٔ نافع و ابن ذکوان نیز احتمال آن دارد که مهموز بوده و تخفیفش کرده باشند و خوانده است هشام بخلاف و ابن کثیر بی خلاف بضم تا پس باقیان را فتح باشد پس پنج قرارهٔ حاصل آید ا کسر ها و فتح تا بی همز نافع و ابن ذکوان را ۲ کسر و همز و فتح هشام را ۳ کسر و ضم و همز هم هشام را ۴ فتح و ضم بی همز ابن کثیر را ۵ فتح ها و فتح تا بی همز ابو عمرو و کوفیان را و معنی همه یکی است ای اقبل و تعلم و اسرع ۶ بیت بکسر ها مذهب عالمی است که سمتا و مستحق علوم و مهموز دانیدن هیت لغتی است و ضم تا را او علم و نشانه مخالف او و جلی حق خویش بر آورده قوله وفی کاف فتح اللام فی مخلصا ثوی تد
وفی المخلصین الکل حصن تجملا یعنی فتح منزل کرده در حرف لام در کلمهٔ مخلصا و کان رسولا نبیا در کهیعص از کوفیان یعنی ایشان بفتح لامش میخوانند قوله وفی المخلصین الخ یعنی فتح لام در لفظ المخلصین معرف بلام در همه قرآن قرارهٔ کوفیان و نافع است که در شهرت و رفعت همچون قلعه ای استوار اند پس در مخلصین بی لام خلافی نباشد و باقیان بکسر لام خوانند و وجه فتح آنست که الله جل و علا ایشان را از همه بدیها خالص کرده کما قال الله تعالی انا اخلصناهم بخالصة و وجه کسر یعنی ایشان عبادة و طاعه خدای را از ریا خالص کرده اند کما اخبر الله عنهم بقوله و اخلصوا دینهم لله قوله معا وصل حاشا حج دا انا حفظهم ه تحرك وخاطب يعصرون شمردلا یعنی در حاش لله دو موضع بالف غائب آمده بجهة از ابو عمرو زیرا که اصل اثبات است یعنی او در حالة وصل الفی را بعد از شین ثابت می دارد و در حالة وقف حذفش می کند همچون دیگر قرا در حالین بنا بر اتباع رسم و وجه حذف در حالین آنست حاشا بر تقدیر حرفیة مفید معنی برارة است پس از انجهه او را استعمال مضاف کردند یعنی همچنانکه برارة لله میکفتند حاش لله نیز کفتند پس او را چون نازل منزلهٔ اسما انکاشتند تصرف در او نمودند کاهی بحذف الف اول چنانکه

اکثر خوانده وکاهی بحذف الف دوم وکاهی بتنوین چنانکه قرارهٔ ابو السمال است اما وجه اثبات در وصل نظر بر اصل باشد یا فتحه شین را اشباع کرده باشند والف از او متولد شده و حذف در وقف بنا بر آنست که وقف محل تغیرات است نمی بینی که تنوینات و صلات در وقف محذوف میشوند قوله دابا یعنی متحرک کردان همزه دابا را بفتح از حفص قرا پس غیر حفص باسکان خوانند و هر کس در ابدال و عدم ابدال بر اصل خود باشند و اسکان و فتح دو لغة اند همچون نعز و معز قوله وخاطب الخ یعنی بخوان بخطاب لفظ یعصرون را از حمزه و کسائی مناسبة قال تزرعون و مما تاکلون را که از پیش او اند در حالتی که این لفظ خفیف الحال است از ازدوی که ضمیر فا علش احتیاج باز کشتن بچیزی دیگر ندارد و باقیان بغیب میخوانند موافقهٔ یغاث الناس را قوله وکتل بیاء شاف وحیث یشاء نون دار وحفظا حافظ شاع عقلا یعنی ارسل معنا اخانا نکتل بیا قرارهٔ حمزه و کسائی است و ضمیرش راجع بلفظ اخ که ابن یامین است پس دیگران بنون خوانند و ضمیر عائد بهمه برادران یوسف باشد و خوانده است ابن کثیر حیث یشار را بنون عظمة و دیگران بیا ر غیبه و ضمیر فا علش یوسف را بود و نقید حیث نصیب برحمتنا من نشا خارج شد چه دران خلافی نیست و میخوانند حمزه و کسائی و حفص فالله خیر حافظا را بر بنا اسم فاعل و نصبش بر حال باشد یا تمیز و دیگران که حفظا میخوانند مصدر بود و نصبش بر تمیز و یکتل شعاع دهنده است بیا و حیث یشار خداوند نون قاری عالی است و حافظا حوا میشود در محل حفظا در حالتی که فاشش شده ذکر آنجاعتی که تعقل نموده اند آنرا قوله وفتیته فتیانه عن شذی ورد بالاخبار فی قالوا ائنک دعقلا یعنی حمزه و کسائی و حفص میخوانند و قالوا لفتیانه را جمع کثرة یعنی یوسف علیه السلم جماعتی بسیار را خطاب نموده بی تعیین تا از ان میان بعضی به نهادن بضاعة در میان بار مشغول شوند و غیر ایشان لفتیته بجمع قلة میخوانند

راز که

زیرا که نهادن بضاعة در بار حاجة بکثرة ندارد و هر دو دو لغة اند مثل اخوان و اخوة و خوانده است ابن کثیر فقط قالوا ائنک لانت یوسف را با خبار یعنی بیک همزهٔ مکسوره بنا بر آنکه برادران به قرینتها جزم بوسف را شناخته بودند و غیر ابن کثیر باستفهام خوانده اند یعنی بدو همزه از آن جهه که کو یا جزم نبودند بر آن که او یوسف است یا نه پس استفهام نمودند تا ایشان را تحقق شود و هر کس در تحقیق و تسهیل و ادخال و عدم ادخال بر اصل خود باشند فتیانه خوانده میشود در موضع فتیته در حالتی که این قرارهٔ منقولست از قاری که علم او بولی عود است در شهرة و فاشش شدن قوله ورد الخ یعنی و طلب کن سبب قرارهٔ در قالوا ائنک عیشی فراخ خوش و زیستی واسع و دلکش را قوله وییئس معا واستیئس استیئسوا وتیئسوا اقلب عن البزی بخلف وابدلا یعنی انه لا ییئس من روح الله را در یسوا
این سوره و افلم ییئس الذین امنوا را در الرعد و حتی اذا استیئس الرسل و فلما استیئسوا را و لا تیئسوا من روح الله را هر سه درین سوره قلب کن و ابدال نمای یعنی یا را در موضع همزه نشان و همزه را در محل یا پس همزه مفتوحه ساکن شود و یا ر ساکنه مفتوح کردد پس همزه را بنا بر سکونش و مفتوح بودن ما قبلش بدل بالف کن تا باین صیغه شود که لفظ ناظم است از بزی ولیکن بخلاف یعنی او را قلب و ابدال باشد چنانکه در مصحف مرسوم است و همچون دیگرانش عدم قلب و ابدال باشد پس روایة بزی از ایس بود و قرارهٔ جماعة از یئس قوله ونوحی الیهم کسر حاء جمیعها ونون علا نبیاء
نوحی الیه شذی علا یعنی نوحی الیهم درین سوره و در النحل و در اول الانبیا بکسر حا و نون که صیغهٔ متکلم بود روایة حفص است و این قرارهٔ خداوند رفعة است زیرا که متکلم الله عز و جل است قوله نوحی الیه الخ یعنی یوحی الیه انه

لا آله الا انا فاعبدون در الانبیاء حمزه و کسائی و حفص بکسر حا و نون میخوانند
پس باقیان در مجموع بیا و فتح حا خوانند بر بناء مجهول و قید الیهم و الیه از آن
جهة است که یوحی الیک در اول الشوری و یوحی الی در چند موضع بیرون
روند زیرا که در یا او خلافی نیست قوله شذا علا یعنی قراءة کسر و نون خدا
شهرتی بسیار است قوله و ثانی ننجی احذف و شدد و حرک کذا
کذا ک و خفف کذبوا ثابتا لا یعنی حذف کن نون دوم را از
قوله عز و علا فننجی من نشاء و مشدد گردان جیمش را و متحرک ساز یاش
را بفتح تا فعلی ماضی مجهول گردد ازینجمله از ابن عامر و عاصم بنا بر آن که در مشتر
مصاحف عثمانی بیک نون نوشته پس باقیان با ثبات نون و تخفیف جیم
و اسکان یا خواندند بر بناء متکلم از انجی و درین قراءة وقف بر لفظ ننجی کنند
و ابتدا من نشاء نکنند و در قراءة تشدید امر بعکس باشد قوله کذا نل دعاءات
یافتن مقصود یعنی همچنانچه رستگاری را یافتی فرا گیر مقصود ها دیگر را
کسی را میرسد که بگوید که چون لفظ نجی در مجموع مصاحف بیک نون مرسوم
چگونه است که در غیر قراءة ابن عامر و عاصم بدو نون میخوانند و عکس آن
که جوابش گویند که چون نون دوم را در ترد جیم اخفای کنند و اخفا مقاربه
ادغام است ازین روی که معنی هر دو واپوشیدن است و حرف مدغم را
در لفظ ظاهر نمی کردانند در خط نیز ظاهر نکردانیدند تا خط موافق لفظ
آید مثل مدو عم و در سوره الانبیاء نیز همین سوال و جواب می آید قوله و خفف
آه یعنی بخوان قد کذبوا را بتخفیف ذال از کوفیان در حالتی که لفظ کذبوا
ثابت شونده است که متابعت لفظ فننجی نموده در تخفیف پس دیگران
تشدید خوانند بنا بر آن که ظن بمعنی یقین باشد و هر دو ضمیر راجع برسل ای
ایقنوا انهم کذبتهم قومهم و در روایة تخفیف ضمیر ظنوا عاید بمشرکان باشد

وضمیر کذبوا

وضمیر کذبوا برسل ای وظن المشرکون ان الرسل لم یصدقوا قوله
و اتی و اتی الخمس ربی بها اربع انی معا نفسی لیحزننی حلا
و فی اخوتی حزنی سبیلی بی و لی لعلی آبائی ابی فاخش مو حلا
یعنی یاآت اضافه که دران اختلاف نموده اند درین سوره بیست و
دو محل اند انی اوفی الکیل که نافع فقط آن را مفتوح می کردانند و انی پنج
موضع یعنی انی ارانی دو مکان و انی اری سبع و انی انا اخوک و انی
اعلم که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو انها را بفتح میخوانند و ربی چهار محل یعنی
ربی احسن مثوای که هم ایشان هر سه آن را بفتح میخوانند و ربی انی ترکت
و ربی ان ربی غفور رحیم و استغفر لکم ربی انه که نافع و ابو عمرو هر سه را مفتوح ح
می سازند و ارانی در دو موضع که نافع و ابو عمرو شان بفتح خوانده اند
و ما ابرئ نفسی ان که فتحش منقولیست از نافع و ابو عمرو و قال انی لیحزننی
از نافع و ابن کثیر و بین اخوتی ان از ورش فقط و حزنی الی الله از نافع و
ابو عمرو و ابن عامر و هذه سبیلی ادعوا از نافع فقط و قد احسن بی از
نافع و ابو عمرو و یاذن لی ابی از نافع و ابو عمرو و لعلی ارجع از نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر و ملة آبائی ابرهیم هم از ایشان هر چهار و ابی او یحکم الله از
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو قوله حلا ای اتی کذا و کذا ذوات حلا قوله و فی
اخوتی یعنی یاآت مختلف فیها در اخوتی و در ما بعد او نیز یا است قوله فاخش
موحلا یعنی بپرهیز از افتادن در غلط بانکه تصور کنی که لفظ الخمس صفة
انی مفتوحه است و اول را مکسور خوانی و دوم را مفتوح یا تصور کنی
که مکر صفة هر دو است مثل و فی مریم و النمل خمسة احرف که لفظ ابرهیم
در هر دو سوره پنج محل است یا آنکه یایی که نه محل خلافیست از یاآت
مختلف فیها انکاری مثل ان ربی لطیف و انی حفیظ علیم و امثال
اینها قوله سوره الرعد و زرع نخیل غیر صنوان اولا ٥

لدی خفضها رفع علا حقه طلا یعنی خوانده اند حفص و ابن کثیر و ابو عمرو
و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان برفع هر چهار کلمه در محل جر تا عطف
باشند بر قطع متجاورات و جنات من اعناب گویا که جنات زرع ایشان
مشتملست بر اعناب فقط و صنوان نعت نخیل است و غیر عطف بر صنوان و دیگران
بجر کلمات چهارگانه میخوانند بنا بر آنکه عطف شود بر من اعناب و بقوله اولا احتراز
از صنوان دوم نموده که دران خلافی نیست و زرع و نخیل و صنوان که واقعست
در اول و غیر رفعی که بلند شده که دنهار حقیقت آن حاصلست در ترد خفض این
کلمات قوله و ذکر تسقی عاصم و ابن عامر و قل نعد ه بالیا نفضل
شلشلا یعنی بتذکیر خوانده اند عاصم و ابن عامر تسقی را بجا او واحد را ای تسقی المذکور
پس دیگران بتانیث خواندند ای تسقی هذه الاشیاء قوله و قل آه یعنی و بگو که
یفضل بعضها که واقعست بعد از تسقی مقروءست بیا از حمزه و کسائی در حالتی که
تو خفیف الحال باشی ای یفضل الله پس باقیان بنون عظمة خوانند قوله و ما کرر
استفهامه نحو آئذا آئنا فذو استفهام الکل اولا یعنی
هر آن موضعی که مکرر کرده باشند لفظ استفهام را در آن موضع خواه در یک آیه و
خواه در دو آیه و در هر یک استفهام دو همزه باشد مثل أئذا کنا ترابا أئنا پس همه
قراء خداوندان استفهام اند در لفظ اول یعنی لفظ اول را بدو همزه میخوانند مگر
کسی که خلاف قاعده خود کرده باشد چنانچه مذکور خواهد شد و مواضع استفهامین
یازده است أئذا کنا ترابا درین سوره و در سبحان دو موضع و هر دو أئذا
کنا عظاما و رفاتا أئنا اند و در قد افلح أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا و در النمل أئذا
کنا ترابا و آباؤنا أئنا و در العنکبوت أئنکم لتأتون الفاحشة أئنکم لتأتون
الرجال و در الم سجده أئذا ضللنا فی الارض أئنا و در و الصافات دو محل هر دو
أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا اند و در اذا وقعة أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا
و در و النازعات أئنا لمردودون فی الحافرة أئذا قوله سوی نافع فی

النمل

النمل و الشام مخبر سوی النازعات مع اذا وقعت و لا استثنائیات
از قاعده مذکوره یعنی همه قراء لفظ اول را بدو همزه میخوانند غیر از نافع در سوره
النمل که او اول را باخبار میخواند یعنی بیک همزه قوله و الشام آه تمهید قاعده
دیگر است یعنی ابن عامر شامی باخبار خوانده است یعنی بیک همزه میخواند در لفظ
اول در مجموع مواضع یازده گانه غیر از سوره النمل و و النازعات و اذا وقعت که
درین سه سوره اول را بدو همزه میخواند یعنی باستفهام پس معلوم شد که در النمل
و النازعات و الواقعه بعکس باخبار نخوانده و اخبار در لفظ اول النمل از نافع
تنها و در غیر النمل از ابن عامر تنها مگر در العنکبوت که در آنجا جماعتی با او موافقه
نموده اند چنانچه می آید قوله و لا در آخر بیت بکسر واو است یعنی شامی اخبار کننده
است از برای متابعت نقل یا از روی متابعت اگر گویی که ناظم رحمه الله دو سوره را استثنا
نموده حیث قال سوی النازعات مع اذا وقعت و تو اول سوره النمل نیز استثنا
کردی چنانچه سه سوره باشد جواب گویند که از ظاهر قوله و الشام مخبر سوی النازعات
مع اذا وقعت بذهن اینچنین متبادر میشود که ابن عامر شامی در همه مواضع
یازده گانه باخبار میخواند غیر از و النازعات و اذا وقعت که درین دو سوره
استفهام میخواند پس باید که اول النمل از آنهایی باشد که باخبار خواند و ابر قولی
را این شبهه واقع شده و در شرح همچنین آورده که اخبار در اول النمل از نافع و
ابن عامر است و بعد از آن از تیسیر و شرح ابو شامه باز وقت افتاده که مراد ناظم
به اینست بل که چون از قوله سوی نافع فی النمل معلوم گشت که اخبار در اول النمل
مخصوص نافع است پس معنی قوله و الشام مخبر این باشد که شامی اخبار کننده است
در غیر اول النمل که آن ده محل دیگر است غیر از و النازعات و اذا وقعت و یک دلیل
دیگر بر مخصوص بودن اخبار اول النمل به نافع فقط آنست که ناظم رحمه الله بنا بر شبهه
که تلامذه را روی نموده این بیت را تغیر کرده و عوض آن این بیت را گفته که
سوی الشام غیر النازعات و واقعة لنافع فی النمل اخبر فاعتلی و ابن عامر را

قال الشیخ علم الدین السخاوی رحمه الله لو قال الشاطبی
و ما کرر استفهامه نحو ائذا
ائنا فی الاستفهام فی النمل اولا
خصوص و بالاخبار شام بغیرها
سوی النازعات مع اذا وقعت ولا
هذا اوضح

وانافع ذکر کرده وشبهه تلامذه این بود که تقدیر نظم چنین می کنند که الکل ذو
استفهام فی النمل سوی نافع یعنی همه قرا در اول النمل باستفهام میخوانند غیر از
نافع وحکم مواضع دیگر معلوم نمی شد ومقصود بقوله اولا اول استفهامین است
از مواضع یازده گانه قوله ودون عناد عم فی العنکبوت مخبرا وهو فی الثانی
اتی راشدا اولا سوی العنکبوت وهو فی النمل کن رضی وزاداه
نونا اننا عنهما اعتلا وعم رضی فی النازعات وهم علی
اصولهم وامدد لوی حافظ بلا یعنی ابن کثیر وحفص ونافع متابعان
عامر نموده اند در اخبار ائنکم لتاتون الفاحشة که اول العنکبوت است یعنی
بیک همزه میخوانند پس متابعت ایشان مخالف اصل خود نموده باشند قوله وسوی
الثانی شروع است در بیان احکام استفهام دوم یعنی اخبار در استفهام دوم
در مجموع مواضع یازده گانه از نافع وکسائی است غیر از دوم العنکبوت یعنی
ائنکم لتاتون الرجال که همه کس آنرا باخبار خوانده وغیر دوم النمل که اخبار آن
از ابن عامر وکسائی است کما اشار الیه بقوله وهو فی النمل کن رضی وغیر از
دوم والنازعات که اخبار آن از نافع وابن عامر وکسائی است کما قال
وعم رضی الخ در دوم النمل نونی را زیاده می کنند وایشا میخوانند کما اخبر عنه بقوله
وزاداه الخ قوله وهم الخ یعنی همه قرا در تحقیق وتسهیل وادخال وترک ادخال
هر کس را اصل خود دنند ولیکن هشام همچنانچه دران هفت موضع که وفی سبّح
لاخلف عنه آیه بمد فقط میخواند درین مواضع نیز بمد تنها خواند بی خلاف واز
اینجهة رمز اورا با مد کنندگان دیگر باز اعاده نموده بقوله وامدد لوی حافظ
بلا پس قالون استفهام ومد وتسهیل خوانده در اول وباخبار در دوم مگر در
النمل والعنکبوت که بعکس خوانده وورش همچنین الا آنکه او را مد نیست وابن
کثیر باستفهام وتسهیل در اول ودوم مگر در العنکبوت که اول را باخبار خوانده
ودوم را باستفهام وتسهیل وابوعمرو اول ودوم را باستفهام ومد وتسهیل

ملغ

وابن عامر در اول باخبار ودر دوم باستفهام مگر در النمل ووالنازعات که اول
را باستفهام خوانده ودوم را باخبار ودر دوم النمل زیادتی نون دارد ومگر در
الواقعه که اول ودوم را باستفهام میخوانند وهشام را در استفهام مد وتحقیق
بود وابن ذکوان را ترک مد وتحقیق وعاصم وحمزه اول ودوم را باستفهام
میخوانند مگر حفص در العنکبوت که اول را باخبار میخوانند ودوم را باستفهام
وکسائی اول را باستفهام ودوم را باخبار مگر در العنکبوت که هر دو را
باستفهام میخوانند ودر دوم النمل نونی را زیاده می کنند چون قراءة هر یک را
معلوم کردی بدان که استفهام درین مواضع از برای تعجب وانکار است ای
تعجب او تزد انا اذا کنا عظاما بالیة ءانا لمبعوثین او ترد ودین وآنکس که هر دو را باستفهام
میخواند تاکید را میخواهد واگر نه موضع دوم محل استفهام است زیرا که شک ایشان
در بعث بود نه در موت وآنکس که اول را باخبار خوانده ودوم را باستفهام
بر اصل خوانده چنانچه مذکور شد که دوم موضع استفهام است وآنکس که بعکس خوانده
از جهة آنست که اول صدر کلام است وچون آنرا باستفهام خواند از استفهام
دوم مستغنی گشت مثل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم که استفهام از انقلاب
بر اعقاب است نه از موت یا از قتل ع وموضع دوم عام شده در العنکبوت بی عنادی
در حالتی که او خبر دهنده است بنابر آنکه اخبار در اوست واگر مخبرا را بالفتح با
خواند معنیش لطیفتر می آید ای عم حال کونه مقروا بالاخبار واخبار در موضع
دوم آمده است به قاری راه یابنده تا این قاری او را نصرة دهد بکلماؤ را
بخواند غیر از سورة العنکبوت واخبار در دوم النمل باشش توبه آن خشنود در
کرده اند ابن عامر وکسائی دوم النمل را نونی پس گویا سایلی می گوید که تغییر
از ایشان مرد وکی دیگر اننا را خوانده جوابش میدهد که نه بل اننا ازاننا
مرد وم تفع شده وغایب آمده واگر زاد دوه را بعوض زاداه خوانند
چنانچه بعضی روایة کرده اند احتیاج به این توجیه نباشد وعام شده پسندیدگان

اخبار در دوم والنازعات وهمه بر اصلها خود اند وبر افراشته گردان علم که دار
کان قراءة را که تجربه امور وتجلیه صدور نموده اند والله اعلم ای صدیق شفیق بان
برحذر باشش تا از بسیاری گفتار این قلاشش او باشش اندک چیزی را در خاطر
که اگر بحر سخن را بسیط نکرد ام نفهم مسئله متقارب نکردی وقبضت آید قوله
فهادی واق وواق بیاء وباق دنا هل یستوی صحبة تلا
یعنی وقف کن از ابن کثیر بر هاد درین سوره ودر الزمر ودر المؤمن وبر مالهم من
دونه وال درین سوره وبر من واق درین سوره ودر المؤمن وبر وما عند الله باق در
النحل به یاء این الفاظ چهار گانه بر اصل خودشان چه در اصل هادی ووالی وواقی و
باقی بوده اند بر وزن ناصر وکسر یا را در وصل از جهة ثقل انداخته اند پس بنابر التقاء
ساکنین میان یا وتنوین در وصل یا را حذف کرده اند پس چون در حالة وقف
تنوین نمی ماند یا باز می گردد وباقیان بحذف یا می خوانند در حالتین بنابر متابعة رسم
بنابر ان نیز که حذف تنوین از جهة وقف نه حذف یا واعتباری ندارد از ان
روی که وقف عارض است واصل وصل است پس باید که همچنانچه در وصل حذف
یا می کنند در وقف نیز یا را حذف کنند وتنوین بسبب وقف نیز بیفکنند قوله ام هل
یستوی الخ یعنی ام هل یستوی الظلمات مذکور صحبة یعنی حمزه وکسائی وابوبکر
آنرا بتذکیر خوانده اند ودیگران بتانیث زیرا که تانیث ظلمات حقیقی نیست
واز اینجهة قید نکرد که خلاف در یستوی دوم است که یستوی اول فاعلش لفظ
الاعمی است واو مذکر است ونیز می توان که فی الجملة بگویند که از قوله وبعد معلوم
میشود که خلاف در لفظ یستوی است که بعد از او لفظ یوقدون واقع شده
قوله وبعد صحاب یوقدون وصدهم وصد کا ثوی مع صد فی الطول یا ...
یعنی بعد از هل یستوی خوانده اند مدلول صحاب یعنی حمزه وکسائی وحفص و ممّا یوقدون
را بغیب زیرا که از پیش او ام جعلوا لله رفته ودیگران بخطاب می خوانند از
آنجهة که ما قبلش قل افاتخذتم است قوله وصدهم الخ یعنی صم کوفیان اقامة نموده

در وصد واهل السبیل درین سورة واقوله وصد عن السبیل در الطول یعنی حم المؤمن یعنی
ایشان بضم صاد میخوانند وباقیان بفتح اما ضم درین سورة بنابر مناسبة بل زین للذین   وبین
کفروا مکرهم است ودر الطول بنابر موافقت وکذلک زین لفرعون سوء عمله
که تا مجموع بنابر مفعول باشند وفتح در هر دو سورة بر طبق الذین کفروا وصدوا عن
سبیل الله آمده که بنابر فاعل است قوله ویثبت فی تخفیفه حق ناصر وفی الکا   فر
الکفار بالجمع ذلا یعنی یمحو الله ما یشاء ویثبت حق یاری کننده قراءة در تخفیف
اوست یعنی ابن کثیر وابوعمرو وعاصم آنرا بتخفیف با میخوانند ودیگران بتشدید وتخفیف
وتشدید دو لغة اند مثل ینزل وینزل قوله وفی الکافر الخ یعنی وسیعلم الکفار لمن
را بجمع در محل الکافر مفرد منقاد ومطیعش گردانیده اند از کوفیان وابن عامر یعنی
ایشان بجمع میخوانند ووجهش ظاهر است ودیگران بافراد برارادة اسم وجنس ویا
زایده درین سوره الکبیر المتعال فقط است که ابن کثیر در حالین باثباتش ثابت می دارد
قوله سورة ابرهیم علیه السلام وفی الخفض فی الله الذی الرفع عم خا
لق امدده وکسر وارفع القاف شلشلا یعنی رفع در محل خفض در الله الذی از
نافع وابن عامر است تا مبتدا بوده بر ما قبلش وقف مطلق مناسب آید ودیگران
که بخفض میخوانند بدل باشد از العزیز الحمید یا عطف بیان پس درین قراءة وقف حسن
باشد قوله خالق امدده الخ یعنی زیاده کن الف را بعد از خا ومکسور ساز لام را ورفع   ع
کن قاف را از قوله تعالی الم تر ان الله خالق السموات یعنی بر بنا اسم فاعل سازش
از حمزه وکسائی تا خبر ان مفرد باشد پس باقیان بحذف الف وفتح لام وفتح قاف خوانند
یعنی خلق بر بنا ماضی تا خبر جمله باشد قوله شلشلا یعنی این امور را بتعجیل بیان در
حالتی که خفیف الحال باشی قوله وفی النور واخفض کل فیها والارض   وفارع البال مو
ههنا مقرح اکسر لحمزة مجملا یعنی وهمچنین زیاده کن الف را ومکسور گردان
لام را ورفع پیش ز قاف را از والله خالق کل دابة در سورة النور نیز هم از حمزه و
کسائی ومخفوض گردان لفظ کل را در النور ولفظ الارض را درین سورة هم از

حاف م

برای ایشان بر دو تا لفظ کل الیه خالق باشد و لفظ الارض عطف باشد بر السموات
مجرور که مضاف الیه خالق است پس غیر ایشان بنصب کل والارض خوانده‌اند بر مفعولیه
خلق قوله مصرخی اکسر الخ یعنی بمکسور کردن یای وما انتم بمصرخی از حمزه در حالتی که
در تعلیل و توجیه این قراءة دلیلهای خوب و وجههای مرغوب را گویی و طعن در آن
نکنی همچنانچه جماعتی نحویان منکر گردند پس دیگران بفتح خوانده‌اند که حرکة یای اضافه
است و چون اینجماعة منکران نسبت این قراءة بوهم و لحن و غلط کرده بودند
ناظم رحمه الله در توجیه آن دو وجه را ذکر فرموده و اشارة بان نموده قوله
کها وصل او للساکنین وقطرب حکاها مع الفراء مع ولد العلا
یعنی همچنانچه های ضمیر مذکر را چون ماقبلش مکسور است یا یای ساکن های مکسور میسازند و وصل
بیای میکنند در مثل به و رسله و الیهی و فیهی یای اضافه نیز مکسور میسازند و وصلش بیای
میکنند از ان روی که هر دو ضمیر اند و مبنی بر یک حرف اند پس اصل مصرخی مصرخیی بوده
باشد به سه یا زیرا که یای اول از برای جمع است و دوم یای اضافه و سیوم یای
صله و بعد ازان یای صله را حذف کردند همچنانچه در الیه و لدیه می‌کنند بنابر ثقل
اجتماع یاآت و یای اول را در دوم ادغام کردند و کسره را باقی داشتند تا دلالة
کند بر یای محذوفه این وجه اول بود و بیان وجه دوم قوله او للساکنین الخ یعنی
یا آنکه مکسور گردانیدن یا از جهة است که چون مصرخین را اضافتش کردند مصرخینی
شد پس چون نون را از برای اضافه بینداختند یای جمع و یای اضافه که هر دو ساکن
بودند بهم رسیدند بعد ازان اول را در دوم ادغام کردند و یای اضافه را مکسور
گردانیدند بران قاعده که در التقای ساکنین مقرر شد قوله وقطرب الخ یعنی قطرب
نحوی که شاگرد سیبویه بود و فراء النحوی و ابن العلا که ابوعمرو است حکایة
کرده اند این لغة را یعنی کسر یا را از عرب و این قصه چنان بوده که قطرب و فراء که
بیتی را که گفته اغلب عجلی است خوانده اند و بیت اینست ماض اذا ما همّ بالمضی قال
لها هل لک یا تا فی بکسر یای فی و بعد ازان قطرب دعوی کرده که این لغة بنی

یربوع

یربوع است و فراء گفته که قاسم بن معن دعوی کرده که کسر یا صوابست و فراء در مدح قاسم
گفته که او مردی است خداوند بصارت است و حسین جعفی از ابوعمرو بصری این
لغة سوال کرده و در جواب فرموده که هر کس که خواهد بفتح خواند و هر کس که خواهد بکسر خواند
و در روایتی دیگر آنست که ابوعمرو فرموده که این یا بخفض نیز نیکوست قوله
وضم کفا حسن بضلوا یضل عن وافئدة بالیا تخلف له ولا یعنی بمضموم
کردان یا را از لیضلوا عن سبیله درین سوره و از لیضل عن سبیل الله در سوره الحج و
لقمان و از لیضل عن سبیلک در الزمر از ابن عامر و نافع و کوفیان در حالتی که تو
مانند قله باشی در محکمی و بلندی پس دیگران بفتح یا خوانند قوله وافئدة الخ یعنی
افئدة من الناس پس بیار یا که بعد از همزه بر وزن افعیلة خوانده اند از هشام
ولیکن بخلافی که او را یاری دهنده پست که آن اتباع نقلت یعنی او را دو وجه است
اثبات یا و حذفش همچون دیگران و فرا گفته که وجه این قراءة اشباع کسره است
یعنی چندانی در کسره زیادتی کنی که یایی ازان متولد شود و ابوشامه میگوید که این
قراءتی ضعیفه دور از فصاحت و کثیری از مصنفان آن را ذکر کرده اند قوله
وفی لتزول الفتح وارفعه راشدا وما کان لی انی عبادی خذ ملا
یعنی فتح حاصلست در لام اول از لتزول و مرفوع کردن لام دومش را از کسایی در
حالتی که تو راه یابنده باشی بوجه این قراءة و بدانکه که کلمه ان درین قراءة مخففه از
مثقله باشد و لام از جهة فرق بود میان ان مخففه و شرطیه و نافیه ای قد کان مکرهم
ان یزیل ما هو کالجبال فی الثبات و هو الامور العظیمة پس دیگران بکسر لام اول
و نصب لام دوم خوانند و درین قراءة ان نافیه باشد و لام از برای تاکید ای ما
کان مکرهم لتزول منه شرایع الله التی هی مثل الجبال فی الرسوخ قوله وما کان لی الخ
یعنی فراگیر یاآت اضافه سه گانه این سوره را در حالتی که تو خداوند حجتهای قویه
و دلیلهای سنیة باشی و آن وما کان لی علیکم است که فتحش از حفص فقط است
و ربنا انی اسکنت از نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و قل لعبادی الذین از ابن عا

مر و عاصم و همچنین یاآت زوائد درین سوره سه است و خاف وعید از ورش فقط
در وصل و بما اشرکتمون از ابوعمرو فقط هم در وصل و تقبل دعائی از ابوعمرو و حمزه و ورش
در وصل و از بزی در حالین قوله سورة الحجر وربما خفیف اذ نما سکرت دنا
تنزل ضم التا لشعبة مثلا یعنی ربما بود خفیف است از نافع و عاصم زیرا که
نقل تخفیف از ایشان بهر دو رسیده پس باقیان بتشدید خوانند و تخفیف و تشدید هر دو
لغة اند قوله وسکرت الخ یعنی و همچنین سکرت ابصارنا خفیفست از ابن کثیر فقط
ای حبست ای حیرت و سبب اشتراک در خفة آنست که لفظ سکرت نزدیک شده
بکلمه ربما پس باقیان را تشدید باشد از برای تکثیر قوله تنزل الخ یعنی ما تنزل الملائکة
بضم تا رسانیدش کرده اند از برای شعبه پس باقیان غیر از حمزه و کسایی و حفص بفتح تا خوانند
و مفتوح بودن زای در هر دو قراءة بعد ازین معلوم میشود و قراءة اول مجهول بود ای
تنزیل و قراءة دوم معروفی از تنزل که احدی التائین محذوف باشد قوله
وبالنون فیها واکسر الزای وانصب الملائکة المرفوع عن شاید علا
یعنی بخوان بنون مضمومه در موضع تا و مکسور گردان زای را یعنی بر بنای فاعل متکلم از
تنزیل بخوان و منصوب گردان لفظ الملائکة مرفوع را بر مفعولیة از حمزه و کسایی
و حفص که هر یکی باکسته مرتبهای عالیه و منزلتهای زکیه اند پس غیر ایشان هر سه رفع
الملائکة خوانند تا در قراءة فتح تا تنزل فاعل بود و در قراءة ضم مفعول ما لم یسم فاعله
قوله وثقل للمکی نون تبشرون واکسره حرمیا وما الحذف اولا
یعنی همه قراء نون تبشرون را بفتح نون میخوانند مگر نافع و ابن کثیر که بکسر میخوانند ولیکن
نافع بتخفیف نون و ابن کثیر بتشدیدش پس سه قراءة باشد و نون مفتوحه در قراءة غیر
نافع و ابن کثیر نون جمع است و در ان بحثی نیست و در قراءة نافع و ابن کثیر تبشرونی
بوده باشد که نافع نون دوم را که نون وقایه است و یای متکلم حذف کرده و نون
اول را که نون اعرابست مکسور ساخته تا دلالة کند بر یای محذوفه و ابن کثیر نون
اعراب را در نون وقایة ادغام کرده و یا را محذوف ساخته و مشدد گردانیده

اند

اند نون تبشرون را از ابن کثیر مکی و مکسور نون را در حالتی که تو قاری باشی بقراءة
مدلول حرمی و نیست حذف در نون اول بلکه در نون دوم است چنانچه مذکور
گشت قوله ویقنط معه فی یقنطوا وهم بکسر النون رافقن حملا یعنی و من
یقنط من رحمة ربه درین سوره و اذا هم یقنطون در الروم و لا تقنطوا من
رحمة الله در الزمر بکسر نون در هر سه کلمه قراءة کسایی و ابوعمرو است پس
ماضی او قنط مفتوح العین بود و بفتح نون قراءة دیگرانست و ماضیش
مکسور العین باشد و قراءة اول لغة حجازست و دوم لغة نجد و این افصح است
اما در فتح ما قنطوا در الشوری هیچ خلافی نیست ع یقنط مصاحب او اند یقنطوا
و تقنطوا در حکم و این کلمات سه گانه بکسر نون مصاحبة نموده اند حاملان این
قراءة را قوله ومنجوهم خف وفی العنکبوت ننجین منجوک صحبته
دلا یعنی انا لمنجوهم اجمعین درین سوره و لننجینه و اهله در العنکبوت هر دو
خداوند تخفیف اند در صحبتشان از حمزه و کسایی تا از انجی باشند و این تخفیف
از انجیة است تا علامة تشدید بشعار خفه مبدل نشود قوله منجوک الخ یعنی انا
منجوک و اهلک هم در العنکبوت مصاحبه نموده اما آن دو لفظ دیگر را
آن شده که دلو خود را از چاه بر آورده یعنی نصیب او از قاریان تخفیف
بیشتر آمده که آن دو لفظ دیگر نمی بینی که حمزه و کسایی و ابوبکر و ابن کثیر این را
بتخفیف میخوانند و آن دو محل دیگر دو کس میخوانند پس باقیان در مجموع بتشدید
خوانند از تنجیه قوله قدرنا بها والنمل صف وعبادی مع بناتی وانی انا
ثم انی فاعقلا یعنی قدرنا انها لمن الغابرین درین سوره و قدرناها
من الغابرین در النمل همچنین خداوند تخفیف اند از ابوبکر فقط پس وصف
ای قاری او را باین صحة پس دیگران بتشدید خوانند و ابوشامه رحمه الله گفته
که قراءة تخفیف نیز از تقدیر است نه از قدرة قوله بناتی الخ یعنی بدان
که فتح یای بناتی ان کنتم از نافع است فقط و عبادی انی انا و قل انی انا النذیر

سرو وا از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو قوله سورة النحل وَيُنْبِتُ نُونٌ صح يَدْعُونَ
عاصم ه وَقِيلَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ فِي الْهَمْزِ ه لها لا یعنی ننبت لکم به الزرع خداوند
نون است از ابو بکر فقط و سبب خواندن ابو بکر این الفاظ را بنون آنست که
این روایه پیش او صحیح شده پس دیگران با یا بود و ضمیر فاعلش بلفظ الله در
اتی امر الله باز گردد قوله یدعون آه یعنی والذین تدعون من دون الله بتای
غیبه قراءة عاصم است بنا بر موافقه ما قبلش که و بالنجم هم یهتدون است پس
تا بر خطاب قراءة باقیان باشد بموافقه والله یعلم ما تسرون و ما تعلنون که هم از
پیش اوست قوله وفی شرکای آه یعنی در شرکای الذین کنتم در همزه او خلاف
بزی را در حالتی که این ترک همزه مشابه جامه تنگ با فنه است یعنی بزی را
دو وجه است اول ترک همزه دوم مد و اثبات همزه اما وجه اول بغایة ضعیف
است زیرا که نحویان بر آنند که قصر ممدود جایز نیست مگر در ضرورة شعر و ناظم
که این روایه ضعیفه را نقل کرده متابعة صاحب تیسیر فرموده علیهما الرحمة و
الرضوان و بدان که حمزه را در وقف بر شرکای پنج وجه باشد بر طریق تخفیف قیاسی
تسهیل همزه و امد و قصر الف و بر طریق تخفیف رسمی حذف همزه و اطول و توسط
و توسط و قصر و قصر و اروم قوله وَمِنْ قَبْلُ فِيهِمْ بِكَسْرِ النُّونِ نَافِعٌ ه
مَعًا يَتَوَفَّاهُمْ لِحَمْزَةَ وُصِّلَا لا یعنی مکسور می کرداند نافع نون را از قوله تعالی
تشاقون فیهم که واقع است از پیش لفظ فیهم یعنی در اصل تشاقونی بوده
و یا را حذف فرموده و اکتفا بکسر نموده پس دیگران نون را مفتوح سازند
بر قاعده نون جمع و از آنجهت که تشاقون بتشدید قاف در نظم نمی نشست تلفظ
بآن نفرموده از روی تقوی قوله معا آه یعنی نقل کرده اند و صل نموده اند
بما لفظ تتوفیهم الملائکة را در دو موضع از حمزه بیاء تذکیر زیرا که تانیث الملائکه
حقیقی نیست پس دیگران بتانیث خوانند بر اصل قوله سما کاملا یهدی
بضم و فتحه ه و خاطب یرو اشرعا و الاخر فی کلا لا یعنی لا یهدی من یضل

زعم یا

بضم یا و فتح دال بر بنا مفعول بلند شده در حالتی که کاملیت از نافع و ابن کثیر و
ابو عمرو و ابن عامر تا بر طبق و من یضلل الله فلا هادی له باشد ای من یضلله الله
لا یهدی پس دیگران از فتح یا و کسر دال بود و ضمیر فاعلش راجع بلفظ الله
باشد یا یهدی بمعنی یهتدی بود قوله و خاطب آه یعنی بخطاب بخوان لفظ
اولم یروا الی ما خلق الله را از حمزه و کسائی در حالتی که این بخطاب مشروع و
منقول است قوله والاخر آه یعنی اولم یروا الی الطیر بخطاب حاصلیت در
حفظ و نگاه داشتی از حمزه و ابن عامر پس دیگران از هر دو لفظ بغیب باشد
قوله وَرَا مُفْرَطُونَ اكْسِرْ ضَا يَتَفَيَّؤُ الْمُؤَنَّثُ لِلْبَصْرِ قُلْ مُتَقَلَّا ه یعنی ...
پا را از آنهم مفرطون را از نافع فقط در حالتی که تو ماننده باشی به کوهی
پر از آب در بسیاری نفع گرفتن طالبان بعلم تو و درین قراءة از افراط بمعنی
غلو در معصیه باشد و از باقیان را را مفتوح کرده اند تا بمعنی متقدمون یا منسیون
بود قوله یتفیؤا آه یعنی قبول کرده اند یتفیؤا ظلاله را که واقع است پیش
از مفرطون بتانیث از برای ابو عمرو بصری پس غیر او را بتذکیر بود از آنجهت که
تانیث ظلال حقیقی نیست قوله و حق صحاب ضم نسقیکم معا لشعبة خاطب
یجحدون معلا لا یعنی ضم نون نسقیکم هم درین سوره و در قد افلح خوان ابن کثیر
و ابو عمرو و حمزه و کسائی و حفص است که خداوندان مصاحبه اند پس دیگران
را فتح باشد و هر دو لغة اند قوله لشعبة آه یعنی بخطاب بخوان افبنعمة الله
یجحدون را از شعبه در حالتی که تو را از زلال علوم سیراب کرده باشند یا سیراب
کننده باشی دیگران از ابس از برای غیر شعبه بغیب باید خواند اما خطاب بر مناسبت
والله فضل بعضکم و غیب بر موافقه فما الذین فضلوا قوله و ظعنکم اسکانه
ذائع و یجزین الذین النون داعیه نوّلا ه ملکت و عنه نقص
الاخفش یاء ه و عنه روی النقاش نونا موهلا ه یعنی یوم ظعنکم به
اسکان عین او مشهور شونده است از کوفیان و ابن عامر پس غیر ایشان

نقلا

سبت

بفتح خوانند و اسکان و فتح دو لغة اند مثل شعر و شعر قوله و یجزین آه یعنی و
لنجزین الذین صبروا داعی او یعنی قاری او بخشنده است او را نون یعنی
ابن کثیر و عاصم و ابن ذکوان او را بنون عظمه می خوانند و باقیان بیار
غیبه و ضمیرش راجع به لفظ الله باشد در و ما عند الله قوله و عنه آه اقرا من
کونه است یعنی اخفش که راوی ابن ذکوان است در کتاب خود نقص نموده
بر یار لیجزین از ابن ذکوان پس چگونه نون را از و روایه کرده ۲ از اخفش
۱ واو از ابن ذکوان نون را نیز در حالتی که نقاش بار دامل نقل ضعیفش شمرده
اند و نسبه کرده اند او را ابو شامه حیث قال فی التیسیر و هو عندی و هم زیرا که اخفش
در کتاب خویش بار آورده قوله سوی الشام ضموا و اکسروا فتنوا لهم
و یکسر فی ضیق مع النمل د خللا ه یعنی مضموم کرداننده اند فا را و مکسور سازند
تا را از من بعد ما فتنوا یعنی بر بنا مفعول خوانند ای فتنهم الکفار بالاکراه علی
کلمة الکفر از برای همه قرا غیر از ابن عامر که او بفتح فا و تا میخوانند بر بنا فاعل
ای اوقعوا الفتن فی الذین اسلموا قوله و یکسر آه یعنی مکسور کرده میشود ضاد
را در ضیق مما یمکرون در این سوره و در سورة النمل از ابن کثیر پس غیر او
بفتح خوانند و کسر و فتح دو لغة اند مثل قول و قیل و نیز می توان که فتح تخفیف ضیق
بود مثل میت و میّت قوله دخللا حال است از فی ضیق ای حال کونه دخیلا
فی امره ای ... کما فی النمل فی الکر قوله سورة الاسراء و یتخذوا غیب
حلا لیسوء انون و او و ضم الهمز و المد عدلا ه سما و یلقاه یضم
مشددا کفی یبلغن امدده و اکسر شمردلا ه یعنی الا تتخذوا از ابو عمرو
فقط خدا و ندی شیرین گشته یعنی او بیار غیبه میخوانند و دیگران بتا بر خطاب و وجه
غیب و خطاب در او همچنانست که در لا تعبدون الا الله در البقره قوله لیسوا
آه یعنی ۲ لیسوا بیار غیبه و بواو بعد از همزه مضمومه از حفص و نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ضمیر جمع راجع بلفظ عباد باشد در بعثنا علیکم عبادا لنا ۳ لیسوا به

بلغ

یا و فتح

یا و فتح همزه و این قراءة ابن عامر و حمزه و ابو بکر است و ضمیرش بلفظ رب باز گردد
در عسی ربکم یا به لفظ وعد در فاذا جاء وعد الآخرة بدان که الفی که بعد از واو است
در قراءة جمع الفی است که بعد از واو جمع می نویسند و واو عین الفعل و واو
صورة همزه مرد و محذوف اند و در قراءة فتح همزه الف همزه باشد و واو عین الفعل
لنسوا خداوند نوعیت که آن منقول است از یک قاری و ضم همزه و اثبات واو که حرف
مد است بعد از همزه عدشان انگاشته اند و برا استشان داشته اند و بسبب این
تعدیل هر یکی از ضم و اثبات واو رفعتی یافته اند قوله و یلقاه آه یعنی کتابا یلقاه منشورا
مضموم گرداننده میشود یا او در حالتی که مشدد است قاف او یعنی بر بنا مفعول
از باب تفعیل از ابن عامر فقط خوانده اند ای کتابا یستقبل به بعد از آن گویا
کسی میگوید که این دو قید بی فتح لام درین کلمه کافیست یا نه جوابش میفرماید بقوله
کفی یعنی کافیست زیرا که فتح لام از تشدید لازم می آید پس دیگران بفتح خوانند و
تخفیف مستلزم سکون لام است و ضمیر فاعلش راجع به کتاب باشد و ضمیر مفعولش
عاید به انسان یا بالعکس زیرا که هر چه بتو رسیده تو نیز باو رسیده قوله یبلغن آه
یعنی ممدود گردان یبلغن عندک الکبر را یعنی زیاده کن بعد از عین الفی را و مکسور
ساز نون مشدده را تا یبلغان شود بصیغه تثنیه از حمزه و کسائی درین حالة که
خفیف الحال باشی و ضمیر تثنیه راجع به والدین باشد و احدهما بدل از او پس یا
بعقد یعنی بحذف الف و فتح نون خوانند و احدهما فاعل یبلغن باشد و نون خود در
همه قراءة مشدد است چنانچه در اول بیت لاحق اشارة بدان فرموده قوله
و عن کلهم شدد و فا اف کلها بفتح دنا کفوا و نون علی اعتلا
یعنی کلمه اف در قرآن سه محل است درین سوره و در الانبیاء و در الاحقاف و در
او سه قراءة است ۱ فتح فا بی تنوین ابن کثیر و ابن عامر را ۲ کسر فا و تنوین حفص
نافع را ۳ کسر بی تنوین دیگر از او مجموع لغات ۳ و فا کلمه اف همه آن نزدیک
شده بفتح فا در حالتی که او ماننده است بدیگر کلمات مختلف فیها در اختلاف

قیان

درا و وماتند ردان فارا درحالتی که تو اعتماد کننده باشی بر رفیقی وبه رفیقی و
اعتلا در اصل ممدود بود قوله وَ بالفتح وَ التحريك خِطْأً مصوّب وَحَرَّكَه
الْمَكِّي وَ مَدَّ وَ جَمَّلا یعنی ان قتلهم کان خطأ کبیرا را بفتح خا و بتحریک طا
بفتح بر وزن عملا مصوّبش کردانیده اند از ابن ذکوان پس باقیان بکسر خا
وسکون طا خواندند بر وزن علما مگر ابن کثیر مکی که او طا را متحرک ساخته بفتح
وبعد از طا الفی را زیاده کرده بر وزن عمادا واین کلمه را بزیور تحریک و
مد آراسته و به این قید هاش بازبسته کما اشار الیه بقوله وحرکه الخ ومعنی اول
اول ضد صواب ومعنی دوم وسیوم اثم قوله وَ خَاطَبَ فِي يُسْرِفْ شُهُودُ
وَضِمْنًا بِحَرْفَيْهِ بِالْقِسْطَاسِ كَسْرُ شَذَا عَلا یعنی فعل خطاب کرده آند
در فلا یسرف فی القتل یعنی بخطاب خوانده اند حمزه وکسائی او را تا مخاطب ولی
باشد یا انسان پس باقیان بغیب خواندند وضمیر از ان ولی بود قوله وضمنا الخ یعنی
در محل مضموم کردن ما قاف بالقسطاس را در دو موضع او یعنی درین سوره
ودر الشعرا اگر خداوندان بوی خوش افزون آمده است بر دیگر بوها یعنی
حمزه وکسائی وحفص بکسر میخوانند ودیگران بضم قوله وَ سَيِّئَةً فِي هَمْزِهِ اضْمُمْ
وَ هَائِهِ وَ ذَكِّرْ وَ لا تَنْوِينَ ذِكْرًا مُكَمَّلا یعنی فعل ضم را بجای آور در همزه
قوله تعالی کل ذلک کان سیئه ودر ها را ونیز این عمل بکن یعنی همزه وها را
دو مضموم کردان و تا رتانیث را بدل به ها کن ضمیر مذکر وحال انکه درین هنگام
تنوین نخواهد بود از برای کوفیان وابن عامر تا اسم مکان شود ومکروها خبر پس
ای کان سیئ المنهی عنه والمامور به مکروها پس دیگران بفتح همزه ونصب تار
تانیث منونه خواندند تا سیئة خبر کان گردد ومکروها خبر بعد از خبر ای کل
المنهی عنه کان سیئة ومکروها قوله ذکرا مکملا یعنی ذکر کردم اینها را ذکر
کردنی که تمام کننده همه قیدها لفظ سیئة است ونیز می توان که حال از
فاعل ذکر باشد یا از فاعل ذکرت محذوف قوله وَ خَفِّفْ مَعَ الْفُرْقَانِ

وَاضْمُمْ لِيَذْكُرُوا شِفَاءً وَفِي الْفُرْقَانِ يَذْكُرُ فُصِّلا یعنی بتخفیف بخوان
ذال وکاف را ومضموم کن کاف را وساکن ساز ذال را از ولقد صرفنا فی
هذا القرآن لیذکروا درین واو ولقد صرفناه بینهم لیذکروا در الفرقان
تا لیذکروا شود بر وزن لیغفروا از برای حمزه وکسائی درین حالتی که
بسبب این تخفیف خداوند شفا رعلت نقل باشی قوله وفی الفرقان الخ یعنی همین
فعل ها را بجای آور در لمن اراد ان یذکر در الفرقان از برای حمزه پس باقیان
بتشدید ذال وکاف وفتح هر دو خواندند که در اصل لیتذکروا ویتذکروا بوده باشد
از تذکروا بنا بر قرب مخرج تا را در ذال ادغام کرده باشند قوله فصل کوبا
که کسی میگوید که با وجود انکه ذکر اسکان کرد قراءة حمزه وکسائی در لفظ اول وقراءة
حمزه در دوم روشن شد یا نه جواب میفرماید که بیان کرده گشت زیرا که ما بعد حرف
مضارعه ثلاثی مجرد ساکن باشد قوله وَفِي مَرْيَمٍ بِالْعَكْسِ حَقٌّ شِفَاؤُهُ
يَقُولُونَ عَنْ دَارٍ وَفِي الثَّانِ نَزَّلَا سَمَا كُفْلُهُ اَنِّثْ يُسَبِّحُ عَنْ حِمًى
شَفَا وَاكْسِرُوا اِسْكَانَ رَجْلِكَ عَمَّلا یعنی اولا یذکر الانسان در مریم بعکس قیود
مذکوره یعنی بتشدید ذال وکاف وفتح هر دو حق ابن کثیر وابوعمرو وحمزه وکسائی
پس غیر ایشان بآن قیدها خواندند یعنی بتخفیف ذال ساکن وتخفیف کاف مضموم قوله
یقولون الخ یعنی کما یقولون بغیب منقولات از حفص وابن کثیر وضمیر جمع کافران
را بود پس از دیگران بخطاب منقول باشد از جهة مناسبت لفظ قل که از پیش
اوست قوله عن دار ای عن قاری عالم ونیز می توان که چون ابن کثیر را دارمی
میگویند یعنی عطار یا نسبته را زوائد الحق باشند مثل کوفی وکوفه قوله و
فی الثان الخ یعنی عما یقولون در محل دوم بغیب منزل شده وعالی گشته بهره او از
قراءة او یعنی عاصم ونافع وابن کثیر وابوعمرو وابن عامر او را بغیب خوانده اند
ودیگران بخطاب قوله انث یسبح الخ یعنی بتانیث بخوان یسبح له السموات را
بر تانیث السموات از خداوندان حمایة که هر یکی از ایشان شفا داده اند علت

جهل را او ایشان حفص وابوعمرو وحمزه وکسائی اند پس از دیگران بتذکیر باید خواند
از انجهة که تانیث السموات حقیقی نیست پس اگر مرد ویقولون را وانیسبح جمع
کنند چهار قراءة حاصل آید ۱ نافع وابن عامر وابوبکر اول را به تا فوقانی و
دوم وسیوم را بیا تحتانی ۲ ابوعمرو وحفص اول وسیوم را بتا فوقانی و
میانه را بیا تحتانی ۳ حمزه وکسائی هر سه را بتا فوقانی قوله واکسروا الخ یعنی بکسر
کردانید اسکان جیم رجلک را از حفص فقط تا بمعنی راجل بود مثل حذر وحاذر
درحالتی که عمل کنندگان باشید به این قراءة پس از دیگران باسکان جیم باید
خواند بمعنی اسم جمع مثل صحب وصاحب یا بکسر را تخفیف کرده باشند مثل کتف
وکتف قوله وَ نَخْسِفَ حَقٌّ نُونُهُ وَ يُعِيدَكُمْ فَيُغْرِقَكُمْ وَاثْنَانِ نُرْسِلَ
يُرْسِلا یعنی افأمنتم ان نخسف وان نعیدکم فیه فنغرقکم بما وا ونرسل علیکم
و فنرسل علیکم نون هر یکی از این پنج کلمه حق دو قاری است یعنی ابن کثیر وابوعمرو
پس غیر ایشان بیا خواندند وضمیر فاعلان بلفظ رب از قوله تعالی ربکم الذی
یزجی لکم بازگردد قوله خِلافَكَ فَافْتَحْ مَعْ سُكُونٍ وَقَصْرِهِ سَمَا صِفْ نَأَى
اَخِّرْ مَعًا هَمْزَهُ مُلا یعنی مفتوح ساز خا را واسکون کام وقصر لام یعنی حذف الف
از لا یلبثون خلافک تا خلفک شود از برای نافع وابن کثیر وابوعمرو وابوبکر
پس از دیگران خا را مکسور باید ساخت وافتح لام واثبات الف تا خلافک گردد
کرده و هر دو بمعنی بعدک اند قوله سما صف گویا سائلی سوال می کند که خلافک
بسبب خلافی که در او کرده اند عالی گشته یا نه جواب میفرماید که عالی گشت
پس وصف کن او را قوله نای الخ یعنی مؤخر ساز همزه را از الف پس الف مقدم
در نای یکجا نبه درین سوره و در فصلت یعنی بگو ناء بر وزن قال از ابن ذکوان
درحالتی که خداوند حجتها باشی درین روایة زیرا که قلب شعبه از شعب عربیه
است پس دیگران بر اصل خواندند یعنی نای بمجوزی پس در او پنج قراءة
باشد ۱ نای بفتح نون وهمزه از قالون وابن کثیر وابوعمرو وحفص ۲ با اماله نون

واو و وسط وبفتح واو وقصر هر چهار را از ورش ۳ نآء از ابن ذکوان ۴ نای به
فتح نون واماله الف از سوسی وخلاد در هر دو سوره واز ابوبکر نیز درین سوره ۵
نای با اماله نون والف از خلف وکسائی قوله تَفْجُرَ فِي الْاُولَى كَتَقْتُلَ ثَابِتٌ وَ
عَمَّ نَدًى كِسْفًا بِتَحْرِيكِهِ وِلا یعنی تفجر لنا در کلمه اولی نه در کلمه دوم که فتفجر الانهار
است بتخفیف جیم مضموم بر وزن نقتل ثابت گشته از کوفیان پس باقیان بتشدید
خواندند از باب تفعیل وا یمعنی از کلمه تفجر که لفظ ناظم است مفهوم میگردد وتخفیف
وتشدید دو لغت اند مثل نجرت ونجرت قوله وعم الخ یعنی نافع وابن عامر وعاصم
کما زعمت علینا کسفا را بفتح سین میخوانند وباقیان باسکان و بر هر دو قراءة
جمع کسفه است بمعنی قطعه همچون سدر وسدره ع وعام گشته لفظ کسفا بمنافع
او بحرکة دادن قاری سین او را از جهة متابعة نقل قوله وَفِي سَبَإٍ حَفْصٌ مَعَ
الشُّعَرَاءِ قُلْ وَفِي الرُّومِ سَكِّنْ لَيْسَ بِالْخُلْفِ مُشْكِلا یعنی بگو که حفص
متحرک کرده است سین را بفتح از قوله تعالی او نسقط علیهم کسفا در سبا وفاسقط
علینا کسفا در الشعرا پس غیر او باسکان خواندند قوله وفی الروم الخ یعنی ثم بجعله
کسفا را در الروم ساکن گردان سینش را از هشام بخلاف واز ابن ذکوان
بی خلاف زیرا که نیست کسفا بسبب این اختلاف مشکل بر قاری پس دیگران
بفتح خواندند قوله وَ قُلْ قَالَ الْاُولَى كَيْفَ دَارَ وَضَمَّ تَا عَلِمْتَ رِضًى وَ الْيَا
فِي رَتَّبَنِي اَنْجَلا یعنی خوانده میشود قال سبحن ربی بعوض قل که واقع است در
اول از ابن عامر وابن کثیر وبقوله الاولی احتراز از قل لو کان فی الارض ملائکة
نموده که دوم است قوله کیف دار یعنی مرکونه که دور ان نموده این لفظ
خواه بلفظ ماضی وخواه بصیغه امر معنی او یکیست زیرا که حضرت رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم مامور بقول شده بود وگفت قوله وضم الخ یعنی مضموم کردان
تا لقد علمت ما انزل را از کسائی فقط درحالتی که خداوند راضی باشی وخبر
موسی باشد علیه السلم پس از غیر او مفتوح باید کردانید تا خطاب با فرعون

بود قوله رَبّي انّي يعني يار اضافه درين سوره در قوله رَبّي اذا الاَّ پنگیتم ظاهر گشته
از نافع وابوعمرو و یار زایده دو موضعست لئن اخرتنی از نافع وابوعمرو در
وصل وازابن کثیر درحالین و فهو المهتدی از نافع وابوعمرو در وصل وازابن کثیر
درحالین و فهو المتدی از نافع وابوعمرو قوله سورة الکهف
وَسَكْتَةُ حَفْصٍ دُونَ قَطْعٍ لَطِيفَةٌ عَلَى اَلِفِ التَّنْوِينِ فِي عِوَجًا بَلَا
یعنی سکتهٔ لطیفه از حفص بی قطع نفس بر الفی است که مبدل گشته از نون تنوین
در عوجا درحالتی که حفص اعتنای نموده که اگر سکت نکنند محذوری لازم می آید
یعنی حفص برین الف سکته می نماید تا تصور نکنند که مگر قیما صفهٔ عوجا واقع شده
بل تقدیر کلام والله اعلم اینست که انزل علی عبده الکتاب حال کونه قیما ولم یجعل
له عوجا و چون مقصود حفص اینمعنی بود و سکت صورت وقف داشت بالضروره
نون تنوین را بدل بالف می بایست نمود قوله وَفِي نُونِ مَنْ رَاقٍ وَمَرْقَدِنَا
وَلَامِ بَلْ رَانَ وَالْبَاقُونَ لَا سَكْتَ مُوصَلَا یعنی وهمچنین سکتهٔ
حفص حاصلست در نون من راق در القیمة وبلام بل ران در المطففین تا
وهم آن نکنند که مگر هر موضعی ازاین یک کلمه است مثل جبار وغفار بل دو
کلمه است وهمچنین سکته کرده در الف مرقدنا در یس تا تصور نشود که مگر
لفظ هذا صفهٔ مرقدنا است بل هذا ابتداست وجمله ما وعد الرحمن خبرش
قوله والباقون الخ یعنی وباقیان را نیست هیچ سکتی براین چهار کلمه که آن سکت
بما رساننده باشد یعنی باقیان قطعا سکت نمی کنند ازان جهته که اگر بر عوجا
ومرقدنا سکت کنند لازم آید که بر هر جه ما بعد ایشان باشد سکت نباید
کرد وهمچنین اگر بر نون من راق ولام بل ران سکت نمانند بنا بر اظهار
لازم شان شود که بر هر مدغمی سکت کنند وحفص و همه محلی چنین نمی کنند پس
توجیه تخصیص سکت حفص باین چهار محل بگویند که اتباع نقل می کند که اگر
علة سکت خوف التباس گویند ضرورة ترا ازان بهست مثل ولا یحزنک قولهم

وانّهم اصحاب النار که در امثال اینها سکت را نکرده اند و در وصل امکانست
که وهم کنند که در مثال اول ما بعدش مقول قول کفارات و در دوم صفت اصحاب النار
قوله وَمِنْ لَدُنْهُ فِي الضَّمِّ اَسْكِنْ مُشِمَّهُ وَمِنْ بَعْدِهِ كَسْرَانِ عَنْ
شُعْبَةَ اعْتَلَى یعنی بجای آور وفعل اسکان را در ضم دال من لدنه یعنی دال را
ساکن گردان در حالتی که اشمام کننده باشی حرکة دال را یعنی بعد از اسکان دال
پیش از کسر نون هر دو لب را واهم آور واشاره بضم دال کن تا معلوم شود که
اصل در دال ضم بوده وساکنش کرده اند همچون عضد قوله ومن بعده الخ یعنی و
دو کسر که بلند شده از شعبه یعنی کسر نون و کسر ها حاصل اند از پس دال یعنی او
چنین میخواند پس درین روایة کسر نون از برای التقاء ساکنین باشد و کسر ها
از جهة اتباع نون و چون قراءة دیگران از ضد قیود مذکوره بیرون نمی آید بیانش
نفرموده قوله وَضَمٌّ وَسَكِّنْ ثُمَّ ضُمَّ لِغَيْرِهِ وَكُلُّهُمُ فِي الْهَا عَلَى اَصْلِهِ تَلَا
یعنی مضموم گردان دال را وساکن ساز نون را وبعد ازان مضموم کن ها را ا
برای غیر شعبه قوله وکلهم الخ یعنی همه قرا خوانده اند در ها هر کس بر اصل خود در
وترک صله پس ابوبکر ها را وصل سازند مثل کتابه وابن کثیر وصل بواو نمایند
ودیگران بترک صله خوانند قوله وَقُلْ مِرْفَقًا فَتْحٌ مَعَ الْكَسْرِ عَمَّهُ ٥
وَتَزْوَرُّ لِلشَّامِي كَتَحْمَرُّ وُصِّلَا یعنی وبگو که من امرکم مرفقا فتح میم و کسر فا
او گشته اند از نافع وابن عامر پس درین قراءة راء را تفخیم باید کرد پس
برای دیگران کسر میم وفتح فا شامل او شوند واین هر دو قراءة دو لغت اند در
مرفق وسنت قوله وتزور الخ یعنی تزاور عن کهفهم از ابن عامر شامی بروزن
تحمر که مضارعی بود از باب افعلال منقول گشته قوله وَتَزَّاوَرُ التَّخْفِيفُ
فِي الزَّايِ ثَابِتٌ وَحِرْمِيُّهُمْ مُلِّئْتَ فِي اللَّامِ ثَقَّلَا یعنی طلعت تزاور
تخفیف در زای او ثابت شده از کوفیان پس غیر ایشان را تشدید باشد
ودر هر دو قراءة در اصل تتزاور بوده که در قراءة اول احدی التائین از

جهة تخفیف محذوف شده و در قراءة دوم تا را اول در دوم مدغم گشته ومعنی
همه یکی است ای تعدل وتنحرف قوله وحرمیهم الخ یعنی نافع وابن کثیر از میان قرا
سبعه فعل تثقیل را بجای آورده اند در لام ولملئت منهم رعبا یعنی ازا
تشدید خوانده اند بر بنای مجهول از باب تفعیل وباقیان بتخفیف از باب
منع یمنع اما در تشدید معنی تکثیر است قوله بِوَرْقِكُمُ الْاِسْكَانُ فِي صَفْوِ
حُلْوِهِ وَفِيهِ عَنِ الْبَاقِينَ كَسْرٌ تَاَصَّلَا یعنی بورقکم هذه الى المدينة اسکان
را او دار صفا شیرینی اوست بنا بر تخفیف کسر یعنی حمزه وابوبکر وابوعمرو
باسکان میخوانند وچون قراءة دیگران نه ضد اسکان بود بیانش فرموده بقوله
وفیه الخ یعنی در را بورقکم کسری که اصیل شده منقولست از باقیان پس معلوم
شد که اصل کسر است واسکان تخفیف اوست مثل فخذ وفخذ ومعنی هر دو
نقره است قوله وَحَذْفُكَ لِلتَّنْوِينِ مِنْ مِائَةٍ شَفَا وَتُشْرِكْ خِطَابًا
وَهُوَ بِالْجَزْمِ كُمِّلَا یعنی وحذف کردن تو تنوین را از ثلثمائة سنین از حمزه
وکسائی شافی آمده بنا برانکه ایشان باضافه میخوانند واضافه درین محل از
برای تخفیف است وهمچنانچه ثلثمائة سنین نیز میگویند مثل بالاخسرین اعمالا که اعمالا را بجای عملا آورده وفرزدق نیز بر نمیوال شعر گفته که ثلث و
مئین للملوک وفی بها وباقیان بتنوین میخوانند پس لفظ سنین بدل بود
از ثلثمائة یا منصوب بنظرفیت لبثوا وثلثمائة عطف بیان بود که بوا و مقدم
داشته باشند ای ولبثوا فی الکهف وهی ثلثمائة یا سنین منصوب باشد
بر تمیز همچون گفتار شاعر که اذا عاش الفتی مائتین عاما و در رسم لفظ ثلث
را جدا از مائة می نویسند زیراکه اصل آنست که کلمات را از هم جدا نویسند
چنانچه ناظم رحمه الله در قصیدهٔ رائیه اشاره بآن فرموده بقوله وقل على
على الاصل مقطوع الحروف اتی والوصل فرع فلا تلغی ابه حظرا قوله و
یشرک الخ یعنی ولا یشرک فی حکمه احدا خداوند تا را خطاب است واو

ثلثمائة سنین می گویند

را بجزم تمام گردانیده اند از جهة نهی یعنی ابن عامر او را بخطاب وجزم کاف میخواند
بر صیغهٔ نهی ومخاطب جناب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم باشد وباقیان بغیب ورفع کاف
بر لفظ نفی خوانند ای ولا یشرک الله احدا فی حکمه ودر قراءة خطاب بر ماقبلش
وقف مطلق بود وبر قراءة غیب مجوز قوله وَفِي ثُمُرٍ ضَمَّيْهِ يَفْتَحُ عَاصِمٌ وَبِحَرْفَيْهِ
وَالْاِسْكَانُ فِي الْمِيمِ حُصِّلَا یعنی مفتوح می گردانند عاصم ضم ثا ومیم را از لفظ
ثمر در دو موضع او یعنی وکان له ثمر واحیط بثمره وباقیان غیر از ابوعمرو هر دو
حرف را مضموم میخوانند ودر قراءة فتح جمع ثمره باشد مثل بقر وبقره ودر قراءة
ضم جمع ثمار وجمع ثمار ثمره قوله وبالاسکان الخ یعنی اسکان را حاصل گردانیده در
میم ثمر از ابوعمرو ودرین قراءة هم جمع ثمره باشد همچون بدن وبدنه قوله
وَدَعْ مِيمَ خَيْرًا مِنْهُمَا حُكْمُ ثَابِتٍ وَفِي الْوَصْلِ لٰكِنَّا فَمُدَّ لَهُ مُلَا
یعنی بگذار وحذف کن میم را از خیرا منهما منقلبا یعنی منها بخوان به افراد از
ابوعمرو وکوفیان مناسبت ماقبلش را که ودخل جنته وموافقه رسم مصاحف
اهل عراق را که کوفه وبصره باشد پس از دیگران به اثبات میم باید خواند یعنی
منهما به تثنیه مطابق ماقبلش را که جعلنا لاحدهما جنتین است وموافقه رسم
مصحفهای اهل مکه ومدینه وشام را که در انها چنین نوشته قوله وفی الوصل الخ
یعنی ممدود گردان لکنا هو الله ربی را یعنی همچنانچه الف بعد از نون در وقف
ثابت می دارند همه قرا در وصلش نیز ثابت دار از ابن ذکوان وهشام که ساکن
ابن عامر اند در حالتی که او را برای قراءة دلیلها وحجتها است یعنی بگویند
که در اصل لکن انا بوده چنانچه در مصحف ابی بن کعب رضی الله عنه نوشته پس
نقل حرکة همزه بنون لکن کردند لکننا شد پس نون را در نون ادغام نموده
اند والف بعد از نون را ثابت داشتند بنا بر اجراء وصل در مجرای وقف یا
بگویند که چون همزه را حذف کردند اثبات الف عوض از او باشد واین
قول زجاج است یا بگویند که ضمیر متصل به لکنا چون همزه او را حذف کردند

کردان

مثل حمیر در تامننا شد وچون الف را از تامننا حذف نمی کنند از لکنا نیز حذف
نکنند واین قول ابو علی فارسی است ودیگران در وصل بحذف الف میخوانند و
میگویند که انا در اصل أَنَ بوده بفتح نون والحاق الف بعد از نون از جهة بیان
حرکة نونست در وقف همچون الحاق هاء سکت بعد از یا در مثل مالیه وماهیه از جهة
بیان حرکة یا در وقف نمی بینی که حمزه در وصل ها را حذف می کند همچنان که الف انا
را حذف می کنند قوله وَذَكِّرْ تَكُنْ شَافٍ وَفِي الْحَقِّ جَرُّهُ عَلَى رَفْعِهِ
سَمْحٌ عَقُولٌ يعني خوانده اند حمزه وکسایی ولم تکن له فئة را بتذکیر زیرا
که تانیث فئة حقیقی نیست پس باقیان بتانیث خوانند بر اصل قوله وفي الحق آه
یعنی میخوانند ابو عمرو وکسایی هنالك الولاية لله الحق را برفع الحق تا صفة الولاية
شود ای الولاية ذات الحق وباقیان بجر میخوانند تا صفة لله شود تبذکیر بخوان
لفظ تکن را وتذکیر شافیست ودر لفظ الحق است جر او پس گویا که کسی می
گوید که کسی قایل گشته برفع الحق جوابش میفرماید آری بر رفع اوست عالمی که
بحث که تاویل کرده رفع او را به وصفیة الولاية قوله وَعُقْبًا سُكُونُ الضَّمِّ
نَصٌّ فَتًى وَيَاءُ نُسَيِّرُ وَالْحَ فَتْحُهَا أَنِّثْ مِلًا وَفِي النُّونِ أَنِّثْ وَالْجِبَالَ
بِرَفْعِهِمْ وَيَوْمَ يَقُولُ النُّونُ حَمْزَةُ فُضِّلَا يعنی میخوانند عاصم وحمزه
وخبر عقبا را بسکون قاف ودیگران بضمش وسکون وضم دو لغت اند مثل عسر و
عسر قوله ویا نسیر آه یعنی خوانده اند ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر ویوم تسیر
الجبال را بتانیث در موضع نون وبفتح یا بر بنای مفعول وبرفع الجبال تا قایم مقام
فاعلش باشد وغیر ایشان خوانده اند به نون در محل تا وبکسر یا بر بنای فاعل
ونصب الجبال بمفعولیة نسیر قوله ویوم یقول آه یعنی خوانده است حمزه
ویوم نقول نادوا را بنون عظمة ودیگران بیا رغیبه وفاعلش الله عز وجل بود
وعقبا بسکون ضم او منصوص جوانمردی است ویا نسیر متابعه کرده اند فتح
آن را کروهی از ثقات امین قوله وفي النون بتا ر تانیث بخوان در موضع
قرار

نون متکلم

نون متکلم والجبال خوانده شده است برفع این قرار سه کانه ویوم یقول حمزه نون
او را راجح داشته بر یا بنا بر انکه ضمیر متکلم اعرف ضمایر است ونیز ضمیرش محتاج
نیست به بازگشتن بچیزی دیگر قوله لِمَهْلِكِهِمْ ضُمُّوا وَمَهْلِكَ أَهْلِهِ ٥
سِوَى عَاصِمٍ وَالْكَسْرُ فِي اللَّامِ عُوِّلَا یعنی لمهلکهم موعدا درین سوره وما
شهدنا مهلك اهله در سوره النمل همه قرا غیر از عاصم مضموم کرده اند میم اش را
تا مصدری میمی باشند از باب اهلاك پس عاصم بفتح میم خواند تا مصدر هلك
بود بفتح لام قوله والکسر آه یعنی وکسر در لام این دو کلمه اعتماد کرده اند بر آن
از حفص تا اسم مصدری باشد از هلك مثل مرجع ورجع اما قیاس فتح لام است
پس ابو بکر را فتح میم ولام هر دو باشد وحفص را فتح وکسر لام ودیگر از ضم
میم وفتح قوله وَهَا كَسْرِ أَنْسَانِيهِ ضُمَّ لِحَفْصِهِمْ وَمَعْهُ عَلَيْهِ اللهَ فِي
الْفَتْحِ وُصِّلَا از باب قلبت یعنی کسر ها را وما انسانیه را مضموم کردان
از حفص قرا وپیوسته کرده است حفص بما عاهد علیه الله را در سوره الفتح
والقطان آنیه درین حکم یعنی حفص آن را نیز بضم ها میخواند بنا بر انکه اصل
در ها ضمیر ضم است ودیگران که بکسر ها میخوانند بنا بر مناسبة یا ساکنه است
که از پیش ها است ووصل به بنا مجهول نیز جایز است قوله لِتُغْرِقَ فَتْحُ الضَّمِّ
وَالْكَسْرِ غَيْبَةٌ وَقُلْ أَهْلُهَا بِالرَّفْعِ رَاوِيهِ فُضِّلَا یعنی میخوانند حمزه
وکسایی لتغرق اهلها را بیا رغیبه مفتوحه وبفتح را بر وزن یعلم وبرفع اهلها بر
فاعلیة لیغرق ودیگران میخوانند بتاء خطاب مضمومه وبکسر را وبنصب اهلها
تا فاعلش ضمیر مخاطب باشد یعنی انت واهلها مفعولش غ لیغرق مفتوح
الفتح والکسر آمده در حالتی که این فعل خداوند غنیه است وبگو که لفظ اهلها
برفع ناقل آن بیان کرده است خلاف او را قوله وَمُدَّ وَخَفِّفْ يَاءَ زَاكِيَةٍ
سَمَا وَنُونَ لَدُنِّي خَفَّ صَاحِبُهُ إِلَى یعنی ممدود کن زای زاکیه را یعنی
زیاده کردان الفی را بعد از او وبتخفیف بخوان یا را از زاکیة بغیر نقلش

نافع وابن کثیر وابو عمرو وپس از غیر ایشان بحذف الف وتشدید یا باید خواند
قوله سما یعنی عالی گشت لفظ زاکیة بسبب آنکه او را بد ولغه میخوانند مثل قاسیة و
قسیة قوله ونون لدنی آه یعنی نون از لدنی عذرا سبک شد وصاحب او
یعنی قاری او خداوند نعمت است یعنی ابو بکر ونافع بتخفیف نون میخوانند بنا بر آنکه نون
وقایه را نیاورده باشند واکتفا بنون لدن نموده یا این نون خود نون وقایه
باشد واصل کلمه لد بود پس باقیان بتشدید نون خوانند یعنی لدن را در نون
وقایه ادغام کرده باشند وچون قید روایة ابو بکر تمام نشده بود بیانش نمود
قوله وَسَكِّنْ وَأَشْمِمْ ضَمَّةَ الدَّالِ صَادِقًا تَخِذْتَ تَخْفِيفٌ وَاكْسِرِ الْخَا
دُمْ حُلًى یعنی بعد از آنکه دال را تخفیف کردی پس ساکن کردان واشمام کن ضمه دال
را از ابو بکر در حالتی که استعمال سکون واشمام صادق باشی یعنی دانی که چگونه
تلفظ بآن می باید کرد زیرا که مشایخ قرا در کیفیة اشمام درین موضع خلاف کرده
اند بعضی گفته اند اشاره بعضو است وبعضی گفته اند اشاره بحرکة اما صاحب
تیسیر در جامع البیان نص بر برد وفرموده یعنی می توان که اشاره بهرد ولب
باشد بی آواز ومی توان که اختلاس بود وچون اشاره بعضو کیرند نون موجود
از اصل لدن باشد که از جهة التقا ساکنین میان نون ویا مکسورش کرده
باشند ونون وقایه از جهة تخفیف محذوف بود واگر اشاره بحرکة انگارند
قضیة بعکس باشد قوله تخذت آه یعنی بتخفیف بخوان تا را اول را ومکسور
کردان خا را از لتخذت علیه اجرا تا بر وزن لعلمت کردد از ابن کثیر
وابو عمرو وآمر کسی در اظهار وادغام ذال بر اصل خود باشند وباقیان به
تشدید وفتح خا خوانند بر وزن لاجتمعت پس درین کلمه چهار قراءة باشد
سه انفراد ویک اشتراک ودر هر چهار قراءة صورتش لتخذت نویسند
تا احتمال همه قراات داشته باشد قوله دم حلی یعنی دایم شود در حالتی
که خداوند حلها وزیورها باشی قوله وَمِنْ بَعْدُ بِالتَّخْفِيفِ يُبْدِلَ أَهْلُهَا

دفوق

وَفَوْقَ وَتَحْتَ الْمُلْكِ كَافِيهِ ظُلِّلَا یعنی وازپس لفظ لتخذت قوله تعالی
فاردنا ان یبدلهما درین سوره وعسی ربه ان طلقکن ان یبدله در بالا سوره
الملك یعنی التحریم وعسی ربنا ان یبدلنا در زیر سوره الملك یعنی نون والقلم
بتخفیف دال قراءة ابن عامر وابن کثیر وکوفیان است پس باقیان بتشدید خوانند
وتخفیف وتشدید دو لغت اند مثل انزل ونزّل و دانستن معنی کافیه ظللا موقوف
بر آنست که بدانند که اهل عربیه را اتفاق است که لفظ ابدال را در تغییر جوهری بجوهری
جوهری دیگر استعمال می کنند چون گفته شد ابدل فلان کذا بکذا یعنی ازیت
که بدل کرد ذات او را بذاتی دیگر ودرین سه محل مقصود تغییر جوهر است پس
درین قراءة هیچکس را از هیچ جهة طعنی وتحتی نرسد واز اینجاست که ناظم رحمه الله
فرموده قراءة تخفیف را بقوله کافیه ظللا یعنی کفایة کننده وخوانده این قراءة
سایه قبول را بر او افکنده ولیکن گویان در قراءة تشدید بحث کرده اند بنا
آنکه زعم ایشان آنست که بدّل مشدد را در تغییر عرض استعمال می کنند نه در تغییر جوهر
یعنی در صفة نه در ذات مثل آنکه چون گویند بدّل زید ثوبه مقصود شان این
باشد که تبدیل نمود صفة جامه را به صفتی دیگر نه جامه را بجامه دیگر وبسیاری از
علما این قول سار رد کرده اند وابو شامه رحمه الله فرموده که این قاعده کلی
نیست بلکه هر یکی را در مکان آن یکی دیگر استعمال میکنند فکیف لا وحال
آنکه قرآن مجید بدان منزل است چنانچه نافع وابو عمرو خوانده اند ومراد تغییر
جوهر است نه عرض قوله فَأَتْبَعَ خَفِّفْ فِي الثَّلَاثَةِ ذَاكِرًا وَحَامِيَةٍ
بِالْمَدِّ صُحْبَتُهُ كَلَا وَفِي الْهَمْزِ يَاءٌ عَنْهُمُ وَصِحَابُهُمْ جَزَاءُ فَنَوِّنْ
وَانْصِبِ الرَّفْعَ وَاقْبَلَا یعنی بتخفیف بخوان تا از لفظ اتبع سببا یعنی او را
با باب افعال بر در هر سه موضع در حالتی که ذکر کننده باشی این قراءة را از ابن
عامر وکوفیان پس باقیان بتشدید خوانند وتخفیف وتشدید دو لغت اند بمعنی
مثل فمن تبع هدای وفمن اتبع قوله وحامیة آه یعنی فی عین حامیة بالف بعد از

حا و یا ر خالصه بعد از میم در محل همزه خدا وندان صحبه حفظش کرده اند یعنی حمزه و کسائی
و ابوبکر و ابن عامر این کیفیتش میخواندای عین حارة پس باقیان بترک الف و
بهمزه در موضع یا میخواندای عین ذات حماة و هی الطینة السودا قوله و صحابهم
الی یعنی خوانده اند خداوندان صحبه بایکدیگر یعنی حمزه و کسائی و جزاء الحسنی
را به نصب و تنوین پس ای قاری تو نیز آن را منون گردان و بنصب در موضع
رفعش بخوان و قبول کن آن را و درین قراءة الحسنی بمعنی الجنة باشد ای فله الجنة
حال گونه مجزی بها پس غیر ایشان بترک تنوین و رفع خواندند باضافه و درین
قراءة الحسنی بمعنی حسنات باشد ای فله جزاء حسناته قوله علی احق السدین
سدا اصحاب حق الضم مفتوح و یاسین شد علی یعنی خوانده اند
ایشان و حمزه و کسائی نیز و بینهم سدا را بفتح سین و خوانده اند ایشان و حمزه و
کسائی نیز و حفص من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا را در یاسین بفتح سین
و باقیان در مجموع بضم سین و فتح و ضم دو لغت اند السدین حاصلیت بر حق
و سدا خداوند مصاحبی سزاوار است و سین مضموم درین و لفظ مفتوح
است ازین قراءة مذکوره و بلند گردان نام علو خویش را بضم فتح سدا در
سوره یس قوله و یاجوج ماجوج اهمز الکل ناصرا و فی یفقهون الضم
و الکسر شکلا یعنی مهموز گردان یاجوج و ماجوج مفید دون را درین سوره
و حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج در الانبیا از عاصم در حالتی که یاری دهنده این قرا
باشی زیرا که همزه اصلیت و اشتقاق ان از اجیج النار باشد یعنی روشنائی آتش و
مراد بلفظ الکل الفاظ چهارگانه است پس دیگران بترک همزه خواندند قوله و فی یفقهون الخ
یعنی گردانیده اند ضم را شکل اعراب یا و کسر را شکل اعراب قاف در یکاد و ن یفقهون
قولا یعنی حمزه و کسائی بضم یا و کسر قاف خواندندای لا یفقهون قول غیرهم لجهلهم قوله
و حرک بها و المؤمنین و مده خراجا شفا و اعکس فتح مع لم ... الا یعنی
یعنی متحرک گردان را را بفتح و بعد از ان مد و دساز این فتح را تا الفی گردد یعنی

حفص

بعد ازرا

بعد از را الفی زیاده کن در فهل نجعل لک خراجا درین سوره و در ام تسألهم
خرجا در سوره المؤمنین تا خراجا شوند از حمزه و کسائی پس دیگران باسکان
را و حذف الف خواندند قوله و اعکس یعنی این امر را معکوس گردان در فخراج
ربک خیر که دوم سوره المؤمنین است یعنی باسکان و قصر بخوان از ابن عامر
و از دیگران فخراج بفتح را و اثبات الف و خرج و خراج دو لغت اند همچون
نول و نوال و معنی مزد و جعل است قوله و مکنی اظهر دلیلا و سکنوا مع
الضم فی الصدفین عن شعبة الملا یعنی اظهار کن نون اول را از دو نون
دوم از قال ما مکنی از ابن کثیر بنا بر موافقه رسم مصحف اهل مکه که در ان هر دو نو
نوشته در حالتی که این اظهار لفظ دلیلت برآنکه در قراءة دیگران بادغام
می باید خواند زیرا که در مصحفهای ایشان یک نون نوشته اند قوله و سکنوا الخ یعنی
ساکن کرده اند مشایخ اهل ادا دال را و ضم صاد درین الصدفین در حالتی که
ایشان نقل کنندگان اند این قراءة را از شعبه که از اشراف و زیرکانست یعنی شعبه
چنین میخواند و اشاره فرموده به بیان قراءة دیگران بقوله کما حقه ضماه و اهمز مسکنا
لدی ردما ائتونی و قبله اکسر الولا لشعبة و الثانی فشا صف بخلفه
و لا کسر و ابدا فیهما الیاء مبدلا و زد قبل همز الوصل و الغیر فیهما
بقطعهما و المد بدءا و موصلا یعنی از باقیان ابن عامر و ابن کثیر و ابو عمرو
بضم صاد و دال میخواندند و دیگران بفتح هر دو حرف ای معنی ظاهری بود و معنی الصدفین
آنست که از برای آنکه لفظ الصدفین در اصل استحقاق هر دو ضم خویش داشت
دال شرا ساکن گردانیدند بنا بر تخفیف پس علت اسکان وجود هر دو ضم باشد قوله
و اهمز الخ یعنی بیاور همزه را در حالتی که همزه را ساکن کرده باشند یا در حالتی که تو
ساکن کننده این همزه باشی در لفظ ردما ائتونی و مکسور گردان پیش ازین همزه تنوینی را که
نزدیک اوست بنا بر التقاء ساکنین از شعبه یعنی بلفظ نمای بیان چنانچه در لفظ نظم الخ
قوله و الثانی الخ یعنی و لفظ دوم که قال آتونی افرغ فاش گشته بهمین قید یعنی باسکان

ودرین

همزه از حمزه بی خلاف و از ابوبکر بخلاف پس وصف کن او را بخلاف قوله و لا کسر
یعنی درین لفظ دوم پیش از همزه هیچ تنوینی نیست تا او را مکسور گردانند بلکه پیش
او لام قال است و او دایم مفتوح می باشد و این که بیان یافت در حالت وصل
بود اما حالت وقف بر ما قبل و ابتدا به این کلمه بیانش فرموده بقوله و ابدا فیهما
الخ یعنی ابتدا کن درین دو موضع در حالتی که ابدال کننده باشی همزه ساکن را
بیا و زیاده کن همزه وصل مکسوره را پیش ازین یا مبدل له یعنی ایتونی بگو اما
ابدال بنا بر سکون همزه و کسر ما قبلش و اما زیادتی همزه بنا بر ان که ابتدا بساکن
محالست و هر دو لفظ بمعنی جیئونی اند قوله و الغیر الخ بیان قراءة دیگران است
یعنی غیر حمزه و ابوبکر درین دو موضع بقطع هر دو همزه میخواندند و مد یعنی بالف
بعد از همزه قطع خواه که این غیر ابتدا کنندگان باشند و خواه وصل کنند بما قبل
و درین قراءة هر دو لفظ بمعنی اعطونی باشند و فتح همزه قطع را از ان جهت بیان نفر
که همزه قطع در امر از باب افعال مفتوح می باشد و در هر دو موضع در هر دو قراءة
بغیر یا می باید نوشت قوله و طاء فما اسطاعوا الحمزة شددوا و ان تنفد
التذکیر شاف تاولا اخبار است با که مشایخ اهل ادا مشدد کرده اند
اند طا را از فما اسطاعوا ان یظهروه از حمزه بنا بر ان که در اصل استطاعوا
بوده و تا را در طا ادغام نموده اند و جماعتی از نحویان انکار حمزه کرده اند درین
قراءة از ان جهت که جمع بین الساکنین علی غیر حده لازم می آید و از غیر حمزه طا را مخفف
خوانده اند یعنی تا را استفعال را حذف کرده اند و این لغتی است در استطاع
قوله و ان تنفد الخ یعنی ان تنفد کلمات ربی تذکیر در او شافی است از روی تاویل
کردن یعنی حمزه و کسائی بتذکیر خوانده اند از ان جهت که تانیث کلمات حقیقی
نیست و باقیان بتانیث میخواندند بر اصل قوله ثلاث معی دونی و لی بار بعد و
ما قبل ان شاء المضافات یجتلا یعنی یاآت اضافه درین سوره کشف
کرده شده در نه موضع معی صبرا در سه موضع که فتحشان از حفص فقط است

ودرین

ودرین دو بی او لیا را از نافع و ابوعمرو و در ربی در چهار کلمه در قل ربی اعلم و عسی
ربی ان یوتین و ربی احدا و لولا و بربی احدا فلم از نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و
در انجه از پیش کلمه ان شاء الله است یعنی ستجدنی ان شاء الله از نافع فقط و یا آت زوا
بهفت اند فهو المهتدی و اثباتش از نافع و ابوعمرو است در وصل و ان یهدین
ربی و ان یوتین و علی ان تعلمن هر سه در وصل از نافع و ابوعمرو و در حالین از ابن
کثیر و ان ترنی از قالون و ابوعمرو در وصل و از ابن کثیر در حالین و ما کنا نبغی از
نافع و ابوعمرو و کسائی در وصل و از ابن کثیر در حالین و فلا تسألنی از همه بغیر اعنی از
ابن ذکوان از یک طریق قوله سورة مریم علیها السلام و حم فایرث بالجزم حلو
رضی و قل خلقت خلقنا شاع وجها لجملا یعنی دو حرف یرثنی یعنی
یرثنی و یرث من آل یعقوب بجزم در جواب امر شیرین اند یعنی مستعمل اند و مشهور
و پسندیده از ابوعمرو و کسائی پس درین قراءة وصل ولیا مناسب باشد و
باقیان برفع خواندند بر طریق استیناف یا بر وصفیه ولیا و بر تقدیر اول وقف
موافق آید و بر تقدیر دوم وصل قوله خلقت الخ یعنی و قد خلقتک من قبل بنون
عظمه در محل خلقتک فاش گشته از حمزه و کسائی از ان روی که این وجهی است
منقولت زیرا که چیزی که دلالت بر عظمت می کند بهتر است از غیر آن و دیگران
خلقتک را بتا متکلم منفرد میخواندند قوله و ضم بکیا کسره عنهما و قل
عتیا جثیا مع صلیا شذا علا یعنی حمزه و استجدا و بکیا کسر باء در محل ضمش
منقولست از حمزه و کسائی و بگو که عتیا و صلیا و جثیا بلند گشته و فاش شده لوی
خوشش ایشان یعنی حمزه و کسائی و حفص این هر سه کلمه را بکسر حرف اول میخواندند و
دیگران هر چهار را بضم بنا برآنکه بکیا و جثیا جمع باک و جاث و عتیا و صلیا
که مصدر عتا و صلا اند در اصل بکوی و جثوی و عتوو و صلوو بر وزن فعول
بوده اند پس واو دوم را در جثوو و عتوو قلب به یا کردند زیرا که در چهارم
واقع بوده اند و بعد از ان چون واو و یا در یک کلمه جمع شدند و حرف اول

ایشان ساکن بود واو را در هر چهار کلمه قلب بیا کردند و بنا بر مناسبت یا ما قبلش
را مکسور ساختند و کسر حرفها اول از برای اتباع این کسرات است قوله
و همز اهب بالیاء جی حلو بخلف و یتا فتحه وانی علی ای یعنی
خوانده اند ورش وابو عمرو بی خلاف و قالون بخلاف لیهب لک غلاما را به
یا رغیبه و فاعل حق عز و علا باشد یا رسول که مراد جبرئیل است و باقیان بهمز
متکلم میخوانند و متکلم جبرئیل باشد و نسیه بهمزه بجبرئیل در سره و قراره از جهات که
اورا به این کار فرستاده بودند قوله و نسیا الخ یعنی کنت نسیا منسیا بفتح نون قراءة
حمزه وحفص است و بکسر قراءة دیگران و فتح و کسر دو لغت اند مثل وتر و وتر و نسی
چیزی حقیر بود که آنرا فراموش کنند یا چیزی که آنرا انام برند طلب نکنند یا چیزی که
از غایت حقارت آنرا فراموش کنند و از ان غافل شوند ع قلب همزه اهب بیا
جاری شده در یا رشیرین او بدان سبب که درین قراءة رجوع ضمیر به حق عز و
علا اصح است چه واهب بحقیقه او ست نه جبرئیل و نسیا فتح او فروزی باشد
است بلند شدن او قوله و من تحتها اکسر ای آخفض الذکر ع فنادی
و خف تساقط فاصلا و فتحلا یعنی مکسور گردان میم را و مجرور ساز تا را از
روز کار از فناد نهامن تحتها از خداوندان بوی خوش که نافع است و حفص
و حمزه و کسائی و ندا کننده مولاد باشد یعنی عیسی علیه السلام ای فنادیها المولود
من تحتها پس از برای دیگران میم را مفتوح باید ساخت و تا را منصوب باید
داشت تا من فاعل نادی باشد و تحتها ظرفش قوله و خف الخ یعنی میخوانند
حمزه تساقط علیک رطبا را بتخفیف سین بنابر آنکه در اصل تتساقط بوده و
یک تا محذوف شده پس دیگران غیر از حفص بتشدید خوانند بدان سبب که تای
دوم را در سین ادغام کرده باشند ع یک شد لفظ تساقط در حالتی که او فاصله
است میان مفعولش که رطبا است و میان فاعلش که لفظ جزی است و
این قول مبرد است که نحویان آنرا قبول کرده اند و جایز داشته اند با وجود آنکه فعل

لازم

لازم را متعدی داشته و صاحب کشاف میفرماید که این نه وجهیست ذو
شانه رحمه الله می گوید که با در بجذع النخلة زیاده است مثل ولا تلقوا بایدیکم
و لفظ النخلة دلالة بر ثمره محذوف تمیل کند پس بتقدیر آیة را چنین گفته که و
هزی الیک جذع النخلة تساقط علیک ثمرة النخلة حال کونها رطبا جنیا و
اینوجه در غایة لطافه و نهایه نزاکة است قوله و بالضم و التخفیف و الکسر
حفصهم و فی رفع قول الحق نصب نادی کلا یعنی خوانده اند
حفص از میان قرات قطا را بضم تا و تخفیف سین و کسر قاف از تسا قط
ت قط النخلة رطبا که النخلة فاعل بود و رطبا مفعولش قوله و فی رفع
الخ یعنی در محل رفع قول الحق الذی فیه یمترون حاصلست نصب قاری
بخشنده نکاه دارنده یعنی عاصم و ابن عامر بنصب لام میخوانند ای قلت
قولا حقا و دیگران برفع ای هو قول الحق قوله و کسر و ان الله ذا الیف اخبر وا
بخلف اذا ما مت سوف فی صلا یعنی وجه کسر همزه از وان الله ربی بوی
دهنده است یعنی ظاهر است که استیناف است یعنی کوفیان و ابن عامر به
کسر میخوانند و دیگران بفتح ای اوصانی بالصلوة والزکوة و بان الله پس
در قراءة فتح در فیکون وصل مناسب آید و در قراءة کسر وقف قوله و اخبروا
الخ یعنی خوانده اند اهل اداء اذا ما مت را با خبار یعنی بیک همزه مکسوره
از ابن ذکوان و لکن بخلاف زیرا که استفهام نیز ازو منقولست یعنی
بدو همزه در حالتی که این اهل اداء وقف کنندگان اند بعهود و رسندگان اند
بمقصود پس دیگران به استفهام خوانند بمعنی انکار و در وجه حذف همزه
اگرچه لفظ اخبار می نماید اما معنی مراد استفهام است قوله و ننجی
خفف رض مقاما بضمه دنا و رئیا ابدل مدغما باسط ملا یعنی
را مکسور گردان ثم ننجی الذین را بتخفیف جیم از انجی از کسائی پس از برای دیگرا
مشدد باید گردانید از نجی و تخفیف و تشدید دو لغت اند قوله مقاما الخ یعنی

وا

ن

مقاما بضم میم او که مصدری باشد یا اسم مکان بود و از اقام نزدیک این
کثیر شده تا اورا چنین خوانده پس غیر او بفتح خوانند تا اسم مصدر باشد یا اسم
مکان بود و از قام قوله و رئیا ابدل الخ یعنی ابدال کن همزه هم اخیر اثاثا
و رئیا را به یا بنابر سکون او و کسر ما قبلش از قالون و ابن ذکوان در
حالتی در حالتی که ادغام کننده باشی یا رمبدل را در یای اصلی از جهت اجتماع
مثلین و کسر کننده باشی ملاحظه دلائل را برادغام با آنکه گویی که ما
ملاحظه لفظ می کنیم نه ملاحظه آنکه همزه بوده و همزه را در هیچ حرفی ادغام نکرده
اند پس از باقیان ابدال نباید کرد بنابر اصل یکر حمزه در وقف چنانچه
در باب وقفش مذکور گشت قوله و ولدا بها و الزخرف اضمم و
سکنا شفاء و فی نوح شفا حق و لا یعنی مضموم گردان واو را و
ساکن ساز لام را از مالا و ولدا و قالوا اتخذ الرحمن ولدا و ان دعوا
للرحمن ولدا و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا یعنی چهار محل درین سوره و
از قل ان کان للرحمن ولد در الزخرف از حمزه و کسائی در حالتی که خداوند
شفا باشی قوله و فی نوح الخ یعنی ماله و ولده الا در سوره نوح بهمین دو قید
مذکورین قراءة حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو است پس دیگران بفتح
واو و تحریک لام بفتح خوانند و این مرد و قراءة دو لغت اند مثل عرب
و عرب یا و ولد جمع و لد بود مثل اسد و اسد قوله شفا حقه و لا یعنی ولده درین
سوره نوح شفا داد حق او از روی محبة و ولا درین بیت مفتوحست قوله
و فیها و فی الشوری یکاد ای رضی و طا یتفطرن اکسروا غیر
و فی التاء نون ساکن حج فی صفا کمال و فی الشوری حلا صفوه و لا
یعنی آمده است تذکیر یکاد السموات درین سوره و در سوره الشوری پسندیده
نافع و کسائی بنابر آنکه تانیث السموات حقیقی نیست پس از غیر اشان تانیث
پسندیده آمده باشد بر اصل قوله و طا یتفطرن الخ یعنی مکسور سازید طارا

اصل

ازیتفطرن

یتفطرن در حالتی که طا شدد نباشد و بنهید نونی ساکن را در موضع تا را او نا مضاعفی
شود از انفطار بمعنی انشقاق درین سورة از ابو عمرو و حمزه و ابوبکر و ابن عامر و
در سورة الشوری از ابو عمرو و ابوبکر فقط پس از برای باقیان یتفطرن باید خواند
به تای مفتوحه در محل نون و بفتح طا رشدده از باب تفعل بمعنی یتشققن قوله
حج الخ یعنی نونی ساکن که غالب آمده بحجت در صفا کمال خویش قوله حلا صفوه و لا
یعنی یتفطرن در الشوری خوش شد و شیرین گشت صفا او از برای متابعت کردن
او یتفطرن را درین سوره قوله و ورائی و اجعل لی و انی کلاهما ه
و ربی و اتانی مضا فانها الوفا یعنی ورائی و کانت امرأتی که بفتحش
از ابن کثیر فقط است و اجعل لی آیة که از نافع و ابو عمرو است و انی اعوذ
و انی اخاف که از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو است و ساستغفر لک ربی انه
که از نافع و ابو عمرو است و آتانی الکتاب که از ائمه قرات غیر از حمزه یاآت
مضافات این سوره اند که اولی اند بحفظ و ضبط قوله سوره طه
لحمزة فاضمم کسرها اهله امکثوا معا و افتحی انی انا دائما حلی
یعنی مضموم گردان کسر ها را اهله امکثوا را درین سوره و در القصص از حمزه از ان
جهه که در ها ضمیر اصل ضم است پس از برای غیر او مکسور باید کرد بنابر متابعت کسر ما
قبلش قوله و افتحوا الخ یعنی مفتوح سازید همزه انا ربک را از ابن کثیر و ابو عمرو
در حالتی که دایم باشد زیورها علوم شما ای نودی بانی پس از جهة دیگران مکسور
باید خواند ای نودی فقیل انی قوله و نون بها و النازعات طوی ذکا
و فی اخترتک اخترناک فاز و ثقلا و انا و شام قطع اشدد
و ضم فی ابتدا غیره و اضمم و اشرکه کلا یعنی بتنوین بخوان
بالواد المقدس طوی را درین سوره و در والنازعات از کوفیان و ابن عامر
بر اصل که آن منصرفست و برین تقدیر اسم وادی باشد پس مذکر بود پس از
غیر ایشان بترک تنوین باید خواند و برین تقدیر اسم بقعه بود و لا ینصرف

ع

الی صو

باشد بنا بر تانیث و علمیة و در حالة وقف هر کسی در فتح و اماله بر اصل خود باشند قوله
ذکا یعنی طوالی که بوی داده یعنی ظاهر شده که مقصود کدام محل است قوله و فی
اخرتک آه یعنی اخرتنک در محل اخرتک فیروزی یافته از حمزه و مشدد کردانیده
همزه کلمه و اتانا را یعنی و اتانا اخرتنک هر دو کلمه را بصیغه عظمة خوانده و دیگران به
تخفیف و اتانا و اخرتک بتاء مضمومه یعنی مرد و بصیغه متکلم مفرد و سجاوندی آورده
که در قراءة غیر حمزه بر طوی وقف باشد و در قرارت حمزه وصل قوله و شام آه یعنی
قراءة ابن عامر شامی است قطع همزه اشدد به ازری یعنی آن را بهمزه قطع مفتوحه
میخوانند در حالتی بر صیغه مضارع متکلم مجزوم در جواب اجعل لی وزیرا اگر دعا است
قوله و ضم آه بیان قراءة دیگران است یعنی مضموم کردان همزه را در ابتدا اگر دل
غیر ابن عامر به این کلمه و حذفش کن در وصل بنا بر انکه لفظ امر است مثل انظرنا
عطف باشد بر اصل قوله و اضمم آه یعنی مضموم ساز صدر و اشرکه فی امری را که
آن همزه است از ابن عامر تا حیث المعنی عطف باشد بر اشدد عطف متکلم بر متکلم
ای اذا جعلت لی هرون وزیرا اشددت به ازری و اشرکته فی امری پس باقی
بفتح خوانند تا لفظ امر باشد از باب افعال عطف دعا بر دعا قوله مع الزخرف
اقصر بعد فتح و ساکن مهادا ثوی و اضمم سوی فی نداء کلا و
یکسر با فیهم و فیه و فی سدی مما ل و قوف فی الاصول تاصلا
یعنی الذی جعل لکم الارض مهادا که اقامت نموده درین سوره و سورة الزخرف
حذف کن الف را بعد از فتح میم او و بعد از اسکان ها او یعنی مهدا
بخوان از کوفیان پس دیگران مهادا خوانند بکسر میم و فتح ها و الف اثبات
و در هر دو قراءة مصدر اند یعنی مفعول مثل کتب و کتاب که هر دو بمعنی مکتوب
اند ای ممهدا قوله و اضمم سوی آه یعنی مضموم کردان سین مکانا سوی را
در قراءة قاریان جواد که محافظه نموده اند قراءة با نکه نقل کرده اند و عمار ساخته
اند یعنی حمزه و عاصم و ابن عامر بضم سین میخوانند و باقی قرا بکسر قوله و فیه آه یعنی

امالی که در

امالی که در حالة وقف اصل کشته و بیان یافته در باب اماله که از ابواب اصول
مذکوره است حیث سوی و سدی فی الوقف عنهم تسبلا حاصل آمده در سوی
درین سوره و در ان یترک سدی در سورة القیمة و تکرار این مسئله بنا بر تجدید
عهد است و بنا بر ان نیز که ناظم نبرند که ضم سین مانع اماله ایشده پس در سوی
پنج قراءة باشد ۱ قالون و ابن کثیر بکسر سین و ترک اماله ۲ ورش و ابو عمرو بکسر سین
و بین بین ۳ ابن عامر و حفص بضم و فتح ۴ حمزه و ابو بکر بضم و اماله ۵ کسائی بکسر و اماله و
معنی همه یکی است ای مکانا مستویا مسافته علی الفریقین قوله فیسحتکم ضم و
کسر صحابهم و تخفیف قالوا ان عالمه دلا یعنی فیسحتکم بعذاب لغذا و ذم
ضم اند در یا و خدا وند کسر اند در حا را او جماعتی از قرا که ایشان را با تکیه تکرر معنی صحبتی
می بوده یعنی حمزه و کسائی و حفص چنین میخوانند پس قراءة دیگران بفتح یا و حا
باشد و اسحت و سحت بمعنی اند ای استاصل قوله و تخفیف آه یعنی نون
ان از قالوا ان هذان حفص و ابن کثیر بتخفیف میخوانند و دیگران بتشدید قوله
و هذین فی هذان حج و ثقله دنا فاجمعوا صل و افتح المیم حولا
یعنی ان هذان لساحران از ابو عمرو به یا رغالب آمده در حجة در محل هذان
الف زیرا که قراءة یا بر اصل است چه هذین اسم ان است و اسم ان منصوب
می باشد و نصب تثنیه به یا است پس دیگران بالف خوانند و تشدید نون هذا ن
نزدیک کشته به ابن کثیر یعنی او بتشدید میخوانند پس باقیان را تخفیف بود و این مسئله
در النساء مذکور شد پس چهار قراءة شود ۱ نافع و ابن عامر و ابو بکر و حمزه و کسائی
بتشدید نون اول و تخفیف نون دوم و بالف و درین قراءة در اصل انه بوده
باشد که ضمیر شان را حذف کرده باشند و لام لساحران زاید بوده می توان
ان بمعنی نعم باشد مثل که شاعر شعر و یقلن شیب قد علاک و قد کبرت
فقلت انه که ان بمعنی نعم است یعنی جماعتی زنان مرا می گفتند که پیری بی
کشته بر تو در حالتی که من پیر کشته بوده بودم پس گفتم اری و چند وجه دیگر می توان

۲ ابن کثیر بتخفیف نون اول و تشدید دوم و وجه این قراءة چنان گویند که ان مخففه
است از مثقله که او را از عمل باز داشته اند تا هذان را منصوب نسازد بل هذان
مبتدا است و لساحران خبرش و لام از برای فرقیت میان ان مخففه و
نافیه نزد بصریان و بمذهب کوفیان ان نافیه باشد و لام بمعنی الا ای ما هذان
الا ساحران و ازان جهت که این قراءة بر اصل عربیة بود اشارة نموده بان بقوله
عالمه دلا یعنی داننده این روایة و خواننده این قراءة غرض خود را حاصل
کرده و کار خویش را به پایان رسانیده و تشدید از برای بعد مشار الیه بود ۳
ابو عمرو بتشدید نون اول و هذین به یا و این قراءة بر اصل است زیرا که هذین
اسم ان است ۴ حفص بتخفیف هر دو نون و توجیهش همان است که در قراءة ابن
کثیر گفته شد الا انکه در اینجا تخفیف نون دوم دلالت بر قرب مشار الیه می کند
قوله فاجمعوا آه یعنی فاجمعوا کیدکم را بهمزه وصل و فتح میم بر بنا امر از جمع
یجمع بخوان از ابو عمرو در حالتی که عارف باشی به کردش چرخ یعنی دانی که در
قراءة ابو عمرو چنین می باید خواند و در قراءة باقیان بهمزه قطع و کسر میم از
باب افعال قوله و قل ساحر سحر شفا و تلقف ارفع الجزم مع انثی یخیل
مقبلا یعنی بگو لفظ سحر که شفا داده در محل ساحر منکر و آمده یعنی حمزه و کسائی
انما صنعوا کید سحر میخوانند با قامة مصدر در مقام اسم از جهة مبالغه و اضافه بمعنی من
باشد یا لام ای ما صنعوا شیئا الا کیدا من صناعة السحر و او کید السحر و دیگران
ساحر خوانده اند ای ساحر من الساحرین قوله تلقف آه یعنی مرفوع کردان
جزم تلقف ما یافکون را و تانیث یخیل الیه از ابن ذکوان تا تلقف جمله حالیه
شود از فاعل القی یا از مفعولش و ضمیر یخیل راجع بلفظ حبال یا عصی باشد اگر گویی
مفعول القی کلمه ما است بمعنی الذی پس چگونه ضمیر مونث در تلقف راجع به آن
شود جواب گویند باعتبار معنی ما که کنایة از عصا است و عصا مونث است
پس از ابن ذکوان بجزم تلقف باید خواند در جواب امر ای ان تلق تلقف و

بتذکیر

بتذکیر یخیل با فاعلش انها تسعی باشد که در تاویل السعی الیه است قوله
و انجیتکم و اعدتکم ما رزقتکم شفا لا تخف بالقصر و الجزم فصلا
یعنی قد انجیناکم من عدوکم و واعدناکم و کلوا من طیبات ما رزقناکم هر یکی با فراد ضمیر متکلم
شفا داده اند یعنی حمزه و کسائی باین کیفیة میخوانند که در نظم است و اکتفا بلفظ
نموده و دیگران هر سه را بنون عظمة میخوانند و بنا بر ظهور قراءة دیگران را بیان نفرموده
زیرا که آن از قبیل افراد و جمع است که چون بیان افراد نموده دیگران بجمع خوا
خوانند قوله لا تخف آه یعنی بیان کرده اند لا تخاف درکا و لا تخشی را از حمزه بحذف
الف و جزم فا در جواب فاضرب ای ان لا تضرب لا تخف پس اثبات الف
لا تخشی درین قراءة یا از جهة قطع کلام بود یا از جهة اشباع فتحه بنا بر موافقه دیگر اواخر
آیات و دیگران لا تخاف میخوانند بالف و رفع بر طریق استیناف یا به آنکه جمله حالیه
است از فاعل فاضرب ای فاضرب غیر خائف قوله و حا فیحل الضم فی کسره رضی
و فی لام یحلل عنه و افی محللا یعنی ضم در محل کسر حا فیحل علیکم غضبی و در لام
و من یحلل علیه پسندیده کسائی آمده از حل بمعنی نزل و پسندیده دیگران کسر آه
از حل بمعنی وجب و در غیر این دو محل بر کسر آن اتفاق است قوله و فی لام آه یعنی
ضم در لام و من یحلل تمام گشته از روی تردد در حالتی که این ضم منقول است از
کسائی و انجمع اشاره بجواز این دو قراءة است قوله و فی ملککنا ضم شفا و افتحوا
اولی نهی و حملنا ضم و اکسر منقلا کما عند حرمی و خالطت
شد ف بکسر اللام یحلل عنه حلا دراک و مع با بتنخ ضمه
و فی ضمه افتح عن سوی ولد العلا یعنی ضم که شافی آمده حاصل شده در
میم بملکنا و لکنا از حمزه و کسائی ای بسلطاننا و مفتوح کردانید ای خداوندان
عقلها میم را از نافع و عاصم ای با ن ملکنا امرنا پس از جهة باقیان میم را مکسور
باید ساخت ای باختیارنا و می توان که هر سه یک معنی باشند مثل وتر و وتر قوله
و حملنا آه یعنی مضموم ساز حا را و مکسور کن میم را در حالتی که مشدد گشته میم با

از ابن عامر و حفص و نافع و ابن کثیر تا از تحمیل شود ای حُمِّلنا غیر نا مضموم ساختن و مکسور
گردانیدن مثل مضموم ساختن و مکسور گردانیدن حرفی پس باقیان بفتح حا و بفتح
میم مخففه میخوانند از حَمَل ای نحن حَمَلنا قوله و خاطب الخ یعنی بخطاب خوانده اند
حمزه و کسائی در حالتی که خداوندان بوی خوش تقوی اند قال بَصُرتُ بما لم تَبصُروا
را بر آن تقدیر که خطاب کننده سامری بود و مخاطبان حضرت موسی و بنی اسرائیل
پس باقیان بغیب و ضمیر بنی اسرائیل را باشد قوله و بکسر اللام الخ یعنی لن تُخلِفَه
بکسر لام شیرین گشته از ابو عمرو و ابن کثیر ای لا تقدر و اعلی خلافه پس در باب
آنرا و بخوانش پس از غیر ایشان فتح لام شیرین شده باشد ای لا یُخلِفکه الله تعالی
قوله و مع یا الخ یعنی ضم یا و ایا حاصل اند در یوم یُنفخ فی الصور و مفتوح گردان
فا را در محل ضمش بر بنا مفعول از غیر ابی العلا که ابو عمرو است پس ابو عمرو بنون
مفتوحه و فا مضمومه خواند بر صیغه متکلم ای نأمر بالنفخ فی الصور قوله و بالقصر
للمکی و اجزم فلا یخف ه و انک لا فی کسره صفوة العلی یعنی بخوان فلا
یخف ظلما را بحذف الف و مجزوم کن فا را و را بر بنا نهی غایب از ابن کثیر مکی
پس از غیر او باثبات الف باید خواند و برفع فا یعنی فلا یخاف بر طریق اخبار
قوله و انک الخ یعنی و انک لا تظمؤا فیها برگزیدگان بزرگوار بکسر ان رفته اند
یعنی ابو بکر و نافع بکسر همزه میخوانند تا عطف باشد بر ان لک و دیگران بفتح
تا عطف شود بر الا تجوع قوله و بالضم ترضی صف رضی یأتهم مؤنث
عن اولی حفظ لعلی اخی حلی ه و ذکری معا الی معالی معا حسن
عین نفس انی دا اسمی انجلی یعنی وصف کن لعلک ترضی را بضم تا را او
از ابو بکر و کسائی ای یرضیک الله در حالتی که پسندیده قرا باشی پس از
غیر ایشان بفتحش وصف باید نمود ای ترضی نفسک و در اماله و فتح هر کس
بر مذهب خود باشند پس پنج قراءة شود ا ورش و ابو عمرو بفتح و بین بین
۲ قالون و ابن کثیر و ابن عامر و حفص بفتح و ترک اماله ۳ ابو بکر بضم و فتح ۴

حمزه بفتح و اماله ۵ کسائی بضم و اماله قوله تأتهم الخ یعنی او لم یأتهم بتانیث منقولست
از جماعتی علما که اصحاب حفظ و ارباب ضبط اند یعنی حفص و نافع و ابو عمرو پس
دیگران بتذکیر منقول باشد بنا بر آنکه تانیث کلمه بینة حقیقی نیست قوله لعلی الخ بیان
یاات اضافه سیزده گانه است یعنی فتح یا در لعلی آتیکم از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و
ابن عامر است و اخی اشدد از ابن کثیر و ابو عمرو و فی ذکری اذهبا از نافع و ابو عمرو
و ابن کثیر و اتی دو محل یعنی انی آنست و انی انا ربک از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
ولی دو موقع یعنی ولی فیها از ورش و حفص و یسر لی امری از نافع و ابو عمرو و حشرتنی
اعمی از نافع و ابن کثیر و علی عینی اذ از نافع و ابو عمرو و لنفسی اذهب از نافع و ابی
و ابو عمرو و و انتی انا الله از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و لا برأسی انی از نافع و ابو عمرو و
از جهت ضرورة شعر یا را از عینی انداخته قوله علی یعنی لعلی و اخی خداوندان نور
فتح و سکون اند قوله انجلی یعنی هر یکی از این الفاظ ظاهر گشت که از یاات اضافه
اند قوله سورة الانبیا علیهم السلم و قل قال عن شهد و اخیرها عن لا
و قل اول لم لا واو دار یه و صلا یعنی قال ربی بلفظ ماضی در موضع قل
منقولست از حفص و حمزه و کسائی که خداوندان شیرینی محبت اند بنا بر آنکه در
مصاحف کوفه چنین مرسوم است و قال رب احکم در آخر سوره هم بلفظ ماضی عالی
گشته از حفص فقط پس باقیان در هر دو محل قل بلفظ امر خوانند و بر هر دو تقدیر
قایل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد قوله و قل اولم الخ یعنی و مکه او لم
یر الذین بحذف واو چنانچه در مصحف مکه مرسوم است عالم آن که ابن کثیر است
آنرا خوانده و بنقل آنرا امام رساینده پس دیگران باثبات واو عطف خوانند
بمتابعة مصاحفشان قوله و تسمع فتح الضم و الکسر غیبة ه سوی الیحصبی
و الصم بالرفع و کلا ه و قال به فی النمل و الروم دارم ه و
مثقال مع لقمن بالرفع اکملا ه یعنی و لا تسمع الصم الدعا فتح بجای ضم تا و هم
فتح بجای کسر میم و یا تحتانی بعوض تا فوقانی که مضارع سمع بود قراءة غیر ابن عامر

یحصبی است و متوکل کرده اند لفظ الصم را برفع تا فاعل او باشد و قایل گشته
یعنی خوانده ابن کثیر بهمین قید ها در و لا تسمع در النمل و الروم پس ابن عامر در این
سوره و غیر ابن کثیر در آن سوره تا مضمومه و میم مکسوره خوانند بر صیغه خطاب
از اسماع و مخاطب جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و الصم را منصوب
گردانید تا مفعول اول تسمع بود قوله و مثقال یعنی مثقال حبة در این سوره و در لقمن
برفع تمامش کرده اند یعنی نافع برفع میخوانند بنا بر آنکه کان تامه است و خبری
خواهد و تانیث تک در لقمن از آنجهة باشد که مراد از مثقال سیئه است پس
باقیان بنصب خوانند بر خبریة کان ای ان کان السیئة و ان تک المظلمة مثقال
حبة قوله دارم یعنی شیخی که در رفتار گام ها را تردیک می نهد یعنی از قراءة دو رست
قوله جذاذا بکسر الضم راو و نونه ه لیحصنکم صاف و انث عن کلا
یعنی خوانده است فجعلهم جذاذا را بکسر جیم مضمومه راوی که کسائی است که
تا جمع جذیذ بمعنی مجذوذ بود ای مقطوع مثل کرام در جمع کریم و باقیان بضم جیم
می خوانند که جمع جذاذه بود مثل زجاج در جمع زجاجه قوله و نونه الخ یعنی لنحصنکم
من بأسکم بنون او دوستی نموده با ابو بکر و از آنجهه ابو بکر او را بنون عظمه می
خواند قوله و انث عن کلا یعنی لتحصنکم را مؤنث ساخته اند از آنجه که تانیث در آ
محفوظیت یعنی حفص و ابن عامر بتا تانیث میخوانند ای لتحصنکم الصنعة او اللبوس
زیرا که معنی لبوس درع است و او مؤنث آمده پس باقیان بیا تحتانی خوا
خواه که ضمیر این یا را تانیث شمرند ای لیحصنکم اللبوس حمل بر لفظ و خواه که یا را
کیرند که ضمیرش نوشت ای لیحصنکم الله او داود علیه السلم قوله و سکن
بین الکسر و القصر صحبة و حرم و تنجی احذف ثقل کذی صلا یعنی ساکن
گردانیده اند خداوندان صحبة یعنی حمزه و کسائی و ابو بکر را را در میان کسر حا
و در میان قصر را یعنی حذف میکنند الف را از و حرام علی قریة و حرم بخوانند
پس دیگران بفتح حا و را و باثبات الف بعد از را خوانند و ایشان دو لغه

اند مثل حل و حلال قوله و ننجی احذف الخ یعنی حذف کن نون دوم را و مشدد ساز جیم را
از ننجی المؤمنین تا نجی شود از ابن عامر و ابو بکر زیرا که در مصاحف یک نون مرسوم
است اما نحویان این قراءة را ضعیف شمرده اند و گفته که نجی اگر بنا مفعول
بایستی که یا را مفتوح بود و المؤمنین را برفع خواندندی بر فاعلیة او و اگر
بنا متکلم است از انجی که نون دوم را در جیم ادغام کرده اند و ظیفه آنکه اخفا
بودی نه ادغام و اگر متکلم از باب تفعیل است همچنین راست نیست زیرا که هیچ
را در حرفی شدد ادغام نمی کنند مثل کُم میقات و نیز نون در جیم مدغم نمی شود بنا بر
بُعد مخرج و جواب شان اینست که نجی ماضی مبنی للمفعول است که بنا بر تخفیف یا
اورا ساکن کرده اند همچنانچه قراءة شیخ حسن بصری است در و ذروا ما بقی
بسکون یا و قایم مقام فاعلش مصدر یست مضاف به المؤمنین ای نجی النجاء المؤمنین
چنانچه ابو جعفر در الجاثیه لیجزی قوما خوانده که تقدیرش لیجزی الجزاء قوما و از جهة این
اشکالها تحریض فرموده به استعمال ذهن و فهم بقوله کذی صلا یعنی این کار را
تقدیم رسان در حالتی که در تیز ذهنی همچون آتش شعله زننده باشی قوله و للکتب
اجمع عن شذی و مضافها ه معی مسنی انی عبادی مجتلی ه یعنی مجموع ساز
کطی السجل للکتب را یعنی للکتب بخوان از خداوندان بوی خوش یا از خداوندان
نفس نفیس که حمزه و کسائی و حفص اند پس از باقیان للکتاب خوانند با فراد
که معنی جمع از او مستفاد میشود و سجل نام فرشته ایست که صحیفها بنی آدم را
می نورد و یا نام شخصی است که کاتب وحی بوده و غیر این نیز گفته اند قوله و مضافها
یعنی یاات اضافه این سوره جلوه داده شده در چهار محل هذا ذکر من معی که
فتحش از حفص فقط است و مسنی الضر و عبادی الصالحون که از همه قراات
غیر از حمزه و انی اله من دونه که از نافع و ابو عمرو است قوله سورة الحج
سکارى معا سکرى شفا و محرک ه لیقطع بکسر اللام کم جید و لا
یعنی و تری الناس سکارى و ما هم بسکارى در هر دو محل خوانده شده بکسر می تر د

حمزه وکسائی وترد باقیان سکاری و در اماله وترک اماله هرکس بر اصل خود
باشند وسکری وسکاری دو لغة اند در جمع سکران الا انکه اصل آنست که
جمع فعلان بر فعالی آید مثل کسلان وکسالی اما چون سرجه درا و آفتی هست
جمعش بر فعلی می آید مثل قتلی وصرعی وسکران نیز در معنی ایشان بود جمعش بر
سکری نیز کردند قوله لیقطع آه یعنی ثم لیقطع که داده اند لام او را کسر از ابن
عامر وورش وابو عمرو زیرا که اصل در لام امر کسر است وبقوله ثم جیده ظلا اشاره
بر تمیمی فرموده یعنی بسا نوبتی که کردن کسر شیرین شده یعنی شهرت یافته در میان
قرا وباقیان باسکان لام میخوانند بنا بر تخفیف قیاس بر وهو وفهو ولهو الا
در وهو بیشتر بر حرکت اند ودر لیقطع بعکس ازانجهت که حروف وهو واخواتش
کلمه اند وحروف لیقطع وامثالش بیشتر وتشبیه کرده اند مابعد ثم را بما بعد واو
وفا در اسکان بنا بر اشتراکی که در عاطفیة دارند اما اینقدر هست که بیشتر را اتکا
با بعد واو وفا راند بنا بر اتصالی که واو وفا دارند بخلاف ثم وعکس اتصال فا
از واو بیشتر است واز ابن حمزه در فلیمدد وفلینظر خلاف کرده اند ودر واو وفا
نموده اند مثل ولیوفوا قوله لیوفوا ابن ذکوان لیطوفوا له لیقضوا
سوی ابن بیتهم حز جلا یعنی ولیوفوا اند ورتیم بکسر لام روایة ابن ذکوان است
وهمچنین ولیطوفوا بکسر ازان اوست اما کسر لام لیقضوا قراءة ابن کثیر وابو عمرو
وابن عامر وورش است از غیر زنی قرا پس دیگران باسکان خوانند ووجه
دو قراءة گفته شد قوله ومع فاطر انصب لؤلؤا نظم الفة
فرفع سواء غیر حفص تنخلا یعنی منصوب کردان ولؤلؤا ولباسهم
را درین سوره واسوره فاطر از عاصم ونافع در حالتی که ناظم وجامع الفة باشی
در خواطر تا عطف باشد بر محل من اساور که نصبت بر مفعولیة دوم یحلون
پس از برای دیگران مخفوض باید ساخت تا معطوف بر مجرور من ذهب شود
قوله ورفع آه یعنی غیر حفص اختیار کرده اند رفع سواء العاکف را تا العاکف

بسته باشد

عمرو
مبتدا باشد وسوا خبرش پس حفص را اختیار کرده باشد بر مفعولیة دوم جعلنا
ای مستویا والعاکف فاعل مستویا بود قوله وغیر صحابهم فی الشریعة ثم ولیوفوا
محرکه لشعبة انقلا یعنی غیر خدا وندان مصاحبة که نافع وابن کثیر وابو
وابن عامر وابو بکر باشند اختیار نموده اند رفع سواء محیاهم را در سوره الشریعة
یعنی الجاثیه تا خبر محیاهم گردد پس خدا وندان مصاحبة یعنی حمزه وکسائی وحفص
بنصب میخوانند بر حالیة از ضمیر منصوب که در نجعلهم است قوله ثم ولیوفوا آه یعنی
متحرک گردان بفتح واو ولیوفوا اند وثم را از شعبه در حالتی که فارا او مشدد بود
از توفیه شود پس از غیر شعبه باسکان واو وتخفیف فا باید خواند از ایفا قوله
فتخطفه عن نافع مثله وقل معا منسکا بالکسر فی السین شلشلا
یعنی فتخطفه الطیر از نافع مثل ولیوفوا است یعنی خا را او را متحرک سازید بفتح وطا را
مشدد گردانید تا مضارعی باشد از باب تفعل که یک تا از او محذوف بود پس غیر
نافع بسکون خا وتخفیف طا خوانند از باب علم یعلم وخطف ربودن است قوله
معا آه یعنی بگو ای قاری در حالتی که سبک باری در اخذ علم که منسکا در دو موضع یعنی
منسکا لیذکروا اسم الله ومنسکا هم ناسکوه خوانده شده اند بکسر در سین شان از
حمزه وکسائی پس غیر ایشان باید که بفتح خوانده شوند وفتح وکسر دو لغة اند در اسم
زمان ومکان ومصدر ولیکن قیاس فتح است قوله ویدفع حق بین فتحه
ساکن یدافع والمضموم فی اذن اعتلا نعم حفظوا والفتح
فی یقاتلون عم علاه هدمت خف اذ دلا یعنی ان الله یدفع سزا
گشته بسکون دالی که در میان فتح یا وفتح فا را اوست از ابن کثیر وابو عمرو در مو
یدافع تا مضارع دفع باشد پس دیگران یدافع خوانند که مضارع دافع است
وجون بلفظ مجرد وقراءة نموده احتیاج بقید نبود اما شاید که از جهة زیادتی
باشد قوله والمضموم آه یعنی همزه را که مضموم کرده اند در اذن للذین یقاتلون
عالی گشته از نافع وعاصم وابو عمرو پس همزه را باقیان مفتوح باید ساخت ای
وار ضع

اذن الله بعد ازان گویا که کسی را خبر از مضموم ساختن همزه نبوده پس سوال می
کرد آیا حفظ کردند این مضموم را یا نه جوابش میفرماید که آری حفظش نموده به
نقل قوله والفتح آه یعنی خوانده اند نافع وابن عامر وحفص اذن للذین یقاتلون
را بفتح تا فوقانی بر بنا مفعول ودیگران بکسر بر صیغه فاعل وهر دو معنی پیچیدن
آمده اند زیرا که مومنان ومشرکان چون مقاتله نمودند مشرکان نیز ازاده مقا رتبه
واایشان داشتند پس ایشان هم فاعل باشند وهم مفعول وخوانده نافع و
ابن کثیر لهدمت صوامع را بتخفیف دال از هدم وباقیان بتشدید از تهدیم و
معنی هر دو یکیست الا انکه در تشدید معنی تکثیر ومبالغه هست ع فتح در تا یقاتلون
عام گشته بلندی ورفعة او نمی بینی که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا الآیة در شان ایشان نازل شده وهدمت سبک شده زیرا که دلو
خویش پر بر آورده یعنی مقصود خویش را حاصل کرده یعنی چون همان معنی
که از تشدید مستفاد میشود از تخفیف نیز مستفاد می گردد پس هم سبکباری و
چستی خوشتر است قوله وبصری اهلکنا بتاء وضمها تعدون
فیه الغیب شایع دخللا یعنی خوانده است ابو عمرو وبصری فکأین من
قریة اهلکناها را بتاء وبضم تا بر بنا متکلم مفرد وباقیان اهلکناها خوانده اند
بنون عظمة قوله تعدون آه یعنی میخوانند حمزه وکسائی وابن کثیر مما تعدون را
بغیب موافقة ویستعجلونک را وقوله شایع دخللا اشاره باین معنی است یعنی
یعدون غیب در او یاری کرده واچیزی که در کار او دخل ساخته واکثر ویستعجلونک
است که چون او بصیغه غیب بود دخل در یعدون ساخت تا او را نیز بغیب خوانند
وتعدون ازینمعنی اشاع نمود پس یاری وا او کرده باشد ودیگران بخطاب
خوانده اند تا امر عام بود قوله وفی سبا حرف فاء معا معاجزین حق بلا
مد وفی الجیم ثقلا یعنی خوانده اند ابن کثیر وابو عمرو والذین سعوا فی آیاتنا
معاجزین را و والذین یسعون فی آیاتنا معاجزین را نیز در سبا ومعاجزین

اولئک

اولئک اصحاب الجحیم را درین سوره بحذف الف وتشدید جیم از تعجیز ای
حال گوینهم طالبین تعجیز نا پس باقیان معاجزین خوانند بالف وتخفیف جیم ای
ای مسابقین تعجیز نا دو حرف حاصل اند در سوره سبا در حالتی که این هر
دو حرف مصاحب اند واحرف این سوره ومعاجزین سزاوار است
در حالتی که مد در او نیست ودر جیم او ثقل تشدید بجای آورده اند قوله
جملا وولا قل مع لقمن یدعون غلبوا سوی شعبة والیاء بیتی
یعنی کوفیان وابو عمرو غیر از شعبه غالب گردانیده اند لفظ یدعون اول را یعنی
وان ما یدعون درین سوره واسوره لقمن بیا غیبی که از اطلاق ناظم معلوم شود
پس باقیان بخطاب شان غالب گردانیده باشند وخطاب مشرکان را بود
وبقوله الاول احتراز از ان الذین تدعون نموده که دوم است ودر سبعه
در ان خلافی نیست قوله والیا را آه یعنی یا اضافه درین سوره وطهر بیتی فقط
است که نافع وهشام وحفص آنرا آراسته گردانیده اند وآرزنا دو محل اند و
البادی واثباتش از ورش وابو عمرو واست در وصل واز ابن کثیر در حالین و
فکیف کان نکیر از ورش فقط در وصل قوله سورة المؤمنون امانتهم وحد
وفی سال دار یا صلوتهم شاف وعظما کذی صلا مع العظم
واضمم واکسر الضم حققه تنبت والمفتوح سیناء ذللا یعنی
موحد کردان والذین هم لامانتهم را درین سوره واسوره سال سائل یعنی
امانتهم را بخوان از ابن کثیر فقط در حالتی که عالم باشی که این هر دو لفظ همچنین مرسو
پس از غیر ابن کثیر بجمع باید خواند یعنی امانتهم قوله صلوتهم شاف یعنی و
الذین علی صلوتهم را با فراد بخوان از حمزه وکسائی وتوحید شافیست پس دیگران
بجمع خوانند یعنی صلوتهم قوله عظما آه یعنی همچنین فخلقنا المضغة عظما وفکسونا
العظم را بتوحید بخوان از ابن عامر وابو بکر درین حالة که در تیز ذهنی چون آتش
صاحب شعله باشی پس دیگران عظاما والعظام بجمعشان باید خواند ودیل
م اند

توحید درین کلمات آنست که اسم جنس اند و معنی جمع میدهند و تجمع جمع جوانان
بیان انواعیست زیرا که انواع مختلف می باشد قوله واضمم یعنی مضموم کن تا را
و مکسور ساز ضم با را در تنبت بالدهن از ابن کثیر و ابوعمرو تا مضارع انبت
شود ای تنبت الدهن و با زیاده بود مثل کفی بالله پس غیر ایشان بفتح تا
و ضم با خوانند و درین قراءة با از برای تعدیه بود قوله حقر یعنی هر یکی از
ضم و کسر حق ثبت اند قوله والمفتوح الخ یعنی من طور سینا که سین او مفتوح
است نقل کرده اند بهمین فتح از کوفیان و ابن عامر پس غیر ایشان
بکسر سین خوانند و فتح و کسر دو لغت اند و سینا اسمی عجمی لا ینصرف بنابر عجمیت
و علمیت قوله وضم و فتح منزلا غیر شعبة ای نون تترا احفظه و
اکسر الولا و ان نون الخ خفف کفی او تهجرون بضم فاکسر
الضم اجملا یعنی غیر شعبه خداوندان مضموم گردانیدن میم و مفتوح ساختن
زای لفظ منزلا مبارکا اند یعنی ایشان بضم میم و فتح زای میخوانند بنابر آن
که مصدر بود یا اسم مکان هر دو از انزال پس شعبه خداوند فتح میم و کسر زای
باشد تا اسم مصدر باشد یا اسم مکان ولیکن از نزول قوله و نون الخ یعنی منون
گردانیده است لفظ تترا را سزاواری او به تنوین یعنی اکرکی
میگوید که نیکویی او را بدین مرتبه رسانیده یعنی ابن کثیر و ابوعمرو آنرا بتنوین
میخوانند که مصدری بود از متواتره مثل ضربا پس دیگران بغیر تنوین خوانند
بر وزن فعلی یعنی الف او الف تانیث است مانند دعوی و از آنجهة بالف
مرسوم است تا احتمال هر دو قراءة داشته باشد و حمزه و کسائی و ورش در
حالتین و ابوعمرو در وقف هر کس در اماله بر قاعده خویش باشند قوله واکسر الولا
یعنی و مکسور ساز ان کلمه مختلف فیها را که از عقب تترا می آید که آن و ان
هذه امتکم است از عاصم و حمزه و کسائی در حالتی که لفظ ان درین سوره اتفاق
نموده و برین تقدیر استیناف بود پس بر ماقبلش وقف مطلق مناسب آید

بکاز

پس از باقیان مفتوح باید ساخت ای و لان و از ابن عامر که از باقیان
است بتخفیف نون میخوانند بنابر آنکه مخففه از مثقله باشد و از دیگران بتشدید
و بر تقدیر فتح و اصل موافق باشد بنا بر عطف قوله تهجرون الخ یعنی بخوان
سامرا تهجرون را به ضم تا و مکسور کردان ضم جیمش را از نافع در حالتی که
جمیل باشی پس از غیر نافع تا را مفتوح باید ساخت و جیم را مضموم و در
قراءة اول از اهجر فی منطقه باشد ای تصیرون ذوی فحش فی منطقکم و در
قراءة دوم از هجر یعنی هذی ای تاتون بالهذیان قوله وفی لام لله الا   خیرین
حذفها وفی الهاء رفع الجر عن ولد العلا یعنی حذف لام واقع
است در لفظ لله در دو موضع اخرین و در هاء الله رفع در محل جر پس از
پسر العلا منقولست یعنی که درین سوره سیقولون لله سه موضع است و در   که ابوعمرو است صو
موضع اول هیچ خلافی نیست زیرا که در جواب قل لمن الارض واقع است
و جواب مطابق سوال آمده و در دو محل دیگر ابوعمرو بحذف لام جر و رفع
اسم الله میخوانند ای هو الله تا جواب مطابق سوال باشد زیرا که ایشان هر دو
در جواب من رب السموات و من بیده ملکوت واقع اند و در مصاحف
بصره همچنین مرسوم اند پس باقیان باثبات لام و جر ها خوانند تا من حیث
المعنی جواب شود زیرا که معنی من رب السموات و لمن السموات یکی است
نمی بینی که اگر اعرب سوال می کنند که من صاحب هذا الثوب جواب می
دهند که لفلان ای هو لفلان و در مصاحف ایشان نیز همچنین نوشته قوله
و عالم اخفض الرفع عن نفر و فتح شقوتنا امد ذو حرکه شلشلا
یعنی عما یصفون عالم الغیب بخفض میم رفع میم منقولست از جماعتی قرا که
حفص و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر اند تا صفت لفظ الله در سبحان الله بود
پس یصفون را وصل باید کرد زیرا که میان صفت و موصوف فصل جایز نیست
پس از دیگران برفع منقول باشد بنابر آنکه خبر مبتدای محذوف شود ای هو

عالم و برین قراءة وقف باید کرد از جهة صدارة کلام قوله و فتح الخ یعنی و فتح شقوتنا
همچنین منقولست از جماعتی که آنرا خوانده اند یعنی مفتوح کردان شین را و متحرک
ساز قاف را بفتح و ممدود کن قاف را یعنی زیاده کن الفی را بعد از او تا
شقاوتنا شود بر وزن سعادتنا از حمزه و کسائی در حالتی که خفیف الحال باشی
پس از باقیان شین را مکسور باید کرد و قاف را ساکن و الف را محذوف
بر وزن فتنتنا و تقدیم ذکر مد بر ذکر تحریک از جهة حرز تر شعر است و شقاوة
و شقوة دو لغت اند قوله وکسرک سخریا بها و بصادها علی ضمه اعطی
شفاء و کملا یعنی فاتخذتموهم سخریا درین سوره و اتخذناهم سخریا در صاد
و حمزه و کسائی بضم سین می خوانند و دیگران بکسر و ضم و کسر دو لغت اند و مکسور
کردن تو سخریا را درین سوره است و در صادی که از سورتهای قرآنست یعنی
این دو محل که مخصوص اند باختلاف بخلاف سخریا و رحمة در الزخرف که بر ضم آن
اتفاقست قوله علی ضمه الخ یعنی بخشیده است لفظ سخریا قاری را شفا با آنکه متفرد
او گشته در حالتی که سخریا بر ضم کسر است و تمام کرد سخریا مختلف فیه سخریا متفق علیه
را که در الزخرف است یعنی همچنانچه در الزخرف مضموم است این هر دو نیز مضموم
گشتند تا هر سه موافق باشند قوله وفی انهم کسر شریف و ترجعون فی
الضم فتح و اکسر الجیم و اکملا یعنی حمزه و کسائی خوانده انهم هم الفائزون
را بکسر همزه بر استیناف و دیگران بفتح ای لانهم او بانهم پس در قراءة کسر بر
صبروا وقف باشد و در قراءة فتح وصل و همچنین خوانده اند ایشان هر دو انکم
الینا لا ترجعون را بفتح تا و کسر جیم و باقیان بضم تا و فتح جیم و وجه هر دو قراءة ظاهر
است غ کسری که بزرگوار است بنابر آنکه صدارة کلام دارد حاصلیست در انهم و
ترجعون فتح متفرد است در محل ضم او و مکسور کن جیم را و تمام شود در خواندن
خویش این کلمه را از حمزه و کسائی قوله و فی قال کم قل دون شک و بعده
شفا و بها یا لعلی علا یعنی قل کم لبثتم را به صیغه امر خوانده اند در موضع

قال

قال که ماضی است از ابن کثیر و حمزه و کسائی بی شکی و شبهتی پس دیگران قال خوانند
بر بنا ماضی قوله و بعده شفا یعنی قل ان لبثتم که بعد از قل لبثتم است خوانده شده قل
در محل قال از حمزه و کسائی پس باقیان قال خوانند و هر دو معنی موافق یکدیگر اند زیرا
که جناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم چون مامور بقول گشته قائل شده قوله تی
یعنی قل ان لبثتم شفا داده ماقبل خود را بنابر آنکه در امر به موافقها نموده قوله و
و بها یا الخ یعنی یکیا اضافه درین سوره است و آن لعلی اعمل صالحا است که
نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر یش مفتوح می سازند قوله علا ای شغل یعنی
کافران در زمان سکرات نفس خویش را مشغول به این کلمه کنند که لعلی اعمل صالحا
فیما ترکت اما لیک علاج و اقعه پیش از وقوع باید کرد و گر نه سیل چو بگرفت سد
نشاید بست قوله سورة النور وحق و فرضنا ثقیلا و رافة بحرکه
المکی و اربع اولا صحاب و غیر الحفص خامسة الاخیر ان غضب
الخفیف و الکسر ادخلا و یرفع بعد الجر یشهد شائع و غیر
اولی بالنصب صاحبه کلا یعنی و فرضناها در حالة تشدید پس سزاوار
از ابن کثیر و ابوعمرو و پس از غیر ایشان بتخفیف سزاوار آمده باشد ای اوجبناها
الا آنکه در تشدید معنی تاکید وجوب و تکثیر احکام هست که در تخفیف نیست قوله و
رافة الخ یعنی و لا تاخذکم بهما رافة متحرک میسازد ابن کثیر یعنی همزه او را بفتح
پس باقیان ساکنش کردانند و فتح و سکون دو لغت اند مثل معز و معز و در
اسکان رافة و رحمة در الحدید خلافی نیست در طریق شاطبیه قوله واربع الخ یعنی
اربع شهادات بالله که واقع است در اول برفع قراءة خداوندان مصاحبت
است یعنی حمزه و کسائی و حفص تا خبر فشهادة باشد پس در قراءة باقیان منصوب
بود بر مصدر و آن هنگام فشهادة خبر مبتدای محذوف بود ای فالواجب
شهادة احدهم یا مبتدائی باشد خبر محذوف ای فعلیهم شهادة و بقوله اولا
احتراز از دوم نموده قوله و غیر الحفص الخ یعنی غیر از حفص می خوانند لفظ خامسة

دوم را یعنی والخامسة ان غضب الله برفع تا مبتدائی باشد و ان غضب خبرش
ای والشهادة الخامسة ان غضب الله پس حفص بنصب خواند تا عطف شود بر
اربع شهادات و ان غضب بل ازاو باشد پس در قراءة اول بر الکاذبین وقف
بود و در قراءة دوم وصل و قید الاخیر از انجهة است که تا اول بیرون رود قوله
ان غضب الخ یعنی از نافع در ان غضب الله علیها در آورده اند تخفیف را از
نون ان تا مخففه از مثقله بود و اسمش ضمیر شان محذوف باشد و کسر را در ضاد
غضب در آورده اند تا ماضی شود و مرفوع ساخته اند مجرور را بعد از ان غضب
یعنی الله را تا فاعل غضب باشد پس از غیر نافع در ان تشدید بود و در غضب فتح
ضاد بر اسمیه ان و در ها الله جر بر مضاف الیهی و علیها خبر ان باشد و ان لعنة
الله هم از نافع در الاعراف بیان یافت قوله یشهد شائع یعنی یوم یشهد علیهم
السنتهم بتذکیر فاش شونده است از حمزه و کسائی از انجهة که تانیث السنة
حقیقی نیست پس از غیر ایشان بتانیث فاش شونده باشد بر اصل قوله
وغیر اولی الخ یعنی غیر اولی الاربة صاحب او یعنی قاری او که ابوبکر و ابن عامر
است نگاه داشته اند او را تا خواندش بنصب بر حالیة یا بر استثنا پس غیر
ایشان او را بجر نگاه داشته باشند و خوانده بر وصفیة التابعین یا بر بدلیة
از او قوله و دری اکسر ضمه حجة رضی فی مده و الهمز صحبة حلا
یعنی کانها کوکب دری مکسور کن ضم دالش را یعنی بر وزن سکینش بخوان از
ابوعمرو و کسائی در حالتی که ترا برین قراءة حجتی پسندیده است یا کلمه بگوی که
فعیلی است از درء بمعنی دفع بنا بر انکه کوکب بسبب تابیدن و روشنی خویش
تاریکی شب را دفع می کند قوله و فی مده الخ یعنی خداوند صحبة واقد دری شیرین شده
در مداو و در همزش یعنی حمزه و کسائی و ابوبکر و ابوعمرو بمد یا و بهمزه بعد از یا میخوانند
پس سه قراءة شود یکی قراءة گفته شد دوم دری بضم دال و مد و همزه از حمزه و
ابوبکر سیوم ضم دال و تشدید یای بی مد و بی همز از باقیان و درین قراءة کوکب

را در صفا و روشنی نسبتش به در کرده باشند یعنی همچنانچه در از فزونی روشنی
دانها دارد این کوکب نیز بر مجموع کواکب راجح آید قوله یسبح فتح البا کذا
صف و یوقد المؤنث صف شرعا و حق تفعلا یعنی یسبح له فیها مفتوح
البا است یعنی بر بنا مجهولش خوانده اند از ابن عامر و ابوبکر پس از غیر ایشان
مکسور البا باشد بر بنا معروف پس رجال در قراءة فتح فاعل فعل محذوف
بود ای یسبحه رجال و مثل این در کذلک یوحی الیک در الشوری می آید
پس بر الاصال وقف مناسب بود بر تقدیر کلام و در قراءة کسر رجال فاعل
یسبح مذکور باشد و آنهنگام در الاصال وصل بود تا فاصله میان فعل و فاعل
واقع نشود قوله کذا صف ای صف مثل هذا الوصف قوله و یوقد الخ یعنی
وصف کن توقد مؤنث را از ابوبکر و حمزه و کسائی در حالتی که صاحب طرق
باشی یعنی ایشان بتانیث میخوانند و ضمیر راجع به زجاجه یا مشکوة باشد و باقیان
بتذکیر میخوانند الا آنکه ابن کثیر و ابوعمرو توقد میخوانند مثل تکسر و حق تفعلا
بدینمعنی است یعنی خواندن توقد بر وزن تفعل سزاوار است از ایشان
دو و فعل فاعل درین هر دو قراءة ضمیر المصباح باشد قوله و ما نون البزی
سحاب و جر فعهم لدی ظلمات جر دار و افصلا یعنی منون نساخته
بزی لفظ سحاب را و مرفوع دیگر قرا در نزد ظلمات مجرور کرده است
آنرا قاری عالم و آنرا همچنین بما رسانیده یعنی سحاب ظلمات بزی تنوین
را از سحاب انداخته و ابن کثیر بکمالیه ظلمات مجرور ساخته پس بزی باضافه
سحاب بظلمات خوانده و وجهش آن باشد که همچنانچه سحاب رحمة و سحاب
عذاب و سحاب مطری گویند در وقت احتیاج باین سحاب ظلمات نیز میگویند
در وقتش یعنی سحابی که منشا هریک از اینهاست و قنبل بتنوین خوانده و بر
تقدیر ظلمات بدل از ظلمات اول بود یعنی او کظلمات پس باقیان بتنوین
سحاب و رفع ظلمات خوانده ای هی ظلمات که خبر مبتدا محذوف بود قوله

کما استخلف اضممه مع الکسر صادقا و فی یبدلن الخف صاحبه دلا
یعنی مضموم ساز تا را و مکسور کن لام را یعنی بصیغه مجهول بخوان کما استخلف الذین
را از ابوبکر درین حالتی که صادق باشی پس از باقیان بفتح تا و لام باید خواند
بنا معروف موافقه لیستخلفنهم را و فاعل حق عز و علا باشد قوله و فی یبدلن
الخ یعنی تخفیف در ولیبدلنهم صاحب آن مقصود خود را حاصل کرده یعنی ابوبکر
و ابن کثیر بتخفیفش میخوانند از الابدال و دیگران بتشدید از التبدیل و در سوره الکهف و
هود گفته شد قوله و ثانی ثلاث ارفع سوی صحبة و قف و لا وقف قبل
النصب ان قلت ابدلا یعنی مرفوع کن ثلاث دوم را یعنی ثلاث عورات
لکم را از همه قرا غیر از حمزه و کسائی و ابوبکر که از ایشان منصوب می باید ساخت
تقدیر قراءة رفع هذه الاوقات اوقات ثلاث عورات یعنی خبر مبتدای محذوف
است تقدیر نصب بدل از ثلث مرات بود قوله وقف الخ یعنی در قراءة رفع وقف
کن بر ما قبلش یعنی صلوة العشاء و در قراءة نصب اگر می گویی که ثلاث عورات
را بدل از ثلث مرات آورده اند وقف مکن زیرا که میان بدل و مبدل فصل جائز
نیست و از انجهة عدم وقف را مشروط بر بدلیه فرموده که اگر نصبش بفعلی مضمر
شمرند مثل راعوا یا اتقوا ثلاث همچنین بر العشاء وقف باشد قوله سورة الفرقان
و یاکل منها النون شاع و جزمنا و یجعل برفع دل ما فیه کملا
یعنی جزء یاکل منها نون او فاش گشته از حمزه و کسائی پس از غیر ایشان یا فاش
شده باشد و ضمیرش بلفظ الرسول در مال هذا الرسول عاید شود قوله و جزمنا الخ یعنی
و مجزوم کردن ما و یجعل لک قصورا را دلالت کرد صفا او جماعتی مردان کامل را
برفع او یعنی ابن کثیر و ابوبکر و ابن عامر و یجعل را برفع میخوانند بر استیناف
و دیگران بجزم تا عطف باشد بر محل جزاء شرط که جعل لک است و ابوشامه رحمه الله
گفته که نیز می توان که لام همچنان مرفوع بود و جزمش از برای ادغام لام در لام
باشد چنانچه ابوعمرو کرده پس بر تقدیر شرط بر ما قبلش وقف نباشد و بر ان دو

وجه دیگر وقف باشد قوله و نحشر یا دار علا فیقول نون شام و خاطب یستطیعون
عملا یعنی و یوم یحشرهم و ما یعبدون ابن کثیر و حفص آنرا بیا میخوانند و فاعلش الله
تعالی بود پس باقیان بنون عظمة خوانند و همچنین ابن عامر شامی فیقول ءانتم را بنون
میخوانند و غیر او بیا و حفص فما یستطیعون صرفا را بخطاب خوانده است و مخاطب
عابدان اصنام باشند و باقیان به غیب خوانند و ضمیر راجع باصنام باشد و
یحشر خداوند یار قاری است که در علم عالی گشته و فیقول خداوند نون شامی
و بخطاب بخوانید ای قوم فما یستطیعون را در حالتی که عاملان باشید بر این قرا
قوله و ننزل زده النون وارفع و خف و الملائکة المرفوع ینصب دخللا
یعنی زیاده کن بعد از نون نزل الملائکة نونی ساکن را و مرفوع ساز لامش را و مخفف
گردان زایش را تا ننزل شود که بنا متکلم است از مضارع و بخوان الملائکة مرفوع
را بنصب بر مفعولیة ننزل از ابن کثیر در حالتی که ننزل بر بنا مضارع مدامل
مناسب لولا انزل علینا الملائکة است هم در لفظ و هم در معنی یعنی مردوار باب
افعال اند پس باقیان نزل خوانند بیک نون و تشدید زای و فتح لام و رفع
الملائکة بر فاعلیتش قوله تشقق خف الشین مع قاف غالب و فا
شاف و اجمعوا سراجا و لا یعنی و یوم تشقق السماء درین سوره و یوم
تشقق الارض در قاف بتخفیف شین او غالب است بر تشدیدش زیرا که
در کلام خفة بیشتر است از شدة و از انجهة بیشتر قرا کوفیان اند و ابوعمرو بتخفیف
شین میخوانند بدان معنی که در اصل تتشقق بوده واحدی التائین محذوف شده
و دیگران بتشدید میخوانند بنا بر انکه تاء دوم را در شین ادغام کرده باشند
قوله و یامرنا الخ یعنی لفظ یامرنا و زادهم نفورا شافیست و مجموع کرداند لفظ
سرجا را از برای مبالغه و مقصود آنست که حمزه و کسائی یامرنا بغیب میخوانند ای
یامرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس باقیان بخطاب خوانند و مخاطب هم
حضرت محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات باشد و هم حمزه و کسائی

خوانده اند بروجاً و قمراً منيراً را بجمع و مراد آفتاب و ستارگان باشند پس غير ابن
بافراد خوانند و مقصود آفتاب فقط باشد مناسبة و قمراً منيراً را اخبار نجم در
سورة نوح فرموده که وجعل الشمس سراجاً قوله و لم يقتروا اضمم عم
و الكسر ضم ثق يضاعف و يخلد ارفع جزم كذى صلا يعنى و مضموم گردان
اول و لم يقتروا را از نافع و ابن عامر و مضموم کن کسر حرف سيومش را از کوفيان و
برين قاعده استوار شو که هر کس که ضم اولش باشد در سيومش کسر بود و هر کس که
در سيومش ضم بود در اولش فتح بود پس سه قراءة شود ١ ضم اول و کسر سيوم از نافع
و ابن عامر از اقتار ٢ فتح اول و کسر سيوم از ابن كثير و ابوعمرو از قتر يقتر همچون
ضرب يضرب ٣ فتح اول و ضم سيوم از کوفيان همچون نصر ينصر و معنى همه
تضييق نفقه است قوله يضاعف الخ يعنى يضاعف له العذاب يوم القيامة و
يخلد فيه مهاناً خداوندان رفع و جزم اند که در شهرة مثل آتش خداوند شعله
است يعنى ابن عامر و ابوبكر برفع فا و دال ميخوانند بر استيناف پس رفعهما
وقف بود پس باقيان بجزم هر دو كلمه خوانند بر بدلية از يلق اثاماً پس رفعهما
وقف نباشند پس در يضاعف چهار قراءة باشد ١ يضاعف بجزم نافع و
ابوعمرو و حفص و حمزه و كسائى را ٢ برفع ابوبكر ٣ يضعّف بقصر و تشديد و جزم
ابن كثير را ٤ بقصر و تشديد و رفع ابن عامر را قوله و وحّد ذرّيّاتنا حفظ
صحبة و يلقون فاضممه و حرّك مثقّلا سوى صحبة و اليا
في قومى و ليتنى و كم لو و ليت كورث القلب انصلا يعنى موحد
ساخته است و ذرياتنا قرة اعين را نگاه داشت خداوندان صحبة با که
از انقل کرده اند يعنى ابوعمرو و حمزه و كسائى و ابوبكر و ذريتنا را بتوحيد خوا
اند زيرا که معنى جمع از او مستفاد ميشود و ديگران و ذرياتنا بجمع قوله و يلقون الخ
يعنى و يلقون فيها تحية و سلاماً را مضموم گردان يا را و را او متحرک ساز لامش
را بفتح درين حال مثقل کننده باشى قافش را از تلقيه از براى همه قرا

حمزه

حمزه و كسائى و ابوبكر که ايشان بفتح يا و اسكان لام و تخفيف قاف ميخوانند از لقى
يلقى همچون علم يعلم قوله و اليا الخ يعنى ياء اضافه درين سورة دو محل است قومى
اتخذوا که فتحش از نافع و ابوعمرو و بزى است و ليتنى اتخذت که از ابوعمرو فقط
و چون مصراع اول را بكلمه ليتنى آخر فرمود اتمام بيت را چيزى نمود که مناسب
آن بود و چنين فرمود که و كم لو و ليت الخ يعنى بسيار لفظ لو و كلمه ليت
بهم آورده اند لهار كفار را المهامثل المهار زخم شمشيرها و اين بيت بيان
کفار کفار است در زمانى که بر گرد از خويش ندامه برند و حسرة خورند و گويند
که لو ان لى كرة فاكون من المحسنين يا ليتنى اتخذت مع الرسول سبيلا و ندامت
که بيت دريغ سود ندارد چو رفت کار از دست قوله سورة الشعراء
و في حاذرون المد ماثل فارهين ذاع و خلق اضمم و حرك به العلى
كما في ندى و الايكة اللام ساكن مع الهمز و اخفضه و في صاد

غيطلا

يعنى خوانده اند ابن ذكوان و كوفيان و انا لجميع حاذرون را با الف و ديگران
حذرون بغير الف و هر دو دو لغة اند و همچنين خوانده اند کوفيان و ابن عامر
و تنحتون من الجبال بيوتا فارهين را با الف و باقيان بحذف الف و ايشان نيز دو
لغة اند اى حاذقين قوله و خلق الخ يعنى ميخوانند نافع و ابن عامر و حمزه و عاصم
ان هذا الا خلق الاولين را بضم خا و تحريك لام بضم اى عادة الاولين
پس ديگران بفتح خا و اسكان لام خوانند اى ما هذا الا اساطير الاولين و
ميخوانند ابوعمرو و کوفيان اصحاب الايكة درين سورة و در سورة صاد بلام
تعريف ساکنه و بزيادة همزه بعد از لام و بخفض تا بنا برانکه در اصل ايكة
بوده و الف و لام تعريف داخل او شده و ايكه اسم بيشه ايست که در ان درختها
درهم پيچيده باشد و باقيان بفتح لام و يا ساکنه بى همزه و بفتح تا ميخوانند
بروزن شوكة و لا ينصرف بود از جهة تانيث و علمية زيرا که اسم قريه
ايست که انجماعه در آنجا مى بودند و در تاويل ليكه گويند که اصل الايكة

بوده که نقل حركة همزه بلام کرده اند و همزه را انداخته اند و تا را مفتوح ساخته بر
لغة طائفة که ايشان را بلحمر ميگويند بفتح لام و از تخصيص اين دو سورة معلوم
شد که در الحجر و قاف خلاف نيست ع مد در حاذرون و يران کرده نشده وفا
فاش گشته و مضموم گردان خا خلق را و متحرک ساز لامش را بالضم و خداوند
رفو مثل کپى است که در کرم و بزرگيست و الايكة لام او ساكنست در حالتى
که مصاحب همزه است و مخفوض کن الايكه را درين و در صاد در حالتى که
تاويل کننده باشى لفظ الايكه را به بقعه خداوند درختان درهم پيچيده و غيطل
درختان درهم پيچيده باشند قوله و في نزل التخفيف و الروح و الامين
رفعهما علو سما و بجلا يعنى تخفيف حاصل است در نزل و الروح و الامين
برفع ايشان هر دو بالائى است که بلند شده و بزرگ گشته و غرض ازين آنست
که حفص و نافع و ابن كثير و ابوعمرو خوانده اند نزل به الروح الامين را به
تخفيف زاى و برفع الروح و الامين تا الروح فاعل بود و الامين صفتش پس
باقيان بتشديد نزل خوانده باشند و بنصب الروح بر مفعولية و بنصب
الامين بر وصفية مفعول قوله و انث يكن للشامي و ارفع آية
و فا فتوكل واو ظمانه حلا يعنى او لم يكن لهم آية بتانيث يكن
بخوان و برفع آية از ابن عامر يحصبى تا جملة آية ان يعلمه خبر باشد و جمر قصه که
در لفظ تکن مستتر ايست اسمش چنانکه صاحب کشاف آورده پس از باقيان
بتذكير يكن و نصب آية بايد خوانند تا ان يعلمه اسم باشد و آية خبرش قوله و فا
فا فتوكل على العزيز الرحيم واو قارى که تشنه است بسوى او شيرين و مشهور
گشته در محل فا يعنى کوفيان و ابن كثير و ابوعمرو و توكل بواو خوانده اند بنا
بنا بر متابعة مصاحفشان و باقيان فتوكل بفا بنا بر اتباع مصاحف ايشان
قوله و يا خمس اجرى مع عبادى و لى معى معا مع ابى انى معا ذى
انجلا يعنى ياء اضافه درين سورة سيزده ايست ان اجرى الا چنج موضع

کنا نافع

كه نافع و ابوعمرو و بفتح ميخوانند و معى در دو موضع معى بنى اسرائيل حفص فقط
و معى من المؤمنين حفص و ورش و اغفر لابى انه نافع و ابوعمرو و انى جاعل
دو محل در قصه موسى و هود و ربى اعلم بما تعملون هر سه از نافع و ابن كثير
و ابوعمرو و قوله و انجلى يعنى ياء اضافه ظاهر شده درين كلمات قوله سورة النمل
شهاب بنون ثق و قل يأتيننى دنا مكث افتح ضمة الكاف نوفلا
يعنى لفظ شهاب معرّف شده بنون تنوين از کوفيان تا قبس بدل ازو باشد پس
استوار شو اى طالب برين قراءة پس از غير ايشان بترک تنوين يعنى باضافه
خوانده شده باشند از قبيل باب و شارح که اضافه بيانى است زيرا که شهاب
و قبس يعنى شعله آتش اند قوله و قل الخ يعنى بگو که اوليا تمتنى بسلطان نزديک لفظ
شهاب گشته بزيادتى نون يعنى ابن كثير نون وقايه را زيادة مى کند بعد از نون
تاكيد مثقله بر متابعة مصحف مکه و ديگران بيک نون مثقله ميخوانند پس نون وقا
را حذف کرده باشند و نون تاكيد را مکسور ساخته مناسبة يارا و اين حذف
بنا بر موافقه مصحفهاشان بود قوله مكث افتح الخ يعنى مفتوح ساز ضمه کاف را
از فمكث غير بعيد از عاصم درين حالة که خداوند عطا باشى پس ديگران بضم
خوانند و فتح و ضم دو لغة باشند اما وقوع قوله ماكثين فيه ابدا و انكم ماكثون دليل
فضيلة فتح است بر ضم زيرا که مرجع عين الفعلش مضموم است مشترک آنست که اسم
فاعل از او بر وزن فعيل مى آيد مثل شريف و بصير و كريم قوله معا سبا افتح
دون نون حمى هدى و سكنه و انو الوقف زهرا و منسلا يعنى مفتوح
کن همزه را بتنوين از من سبا درين سورة و از لقد كان لسبا در سبا از ابوعمرو و
و بزى زيرا که لا ينصرف اند بنا بر تانيث و علمية چه اسم قبيلة اند در حالتى که
تو خداوند فرق مدانه باشى يعنى گو سيا که مجموع مدانه در تو جمع است و مردم تو
رهبر ميشوند پس از باقيان غير قنبل همزه را مجرور و منون بايد ساخت يعنى
اسم حى است و از جهة منصرف آمده و مناسبت جنابا نيز دارد که ما بعد اوست

مثل سلاسلاً و اغلالاً قوله و یسکن آه یعنی ساکن ساز لفظ سبا را در وصل
نیت وقف کن از قنبل در حالتی که خداوند شکوفه و بوی خوش باشی و این کنایة
است از عمل بوجوهات غیر مشهوره و مشهوره و اشارت است بقبول این روایة
بی انکار و کراهیة زیرا که جماعتی از روی انکار گفته اند که اگر باب اجرای وقف
در مجری وصل مفتوح شود در آینه اعراب مطلق از کلام عرب برود و امثال
این در ضرورة شعری باشد نه در کلام منثور قوله الا یسجدوا فی ادا و وقف
مبتلا الا و یا و اسجدوا و ابداه بالفتح موصلا یعنی الا یسجدوا به
تخفیف لام قراءة راوی از راویان قرارت که آن کسائیست پس در قرا
او الا حرف تنبیه باشد که داخل جمله گشته قوله و قف آه یعنی در حالتی که از
روی امتحان از تو سوال کنند که وقف بر الا یسجدوا چگونه می باید کرد یا
مضطر گردی بنفس زدن وقف کن بر الا جدا و بر یا جدا و بر اسجدوا جدا از برا
که هر یکی ازین کلمات سه گانه کلمتی بسر خود اند نمی بینی که اول حرف منبه است و دوم
حرف ندا و سیوم صیغه امر مثل انصروا و اگر تو گوئی که پیشتر مصنفان وقف را
الا و بر اسجدوا ذکر کرده اند بنا بر ظهور وقف بر ایشان مرد و بل وقف را بر یا ذکر
کرده اند از انجهه که در رسم یا را پیوسته به سین اسجدوا می نویسند بصورة
یسجدوا و اینمعنی هم از روی لفظ و هم از روی معنی مشتبه بمضارع میشود و ناظم رحمه
الله وقف را بران دو کلمه دیگر یاد فرموده جواب دهند که چون قوله مبتلی هم
احتمال امتحان داشت و هم احتمال اضطرار امر فرموده بر وقف بر سه کلمه تا
از عهده احتمال دوگانه بیرون آمده باشد و قید مبتلی باز انجهة است که در
حالة اختیار تا باخر آیة هیچ وقفی نیست و یا را که بسین ملصق می نویسند بنا بر آن
است که الفی را که از پس یا حرف ندا می باشد در رسم نمی نویسند مثل یعیسی و
یزکریا و در یاعلیی و یازکریا پس دراینجا نیز ننویسند و همچنانکه الف وصل را
از بسم حذف می کنند از اسجدوا نیز حذف کردند قوله وابداه آه یعنی ابتدا کن

کن

کن اسجدوا را بضم در حالتی که خواهان نطق بهمزه وصل باشی یعنی در ابتدا
اسجدوا را بهمزه وصل مضمومه همچنانکه ادخلوا را میخوانی یا در حالتی که رسا
باشی این علم را بدیگر قرا قوله اذ الا یا هؤلاء اسجدوا فاوقف له
قبله و الغیر ادرج مبدلا و قد قیل مفعولا و ان ادغموا بلا
و لیس بمقطوع فقف یسجدوا و لا بیان آنست که مراد کسائی از
تخفیف لفظ اعلام است بانکه اصل این کلام الا یا هؤلاء اسجدوا است که منادی
را حذف کرده و اکتفا بحرف ندا نموده چنانچه شماخ گفته الا یا اصحابی قبل
غارة سنجال ای یا صاحبی اصحابی قوله و قف آه امر است بانکه درین
قراءة از کسائی بر ما قبل الا که فهم لایهتدون است وقف کنند زیرا که هیچ تعلقی
بیکدیگر ندارند قوله والغیر آه اخبار است بانکه غیر کسائی وصل میکنند لایهتدون
را بلفظ الا زیرا که الا نزد ایشان ان لا است که نون را در لام ادغام کرده
اند چنانچه بیان خواهد یافت و یسجدوا مضارع است و برین تقدیر الا یسجدوا
احتمال چهار وجه دارد ۱ انکه بدل باشد از اعمالهم ای زین لهم الشیطان الا یسجدوا
۲ انکه بدل از لفظ السبیل بود ای فصدهم عن ان یسجدوا ۳ انکه مفعول یهتدون
باشد ای لا یهتدون ان یسجدوا ۴ انکه مفعول له باشد ای زین لهم او فصدهم لئلا
یسجدوا پس در وجه دوم و سیوم لا زاید بود و در دو وجه اخرین قوله و قد قیل آه
بیان فرموده قوله و ان آه یعنی نون ان را بسبب سکون نون ادغام کرده اند
در لام لا و در رسم الخط درین موضع ان را مقطوع از لا نمی نویسند بل الا موصول
مرسوم است پس چون چنین است که در قراءة غیر کسائی یسجدوا مضارع است
و یا حرف مضارعه پس اگر خواهی که از روی امتحان یا اضطرار وقف کنی بر
تمام لفظ یسجدوا وقف کن زیرا که مجموع آن یک کلمه است بخلاف قراءة کسائی
که یا کلمتی است و اسجدوا کلمتی دیگر چنانچه مذکور شد و چون اشکال در یسجدوا بود
آنرا بالتخصیص فرمود قوله و یخفون خاطب یعلنون علی رضی تمدونی

کی

الادغام فاز و ثقلا یعنی بخطاب بخوان و یعلم ما تخفون و ما تعلنون را حفص
و کسائی در حالتی که برپسندیدگی باشی و نزد کسائی مخاطبان آنکسانی باشند که در
قوله یا اسجدوا مامور بسجود گشته اند و نزد ابتدا خطاب بوده و باقیان مرد و
را بغیبة خوانده اند موافقه قوله یسجدوا قوله تمدونی آه یعنی تمدونی قاری او غام
او فیروزی یافته و بعد ازان ادغامش کرده یعنی حمزه خوانده قال اتمدونی بمال
را با دغام نون در نون مثل تامرونی پس دیگران باظهار خوانده اند یعنی دو نون
بر اصل مثل تامرونني در قراءة ابن عامر قوله مع السوق ساقیها و سوقه
اهمز و ازکاه و وجه بهمز بعده الواو و کلا یعنی مهموز گردانیده و
کشفت عن ساقیها را درین سوره و اینجا بالسوق و الاعناق را در صاد و
فاستوی علی سوقه را در الفتح از قنبل زیرا که همزه پاک شده از طعن طاعنان
بنا بر آنکه واو ساکن چون ما قبلش مضموم است با آنکه ضم را مقدر می انگارند
و واو را قلب بهمزه می کنند مثل موقد و موسی و قراءة عادا الولی ازین قبیل است
و همز در ساقیها لغتی است مثل رأس و راس قوله و وجه آه یعنی از قنبل وجهی
دیگر منقول گشته بهمزه که بعد از او واوی موکل شده یعنی بالسؤوق و سؤوقه بر وزن
فلوس و اینوجه در تیسیر نیست پس قنبل را دو وجه باشد قوله نقولن فاضمم رابعا
و نبیتنه و معا فی النون خاطب شم ذ لا یعنی مضموم ساز تا فوقانی
را از لنبیتنه و اهله و لام را از لنقولن لولیه که در نظم حرف چهارم باشد و در
قراءة حمزه و کسائی در موضع نون تا در خطاب را در هر دو کلمه که با صیغه جمع مخاطب شوند
از حمزه و کسائی در حالتی که خفیف الحال باشی و دیگران بفتح تا و لام خوانده اند و بنون
در محل تا بر لفظ متکلم قوله و مع فتح ان الناس ما بعد مکرهم لکوف و
و انا دمرناهم یعنی فتح همزه انا دمرناهم که ما بعد لفظ مکرهم است
و افتح همزه تکلمهم ان الناس از ان کوفیان است ای لانا و بان پس باقیان
بکسر خوانده اند بر استیناف و تکلمهم بمعنی تقول لهم باشد پس در قراءة فتح بر ما قبل

انا وان

انا و ان وقف نباشد و در قراءة کسر باشد قوله و اما یشرکون آه یعنی خیر اما
یشرکون بغیب قراءة عاصم و ابو عمرو است که خوانده اند و شیرین یعنی مشهور و
معروف پس باقیان بخطاب خوانده اند و وجه مرد و ظاهر است قوله
و شدد وصل و امدد بل اداراک الذی ذکا قبله یذکرون له حلا
امر است بانکه مقید ساز بل ادرک را که روشن گشته باین قید ها یعنی مشدد ساز
دالش را و بدل کن همزه قطعش را بهمزه وصل و زیادة کردان الفی که بعد از
دالش مکسور یعنی از لام بل را از جهت التقای ساکنین از نافع و ابن عامر و کوفیان
پس در اصل تدارک باشد که دال تا را در دال ادغام کرده باشند و بعد ازان
بنا بر سکون اول همزه وصل را در اورده و معنیش تتابع و تکامل بوده و
از جهت ظهور کسر لام را قید نفرموده اکنون از برای دیگران بل ادرک باید
خواند بر وزن اکرم بمعنی بلغ یعنی بهمزه قطع و تخفیف دال و سکونش و ترک
مد و قید سکون دال که نفرموده بنا بر انست که فاء الفعل در ماضی باب افعال
ساکن می باشد قوله قبله آه یعنی قلیلا ما یذکرون که واقع است پیش بل ادارک
بغیب او را از نور دلائل است که از ان جمله یکی وقوع بل اکثرهم لا یعلمون است
پیش او و هشام و ابو عمرو بنا بر قوه این دلائل این قراءة را فرا گرفته اند و
دیگران بخطاب میخوانند مناسبت و یجعلکم خلفاء الارض را قوله بهادی معا
تهدی العمی ناصبا و بالیا لکل قف و فی الروم شمللا یعنی تهدی در
در موضع فاش شده در محل بهادی در حالتی که لفظ تهدی ناصب لفظ العمی
است یعنی خوانده است حمزه فقط و ما انت تهدی العمی را درین سوره
و در آخر الروم بصیغه مضارع مخاطب و بنصب لفظ العمی بر مفعولیتش پس
دیگران بهادی خوانده اند بر اسم فاعل و بجر العمی بانکه مضاف الیه او باشد قوله و
بالیا آه یعنی وقف کن در این سوره بر این لفظ به یا از همه قرا زیرا که
صورة مرد و قراءة در کتابت یکی است و وقف کن در سوره الروم از حمزه و

وکسائی بیا بر اصل یعنی از حمزه تهتدی و از کسائی بهادی و از برای دیگران وقف
بحذف یا بود زیرا که در مصحف یا مرسوم نیست قوله و اتوه فافتح و افتح
الضم علمه فشا تفعلون الغیب حق له و لا یعنی و کل اتوه داخرین
را حذف کن الف بعد از همزه اتش را و مفتوح ساز تا را مضموم اتش را تا فعل ماضی
شود مثل رموه از حمزه و حفص که علم هر یکی از ایشان در چهار فا اشکسته پس از دیگران
باثبات الف بعد از همزه و بضم تا باید خواندن بر وزن رامو که جمع اسم فاعل است
مضاف بضمیر مفعول قوله تفعلون الی یعنی انه خبیر بما تفعلون غیب در او حفان منزا
است که او را نصرة می باید کرد یعنی ابن کثیر و ابو عمرو و هشام آنرا بغیبت میخوانند و
دیگران بخطاب قوله و مالی و اوزعنی و انی کله هما لیبلونی الیاء ات
فی فقل من بلا یعنی مالی لا اری الهدهد که فتحش از ابن کثیر و هشام و عاصم
و کسائی و اوزعنی آن که از ورش و بزی است و انی الیت که از نافع و ابن کثیر و
ابو عمرو است و انی القی و لیبلونی اشکر که سه و از نافع یا آت اضافه این سوره
اند فی قوله من بلا یعنی بکن این تقدیر مذکور را در جواب کسی که امتحان بر سبیل سوال کند
که یا اضافه درین سوره چند موضع است و یا زایده دو محلست اتمدونی در وصل
نافع و ابو عمرو را و در حالین ابن کثیر و حمزه را و فما اتینی الله در وصل بیا مفتوحه
در وقف باثبات ساکنه یا بحذفش قالون و ابو عمرو و حفص را و به یا مفتوحه در وصل
و بحذفش در وقف ورش را قوله سورة القصص و فی نری الفتحان مع الف و
یا فیه و ثلث رفعها بعد شکلا یعنی دو فتح حاصل است در نری و الف
و یا الف و سه کلمه که واقع اند بعد از نری رفع ایشان را تصویر کرده اند و مقصود
آنست که میخوانند حمزه و کسائی و یری فرعون و هامان و جنودهما را بفتح حرف
مضارعه که آن یا تحتانی است در محل نون و بفتح را و بالف مماله بعد از را که
مضارع بود و برفع کلمات سه گانه یعنی فرعون و هامان و جنودهما بر فاعلیه یری
و چون اماله الف از ذو ما بعد را ایشان شاع حکما معلوم میشد اینجا ذکر نکرد اگر گویی که

اماله فنادته الملائکة از حمزه و کسائی و اماله توفته و استهوته از حمزه از قوله و حمزه منهم
والکسائی بعده که اما لا ذوات الیا حیث تاصلا نیز معلوم میشد پس بایستی که اینجا
نیز ذکر کردی یا آنها سیم ذکر نکردی جوابش آنست که بنا بر ضیق نظم اینجا ذکر نکرد
و باقیان نری را بنون مضمومه و کسر را و بیا مفتوحه در محل الف خوانده اند و
بنصب کلمات سه گانه بر مفعولیتش و قرائه دیگران در نری از لفظ نظم معلوم
شد نه از ضد فتامل فیه تفهم قوله و حزنا بضم مع سکون شفا و فیصل یا لضم
و کسر الضم ظامیه انهلا یعنی عدوا و حزنا بضم حا و اسکون زای که شفا
نقل حرکة بآن حاصل میشود از حمزه و کسائی است پس دیگران بفتح حا و تحریک
زای بفتح خوانند و این هر دو لغة اند مثل عرب و عرب قوله و یصدر
الی یعنی یصدر را مضموم ساز یا اش را و کسر دال مضموم او تشنه ادیراب
کرده تشنگان را واتیمعنی کنایت از صورتی که موسی را علیه السلم روی نمود
در از وزکه دختران شعیب علیه السلم را بدید که با وجود انکه خود تشنه بود
مواشی ایشان را آب داد و معنی باطنیت آنست که ابن کثیر و کوفیان و نافع
حتی یصدر الرعا را بضم یا و کسر دال میخوانند از اصدر یعنی صرف متعدی ای
یصدر الرعا مواشیهم و غیر ایشان بفتح یا و ضم دال خوانده اند بمعنی منصرف
لازم قوله و جذوة اضمم فزت و الفتح نل و صحبة کهف ضم الرهب و اسکنه
ذبلا یعنی مضموم کن جیم او جذوة من النار را از حمزه تا فیروزی یابی و فتح
جیم را از عاصم پس از غیر ایشان بکسر جیم باید خواند و هر سه لغات اند قوله و صحبة الی
یعنی حمزه و کسائی و ابوبکر و ابن عامر من الرهب فذانک را بضم را و اسکان ها
خوانند و حفص فقط بفتح را و اسکان و باقیان بفتح هر دو و معنی رهب خوفست
و معنی ظاهر ترکیب اینست که خداوند صحبة نگاه دارنده ضم را الرهب است
و ساکن ساز را او را در حالتی که خداوند جهانی باشی که مثل نیزها باشد در الزام
خصم قوله یصدقنی ارفع جزمه فی نصه و قل قال موسی و احذف

الواو دخلا یعنی یصدقنی انی اخاف را مرفوع کن جزم قاف ش را از حمزه و
عاصم تا جمله حالیه باشد ای ارسله مصدقا ایمای پس از غیر ایشان بجزم قاف
باید خواند جواب امرای ان ترسله یصدقنی قوله و قل الی یعنی بخوان و قال موسی
ربی اعلم را بحذف واو از ابن کثیر از انجه که در مصحف اهل مکه بغیر واو مرسوم است
در حالتی که لفظ قال موسی بحذف واو مداخل و مناسب قال ربی یعلم قلت آمده
از پیش اوست یعنی همانجه در او واو نیست درین نیز نیست پس از باقیان باثبات
واو بباید خواند بر متابعة مصاحفشان قوله تظاهرا بالضم و الفتح یرجعون
سحران ثق فی ساحران فتقبلا یعنی نقل کرده اند گروهی از قرا که ایشان
عاصم و ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر اند الینا لا یرجعون را بضم یا و فتح جیم بر بنا
مجهول و دیگران بفتح یا و کسر جیم بر بنا معروف قوله سحران الی یعنی بخوان قالوا
سحران را در موضع ساحران از کوفیان و درین نقل استوار شو تا مقبول قرا گردی
و درین قراءة مضافی محذوف بود ای ذو سحرین و مراد ایشان قران و توریة بود
و دیگران که ساحران میخوانند مراد موسی و محمد باشد یا موسی و هارون علیهم السلم
قوله و یجبی خلیط یعقلون حفظته و فی خسف الفتحین حفص تحللا
یعنی تا یجبی الیه ثمرات مالوف و مشهور است از نافع فقط پس از غیر او ند
معروف بود بنا بر انکه تانیث ثمرات حقیقی نیست قوله یعقلون حفظته یعنی غیب
در خیر و ابقی افلا تعقلون حفظ کرده ام از ابو عمرو فقط پس از دیگران خطاب
را حفظ باید کرد قوله و فی خسف الی یعنی اختیار کرده حفص دو فتح را یعنی فتح خا
فتح سین را در لخسف بنا بر بنا فاعلی که حق عز و علا است و دیگران ضم خا و
کسر سین را اختیار کرده اند بر بنا مفعول و قرائه دیگران از لفظ ناظم میشود
اگر نه فتح دلالة بر ضم ندارد قوله و عندی و ذو الثنیا و انی اربع لعلی معا
ربی ثلث معا اعتلا یعنی درین سوره دوازده یا اضافه است عندی اوسط
که فتحش از نافع است و ابو عمرو بی خلاف و از ابن کثیر بخلاف و ستجدنی ان

شاء الله از نافع فقط و انی چهار محل انی ارید از نافع تنها و انی آنست و انی انا الله و انی
اخاف از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و لعلی دو موضع لعلی اتیکم و لعلی اطلع از نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر و ربی سه موضع عسی ربی ان و ربی اعلم بمن و ربی اعلم من از نافع
و ابن کثیر و ابو عمرو و معی ردا از حفص تنها قوله اعتلی ای اعتلی المذکور و یا زایده ان
یکذبون قال ستشدات و بس که ورش فقط در وصلش ثابت میدارد و از انجا
تا سوره سبا یا زایده نیست قوله سورة العنکبوت یری فاصحبه خاطب و حرک مثل النشاة
خفا و هو حیث ثنی لا یعنی او لم یروا کیف بخطاب قراءة خداوندان صحبة
که حمزه و کسائی و ابوبکر اند مناسب وان یکذبوا که از پیش اوست پس قراءة دیگران
غیبه باشد موافق فقد کذب امم را که هم از پیش اوست قوله و حرک الی یعنی
واقع گردان فعل تحریک را و فعل مد را در لفظ النشاة در حالتی که تو درین قراءة
محق باشی و این حکم نه خاصه این سوره است بل هر جا که بیاید و مقصود آنست که
ابن کثیر و ابو عمرو ثم الله ینشی النشاة را در الواقعه خوانده اند بتحریک شین بفتح و مد
الفی بعد از شین بر وزن قراءة پس غیر ایشان باسکان شین و حذف الف
خوانند قوله مودة المرفوع حق رواته و نونه و انصب بینکم عم صندلا
یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی مودة بینکم را برفع مودة بی تنوین و بجر بینکم
ای ان الذین اتخذتموه اوثانا مودة بینکم و نافع و ابن عامر و ابوبکر بنصب مودة
و اتنوین و بنصب بینکم و حمزه و حفص بنصب مودة بی تنوین و بجر بینکم ای انما
اتخذتم من دون الله اوثانا للمودة و بر تقدیر اول ما موصوله بود و بر تقدیر دوم و
سیوم کافه لفظ مودة مرفوع حق راویان رفع است و منون کن مودة
را و منصوب ساز بینکم را در حالتی که عام گشته این مذکور خوشبوئی او قوله
و یدعون نجم حافظ و موحد هنا ایة من ربه صحبة دلا یعنی ان
الله یعلم ما یدعون به غیب قراءة عاصم و ابو عمرو است که هر یکی از ایشان عالی
اند که عالی مرتبه ایشان رهبر میشوند همچنانچه بستاره راه می یابند و حافظ

سورة العنکبوت
٥٥

ای انما اتخذتم من دون الله اوثانا للمودة بینکم

اند قرائت را که چنانچه استماع نموده رسانیده اند پس قراءة دیگران خطاب باشد
اما غیب بنا بر مناسبت مثل الذین اتخذوا است و خطاب بر تقدیر قل لهم ذلک
قوله و موحدا ای یعنی حمزه و کسائی و ابوبکر و ابن کثیر که نصیب خویش را از علوم تمام فرا
گرفته اند بتوحید خوانده اند آیت من زبیر را پس غیر ایشان بجمع خوانند و توحید نیز
ل معطی معنی جمع است و حمزه و ابوبکر وقف نمایند و کسائی و ابن وقف بها برا حتو
خود شان نون قوله وفی نقول الیا حفص و یرجعون صفو و حرف الروم
صافیه حلا یعنی خوانده اند کوفیان و نافع و یقول ذو قوا را بیا رغیبه و فاعل
خدای تعالی باشد و دیگران بنون عظمة و خوانده است ابوبکر ثم الیه یرجعون را در الروم
ل بغیب و ابوعمرو در الروم موافقه او می نماید پس باقیان بخطاب میخوانند یا دروعو
ما شد حصارت و یرجعون خداوند صفا است و حرف الروم یعنی در نامه ملا
روم در شهری که بهتر است نزول بسیار میکنند بنا بر صفا آن و وفا آن بنگر که درین
عبارة چه سحر پرداخته و چه لطایف ساخته قوله و ذات ثلاث سکنت با
لنبوئن مع خفه و الهمز بالیاء ثمللا یعنی میخوانند حمزه و کسائی لنثوینهم
من الجنة را به ثاء مثلثه در محل باء موحده و بخفیف واو و یاء در مکان همزه از اثوی
بمعنی اقام و دیگران لنبوئنهم بباء موحده متحرکه بفتح و تشدید واو و بهمزه از بوا
بمعنی انزل غ باء از لفظ لنبوئنهم گشته خدا وند سه نقطه یعنی مبدل بثاء ساکنه شده
والتخفیف واوش حال آنکه همزه اش تافته در محل یا یعنی منقلب بیا شده قوله
و اسکان ول فاکسر کما حا شلا و فی عبادی ارضی الیا بها انجلا
یعنی مکسور کن لام ساکنه را از ولیتمتعوا فسوف تعلمون از ابن عامر و ابوعمرو و
ورش و عاصم تا عطف باشد بر لیکفروا و هر دو لام امر باشند یا اول لام کی
بود و دوم لام امر پس باقیان باسکان خوانند قوله جا ندی ای یعنی اسکان آمده
در عبادی که او بنا بر سهولت بر قاری عطیه مجی که غالب آمده بحجة خویش قوله و فی
ای بیان یا آت اضافه است یعنی مهاجر الی ربی انه که فتحش از نافع و ابو

عمرو است و حمزه و کسائی و ان ارضی واسعة که فتحش از ابن عامر است فقط
یا آت مضافه اند که درین سوره ظاهر گشته اند قوله و من سوره الروم الی سوره السبا
بدان که ذکر کردن این چهار سوره بیکدیگر از ان جهت که مجموع بهم پیوسته اند
نمی بینی که ینفع تعلق بسوره الروم دارد و رحمة تعلق به لقمان و البحر که از لقمان است
و اخفی که از سوره سجده است و اسم ذکر فرموده و همچنین لما صبروا از سجده و ا
یعلمون از احزاب گفته و در هر جا که چند سوره و اسوره که بعد از او پیوسته نیست
ترجمه را ترک فرموده و عذرش به این می توان ساخته که تطویلش در اختصار دو
قوله و عاقبة الثانی سما و بنونه یذیق زکا للعالمین اکسر و اعلی
فع یعنی لفظ عاقبة دوم که ثم کان عاقبة الذین است برفع بلند شده از نافع
و ابن کثیر و ابوعمرو بر اسمیه کان و خبرش السوای باشد یا ان کذبوا پس دیگران
بنصب خوانند بر خبریه کان و اسمش السوای بود یا ان کذبوا قوله و بنونه ای
یعنی ولیذیقهم بعض الذی عملوا بنون عظمة ظاهر شده از قنبل پس غیر او بیا غیبه
خوانند ای ولیذیقهم الله و بدانکه نذیق که در نظم است هر چند که لفظش مشتبه
میشود به ولیذیقکم من رحمته اما از روی معنی چون نظر کنند هیچ اشتباهی نیست
زیرا که از روی ولا قرآنی اول لیذیقهم است و دیگر آن که بعد از او من رحمته
می آید و اگر درانجا نون جایز بودی بایستی که بعد از او من رحمتنا نیز خواندی
پس چون این نیز جایز نیست ان نیز جایز نباشد قوله للعالمین ای یعنی مکسور
سازید لام را از ان فی ذلک لآیات للعالمین از حفص درین حالت که لفظ
للعالمین خدا و بلندی است پس باقیان بفتح لام خوانند پس در قراءة
کسر جمع عالم بمعنی دانا بود و در قراءة فتح جمع عالم باشد که ما سوی الله است قوله
لتربوا خطاب ضم و الواو ساکن اتی و اجمعوا آثار کم شرفا علا
یعنی خوانده است نافع و ما آتیتم من ربا لتربوا را بتاء مضمومه و باسکان واو
که جمع مذکر مخاطب بود و علامه نصب حذف نون بود پس غیر نافع بیاء مفتوحه

خوانند و بتحریک واو بفتح ای لیربوا الربوا قوله و اجمعوا آ ای یعنی خوانده اند ابن
عامر و حمزه و کسائی و حفص الی آثار رحمت الله را بجمع بنا بر ان که آثار باران انواع
است نمی بینی که زمین را زنده می کرداند و نبات را می رویاند و اگر در صدف
بیچکد خود را بمرتبه در ثمین میرساند و صاحب بساتین و مزارع خود در زمین
و خلق را از تنگی و قحط باز می رهاند و نثار قطرات را بر مفارق ابکار اشجار
می فشاند و ایشان را از خواب باز می نشاند تا طالب کام خویش را از اثمار
ایشان می ستانند و علی هذا پس دیگران بافراد می خوانند که هم معطی معنی جمعیت
قوله ینفع کوف و فی الطول حصنه و رحمة ارفع فائزا و محصلا
یعنی لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم درین سوره بتذکیر قراءة قوم کوفی است
که عاصم و حمزه و کسائی باشند و یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم هم بتذکیر در سوره
الطول که حم المومن است قراءة کوفیان و نافع آمده که حصار قرائت اند و تذکیر
از آنجهة است که تانیث لفظ معذرة حقیقی نیست پس باقیان بتانیث خوانند
بر اصل و نافع جمع بین اللغتین نموده باشد قوله و رحمة ای یعنی مرفوع بساز و هدی
و رحمة را در اول لقمان از حمزه در حالتی که فیروزی یابنده و حاصل کننده این
قراءة باشی ای هو هدی و رحمة پس از غیر او منصوب باید ساخت تا عطف
شود بر هدی که درین قراءة حال واقع است پس در قراءة رفع بر الحکیم وقف باشد
و در قراءة نصب وصل قوله و یتخذ ها المرفوع غیر صحابهم تصعر بمد
خف اذ عم حلا یعنی و یتخذها هزوا را برفع بر استیناف قراءة غیر
حمزه و کسائی و حفص است پس ایشان بنصب خوانند تا عطف باشد بر لیضل
قوله تصعر ای یعنی ولا تصاعر خدک ممدود است و خفیف زیرا که شرع
طریقه تخفیف شیرین و مرغوب و معروف و مطلوب شده و معنی باطنی
اشن انست که نافع و حمزه و کسائی و ابوعمرو خوانده اند ولا تصاعر
را بالف بعد از صاد و بتخفیف عین پس دیگران بترک الف و تشدید عین

خواتند مثل یضاعف و یضعف که دو لغت اند ای ولا تعرض عن الناس تکبرا او ترفع
و فی نعمه حرک و ذکرها و ضم و لا تنوین عن حسن اعتلا یعنی
متحرک گردان عین را بفتح در نعمة ظاهرة و بدل ها تانیث را بهاء ضمیر تا بود
که جمع نعمة بود مضاف بضمیر از حفص و ابوعمرو و نافع در حالتی که این قراءة منقول
است از خدا وندان حسنی که رفیع شده این حسن پس دیگران باسکان عین
و باء تانیث منونه خوانند بر افراد پس ظاهرة و باطنة در قراءة جمع حال باشد
و در قراءة افراد صفة نعمة قوله سوی ابن العلا و البحر اخفی سکونه
فشا خلقه التحریک حصن تطلق لا یعنی و البحر یمده برفع برفع بمبتدائیة قرا
غیر ابوعمرو بن العلا راست و یمده خبرش و جمله در محل حال خویش پس قراءة ابوعمرو
بنصب باشد تا عطف شود بر اسم ان ای و لو ان ما فی الارض و البحر قوله اخفی ای
یعنی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم در سوره سجده سکون یا را او فاش گشته از حمزه بدان
معنی که مضارع متکلم است پس از دیگران فتح یا ظاهر شده باشد بر بناء ماضی مجهول
قوله خلقه ای یعنی احسن کل شیء خلقه تحریک لام او حصاریست که راز و مشهور
شده و غرض آنکه نافع و کوفیان لام را متحرک میسازند بفتح بانکه ماضی باشد صفت شیء
پس غیر ایشان بسکون لام خوانند بنا بر انکه تا مصدر بود منصوب بر بدلیة از کل شیء
قوله لما صبروا فاکسر و خفف شذا و قل بما یعملون اثنان عن ولد العلا
یعنی مکسور گردان لام را و تخفیف کن میم را از لما صبروا و کانوا از حمزه و کسائی در حالتی
که خداوند خوشبوی باشی و ما مصدریه باشد ای لصبرهم مثل و جزاهم بما صبروا که
که در تقدیر بصبرهم است پس دیگران بفتح لام و تشدید میم خوانند ای حین صبروا
پس در قراءة اول بر صبروا وقف باشد و در قراءة دوم وصل قوله و قل ای یعنی
بگو که بما یعملون دو موضع یعنی بما یعملون خبیرا و بما یعملون بصیرا که دو در اول الاحزاب
منقول اند بغیب از ابوعمرو که پسر العلا است پس از غیر او بخطاب خوانند قوله
و بالهمز کل اللاء و الیاء بعده ذکا و بیاء ساکن حج هملا یعنی

هرجاکه واقع شود کلمه اللائی خوانده شده از کوفیان و ابن عامر بهمزه و به یا بعد از
همزه بر وزن الداعی قوله دکا یعنی لفظ اللائی در چهار محل بوی داده یعنی واقع
شده درین سوره ا و در المجادله ا و در الطلاق ۲ قوله وبیاء آه یعنی ابوعمرو و بزی
اللائی را به یاء ساکنه میخوانند در حالین و بقوله حج حملا اشاره بتقویت وجه ایشان
فرموده یعنی قاری اللائی بیاء ساکن غالب آمده بحجت و دلیل بر قومی که مردم
بر ایشان مجتمع نشده اند و ایشانرا همچون شتران بی شبان گذاشته اند و دلیل
آنست که بنابر تثقل یا را ساکن گردانیده اند یا خود همچنین موضوع است چنانچه در
باب ادغام کبیر مذکور شد و علی کلا التقدیرین در او مد فقط باشد بنابر التقاء
ساکنین قوله وکالیاء مکسورا لورش وعنهما وقف مسکنا والهمز
زاکیه جلا یعنی تسهیل کن همزه اللاء را از ورش همچون یائی مکسوره یعنی از بین
الهمزه والیاء المکسوره بخوان زیرا که قیاس تخفیف همزه متحرکه بین بین است قوله
وعنهما یعنی وتسهیل بین بین که منقولست از ورش منقولست از ابوعمرو و بزی نیز
زیرا که این وجهی قویست که هیچ بحث دران نمی توان کرد و از پس معلوم شده
که در همزه مغیره مد و قصر جایز اند پس ورش را دو وجه باشد و ابوعمرو و بزی را سه وجه
و حمزه اگر وقف کند او را تسهیل و مد و قصر باشد چنانچه اصل اوست و بطریق
تخفیف رسمی چهار وجه دیگر پیش باشد حذف همزه و وقف بر یاء ساکنه والطول
و توسط و قصر و روم و اقصر قوله وقف مسکنا یعنی اگر خواهی که بر همزه مسهله در
قراءة ورش و ابوعمرو و بزی وقف باسکان کنی وقف کن به یاء ساکنه زیرا
که اجتماع ساکنین در وقف جایز است و برین تقدیر مد و وسط و قصر هر سه در او
جایز باشند و اگر وقف بروم کنی وقف بر همزه مسهله کن و امد و قصر زیرا
که روم حکم وصل دارد قوله والهمز آه یعنی اللاء قاری او را تعظیم کرده اند
یعنی قنبل و قالون بهمزه خالصه میخوانند مثل الداع پس اگر وقف کنند مطلقا
وقف بهمزه کنند و در او سه وجه التقاء ساکنین باشد قوله وتظاهرون

اضممه واکسر لعاصم وفی الها خفف وامدد الظاء ذ بلا یعنی
مضموم کن تا را و مکسور ظا را از کوفیان و ابن عامر در حالتی که خداوند مجتهدانی باشی
که در عمل چون نهرها باشند که خصم را ملزم گردانند قوله وخففه ثبت وفی
قد سمع کما هنا وهناک الظاء خفف نوفلا یعنی هر یکی از عاصم و حمزه و کسائی
که در علم علمند و در عمل ثابت قدم بتخفیف خوانده اند ظا را پس چهار قراءة حاصل
آید ۱ از عاصم تظاهرون بضم تا و تخفیف ظا و ها و بالف بعد از ظا و بکسر ها که مضارع
ظاهر باشد ۲ حمزه و کسائی بفتح تا و تخفیف ظا و ها و بالف بعد از ظا و بفتح ها که در اصل
تتظاهرون باشد و از جهت تخفیف یک تا را حذف کرده باشند ۳ از ابن عامر بهمان
قیدهای مذکوره الا آنکه او ظا را مشدد میخواند بنابر آنکه تا را در ظا ادغام کرده باشد
۴ از باقیان تظّهّرون بفتح تا و ظا و ها و بتشدید ظا و ها و بحذف الف که در اصل
تتظهرون بوده و تا را در ظا مدغم شده قوله وفی قد سمع آه یعنی حکم الذین یظاهرون
منکم والذین یظاهرون من نسائهم که واقع اند در قد سمع الله همچو حکم این سوره است
اما اینقدر هست که حمزه و کسائی در قد سمع الله در تشدید ظا موافق ابن عامر می شوند
بنابر آنکه در قد سمع الله دو تا مجتمع نمیشوند تا یکی را حذف کنند پس تخفیف در قد سمع الله
تفرد عاصم باشد کما قال وهناک آه یعنی دران سوره تخفیف کرده اند ظا را از
عاصم درین حالتی که این ظا چراوند قاری بزرگ بسیار بخشش است قوله
وحق صحاب قصر وصل الظنون و کی الرسول السبیل و هو فی الوقف فی حلا
یعنی قصر وصل و تظنون بالله الظنونا و اطعنا الرسولا و فاضلونا السبیلا حق
خداوندان مصاحبه است یعنی ابن کثیر و ابوعمرو و حمزه و کسائی و حفص این
کلمات سه گانه را در وصل بقصر میخوانند یعنی بحذف الف قوله وهو آه یعنی و
قصر در حالت وقف منحصر است در قراءة حمزه و ابوعمرو که خداوندان علم و تقوی و
صاحبان صورت و معنی اند پس ایشانرا در حالت قصر باشد بر اصل زیرا که هیچ جا
تنوین والف و لام جمع نمیکرد و الفی نیز که مبدل از تنوین باشد با الف و لام جمع نمی

بخشش

شود و نافع و ابن عامر و ابوبکر را در حالتین اثبات الف باشد بنابر متابعت مصحف
عثمانی که این هر سه کلمات دران بالف مرسوم اند و امال رسم را بر اثبات آن
اجاعیت ازانجهت که تا مناسب دیگر اواخر آیات آیند و آنچه مناسب نمی آید
نادر است مثل وهو یهدی السبیل درین سوره و ابن کثیر و کسائی و حفص را
در وصل قصر است و در وقف اثبات اما قصر بنابر اصلی است که مذکور شد و بنابر
این نیز که این الف در زیادتی حکم هاء سکت دارد که در وصل محذوف میشود و در وقف
ثابت می گردد و اما اثبات از جهت اتباع خط مصحف است چنانچه مذکور گشت و نیز
از برای آنکه همچنانچه الف را در قوافی اشعار زیاده می کنند بنابر آنکه مواضع سکت و قطع
اند درین سه موضع نیز ثابت می داشتند ازانجهت که اواخر آیات اند و اواخر آیات
مقامات قطع و سکت اند و امثال این در کلام عرب بسیار است چنانچه صاحب تیسیر
رحمه الله انشاد فرموده اذا الجوزاء اردفت الثریا ظننت بآل فاطمة الظنونا و ان
بعضی از عرب مسموع گشته که میگویند رأیت العالما واکرمت الفاضلا بزیادتی
بزیادتی الف قوله مقام لحفص ضم والثان عم فی الدخان وآتوها علی
المد ذو حلا یعنی مضموم کن میم اول را از لا مقام لکم از حفص فقط تا بمعنی اقامت
باشد پس از دیگران بفتح باید خواند بمعنی اسم مکان قوله والثان آه یعنی موضع
دوم در الدخان عام گشته ضم میم او یعنی نافع و ابن عامر ان المتقین فی مقام
امین را بضم میم میخوانند و دیگران بفتح و وجه هر دو مذکور شد پس در مقام کریم
خلاف نباشد زیرا که مراد باو مکان فقط است قوله وآتوها آه یعنی واتوها
یعنی وآتوها در حالتی که مقرو است بمد خداوند حلاوت و شهرت است یعنی ثم سئلوا
الفتنة لآتوها بمد قراءة ابن عامر و کوفیان و ابوعمرو است ای اعطوها ای اجابوا
الی ما سئلوه پس بقصر قراءة دیگران بود بمعنی فعلوها وجاؤوها اما ابوعبیده مد را
اعتبار کرده بنابر آنکه در حدیث چنین وارد است که انهم اعطوا ما سالهم
المشرکون غیر بلال و ابوعلی فارسی گفته که اعطا مناسب لفظ سوال است قوله

وفی الکل ضم الکسر فی اسوة ندی وقصر کفا حق یضاعف مثقلا
یعنی مضموم گردان همزه مکسوره را در اسوة چنانچه در همه قرآن و آن در سه
محل است یک محل درین سوره و دو محل در الممتحنه از عاصم درین حالتی که خداوند
عطا باشی پس غیر عاصم بکسر خوانند و ضم و کسر دو لغت اند قوله وقصر آه یعنی یضاعف
لها العذاب مقصور قاری کی یسرا و اراست بمقتدائی یعنی ابن عامر و ابن کثیر و
ابوعمرو آنرا بحذف الف بعد از ضاد و تشدید عین خوانده اند از باب تفعیل پس
دیگران بالف و تخفیف عین خوانند قوله وبالیا وفتح العین رفع العذاب
حصن وحسن وتعمل نؤت بالیا شمللا یعنی یضاعف بضم یا و فتح عین و
رفع العذاب قراءة کوفیان و نافع و ابوعمرو است که حصار حصین اند و همه نیکوییها
در ایشان متحصن گشته پس قراءة دیگران بنون و کسر عین و نصب العذاب بود
پس سه قراءة باشد ۱ ابوعمرو را یاء و حذف الف و فتح عین مشدده بر بنای مفعول
و رفع العذاب بر آنکه قایم مقام فاعلش باشد ۲ نافع و کوفیان را یا و الف بعد از
ضاد و فتح عین مخففه از ضاعف هم بر بنای مفعول و رفع العذاب بر فاعلیتش
۳ ابن کثیر و ابن عامر را نون و کسر عین مشدده و حذف الف بر بنای فاعل متکلم و
نصب العذاب بر مفعولیتش قوله وتعمل آه یعنی هر یکی از یعمل و یؤت شمال فرانه
به یا تا او را فرا گرفته اند و مقصود آنکه حمزه و کسائی ویعمل صالحا نؤتها اجرها را بیا
خوانند و هر دو کلمه ولیکن کلمه اول از قبیل تذکیر و تانیث است که از اطلاق ناظم
رحمه الله معلوم میشود و ضمیر راجع بلفظ من یقنت باشد و قوله وبالیاء قید یؤتها است
تا در قراءة دیگران تعمل را بتانیث فرا گیرند محمول بر معنی من زیرا که من عبارت از
ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و یؤتها را بنون عظمت بخوانید که هر جا که ناظم رحمه
الله تلفظ به یا می فرماید ضدش نون می باشد چنانچه در شرح قوله وآخیت بین النون
والیا گفته شد قوله وقران افتح اذ نصوا یکون له ث کی یحل سوی البصری وفی
خاتم وکلا بفتح نما سادا ننا اجمع بکسره وفی کثر النقطة تحت فلا

بلغ

یعنی مفتوح پس از قاف وقرن فی بیوتکن را از نافع وعاصم زیراکه ناقلان همه
تصریح نموده اند بفتح از ایشان پس از دیگران قاف را مکسور باید ساخت
ودر هر دو قراءة مشتق از قرارات الا آنکه قراءة فتح از باب علم یعلم است
وقراءة کسر از باب ضرب یضرب پس در اصل اقررن بوده باشد بر وزن اعلمن
یا بر وزن اضربن که در هر دو قراءة حرکة راء اول را به قاف داده باشند
واز جهة التقاء ساکنین راء اول را انداخته وچون قاف متحرک گشته از
همزه وصل مستغنی شده وحذفش کرده ونیز می توان که در قراءة فتح از قار یقار
بود مثل خاف یخاف بمعنی اجتمعن واو را اعلال خفن کرده باشند که
عین الفعل از او محذوف است ودر قراءة کسر احتمال دارد که از وقر یقر بود از
وقار مثل وعد یعد وامر از آن مثل عدن باشد که فاء الفعلش حذف کرده
باشند وفتح وکسر دو لغة اند اما کسر اشهر است قوله یکون ای یعنی خوانده اند
هشام وکوفیان ان یکون لهم الخیرة بتذکیر از آن جهة که تانیث لفظ الخیرة حقیقی
نیست وقوله ثرى اشارة بدین معنی است یعنی تذکیر را اجتهاد قوی ودلیلها بسیار
است چه معنی ثرا محمود ومال بسیار بود که درین محل کنایه از حج وشهرة است
پس دیگران بتانیث خواند بر اصل قوله تحل ای یعنی لا یحل لک النساء بتذکیر
قراءة غیر ابو عمرو واجری است بنابر آنکه تانیث لفظ النساء حقیقی است ترک قراءة
ابو عمرو بتانیث بود بر اصل قوله وخاتم ای یعنی وخاتم را توکیدش کرده اند بفتح که
زیاده گشته وغرض آنکه عاصم خوانده است وخاتم النبیین را بفتح تا ای و
لکن رسول الله ونبیه الذی ختم به الانبیاء فلا نبی بعده پس غیر عاصم بکسر تا
خوانده اند ای ختم النبیین قوله ساداتنا ای یعنی جمع بخوان وکسر تا انا اطعنا ساداتنا
را از ابن عامر در حالتی که در علامت تانیث کسر کافیست زیرا که جمع سادة
است پس غیر او سادتنا خوانده اند بفتح تا که علامة نصب اوست وسادة جمع سید است
مثل کتبة وبررة پس در اصل سودة باشد وسادات جمع جمع بود قوله وکثرا

ای یعنی بخشیده اند لفظ کثیرا را نقطه در زیرش یعنی عاصم میخواند والعنهم
لعنا کبیرا به بائی که یک نقطه در زیر دارد ای لعنا عظیما ودیگران کثیرا
میخوانند به ثاء که سه نقطه در بالا دارد ای العنهم لعنا مرة بعد اخرى

سوره سبا وفاطر

وعالم قل علام شاع ورفع خفضه عم من رجز
الیم معا ولا علی رفع خفض المیم دل علیمه ونخسف نشا
نسقط بها الیاء شملا یعنی بگو که علام بر بنا مبالغه فاشی گشته ومفروشده
در محل عالم از حمزه وکسائی پس دیگران عالم خوانند قوله ورفع یعنی رفع در موضع
خفض عالم عام شده از نافع وابن عامر یعنی ایشان برفع میخوانند تا مبتدا
باشد ولا یعزب خبرش ودیگران بخفض تا بدلی بود از قوله وربی پس
قرارت باشد پس در قراءة رفع بر تاتینکم وقف باشد ودر قراءة خفض وصل قوله
من رجز الیم ای یعنی من رجز الیم درین سوره ودر جاثیه دلالة کرده قاری که عالم
است برفع خفضش از جهة متابعة صفه موصوف را ومقصود آنکه ابن کثیر وحفص
برفع میم میخوانند تا صفة عذاب شود ودیگران بخفض تا صفة من رجز گردد قوله
ونخسف ای یعنی ان نشا نخسف بهم الارض او نسقط یا را شامل این کلمات سه
گانه گردانیده از حمزه وکسائی وفاعلشان راجع بلفظ الله باشد در قوله افترى
على الله پس از دیگران نون را شامل ایشان کرده باشند مناسبة قوله ولقد
آتینا را قوله وفی الریح رفع صح منساته سکون همزته ماض فابدله اذ حلا
یعنی رفعی که صحیح گشته از ابو بکر حاصل در ولسلیمان الریح تا مبتدا باشد ولسلیمان
خبرش پس دیگران بنصب خواند بر مفعولیة فعلی مضمر ای وسخرنا لسلیمان الریح
قوله منساته ای یعنی تا کل منساته سکون همزه او جائز ومشهور گشته از ابن ذکوان
ونحویان این قراءة را ضعیف شمرده بنابر آنکه قاعده آنست که اگر پیش از تا
حرفی ساکن واقع شود می باید که آن ساکن الف باشد واینجا همزه واقع شده ولکن
توجیهش آن کرده اند که چون حرکة اعرابی را در مثل یامرکم در قراءة ابو عمرو از

جهة تخفیف ساکن می کنند پس در غیر حرکة اعرابی بطریق اولی واین بیت را به استشهاد
آورده اند شعر صریع خمر قام من وکاته کقومة الشیخ على منساته قوله و
ابدله ای یعنی ابدال کن همزه منساته را به الف از نافع وابو عمرو زیرا که ابدال از آن
هر دو درین لفظ شیرین ومعروف گشته واین اشارة بآن معنی است که همزه
متحرکه را ابدال بالف نمی کنند مگر آنکه این ابدال از عرب مسموع گردد واینجا مسموع
همچنان شاعر گفته شعر اذا دببت على المنساة من کبر فقد تباعد عنک اللهو
والغزل پس باقیان بتحریک همزه خوانند بر اصل قوله مساکنهم سکنه واقصر
على شذى وفی الکاف فافتح عالما فتبجلا یعنی خوانده حمزه وکسائی
وحفص فی مساکنهم آیة را باسکان سین وحذف الف اما حمزه وحفص بفتح کاف
می خوانند که مصدری باشد از سکون بر قیاس وکسائی بکسر کاف که هم مصدری باشد یا
اسم مکان بر غیر قیاس پس دیگران مساکنهم خوانند بفتح سین وکسر کاف واثبات الف
بر صیغه جمع ومفرد هم مفید معنی جمع است غ مساکنهم ساکن گردان آن را ومقصورش
کن در حالتی که بلند شده خوشبویی بر تری از تسکین وقصر واین اشارة بشهرة وعلو
این قراءت است وبتقدیم رسان گردان فتح را در کافش درین حالة که عالم باشی بآنکه
لغتی فصیحه مشهوره است تا تو بزرگ گردانیده شوی قوله یجازی بیاء وافتح الزای
والکفور رفع سما کم صاب اکل اضف حلا یعنی ومال یجازی الا الکفور بیا
بر صیغه مجهول وبرفع را بر قائم مقامی فاعلش قراءة نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن
عامر وابو بکر است پس دیگران بنون عظمة ونصب را خوانند بر مفعولیتش قوله اکل ای
یعنی خوانده است ابو عمرو اکل خمط را باضافه عام بخاص زیرا که اکل ثمرات است وخمط
درخت اراک یا هر درختی خاردار یا هر چیزی که تلخ بود بکیفیتی که امکان خوردن آن
نباشد وباقیان بتنوین میخوانند بدان معنی که خمط از اکل باشد ع یجازی به یا وفتح زای
عالی گشته وبسیار آنکه ترک نموده مثل این قراءة که صیغه مجهول است در قرآن
مثل تجزون وتجزون ویجزی وتجزى وحال آنکه الکفور درین قراءة مرفوع است و

اضافه

اضافه کن اکل را بلفظ خمط درین حالة که قراءة اضافه را دلائل ظاهره وبراهین
باهره است که مثل زبورها اند نسبة با این قراءة قوله وحق لوى با غیر اقصر
مشدد او وصدق للکوفی جاء مثقلا یعنی با عد بین اسفارنا در حالة حذف
الف وتشدید عین قراءة قاریانی چنداست که خداوندان علم اسلام اند یعنی ابن
کثیر وابو عمرو وهشام بعد بحذف الف وتشدید عین میخوانند ودیگران باعد را به
الف وتخفیف وهر دو دو لغة اند مثل ضاعف وضعف قوله وصدق ای یعنی ولقد
صدق علیهم ابلیس آمده است از کوفیان در حالتی که او مشدد است یعنی ایشان
بتشدید دال میخوانند ودیگران بتخفیف وتشدید وتخفیف دو لغة اند وبر هر دو تقدیر
ظنه منصوب بر مفعولیة زیرا که وعد مصدوق میگویند همچنانکه وعد غیر مکذوب
گفته اند قوله وفزع فتح الضم والکسر کاملا ومن اذن اضمم حلو شرع تسلسلا
یعنی حتى اذا فزع عن قلوبهم فتح فا راو وفتح زاء مکسوره اش یعنی بر بناء فاعل
قراءة قاری کاملیت یعنی ابن عامر پس قراءة غیر ابن عامر ضم فا وکسر زای باشد
بر بناء مفعول قوله ومن اذن ای یعنی مضموم کن همزه من اذن له را از ابو عمرو و
حمزه وکسائی در حالتی که خداوند طریق شیرین روان معروف مشهور باشی پس از دیگران
همزه را مفتوح باید کرد بر بناء فاعل وفاعل درین دو فعل حق عز وعلا است قوله
وفی الغرفة التوحید فاز ویهمز التناوش حلو صحبة وتوصلا یعنی
وهم فی الغرفات آمنون حمزه فی الغرفة بتوحید می خواند بسبب اولئک یجزون الغرفة
بما صبروا که در الفرقان است وچون درین سوره ها بتاء مرسوم است وقف بتا کنند
پس دیگران بجمع خواند موافقة قوله من الجنة غرفا را قوله التناوش ای یعنی خوانده اند
ابو عمرو وحمزه وکسائی وابو بکر وانی لهم التناوش را بهمز از ناشت بمعنی ابطات
ای وکیف یحصل لهم التناول بالبطوء فما ظنک بالاسراع یا بگوییم که اصلش واو بوده
وبنا بر لزوم ضم مهموزش گردانیده اند همچنانکه در اجوه واقتت که در اصل وجوه
ووقتت بوده اند وباقیان بواو خوانند از نوش بمعنی تناول وحمزه در وقف

چین چین واهه و قصر بود بر اصل خود و او حرکتش نیز باشد بر موافقه رسم کسی که در
غرفه یعنی در کنج وحده کنج قناعة را پیش گرفته بتوحید حق اشتغال نماید مراتب فرد
یابد و او را استغنا از ماسوی الله حاصل آید چه مر مقصودی که ازین جمع بحصول می
پیوندد از ان مفرد نیز حاصل میشود و مهموز کرده اند لفظ التی و تشدید را در حالتی
که شرین است صحبره او و سوستگی به او قوله ی اجری عبادی تدبی الی الا مضافا نها
ی قل رفع غیر الله بالخفض شکلا یعنی یا در این کلمات سه گانه مضاف این
سوره است یعنی ان اجری الا که فتحش از نافع و ابو عمرو و ابن عامر و حفص است
و عبادی الشکور از غیر حمزه و ربی انه سمیع قریب از نافع و ابو عمرو و یاء زائده در موضع
است کالجوابی از ورش و ابو عمرو و ابو عمرو در وصل و از ابن کثیر در حالتین و کان نکیری
از ورش فقط در وصل قوله و قل ایها شروع در سوره فاطر است یعنی بگو که رفع غیر الله
بر زبر حکم را مصور شش کرده اند بخفض یعنی حمزه و کسائی بخفض می خوانند تا صفت خالق
باشد لفظا و دیگران برفع تا اسم صفة خالق شود اما محلا زیرا که محلش رفع است بر
مبتدائیه و بنا بر تاکید لفظ من را زیاده کرده اند پس درین تقدیر باشد که هل
خالق قوله و نجزی بیاء ضم مع فتح زائه و کل بها ارفع و هو عن ف الحلا
یعنی ابو عمرو خوانده است کذلک یجزی کل کفور را به یاء مضمومه و فتح زاء بر بناء مجهول
و برفع کل بر قائم مقامی فاعلش پس دیگران بنون مفتوحه و کسر زاء بصیغه متکلم و
بنصب کل بر مفعولیتش خوانند نجزی متروک شده یاء مضموم و فتح زای و مرفوع کن
کل را بسبب مجهولی یجزی و این مذکور منقولست از ابو العلاء که ابو عمرو است قوله
ی و السیئ المخفوض همزا اسکونه نشا بینات فقر حق فتی ع لا یعنی
و سکون همزه در قوله تعالی و مکر السیئ که مخفوض است همزاو فاش گشته از حمزه و دلیلش با
تخفیف باشد مثل یا مرکم در قراءة ابو عمرو و یا وصل نیة وقف و ابو شامه رحمه الله می
فرماید که نزد من آنست که حمزه از جهه وقف همزه را ساکن گردانید و چون دید که
ابدال از عدم ابدال اثقل بود مثل تؤدی در روایة سوسی حیث قال اخف بهمزه

ابدال نکرد و زیرا که سه یا مجتمع می شدند پس دیگران بخفض همزه خوانند و حمزه و
هشام در وقف بر اصل خود باشند در ابدال یا تسهیل بین بین و روم و بقول الحفوض
احتراز کرد از و لا یحیق المکر السیئ نموده که آن مرفوع است قوله منیات یعنی فهم
علی بینات مقصود خداوند حقیقت که او جوانی عالیست یعنی ابن کثیر و ابو عمرو
و حمزه و حفص بقصر میخوانند یعنی با فراد و ابن کثیر و ابو عمرو بها وقف کنند و حمزه
و حفص بنا بر اصلها خودشان پس باقیان بجمع خوانند و درین سوره یاء اضافه
نیست و زائده یکیست و ان فکیف کان نکیری است از ورش در وصل قوله
سوره یس ی تنزیل نصب الرفع هف صحابه ی خفف فعززنا
لشعبة نحماه یعنی تنزیل العزیز الرحیم بنصب رفعش نیاده کاه مصاحبان او
یعنی ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص بنصب لام میخوانند ای نزل او اعنی تنزیل و غیر
ایشان برفع میخوانند ای هو تنزیل العزیز او تنزیل العزیز هذا قوله و مخفف آیه یعنی
بتخفیف بخوان فعززنا بثالث را از شعبه که ابو بکر است درین حالی که یاری دهنده
و تعلیم کننده باشی جماعتی که این روایة را خواهند پس از دیگران بتشدید باید خواند
و معنی روایة تخفیف جعلناه غالبا فی العزة است و معنی قراءة تشدید ایدنا او قویناه قوله
ی ما عملته یحذف الهاء صحبة ی و القمر ارفعه سما ی لقد حلا
یعنی و ما عملت ایدیهم حمزه و کسائی و ابو بکر که خداوندان صحبه اند ها را حذف کرده
اند بنا بر آنکه لفظ ما یا مصدریه است ای لیاکلوا من ثمره و من عمل ایدیهم یا موصوله
است و حذف ضمیر مفعولش کرده اند بنا بر عموم ای لیاکلوا من ثمره و ما عملت ایدیهم
یا نافیه است ای لیاکلوا من ثمره و الحال ان ما عملت ایدیهم فی تحصیلها پس باقیان
باثبات ها خوانند و درین قراءة ما موصوله باشد یا نافیه قوله و و القمر یعنی مرفوع
ساز و القمر قدرناه را از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو تا و القمر مبتدا بود و قدرناه
خبرش و می توان که ما قبلش خبر بود ای و آیة لهم القمر پس از باب زید ضربته باشد
که رفع و نصبش می توان اما رفع مختار است بنا بر عدم حذف قوله و لقد حلا

اشارة بدین معنی است یعنی بدرستی که رفع شرین و مشهور گشته پس در قراءة
رفع بر العلیم وصل باشد و در قراءة نصب وقف قوله و خا یخصمون افتح
سما لذ و اخف حلو بن و سکنه ا و خفف فتکلا یعنی نافع و ابن کثیر و
ابو عمرو و هشام و هم یخصمون را بفتح خا و تشدید صاد میخوانند با معنی که اصلش
یختصمون بوده که حرکة تا را بخا داده باشند و تا را در صاد ادغام کرده و
از ایشان ابو عمرو و قالون باخفاء فتحه خا میخوانند با دلیل بران شود که اصل
است اما ساکنش نکردند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید و حمزه باسکان خا و تخفیف
صاد میخوانند بر وزن یضربون از خصم یخصم یعنی غلب فی الخصومة پس باقیان
بکسر خا و تشدید صاد خوانند بنا بر آنکه تا را در صاد ادغام کرده باشند و نقل حرکة
تا بصاد نکردند پس از جهة التقاء ساکنین خا را مکسور کرده باشند پس چهار قراءة
شود ۱ قالون و ابو عمرو را اخفاء فتحه خا و تشدید صاد ۲ ورش و ابن کثیر و
هشام را فتح خا و تشدید صاد ۳ عاصم و کسائی و ابن ذکوان را کسر خا و تشدید صاد
۴ حمزه را اسکان خا و تخفیف صاد ع مفتوح کن خاء یخصمون را زیرا که فتح عالی
پس پناه گیر بفتح و اخفا کن این فتح را در حالتی که شیرین گفتار و خوش کردار
باشی و ساکن گردان یخصمون و مخفف سازش تا تمام کنی تا تمام شود وجوه قراآت
درین کلمه قوله ی ساکن شغل ضم ذکراه کم فی ظلال بضم ی اقصر الا مر
شلشلاه یعنی عین ساکن را در فی شغل فاکهون مضمومش کن در حالتی که ذکر
کننده باشد این ضم را از کوفیان و ابن عامر پس دیگران بسکون خوانند و ضم
و سکون دو لغة اند همچون نکر و نکر قوله و کرا آیه یعنی کسر ظا را در فی ظلال بضم و
ولام را مقصور گردان تا ظلل شود که جمع ظله است مثل حلل در جمع حله از حمزه
و کسائی در حالتی که خفیف الحال و فارغ البال باشی پس غیر ایشان بکسر ظا و اثبات
الف بعد از لام خوانند یعنی ظلال که جمع ظل است مانند قدح در جمع قداح یا هم
جمع ظله باشد مانند برمه و برام قوله ی قل جبلا مع کسر ضمیه ثقله

اخو نصر و ی اضمم و سکن کذی حلی یعنی نافع و عاصم جبلا کثیرا را به
کسر جیم و کسر با و تشدید لام خوانده اند و ابن عامر و ابو عمرو بضم جیم و سکون با و
دیگران بضم جیم و ضم با و معنی همه گروهی از آدمیانست و بعضی گفته اند که جبل
جمع جبیل است بمعنی خلق مثل نذر در جمع نذیر و حلا بفتح حا راست ع و بگو
که جبلا ثقل امش و اگر دو ضم او یعنی ضم جیم و با برادر نصرة است و مضموم
کن جیم و ساکن ساز با را اشل خداوند ظفر و نصرة قوله ی ننکسه فاضممه
و حرک لعاصم و حمزة ی اکسر عنهما الضم اثقلا یعنی مضموم گردان
نون اول را از ننکسه فی الخلق و متحرک ساز نون دومش را بفتح و مکسور کن کاف
مضمومه اش را در حالتی که این کاف مشدد باشد تا صیغه متکلم شود از تنکیس از
عاصم و حمزه پس از دیگران بفتح نون اول و سکون نون دوم و ضم کاف مخففه تا ثلاثی
خوانده از نکس قوله لینذر دم غصنا ی الاحقاف هم بها بخلف هدی
مالی و انی معا حلا یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابو عمرو و کوفیان لینذر من
کان حیا را درین سوره و لینذر الذین ظلموا را در الاحقاف بغیب و لیکن بزی
را در الاحقاف خلافیست یعنی او را هم غیب است و هم خطاب و ضمیر غیبة راجع
قرآن باشد پس باقیان بخطاب خوانند و خطاب جناب رسول الله را
بود صلی الله علیه و آله و سلم قوله مالی آیه بیان یاآت اضافه سه گانه است و آن
مالی لا اعبد است که فتحش از غیر حمزه آمده و انی در دو محل یعنی انی اذا از نافع و
ابو عمرو و انی آمنت از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یاء زائده و لا ینقذون آیه
از ورش در وصل ع خوانند لینذر گفته میشود در شان او که دایم شود درین
حالت که مانند شاخ درخت باشی در آنکه همچنانچه شاخ حامل ثمرات است تا ازان بهره
میخوانند این قاری نیز حامل علم انور باشد تا ازو بهره برند و مدلول دم غصنا خوانده
اند در الاحقاف بان کیفیت که خوانده اند درین سوره و لیکن با ختلافی که را
نموده قرار را بان و مالی و انی در حالتی که دو موضع اند خداوند زیور ها و حلها

اند قوله سورة والصافات وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا اَدْغَمَ حَمْزَةُ وَ ذَرْوًا بِلَا رَوْمٍ
بِهَا التَّا فَنُقِلَا يعني ادغام كرده است حمزه تا را از والصافات و فالزاجرات
و والتاليات در صاد صفا و در زاى زجرا و در ذال ذكرا از اين سوره و تا را
و الذاريات در ذال ذروا وليكن در جهار محل بى روم يعني نه جون مذهب ابوعمرو
كه روم ميكند زيرا كه روم و اشمام در مدغمات يزيدى از ابوعمرو نقل كرده و از
حمزه منقول نيستند قوله فنقلا يعني بعد ازان كه حمزه اين حروف را ادغام كرده آنرا
شدد ساخته زيرا كه ادغام است قوله وَخَلَّادٌ هُمْ بِالْخُلْفِ فَالْمُلْقِيَاتِ
فَالْمُغِيرَاتِ فِي ذِكْرًا وَصُبْحًا فَحَصِّلَا يعني ادغام كرده است خلاد قرارة
بخلاف از او تا فالملقيات را در ذال ذكرا در والمرسلات و تا فالمغيرات
را در صاد صبحا در والعاديات اما بى روم بهمان دليل مذكور و علة ادغام در مجموع
تقارب است قوله فحصلا يعني جون حال بدين منوال است پس حاصل كن اين قرارة را قوله
بِزِينَةٍ نَوِّنْ فِي نَدًى وَالْكَوَاكِبَ انْصِبُوا صَفْوَةً يَسَّمَّعُونَ شَذَا عَلَا
بِثِقْلَيْهِ وَاضْمُمْ تَا عَجِبْتُ شَذًا وَسَاكِنٌ مَعًا اَوْ آبَاؤُنَا كَيْفَ بُلِّلَا
يعني منون كن بزينة را از حمزه و عاصم درين حالة كه لفظ بزينة واقعست در مكانى
نماك و بر اين صورة اشاره به سه معنى فرموده اول انكه بمعنى نجه خاك و آب دو ضد اند
درين لفظ نيز دو قرارة است دوم انكه بمعنى نجه چيزى كه نمناكست آب نشبيه باان من
كمتر است درين لفظ نيز خواندكان تنوين كمتر اند از خواندكان اضافه سوم انكه
همجنانجه آن چيز خشكست و آب طارى آن ميشود اين لفظ نيز عارى بود و تنوين نيز
طارى او شد پس ديكران بترك تنوين خوانند قوله والكواكب الخ يعني منصوب كنيد
لفظ الكواكب را از ابوبكر در حالتى كه بركزيدكان باشيد پس از غير ابوبكر مخفوض
بايد كرد ايند پس سه قرارة باشد اول از حمزه و حفص تنوين بزينة وجر الكواكب كه
الكواكب بدل باشد يا عطف بيان از زينة دوم از ابوبكر تنوين بزينة و نصب الكواكب
بانكه اعمال زينة كرده باشند اى بان زينا الكواكب فى السماء الدنيا يا مفعول

اعنى بود يا بدل از موضع بزينة سوم از باقيان حذف تنوين و خفض الكواكب بر سبيل اضافة
مصدر بمفعول اى بان زان الله الكواكب يا از باب خاتم حديد بود قوله يسمعون الخ يعنى
لا يستمعون الى الملاء الاعلى عالى شده خوشبويى و بسبب دو ثقل او يعنى اشارة
بانست كه در لا يسمعون دو قرارة است حمزه و كسائى و حفص بتخفيف ميخوانند از سمعت
بمعنى اصغيت اليه مع الادراك و ديكران بتشديد سين و ميم كه در اصل يتسمعون بود
بر وزن يتفعلون و تا را در سين ادغام كرده اند و قومى اين قرارة را اختيار كرده
كفته اند كه اكر بتخفيف بودى نظم كلام لا يسمعون الملاء الاعلى بودى بى كلمه الى و اصحاب
تخفيف ميكويند كه از انجهة بكلمه الى مستعمل است كه در معنى لا يصغون است و او به
الى مستعمل مى باشد قوله واضمم الخ يعنى مضموم كردان تا بل عجبت ويسخرون را از حمزه و
كسائى در حالتى كه خداوند خوشبويى باشى كه كنايه از شهرة است و جماعتى انكار
اين قرارة نموده كفته اند كه معنى تعجب انست كه چيزى بر كسى پوشيده باشد و وجوه
نادر بود و بعد ازان كه آنرا معلوم كند ازان شكفت نمايد و جناب عليم علام سبحانه
و تعالى پيش از آفريدن هر چيز بان عالمست پس چكونه اين معنى بر جناب حق عز و علا
اطلاق توان كرد و اهل حق ازا صواب داشته اند و توجيهش كرده اند بچهار وجه
اول انكه اضافة تعجب و غضب و حيا و ضحك و حب و رضا و سخا و سخرية و جمعا
و امثال آن كه در قران و حديث وارد شده بجناب اقدس حق تعالى نمودن
همچون اضافة اينها است بمخلوقات بل مراد ان معنيست كه ان فعل كه از فلان
صادر شد مستحق ان است كه ازان تعجب كنند و فلان كردار يا فلان كفتار
كه از جماعتى عبيد بظهور رسيد مستوجب آنست كه بران غضب كيرند يا ازان
شرم دارند و على هذا دوم انكه درين محل قل مقدر بود اى قل يا محمد بل عجبت سوم
انكه نسبت تعجب كه بذات خويش عز و علا فرموده مرادش جناب رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم است چنانچه در محل ديكر فرموده فلما آسفونا انتقمنا منهم و
مقصودش جناب محمد است چهارم انكه اهل حقيقة كفته اند كه اين از انجهه است

كه حق عز و جل حبيب خويش را عليه الصلوة والسلام از نور وجه كريم خويش آفريده است
پس نسبة بذات حق جل جلاله نسبت بنفس نفيس پيغامبر صلى الله عليه و آله وسلم باشد قوله
وساكن يعنى او آباؤنا الاولون درين سوره و در الواقعه واو ساكن است از
ابن عامر و قالون بان معنى كه او حرف عطف است پس از غير ايشان واو مفتوح
بود بمعنى انكه همزه استفهام راست و واو فقط از براى عطفست چنانچه در او
امن در الاعراف مذكور شد قوله كيف بللا اشارة بنقل قرارة سكونست يعنى از
همه قرا و كسى چنين خوانده اند قوله وَفِي يُنْزِفُونَ الزَّايُ فَاكْسِرْ شَذًا وَقُلْ
فِي الْاُخْرَى ثَوَى وَاضْمُمْ يَزِفُّونَ فَاكْمُلَا يعنى مكسور كن زاى را در ولا هم
عنها ينزفون درين سوره از حمزه و كسائى و از لا يصدعون ولا ينزفون در الواقعه
از عاصم و حمزه و كسائى درين حالة كه خداوند خوشبويى و شهرة باشى تا از انزف
بمعنى ذهب عقله باشد پس از باقيان مفتوح بايد خواند تا از نزف بمعنى سكر شود
قوله وقل الخ يعنى بكو كه كرافاقة نموده دران كلمه ديكر كه واقعست در سورة الواقعه قوله
واضمم الخ يعنى مضموم كردان يا را از فاقبلوا اليه يزفون از حمزه و بعد ازان كامل شو
در فن خويش پس از غير حمزه مفتوح بايد ساخت و معنى قرارة ضم انست كه يحملون
غيرهم على الزفيف اى الاسراع و معنى قرارة فتح يسرعون قوله وَمَاذَا تُرِي
بِالضَّمِّ وَالْكَسْرِ شَائِعٌ وَاِلْيَاسَ حَذْفُ الْهَمْزِ بِالْخُلْفِ مُثِّلَا يعنى فانظر
ماذا ترى بضم تا و كسر را نابالة فاش كشته از حمزه و كسائى اى ماذا تظهر من
الانقياد لامر الله تعالى پس ديكران بفتح تا و فتح را خوانند اى ماذا تعتقد
فى هذا الامر و ابوعمرو و ورش مركى را اصل خود باشند در اماله در اللفظين قوله
والياس الخ يعنى وان الياس حذف همزش يعنى بهمزه وصل خوانده اند پس از
ابن ذكوان وليكن بخلاف يعنى هم بهمزه وصل ميخوانند و هم بهمزه قطع پس اسم
ياس بوده باشد كه الف و لام تعريف داخل او شده پس ابتدا درين
قرارة بهمزه مفتوحه بود پس از ديكران بهمزه قطع بايد خواند مثل اسحق قوله

وَغَيْرُ صِحَابٍ رَفْعُهُ اللهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ وَاٰلِ يَاسِينَ بِالْكَسْرِ وُصِّلَا
مَعَ الْقَصْرِ مَعْ اِسْكَانِ كَسْرٍ دَنَا غِنًى وَاِنِّيَ ذُو الثُّنْيَا وَاَنِّيَ اَجْمِلَا
يعنى غير خداوندان صحبة مرفوع ايشان الله ربكم ورب آبائكم الاولين است
يعنى غير حمزه و كسائى و حفص اين سه لفظ را برفع ميخوانند تا الله مبتدا شود و ربكم
خبرش و رب عطف بر او پس حمزه و كسائى و حفص كلمات سه كانه را بنصب
خوانند تا بدل باشد از احسن الخالقين يا عطف بيان پس در قرارة رفع بر الخالقين
وقف باشد و در قرارة نصب وصل قوله وال ياسين الخ يعنى سلام على الياسين
را نقل كرده اند ابن كثير و ابوعمرو و كوفيان بكسر همزه و حذف الفى كه از پس همزه
است و اسكان لام مكسوره كه نزديك شده غنا را اين كسر بقرا و اين لغتى است
در الياس همچون ميكائيل و ميكال و نيز ميتوان كه مراد الياس و تابعان او باشند
پس باقيان بفتح همزه و اثبات الف بعد از همزه و كسر لام خوانند يعنى آل ياسين
و مقصود آل الياس يا آل محمد صلى الله عليه و آله وسلم باشد و در هر دو قرارة لام را
مقطوع از يا مى بايد نوشت تا احتمال هر دو قرارة داشته باشد قوله وانى الخ
يعنى انى ارى فى المنام و انى اذبحك كه فتحشان از نافع و ابن كثير و ابوعمرو است
و لفظى كه بعد از او كلمه استثناست چنانچه در آخر القصص مذكور شد يعنى ستجدنى
ان شاء الله كه فتحش از نافع فقط است يا آت اضافة اين سوره اند قوله
اجملا يعنى تنبيه نمودم بر اين مذكور على سبيل الاجمال نه بر سبيل تفصيل كذا ذكره ابو
شامة رحمه الله و يا زائده نيز درين است كه اثباتش از ورش فقط است
در وصل قوله سورة ص وَضَمُّ فُوَاقٍ شَاعَ خَالِصَةٍ اَضِفْ لَهُ الرَّ
حْبُ وَحِّدْ عَبْدَنَا قَبْلُ دُخِّلَا يعنى ضم فا ما لها من فواق فاش شده از حمزه
و كسائى اى ما لها من فتور مقدار ما بين الحلبتين پس از باقيان فتح فاش
كشته باشد اى ما لها من مهلة قدر فواق قوله خالصة الخ يعنى با اضافة خوان
يعنى بترك تنوين بخالصة ذكرى الدار را از هشام و نافع اى اختر تاتم بخالص

ذِکْرَی الدَّارِ یعنی ذکر آخرت را بذکر دنیا نیامیختند قوله لَهُ الرُّحْبُ جمله حالیه است از مفعول اَضِیفُ یعنی اضافتش کن درین حاله که او را در اینوجه فراخی است در معنی قوله وَحِّدْ آی یعنی موحد گردان وَاذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِیمَ را که واقعست پیش کلام یعنی عبدنا را بخوان از ابن کثیر فقط تا ابرهیم فقط عطف بیان عبد باشد و اسحق عطف برابرهیم پس باقیان بجمع خوانند یعنی عبادنا زیراکه بعد از ذکر ابرهیم ذکر اسحاق و یعقوب وارد است قوله دَخَلًا حال از مفعول و تقدیر است یعنی عبادنا بتوحید بخوان در حالتی که این لفظ خاص است با برهیم یا در حالتی که این عبد داخل و مثال وَاذْکُرْ عَبْدَنَا اَیُّوبَ و وَاذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ است در توحید قوله وَفِی یُوعَدُونَ دم حلی وَفِی بِقَافٍ دم ه وَ ثِقْلُ غَسَّاقٍ مَعًا شَائِدٌ عَلَیْ یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابوعمرو هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِیَوْمِ الْحِسَابِ را درین سوره و خوانده است ابن کثیر تنها هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِکُلِّ اَوَّابٍ را در سوره قاف بغیبه که از اطلاق ناظم معلوم میشود بنابرانکه درین سوره لفظ و عندهم بران سابق شده و در قاف وازلفت الجنة للمتقین پس دیگران هر دو سوره بخطاب خوانند و خطاب مومنان را بود قوله وثقل آی یعنی حمزه و کسائی و حفص خوانده اند حمیم و غساق را درین سوره و الا حمیما و غساقا را در سوره النبا بتشدید و دیگران بتخفیف و تشدید و تخفیف دو لغت اند قوله دم حلی امر است بمعنی دعا یعنی دایم باد زیور ها و عبادات تو قوله شائد علی یعنی مشید کردانیده است غساقا را در دو موضع قاری که او بلند کردانیده بناها و عالی است قوله وَ اُخَرُ لِلْبَصْرِیْ بِضَمٍّ وَ قَصْرِهٖ وَ وَصْلُ اتَّخَذْنَاهُمْ حُلًا شَرْعُهُ وِلَا یعنی و آخر من شکله ازواج خوانده شده از ابوعمرو بصری بضم همزه و بحذف الفی که بعد از اوست تا جمع اخری بود که تانیث آخر است ای عقوبات اخر پس باقیان بفتح همزه خوانده و به اثبات الف بعد از همزه ای عذاب آخر قوله و وصل آی یعنی وصل در اتخذناهم سخریا گسترین گشته طریق آن از روی متابعه یعنی ابوعمرو و

حمزه و کسائی اتخذناهم سخریا را بهمزه وصل میخوانند بر سبیل اخبار از انچه که مشرکان هیچ شک نداشتند در انکه در دنیا مومنان را به استهزا گرفته اند پس از ناپیدائی وی با کی خود خبر دادند پس درین قراءه ام منقطعه باشد بمعنی بل و نیز می توان که همزه استفهام محذوف بود و ام متصله باشد پس وقف بر الاشرار جائز بود پس باقیان بهمزه قطع خوانند یعنی همزه استفهام که با همزه وصل مجتمع شده باشد و از جهه اختلاف حرکتشان همزه وصل ساقط گشته یعنی مشرکان در حالت شک استفهام نمایند و گویند اتخذناهم المومنین سخریا فی الدنیا و لیسوا کذلک فلم یدخلوا معنا النار پس درین قراءه ام متصله بود زیراکه بعد از استفهام است پس وقف بر الاشرار مطلق باشد و در قراءه اول همزه در درج بیفتد و در ابتدا مکسور شود و در قراءه دوم در هر دو حالت مفتوح بود قوله وَفِی الْحَقِّ نَصْرٌ وَخُذْ یَاءَ لِیْ مَعًا وَ اِنِّیْ وَ بَعْدِیْ مَسَّنِیْ لَعْنَتِیْ اِلٰی یعنی قال فالحق برفع خوانده شده در قراءه قاری که خداوند نصر است یعنی حمزه و عاصم آنرا برفع میخوانند ای انا الحق او الحق منی و دیگران بنصب ای فاتبعوا الحق و از حرف فا معلوم شد که خلاف در کلمه اولیست نه در دوم قوله وخذ یاء آی یعنی فرا گیر یاء اضافه را در کلمه لی دو موضع یعنی ولی نعجة و ما کان لی که فتح برد و از حفص فقط است و در انی احببت از نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و در بعدی انک از نافع و ابوعمرو و در مسنی الشیطان از غیر حمزه و در لعنتی الی یوم الدین از نافع فقط قوله سورة الزمر اَمَنْ خَفَّ حِرْمِیٌّ فَشَا مُثْقِلًا سَالِمًا مَعَ الْکَسْرِ حَقٌّ عَبْدُهٗ اجْمَعْ شَمَرْدَلَا یعنی میخوانند نافع و ابن کثیر و حمزه امن هو قانت را بتخفیف میم بنا بران که همزه استفهام را باشد و خبر من محذوف ای امن هو قانت موصوف بالصفات المذکوره کغیره و خبر من پس دیگران بتشدید خوانند یعنی آن که در اصل ام بوده که داخل من شده و اخذ المتصل و بین محذوف و تقدیره مثل امه آخر ام هو قانت قوله مد آی یعنی خوانده اند ابن کثیر و ابوعمرو ورجلا سالما لرجل را با الف بعد از سین

وبکسر لام ای خالصا من الشرک و باقیان سلما خوانده اند بحذف الف و فتح لام تا مصدری بود بتقدیر مضاف ای ذا سلم و نجاة من الشرک قوله عبده آی یعنی الیس الله بکاف عبده بجمع قراءه حمزه و کسائی و مراد مجموع انبیا پیش از محمد باشند علیهم الصلوة والسلم یا جمع عباد پس باقیان با فراد خوانند یعنی عبده و مقصود محمد علیه الوف التحیات و صنوف الصلوات باشد یا اسم جنسی بود که مفید معنی جمع است غ امن قراءه حرمی است که فاش گشته در میان قرا در حالتی که امن خفیف است و مذکر ده سالما را و اکرامش خدا اوند سزا و درستی و مجموع گردان عبده را درین حالتی که خفیف الحال باشی قوله وَ قُلْ کَاشِفَاتُ مُمْسِکَاتُ مُنَوِّنًا وَ رَحْمَتِهٖ مَعْ ضُرِّهِ النَّصْبُ حُمِّلَا یعنی خوانده است ابوعمرو هل هن کاشفات ضره و هل هن ممسکات رحمته را بتنوین کاشفات و ممسکات و به نصب ضره و رحمته تا هر دو مفعول ایشان مرد و باشند و در نظم بر طریق لف و نشر اند پس باقیان هر دو لفظ بترک تنوین خوانند و این دو لفظ مابعد ایشان را بجر بر اضافه غ و یاد کن کاشفات و ممسکات را در حالتی که منون پس زنده باشی ایشان و رحمته و اضره را حامل نصب کردانیده قوله وَ ضُمَّ قُضٰی وَ اکْسِرْ وَ حَرِّکْ وَ بَعْدُ رَفْعٌ شَافٍ مَفَازَاتٍ اجْمَعُوا شَاعَ صَنْدَلَا یعنی مضموم کن قاف قضی را و مکسور ساز ضادش را و متحرک گردان یا را و را بفتح یعنی بنا مفعولش بخوان از حمزه و کسائی پس لفظ الموت را برفع سم از ایشان بر دو باید خواند تا قایم مقام فاعلش شود پس دیگران بفتح قاف و بفتح ضاد خوانند بر بنا فاعل و بنصب الموت بر مفعولیتش قوله رفع آی یعنی رفع قاری شافی در الموت حاصلست بعد از قضی قوله مفازات آی یعنی بجمع بخوانید بمفازاتهم را یعنی بمفازاتهم از حمزه و کسائی و ابوبکر زیراکه فاش شد صندل و خوشبوئی او یعنی شهره او و جمعیتش از ان

جهت که اسباب فوزبی حد و شمار است پس باقیان با فراد خوانند که اسم جنس است پس مُعطی معنی جمع بود قوله وَ زِدْ تَأْمُرُوْنِیْ النُّوْنَ کَهْفًا وَ عَمَّ خِفَّةً فُتِحَتْ خَفِّفْ وَفِی النَّبَا الْعُلٰی وَ خُذْ یَا لِکُوْفٍ تَأْمُرُوْنِیْ اَرَادَنِیْ وَ اِنِّیْ مَعًا مَعْ یَا عِبَادِیْ مُحَصِّلَا یعنی زیاده کن در افغیر الله تامرونی نون وقایه را بر نون اعراب یعنی بروزن تنصروننی بخوان از ابن عامر در حالتی که پناه گاه باشی اصحاب خود را و تامرونی بتخفیف نون عام گشته از نافع و ابن عامر پس دیگران بتشدیدش خوانند الکنون باعتبار همزه و ترک همزه و تخفیف نون و تشدیدش و فتح یا و سکونش و زیادتی نون و حذفش و مد و ترک مد به طریق سیزده قراءه درین یک کلمه حاصل می اید ۱ بتخفیف نون و فتح یا از قالون ۲ ترک همزه و تخفیف نون و فتح یا از ورش ۳ تشدید نون و فتح یا از ابن کثیر ۴ تشدید نون و مد دو الفی در یا ۵ تشدید نون و مد یک الفی و در یا مد دو از دوری ۶ ترک همزه و تشدید نون و قصر از سوسی ۷ اظهار هر دو نون و مد سه الفی از ابن عامر ۸ تشدید و مد چهار الفی از عاصم ۹ تشدید و مد پنج الفی از حمزه ۱۰ تشدید و مد سه الفی از کسائی قوله فتحت آی یعنی بتخفیف بخوان فتحت ابوابها را درین سوره و فتحت السماء را در سوره النبا از کوفیان بر اصل پس از باقیان بتشدید باید خواند از جهة کثرة ابواب قوله وخذ یا آی یعنی فرا گیر فتح یا در تامرونی را از نافع و ابن کثیر و فتح یا در ان ارادنی الله از غیر حمزه و فتح یا در انی امرت را از نافع و فتح یا در انی اخاف را از نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و فتح یا در یا عبادی الذین اسرفوا را از نافع و ابن کثیر و ابن عامر و عاصم در حالتی که تو حاصل کننده این قرات باشی از انجه ناظم مع یا عبادی فرموده و بحرف ندا تا قبل عبادی الذین خارج شود چه ناظم او را از زوائد گرفته و صاحب تیسیر از مضافات و احتمال هر دو دارد زیراکه در رسم بی یا مرسوم است و سوسی در وقف اثباتش می کند و در وصل مفتوحش می سازد قوله سورة المؤمن وَ یَدْعُوْنَ خَاطِبْ اِذْ لَوٰی هَاءُ مِنْهُمُ

بکاف کفی او ان یزد الهم شمالا یعنی بخطاب بخوان و الذین یدعون من دونه
را از نافع وهشام زیرا که این لفظ اعراض نموده از غیبت بخطاب و ملاحظه جانب
غایبان در ما للظالمین من حمیم نموده پس دیگران بغیب خوانند تا ملاحظه نموده
باشند قوله منهم آه یعنی خوانده شده اشد منهم قوة را بکاف یعنی منکم
از ابن عامر زیرا که در مصحف شام بکاف مرسوم بوده و این بر طریق التفات
باشد پس دیگران به ها غیبه خوانند مناسبة اولم یسیروا را قوله او ان آه یعنی
او ان زیاده کن همزه را در او از برای جماعتی مصطلحان یعنی کوفیان زیاده می
کرداند همزه را پیش از واو در و ان یظهر فی الارض و او ان میخوانند از برای
تردید میان تبدیل دین و اظهار فساد و سکون واو از قوله و پیش لهم از اول
بیت معلوم میشود و دیگران بحذف همزه میخوانند بنا برانکه واو فقط که جامع
بین الامرین از برای عطف باشد قوله وسکن لهم و اضمم یظهر واکسرا
ورفع الفساد انصب الی عاقل حلا یعنی ساکن کردان واو را در او
ان از کوفیان چنانچه کذشت قوله و اضمم آه یعنی مضموم کن یا را و مکسور ساز ها را
در یظهر تا از اظهار شود و لفظ الفساد که مرفوع است منصوب کردان بر مفعولیه
یظهر از نافع و حفص و ابو عمرو پس باقیان بفتح یا و فتح ها خوانند از ظهور و
رفع الفساد بر فاعلیه یظهر قوله الی عاقل حلا یعنی این کار را بتقدیم رسان
درین حالت که نسبت کننده باشی این قراءة را بقاری عاقل که شیرین و صحیح
کشته نقل او قوله فاطلع ارفع غیر حفص وقلب نونوا من حمید ابخلوا
نفر صلا علی الوصل و اضمم کسره یدخلون کهف سما و حقه
مضا فاتها العلی ه ذرونی و ادعونی و الی ثلثه لعلی و فی مالی
و امری مع الی یعنی مرفوع کن فاطلع الی اله موسی را از غیر حفص تا
عطف باشد بر ابلغ پس از حفص منصوب باید کرد اید زیرا که در جواب ترجی
واقع است که لفظ لعلی است قوله وقلب آه یعنی بتنوین بخوانید کل قلب

متکبر را از ابن ذکوان و ابو عمرو تا متکبر صفة قلب باشد زیرا که محل کبر دل است
در حالتی که این قراءة منزل است از ثقه حکیمی حمید پس از باقیان بترک
تنوین باید خواند باضافه قوله ادخلوا آه یعنی ادخلوا آل فرعون نفری و کروه
از قرا یعنی ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر که خداوندان شهرة اند بر وصل او
اند یعنی بهمزه وصلش میخوانند که در وصل ساقط است و در ابتدا مضموم
از دخول پس مضموم کردان خا مضمومه او را اسم از ایشان پس از جماعت باقیان
بهمزه قطع مفتوحه باید خواند در حالتی و بکسر خا از ادخال قوله تتذکرون الی آخره
قلیلا ما یتذکرون قراءة ملجای عالی است یعنی نافع و ابن کثیر و ابو عمرو از بغیب
میخوانند و باقیان بخطاب قوله و احفظ آه یعنی نکاه دار یاءات مضافه عالیه
این سوره را و آن ذرونی اقتل است و ادعونی استجب لکم مرد و از ابن
کثیر و انی در سه موضع انی اخاف ان یبدل و انی اخاف علیکم مثل و انی اخاف
علیکم یوم مر سه از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و لعلی ابلغ از نافع و ابن کثیر و ابو
عمرو و ابن عامر و مالی ادعوکم هم از ایشان غیر از ابن ذکوان و امری الی
الله از نافع و ابو عمرو و زوائد این سوره سه محل اند التلاق و التناد به
اثبات در وصل از قالون بخلاف و از ورش بی خلاف و در حالتین
از ابن کثیر و اتبعونی اهدکم در وصل از قالون و ابو عمرو و در حالتین از ابن کثیر
قوله سوره فصلت و اسکان نحسات به کسره ذکا و قل اميل البيت
لليث اجملا یعنی و اسکان حا نحسات کسر بجای او در نحسات بوده و او
وظاهر کشته یعنی کوفیان و ابن عامر بکسر حا میخوانند که صفه مشبهه باشد
که صفه ایام واقع شده مانند فرحات پس باقیان باسکان خوانند که هم صفه
ایام بوده مانند صعبات یا کره را تخفیف کرده باشند یا مصدری بود که
صفة ایام کشته مثل رجل عدل قوله وقل آه یعنی و قول اماله کننده سین از
لیث که ابو الحارث راوی کسائی است بی نام کشته و متروک شده یعنی

عمل بآن نکرده اند و اینمعنی اشارة بقول صاحب تیسیر رحمه الله که روی لی الفارسی
عن ابی طاهر عن اصحابه عن ابی الحارث اماله فتح السین ولم اقرا بذلک و
اخذ وبها قوله ونحشر یاء ضم مع فتح ضمه و اعداء خذ و الجمع
عم عقنقلا لدی ثمرات ثم یا شرکای المضاف و یا ربی به
الخلف بجلا یعنی غیر از نافع و یوم یحشر اعداء الله را به یا مضمومه و شین مفتوحه
میخوانند بر بنا مجهول و برفع اعدا بر قائم مقامی فاعلش مناسبة فهم یوزعون را
پس نافع بنون مفتوحه و شین مضمومه خواند و بنصب اعدا بر مفعولیه موافقة
ونجینا الذین را قوله والجمع آه یعنی و ما تخرج من ثمرات قراءة نافع و ابن عامر
و حفص است پس دیگران بافراد خوانند و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی وقف
به ها کنند و دیگران به تا قوله ثم یا آه یعنی دو یا اضافه درین سوره اند این
شرکائی قالوا از فقط و الی ربی ان لی از ورش و ابو عمرو بی خلاف و از قالون
بخلاف و از انجهت که در باب اضافه ذکر خلاف نکرده بود در سوره بیان نمود
متابعة صاحب تیسیر را علیه الرحمة و الرضوان غ و یحشر خداوند یائی مضموم است در
حالتی که ضم یا مصاحب فتح شین است پس فراکیر اعدا را بفا علیتش و جمع
کرد ثمرات عام کشته در حالتی که آن مانند تلها ریکست در کثرة حروف و
اجتماع و بعد از ان بدانکه یا شرکائی مضاف این سوره اند و یا الی ربی خلاف
را تعظیم کرده اند درا و قوله سورة الشوری و الزخرف و الدخان و یوحی بفتح الحا دان و
یفعلون غیر صحاب یعلم ارفع کما اعتلی یعنی کذلک یوحی الیک بفتح حا بر
بنا مفعول منقاد کشته از ابن کثیر فقط و برین تقدیر لفظ الله فاعل فعل محذوف
بود ای یوحیه الله مثل ولیبک یزید ضارع لخصومة ای یبکی ضارع پس دیگران
بکسر حا خوانند بر بنا فاعل که الله است پس در قراءة اول بر من قبلک وقف
وقف باشد و در قراءة دوم وصل قوله ویفعلون آه یعنی و غیب و یعلم ما یفعلون
قراءة غیر حمزه و کسائی و حفص است که خداوندان صحبة اند پس ایشان بخطاب

خوانند قوله یعلم آه یعنی و مرفوع ساز و یعلم الذین یجادلون را از نافع و
ابن عامر بر سبیل استیناف پس دیگران بنصب خوانند اما قراءة نصب مشکل است
و از انجهة علما را در ان اقوال بسیار است و نیکوترین این اقوال آنست که بکوید
که الله تعالی کلام را کردانیده و یعلم را عطف بر جزا ان یشا نفرموده بل او را
منصوب به اضمار ان ساخته زیرا که مقصود مصاحبة وقوع اهلاک است و
علم بحال مجادلان در آیات در یک حالة واحده و اینمعنی حاصل نمیشود الا از نصب
مفعول معه یعنی واو در و یعلم بمعنی مع باشد و یعلم در تقدیر ان یعلم است در
تاویل علمهم باشد و آن هنکام تقدیر کلام این شود که او یهلکهن مع علمهم بانه
لیس لهم من مفر و از مجرد عطف اینمعنی متعین نمی کردد بل اکر عطف
کیرند آن زمان احتمال اجتماع و افتراق مردود در وجود داشته باشد مثل
جلس زید و عمرو که احتمال دارد که و اهم نشسته باشند و احتمال دارد که
یکی پیش از یکی نشسته باشد پس در قراءة رفع وقف بر کثیر مطلق باشد و در قراءة
نصب مجوز قوله بما کسبت لا فاء عم کبیر فی کبائر فیها ثم فی النجم شملا
یعنی فبما کسبت ایدیکم عام شده از نافع و ابن عامر بغیر فا زیرا که در مصاحف
اهل مدینه و شام بترک فا مرسوم و در مصاحف مکه و بصره و کوفه به فا پس
ابن کثیر و ابو عمرو و کوفیان به فا خوانند پس در قراءة اول کلمه ما در ما اصابکم
که بمعنی الذی است متضمن معنی شرط نباشد و در قراءة دوم باشد قوله کبیر آه یعنی
کبیر شامل شده در موضع کبائر درین سوره و بعد از این سورة و النجم یعنی خوانده اند حمزه
و کسائی و الذین یجتنبون کبائر الاثم را درین سوره و در و النجم بافراد یعنی کبیر
و مراد بآن شرک باشد یا جنس کبیره و خوانده اند باقیان بجمع یعنی کبائر زیرا
که آن بسیارات و آثار و اخبار که در کبائر وارد کشته همه بلفظ جمع است
قوله و یرسل فارفع مع فیوحی مسکنا اتینا و ان کنتم بکسر شذا العلا
یعنی مرفوع ساز لام او یرسل رسولا را و یا فیوحی درین حالة که ساکن کننده

یار باشی یعنی یا بسکان یا بخوان از نافع زیراکه رفع درین دو از او جا آمده پس باقیان
بنصب سر دو فعل خواندند و وجه رفع استیناف بود و وجه نصب اضمار ان در
یرسل ای الا وحیا او ارسال رسول و فیوحی بر سر دو تقدیر عطف بود بر یرسل
اکنون اختلاف این سوره آخر شد و در او یار اضافه نیست و از زوایدیکی هست و
من آیاته الجوار از نافع و ابوعمرو در وصل و از ابن کثیر در حالین قوله ان کنتم آه
شروعست در سوره الزخرف یعنی ان کنتم قوما بکسر از حمزه و کسائی و نافع است به
المعنی که ان شرطیه باشد و ما قبلش دال بر جزا پس از دیگران بفتح بود ای لان کنتم
قوله و ینشأ فی ضم و ثقل صحابه عباد برفع الدال فی عند علا
یعنی او من ینشأ فی الحلیة خداوندان مصاحبة وا او رغبه کنندگان اند در ضم و تشدید
یعنی حمزه و کسائی و حفص بضم یار و تشدید شین میخوانند پس دیگران بفتح یار
و تخفیف شین خواندند و در البقره مذکور شد که از تثقیل فتح فار الفعل و از تخفیف
اسکان فار الفعل لازم می آید و قراءة تشدید بمعنی یربّی است و قراءة تخفیف
بمعنی یربوا قوله عباد آه یعنی عباد الرحمن اناثا در شده معنی او در معنی عند علا
لابد است مر مخلوقی را از عبودیة در حالتی که عباد برفع دال است یعنی کوفیان و
ابوعمرو عباد الرحمن میخوانند برفع دال که جمع عبد است و مراد توبیخ کفار است
و باقیان عند الرحمن میخوانند بر ظرفیة بر سبیل مجاز زیراکه عندیت درین محل
امثال اینمحل مثل و من عنده لا یستکبرون کنایة از شرف و علو منزلت ایشان است
در تر دخدای تعالی قوله و سکن ذهن اکواف او اشهد کا امینا و فیه المد
بالخلف بلا یعنی و ساکن کردان شین مفتوحه را در حالتی که امین باشی از قوله
تعالی اشهدوا خلقهم و زیاده کن پس از همزه استفهام همزه مضمومه را که تسهیل
کالواو ش کرده باشند مثل ا ؤنزل در قراءة تسهیل پس در اصل أشهدوا بوده
باشد بمعنی و وزن أظهروا که همزه استفهام را بران زیاده کرده باشند قوله و فیه
آه یعنی قالون بقاعده خویش الفی را بین الهمزتین در می آورد ولکن بخلاف زیرا

كداى

که ابن غلبون ترک الف را از او نقل کرده پس ورش را یکوجه بود و قالون
را دو وجه و باقیان بفتح شین و حذف همزه مضمومه خوانده اند از شهدوا
یعنی در اصل شهدوا بوده بمعنی حضروا که همزه استفهام بمعنی انکار داخل او شده
قوله و قل قال عن کفؤ و سقفا بضمه و تحریکه بالضم ذکرا انبلا
یعنی خوانده شده است قال أولو جئتکم بلفظ ماضی از حفص و ابن عامر در موضع
قل بصیغه امر که قراءة دیگرانست ای قال النذیر او قلنا له قل قوله و سقفا آه
یعنی لبیوتهم سقفا بضم سین و تحریک قاف بضم قراءة ابن عامر و کوفیان و
نافع است و بر این قراءة جمع سقف بود مثل رهن در جمع رهن پس باقیان
بفتح سین و سکون قاف خواندند با فرادی که اراده معنی جمع می کند اگر گوئی آن
کجا معلوم کرده که این مفرد معنی جمع میدهد بگویم از قوله تعالی لبیوتهم سقفا که بیوت
را بلفظ جمع فرموده و سر بیتی را سقفی است قوله ذکرا انبلا یعنی لفظ سقفا اعلام
می نماید قاری خداوند رفعة و شرف را که اگر مراد بود ضم می خوانی جمع و اگر بفتح و
سکون می دانی هم معنی جمع می دهیم قوله و حم صحاب فقصر همزة جاءنا و اسوره سکن
و بالقصر عد لا یعنی قصر همزه حتی اذا جارنا محکوم خداوندان مصاحبة است
یعنی ابوعمرو و حمزه و کسائی و حفص بحذف الف بعد از همزه میخوانند بمعنی آنکه فاعل
فعل مفرد است زیراکه ضمیرش راجع است بلفظ من در قوله و من یعش و
دیگران باثبات الف خواندند یعنی بضمیر مثنی که راجع باشد باو و بقرین او حیث
اخبر تعالی عنهما بقوله قال یا لیت بینی و بینک الآیة قوله و اسوره آه یعنی ساکن
گردان سین را و تعدیل کن یعنی راست گردان این لفظ را بحذف الف بعد
سین تا اسورة که جمع سوار است از حفص فقط مثل احمره در جمع حمار پس از
باقیان بتحریک سین و باثبات الف بعد از سین باید خواند یعنی اساوره که جمع
اسوره است قوله و فی سلفا ضما شریف و صاده یصدون کسر الضم
فی حق نهشلا یعنی حمزه و کسائی فجعلناهم سلفا را بضم سین و لام خوانده

اند تا جمع سلف باشد مثل اسد و اسد یا جمع سلیف باشد مانند کرم و کریم پس
دیگران بفتح سین و لام خواندند که جمع سالف بود مثل خدم و خادم قوله و صاده آه
یعنی خوانده اند حمزه و ابن کثیر و ابوعمرو و عاصم اذا قومک منه یصدون را بکسر صاد و
دیگران بضم صاد و کسر و ضم دو لغت اند دو ضم که از ان قاری بزرگ اند حاصل
آمده اند در سلفا و صاد یصدون کسر در موضع ضم او قرار گرفته در حق قبیله نهشل
قوله أآلهة الکوف یحقق ثانیا و قل الفا للکل ثالثا ابدلا یعنی و قالوا
أآلهتنا خیر کوفیان تحقیق همزه دوم میخوانند بر اصل خویش چنانچه در أآمنتم در باب
همزتین من کلمة مذکور شد الا آنکه حفص همزه اول را از أآمنتم می اندازد و از أآلهتنا
نمی اندازد پس باقیان بتسهیل همزه دوم خواندند و ابن ذکوان مخالفه اصل خود
کرده باشد قوله و قل آه یعنی بگو که ابدال کرده اند همزه سیوم را بالف از همه قرا
همچنانچه در آدم و آمن کرده اند قوله و فی تشتهیه تشتهی حق صحبة و فی ترجعون
الغیب شایع د خللا یعنی و فیها ما تشتهی الانفس بحذف ها ضمیر حق ابن کثیر و
ابوعمرو و حمزه و کسائی و ابوبکر است بنا بر آنکه در مصاحف اهل مکه و عراق همچنین
مرسوم گشته زیراکه ضمیر مفعول چون عائد به موصول باشد حذفش جایز است پس
باقیان به اثبات ها خواندند بر اصل و از آنجهه نیز که در مصاحف مدینه و شام ها ثابت
است قوله و فی ترجعون آه یعنی یار غیبة در و الیه یرجعون یاری کرده و اصری که در
کار او دخل ساخته که قوله تعالی که فذرهم یخوضوا است یعنی چون ارشش لفظا بر
لفظ فذرهم واقع شده که ضمیر غائبانست یرجعون نیز بغیب مقرو گشته مناسب
فذرهم را مقصود آنکه حمزه و کسائی و ابن کثیر بغیب میخوانند بنا بر موافقه و دیگران
بخطاب بر طریق التفات قوله و فی قیله اکسر و اکسر الضم بعد فی
نصیر و خاطب یعلمون کما انجلا یعنی مکسور کن لام را و مکسور گردان ها
مضمومه را که بعد از لام است از حمزه و عاصم در حالتی که داخل باشی در گروه یاری
دهندگان این قراءة پس از باقیان لام را مفتوح باید ساخت و ها را مضموم

درقراءة

در قراءة او عطف بر لفظ الساعة بود ای و عنده علم الساعة و قیله و بر قراءة
دوم عطف باشد بر محل الساعة زیراکه الساعة در محل نصب است بر مفعولیة
لفظ یعلم که از علم مستنبط می شود ای یعلم الساعة و یعلم قیله و بر قراءة کسر در
یو فکون کوصل باشد و بر قراءة فتح در بعض توجیهاتش وقف قوله و خاطب آه
یعنی بخطاب بخوان فسوف یعلمون را از ابن عامر و نافع و از دیگران بغیب و در
قراءة خطاب بر سلام وقف لازم باشد و در قراءة غیب مطلق قوله کما انجلی ای
خاطب خطابا مثل خطاب انجلی قوله یا عبادی الیا و یغلی دنا علا
و رب السموات اخفضوا الرفع ثملا یعنی یار اضافه درین سوره و آن
در من تحتی افلا تبصرون که فتحش از نافع و ابوعمرو و بزی است و در یا عبادی
لا خوف علیکم که فتحش در وصل از ابوبکر فقط است و اسکانش در حالین از
نافع و ابوعمرو و ابن عامر و حذفش در حالین از باقیان و یار زایده و اتبعونی
هذا صراط است از ابوعمرو و در وصل لا غیر قوله و یغلی آه شروعست در بیان
اختلاف الدخان یعنی کالمهل تغلی بنذکیر تر دیک شده بلندی او ابن کثیر و حفص
ای یغلی الطعام پس از غیر ایشان بتانیث خوانده شده باشد ای تغلی الشجرة
قوله و رب آه یعنی مخفوض گردانید رفع رب السموات را در اول سوره از کوفیان
درین حالت که شما اصلاح کنندگان اید دیگران باشید پس از غیر کوفیان
مرفوع باید خواند بدانکه خبر مبتدار محذوف باشد ای هو رب پس وقف
ما قبلش مناسب بود و در قراءة کسر وصل زیراکه رب بدل است از رحمة
من ربک قوله و ضم اعتلوه اکسر غنی انک افتحوا ربیعا و قل الی
و لی الیاء حملا یعنی مکسور کن تار مضمومه را از خذوه فاعتلوه از کوفیان و
ابوعمرو در حالتی که خداوندی نیازی باشی از خلق و پیوسته رازی باشی پس
از دیگران تار مضموم باید ساخت و کسر و ضم دو لغه اند قوله انک ای
مفتوح بر بانید همزه را از ذق انک از کسائی لانک در حالتی که خداوندان

سورة الدخان

جوی کوچک باشد پس از دیگران بکسور باید ساخت بر طریق استیناف قوله
وقل انی آ. یعنی بگو که انی ولی را حامل یا کردانیده اند یعنی یار اضافه درین سوره
دو محل اند انی ایکم که نافع وابوعمرو وابن کثیرش بفتح میخوانند وتومنوا لی از ورش فقط
ویاو زائده این ترجمولی و فاعلش لوفی است از ورش تنها در وصل قوله سورة الشریعة و
لاحقاف مکانه فع ایات علی الکسر شفی وان فی الضمن بتوکید اق لا
یعنی خوانده اند حمزه وکسائی ومابث من دابه آیات را وبعد از ان تعریف ازباح
آیات را بکسر مرد وآیات تا عطف باشند بر لآیات للمؤمنین که منصوبست بر
اسمیه ان پس درین قراءة در قوله تعالی وفی خلقکم کلمه ان بعد از واو مضمر باشد
ودر قوله تعالی واختلاف لفظ ان ولفظ فی مرد و بعد از واو مقدر باشند پس
قوله واختلاف اللیل الآیة از قبیل عطف بر معمول دو عامل مختلف باشد که آن حرف
ان است وکلمه فی زیرا که قوله فی خلقکم عطف است بر فی السموات وعامل
در او حرف ان است وقوله واختلاف عطف است بر خلقکم وعامل در او کلمه
فی است واین اختیار صاحب کشاف وجماعتی تابعان او اما اختیار ناظم رحمة
الله علیه آنست که لفظ آیات را درین دو آیه اخرین تکرر مس کرده اند از
برای تاکید گوییا که چنین فرموده که ان فی السموات والارض وفی خلقکم واختلاف
اللیل والنهار لآیات آیات آیات وشیخ ابوالحسن سخاوی رحمة الله علیه که
از اکابر تلامذه ناظم است فرموده که ناظم قدس سره فرموده که من بحقیقت جوش
که اضمر نه اضمار مصطلح میخواهیم بل آن میخواهیم که حرف عطف در قوله وفی خلقکم
نایب مناب حرف ان است ودر قوله واختلاف حرف عطف نایب
نایب مناب کلمه ان است وکلمه فی هر دو پس نه از باب عطف بر عاملین مختلفین
باشند واز جهه فرمود اضمر بتوکید اولا یعنی تاویل کرده این تکرر را بتاکید
نه بعطف پس باقیان برفع خواندند در هر دو محل بنا بر آنکه هر دو آیه مستانف
باشند ودر قوله واختلاف بعد از واو حرف فی فقط مضمر باشد وتکریر لفظ

ایات

آیات هم از برای تاکید باشد ای وفی خلقکم وفی اختلاف اللیل آیات آیات پس
بر این قراءة بر قوله للمؤمنین وقف ناشد واگر قراءة کسر وصل قوله لیجزی نادص
سما وغشاوة به الفتح والاسکان والقصر شملا یعنی خوانده اند عاصم و
نافع وابن کثیر وابوعمرو لیجزی قوما را به یاء غیبت وضمیر فاعلش راجع بلفظ الله
باشد در قوله لایرجون ایام الله پس دیگران بنون عظمه میخوانند قوله وغشاوه
آ. یعنی حمزه وکسائی خوانده اند وجعل علی بصره غشوة بفتح غین واسکان شین
وحذف بعد از شین پس از دیگران بکسر غین خوانده باشند وفتح شین و
اثبات الف بعد از شین وغشوه وغشاوه دو لغت اند ع لیجزی خداوندی
است که بر آن نص کرده اند نص کردنی عالی وغشاوه فتح واسکان وقصر
را شامل او کردانیده اند قوله والساعة ارفع غیر حمزه حسنا المحسن
احسانا لکوف تحولا یعنی مرفوع کردان والساعة لاریب فیها را پس همه
از همه قراء غیر از حمزه که او بنصب میخواند تا عطف باشد بر اسم ان قوله حسنا
آ. یعنی لفظ حسنا که شرعا وعقلا محسن وپسندیده آمده گشته است واز
از گروه کوفیان ووصینا الانسان بوالدیه احسانا را بر وزن انسانا ای
ووصیناه ان یحسن الیهما احسانا ودیگران حسنا خوانند ای ووصینا وصیة
ذات حسن قوله وغیر صحاب احسن ارفع وقبله ی بعد یاء ضم
فعلان وصلا یعنی مرفوع کردان احسن را از غیر خداوندان مصاحبه و
فعل که پیوسته شان کردانیده اند به یاء مضمومه حاصل اندیشش از لفظ احسن
بعد از او این معنی لغوی بود واصطلاحیش آنست که غیر حمزه وکسائی وحفص
میخوانند یتقبل عنهم ویتجاوز را به یاء مضمومه بر بنا مفعول وبرفع احسن تا قائم
مقام فاعل یتقبل شود وعن سیئاتهم قائم مقام فاعل یتجاوز است پس حمزه
وکسائی وحفص هر دو فعل را بنون مفتوحه خوانند وبنصب احسن بر مفعولیه فعل
اول وعن سیئاتهم مفعول فعل دوم قوله وقل عن هشام ادغموا تعدانی

نونیهم یا لا له حق نهشلا یعنی بگو که ادغام کرده اند نون اول را در نون
دوم از قوله تعالی اتعدانی از هشام پس از جهه التقای ساکنین مدی تمام را در
الف باید کشید پس از غیر هشام به اظهار نون اول باید خواند قوله لیوفیهم آ. یعنی
لیوفیهم اعمالهم به یاء اوراست حق قبیله نهشل غرض آنکه هشام وابن کثیر وابوعمرو و
عاصم بیاء خوانده اند وباقیان بنون وفاعل در هر دو قراءة حضرت عزت قوله
وقل لاتری بالغیب واضمم وبعده مساکنهم بالرفع فاشیه نوی لا
یعنی بخوان لاتری الا مساکنهم را به یاء تذکیری که صورت یاء غیبه دارد ومضموم کن
این یاء را وبعد از لایری لفظ مساکنهم برفع فاش شونده وخوانده او را عطا داده
اند یعنی که یاء مضمومه ومساکنهم برفع قراءة حمزه وعاصم است ویری بنا مجهول لایری
باشد ومساکنهم قائم مقام فاعلش وحمزه را اماله بر اصل خود باشد واز اینجهه قید رفت
که ایشان بصورة غیب میخوانند نه بغیب که فی الحقیقه این یاء از برای تذکیر است
مثل ما ینفر الا زینب وعدول از لفظ تذکیر بلفظ غیب از برای آنست که دیگران
بخطاب میخوانند نه بتانیث پس دیگران بتاء مفتوحه خوانند از برای و مساکنهم
را منصوب زیند بر مفعولیه تری وابوعمرو وکسائی باماله تامه خوانند وورش به
بین بین که اصل خودشانست پس پنج قراءة شود قوله ویاء ولکنی ویا تعدانی
وانی وا وزعنی بها خلف من تلا یعنی خلاف قرا در فتح واسکان در یاء
اضافه درین سوره در چهار محلست ا ولکنی اریکم که فتح او از نافع وابوعمرو وبزی است
۲ اتعدانی ان اخرج از نافع وابن کثیر ۳ انی اخاف علیکم از نافع وابن کثیر وابوعمرو و ۴
اوزعنی ان از ورش وبزی قوله ومن سورة محمد صلی الله علیه وآله وسلم الی سورة الرحمن عز وجل
وبالضم واقصر وکسر التاء قاتلوا علی حجة والقصر فی آسن دلا یعنی
بخوان والذین قتلوا فی سبیل الله را بضم قاف وحذف کن الفی را که بعد از قافست
ومکسور کردان تاء را تا بنا مجهول شود از قتل از حفص وابوعمرو ودر حالتی که تو حجتی
باشی وگویی که در مقاتله البته بعضی قاتل باشند وبعضی مقتول پس دیگران بفتح قاف

لایری

واثبات

واثبات الف وفتح تا خوانند بر بنا معروف از مقاتله قوله والقصر آ. یعنی قصر در
آسن دلو خویش را پر بر آورده یعنی از روی لغه صحیح ومقبول آمده ومقصود آن
است که ابن کثیر بحذف الف بعد از همزه میخواند از اسن یاسن بمعنی تغیر
مثل فرح از فرح یفرح پس دیگران با ثبات الف خوانند از اسن
یاسن مثل ناصر از نصر ینصر واثبات وحذف دو لغت اند قوله وفی انفا
خلف هدی وبضمهم وکسر وتحریک واملی حصلا یعنی وقصر در
آنفا خداوند اختلافیست که راه نموده این اختلاف بزی را بسوی خود تا
آن قائل گشته یعنی بزی را در ماذا قال آنفا دو وجه است حذف الفی که بعد از
همزه است واثباتش مثل فاره وفره ودیگر از اثبات واثبات لغه
فصیح است ومعنی هر دو الآن باشد قوله وبضمهم آ. یعنی حاصل کرده اند و
املی لهم را بضم همزه وکسر لام وتحریک یا بفتح یعنی روایه کرده اند از بر
بنا مفعول از ابوعمرو پس از دیگران بفتح همزه وفتح لام وسکون یا مرفوع
کرده باشند بر بنا فاعل وفاعلش حق عز وعلا بود ونیز می تواند بود که
شیطان باشد یعنی و در قراءة ابوعمرو ونیز همین دو احتمال دارد قوله
واسرارهم فاکسر صحابا ونبلونکم نعلم الیاء صف ونبلوا اقبلا
یعنی بکسور کردان همزه یعلم اسرارهم را از حمزه وکسائی وحفص تا مصدر اسر
باشد درین حالتی که خداوند مصاحبه با ابرار صاحب اسرار باشی پس از
باقیان همزه را مفتوح باید ساخت تا جمع سر باشد قوله ونبلونکم آ. یعنی و
لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین ونبلوا اخبارکم را وصف کن بیاء ایشان از
ابوبکر وقبوتش آن نمای یعنی ابوبکر کلمات سه گانه را به یاء غیبه میخواند و ضمیر
فاعلش راجع بلفظ الله باشد از والله یعلم اعمالکم وباقیان بنون عظمه
میخوانند مناسبه ولنبلونکم را قوله وفی یؤمنوا حق وبعده
ثلاثة وفی یاء یؤتیهم غلیظ تسلسلا شروعیت در بیان خلاف

سورة الفتح یعنی غیب در لتؤمنوا بالله صحیح و سزاوار است و سه لفظ دیگر که آنها وتعزروه
وتوقروه وتسبحوه اند واقع اند بعد از لتؤمنوا یعنی ابن کثیر و ابوعمرو این چهار لفظ
را بغیب خوانده اند ای لیؤمن به الخلق المرسل الیهم ویعزروه پس باقیان هر
چهار لفظ را بخطاب خوانند و خطاب مجموع مردمان را باشد قوله و فی یا را آ یعنی
فسنؤتیه اجرا عظیما بیا رغیبة قراءة ابوعمرو وکوفیان است و فاعلش ضمیر
لفظ الله است در بما عاهد علیه الله وبنون عظمة قراءة دیگران است و به
قوله عذ بر تبدیلا اشاره نموده باینکه امثال این کلمات که بیا و نون خوانده
اند در قرآن بسیار واقعست و عذر موضعی باشد که آب بسیار در آنجا گرد
آید قوله و بالضم ضرا شاع و الکسر عنهما بلام کلام الله و القصر فی کلا
یعنی ان ارادکم ضرا بضم ضاد فاش گشته از حمزه و کسائی پس از دیگران به
بفتح فاش شده باشد وضم و فتح دو لغه اند مثل ضعف وضعف قوله و الکسرا آ یعنی
کسر وقصر را کماشته اند در لام کلام الله از حمزه و کسائی یعنی ایشان هر دو
ان یبدلوا کلم الله بکسر لام و حذف الف بعد از لام خوانده اند تا جمع کلمه باشد
پس باقیان بفتح لام و اثبات الف خوانند یعنی کلام الله که جمع کلم است
و در شرح آورده که در نظم تنوین را در قوله بلام روایت کرده اند قوله
بما یعملون حج حلا شطأه دعا ماجد و اقصر فآزره ملا یعنی
بما یعملون بصیرا بغیب غالب آمده در حجة از ابوعمرو فقط پس دیگران را
خطاب باشد قوله حرکه آ یعنی در حرکه آورده است خواندن قاری بزرگوار
شطأه یعنی میخوانند ابن کثیر و ابن ذکوان اخرج شطأه را بفتح طا پس دیگران
بسکون خوانند و فتح و سکون دو لغه اند و شطأه شاخ کوچک است که از
چیزی دیگر بار بیرون می آید قوله و اقصرا آ یعنی حذف کن الفی را که اول
همزه فآزره است از ابن ذکوان در ین حالی که خداوند حجتها باشی بر این
قراءة زیرا که یقال آزره بالمد و القصر ای قویه و اعانه قوله و فی یعملون

یقولُ
دم بیاء اذ صفا و اکبر و ادبار اذ فان د خللا یعنی ابن کثیر و انه بصیر
بما یعملون را که آخر الحجرات است بغیب خوانده و دیگران بخطاب و وجه هر
دو ظاهر است و نافع و ابوبکر یوم یقول لجهنم را در قاف بیا خوانده اند و باقیان
بنون و نافع و حمزه و ابن کثیر و ادبار النجوم را بکسر همزه خوانده اند که مصدر ادبر
باشد و غیر ایشان بفتح که جمع دبر بود و بر این قراءة مضافی مقدر بود ای
زمان ادبار غ دائم شو بر غیب در یعملون و یقول خوانده شده است بیا بغیبة
زیرا که صافی گشته و مکسور گردانید همزه ادبار را زیرا که این کسر فروزی یا
در حالتی که دخل سازنده است در کار و ادبار النجوم در آخر و الطور یعنی در
که موافق او آمده قوله و بالیاء ینادی قف د لیلا بخلفه و قل مثل ما
بالرفع تمم صندلا یعنی وقف کن بر یوم ینادی به یا بر اصل از ابن
از هر دو طریقش و لیکن باختلاف از و زیرا که در وقف حذف یا نیز از و
نقل کرده اند و در وصل خود محذوفست بنا بر التقاء ساکنین پس دیگران
در حالتی بحذف خوانند زیرا که این یا در رسم محذوف آمده و ناظم او را از زوائد
نشمرده زیرا که زوائد آنست که در حالتی اختلاف در او کرده باشند و در اینجا
در وصل هیچ اختلافی در او نیست قوله دلیلا یعنی وقف کن در ین حالی که دلیل
باشی قاریانی را بر این اختلاف و در ین سوره سه یا زائده است الداع
از نافع و ابوعمرو در وصل و از ابن کثیر در حالتی و فحق وعید و من یخاف وعید
از ورش فقط در وصل دیگر شروع در بیان اختلاف سوره و الذاریات نمود و
بقوله و قل مثل ما آ یعنی و بگو که انه لحق مثل ما برفع بوی پاینده است قاری
سامع خویش را خوشبوی ظهور این قراءة را زیرا که صفة الحق است و در این
اشکالی نیست و مقصود آنکه حمزه و کسائی و ابوبکر برفع میخوانند بر و صفة الحق
چنانچه مذکور شد و باقیان بفتح میخوانند هم بر وصفه الحق و لکن چون مثل مضاف
به اسم غیر متمکن بود مبنی بر فتحش داشتند مانند یومئذ قوله و فی الصعقة اقصر

مسکن العین راویا و قوم بخفض المیم شرف حملا یعنی ترک کن الفی را
در فاخذتهم الصاعقة در حالتی که ساکن کننده عین او باشی در ین حالی که روایت
کننده باشی این قراءة را از کسائی یعنی او فاخذتهم الصعقة می خواند بحذف الف
بعد از صاد و باسکان عین تا مصدر صعق باشد و دیگران الصاعقة خوانده اند
اثبات الف و کسر عین و صاعقه نازله بود بدان که صواب آن بود که مسکن الکسر
بفرمودی چنانچه در خطبه مذکور شد زیرا که ضد اسکان مطلق فتحست نه کسر قوله
و قوم آ یعنی و قوم نوح در حالتی که التباس به خفض میمش بزرگوار گردانیده
است حاملان و قاریان خود را که ایشان حمزه و کسائی و ابوعمرو یعنی ایشان به
خفض میخوانند تا عطف باشد بر موسی از قوله تعالی و فی موسی اذ ارسلناه
و دیگران بنصب خوانده اند بر تقدیر اهلکنا یا واذکر قوم نوح دیگر شروع
در اختلافات و الطور می نماید قوله و بصر و اتبعنا بها اتبعت و ما الثنا
اکسروا دنیا و ان افتحوا الجلا رضی یصعقون اضممه کما نص و
المسیطرون لسان عاب بالخلف زملا و صاد کزای قام بالخلف
ضبعه و کذب یرویه هشام مثقلا یعنی خوانده ابوعمرو و بصری
واتبعناهم را در محل و اتبعتهم پس در قراءة اول فعل متکلم باشد از باب افعال
و مفعول ثانیش ذریاتهم بکسر تا و در دوم صیغه مفرد مؤنث بود و فاعلش ذریتهم
بافراد یا بجمع و برفع تا چنانچه در الاعراف گفته شد قوله و ما الثنا آ یعنی
مکسور کنید لام را از و ما التناهم از ابن کثیر در حالتی که لفظ التنا نزد
بلفظ و اتبعنا هم در محل چنانچه ابوشامه رحمه الله فرموده یا بکسر لام نزد
به فتحش در معنی چنانچه سخاوی علیه الرحمه فرموده پس باقیان بفتح خوانند از
باب ضرب یضرب و قراءة کسر از باب علم یعلم بود و هر دو قراءة بمعنی
نقصان است قوله وان افتحوا آ یعنی مفتوح سازید همزه انه هو البر الرحیم
را از نافع و کسائی در حالتی که ظاهر است پسندیدگی فتح در ین محل زیرا که

تقدیرش لانه یا بانه است بر تعلیل ما قبل بخلاف انا کنا قبل و انا کنا من قبل
که آن پیش او واقع اند که در ایشان هر دو فتح نمی تواند بود از آنجهت که محل اول
بعد از قالوا واقع است و موضع دوم استینافست پس باقیان بکسر خوانند بر
ابتدا قوله یصعقون آ یعنی مضموم سازید یومهم الذی فیه یصعقون را از ابن
عامر و عاصم زیرا که بسیاری از قرا نص بر این ضم نموده اند از ایشان پس
مضارع مجهول بود از اصعق غیره و چون دیگران بفتح میخوانند معروف باشد
از صعق لازم بمعنی هلک قوله و المسیطرون آ یعنی ام هم المسیطرون به سین
لغتی است که عیب کرده بسبب اختلافی که در او ست جاهلی را که ضعیف الحال
است در علم زیرا که نداشته که سین اصل است و صاد از جهة مناسبة طا
که از حروف مستعلیه است و غرض آنست که هشام و قنبل بسین میخوانند بی خلاف
و حفص بخلاف و باقیان بصاد میخوانند و معنی المسیطرون الجبارون است
قوله و صاد آ یعنی صادی که مقرو شده مثل زای قیام نموده یاری دهنده
قاری او باختلاف یعنی خلف بی خلاف و خلاد بی خلاف باشمام میخوانند نحو
بین الصاد و الزای و دلیلش را الصراط در ام القرآن گفته شد قوله و کذب الی
شروعست در و النجم یعنی ما کذب الفؤاد ما رأی روایة می کند هشام آن را بتشدید
ذال ای لم ینف قلبه ما ادرکه بصره الی الکذب ای رؤیته فی ملک السماء صحیحه
قوله تماروه تمرونه و افتحوا اشددی مناة للمکی زد الهمز و احفلا
یعنی بخوانید افتمرونه را که بمعنی افتجحدونه است بجای افتمارونه که در معنی
افتغالبونه است از حمزه و کسائی و مفتوح سازید تا او را در حالتی که خداوند
علمی نافع باشند قوله مناة آ یعنی زیاده کن همزه را بعد از الف در و مناة
الثالثة یعنی آنرا بر وزن مفعلة بخوان از ابن کثیر مکی و بر این قراءة اعتماد نمای
و همچون بعضی از نحویان انکارش مکن زیرا که کسائی از فحول علمای نحوی است
و از روی دلیل بر جواز زیادتی همزه این مصراع را انشاد نموده که الا هل

اتی التیم بن عبد مناره پس دیگران منوة خوانند مثل حیوة قوله ویهمز ضیزی
خشعا خاشعا شفا حمیدا او خاطب یعملون فطب کلا اخبارات بکه
ابن کثیر مهموز می کرد اند یا رقمة ضیزی را پس باقیان بغیر همز خوانند و در هر دو
قراة مصدریست یک معنی از ضاز یا از ضاز بمعنی نقص قوله خشعا الی شروع
در اقتربت یعنی خاشعا ابصارهم بجای خشعا شفا داده قاری پسندیده را
یعنی حمزه و کسائی و ابو عمرو خاشعا را بافراد خوانده اند زیرا که صفه چون بر موصوف
مقدم است بمنزلهٔ فعلیت که بر فاعل مقدم می باشد پس گویا که تخشع ابصارهم
فرموده و دیگران خشعا می خوانند از برای آنکه چون موصوف که ابصارهم است
جمع است صفتش نیز جمع می باشد قوله و خاطب الی یعنی بخطاب بخوان سیعلمون
غدا را و بعد از ان خوش شو از روی علمی که همچون جراگاه تو است مقصود که حمزه
و ابن عامر بخطاب میخوانند و مخاطبان این آنند باشند ای سترون تعذیب
الائمة الی لیه پس باقیان بغیب خوانند و ضمیر امم ماضیه را بود و درین سوره
هشت یاء زائده هست یوم یدع الداعی در وصل از ورش و ابو عمرو و در حالین
از بزی و مهطعین الی الداعی در وصل از نافع و ابو عمرو و در حالین از ابن کثیر
و نذری در شش موضع از ورش فقط در وصل قوله سورة الرحمن عز و جل
و الحب ذو الریحان رفع ثلثها بنصب کفی و النون بالخفض شکلا
یعنی والحب ذو العصف و الریحان رفع این سه کلمه بنصب کافی و پسندیده آمد
زیرا که عطفست بر و الارض وضعها و وضعها بمعنی خلقها باشد و برفع عطف
باشند بر فاکهة و غرض از بیت آنکه ابن عامر کلمات سه گانه را بنصب می
خواند و علامة نصب در ذا الف است و در ان دو کلمه دیگر فتح و غیر ابن عامر
برفعشان خوانده اند و نشانه در ذو واو است و در باقی ضمه قوله و النون
الی یعنی نون و الریحان را قید کرده اند بخفض از حمزه و کسائی تا عطف باشد
بر العصف قوله و یخرج فاضمم و افتح الضم اذ حمی و فی المنشات

ایتی

الشین بالکسر فاحملا صحیحا بخلف نفرغ الیاء شایع شواظ بکسر الضم
مکیهم جلا یعنی مضموم کن یا را و مفتوح ساز را مضموم را از یخرج منهما اللؤلؤ
از نافع و ابو عمرو زیرا که هریکی از ایشان حمایه کرده اند این قراة را بانکه آن را فرا
ح کرفته اند و به حقیقه فاعلش خالق باشد و بمجاز خلایق پس از دیگران یا را مفتوح
باید ساخت و را را مضموم و فاعل لولو و مرجان باشند بمجاز مثل غربت
الشمس و طلع القمر قوله و فی المنشات الی یعنی نقل کن و بخوان شین را در
و له الجوار المنشات بکسر از حمزه بی خلاف و از ابو بکر بخلاف در حالتی که این
منقول صحیح است و این اشاره بر دکی است که گوید که در قراة فتح معلوم
که دیگری انشاره و اجرا کشتیها نموده و در قراة نسبت انشا به کشتیها است و
اینمعنی چگونه صورت بندد جوابش دهند که ایشان انشا موج و انشا سیر می کنند
یا بادبانها را برمی دارند و اینمعنی صحیح است و باقیان بفتح میخوانند قوله نفرغ
الی یعنی یفرغ لکم ایه الثقلان یا در او فاعلش شده از حمزه و کسائی و فاعلش حق
عز و علا باشد پس از دیگران نون فاعلش شده باشد و فراغ در محل بمعنی قصد باشد
قوله شواظ الی یعنی ظاهر کرده است یکی از قرا که ابن کثیر است یرسل علیکما شواظ
را بکسر شین مضموم پس غیر او ضم شین را ظاهر کرده باشند و کسر و ضم دو لغت
یعنی زبانه قوله و رفع نحاس جر حق و کسر میم یطمث الاول الضم تهللا
و تقبلا یعنی مرفوع از نحاس که سین است مجرور کرده اند شش ابن کثیر و
ابو عمرو که محققند درین قراة زیرا که عطفست بر نار پس غیر ایشان برفع خوانند
تا عطف بود بر شواظ قوله و کسر میم الی یعنی مضموم کردان میم مکسوره را از لم
یطمثهن اول از دوری از کسائی تا خالقت راه نماید و خلایق قبول کنند
٧ قوله و قال به للیث فی الثان و قل شیوخه و نص اللیث بالضم الاول
یعنی جماعتی از مشایخ قرا قایل گشته اند بضم میم در یطمثهن دوم فقط از ابو
الحارث و طایفه دیگر از اهل اداء روایة کرده اند که ابو الحارث نص نموده بر

ضم میم در محل اول همچون دوری پس ابو الحارث را در موضع اول هم ضم میم بود
و هم کسر و دوری را ضم بود پس از کسائی سه وجه باشد و در موضع دوم دو وجه
وضم و کسر و دو لغة اند در مضارع طمث البکر اذا ادماها بالجماع و شیخ ابو عمرو الدانی
رحمة الله علیه در غیر تیسیر چنین آورده که کسائی درین دو لفظ تخییر نموده و فرموده
که من هیچ باکی نمی دارم در آنکه هریکی را ازین دو لفظ بضم بخوانم یا بکسر بعد از آنکه
جمع نمی کنم میان ایشان و ابو عبید رحمه الله فرموده که بود کسائی که می دید در
دو لفظ ضم را و کسر را و با آنکه مضموم می کرد یکی را و مکسور می کرداند آن یکی دیگر
را خواه اول را و خواه دوم را و ناظم رحمه الله اشاره بدینمعنی نموده قوله
و قول الکسائی ضم ایهما تشا وجیه و بعض المقرئین به تلا
یعنی گفتار کسائی قاری را که مضموم کردان هریکی را ازین دو لفظ که خود میخواهی
گفتار خداوند وجاهة و رفعت زیرا که درین قول جمع بین اللغتین فرموده و
بعضی از مقریان و آموزندگان قراة مثل ابن اشته به این تخییر تلاوت نموده
قوله و آخرها یا ذی الجلال ابن عامر بواو و فی رسم الشام فیه تمثلا
یعنی خوانده است ابن عامر تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام را در آخر سوره
بواو تا صفة اسم باشد زیرا که در اینجا مراد از اسم مسمی است یا بگویم که لفظ
صفة اسم است و حقیقة صفة رب و اسم در میانه مقحم است و در لفظ صفت را
تابع موصوف می باید بود و از انجهه در مصحف اهل شام بواو نوشته کما قال
و رسم الشام الی پس باقیان ذی الجلال بیا خوانند تا نعت رب باشد قوله
سورة الواقعة و الحدید و حور و عین خفض رفعهما شفا و عربا سکون
الضم صحح فاعتلا یعنی و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون خفض رفع
رفعشان شافی آمده یعنی حمزه و کسائی هر دو را بخفض میخوانند تا عطف باشند
بر جنات النعیم ای فیها حورعین و باقیان برفع میخوانند بتقدیر لهم حور عین
پس در قراة رفع بر یشتهون وقف مطلق باشد و در قراة خفض وصل قوله

الادغام حروف ادغام کردن

رفع ایشان

و عربا الی یعنی عربا اترابا بسکون ضم را را و را تصحیح کرده اند از ابو بکر و حمزه که
هر دو در این فن فایق اند پس از اینجهه سکون بر ضم غالب آمده و زفیع کشته
پس غیر ایشان بضم خوانند و سکون و ضم دو لغة اند مثل عسر و عسر و عرب جمع
عروب است یعنی زنی که بسوی شوهرش بغایت محبوب بود قوله و خف
قدرنا دار و انضم شرب فی ندی الصفو و استفهام انا صفا ولا
یعنی تخفیف قدرنا دوران نموده در این سوره و در الحجر و النمل یعنی ابن کثیر
نحن قدرنا بتخفیف دال میخوانند و دیگران بتشدید و تخفیف و تشدید دو لغة اند
و معنیش در الحجر گفته شد قوله و انضم الی یعنی مضموم شده شین شرب الهیم از حمزه
و عاصم و نافع پس از دیگران مفتوح گشته باشد و شرب بضم و فتح مصدر شرب
الابل است قوله و استفهام الی یعنی استفهام در انا لمغرمون صافی گشته
یا خداوند صفات یا مشابه است بسنگ سخت در قوة در حالتی که خداوند
متابعة است یعنی ابو بکر فقط خوانده است انا لمغرمون را باستفهام بمعنی
تقریر یعنی دو همزه پس غیر او باخبار خوانند یعنی بیک همزه قوله بموقع بالاسکان
و القصر شایع و قد اخذ اضمم و اکسر الخاء حولا و میثاقکم
عنه و کل کفی و انظرونا بقطع و اکسر الضم فصلا یعنی
بمواقع النجوم باسکان واو و بحذف الف بعد از واو یعنی بافراد فاش شده
است از حمزه و کسائی پس غیر ایشان بفتح واو و اثبات الف خوانند یعنی بجمع
قوله و قد اخذ الی شروعست در الحدید یعنی و قد اخذ میثاقکم مضموم کردان
همزه اش را و مکسور پس خاء اش را تا بنا مجهول شود و مرفوع کن قافش را
بر قائم مقامی فاعلش از ابو عمرو در حالتی که عالم باشی به کردش کارها پس از
دیگران همزه و خاء اش را مفتوح باید ساخت تا بنا فاعل کردد که حق عز و
علا است و قافش را منصوب باید کرد بر مفعولیتش قوله و کل الی یعنی و
کل وعد الله الحسنی برفع کافی آمده از ابن عامر از آنجهه که در مصحف شامی همچنین

مرسوم شده ولفظ کل در اصل مفعول وَعَدَ بوده وچون برفعل مقدم گشته عمل فعل
ضعیف شده پس از جهت او را مرفوع کردند بر ابتدا پس دیگران بنصب خوانند
بر مفعولیت وعد بر اصل قوله وانظر ونا الخ یعنی بخوان انظرونا نقتبس را بهمزه
قطع که مفتوح می باشد ومکسور کردان ظا مضمومه را تا از انتظار شود بمعنی امهلونا
از حمزه درین حالت که حکم کننده وجدا کننده باشی این قراءة را باین قیدها از دیگر
قراءه پس از غیر حمزه بوصل همزه وضم ظا باید خواند تا بمعنی انظرونا گردد قوله
وَيُؤْخَذُ غَيْرُ الشَّامِ مَا نَزَلَ الْخَفِيفُ إِذْ عَزَّ وَالصَّادَانِ مِنْ بَعْدُ لا
یعنی لا یؤخذ منکم فدیة بتذکیر قراءة غیر ابن عامر شامی است بنا بر آنکه تانیث
فدیة حقیقی نیست پس ابن عامر بتانیث خواند بر اصل قوله ما نزل الخ یعنی و
ما نزل من الحق خفیف گشته از نافع وحفص پس از دیگران مشدد باشد و معنی
تخفیف وتشدید در او ظاهر است زیرا که مرحمه الله تعالی آنرا منزل فرموده نا
شده ومعنی اذ عز آنست که ما نزل خفیف شد زیرا که نزل مخفف در قرآن
نادر وعزیز الوجود پس او مخفف گشت همچون که در اشعار تا همچنانچه انزل و
نزل مشدد بسیار است نزل مخفف نیز بسیار باشد قوله والصادان الخ
یعنی دو صاد از پس ما نزل همچون او مخفف شده اند ومراد ان المصدقین
والمصدقات است که ابن کثیر وابوبکران مرد ورا بتخفیف صاد میخوانند
از تصدیق و باقیان بتشدید از تصدق پس در اصل المتصدقین والمتصدقات
بوده باشند که بنا بر قرب مخرج تا را در صاد ادغام کرده باشند قوله ودم
صلا امر است بمعنی دعا یعنی این صاد را بتخفیف بخوان که دائم باد زیرکی
تو قوله وَاٰتٰيكُمْ فَاقْصُرْ حَفِيظًا وَقُلْ هُوَ الْغَنِيُّ هُوَ احْذِفْ عَمَّ وَصِّلَا
موصلا یعنی حذف کن الف را بعد از همزه از ولا تفرحوا بما اتٰکم تا بمعنی
جاءکم باشد از ابو عمرو در حالتی که نگاه دارنده علم باشی پس از غیر ابو
عمرو باثبات الف باید خواند بمعنی اعطاکم الله قوله وقل هو الغنی الخ یعنی

بگوکه

بگوکه حذف کن لفظ هو را از فان الله هو الغنی الحمید در قراءة نافع وابن عامر
بنا بر آنکه در مصاحف اهل مدینه وشام ترک هو مرسوم است پس در قراءة
دیگران باثبات هو باشد بنا بر آنکه در مصحف ایشان مکتوبست قوله عم الخ
استینافی است گویا سایلی می گوید که چون در سورة الممتحنه نیز بهمین صیغه
واقع است ولفظ هو در هر دو سورة از برای فصل است وحذف در هر دو
محل مخل معنی نیست پس چونست که درین سوره حذف می کنند ودر الممتحنه
نمی کنند مگر نقل چنین است ناظم رحمه الله جواب میفرماید بقوله عم الخ یعنی عام
حذف هو درین سورة درین حالت که این حذف مخصوص خبریست که ائمه قرا
در کتب نوشته اند بما رسیده اند قوله ومن سورة المجادلة الی سورة النون
وَفِي يَتَنَاجَوْنَ اقْصُرِ النُّونَ سَاكِنًا وَقَدِّمْهُ وَاضْمُمْ جِيمَهُ فَتُكَمَّلَا
یعنی در یتناجون بالاثم حذف کن الفی را که بعد از نون است در حالتی
که این نون ساکن باشد واین نون را بر تا مقدم دار وجیم را مضموم ساز
از حمزه تا قراءة او را باین قیدها تمام کرده باشی پس ینتجون شود مثل یهتدون ل
در وزن واعلال پس دیگران باثبات الف بعد از نون مفتوحه خوانند
بتاخیر نون از تا وبفتح جیم یعنی یتناجون که در اصل یتناجیون بوده باشد
مانند یتحاکمون که از جهت متحرک بودن یا ومفتوحی ما قبلش قلب بالف شده
واز جهت التقای ساکنین الف محذوف گشته قوله وکسر انشزوا فاضمم
معا صفو خلفه علا عمروا امدد فی المجالس نوفلا یعنی مضموم
گردان کسر شین واذا قیل انشزوا فانشزوا را از نافع وابن عامر وحفص
بی خلاف واز ابوبکر بخلاف یعنی بکسر وضم در حالتی که صفا خلاف این
لفظ خدا ودر رفعتی است که عام گشته هر دو لفظ را قوله وامدد الخ یعنی
ثابت گردان الفی را بعد از جیم در فی المجلس تا المجالس گردد از عاصم در حا لتی
که بسیار بخشش باشی پس غیر عاصم بحذف الف خوانند بافرادی که مفید

معنی جمع است قوله وَفِي رُسُلِي اَلْيَا يُخْرِبُونَ الثَّقِيلُ حُزْ وَمَعْ دُولَةً أَنِّثْ
يَكُونَ بِخُلْفٍ لَا یعنی یای اضافه درین سوره ورسلی ان الله است که فتحش سورة الحشر
از ابن عامر آمده دیگر شروع می نماید الحشر بقوله یخربون الخ یعنی جمع کن یخربون
مشدد را واو دیگر کلمات مختلف فیها یعنی ابو عمرو یخربون بیوتهم را بتشدید راء می
خوانند از تخریب پس باقیان بتخفیف خوانند از اخراب وتشدید وتخفیف دو
دو لغة اند مثل نزل وانزل قوله ومع الخ یعنی وارفع دولة مونث گردان
لفظ یکون را که از پیش اوست بخلافی که این خلاف درنگ کننده است
مقصود آنکه هشام خوانده است کیلا تکون دولة را بتانیث تکون وبه
رفع دولة تا کان تامه باشد ودولة فاعلش ولیکن از هشام در هر دو کلمه خلاف
کرده اند یعنی او را تذکیر ونصب نیز نقل باشد چنانچه قراءة دیگران است که
اسم کان ضمیر بود ودولة خبرش ای یکون الفیء دولة بین الاغنیاء وخلاف در هر
دو کلمه روایة ابو الفتح است اما در تیسیر وتبصره مکی خلاف در یکون فقط
آورده اند چنانچه نظم احتمال این معنی نیز دارد واز جهت آنکه روایة تذکیر از
هشام از تانیث کمتر بود خلاف را وصف بدرنگ کنندگی کرد حیث
قال بخلف لا ای لای ولای درنگ کننده باشد قوله وکسر جدار ضم
والفتح واقصروا ذوی اسوة انی بیاء توصلا یعنی کسر جیم را وفتح درهم
دال را از او من وراء جدار مضموم ساخته اند یا مضموم ساز جیم ودال را و
حذف کن الف را از پس دال تا جدر شود که جمع جدار است مثل کتب و
کتاب از ابن عامر وکوفیان ونافع در حالتی که خداوند اقتدا به قرا سابق
باشید پس غیر ایشان که ابن کثیر وابو عمرو اند جدار بکسر جیم وفتح دال وبا
الف میخوانند وهر یکی در اماله وفتح بر اصل خود باشند قوله انی الخ یعنی
خوانده اند نافع وابن کثیر وابو عمرو انی اخاف الله را بفتح یای کریم
است براو دیگر شروع فرموده در الممتحنة قوله وَيُفْصَلُ فَتْحُ الضَّمِّ نَصٌّ وَ
سورة الممتحنة

صاده

صاده بکسر ثوی والثقل شافیه کملا یعنی یوم القیمة یفصل بینکم فتح
یا مضمومش منصوص عاصم است پس ضم مخصوص دیگران باشد وصاد او را
مهموده بکسر در قراءة کوفیان یعنی ایشان بکسر صاد خوانده اند ودیگران بفتح قوله
والثقل الخ یعنی وتشدید مر صاد شفا دهنده او یعنی قاری او که حمزه وکسائی و
ابن عامر اند تمام کرده اند وجوه قراءة را درین کلمه یعنی ایشان بتشدید صاد
می خوانند و باقیان بتخفیف پس چهار قراءة حاصل آید ۱ تفصل بفتح وتخفیف
صاد مکسوره از عاصم ۲ بضم یا وتشدید صاد مفتوحه از ابن عامر ۳ بضم یا و
تشدید صاد مکسوره از حمزه وکسائی ۴ بضم یا وتخفیف صاد مفتوحه از دیگران
قوله وَفِي تُمْسِكُوا الثِّقْلُ حُلَا وَمُتِمُّ لَا تُنَوِّنْهُ وَاخْفِضْ نُورَهُ عَنْ شَذًى دَلَا ۔۔۔
یعنی تشدیدی که شیرین ومشتمل شده از ابو عمرو در تمسکوا است یعنی او ولا
تمسکوا بعصم الکوافر را بتشدید سین میخواند و باقیان بتخفیف قوله ومتم
الخ یعنی منون مساز والله متم را ومخفوض گردان نوره را باضافه از خدا وندان
علم که نصیب خود را از علم تمام یافته اند یعنی از حفص وحمزه وکسائی وابن کثیر
پس باقیان بتنوین متم ونصب نوره خوانند مثل زید مخرج عمرا قوله
وَلِلّٰهِ زِدْ لَامًا وَاَنْصَارَ نَوِّنَا سَمَا وَتُنْجِيكُمْ عَنِ الشَّامِ ثُقِّلَا یعنی زیاد الشام ۔۔۔
کن لام جر را بر سر لفظ الله ومنون ساز انصار را یعنی بخوان انصار الله از نافع
وابن کثیر وابو عمرو پس گویا سایلی میگوید که این قراءة از روی روایة معنی
دارد یا نه ناظم رحمه الله جواب میفرماید که بلی رفیع گشته پس باقیان بترک لام
حذف تنوین خوانند باضافه والفی که بعد از راء مرسوم است در قراءة اول
صورة تنوین باشد ودر قراءة دوم الف الله مقصود که در هر دو قراءة الف
ثابتست پس این محل با محل دوم که قال الحواریون نحن انصار الله است
مشتبه نمی شود زیرا که اگر خلاف در محل دوم بودی در قراءة تنوین الف
الله بیفتادی قوله وننجیکم الخ یعنی ننجیکم من عذاب الیم را مشدد کرداینده از

شام که ابن عامر است پس دیگران بتخفیف خوانند قوله وَبَعْدِي وَأَنصَارِي
بیاء اضافة وَخُشُبٌ بسکون الضم راد صحح الابنیری کی از بعدی
اسمه احمد وانصاری الی الله مذکور گشته اند بیاء اضافه یعنی نافع وابن کثیر و
ابوعمرو وابوبکر اول را بفتح میخوانند ونافع فقط دوم را دیگر شروع در المنافقون
نموده بقوله وخشب الخ یعنی خشب مسندة بسکون شین مضمومش زیاده کرده
است پسندیدگی شیرین را از قاری خویش یعنی قنبل وکسائی وابوعمرو به
اسکان شین خوانده اند وباقیان بضم قوله وَخِفَّ لَوَّوْا الخ بما یعملون
صف اکون بواو وانصبوا الجزم حفلا یعنی نافع لووا رؤسهم را
بتخفیف واو خوانده وباقیان بتشدید وهر دو یک معنی اند یقال لوی رأسه
ولوّیه ای اماله واعرض وخوانده است ابوبکر والله خبیر بما یعملون را بغیب
مناسبة ولن یؤخر الله نفسا را که نفس اسم جنس است پس در معنی جمع باشد
پس دیگران بخطاب خوانند قوله اکون الخ یعنی میخوانند ابوعمرو واکون من الصالحین
را بواو وبنصب نون تا عطف باشد بر اصدق وغیر او بحذف واو ونون ساکنه
خوانده اند تا عطف باشد بر محل فاصدق که جزم است مثل من یضلل الله فلا
هادی له ویذرهم بجزم در قراءة حمزه وکسائی غ خفیف گشته لووا در حالتی که
الفا کرنده است او وانشدید یعنی معنی هر دو یکی است وبما یعملون را وصف کن بغیب
واکون مقرو شده بواو ومنصوب ساز نون مجزوم را در حالتی که جمع کنندگان
علوم باشند در توجیه این هر دو قراءة قوله وَبَالِغُ لَا تَنْوِينَ مَعْ خَفْضِ
أَمْرِهِ لِحَفْصٍ وَبِالتَّخْفِيفِ عَرَّفَ رُتِّلَا یعنی بالغ هیچ تنوین در او نیست
از حفص در حالتی که او مصاحب خفض امره است یعنی حفص ان الله بالغ امره را در
اطلاق بحذف تنوین وخفض امره میخوانند باضافه پس باقیان بتنوین بالغ ونصب امره
خوانند تا امره مفعول بالغ بمعنی استقبال قوله وبالتخفیف الخ یعنی عرف بعضه
در التحریم تعظیمش کرده اند بتخفیف الکسائی ای جاری رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

حفصة

حفصة بعض الذنب واعرض عن بعض پس غیر کسائی مشدد خوانند ای
اخبر النبی علیه الصلوة والسلم حفصة ببعض قولها ولم یعرفها بجمیعه قوله
وَخَتْمُ نَصُوحًا شُعْبَةٌ مِنْ تَفَوُّتٍ عَلَى الْقَصْرِ وَالتَّشْدِيدِ شُقَّ تَهَلَّلَا
یعنی مضموم کرده است شعبه نون را از توبة نصوحا تا مصدر باشد مثل جلوس
ای نصحا لانفسکم پس غیر شعبه نون را مفتوح ساخته باشند تا بنا مبالغه
باشد ای ناصحین لانفسکم قوله من تفوت یعنی من تفوت ظاهر گشته است
درخشیدن او در حالتی که مقصود است ومشدد یعنی حمزه وکسائی ما تری
فی خلق الرحمن من تفاوت را بحذف الف وتشدید واو خوانده اند وغیر
ایشان بالف وتخفیف واو وتشدید وتخفیف هر دو یک معنی دارند ای تباین و
تخالف قوله وَأَمِنتُمْ فِي الْهَمْزَتَيْنِ أُصُولُهُ وَفِي الْوَصْلِ الْأُولَى قُنْبُلٌ وَاوًا
ابْدِلَا یعنی أأمنتم من فی السماء حکم اصول او در باب الهمزتین من کلمة مذکور شد
که قالون وابوعمرو وهشام تسهیل دارند واادخال وهشام در یک وجه دیگر تحقیق واادخال
وورش ابدال بروایة مصریان وتسهیل فقط بروایة بغدادیان وابن کثیر تسهیل فقط
وباقیان تحقیق قوله وفی الوصل الخ یعنی هم در باب الهمزتین من کلمة مذکور شد حیث قال
فابدل قنبل فی الاعراف منها الواو والملک موصلا که قنبل در حالة وصل همزه اول را ابدال
بواو میکند بنا بر مفتوحی واو ومضمومی ما قبلش پس اگر بر ما قبلش وقف کند همزه را ابدال
نکند اما خواه که ابدال کند یا نکند تسهیل باشد قوله فَسُحْقًا سُكُونٌ ضُمَّ مَعْ غَيْبِ يَعْلَمُونَ
مَنْ رُضْ مَعِي بِالْيَا وَأَهْلَكَنِي انْجَلَا یعنی فسحقا لاصحاب السعیر مضموم کردانیده
حا را کسائی لکن اورا کسائی پس دیگران بسکون خوانند وضم وسکون دو لغة اند مثل
عرب وعرب قوله مع غیب الخ یعنی خوانده است کسائی فستعلمون من هو را
بغیب بر موافقة فمن یجیر الکافرین پس غیر او بخطاب خوانند بر مناسبة قل
ارأیتم وبقوله من اضر الخ ارف ستعلمون کیف نذیر فرموده قوله رض یعنی رام کردان
نفس خویش را در تحصیل علم وخوکارش کن بر تقوی علم قوله ومعی الخ یعنی هر یکی از

معی او رحمنا واهلکنی ظاهر گشته اند درین سوره یا ومراد ومن معی او رحمنا است که فتح
او از نافع وابن کثیر وابوعمرو وابن عامر وحفص است وان اهلکنی الله که سکونش از حمزه
فقط است واز زوایدرین سوره دو است کیف نذیری وکیف کان نکیری از ورش
فقط در وصل قوله ومن سورة ن الی سورة الجن وَضَمَّهُمُ فِي يُزْلِقُونَكَ خَالِدٌ وَمَنْ
قَبْلَهُ فَاكْسِرْ وَحَرِّكْ رِوًى حَلَا یعنی ضم قرا در یا لیزلقونک بابصارهم جاوید
مقیم است از غیر نافع پس نافع را فتح باشد ومعنی ازلق وزلق یکیست ای ازال
قدمه قوله ومن قبله الخ یعنی مکسور کردان قاف را ومتحرک ساز با را ومن قبله در
الحاقة ای ومن حوله از برای کسائی وابوعمرو در حالتی که سیراب کننده شیرین وتمام
کننده این لفظ باشی بحرکتی چند که این لفظ مستوجب آنست پس از دیگران قاف
مفتوح باید ساخت وبا را ساکن باید کرد ای من تقدمه من الطغاة قوله وَيَخْفَى
شِفَاءٌ مَالِيَهْ مَاهِيَهْ فَصِلْ وَسُلْطَانِيَهْ مِنْ دُونِ هَاءٍ فَتُوصَلَا یعنی
لا یخفی منکم خافیه در الحاقة بتذکیر قراءة حمزه وکسائی است زیرا که تانیث خافیه حقیقی
نیست پس تانیث قراءة باقیان باشد بر اصل ودر اماله وفتح مرکس بر اصل خود
باشند قوله مالیه الخ یعنی خوانده است حمزه فقط مالیه هلک عنی سلطانیه را درین سوره
و وما ادریک ماهیه را در القارعة بحذف ها سکت در سر سه کلمه در وصل زیرا که الحاق
ها سکت از برای بیان حرکة است ودر وصل بیان حرکة خود هست پس احتیاج با ها
نباشد پس بنا بر این دلیل اگر وقف کند ها را اثبات دارد تا بیان حرکة ما قبل
خویش نماید وباقیان در هر دو حالة باثبات ها میخوانند از انجهة که این ها در مصاحف
ثابتست پس وصلی باشد بنیة وقف غ ویخفی خداوند شفا است ومالیه وماهیه وسلطانیه
را وصل کن بغیر ها تا پیوسته کرده شود این کلمه که ها در اوست بما بعدش یا پیوسته کن
این کلمات را تا او اصلت کرداند بدرجات ومهجورت سازند از درکات قوله
وَيَذَّكَّرُونَ يُؤْمِنُونَ مَقَالُهُ بِخُلْفٍ لَهُ دَاعٍ وَيَعْرُجُ رُتِّلَا یعنی ویذکرون
ویؤمنون کفت هر یکی از ایشان در اختلافی است که او را دعوه کننده هست وا

دعوت

دعوت کننده آنست که بیشی از ایشان هم کلام غیبی وهم کلام خطابی واقع است
چنانچه خواهی دید بهتر که از این ومقصود آنست که خوانده اند ابن کثیر وهشام
بی خلاف وابن ذکوان بخلاف قلیلا ما تؤمنون وقلیلا ما تذکرون را بغیب
زیرا که از پیش ایشان لا یاکله الا الخاطئون وارد است وباقیان بخطاب
خوانده اند از انجهة که از پیش ایشان فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون واقع است
قوله ویعرج رتلا یعنی یعرج الملائکة را خوانده اند بغیب از کسائی واز غیر او به
خطاب بنا بر انچه در لا یخفی گفته شد قوله وَسَالَ بِهَمْزٍ غُصْنُ دَانٍ وَغَيْرُهُمْ
مِنَ الْهَمْزِ وَالْمُبْدَلُ مِنْ أَلِفٍ أَبْدِلَا یعنی ابوعمرو وکوفیان وابن کثیر خوانده
اند سال را در سال سائل بهمزه از سوال وغیر ایشان که نافع وابن عامر اند
بالف میخوانند ودر آن که اصل این الف چه بوده سه وجه را آورده اند اول
آنکه اصلش همزه بوده واز جهة تخفیف بدلش کردند بر خلاف قیاس همچنانکه گفته
حسان بن ثابت در این شعر که سالت هذیل رسول الله فاحشة ضلت
هذیل بما سالت ولم تصب دوم آنکه اصلش واو بوده پس سول بوده بر وزن
علم واز جهة متحرک بودن ومفتوح بودن ما قبلش بدل بالف کرده باشند و
سال شده مثل خاف سیوم آنکه اصلش یا بوده یعنی سیل از سیل ویا را قلب
الف کرده باشند بنا بر متحرک بودن یا ومفتوح بودن ما قبلش همچنانکه در باع و
قوله غصن دان یعنی پاسخ همزه شاخ میوه ایست که این میوه نزدیکست بدان
کسی که آرزو میکند واین معنی اشاره است به ظهور ووضوح قراءة همز قوله
وَنَزَّاعَةٌ فَارْفَعْ سِوَى حَفْصِهِمْ وَقُلْ شَهَادَاتِهِمْ بِالْجَمْعِ حَفْصٌ تَقَبَّلَا
یعنی مرفوع ساز نزاعة للشوی را از همه قراء غیر از حفص که از او منصوب می
باید ساخت ودر قراءة رفع خبر بعد از خبر باشد یا خبر مبتدا المحذوف ای هی نزاعة
یا ضمیر انها از برای قصه بود ولظی مبتدا ونزاعة خبرش ودر قراءة نصب
حال موکده باشد ای تتلظی ان رحال کونها نزاعة یا منصوب بر اختصاص

نده

عته

ای اعنی نزاعة قوله شهاداتهم ا ی یعنی قبول کرده است و خوانده حفص والذین
بشهاداتهم را بجمع و دیگران بافراد موافقة علی صلوتهم را اگرچه بافراد او اجماع است
قوله الی نصب فاضمم و حرک به علی کرام و قل فدا به الضم و
اعملا یعنی مضموم گردان نون را و متحرک ساز صاد را بضم از الی نصب یوفضون
از حفص و ابن عامر در حالتی که خداوند رفعتی چون رفعه اکابر باشی پس از دیگران
نون را مفتوح باید ساخت و صاد را ساکن و این هردو دو لغه اند در اسم بت
قوله و قل ا ی یعنی و بگو که و لا تذرن ودا بضم آورده اند ضم واو را در او از نافع
فقط یعنی باقیان بفتح خواندند قوله دعائی و انی ثم بیتی مضافها مع الواو
فافتح ان کم شری غاء لا یعنی دعائی الا فرارا که فتح یا را او از نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر است و انی اعلنت لهم که از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو است
و بیتی مؤمنا که از حفص و هشام است مضافات این سوره اند قوله مع الواو ا ی
یعنی مفتوح گردان لفظ ان و انا و انهم را در سوره الجن هر زمان که پیش از انها
واو باشند از ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص تا عطف باشند بر محل فامنا به یعنی
امنا به را در تقدیر صدقناه آورند و بعد از ان بیان تقدیر معطوفش چنین گشت که
صدقنا انه تعالی و انه کان الی الاخر و آن دوازده محلیست از وانه تعالی
تا وانا منا المسلمون بر و لا پس از باقیان مکسور باید خواند تا عطف بود بر انا سمعنا
قرآنا و از ان قید مع الواو فرموده تا آنچه بعد از فا باشد مانند فان له نار جهنم
یا مجرد باشد از واو مثل انه استمع تا بعد از واو باشند و لکن نون ساکن
باشد همچون و ان لو استقاموا از این حکم بیرون روند که در انها هیچ خلافی
نیست قوله کم شرف فاعلا یعنی بسا قاری که بلند شده از روی شرف قوله
و عن کلهم ان المساجد فتحه و فی انه لما بکسر صوی العلا یعنی فتح
و ان المساجد منقولست از همه قرا زیرا که عطفست بر انه استمع قوله و فی انه ا ی
یعنی نشانهای بلند در انه لما است در این حالة که او متفق است بکسر این مقصود

از ظاهر نظم بود اما غرض از باطنش آنست که ابو بکر و نافع انه لما را بکسر میخوانند
و دیگران بفتح بنا بر همان علة که در مواضع دوازده گانه گفته شد و چون قول
ناظم رحمه الله که مع الواو و فافتح شامل این دو موضع نیز بود آن هردو را جداگانه
ذکر فرمود تا معلوم شود که در لفظ اول خلافی نیست و در لفظ دوم نافع و
ابو بکر تنها آنرا بکسر میخوانند یعنی ابن کثیر و ابو عمرو و قوله و نسلکه یا کوف و
فی قال انما هنا قل نشا نصا و طاب تقبلا یعنی یسلکه خداوند یائی
است که این یا از ان نفر کوفی است یعنی کوفیان یسلکه عذابا صعدا را به
یا میخوانند پس دیگران بنون خوانده باشند و وجه هردو ظاهر است که
فاعل الله تعالی است قوله و فی قال ا ی یعنی بخوان قل انما ادعوا ربی را
بلفظ امر در محل قال که ماضی است از حمزه و عاصم پس باقیان قال خواندند تا
عطف باشد بر قام ای قال عبد الله پس گویا سائلی میگوید که برین قراءه
هیچ نقصی هست جوابش میگوید که بلی فاشش گشته از روی نص و خوش شده
از روی تقبل قوله و قل لبدا فی کسره الضم لازم بخلف و یا ذی
مضاف جملا یعنی بگو که علیه لبدا بضم لام در محل کسرش لازم آمده از هشام
و لکن بخلاف زیرا که در تیسیر ضم را آورده و در غیر تیسیر کسر را و فرموده که پس
بضم بر بلا مانده فراتیکم پس از غیر هشام کسر لازم آمده … باشد و در قراءه
ضم جمع لبده بود مثل قرب و قربه و در قراءه کسر جمع لبده باشد مانند
سدره و سدر قوله و یا ربی ا ی یعنی یا ربی امدا که فتحش از نافع و ابن
کثیر و ابو عمرو است مضافیست که آراسته شده قوله و وطأ وطاء
فاکسروه کما حکوا و رب بخفض الرفع صحبته کلا یعنی خوانده
اند وطاء بر وزن قتالا در المزمل بجای وطأ از ابن عامر و ابو عمرو پس ممدود
گردانید واو او را سمی که قرا حکایه کرده اند از ابس باقیان وطأ خواندند
بر وزن نصرا قوله و رب ا ی یعنی رب المشرق بخفض با مرفوع خداوندان

مصاحبه و او که خواندند که نشر باشند او را محافظت نموده اند یعنی حمزه و کسائی
و ابو بکر و ابن عامر بخفض میخوانند تا بدل از ربک باشد و دیگران برفع تا
خبر مبتدا محذوف بود ای هو رب پس درین قراءه بر تبتیلا وقف مناسب
باشد و بر قراءه اول وصل قوله و ثالثه فانصب و فانصفه ظبی
و ثلثی سکون الضم لاح و جملا یعنی منصوب گردان ثا و ثلثه را و فا
نصفه را از کوفیان و ابن کثیر در حالتی که خداوند حجتها باشی که او را از طعن
حمایه نمایند پس از غیر ایشان هردو لفظ را مجرور باید کرد و در قراءه اول عطف
باشد بر ادنی ان تقوم نصفه و ثلثه و در قراءه دوم عطف بود بر من ثلثی
اللیل ای ادنی من النصف و الثلث قوله و ثلثی ا ی یعنی من ثلثی اللیل سکون
لام مضمومش ظاهر گشته و آراسته کرده لفظ را بسکون بنا بر تخفیف و مراد
آنست که هشام لام را بسکون میخواند تخفیف را و دیگران بنا بر اصل قوله
و و الرجز ضم الکسر حفص اذا قل اذ و ادبر فاهمزه و سکن عن اختلا
فبا دبر و فا مستنفره عم فتحه و ما یذکرون الغیب خص و خللا
یعنی و الرجز فاهجر در المدثر ضم را مکسورش قراءه حفص است و کسرش قراءه دیگران
و ضم و کسر دو لغه اند یعنی عذاب ای فاهجر ما یؤدی الی العذاب و هو المعاصی
پس اطلاق مسبب باشد و اراده سبب قوله اذ ا ی یعنی بخوان لفظ اذ با الف
بجای اذا و الف مهموز بیار از ادبر را و ساکن گردان دالش را از جماعة
کشف و ظهور پس چون این قراءه منقول است از ایشان پس شی کثیر بقرار گفتن
آن یعنی حفص و حمزه و نافع اذ را بظرف ماضی میخوانند و ادبر را بر وزن اکرم
و دیگران اذا بظرف مستقبل و دبر بر وزن نصر و ادبر و دبر دو لغه اند از دبور
بمعنی پشت داده مثل قبل و اقبل قوله و فا ا ی یعنی فتح فا کانهم حمر مستنفره
عام گشته از نافع و ابن عامر ای حمر تنفر ما القسوره پس از دیگران کسر
فا عام شده باشد ای حمر نافره من قسوره قوله و ما یذکرون ا ی یعنی و ما

یذکرون ا ی یعنی و ما یذکرون الا ان یشاء الله غیب در او مخصوص شده
قومی که از آخرة نمی ترسند قوله حیث قال کلا بل لا یخافون الاخرة پس خطاب
عام بود مجموع خلایق را و معنی باطن نظم آنست که غیر نافع بغیب میخوانند و
نافع بخطاب قوله و من سورة القیامة الی سورة النبا
و را برق افتح امنا یذرون مع یحبون حق کف ظمی علا
یعنی مفتوح کن را فاذا برق البصر را از نافع در حالتی که آمن باشی از اهوال
قیامه و فائز باشی به فضل و کرامة پس از غیر نافع مکسور باید خواند و فتح و کسر
دو لغه اند بمعنی شخص و تحیر قوله یذرون ا ی یعنی یحبون العاجلة و یذرون الاخرة
بغیب قراءه اهل حق است که باطل را دفع کرده اند یعنی ابن کثیر و ابو عمرو
و ابن عامر پس این دو لفظ را بغیب خوانده اند و دیگران بخطاب و یمنی
خوانده است حفص من منی یمنی را بتذکیر تا ضمیر لفظ منی را بود و باقیان بت
تانیث تا ضمیر کلمه نطفه را باشد و معنی ظاهرش اینست که لفظ یمنی خداوند
رفعتی است که بر همه رفعتها غالب آمده قوله سلاسلا نون اذ رووا
صرفه لنا و بالقصر قف من عن هدی خلفهم فلا مز کا و قواریرا
فنونه اذ دنا رضی صرفه و اقصره فی صاله و فی الثان نون
اذ رووا صرفه و قل یمد هشام و اقفا معهم و لا یعنی خوانده
اند نافع و کسائی و ابو بکر و هشام سلاسلا را در حال اتی بتنوین از جهة مناسبه
ما قبلش که کفورا است و ما بعدش که و اغلالا و سعیرا است همچنانچه در شواذ
خوانده اند و لا یغوثا و یعوقا از جهة مناسبت و دا و لا سواعا که از پس او
و نسرا که از پس اوست و همچنین خوانده اند نافع و ابن کثیر و کسائی و ابو بکر
قواریرا اول را بتنوین هم بنا بر مناسبت دیگر اواخر آیات و همچنین
خواندند نافع و کسائی و ابو بکر قواریرا دوم را بتنوین بنا بر موافقة وا
قواریرا اول مثل جحر ضب خرب که خرب که صفه جحر است بایستی که م…

بودی و از جهة متابعت خفض او را مجرور ساخته اند و اعراب را این
قاعده می باشد که اعراب لفظی را بکر داشتند تا این مناسب لفظ میش
از او آید پس باقیان بغیر تنوین خواندند از انجهة که اصح آنست که این
وزن لا ینصرف می باشد و در حالة وقف خود معلوم است که اصحاب
تنوین وقف بالف کنند زیرا که الف عوض از تنوین است و از ارباب
حذف تنوین حمزه و قنبل بر سلاسل وقف بی الف می کنند و ابو عمرو و بز
الف و ابن ذکوان و حفص و بزی هم وقف بالف می کنند و هم بی الف و
در قواریرا اول حمزه فقط وقف بی الف و در دوم هشام فقط بالف
پس حمزه در هر دو وقف بی الف کنند و هشام بالف و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن
ذکوان و حفص بر اول بالف و در دوم بی الف و دلیل ایشان که تنوین ندارند
و وقف بی الف می کنند آنست که الف بدل از تنوین است و چون ایشان
تنوین ندارند الف نیز نباشد و دلیل ایشان که بر سلاسلا و قواریرا اول
وقف بالف می نمایند آن بگویند که بنا بر متابعة رسم مصاحف است چه
این دو کلمه در مجموع بالف مرسوم اند یا ان بگویند که چون مفتوح را در دوم نمی
کنند بنا بر خفتی که دارد فتح را اشباع بالف کردند همچنانکه در الظنونا و دلیل
ایشان که بر اول وقف بالف می کنند و بر دوم بی الف آن باشد که اول
آخر آیة است و دوم نه اگر گویی که چون قواریر دوم در مصحف شام بی الف
مرسوم است و نیز آخر آیة نیست چگونه است که هشام وقف بالف می کند
جواب گویند که اصل در اسم آنست که منون باشد و بنا بر علة لا ینصرف تنوینش
را حذف می کنند پس تنوین مقدر بود و چون وقف کردند رجوع باصل می نمایند
چنانچه ابن مقسم از عرب حکایة کرده که در وصل عمر بی الف می گویند و در وقف
عمرا بالف ع منون کردن سلاسلا را از انجهة که روایة کرده اند جماعتی
مثل کسائی و اخفش منصرفی او را از برای ما وقف کن بر سلاسل بحذف

پس

الف از جانب کسی که راه نموده ترا باختلاف قرا و اندیشه نموده و این مسئله را
بیرون آورده و پاک گشته از آن جانب طمع بهر کس و از آن ما پس هوا و هو
و منون ساز قواریرا زیرا که نزدیک شده پسندیده کی صرف او به ما
مقصور کردان او را در وقف درین حالة که جدا کننده باشی قواریر اول
را از قواریر دوم در حکم چنانچه مذکور شد و منون کن قواریر را در موضع
دوم از انجهة که روایة کرده اند منصرف بودن او را و بگو که مدد می کنند
هشام درین حالة که وقف کننده است و از اصحاب تنوین بالف از
روی متابعة قوله وَ عَالِیَهُمْ اسْکِن وَ اکْسِرِ الضَّمَّ اِذْ فَشَا وَ خُضْرٌ
بِرَفْعِ الْخَفْضِ عَمَّ حُلًى عُلًا یعنی عالیهم ثیاب ساکن کردان یا را او
و مکسور ساز ها را ش را از نافع و حمزه زیرا که فاش گشته یعنی که هر گاه که
ماقبل ها ضمیر یا ساکن باشد ها را ساکن مکسور کنند بنا بر مناسبة یا پس از
باقیان یا را مفتوح باید کرد و ها را مضموم و بر قراءة اول عالیهم مبتدا باشد
و ثیاب خبرش ای ظاهر لباسهم ثیاب من سندس و ابو شامه رحمه الله
آورده که در میم عالیهم در تعلم حرکات سه گانه جایز است فتح بنا بر نقل
حرکة همزه به میم و ضم بنا بر انکه حرکة اصلی میم خود ضم است و کسر از جهة التقاء
ساکنین و لیکن همزه قطع را نازل منزله همزه وصل انگاشته اند قوله و خضر
الآیة یعنی و خضر برفع را مخفوض عام شده و غالب گشته شیرینی او بر تمامیها
و مقصود انکه خوانده اند نافع و ابن عامر و ابو عمرو و حفص خضر را برفع تا صفة
ثیاب باشد و دیگران بخفض تا نعت سندس بود اگر گویند که سندس
مفرد است و خضر جمع چگونه مفرد را بجمع وصف کنند از این روی که صفت را
تابع موصوف می باید بود جواب دهند که این قاعده منظور است که چون
مفرد در معنی جمع باشد او را بجمع وصف می توان کرد مثل اهلک الناس الدینار
الصفر و الدرهم البیض قوله وَ اِسْتَبْرَقٌ حِرْمِیٌّ نَصْرٌ وَ خَاطَبُوا اِیشَاءُونَ

را

حَـ صَفَا اُقِّتَتْ وَ اوٌ وَ حُلًا یعنی خوانده اند نافع و ابن کثیر و عاصم و استبرق
را برفع تا عطف باشد بر ثیاب و باقیان بخفض تا عطف باشد بر
سندس پس چون هر دو لفظ را با هم خواندند چهار قراءة کرد ۱ نافع
و حفص را رفع هر دو ۲ ابن کثیر و ابو بکر را خفض اول و رفع دوم ۳ ابو عمرو
و ابن عامر را عکس این صورة ۴ حمزه و کسائی را جر هر دو قوله و خاطبوا
الآیة یعنی خطاب کرده اند قراءة تشاءون را یعنی او را بالخطاب خوانده اند
کوفیان و نافع در حالتی که ایشان حذا و ندان حصار علم و تقوی اند پس
باقیان بغیب خوانند قوله وُقِّتَتْ الآیة یعنی و اذا الرسل وُقِّتَتْ را
با واو شیرین گشته از ابو عمرو زیرا که او را از وقت گرفته اند ای و اذا
جمع الرسل لوقتهم الذی یحضرون فیه للشهادة و دیگران قراءة بالف
و بهمزه کردند قوله وَ بِالْهَمْزِ بَاقِیهِمْ قَدَرْنَا ثَقِیلٌ اِذْ رَسَا جِمَالَاتٌ فَوَحِّدْ
شَذًى عَلَا یعنی باقی قراء بهمز خوانده اند زیرا که ضمه بر واو ثقیل بود پس
قلب بهمزه کردند چنانچه در تراث و تجاه کردند قوله قدرنا الآیة یعنی فقدرنا
فنعم القادرون مشدد است از نافع و کسائی زیرا که استوار گشته
تشدید در او تا موافق قوله من نطفة خلقه فقدره آید و مخفف شده
از دیگران تا مناسب فنعم القادرون باشد قوله جمالات الآیة یعنی موحد
کردان جمالات را یعنی جمالة بخوان از حمزه و کسائی و حفص و جمالة
جمع جمل باشد همچون حجارة که جمع حجر است و حمزه و حفص وقف
تا کنند و کسائی به ها و از باقیان جمالات باید خواند که جمع جمالة
پس جمع جمع بود قوله سورة النبا الی سورة العلق و قُلْ لَابِثِینَ الْقَصْرُ فَاشٍ
وَ قُلْ وَ لَا کِذَّابًا بِتَخْفِیفِ الْکِسَائِیِّ اُقْبِلَا یعنی بگو که حذف
الف در لابثین فیها فاش گشته باشد و مرد و بمعنی ماکثین اند الا انکه در
قراءة اول مبالغه بیشتر است قوله و لا کذابا الآیة یعنی و بگو و لا کذابا روی

بوده است از حمزه
یعنی ازین زمانهای دراز
مشتمل بر ... و امثال ...

وا کرده است بر قراءة تخفیف کسائی یعنی او بتخفیف خوانده است تا مصدر کذب باشد
مثل کتابا که مصدر کتب است پس دیگران بتشدید خواندند که مصدر کذب باشد
مثل قتال و قتال در مصدر قتل و فتن مشدد و از انجهة و لا کذابا در سوره تا قوله و کذبوا
بآیاتنا کذابا خارج شود زیرا که در آن هیچ خلافی نیست قوله وَ فِی رَفْعِ بَاءِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ
خَفْضُهُ ذَلُولٌ وَ فِی الرَّحْمٰنِ نَامِیهِ کُمِّلَا یعنی خفض بجای رفع در با
رب السموات کردن نهنده است از کوفیان و ابن عامر یعنی ایشان بخفض میخوانند و
همچنین خفض بجای رفع در و ما بینهما الرحمن نقل کننده او تمام کرده است خفض را
هر دو لفظ یعنی از انجاعتی که رب را بخفض خوانده اند عاصم و ابن عامر لفظ الرحمن
نیز بخفض میخواندند و دیگران برفع هر دو پس سه قراءة شود نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
برفع هر دو خواندند تا رب مبتدا باشد و الرحمن خبرش و ابن عامر و عاصم بخفض هر
دو تا رب بدل از ربک باشد و الرحمن بدل از رب و حمزه و کسائی بخفض اول و رفع
دوم تا رب خود بدل بود چنانچه گفته شد و الرحمن مبتدا و لا یملکون خبرش و بر این
تقدیر بر و ما بینهما وقف مناسب باشد قوله وَ نَاخِرَةٌ بِالْمَدِّ صُحْبَتُهُمْ وَ فِی تَزَکَّی
تَصَدَّی الثَّانِ حِرْمِیٌّ اُثْقِلَا یعنی عظاما ناخرة در و النازعات بالف قراءة
حمزه و کسائی و ابو بکر است پس قراءة باقیان بحذف الف باشد و ناخرة و نخرة
دو لغت اند و لیکن در نخرة مبالغه بیشتر است و در ناخرة مناسبت با او اخر آیات
تمامتر مثل خاشعة و الحافرة و خاسرة قوله و فی تزکی الآیة یعنی مشدد کردانیده اند
هر میان که نافع و ابن کثیر اند حرف دوم را که زای باشد در الی ان تزکی و حرف
دوم را که صاد بود در فانت له تصدی در عبس باین معنی که در اصل تتزکی
و تتصدی بوده اند و تا را در زای و صاد ادغام کرده اند پس باقیان این حرف
دوم را مخفف کرده باشند و در نظم بنا بر ضرورة شعر یا را از قوله الثان حذف
حذف کرده قوله فَتَنْفَعَهُ فِی رَفْعِهِ نَصْبُ عَاصِمٍ وَ اِنَّا صَبَبْنَا فَتْحُهُ
ثَبْتُهُ تَلَا یعنی فتنفعه الذکری نصب عاصم در محل رفع اوست یعنی او بنصب

خوانده زیراکه در جواب لعلّه یزّکّی که ترجّی است واقع گشته پس دیگران برفع خوانده‌اند
تا عطف باشد بر قوله اندکر قوله وانّا آ. یعنی انّا صببنا الماء قاری آن که کوفیان اند
اندآنرا بفتح خوانده اند تا بدل بود از طعام پس غیر ایشان بکسر خوانده‌اند بر
استیناف پس در قراءة فتح طعامه را وصل باید کرد و در قراءة کسر وقف قوله
وخفّف حق سجرت ثقل نشرت شس نعمة حق سعرت عن اولی
ملا یعنی مخفف کرده اند لول حق که ابن کثیر و ابو عمرو اند واذا البحار سجرت
را در تکویر پس دیگر از اتشدید باشد قوله ثقل آ. یعنی تشدید واذا الصحف نشرت
طریقه خداوندان راستی است یعنی حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو آنرا بتشدید
میخوانند و تشدید واذا الجحیم سعرت منقولست از حفص و نافع و ابن ذکوان
که خداوندان شایخ بزرگوارانند که این شایخ از برای ایشان قراءة را نقل کرده
اند و به ایشان رسانیده اند مثل عاصم و ابو جعفر و ابن عامر پس از دیگران
تخفیف منقول بود و تشدید و تخفیف دو لغة اند قوله وظا بضنین حق دافی
وخفّف فی فعدلک الکوفی فحقّک یوم لا یعنی ظا در محل ضاد در وما هو
علی الغیب بضنین قراءة ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی است ای ما هو بمتّهم علی
ما لدیه من علم الغیب و قراءة دیگران بضاد است ای ما هو ببخیل بشیء منه و
درین قراءة لفظ علی در علی الغیب بمعنی با باشد قوله وخفّف آ. یعنی تخفیف
نموده اند کوفیان دال را در فعدلک در الانفطار ای قصرک عن تشبه
سائر الحیوان الی احسن الهیئات پس دیگران دال را مشدد خوانده
از تعدیل ای فجعلک متعدلا قوله وحقّک آ. یعنی حق تست که مرفوع سازی
یوم لا تملک را از ابن کثیر و ابو عمرو تا بدل شود از یوم الدین که از پیش اوست
پس از باقیان بنصب باید خواند تا مفعول اعنی باشد و از آنجهة یوم را
قید لا فرموده تا احتراز باشد از یوم الدین در سه محل که از پیش اوست
قوله وفی فاکهین اقصر علی وختامه بفتح و قدم مده راشدا

ولا

ولا یعنی حذف کن الف را در فاکهین و فکهین بخوان از حفظ فقط در حالتی
که خداوند رفعة و شرف باشی پس دیگران فاکهین خوانند بالف و هر دو دو لغة
اند مثل لابثین و لبثین ای متنعّمین قوله وختامه آ. یعنی بخوان ختامه مسک را
بفتح خا و مقدم گردان الف را بر تا از کسائی در این حاله که راه یابنده خداوند
نضرة باشی مر این قراءة را تا خاتمه شود پس از غیر کسائی ختامه باید خواند بکسر
و تاخیر الف از تا ای مقطعه بمعنی ان الشارب یجد فی اخر کاسه ریح المسک
قوله یصلی ثقلا ضم عمّ رضی دنا وبا ترکبن اضمم حیا عم هلا
یعنی میخوانند نافع و ابن عامر و کسائی و ابن کثیر ویصلّی سعیرا را در الانشقاق بضم
یا و تشدید لام از تصلیه پس باقیان بفتح یا و تخفیف لام خوانند از صلی یصلی مثل
علم یعلم و خوانده اند ابو عمرو و نافع و ابن عامر و عاصم لترکبن طبقا را بضم با
تا خطاب جمع بود پس باقیان بفتح خوانند تا خطاب انسان را باشد که لفظا
مفرد است و معنا جمع و یصلی در این حالة که مشدد است و لام او را مضموم
کرده اند عام شده پسندیدگی او و نزدیک شده بخوانند کالشمس و با رلفظ
لترکبن را مضموم ساز در حالتی که در کثرة نفع مشابه بارانی باشی که بهم اش
فرا رسیده باشند قوله ومحفوظ اخفض رفعه خص وهو فی المجید
شفا وفی الحفّ قدّر رتلا یعنی فی لوح محفوظ را در البروج خوانده نافع
برفع تا وصف قرآن باشد و غیر نافع بخفض تا صفة لوح بود و ذو العرش المجید
بخفض دال قراءة حمزه و کسائی است بر وصفیة العرش و برفع قراءة دیگران
است بر وصفیة ذو العرش و میخواند کسائی والذی قدّر فهدی را در سبح اسم
بتخفیف دال و دیگران بتشدیدش مثل نزّل و نزل وع و محفوظ مخصوص کردان
رفع او را در حالتی که مخصوص گشته این رفع با نافع و خفض که در المجید شافی
آمده و خداوند خفیف که قدر است رتیلش کرده اند بخفیف قوله وبل یؤثرون
حز ویصلی یضم حز صفا تسمع التذکیر حق وذو جلا وضم اولو

شدکازا

ون

حق ولاغیة لهم مصیطر اشمم ضاع والخلف قللا یعنی ابو عمرو
بل یؤثرون را بغیب خوانده و دیگران بخطاب و تصلی نارا را در الغاشیه ابو عمرو
و ابو بکر او را بضم میخوانند بر بنا مجهول و باقیان بفتح بر بنا معروف و خوانده
اند ابن کثیر و ابو عمرو لا یسمع را به یا تذکیر مضموم از آنجهة که تانیث لاغیة حقیقی
نیست و نافع بتا تانیث مضموم خوانده و ایشان هر سه در این دو قراءة لفظ
لاغیة را برفع میخوانند بر قایم مقامی فاعل تسمع و غیر ایشان یسمع را بتا خطاب
مفتوحه خوانده اند و بنصب لاغیة بر مفعولیتش پس سه قراءة بود و خلف اشمام
کرده بی خلاف و خلاد بخلاف مصیطر را و دلیل اشمام در ام القرآن مذکور شد
غ بل یؤثرون را بغیب در جمع حوذ او رو بخوانش و همچنین تصلی را در حالتی
که مضموم کرداند بجمع خود تش گیر در این حالة که تو خداوند صفا باشی و
یسمع بتذکیر در او سزاوار است و خداوند ظهور و مضموم کرده اند خداوند
ان راستی حرف اول تسمع را و لاغیة برفع هم ایشانراست و مصیطر را اشمام
کن در این حالة که او فاش گشته و خلاف را از خلاد کم کردانیده اند زیرا
که بیشتر مصنفان با اشمام فقط آورده اند یا صاد خالص تنها قوله
وبالسین لذ والوتر بالکسر شایع فقدّر یروی الیحصبی مثقلا
یعنی بخوان بمسیطر را به سین بر اصل از هشام و پناه گیر بخدای تعالی
از قراءتی که نه بر اصل باشد و بدان که والشفع والوتر در والفجر بکسر واو فاش
گشته از حمزه و کسائی پس از دیگران بفتح فاش شده باشد و همچنین بدانکه
فقدّر علیه رزقه روایة کرده است ابن عامر یحصبی آنرا در حالتی که دال او
مشدد است پس باقیان او را مخفف روایة کرده باشند و تشدید و تخفیف
دو لغة اند قوله وان یکرمون غیب بعد بل لا وحضوا تحضون فتح الضم
بالمد ثملا یعنی چهار کلمه که خداوندان غیبه اند حصول ایشان از پس بل لا
است یعنی بل لا یکرمون و لا یحضون و یاکلون التراث و یحبون المال

ابو عمرو

ابو عمرو و فقط هر چهار را بغیب میخواند و غیر او بخطاب قوله وتحضون آ. یعنی ولا
تحاضون فتح حا مضمومش را بسبب الف باصلاح آورده اند یعنی اگر بفتح حا بی
الف خواندی بروزن تعلمون شدی و حال آنکه او از باب تفاعلست پس الف
را از پس حا در آورند تا از باب تفاعل شود که از ابواب فصیح افعالست و مراد
آنست که کوفیان ولا تحاضون را بفتح حا و بالف بعد از حا خوانده اند
و دیگران بضم حا و بحذف الف از حفص قوله یعذّب فافتحه ویوثق راویا
وبا آن فی ربی وفکّ ارفعا ولا وبعد اخفضا واکسر ومد
منوّنا مع الرفع اطعام ندی عمّ وانّها لا یعنی مفتوح ساز ذال ولا یعذّب
را و ثا ولا یوثق را از کسائی در این حالة که روایة کننده باشی این قراءة را از راوی
او ای لا یعذّب احد ولا یوثق مثل تعذیب هذا الانسان و مثل وثاقه
پس غیر او هر دو حرف را بکسر خوانند ای لا یعذّب ولا یوثق احد ان تأتی
الدنیا کتعذیب الله و وثاقه لهذا الانسان فی العقبی قوله وبا آن فی ربی
یعنی یا اضافه درین سوره دو محلست ربی اکرمن و ربی اهانن که فتحشان از
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو آمده ویاآت زواید چهار اند اذا یسری در وصل از نافع
و ابو عمرو و در حالتین از ابن کثیر و بالوادی در وصل از ورش و در حالتین از ابن
کثیر و لیکن قنبل در وقف حذف نیز دارد پس او را در وقف دو وجه باشد
و اکرمنی و اهاننی در وصل از نافع بی خلاف و از ابو عمرو بخلاف و در حالتین
از بزی قوله وفک آ. یعنی فک رقبة او اطعام در البلد فک را البته مرفوع
گردان از روی متابعة و رقبة را که بعد از اوست البته مخفوضش ساز و مکسور
کن همزه اطعام را و زیاده گردان بعد از عین الفی را و منون ساز میم را
برفع تا فک اسمی شود مضاف و رقبة مضاف الیه و اطعام اسمی دیگر معطوف
بر فک از عاصم و نافع و ابن عامر و حمزه پس از دیگران فک رقبة
او اطعم بفتح کاف و نصب رقبة و فتح همزه و حذف الف و فتح میم بی تنوین

ی

باید خواند تا فَکَّ ماضی باشد و رَقَبَةً مفعولش و اَطْعَمَ عطف بر فکّ قوله اَنْ یُّ
آ یعنی این کارها را بتقدیم رسان در این حالی که رسنده به تنی که عام گشته
و بسیار شده پس خود باشام و دیگر ازا پاشامان یعنی چون الله علی نافع
واسع ترا ارزانی فرموده تا با آن عمل کن و مردم را نیز بگوی تا با آن عمل کنند قوله
وَمُوصَدَةٌ فَاهْمِزْ مَعًا عَنْ حِمًى وَلَا وَالشَّمْسِ بِالْفَاءِ وَ انْجَلَا
یعنی مهموز گردان واو موصده را در این سوره و در سوره الهمزة از جوابانی
چند که حمایه کرده اند این قراءه را و محفوظ نموده آنرا بما رسانیده اند یعنی حفص
و ابوعمرو آنرا بهمزه خوانده اند در حالین و حمزه در وصل پس دیگران در حالین و
حمزه در وقف بواو خوانند قوله وَلَا عم آ یعنی قراءه وَلَا یَخَافُ عُقْبٰهَا در والشمس
فا در محل واوش عام شده از نافع و ابن عامر و کافی آمده زیرا که در مصحف مدینه
و شام به فا مرسوم است و همچنانچه واو از برای حال است ای فَهُوَ لَا یَخَافُ غیر
خائف فا از برای عطفیت بر جمله چند که از پیش رفته و دیگران بواو خوانند
بنا بر آنکه در مصاحف ایشان همچنین مسطور است قوله و من سورة العلق
الی القرآن وَعَنْ قُنْبُلٍ قَصْرًا رَوٰی ابْنُ مُجَاهِدٍ رَّاٰهُ وَلَمْ یَأْخُذْ
بِهٖ مُتَعَمِّلَا یعنی روایه کرده است احمد بن موسی بن العباس ابن مجاهد
که شیخ قرا عهد خویش بود در عراق از قنبل اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی را حذف
الفی که بعد از همزه است یعنی بر وزن رَعَهُ خوانده و وجهش آن باشد
که چون در رَأَی که مضارع اوست حرکه همزه را براءدادند و همزه را انداختند
و اینمعنی در رَأَی بیشتر نمی شد بنا بر تحرک ماقبل همزه پس لام الفعل را که الف
بود حذف کردند قوله فلم یأخذ آ یعنی ابن مجاهد این روایه را از قنبل کرده
و لکن خود عمل با آن نکرده و تلامذه را با آن نداشته که همچنین بخوانند بنا
بر مخالفه قیاس بل در کتاب سبعه که از مصنفات اوست چنین آورده
که خوانده آن قوم رَاٰهُ را بر قنبل بقصر الف بعد از همزه بر وزن رَعَهُ و آن غلط

است و جایز نیست الّا رَاٰهُ بر وزن رَعَاهُ خواه که اماله اش نمایند و خواه نمایند
این آخر سخن ابن مجاهد بود و لکن غیر ابن مجاهد از قنبل بقصر فرا گرفته اند و صاحب
تیسیر میل هم بقصر دارد حیث قال و قرا قنبل اَنْ رَّأَهُ بقصر الهمزة و الباء
بعدها و در غیر تیسیر فرموده که و به قرات یعنی من به این وجه مخصوص خوانده ام
و جماعتی دیگر مثل طاهر بن غلبون و پدرش عبد المنعم هم بقصر و هم بمد بر قنبلا
فرا گرفته اند قوله وَمَطْلَعِ کَسْرُ اللَّامِ رُحْ وَحَیٌّ فِی الْبَرِیَّةِ
فَاهْمِزْ آهِلًا مُتَأَهِّلَا یعنی کسائی مطلع الفجر را در القدر بکسر لام می
خواند بر وجه شذوذ و دیگران بفتح بر اصل و خوانده اند نافع و ابن ذکوان
شر البریة و خیر البریة را در البینة بهمزه بر اصل زیرا که از برأ بمعنی خلق است
و دیگران تخفیف همزه می نمایند و ابدالش به یا می کنند و بعد از آن یا را در یا
مدغم می سازند مثل النبی و النبیء و مطلع کسر لام او فراخیست و وجوه عربیه
در توجیه او شک نیست و مهموز گردان دو حرف البریه را در این حالیکه
خداوند اهل باشی یعنی ترا جماعتی باشند که در توجیه این قراءه ترا نصره دهند
و امداد نمایند و ترا اهلیه آن باشد که بجز این قراءه قیام نمایی قوله
وَتَا تَرَوُنَّ اضْمُمْ فِی الْاُوْلٰی کَمَا رَسَا وَجَمَّعَ بِالتَّشْدِیْدِ شَافِیْهِ
کَمَّلَا یعنی مضموم گردان تای لترون را در کلمه اولی در الهٰکم التکاثر از ابن عامر و
کسائی تا بنا بر مجهول بود و از اراءه پس از باقیان مفتوح باید خواند تا معلوم
شود از رأی قوله وجمع آ یعنی جمع مالا مشدد قاری او که حمزه و کسائی و
ابن عامر است تمام کرده اند او را بتشدید تا مناسب وعدده باشد پس دیگرا
بتخفیف خوانند و معنی هر دو یکیست قوله وَصُحْبَةُ الضَّمَّیْنِ فِیْ عَمَدٍ وَعَوْا
لِاِیْلَافِ بِالْیَا غَیْرُ شَامِیِّهِمْ تَلَا یعنی نگاه داشته اند حمزه و کسائی
و ابوبکر دو ضم را یعنی ضم عین و میم را در فی عمد ممدده در الهمزة پس غیر
ایشان بفتح هر دو حرف خوانند و در هر دو قراءه جمع عمود است و خوا

اند غیر ابن عامر شامی لایلاف قریش را باثبات یا تا مصدر آلف یؤلف باشد
پس ابن عامر بحذف یا خواند بر وزن قتال تا مصدری از باب مفاعله شود
در جمیع مصاحف به یا مرسوم است قوله اِیلَافِ کُلٌّ وَهُوَ فِی الْخَطِّ
سَاقِطٌ وَلِیْ دِیْنِ قُلْ فِی الْکَافِرِیْنَ تَحَصَّلَا یعنی خوانده اند همه
قرای سبعه ایلافهم را باثبات یا و حال آنکه یا در مجموع مصاحف ساقط است
و ثابت نیست پس چنان شود که در محل اول که لایلاف است یا در کتابت ثابت
باشد و در لفظ مختلف فیه و در موضع دوم که ایلافهم است یا در لفظ
ثابت باشد و در کتابت محذوف باجماع و اینمعنی دلیلی قاطع و برهانی ساطع است
قرا را در نقل کردن ایشان قراتی را که مخالف رسم باشد چه ایشان متابعه اثر و
موافقه خبر می نمایند اگر گویند که چون مصاحف را اجماع است بر اثبات یا
در اول و مجموع قرا را اثبات یا در دوم که مخالف رسم است جواب دهند که
حذف یا در اول مثل اُفَاِیْن مّات باشند که یا بعد از همزه مرسوم است و
در تلاوه بحذف یا است و جواب از حذف یا در دوم چنین گویند که چون
ابو جعفر از عشره الافهم را بحذف یا خوانده در مصحف نیز بحذف یا نوشته اند
تا احتمال هر دو قراءه داشته باشد یا بگویند که همچنانچه الفی که بعد از لام است
در الفهم در مصحف محذوف آمده و باتفاق در تلاوه باثبات یا نیز
در رسم محذوفست و در لفظ مثبت و از حذف در کتابت حذف در لفظ
لازم نمی آید مانند فما آتین الله در روایه ورش که در کتابت بحذف یا
بعد از نون است و در قراءه آتنیَ الله بیای مفتوحه و همچنین از اثبات
در کتابه اثبات در لفظ واجب نمیشود مثل واو در اولئک والله اعلم
قوله ولی دین آ یعنی بگو که در قل یا ایها الکافرون یک یا را اضافه
حاصل آمده و آن ولی دین است که فتح آن از نافع و هشام و حفص است
بخلاف و از بزی بخلاف قوله وَهَا اَبِیْ لَهَبٍ بِالْاِسْکَانِ

دَ دَنَوْا وَحَمَّالَةُ الْمَرْفُوْعُ بِالنَّصْبِ نُزِّلَا یعنی ثابت گردانیده اند ایشان
قرا ها ابی لهب را باسکان از ابن کثیر و از دیگران بفتح و این دو لغه اند مثل
و نهر قوله وحمالة آ یعنی حمالة الحطب که مرفوع است به خبریه و امراته مبتدا
گردانیده اند بنصب نیز تا منصوب بر حال باشد یا بر ذم و این لطیفه پس شرعیست
یعنی همچنانچه حماله برفع منزل من عند الله است بنصب نیز منزل من عند الله است
نه آنکه کسی باختیار خود چنین فرموده یا خوانده و مقصود آنست که عاصم بنصب خوانده
و غیر او برفع قوله باب التکبیر بدان که تا خیر این باب
از آن جهت است که حکم او تعلق بسورتهای آخر داشته قوله رَوٰی الْقَلْبُ ذِکْرُ
اللّٰهِ فَاسْتَسْقِ مُقْبِلَا وَلَا تَعْدُ رَوْضَ الذَّاکِرِیْنَ فَتُمْحِلَا یعنی سبب سیرابی
و موجب صفای دل ذکر پروردگار است و کل است پس چون چنین است ای
ذاکر از ذکر قاصر مشو و خاطر خویش را از همه باز داره باز آر و امروز او را بر
ذکر دار تا فردا در تره عطش اکبر ترا از شراب نور سیراب گردانند در حالتی که
امروز بجملگی روی خویش را بسوی آب ذکر آورده باشی تا فردا در آتش حیرة
خاک حسره و ندامه را بر سر خویش نباشی و بادت در دست باشد چنانچه اعرابی
از جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد که ای مهتر کدام از عملها بهتر بود
فرمود علیه الصلوه و السلم که بهترین عملها آنست که از دنیا مفارقه نمایی و زبان
تو بذکر خدای تعالی تر باشد قوله ولا تعد آ یعنی ای طالب از مرغزارها ذکر بیرون
مرو و در مجالس و حلقه های آن حاضر شو تا بصیقل ذکر زنگ معاصی را از آئینه دل
بزدایی که اگر چنین نکنی در خشکی سیاهی و سختی دل افتی و از آب عنایه و زلال مرحمت
حضرت عزة دور شوی چنانچه هم حضرة خواجه علیه من الف الصلوات فرموده
علیه کرایم التحیات که دورترین مردم از جناب بارگاه کبریا آن کسی است که سخت
دل است و بدانکه روض و ریاض هر دو جمع روضه اند و مراد بان مجالس ذکر است
و در نظم که روض الذاکرین گفته بتبرک بمتابعه لفظ جناب نبوی علیه الوف الصلوه

وصنوف اسلام جسته کران حضرت حلقهاء ذکر را ریاض جنة نام نهاده حیث
قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا قالوا وما ریاض الجنة قال
حلق الذکر قوله وَآثِرْ عَنِ الْآثَارِ مِرْآةَ عَذْبِهِ ۝ وَمَا مِثْلُهُ لِلْعَبْدِ حِصْنًا
وَمَوْئِلًا ۝ یعنی برگزین ومقدم دار تری ذکر شیرین را بر همه چیزی یعنی ذکر را
اختیار کن که همچنانچه نم زمین را نرم میکرداند و زرع را نشاط میدهد ذکر نیز دل
را نرم میسازد و اورا کشادکی خیرات وطاعات می بخشد در حالتی که اختیار کردن
تو ذکر را بسبب چیزی چند و بواسطه اثری چند باشد که از بارکاه شریعت پناه
وارد شده که از ان در صحیح مسلم است که فرمود علیه من الصلوات افضلها
ایمنی را والله اعلم که نشستند هیچ قومی که یاد خدای تعالی کنند الا انکه ملائکه کرد
برکرد ایشان در آیند ورحمة بر زبر ایشان در آید ویاد کند خدای تعالی ایشان را
درمیان جماعتی از ملائکه که مقربان آن حضرت اند قوله وما مثله الخ یعنی و نیست
مر بنده را هیچ حصاری که از شر شیطان دران کریزد وهیچ پناه کاهی که تا با او
ستیزد مثل ذکر واین مصراع تضمین حدیث است که حضرت شریعت پناهی علیه
الصلوة والسلام فرموده که مثل ذکر همچون مثل مردی است که طلب کند دشمن اورا
بشتاب درعقب او تا آن زمان که برسد بحصاری محکم و نکاه دارد نفس خویش
را دران حصار پس بنده دل زنده نیز همچنین است که رستکاری از دشمن شیطان
نمی یابد الا بحصار ذکر الله عز وجل قوله وَلَا عَمَلٌ أَنْجَى لَهُ مِنْ عَذَابِهِ ۝ غَدَاةَ
الْجَزَا مِنْ ذِكْرِهِ مُتَقَبَّلَا ۝ یعنی ونیست هیچ عملی از اعمال بنده رستکار کننده تر
مر این بنده را از عذاب خدای تعالی در بامداد روز جزا از ذکر خدای تعالی در حالتی
که این ذکر مقبول باشد که اکر نه مقبول باشد نسبت با ذاکر سودمند نیاید واین بیت
اشارتست بحدیثی که عبد الله بن عمر روایة کرده که فرمود صلی الله علیه وسلم که نیست
هیچ چیزی رستکار کننده تر از عذاب الله تعالی از ذکر الله تعالی قوله وَمَنْ شَغَلَ الْقُرْآنُ
عَنْهُ لِسَانَهُ ۝ يَنَلْ خَيْرَ أَجْرِ الذَّاكِرِينَ مُكَمَّلَا ۝ یعنی وهرکس که بازدارد او

قرآن

قرآن زبان اورا از سرحد او وار زبان دارد یا هرکس که قرآن زبان اورا از
ذکر و خواست از الله تعالی باز دارد و بتلاوة خودش مشغول سازد چنانچه
از تلاوة بهیچ چیز دیگر نپردازد فراکیرد آنکس بهترین اجر و ثواب ذاکران
درین حالی که این اجر و ثواب مکمل و تمام باشد زیرا که بنص احادیث صحیحه ثابت
کشته که تلاوة از ذکر ودعا بهتر است وازان جمله یکی حدیث ابی سعید
دد
خدری است رضی الله عنه که جناب شریعت پناه علیه صنوف صلوات الله فرمود
که جناب پروردکار عز وجل میفرماید که هرکس که مشغول کرداند قرآن اورا از
ذکر من واز خواست از من بدهم اورا بهتر و افزون تر از انچه خواهند کان را
میدهم وام حبیبه رضی الله عنها از انحضرت چنین روایة کرده که مجموع سخنان
بنی آدم سبب مضرت براوست واورا سود مند نمی آید مکر امر بمعروف یا
نهی از منکر یا ذکر الله تعالی ودر مصراع اول تقدیری که اول رفت مناسب
این حدیث آخر است قوله وَمَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِلَّا افْتِتَاحُهُ ۝ مَعَ
الْخَتْمِ حَلًّا وَارْتِحَالًا مُوَصَّلَا ۝ یعنی و نیست افضل از اعمال واکمل از
احوال مکر افتتاح نمودن قاری قرآن را وقتی که ختم کرده باشد وآخر قرآن با اول
آن پیوسته یعنی چون سوره الناس را بخواند دیکر ابتدا فاتحه نماید و پاره از اول
البقره بخواند واین بیت معنی حدیثی است که ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده که مردی کفت یا رسول الله کدام از عملها دوست تر است بسوی الله
عز وجل فرمود که حال مرتحل یعنی عمل حال مرتحل بتقدیر مضاف یعنی ترول کننده
رحلت کننده وبعضی از علما کفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تشبیه فرموده
ل
کسی را که ختم کند وابتدا بختمه دیکر نماید بمسافری ماند که چون بمنزل رسید نزول
کرد و دیکر از آنجا ابتدا بسفری دیکر نمود و بنابراین معنی اهل مکه همیشه چون
ختم می کردند فاتحه را واول البقره را تا هم المفلحون می خواندند وجماعتی دیکر از علما
تاویل حدیث را بر تحریض و تحریص بر تلاوة نموده اند یعنی شخص می باید که پیوسته

بتلاوة مشغول باشد همچون مسافر که چون نزول کرد دیکر عزم سفر نمود یعنی ختمها
بعد ختم معدوده نماید قوله وَفِيهِ عَنِ الْمَكِّيِّينَ تَكْبِيرُهُمْ مَعَ الْخَوَاتِمِ قُرْبَ
الْخَتْمِ يُرْوَى مُسَلْسَلَا ۝ یعنی در قرآن از قراء مکه تکبیر را روایة کرده اند در
آخرها سورتی چند که نزدیک اند باخر قرآن روایتی مسلسل واین روایة آنست
که بزی کفته که شنیدم از عکرمه بن سلیمان که میکفت که خواندم قرآن بر اسمعیل
بن عبد الله بن قسطنطین پس چون برسیدم بسوره والضحی مرا کفت که تکبیر
میکن در نزد آخر هر سورتی زیرا که من بر عبد بن کثیر خواندم وچون رسیدم به
والضحی کفت که تکبیر میکوی تا انزمان که ختم کنی واین کثیر اسمعیل مذکور را خبر داده
که بر مجاهد خواندم واو مرا همچنین کفت و مجاهد کفت که بر ابن عباس خواندم
واو مرا همچنین کفت واپی بن کعب فرمود که بر حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم خواندم آنحضرت مرا همچنین مامور کردانید قوله إِذَا كَبَّرُوا فِي آخِرِ
النَّاسِ أَرْدَفُوا ۝ مَعَ الْحَمْدِ حَتَّى الْمُفْلِحُونَ تَوَسُّلَا ۝ یعنی چون تکبیر میکفتند
قراء مکه در آخر سوره الناس از عقب تکبیر فاتحه را واول البقره را میخواندند تا و
اولئک هم المفلحون واین که میکردند توسل وتقرب بذکر حضرت حق عز اسمه می
جستند بدان که از کتب بیشتر مصنفان چنین معلوم میشود که در آخر سوره الناس
تکبیر نیست چنانچه ابو العلاء همدانی و سبط خیاط آورده اند در کتب بهار خویش که
قراء را اجماعیست بر عدم تکبیر در خاتمه سوره الناس مکر در روایتی که بکار راز ابن مجاهد
کرده واو از قنبل که بهت و ناظم که فرموده که بهت اتباع صاحب تیسیر نموده که او
نیز همچنین فرموده وعبد المنعم بن غلبون و مکی آورده اند که اهل مکه در مجموع قراآت تکبیر را
می کفتند ودر غیر مکه از مخصوص روایة بزی میکردانیدند و ناظم درین بیت اول
مواضع تکبیر را بیان فرموده واشارت بآن نموده قوله وَقَالَ بِهِ الْبَزِّيُّ مِنْ آخِرِ
الضُّحَى ۝ وَبَعْضٌ لَهُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ وَصَّلَا ۝ یعنی قائل کشته بزی بانکه تکبیر
از آخر والضحی است وصاحب تیسیر وطاهر بن غلبون ومکی ومهدوی وابن شریح و

ابوالفتح

ابوالفتح براین رفته اند وبعضی دیکر مثل ابو العلاء بران نص نموده اند از بزی که
از آخر واللیل است که اول والضحی باشد وابو شامه رحمه الله آورده که قول صاحب
روضه نیز همین است پس این مسئله از زیادتیهای قصیده باشد وبعضی لفظ والضحی
را مطلق کفته اند پس هم احتمال اول وهم احتمال آخر داشته باشد اما چون آثار
بسیار و اخبار بیشمار وارد شده که آخر است مطلق را حمل بر مقید باید کرد و
ابو العلاء همدانی رحمهما الله تکبیر را از همه قراء در همه سورتها آورده اند و بزی روایة
کرده که فرموده که اکر تکبیر را ترک کنی پس بدرستی که سنتی را ترک کرده باشی پس
شش
بنابراین دلیل خواه در نماز و خواه در غیر نماز هم امام وهم ماموم را سنت باشد اما
که سبب تکبیر آن بود که چون مشرکان مکه التماس نمودند که حضرت خواجه صلی
الله علیه وآله وسلم قصه یوسف و ذو القرنین و روح را از برای ایشان بیان فرماید
بد
وحضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که فردا بکویم ولفظ ان شاء الله را نه
فرمود مدتی وحی منقطع شد پس مشرکان کفتند که پروردکار محمد اورا وداع کرد
وترکش نمود پس جبرئیل علیه السلام سوره والضحی را بیاورد پس حضرت رسالت
پناه محمدی از غایت شادمانی انکه بحق جل وعلا کفار را در کفتار ایشان تکذیب
یب
نمود فرمود که الله اکبر وامر کرد که چون به والضحی رسند تا آخر قرآن در آخر هر
سورتی تکبیر را می کویند وچون این حکایت در مکه بود اهل مکه آنرا عادة خویش کردند
ولیکن اشتهار از روایة بزی یافته واز این جهة است که ناظم رحمه الله از راه
بزی نسبت کرده که وقال به البزی واکر نه از قنبل نیز منقولست چنانچه می آید و
چون در تیسیر در تکبیر بحسب وقف و وصلش باخر سوره و اول سوره سه وجه
آورده ناظم نیز اشارت به بیان آن سه وجه فرموده قوله فَإِنْ شِئْتَ فَاقْطَعْ
دُونَهُ أَوْ عَلَيْهِ أَوْ صِلِ الْكُلَّ دُونَ الْقَطْعِ مَعَهُ مُبَسْمِلَا ۝ یعنی بعد
از انکه دانستی که تکبیر درمیان هر دو سوره مشروعست وآن منقول از بزیست
وسببش چیست ومحلش کجاست اکر خواهی قطع کن آخر سوره را از تکبیر یعنی

برآخر سوره وقف کن نه بر تکبیر و تکبیر را پیوسته گردان به بسمله و بسمله را با اول سوره
واین وجه سیوم است در تیسیر که از بعضی از اهل ادا روایة کرده اند و اختیار
صاحب روضه و ابو العلا همدانی و ابو شامه رحمهم الله و براین تقدیر تکبیر از برای
اول سوره باشد واگر خواهی بر تکبیر وقف کن نه بر آخر سوره و نه بر بسمله واین وجه
اول تیسیر است و براین تقدیر تکبیر از توابع سوره سابقه باشد واگر خواهی
مجموع را وصل کن واین وجه دوم است در تیسیر و براین تقدیر احتمال دارد
که تکبیر از برای اول سوره باشد یا از برای آخر سوره وصاحب تیسیر وجه دوم و
سیوم را اختیار کرده و ابو الحسن بن غلبون و مکی وجه سیوم را وجایز
وقف بر بسمله وقتی که بسمله پیوسته باشد به تکبیر و تکبیر پیوسته باشد بآخر سوره قوله
دون القطع آی اشاره باین معنی است واز لفظ معه معلوم میشود که اگر
تکبیر وقف کند یا تکبیر خود نباشد و بر آخر سوره وقف کند آن هنگام وقف بر
بسم الله جایز بود وبدان که بغیر از این سه وجه مذکور سه وجه دیگر شارحان آورده
اند که از ظاهر قصیده معلوم میگردد و یکوجه دیگر از ظاهر قصیده و از ظاهر کلام
دانی در جامع البیان مفهوم میشود ۱ وصل آخر سوره و وقف بر تکبیر و بر بسمله
از فاسی و جعبری ۲ وقف بر آخر سوره و بر تکبیر و وصل بسمله باول سوره هم
فاسی و جعبری ۳ وقف بر آخر سوره و بر بسمله و وصل تکبیر به بسمله از فاسی اما
جعبری مانع اینوجه شده و علامه جزری بارک الله فی عمره نقض فرموده که
منع جعبری هیچ وجهی ندارد ۴ وقف بر مجموع در جامع البیان قوله وما قبله
من ساکن او منون فللساکنین اکسره فی الوصل مرسلا یعنی هر
آن آخر سورتی را که خواهی که آنرا وصل کنی به تکبیر و این آخر سوره ساکن
باشد مثل فحدث فارغب واقترب لا غیر یا منون باشد مثل لخبیر و حامیة
وممددة و ما کول و من خوف و توابا و مسد و احد لا غیر و ظیفه آنست
که آن ساکن را یا آن نون را متحرک گردانی بکسر بنا بر التقاء ساکنین پس اگر
تنوین شود

آخر

آخر سوره را وصل به تهلیل کنی چنانچه خواهد آمد آخر سوره از حال خود نگردانی زیرا
که حرف اول از لا اله الا الله متحرکست والتقاء ساکنین نیست قوله فادرج علی
اعرابه ما سوی اهما ولا تصلن هاء الضمیر لتوصلا یعنی هر آن
آخر سورتی که غیر این دو قسم است یعنی ساکن و منون نباشد و خواهی که از اول
وصل کنی قاعده آنست که از اعراب حرکه خود بگذاری خواه که این حرکه فتحه باشد مانند
الحاکمین والماعون واذا حسد لا غیر یا کسره باشد مانند الفجر النعیم بالصبر و لی
والناس لا غیر یا ضمه بود همچون هو الابتر و ربه و یره ولکن آخر این دو سوره
که ها ضمیرات وصلش بواو مکن تا التقاء ساکنین نشود چنانچه در قول او
یصلوا ها مضموم قبل ساکن گفته شد و تا ترا انتز مقصود خوش بر سانند از علمی
که میخواهی قوله وقل لفظه الله اکبر وقبله لاحمد زاد ابن
الحباب فهیللا یعنی بگو که لفظ تکبیری که مشهور و مختار قراء است از بزی
الله اکبر است لا غیر و امام حسن بن الحباب الدقاق زیاده کرده تهلیل را
پیش تکبیر از احمد بزی و بعد از ان گفته که لا اله الا الله والله اکبر یعنی او هم
چنین بر بزی خوانده چنانچه در تیسیر آورده که ابن الحباب گفته که از بزی
سوال کردم از شان تکبیر که تکبیر چگونه کرده پس مرا فرمود که تکبیر لا اله الا الله و
الله اکبر است قوله وقیل بهذا عن ابی الفتح فارس وعن
قنبل بعض بتکبیره تلا یعنی ابن الحباب آنچه از بزی روایة کرده که
آن زیادتی تهلیل است پیش از تکبیر از تکبیر بعضی بان قائل گشته اند و آنرا
نقل کرده اند از ابو الفتح که استاد شیخ فارس بن احمد الضریر الحمصی است و این
اشاره بقول صاحب تیسیر است حیث قال و بهذا قرات علی ابی الفتح
و قرات علی غیره بالتقدم یعنی بر ابو الفتح بزیادتی تهلیل پیش از تکبیر خواندم
و بر غیر ابو الفتح تکبیر بی تهلیل قوله وعن قنبل آی یعنی خوانده اند بعضی از اهل
اد از قنبل به تکبیر یعنی همچنانچه از بزی خوانده اند از قنبل نیز خوانده اند ولکن در تیسیر
بزی

این مسئله را نیاورده اند و در غیر تیسیر چنین گفته که خواندم از قنبل نیز تکبیر
فقط از غیر طریق ابن مجاهد ولکن تغیر تکبیر در مذهب قنبل ترک کرده فراسیکردم
پس این مسئله از زیادتیهای قصیده باشد و جماعتی دیگر مثل ابو العلا
همدانی و سبط الخیاط از قنبل تهلیل را پیش از تکبیر روایة کرده اند پس
بزی را در تکبیر فقط خلاف باشد و در تهلیل پیش از تکبیر خلاف
و قنبل را هم در تکبیر و هم در تهلیل خلاف باشد قوله باب مخارج
الحروف وصفاتها التی یحتاج الی القاری الیها یعنی این بابیست در بیان مخارج
وصفات حروف آن صفاتی که محتاج میگردد قاری بآن و این باب از
زیادتیهای قصیده است بر تیسیر واگرچه او را هیچ تعلقی بعلم قراءة نیست
ولکن آوردن آن از ضروریات بود چه علم مخارج نسبت با علم قراءت
همچون وضوء است نسبت با نماز که همچنانچه صحت نماز موقوفست بر صحت وضو
علم قراءة نیز چنانکه مقدمه علم مخارج را بداند صحیح نمی آید بتخصیص در نماز
که چون قراءة فاتحه صحیح نباشد نمازش باطل باشد بدانکه حکمت در تعدد مخارج
وصفات آنست که حروفی که در کلام عرب را از آن تالیف می کنند
بیست و نه اند و مجموع الحروف آوازی چند اند که از دهان انسان بیرون
می آیند و بسبب هشت صنف که ایشانرا ظاهر میکرداند از یکدیگر ممتاز
می شوند تا کلام را انسان تالیف می توان کرد بنوعی که مقصود حاصل
میشود و صفات هشت کانه جهر است و همس و شده و رخاوه و استعلا
و استفال و انفتاح و اطباق که اگر مخارج یکی بودی و صفات یکی هر آینه
در کلام انسان مشابه اصوات بهائم آمدی از یک مخرج و یک صوت لیکن
حکمة الهی و لطیفه نامتناهی اقتضا آن نمود که هر یکی از مخارج و صفات
متعدد باشند تا اصوات نوع انسان بسبب این مخارج و بموجب این
صفات از جنس اصوات بهائم بیرون روند سبحان الذی میزه

النغم

النغم العلی قوله وهاک موازین الحروف وما حکی جهابذة
النقاد فیها محصلا یعنی فرا گیر ای قاری ازین موازین حروف را یعنی مخارج
آنها را که هر یکی ازین مخارج نسبت با حرفی از حروف همچون میزان اند یعنی
همچنانچه اندازه چیزها بمیزان معلوم می گردد و بمیزان بعضی را از بعضی دیگر جدا
می کنند مقدار حرف نیز بمخرج او دانسته می شود و صوت حرفی بحرفی دیگر
آمیخته نمی گردد و همچنین فرا گیر ای قاری هر قولی را که حاذقان ناقد یعنی علما
آنرا حکایة کرده اند در بیان موازین حروف در حالی که آنچه حکایة کرده حاصل
کرده شده است قوله ولا ریبة فی عینهن ولا ربا وعند صلیل
الزیف یصدق الابتلا یعنی و هیچ شکی نیست و شبهتی در نفسها الحروف
بانکه هر یکی را مخرجی و صفتی چند معین هست که الحروف بسبب آنها بعضی از
بعضی دیگر تمیز میکرد مثل حا و عین مهملتین که حا بسبب صفة نجه یعنی افرد کی
در حلق دارد از عین ممتاز می شود که اگر این صفه را از وی زایل کرد انید عین شود
و همچنین هیچ زیادتی و نقصان در تعریف مخارج میسر نمی شود زیرا که بحسن آزاد
می یابند قوله وعند آی یعنی در ترد با آواز آوردن دراهم ناسره امتحان صادق می آید
و نیکی و بدی او معلوم می گردد و صورة این عبارت اشاره بالمعنی می کند که بیان
مخارج و صفات حروف که درین نظم است از اقوال علما آنرا خالص کرده ام
و برانچه ایشان درباب این گفته اند هیچ زیاده و کم نکرده ام یعنی اقوال علما
میان ونظم من اینک عیان و رزانکه ترا باور نباید سخنم اینک فرس ای نگار
واینک میدان امتحان نمای تا کذب دعوی وصدق معنی من ترا روشن شود و
همچنین تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد یعنی تا شخص بنطق بحرف
نگردد استاد حاذق را معلوم نشود که او این حرف را نیکو گفته یا نطقش بان
حرف غلطی بدر رفته چنانچه گفته اند عند الامتحان یکرم الرجل او یهان قوله
ولابد من تعیینهن من الاولی اعنوا بالمعانی عاملین فقولا

یعنی در تعیین مخارج حروف ناچار و ضروری است ما را که نقل کنیم اقوال علمایی
را که همه اهتمام شان مخارج و صفات حروف نموده اند یعنی یاد کنیم ما نیز در این
باب آنچه علما آنرا یاد کرده اند در حالتی که ایشان عمل کنندگان اند بران
اقوال و قایل اند بآن افعال قوله فابدأ منها بالمخارج مردفا
لهن بمشهور الصفات مفصلا یعنی ابتدا می نمایم ازین معانی که مراد از
او مخارج و صفات است بذکر مخارج در حالتی که آورنده ام از عقب ذکر
مخارج ذکر صفات مشهوره آنرا در حالتی که روشن کننده ام او را از برای تو
بی آنکه احتمال چیزی دیگر داشته که بسیاری از علما مثل سیبویه و مشایخ قراء
بران رفته اند که مخارج علی سبیل التقریب شانزده اند اما علامه جزری و
جماعتی از متقدمان محقق مثل خلیل نحوی و مکی و هذلی و غیرهم برانند که مخارج
هفده اند چه ایشان مخرج الف و مد واو و یائی که حرف مد باشند جوف می گیرند
و میگویند که این سه حرف صوتی چند اند که اعتماد بر مکانی ندارند تا غایتی که
متصل بهوا میشوند و ازین جهت ایشان را هم جوفی و هم هوائی میخوانند و غیر ایشان
که مخارج را شانزده میشمرند مخرج واو و یائی که حرف مد اند از مخرج واو و یاء
متحرکتین می گیرند و الف را از اقصی حلق چنانچه ناظم رحمه الله موافق ایشان
اشاره بآن نموده اند قوله ثلاث باقصی الحلق و اثنان وسطه
و حرفان منها اول الحلق جملة یعنی سه حرف از حروف که آنها همزه
و الف و ها حاصل اند در اقصای حلق یعنی از طرف سینه و دو حرف دیگر از
این حروف یعنی حا و عین مهملتین آراسته اند اول حلق را پس مخرج باشند و
مجموع حروف هفتگانه حلقی گویند و هشت ده حرف دیگر از این حروف از دهن
بیخیزند از ده مخرج از چهار محل یعنی دو مخرج از بن زبان و یک مخرج از میان زبان
و دو مخرج از کناره زبان و پنج مخرج از سر زبان اکنون چون مجملش شنیدی
مفصلش نیز بشنو و هو قوله و حرف له اقصی اللسان و فوقه

ممد

من الحنک احفظه و حرف باسفله یعنی و یک حرف دیگر که آن قاف است
که بن زبان از آن طرف که بر حلق میدارد و آنچه بالای بن زبانست از کام
مخرج اوست نگاه میدارش و این مخرج چهارم باشد و قوله باسفله پایان
پنجم است یعنی و یک حرف دیگر ازین حروف که کاف است حاصل آمده از بن زبان
از پیجا نیز که بدهن میدارد اندکی زیرتر از مخرج قاف و آنچه از بالا راست
از کام و این حروف دوگانه را لهوی گویند از آنجهه که از لهات مینخیزد که آنرا
ملازه میگویند و ذکر مخرج ششم است قوله و وسطهما منه فجیم الشین یا
و حافة اللسان فاقصاها لحرف تطوولا الی ما یلی الاضراس
و هو لدیهما یعز و بالیمنی یکون مستعملا یعنی سه حرف دیگر از میان
زبان و کام بیرون می آیند و آن جیم است و شین معجمه و یا که دو نقطه در زیر
دارد و این سه حرف را شجری می نامند و شجر شکاف دهن باشد قوله
و حافة آه بیان مخرج هفتم است یعنی اول کناره زبان از برای حرفی است
که دراز می شود تا میرسد بآنچه نزدیک دندانها را سیاسیا میکرد یعنی صاد
از اول کناره زبان و از دندانها آسیا بیرون می آید از طرف چپ و
بعضی برانند که از طرف راست اما آن اندک است و کلام سیبویه دلالت
بران دارد که از هر دو جهت بیرون می آید و لکن ایمنی نادر است و صعوبتی
ورده دارد چنانچه ناظم رحمه الله اشاره بآن فرموده بقوله و هو لدیهما الخ یعنی و آن
والا اندکه امیرالمومنین علی علیه السلم از هر دو طرف اخراج میفرموده قوله
و حرف بادناها الی منتهاه و لام یلی الحنک الاعلی و دونه ذو
ذکر مخرج هشتم است یعنی و یک حرف دیگر که لام است در ادنی کناره زبان
تا منتهای طرف زبان و از آنچه میانه کناره زبان است و میان آنچه برد
او میشود از کام بالا قوله و دونه ذو و لا یعنی بیان مخرج نهم است یعنی کمتر
و زیرتر از مخرج لام مخرج حرفیست که خداوند متابعه است و الام یعنی در

ترتیب حروف تهجی او را از عقب لام می نویسند و آن نونست یعنی مخرج نون
میان طرف زبانست و میان آنچه بالای ترک ثنایا است پاره زیرتر از مخرج
لام و ثنایا جمع تثنیه است و ثنیه دندان پیش است دو از زیر و دو از بالا و
مخرج دهم مخرج راست و هو قوله و الرا یدانیه الی الظهر مدخل
و کم حاذق مع سیبویه به اجتلی یعنی مخرج حرفی دیگر از حروف
که آن راست نزدیکی نموده و با مخرج نون در این حالت که این را را داخل کرده
اند تا به پشت زبان یعنی را هم از مخرج نون بیرون می آید و لکن دخول او در پشت
زبان اندکی بیشتر است از نون و از این تعریف تصور کنی که مخرج را از پیش
مخرج نونست بل امر بعکس است اما اینقدر هست که ابتدا تلفظ به را از پس
مخرج نونست و انتها را آن به بیشتر از مخرج نون میکشد بنا بر تکریری که در اوست
و میلی که بمخرج لام دارد و این وقتی باشد که را را تفخیم کنی که اگر ترقیقش نمائی
غایته تر اظاهر گردد که از سر سر زبان زبان گفته میشود و اگر خواهی که این فرقها را نیکو
دریابی بکنوبت تلفظ بکلمه آن نمای و یک نوبت بکلمه ار چنانچه نون و را ساکن باشند
و را را نوبتی تفخیم کن و نوبتی ترقیق و احتیاط نمای که هر یکی بجا قرار میکیرند و این بهتر
حرف را ذلقی میخوانند و ذلق تیزنای زبان باشد قوله و کم حاذق آه اشاره بآنست
که بسیاری از علما حاذق و سیبویه جلوه داده اند و کشف کرده اند حرف را را
را از مخرج نون چنانچه مذکور شد قوله و من طرف هن الثلاث لقطرب
و یحیی مع الجرمی معناه قولا یعنی در قول امام محمد بن المستنیر البصری که
او را قطرب گویند آنست که این هر سه حرف یعنی لام و نون و را از طرف ثنایا
و اصول ثنایا بیرون می آیند یعنی مخرج هر سه یکی و نسبه کرده اند با امام یحیی بن زیاد
الفراء و امام صالح بن اسحق الجرمی قولی را که هم بمعنی قول قطرب است پس بر این
تقدیر مخارج چهارده باشند قوله و منه و من علیا الثنایا ثلثه و
و منه و من اطرافها مثلها انجلی یعنی سه حرف که آن طا است و دال

مهملتین

مهملتین و تا که دو نقطه بر بالا دارد از سر زبان و از بن دندان پیش بالائی بیرون
می آیند و این مخرج یازدهم است و این هر سه حرف را نطعی خوانند و نطع شکنهای
کام بالا باشد قوله و منه آه یعنی مثل این حروف مذکوره در عدد یعنی سه حرف دیگر که
آن ظا و ذال معجمتین اند و ثا مثلثه از سر زبان و از سر دندانهای پیش بالا ظاهر
شده اند و این مخرج دوازدهم بوده اند و این حروف سه گانه را لثوی گویند و لثه
گوشت بن دندان است و اشاره بمخرج سیزدهم کرده قوله و منه و من بین
الثنایا ثلثة و حرف من اطراف الثنایا هی العلی و من باطن
السفلی من الشفتین فل و للشفتین اجعل ثلثا لتعدلا یعنی
حرف دیگر از سر زبان و از میان دندانهای پیش بالائی بیرون می آیند و از سر
این دندانها و از بن دندانها و آن صاد و سین مهملتین اند و زای و در زای
دو لغه دیگر آمده زا ممدوده و زی بکسر زای و تشدید یا و این حروف را اسلی
گویند و اسله سر زبان باشد قوله و حرف آه بیان مخرج چهاردهم است که آن
مخرج فا است یعنی بگو که حرفی از سر دندانهای پیش بالائی و از اندرون لب زیرین
از دو لب بیرون می آید قوله و للشفتین آه یعنی بگردان ای قاری سه حرف را
میان سر دو لبان تو راستی کرده باشی میان مخارج بآنکه هم از حلق و هم از دهن
و هم از لب حروف را بیرون آورده باشی و این سه حرف که از میان لب اند
میم است و با که یک نقطه در زیر دارد و واوی که نه حرف مد بود و لکن در نطق
بمیم و با لب بر هم نشینند و در تلفظ به واو از هم گشاده گردد و این چهار حرف
شفهی و شفوی سرد و خوانند و این مخرج پانزدهم است قوله
و فی اول من کلم بیتین جمعها سوی اربع فیهن کلمة اولا
بدان که چون ناظم رحمه الله مخارج را ذکر کرد و گفت که از هر مخرجی چند حرف بیرون
می آیند و تعیین نفرمود که این حروف چه چیزها اند خواست که مجموع این حروف را
بر ترتیب مخارج مذکوره بیان کند پس این دو بیت آینده را نظم فرمود و

وهر یکی را ازین حروف در اول هر کلمه ازان آورده مگر کلمهٔ اول ازبیت اول که
ان آهاع ایست که مجموع چهار حرفش در حساب حروف مخارج است یعنی همزه و
ها والف از اهاع خشاان سه حرفیست که فرموده که ثلاث باقصی الحلق وعین و حا
آن دو حرفیست که فرموده که واثنان وسطه وغین وخا از غا و خلا آن دو حرف
است که فرموده که وحرفان منها اول الحلق جملا وهمچنین تا آخر هر دو بیت چون
حکایت را شنیدی ترجمهٔ بیت بشنو یعنی جمع اینحروف بیت ونه کانه در
حرفی چند اول است از کلمات این دو بیت لاحق مگر چهار حرف که کلمه که
واقعست در اول بیت اول در بیان جمع اینچهار حرفست وان دو بیت است
اهاع حشا غاو خلا فارغ کالج حی شرط یسر ضارع لاح نوقاه
رعی طهر دین تمه ظل ذی ثنا صفا سجل زهد فی وجوه بنی ملا
یعنی تا غایتی بفزع آورد و بترسانید نیکوئی قرائة قاری متواضع آلات نشکم گمراهی
راکه گمراهی است در عصیان که او نرفته که سرخوی بدی که در طبیعتش نشسته
آنرا باخلاق حسنه مبدل کرده وهمچنین جاری شده شرط تلاوة قاری زاری کننده
ظاهر شونده که خود را آسان بگوش سامعان رساند وحلاوة خویش ایشانرا
بچشاند در حالتی که این قاری چون ابراهیست در کمال عطا وچون بحرایست در
ذوفرسخا و رعایة طهارة دین خود کرده آن دینی که اتمام نموده از ارشاد شیخ
صاحب ثنا از ظل عنایة پیری با صدق وصفا که بهرهٔ تمام ونصیبی الاکلام از زمره
فرا گرفته تا غایتی که در آمده در زمرهٔ بزرگان پسران بزرگان ومخرج شانزدهم
مخرج غنة است که آنرا خیشوم میخوانند وخیشوم اندرون بینی است پس غنه آواز
باشد همچون آواز کبوتر یا قمری که از اندرون بینی بیرون می آید که اگر کسی را زکام ن
باشد یا بینی را بگیرد این آواز قطعی بیرون نتواند آورد وحرفی چند که غنة والا ایشان
می باشد میم ساکن ونون ساکن وتنوین اند وقتی که ایشانرا اخفا یا ادغام واخفا
نموده باشند مثل منکم ومن واق چنانچه اشاره بآن فرموده قوله

وفن

وغنة تنوین ونون ومیم ان سکنت ولا اظهار فی الانف یجتلی
یعنی غنة که در تنوین ونون است و در میم وقتی که نون ومیم ساکن باشند وایشانرا
هر سه در نزد حروف حلق اظهار نکرده باشند ظاهر می گردد این غنة در بینی
یعنی مخرج آن اندرون بینی است که اگر ساکن نباشند یا اگر ساکن باشند
اظهارشان کرده باشند مثل من الله ومن عمل آن زمان عمل در نون وتنوین
زبان را بود وعمل در میم لب را و خیشوم را دران مدخلی نباشد وسیبویه رحمه
الله نص نموده که در هنگام تلفظ بحرفی که غنة وا او نباشد زبان لازم موضع
آن حرف میگردد واین آواز از بینی وآن حرف جاری می شود وعلامهٔ جزری مد
ظله در نشر تصریح فرموده که اینحروف چون واغنه باشند از مخرج اصلی خود می
گردند همچنانچه حروف مد از مخرج اصلی خویش میگردند وصاحب تیسیر رحمه الله در
کتاب التجدید چنین نموده که مخرج نونی که واغنه باشد از خیشوم است و
مخرج نونی که واغنه نباشد از دهن است والله اعلم وچون ناظم رحمه الله وعده فر موده
بود که از عقب مخارج صفات بیاورد پس وفا بعهد نموده قوله
وجهر ورخو وانفتاح صفاتها ومستفل فاجمع بالاضداد اشملا شمالاً ره
یعنی صفات حروف چهار است ورخاوه وانفتاح واستفال وضد چهار
همس است وضد رخاوه شدة وضد انفتاح اطباق وضد استفال استعلا
قوله فاجمع آه یعنی بعد از ان که این چهار صفه را شناختی جمع کن یا کند کیها
حروف را بمعرفه ضدها این چهار صفه یعنی آن چهار صفه دیگر که ضد این
چهار صفه مذکوره اند بشناس تا مجموع صفات هشت گانه حروف بیت و
نه گانه را معلوم کرده باشی زیرا که ضابطه در معرفه صفات آنست که چون
گویند که چندین حرف مجهوره اند حروف باقی مهموسه باشند واگر گویند که
چندین حروف مهموسه اند آنچه بماند مجهوره بود وعلی هذا پس این هشت صفه
برچهار قسمة باشد قوله فمهموسها عشر حثت کسف شخصه

اجدت کقطب للشدیدة مثلا یعنی بعد از آنکه صفات را شناختی بدانکه
مهموس از حروف یعنی حروف مهموسه ده حرفند که درین ترکیب که حثت کسف شخصه
جمع شده اند ومعنی ترکیب اینست که پراکنده کرد اینید خاک پارها بدن آن مرد
واز جهه اینحروف را مهموسه میگویند که در زمان تلفظ بآن آواز به ایشان ضعیف
میشود تا غایتی که نفس وا ایشان جاری می گردد ودر نزد خروجشان تکیه برایشان نمی
توان کرد وهمس آواز آهسته باشد پس غیر این ده حرف مجهوره باشد زیرا که
در وقت گفتن اینحروف آواز بر داشته میشود ومنع می کنند از آنکه نفس وا
ایشان جاری شود واعتماد برایشان می توان کرد وجهر برداشتن آواز بود قوله اجد
آه یعنی این ترکیب را مشخص کرده اند از برای مجموع حروف شدیده یعنی
این هشت حرف که درین ترکیب جمع اند شدیده ایشان میخوانند از انجهه که قوه
دارند ودر مخارج محکم اند ودر زمان نطق آواز وا ایشان جاری نمی شود وشدة
سر باز زدن آواز است از جاری گشتن در حروف واجدت کقطب یعنی
جد کننده شد آن زن همچون قطب که آسیا بر او می گردد قوله وما بین
رخو والشدیدة عمر نل وواي حروف المد والرخو کملا یعنی و
حرفی چند که میان حروف رخو ومیان حروف شدیده واقع شده اند این
پنج حرفند که درین دو لفظ جمع آمده اند که عمر نل یعنی ای عمر فرا گیر آنچه را که
تا بیابی هر چیزی که از بهر تو جویم و در لفظ عمر درین محل واو نمی باید نوشت تا مشتبه
حرف نشود پس اگر لن عمر تعبیر نمودی هر آینه مناسب تر آمدی ونظم بهمان
موزون می آمد واز برای ان اینحروف را بین الرخاوة والشدة میخوانند که نه
آن رمی که حروف رخوه دارند زیرا که آنجا که آواز بحروف رخوه جاری می
شود به اینحروف نمی شود ونیز نه آن شدة حروف شدیده دارند از انجهه که
باز ایستادن آواز درین حروف نه چنانست که در شدیده قوله وواي آه
یعنی این سه حرف که در کلمه وای مجموع اند یعنی واو والف ویای حروف مد

اند

اند زیرا که آواز بآن کشیده میشود وقتی که بحرفی ساکن یا بهمزه میرسند چنانچه
در باب مد گفته شد ومعنی وای وعید است و در اصل وای مهموز بوده واز
جهة آن تا نطق بالف نموده باشد ابدالش بالف کرد قوله والرخو کملا یعنی لفظ وای
تمام کرده حروف رخوه را یعنی این هر سه حرف نیز از حروف رخوه اند واز انجهه تصریح
به اینمعنی نموده که جماعتی این سه حرف را از شدیده شمرده اند پس معلوم شد که آنچه
غیر حروف اجدت کقطب عمر ونل اند حروف رخوه اند وطایفهٔ این سه حرف را
از حروف بین الرخوة والشدیده گرفته اند چنانچه ظاهر کلام سیبویه است پس
این قسم نزد ایشان هشت حرف بود مجموع آن حروف ولینا عمر قوله
وقظ خص ضغط سبع علو ومطبق هو الضاد والظا اعجما وان اهملا اُهملا
یعنی اینحروف که درین ترکیب که قظ خص ضغط جمع اند حروف استعلا اند
واز انجهة این حروف را حروف استعلا میگویند که زبان در نزد تلفظ بآن
حروف ارتفاع می گیرد بکام بالا میرسند پس غیر این هفت حرف را حروف
استفال گویند بنابر آنکه در زمان تلفظ بایشان زبان ارتفاع نگیرد قوله ومطبقها آه
یعنی چهار حرف را از اینحروف هفتگانه یعنی صاد وطا مهملتین وضاد وظا معجمتین
حروف مطبقه شان میخوانند از آن روی که در زمان گفتن اینحروف زبان همچون
طبقی پهن می گردد وهمه کام بالا را می پوشانند پس هرچه غیر این چهار حرف اند منفتحه
ایشان خوانند از برای آنکه در وقت تلفظ به اینحروف میان زبان وکام گشاد
می افتد قوله وصاد وسین مهملان وزایها صفیر وشین بالتفشی
تعملا یعنی صاد وسین مهملتین وزای که از میان حروفست حروف صفیر شان ن
می نامند از انجهه که در نزد تلفظ باینحروف صفیری شنوده میشود ودر غیر این
سه حرف این صفیر نیست قوله وشین آه یعنی وشین معجمه بصفه تفشی موصوف ف
گشته یعنی او را متفشی می نامند وتفشی انتشار در دهن باشد تا غایتی که به
مخرج ظا معجمه پیوندد وبعضی گفته اند که تفشی پراکنده شدن خروج باد است در

میان زبان و کام در زبان نطق بشین قوله وَمُنحرِفٌ لامٌ وَراءٌ وَكُرِّرَتْ
كَمَا الْمُسْتَطِيلُ الضّادُ لَيسَ بِاَغفَلا یعنی لام و را را منحرف میکویند یعنی میل
کننده بنابر آنکه لام میل بکوشه طرف زبان دارد و را میل میکند اندکی از مخرج
نون که نزدیک ترین مخارج است به او بمخرج لام اندکی قوله وکررت آلی یعنی را را
راکمرریش میخواهند بنابر تکرری که در او می باشد در ترد نطق باو همچنانکه ضاد را مستطیل
نیز ش میکویند یعنی دراز شونده تا غایتی که بمخرج لام میرسد و قوله لیس باغفلا جمله
حالیه است یعنی درحالتی که این ضاد از نقطه غافل نیست یعنی نه ضاد مهملات
قوله كَمَا الْأَلِفُ الْهَاوِي وَآوِي لِعِلَّةٍ وَفِي قُطْبُ جَدٍّ خَمْسُ قَلْقَلَةٍ عَلَا
یعنی حرف را مکرر است همچنانچه ضاد مستطیل است و همچنانچه الف هاوی است
یعنی الف را هاوی می کویند زیرا که از هوا و دهن میخیزد و تا انقطاع رسد که کوئی که چون
واو و یا نیز هوائی اند ایشانرا نیز هاوی خواستند زیرا که اتساع هوا ز الف
بیشتر است بنابر آنکه الف آوازی است بعد از فتح و دهن باز کشوده میشود
بخلاف واو و یا که لبان در واو و اسم می آید و در یا زبان بالا میرود و در برابر
کام پس بابن دلیل مدعی ثابت شده که هوا ز صوت الف فراخ تر است از
هوا ز واو و یا، دیکر بدان که این چهار حرف را که جمع اند در لفظ آوی که صیغه
متکلم است از آوی یاوی حروف علة شان میکویند ازجهة آنکه اعلالات ان
بقلب یا بحذف یا به ابدال می نمایند چنانچه در علم صرف معروف و مشهور است
و بیشتر مولفان همزه را از حروف نشمرده اند اما چون همان اعلالات که
داخل حروف علة می شد مع شیئ زائد داخل همزه نیز می شود ناظم رحمه الله همزه را از
حروف علة انکاشته پس حروف علة چهار باشند قوله وفی قطب جد آلی یعنی
پنج حرف که عالی شده اند و مشهور اند بحروف قلقله این پنج حرفند که در این ترکیب
که قطب جد مجموع کشته اند و از آنجهة ایشانرا قلقله میخواستند که در زمانی که برایشان
وقف می کنند زبان به ایشان متحرک میکردد و قلقله بحرکت آوردن باشد قوله

واوفني

وَأَعرَفُهُنَّ الْقَافُ كُلٌّ يَعُدُّهَا فَهذا مَعَ التَّوفِيقِ كَافٍ مُحَصِّلَا
یعنی معروف ترین و مشهور ترین حروف قلقله قافست زیرا که شده صوت در
او بیشتر احساس میکند که در غیر او پس کو بیا سائلی میکوید که چرا مشهور تر قلقله
قافست جوابش میفرماید که از آنجهة که همه قراء قاف را از حروف قلقله شمرده اند
از بهر آنکه اصل قلقله از آن قافست و آن چهار حرف دیکر حمل بر قاف کرده
اند قوله فهذا آلی یعنی این مقداری از مخارج و صفات حروف که من از برای
تو ذکر کردم اکر خدای تعالی ترا توفیق دانستن آن بخشد کافیست ترا در
این فن در این حالة که حاصل کننده دولة دو جهانی و آماده دارنده سعادت
جاودانی باشی اکنون ای برادران دینی و ای دوستان یقینی صفاتی که ناظم
رحمة الله علیه ذکر فرموده اینجا آخر شد اما جماعتی دیکر از مصنفان صفتی چند
دیکر را ذکر کرده اند چنانچه کاه هست که یکحرف را هشت صفت یا شش بیان
نموده اند و این فقیر حقیر مجموع را در کتاب منهاج النشر آورده و هر صاحب
توفیق که تحقیق آنها خواهد آن کتاب را بمطالعه خویش شرف فرماید قوله
وَقَدْ وَفَّقَ اللهُ الْكَرِيمُ بِمَنِّهِ لِإِكْمَالِهَا حَسْنَاءَ مَيْمُونَةً الْحُلَا
یعنی بدرستی که توفیق بخشید و یاری داد خدای تعالی به انعام عام و لطف
تمام خویش ناظم را تا تمام کردانیدن این قصیده عمیده و این جریده فریده
در حالتی که در حسن و کمال چون عروسی صاحب جمال مبارک قدم فجسته لزوم
میمون ظهور مشحون سرور است قوله وَأَبْيَاتُهَا أَلْفٌ تَزِيدُ ثَلَاثَةً
وَمَعْ مِائَةٍ سَبْعِينَ زُهْرًا وَكُمَّلَا یعنی ابیات اثبات این قصیده هزار
آمده در حالتی که زیاده میشود این ابیات از آن روی که سه و هفتاد و احد
بر هزار او افزوده یعنی ابیاتش هزار و صد و هفتاد و سه بیت در این
حالة که این ابیات روشن اند و تمام همچون ماه در شب ستیاده قوله
وَقَدْ كُسِيَتْ مِنْهَا الْمَعَانِي عِنَايَةً كَمَا عَرِيَتْ عَنْ كُلِّ عَوْرَاءَ مِفْصَلَا

یعنی بدرستی که در پوشانیده اند لباس عنایة را در معانیی که از این قصیده ناشی
میشوند همچنانچه مفاصل این قصیده یعنی قوافی او با مجموع اجزا او از سخنان زشت
عاری آمده اند یعنی من اهتمام کامل شامل حال معانی و مبانی این قصیده کرده ام
تا او را عروسی چنین پاکیزه زیبا و محبوبی چنین بی عیب در باکه انکشت نمای
عالم است از حجره فکر بجلوه ذکر آورده بر همکنانش جلوه داده ام اکنون می باید
که ایشان نیز قدر او دانند و تعظیمش بقدیم رسانند همکنان نیز می کویند
چه جای این و چه جای صد هزاران چندین بل هر نفسی صد هزاران
هزاران قوافل مغفرة و رواحل ابنی از حضرة جهان آفرین بر روح پر فتوح
شاطبی این دلدار نازنین و این غمکسار راستین باد چه میدانیم و می بینیم
که تا این رعنای دلفریب از خلوة ضمیر در شاهراه تحریر بجلوه در آمده جان
عشاق را سوخته و دیده ایشانرا از نظاره غیر دوخته و از این رونق بازار
شان رفته و از خجالة رو بهار را نهفته پس تعظیم چنین دلبری خوش و تکریم
همچنین محبوبی دلکش بر ما از لوازم باشد اللهم اجعلنا منهم قوله
وَتَمَّتْ بِحَمْدِ اللهِ فِي الْخَلْقِ سَهْلَةً مُنَزَّهَةً عَنْ مَنْطِقِ الْهُجْرِ مِقْوَلَا
یعنی و تمام شده این قصیده وحیده در حالتی که ملتبس بحمد و ثنای حق عز و
علا تبارک و تعالی است و در حالتی که سهل بود در انقیاد و پاک و مقدس
زبان او از رکاکة و حشو و فساد می بینی که کمترین طالبی که اندک چیزی از
رموز او دانست استخراج بسیاری از کنوز قراآت از او توانست و پس
که بیشتر با او در آمیخت کمتر آن که از او بکریخت از آنجهة که هر که از او حرفی
یا سخنی نشنید که از آن در تر دهمکنان و یراخی التی رسید اللهم ارزقنا حُبّه
الاخیار قوله وَلَكِنَّهَا تَبْغِي مِنَ النَّاسِ كُفْؤَهَا أَخَا ثِقَةٍ يَعْفُو وَيُغْضِي تَجَمُّلَا یعنی هر چند که این قصیده آن قصیده ایست که این همه
آوازه او که بدروازه کوش رسانیده ام شمه از اوصاف حمیده و

اجز

رشحه از رشحات خصائص مفیده اوست ولکن با وجود این همه فضیلة طلب
کند از مردمان و میجوید از همکنان همسر خویش را که نسبت با او چون برادری
مهربان بود موصوف به اوصاف کمال و معروف به انواع کرم و افضال که اکر
از او فوائد کیرد یا در او بدایع و غرایب پند یا آن معترف آید و اکر بر عیبی وا
کردد از آن عفو نماید و چشم را فرو خوابانید و تحمل نموده آنرا بدیکران زبان
جان نزا از نسیان ناچار است و بشر را از این سیان بسیار و این معنی
طریقه تعلیم علما سلف است مر خلف را در انصاف دادن و خود را و غیر
خود را بجزی نهادن اللهم احشرنا فی زمرتهم قوله وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا ذُنُوبُ
وَلِيِّهَا فَيَا طِيبَ الْأَنْفَاسِ أَحْسِنْ تَأَوُّلَا یعنی و نیست این قصیده
را هیچ عیبی که تا بآن منسوب کردد و نیست او را هیچ نقصی که تا بآن مشهور
شود مکر کناهان ناظمش که اکر چیزی مانع تواند بود که تا او را طالبی و همسری
پیدا نشود این کناهان باشد و بی تکلف اینمعنی غایة تواضع و نهایة تخشع است
از آن بزرکوار و آن مقبول حضرت آفریدکار چه عادة مقربان ابرار و قاعده
اولیاء نامدار چنین است و اکر نه شیخ علم الدین سخاوی قدس سره
که از اکابر علماء زمان آن آستان بوده بنده را از احوال آن صاحب کمال
بیان نموده که جناب شیخ شاطبی رضی الله عنه عالم بود بکتاب الله و
بقراآت و تفسیر آن و در علم حدیث و نحو و عربیه و تعبیر سر آمد بود چنانچه
اکر بخاری و مسلم و موطا را بر او میخواندند تصحیح آن از حفظ میفرمود و هر
موضعی که محتاج بنکته بود املای آن می نمود و عالم باعمل بود و از کلام فضول احتراز
می نمود و سخن نکفتی مکر در وقت ضرورة و پیوسته با طهارة و خضوع و خشوع
نشستی و راه عنبه و سخنی که در وحشت نشستی بر همنشینان بستی مکر طریق روایة
علم و قراءة قرآن که آنرا کشودی و با وجود آن که چشم ظاهر پوشیده داشت
به خیلی علتهای عظیمه دیکر مبتلا بود و هرکز شکایتی نمی نمود و اکر حالش سوال

کردند میفرمود که عافیتی زیاده تر ازین متصور نیست شیخ سخاوی رحمة الله
فرماید که روزی آنجناب را گفتم که می گویند که در جامع مصر بانگ را میشنود
بی موذن و نمی دانند که موذن کیست پس جوابم فرمود که من بکرات و مرات
چندان که شمارش نمی توانم در تردد زوال شنیده ام و همچنین روزی فرمود
که میان من و میان شیطان گفت و گوی روی نمود پس شیطان گفت
که تو یی که چنین و چنین کرده رفود باشد که ترا هلاک کنم پس گفتم و الله
که من از تو باک نمی دارم و از عادة مبارکه او آن بود که در نهانی اصحاب
خویش را ملامت نمودی بچیزی چند که غیر از خدای تعالی بران واقف نبودی
و کسی که او را نشناختی چون پیش او نشستی شک نکردی که او بنات ازان
جهت که حرکتی چند که از اعمی ظاهر می شوند ازو پیدا نمی شود علیه الرحمة والرضوان
و ابوشامه رحمة الله علیه که در مرتبه اجتهاد بغایتی بود که بعضی از علما گفته اند
که ما را عجب می آید که ابوشامه چگونه تقلید شافعی نموده در شان شیخ شاطبی
فرمود که رسیدم بجماعتی از تلامذه او و همه مشایخ و اکابر و ائمه و اعیان
این امت بودند هم در بلاد مصر و هم در بلاد شام و مجموع ایشان در شان
شیخ همین اعتقاد داشتند و همچنانکه صحابه بتعظیم پیغامبر می نمودند
تعظیم و تکریم او بتقدیم میرسانیدند و آورده اند که در آخر سنه ثمان
و ثلثین و خمسمایه مولود شده و در بین گاه روز یکشنبه بیست و هشتم
جمادی الآخره سنه تسعین بجوار حق پیوسته و دوشنبه مدفون شده چنانچه
سن مبارکش پنجاه و دو سال تمام بوده اللهم لا تحرمنا من برکاته و
امتنا علی ملته قوله فیا طیب الخ اشارة بانست که ای جمیع پاک از آدمیان
وای قاری خوش انفاس این انصافی که از خود دادم و این تهمتی که بر
خویش نهادم که ولیس لها الا ذنوب ولیها فحملنس کن به بهترین
محملی و فرود آورش در خوشترین محفلی و این نکته را یا دوابن نوشتر

در آن

آینه خیال در آر که بهتر و مهتر ابرار با وجود آن کاینات نواله از خوان باکرت
او بود در مقام استکانت این خواست نمود که اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین بتخصیص من و تو که بانواع معاصی آلوده
ایم و در پس پرده بند ارمانده ایم الهنا نبهنا عن نومة الغافلین و ازینجا
بود که ناظم رحمه الله امر فرمود بر طلب رحمة و مغفرت و اعطاف و از روی
شفقت و الطاف از بهر حلیمان با انصاف قوله و قل رحم الرحمن حیا
و میتا فتی کان للانصاف و الحلم معقلا یعنی بگوای سامع که
رحمة کناد حضرت رحمان عباد بر جوانی را که مجمع حلم و انصاف و منبع برد
باری و الطاف باشد خواه در زمان حیوتش و خواه در اوان مماتش و
می توان که مراد به فتی نفس نفیس ناظم باشد که علی سبیل الاخبار لا علی طریق
الافتخار تعریف خویش فرموده تا اگر کسی را معرفت او نباشد او را بشناسد و
به او سودمند شود و علمای سلف را عادة مثل این معنی بوده چنانچه ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که هیچ آیتی در قرآن نیست الا و حال آنکه من داناترم از دیگران
بانکه این آیة بی فرود آمده و در شان که نازل شده و اگر دانستمی که یکی داناتر
از من بکتاب خدای تعالی هست که شتر من با او میرسد یعنی بران سوار شدمی و به
به پیش او رفتمی هر آینه براحله بسوی او کردمی و نیز می شاید که جمله رحم الرحمن
معترضه باشد قوله عسی الله یدنی سعیه بجوازه و ان کان
ذیفا عن خاف من للاه مقول قل باشد یعنی دعا را از بهر کسی بجای آر
و امید می دار که باشد که خدای تعالی سهام سعی بردها و نیکوییها ناظم را بهدف
قبول نزدیک گرداند و او را بر قول صراط آسان بگذراند و بدوله لقا رسا
و از کوثرش بخشاند و اگرچه این عملها او ناسره و ناقص و ظاهر الغش باشد
بنوعی که همه صرافان اعمال و ناقدان افعال آنها را دریابند و این معنی هم از
غایة تواضع فرموده و اگر نه یک نشانه از نشانها اخلاص او آنست که مجمو

عالم گیر شده و قرآن وار علما و فضلا از معارضه و آن عاجز آمده اند سلک
اللهم الاخلاص فی الاعمال و الاقوال قوله فیا خیر غفار و یا خیر راحم
و یا خیر مامول جدی و تفضلا اقل عثرتی و انفع بها و
بقصدها جنانیک یا الله یا رافع العلی یعنی چون بر سایبان
حسن عمل اعتماد نیست پس ای بهترین مرا مرزنده گناهان و ای بهترین
سر رحم کننده بر دلکار تباهان و بهترین امیدگاهان از روی فضل و
عطا و از جهة منت و سخی خالص گردان مرا از غش زلات و پاک ساز
جسم مرا از وسخ خطیات و هرکس که ازین قصیده طلب نفع کند او را
بان سودمند گردان و هرکس نیز که قصد نفعش و اگرچه او را نخوانده باو قلم رانده
او را نیز همان مقصود برسان و الحق مستجاب گشته دعایش و محقق شده آنست
زیرا که بهر نوع که خاطر طالبی مایل او گشته این مطلوب مرغوب هم ازان
نوع با او در آمده چنانکه از ناظم قدس سره منقولست که فرمود که هیچ کسی
این قصیده مرا نخواند الا آنکه خدای تعالی او را بان سودمند گرداند زیرا
که من خالصا لله تعالی آنرا نظم کرده ام و بی تکلف اثر این سخن ظاهرست
و بر تو شش با بهر قوله جنانیک الخ یعنی ای معبود باستحقاق و ای بردارنده
آسمانهای بلند علی الاطلاق چون لطف عمیمت و کرمت جسیم امیدواریم
که عذر مان بپذیری و رحمة را از ما باز نگیری و مهربانی فرمایی مهربانی بعد
مهربانی برانکه ناظم رحمه الله چون دعا فرموده ختمش بلفظ الحمد لله نموده چنانچه
طریقه اهل جنة است و سو قوله و آخر دعوانا بتوفیق بیننا ان
الحمد لله الذی وحده علا یعنی و آخر دعای ما آنست که الحمد لله رب
العالمین بان سبب که پروردگار ما مارا توفیق بخشید تا باین سنت اهل
جنة مشرف گشتیم یعنی همچنانچه بهشتیان در آخر دعا الحمد لله رب العالمین گو
ما نیز در آخر دعا خویش همین گفتیم قوله و بعد صلوة الله ثم سلامه

۱۶۱

علی سید الخلق الرضا متنخلا محمد المختار للمجد کعبة
صلوة تباری الریح مسکا و مندلا یعنی بعد ازان که خدای تعالی
حمد و ستایش کردیم دیگر میگوییم که درود و مغفرت خدای تعالی و سلام او
بر سید مخلوقات باد آن سیدی که پسندیده خالق و خلایق است در حالتی
که آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از کاینات برگزیده است و آن سید
محمدی است که اختیار کرده اند کعبه مجد و معالی و قبله شرف و اعالی را آنان ازین
جهة معقصد آدمیان بل مقصد عالمیان باشد درودی و مغفرتی که معارضه
و آبادی نماید در حالتی که این باد خداوند مشک و عود بود یعنی درودی و سلامی
که از مجموع بویها رخوش سبقت برند و این بویها از ایشان قفا خورند علیه تحف
الصلوات ازکاها و لطف التحیات و اسناها عدد اقطار الامطار و عدد
اوراق الاشجار و چون صحابه ابرار در مجموع امور تابع سید اخیار بوده اند در
درود نیز شان تبع آن حضرت نموده بقوله و تبدی علی اصحابه نفحاتها
بغیر تناه زرنبا و قرنفلا یعنی و ظاهر میکرداند این درود بویهای خو
را بر صحابه نامدار و یاران وفادار سید ابرار و سند اخیار اظهار کردنی
بی انتهار و شو بداساختنی بی انقضا در حالتی که این نفحات در خوشبویی
مثل زرنب و قرنفل اند و قرنفل میخکست که جماعتی آنرا از عطریات میشمرند
و زرنب گیاهی است خوشبوی باشد یا بی ملح و از انجهة او را عرب رجل الجراد
خوانند و فارسیانش سرو ترکستانی گویند ای صدیق شفیق این نکته خوب
و این دقیقه مرغوب را بنگر که ناظم رحمه الله اصل صلوة را که از آن حضرت خواست
است تشبیهش به مشک فرموده که اصل در تیز بویی در بویها خوش ازان است
و درود بر صحابه که تبع درود خواجه است تشبیهش بزرنب و قرنفل نموده
که در خوشبویی تبع مشک و عود اند علیه رحمة الله و غفرانه این است افراش
ستوده دل افراشش و انجام این تراکیب برف پاش مامول از ناظر خواه بادی

وخواه ماهر که این قاصر فاتر خاطر را بدین جسارت پر خطار عیب نفرمایند که ما
معذور است وهرچه روی نمود منقد ورواطناب مُمِلّ وغایت ایجاز مُخِلّ پس
بهترین احوال میانه باشد وخوشا وقت کسی که خود در میان نباشد بنابر کثرة عمر
در این روزگار نامساعد وقلة انصاف از جماعتی عیب جویان معاند امید وا
بلطف عمیم وفضل جسیم حضرت کریم که تمکنی فزاید ولله رضا ز خویش رساند
واین جمع پریشان کشته را موجب جمعیة خاطر وسبب رفاهیت خواطر گرداند واین
بی راه روزگار تباه را در دلها بندگان خویش راهی دهند تا باشد که اگر فی الجمله
کسی ازین مسوده فایده را برد این بیکس ترین بیکسان را بفاتحه ودعا خیر غم خورد

بیت

چه دولت در جهان زین به که مقبول دلی گردم ٭ بدان امید میکوشم که تا صاحب
کران یار خرابات کند یک شیوه درکارم ٭ رهائی یابم از هستی وگرنه مهملی گردم
مقصلهای اعاظم اگر رانند در دیوانها ٭ شوم فاضل زمهر باقی وزانجا مجملی گردم
خدا را همتی یاران که روز وشب درین دردم
که تا یابم باو راهی قرین محملی گردم
گر از بحر کرم یکقطره ام بخشند مسکینی ٭ کنم شاهی بملک جان کریم ومفضلی گردم
مثال ای دل که بخشایش فزونست از گناه بیحد ٭ ز فضل خویش نگذارد که من بیحاصلی گردم
اگر از روزن قربت نظر یابم ز نفس روزی ٭ که سر جانا قفس بشکنم مرو را محملی گردم
سحر کامان کرم خوانند فتند در شهر این شهره ٭ غلامی شد قبول آنجا وگرنه مخملی گردم
حسین از او رضا جوید همیشه این سخن گوید
که ای حق تو نگه دارم مبادا باطلی گردم
تم کتاب الموسوم بایضاح المعانی فی شرح حرز الامانی فی تاریخ
خامس عشرین شهر ذی حجه الحرام من شهور سنه تسع
وسبعین وتسعمائة علی یدی العبد الفقیر المحتاج
الی الله الغنی عبد الحق بن ظهیر الاسلام الجنیدی غفر الله له ولوالدیه

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین ونستقیم
حمد بسیار وشکر وستایش بی شمار حضرة آفریدگاری جلت بحار رحمته را که
دره وجود باجود جناب مصطفوی را از صدف غیب بیرون آورده ودر
مملکت تکوین بر جوهر بازار جهار سوی شهادتش جلوه داد وبعد از آن
از جهة مناسبته بر این بهترین انام بهترین کلام را به احرف
سبعه بارفعه منزل گردانید بیت آن کریمی را که در احمد آن صدر رسل
آورد بیرون زبحر جود خود بیحدی ٭ وصد هزار هزار هزار صلوة عنبر
نسیم وبعد داوراق اشجار تحیة وسلام عبهر شمیم نثار بارگاه شریعت
پناه عرش درگاه حبیب حضرة آله محمد رسول الله بیت
آنکه مکونات جمله طفیل وجود اوست ٭ هردو سرای قطره از بحر جود اوست
واهل بیت عظام واصحاب کرام ومتابعان با اکرامش باد اما بعد
چنین گوید تراب اقدام خویدی خدام اهل القران حسین بن عثمان
وقیه الله من کید الشیطان ورقیه اعلی منازل الجنان که چون در
ایام پیشتر اهل خیر کلام اهتمام تام وشعف تمام داشتند بحفظ و
مذاکره قصیده عمیده حمیده فریده معتمده موسومه به الدرة المضیة
فی القرآات الثلاث که رشحه ایست از قطرات بحار زخار وشمه ایست
از ذخایر طبع گهربار حضرت شیخ شیوخ الدنیا فی دهره سلطان قضاة
الاسلام فی عصره علامة علماء الوری امام الائمة للهدی ناصر الاحادیث
المصطفویة علی اعلام الشرایع النبویة بیت انکه طومار جهان محلی شده از علم او
ظل ... بر تو عدل ودود حلم او ٭ شمس فلک الشریعة والتقوی والدین
... صلاح الاسلام وطود المسلمین الحاج وفی الصفی ارتحل
الی الله محمد بن محمد بن محمد الجزری اعلی الله تعالی درجاته فی اعلی علیین مع النبیین

والصدیقین واز غایة جزالة ونهایة سلاسة ابیاتی اثباتش که شیوه خجالت
الفاظ داشتند محتاج بود به بیان مقاصد وحل معاقد به لغه فارسی از برای جماعتی
طالبان که بر دقایق اعراب وبر لغات اعراب وقوفی نداشتند تا این جماعه از
از مشارب صافی الفاظش سودمند گردند واز بحار معانی آن بهره مند شوند واین
حقیر فقیر واین بیچاره بی تدبیر اندکی دستش بدامن این مطلوب مرغوب رسیده
وفی الجمله جرعه را از زلال نظر کیمیا خاصیت ناظمش چشیده واجب دید نقاب را
از رخ این یار نازنین گشودن وهمکنان را بسوی این محبوب باغ وتمکین راه
نموده بعبارتی عامیانه تا هم خاص را رافع باشند وهم میانه را نافع ودر خاطر
فاتر صورة بست که همچنانچه در ایضاح المعانی فی شرح حرز الامانی اولا بیان قراءة
کرده وبعد از آن معنی لغوی را گفته ودر هر محل که محتاج بتوضیح بوده سخن را بسط داده
درین مسوده نیز چنین کند اما از کوتاه همتی اصحاب اندیشه نمود وسخن را در از
نکرفت وبذکر مقصود از قراءت اقتصار نمود والتزام کرد که از برای آسانی
وهرچه ناظم رحمة الله از برای موافقه هر یکی از قراء هو کانه با اصول مهمل گذاشته
بیاورد واز این مهملات در هر مسئله که مجموع قراء بکانه موافق اصول باشند
لفظ اول را بسرخی بنویسد خواه که این لفظ اسم قاری باشد یا نه تا طالب
دریابد وهرچه اصولی باشد در فرشش بازبسته نمود وهمچنین هر لفظی متعدد
که در محل اول مذکور شده در دیگر محل که بعد از آن باشد باز نکرداند تا کتاب
مطول نشود وبعد از آن تقول این قال از قال عقد اللالی المغنیة فی شرح الدرة
المضیة امد الکنون امیدوار بکرم مخادیم روزگار از کبار وصغار که بسبب این
عبارة برف بار واین مسوده پر خلل وغبار این سیاه کار ضایع روزگار
را عیب نفرمایند که در زمانی مرتکب این امر شریف شده که جسم نحافة نحیف
وچشم از مطالعه ضعیف وخاطر از حضور فاتر وفهم از ادراک قاصر وحافظه
قابل نسیان وعقل در کمال نقصان ونایره تاسف در تنور سینه مشتعل و

سلطان قوة از مملکة بدن منتقل وعمر عزیز در بیکاری بسری واز این جهة شب و
روز در جامه دری وبر بستر غفلة رنجور وخسته منتظر اند ارجعی الی ربک
نشسته قطعه در اندیشه همیشه تا که من بعد ٭ چه خواهد بود حالم ای عزیزان
نزادی نه متاع بهر این ره ٭ وزیرا من درین جمع پریشان ٭ مگر لطفش کند یاری وگرنه
بسی خجلت که یابم از گناهان ٭ کر بیا کرد کار ادر گذارم ٭ که بحر مغفرت داری فراوان
کسی کو از سواد م نفع گیرد ٭ بگو الحمد از هرم همچو ان ٭ فاقول وعلی الله
فی کل الامور توکلی قول الناظم رحمة الله علیه وثواه مقعد صدق لدیه
قل الحمد لله الذی وحده علا ومجده واسئل عونه وتوسلا
یعنی بگو ای طالب که شکر وسپاس وستایش معبودی راست که رفیع الشان
وعظیم السلطانست درحالتی که در عظمة وجلال یکتاست ودر صفات کمال بی
همتاست وهمچنین مشرف گردان خود را ای طالب به بیان بزرگواری وتقریر
بردباری حضرت باری ودر همه کاری طلب کن یاری را از جناب اقدس او وتوسل
بحضرة او نمای یعنی در مجموع امور عنایة کامله ورحمة شامله آن حضرت را وسیله
وواسطه قضاء آنها ساز وهمیشه در این راه از این پرده ساز رامی برداز
بعد از آن امتثالا لقوله تعالی قل الحمد لله الذی وسلام علی عباده الذین
اصطفی صلوة وسلام را ردیف حمد فرموده قوله وصل علی خیر الانام
محمد وسلم وآل والصحاب ومن تلا یعنی وبگو ای طالب که ای کریم
منان فرو فرست رحمت ودرود بیکران را بر بهترین خلایق ودر مانده ایشان
از مهالک ومضایق محمد مصطفی وبسلامت بدار جناب اطهر او را از همه مکروهات
وهمچنین نازل گردان رحمة فراوان بر اهل وبیت وخویشان نزدیک مومن او
وبر یاران او وبر طایفه که در امور دین متابعت ایشان نمودهم قوله
وبعد فخذ نظمی حروف ثلاثة بهم تم بها العشر القراآت وانفلا
کما هو فی تحبیر تیسیر سبعها فاسئل ربی ان یمن فتکملا

یعنی بعد از حمد و درود و سلام پس فرا گیر ای قاری نظم کردن من قرآات ائمه
سه گانه را یعنی نظمی را که در قراات ثلاثه کرده ام که تمام میشود به این سه قراءة
قرآات ده گانه یعنی بسبب این سه قراءة قرآات هفت گانه یازده میگردند
و بعد از ان که این قراات را فرا گرفته باشی یعنی بر استادان خوانده باشی
نقل کن انها را از مشایخ خویش بدیگران بان طریقی که من انها را ذکر کرده ام
در کتاب تحبیری که من بر تیسیر نوشته ام ان تیسیری که شیخ ابوعمرو الدانی در
قرارت ایمه سبعه نوشته قوله فاسئل یعنی پس طلب میکنم از حضرت پروردگار
خویش که منت نهد بر من و در انعمت دهد تا تمام شود این قصیده دیگر ذکر قراء سه گانه و
رواة شش گانه فرموده بقوله أَبُو جَعْفَرٍ عَنْهُ ابْنُ وَرْدَانَ نَاقِلٌ
كَذَاكَ ابْنُ جَمَّازٍ سُلَيْمَانُ ذُو الْعُلَى یعنی قاری اول ابوجعفر که اسمش یزید بن
قعقاع المدنی آمده ابو الحارث عیسی ابن وردان المدنی و ابو الربیع سلیمان بن مسلم بن
جماز الزهری که مشایخ بزرگوار دار در دو از ابوجعفر نقل کرده اند و ابوجعفر بر عبد الله
بن عیاش بن ابی ربیعة المخزومی و بر عبد الله بن عباس و بر ابی هریره خوانده و ایشان
هر سه بر ابی بن کعب و او بر حضرة سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین و وفاة
ابوجعفر در سنه ثلاثین و مایه بوده و وفاة ابن وردان در حدود ستین و مایه و وفاة
ابن جماز کبیر ترک از سنه سبعین و مایه علیهم الرحمة والرضوان قوله وَيَعْقُوبُ قُلْ
عَنْهُ رُوَيْسٌ وَرَوْحُهُمْ وَإِسْحَاقُ مَعْ إِدْرِيسَ عَنْ خَلَفٍ تَلَا یعنی بگو ای
قاری که ابو عبد الله محمد بن المتوکل اللؤلؤی البصری که معروف به رویس و ابو الحسن
روح بن عبد المومن البصری النحوی ایشان هر دو قراات را از ابو محمد یعقوب بن اسحق
الحضرمی البصری روایت کرده اند و یعقوب بر سلام بن ابی سلیمان المزنی خوانده و او
بر عاصم و او بر ابی عبد الرحمن عبد الله بن حبیب السلمی و او بر حضرة سید المرسلین
علیه الصلوة والسلام و یعقوب در سنه خمس و مایتین متوفی گشته و او را هشتاد و هشت
سال بوده و رویس در بصره متوفی شده در سنه ثمان و ثلاثین و مایتین و روح در سنه

اربع یا در سنه خمس و ثلاثین و مایتین قوله و اسحق یعنی بگو ای طالب غالب که ابو یعقوب
اسحق بن ابراهیم الوراق المروزی ثم البغدادی و ابو الحسن ادریس بن عبد الکریم الحداد
قراءة را نقل کرده اند از خلف بن هشام البزاز و خلف از جماعتی که از ان جمله یکی سعید بن
اوس الانصاری است و او از مفضل و او از عاصم و سند عاصم مذکور شد و وفاة
خلف در جمادی الاخر سنه تسع و عشرین و مایتین بوده و ولادتش در خمسین و مایه و وراق
در سنه ست و ثمانین و مایتین وفاة یافته و ادریس در سنه اثنین و تسعین و مایتین و
او را نود و سه سال عمر بوده دیگر شروع در بیان اصطلاحات فرموده بقوله
لِثَانٍ أَبُو عَمْرٍو وَلِلْأَوَّلِ نَافِعٌ وَثَالِثُهُمْ مَعْ أَصْلِهِ قَدْ تَمَثَّلَا
یعنی از جهت اختصار معانی و اسانی قراءة نافع را اصل قراءة ابوجعفر که اول از ثلاثه
کردانیدم و قراءة ابوعمرو را اصل قراءة یعقوب که دوم از ایشانست کردم و قراءة
حمزه اصل قراءة خلف که سیوم ایشانست ساختم باین معنی که اگر قراءة هریکی از قراءة
ثلاثه موافق اصل است بیان قراءة فرع نمیکنم و مقصودم آنست که قراءة فرع بچون
قراءة اصل است و اگر فرع در قراءة مخالف اصل است ذکر قراءة فرع میکنم مثل و
بسمل من السورتین ایمه که چون ابوجعفر در بین السورتین بسمله فقط داشت و نافع
از روایت ورش بسمله و غیر بسمله قراءة ابوجعفر را ذکر فرموده و ذکر یعقوب و خلف
نموده زیرا که هریکی از ایشان هر دو متفق اصل اند چه یعقوب سکت و وصل بی بسمله دارد
مثل ابوعمرو و خلف وصل بی بسمله مانند حمزه و علی هذا دیگر اصطلاحی دیگر را بیان فرموده
بقوله وَرَمْزُهُمُ ثُمَّ الرُّوَاةُ كَأَصْلِهِمْ فَإِنْ خَالَفُوا أَذْكُرْ وَإِلَّا فَأُهْمِلَا
یعنی ابج که رمز نافع و دو راوی است از برای ابوجعفر و ابن وردان و ابن جماز ساختم
و حطی که رموز ابوعمرو و راویان اوست رموز یعقوب و رویس و روح کردانیدم و چون
در میان راویان خلف هیچ مخالفتی نبود خلف را رموز بحرف فا کردم که رمز اصل
اوست و ذکر راویان نکردم و معنی قوله فان خالفوا الخ آنست که در بیت سابق گفته شد
که اگر قراءة فرع مخالف قراءة اصل باشد از او ذکر کنم و اگر موافق باشد مهملش بگذارم

ابوجعفر ابن وردان
ابن جماز
یعقوب رویس روح

و بیانش نکنم قوله وَإِنْ كَلِمَةٌ أَطْلَقْتُ فَالشُّهْرَةُ اعْتَمِدْ كَذَلِكَ تَعْرِيفًا وَتَنْكِيرًا
اسْتَجْلَا یعنی اگر کلمه از برای یکی از قراء ثلاثه یاد کنم که مخالف اصل باشد و آن کلمه را
بهیچ قیدی مقید نسازم پس تو نظر کن که ان قاری که مخالف اصل است آن کلمه را چگونه
خوانده تو نیز اعتماد بر شهرة ان کن و از برای این قاری که مذکورست باسم مریم یا بزحمت
بهمان میخوان مثل خلقتك فقد در سوره مریم که چون مخالف حمزه باین کیفیت
میخواند تو نیز از برای خلف همچنان بخوان خواه که این کلمه که در این قصیده مطلق آمده است
در شاطبیه هم مطلق باشد یا مقید و همچنین اگر کلمه مختلف فیها متعدد و متحد الحکم باشد
و من محل اول را بیان کنم و نگویم که در مجموع حکمش یکی است و نیز نگویم که در فلان سوره
چنین است تا مواضع باقیه از حکم بیرون روند پس تو از اطلاق من عموم حکم را در
مجموع معلوم کن مثل الیم که اجلا در سبا که چون حکم این سوره و سوره الجاثیه یکی بود
و اطلاق فرموده معلوم گشت که هر دو سوره مقصود اند قوله کذلک تعریفا الخ یعنی
و هر هر کلمه که هم معرف و هم منکر واقع شده و من منکر را بیاورم پس تو معروف را نیز
در ان حکم داخل کردان و اگر معرف را ذکر کنم منکر را داخلش کن مثل بیوت افتماد
الصراط فیه استجلا که البیوت و بیوتکم و صراط بحرکات ثلاث در حکم داخل اند و ناظم
رحمة الله چون از بیان اصطلاحات فارغ شده شروع فرموده در بیان اصول بقوله
الْبَسْمَلَةُ وَأُمُّ الْقُرْآنِ یعنی این چهار بیت که مذکور میشوند در بیان اختلافات
در اثبات بسمله و ترک بسمله و در بیان اختلافات سوره ام القران یعنی اصل قراء
یا اول قران قوله وَبَسْمَلَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ أَئِمَّةٌ وَمَالِكِ حُزْ فُزْ وَالصِّرَاطَ نَهٍ
اسْتَجْلَا یعنی پیشوایان اهل ادا بسم الله الرحمن الرحیم را گفته در میان هر دو
سوره از سور قران از برای ابوجعفر غیر از میان الانفال و التوبه که در انجا بسمله
نکرده اند و یعقوب و خلف مالک یوم الدین را باثبات الف خوانده اند و خلف لفظ
الصراط مطلقا یعنی خواه معرف و خواه منکر و خواه که تعریفش بالف و لام باشد و خواه
باضافه بصاد خالصه خوانده بدان که بنا بر قاعده نهاده چون ابوجعفر در اثبات بسمله

مخالف نافع بود او را ذکر نموده و چون هریکی از یعقوب و خلف موافق اصل خویش بودند
ذکر ایشان از اهمل گذاشته و همچنین چون یعقوب و خلف در مالک مخالف اصل بودند
بایشان نموده و ابوجعفر که موافق اصل است ذکرش نفرموده و خلف در الصراط چون
مخالفت با اصل داشته نامش را برده قوله وَبِالضَّمِّ طِبْ وَاكْسِرْ عَلَيْهِمْ إِلَيْهِمْ
لَدَيْهِمْ فَشَا وَالضَّمُّ فِي الْهَاءِ حُلِّلَا عَنِ الْيَاءِ إِنْ تُسْكَنْ سِوَى الْفَرْدِ وَاضْمُمْ أَنْ
تَزَلْ طَابَ الْأَمْنُ يُوَلِّهِمُ فَلَا یعنی خوانده است رویس لفظ الصراط و صراط
و صراطک و صراطی را در همه قران به سین پس یعقوب را دو وجه باشد و خوانده است
خلف لفظ علیهم الیهم و لدیهم را بکسر ها در حالین قوله والضم یعنی هر ها ضمیری که ما قبل
آن یاء ساکن باشد خواه که این ضمیر از برای جمع مذکر باشد یا جمع مونث و خواه که
از برای تثنیه باشد یعقوب ان ها را بضم میخواند در حالین مثل یزکیهم و علیهم و الیهم
و شلیهم و ایدیهم و فیهن و ایدیهن و فیهما و علیهما قوله واضمم ان الخ یعنی مضموم ساز
ای قاری از برای رویس هر ها ضمیری را که از پیش او یای ساکن بوده و بسبب جزم
افتاده مانند و ان یاتهم عرض و آتهم عذابا و قهم السیئات که اصلشان یاتیهم
و اتیهم و قیهم بوده مگر و من یولهم یومئذ دبره در الانفال که در این یک
لفظ خاصه بضمه ها میخواند بدان که در لفظ الصراط و صراط مخالفة رویس اصلش را از
ذکرش و موافقة ابوجعفر و روح اصلشان را از ذکر ناکردن شان معلوم شد
و همچنین مخالفت خلف در علیهم و الیهم و لدیهم و مخالفت یعقوب در ها ضمیر در جمع
تثنیه مطلقا و موافقت ابوجعفر از ناکردن ذکرش معلوم گشت و از قوله سوی الفرد
دانسته آمد که یعقوب را در مثل علیه و فیه ضم ها رمیت و تمیز از ذکر رویس و ذکر
ناکردن ابوجعفر و خلف و روح دانسته شد که رویس مخالف اصل است و دیگران
موافق و تمیز مخالفة رویس در مثل ان یاتهم و موافقت دیگران از بودن و نا
بودن نامشان معلوم گشت قوله وَصِلْ ضَمَّ مِيمِ الْجَمْعِ أَصْلٌ وَقَبْلَ سَاكِنٍ
اتْبَاعًا حَوَى عَنْهُ اصْلَهُ تَلَا یعنی میم جمع که بعد از و حرف متحرک باشد

خواه که این متحرک همزه باشد یا غیر همزه مانند ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
ابو جعفر ان میم را وصل بواو کرده پس مخالف نافع باشد زیرا که او هم وصل و هم
سکون دارد و دیگران بسکون ها خوانند و موافق اصلشان قوله وقبل ساکن
یعنی از میم جمع هر جا که بعد از و الف و لام تعریف باشد و پیش از و ها و پیش از
ها یا ساکن یا کسره مثل الیهم القول و من یومهم الذی یعقوب در
صورت اول ها را مضموم میکرداند بمتابعه میم خلاف اصل او بست در ها ضمیر
در صورت دوم میم را مکسور می سازد بموافقت ها چه این ها در قراءت او
مکسور است زیرا که ما قبلش یا ساکن نیست قوله غیره یعنی غیر یعقوب که
ابو جعفر و خلف اند در میمی باین کیفیت هر یکی متابعه اصل خود کرده اند یعنی
ابو جعفر بکسر ها و ضم میم میخوانند در حالین و خلف بضم ها و میم در وصل اگر گویند
که از عموم گفتار ناظم رحمه الله که غیره اصلا تلا لازم می آید که خلف را در مثل علیهم
القتل و الیهم اثنین ضم ها در حالین همچون حمزه باشد و نه چنین است زیرا که
خلف در وقف کسر دارد جواب شنوند که قوله و اکسر علیهم الیهم لدیهم فتی مختص این
عام است چه حمزه چون در علیهم و الیهم بی لام در وقف ضم داشت و در وا
لام نیز در وقف هم ضم داشت چه صورة هر دو قسم در وقف یکی است پس
خلف چون در وقف بی لام کسر دارد و در وا لام نیز در وقف هم کسر داشته باشد
چه صورة هر دو یکسان است در وقف قوله الادغام الکبیر یعنی این قطعه که مذکور
خواهد شد در بیان ادغام کبیر است و از آنجهت کبیرش نام میگویند که متحرک را
ساکن می سازد یا این قسم بیشتر از صغیر است یا آنکه هم در مثلین و هم در
متقاربین هست بخلاف صغیر که در متقاربین فقط است قوله و بالصاحب
ادغم حط و انساب طب • لسبحک نذکرک انک جعل خلفا ذا
بفصل مثل مع انه النجم مع ذهب • کتاب بایدیهم و بالحق اوله
یعنی یعقوب باء والصاحب را ادغام کرده در باء بالجنب در النساء پس

ابو جعـ

ابو جعفر و خلف موافق اصلشان باشند در اظهار و همچنین رویس ادغام کرده باء
فلا انساب را در باء بینهم در قد افلح و کاف نسبحک و نذکرک و انک را در کاف
کثیرا و کنت هر سه را در طه هر چهار بی خلاف و همچنین رویس ادغام نموده لام
جعل را در لام لکم در هشت محل در النحل فقط و لام لا قبل را در لام لهم در النمل
و ها انه را در ها هو در چهار محل در آخر و النجم یعنی و انه هو رب الشعری
و انه هو اضحک و انه هو امات و انه هو اغنی و همچنین مدغم
ساخته باء لذهب را در باء بسمعهم و باء لا یعلمون الکتاب را در
باء بایدیهم و باء نزل الکتاب را در باء بالحق و ان الذین هر سه در البقره
مجموع بخلاف پس دیگران را اظهار باشد بر موافقه اصل و بقوله اولا احتراز
از دوم نموده یعنی و انزل الکتاب بالحق لیحکم بین الناس
قوله و ادغم تامنا تماری حـ لا تتفکروا طب تمدونن نحوی الظهرن
فلا یعنی ابو جعفر مالک لا تامنا را در یوسف بادغام محض خوانده یعنی بی
روم و اشمام پس یعقوب و خلف موافق اصل باشند در روم و اشمام و یعقوب
بکماله تاء اول را در تاء دوم ادغام نموده در فبای آلاء ربک تتماری
در و النجم و رویس خاصه در ثم تتفکروا ما بصاحبکم در آخر سبا
در وصل که اگر در هر دو محل ابتدا نمایند تلفظ بهر دو تاء کنند موافقه رسم مصحف
پس باقیان هر یکی موافق اصل باشند در اظهار هر دو تاء قوله تمدونن
یعنی قال اتمدونن بمال در النمل یعقوب ادغام کرده و خلف اظهار هر یکی
بخلاف اصل خود و اثبات یاء یعقوب از باب زواید بعد ازین معلوم خواهد
شد و ابو جعفر موافق اصل باشد در اظهار و اثبات قوله کذا التا
فی صفا و زجرا و تلوه • و ذروا و صبحا عنه و بیت بخلف لا
یعنی همچنانکه خلف تمدونن را اظهار کرده برخلاف اصل تاء را والصافات
و فالزاجرات و فالتالیات و والذاریات و فالملقیات

و فالمغیرات را نیز اظهار نموده در صاد صفا و در زای زجرا و در ذال ذکرا
و در واو ذروا و در صاد صبحا بر مخالفه اصل پس ابو جعفر و یعقوب موافق اصلشان
باشند در اظهار و همچنین خوانده اند خلف و یعقوب بیت طایفه را در النساء
با ظهار پس مخالف اصلشان باشند و ابو جعفر در اظهار موافق اصلش
باشد ها الکنایه یعنی این چهار بیت که بیان خواهند یافت در ذکر ها ضمیر مفرد مذکر
و سکن یؤده مع نوله و نصله • و نؤته و القه آ ک و القصر فحملا
و کتبقه خذ حز و سکن به و نرضه حا • و فطره حم و الاشباع محلا
و یاته ای حز و بالقصر طف و ارجه بن • و اشبع حذ و فی الکل فانقلا
یعنی ابو جعفر یؤده الیک را دو محل در آل عمران و نوله ما تولی و نصله جهنم را هر دو
در النساء و نؤته منها را دو موضع در آل عمران و یکموضع در الشوری و القه الیهم را در النمل
بسکون ها خوانده و یعقوب بقصر کسر ها پس هر دوشان مخالف اصل باشند چه نافع
بقصر و اشباع میخواند و ابو عمرو بسکون و خوانده اند ابن جماز و یعقوب و یتقه فاولئک
را در النور بقصر ها و ابن وردان بسکونش پس ابن وردان و یعقوب مخالف اصل اند
چه نافع سکون ندارد و ابو عمرو دارد و همچنین ابن جماز یرضه لکم را در الزمر خوانده
بسکون و یعقوب بقصر و ابن وردان به اشباع پس هر یکی برخلاف اصل باشند چه
نافع قصر و اشباع هر دو دارد و ابو عمرو سکون و اشباع و خوانده است ابن وردان
ارجه و اخاه را در الاعراف و الشعراء بقصر و ابن جماز باشباع و اگر چه این هر دو راوی
موافق هر دو راوی نافع اند چه قالون قصر دارد و ورش اشباع ولیکن اگر ذکر شان نمی کرد
معلوم نمی شد که هر یکی چه چیز را میخوانند قوله و فی الکل فانقلا یعنی خلف در مجموع این کلمات
نه گانه اشباع دارد پس مخالف اصلش باشد چه حمزه در یتقه اشباع و سکون دارد و در
باقی سکون مگر در ومن یاته که اشباع دارد پس در این یکی موافق باشند و ذکرش
از جهت اطراد باشد قوله و فی یده افصر طل و بن ترزقانه • و ما اهله قبل امکثوا
الکسر فصلا یعنی رویس ها ء غرفة بیده فشربوا و بیده عقدة النکاح هر دو در البقره

و قل من بیده ملکوت در قد افلح و سبحان الذی بیده ملکوت در یاسین بقصر
خوانده اند پس مخالف اصل باشند چه ابو عمرو به اشباع میخوانند و همچنین ابن وردان ترزقانه
الا نباتکما در یوسف بقصر خوانده پس او نیز مخالف اصل باشد و دیگران موافق و خلف خوانده
اهله امکثوا را در طه و القصص بکسر پس مخالف اصل باشد چه حمزه بضم میخواند قوله المد و القصر
یعنی این یک بیت که مذکور میشود در بیان مد و قصر است و مد عبارت از زیادتی مد بر مد
طبیعی و قصر ترک این زیادتیست قوله و مدهم وسط و منفصل اقصرن
الا حز و بعد الهمز و اللین اصلا یعنی از برای خلف که در متصل و منفصل مد دارد
مدی میانه بخوان و از جهت ابو جعفر و یعقوب در متصل توسط و در منفصل قصر پس هر سه مخالف
اصول خویش باشند چه نافع مراتب سه گانه دارد و ابو عمرو توسط و قصر و حمزه طول قوله و
بعد الهمز یعنی ابو جعفر در حرف مدی که بعد از همزه است مثل آمن و اوتی و ایمان و در حرف لین
مانند شیء و سوء و استیئس و سوءاتکم قصر دارد پس او مخالف اصل باشد چه نافع در نوع
اول طول و توسط و قصر دارد و در دوم طول و توسط و دیگران موافق اصلشان
قوله الهمزتان من کلمه یعنی این چهار بیت که ذکر می رود در بیان دو همزه اند در یک کلمه از آنجهت که یک
بر دو مقدم است این باب را بر باب لاحق مقدم داشته اند قوله لثانیهما
حقق یحق و سهلن • بمد ای و القصر فی الباب حللا یعنی روح همزه دوم
را هر حرکه که باشد از دو همزه در یک کلمه بتحقیق خوانده و ابو جعفر بتسهیل و با دخال الف بین الهمزتین
و رویس بتسهیل و بعدم ادخال پس هر یکی مخالف اصل باشد چه نافع تسهیل و الادخال
و تسهیل و عدم ادخال هر دو دارد و ابو عمرو تسهیل و الادخال دارد اما خلف موافق
اصل باشد در تحقیق و عدم ادخال قوله ءامنتم اخبر طب ءالهتنا اذ
ءان کان فذ و اسالم مع اذهبتم اذ حلا یعنی ءامنتم را
در الاعراف و طه و الشعراء اخبار یعنی به یک همزه و همچنین خوانده اند ابو جعفر ءانک
لانت یوسف را در یوسف باخبار و همچنین میخواند خلف ءان کان ذا مال را
در سوره ن به اخبار پس هر یکی از این سه کس مخالف اصول باشند چه ابو عمرو

با آمنتم را به استفهام یعنی بدو همزه و به تسهیل همزه دوم خوانده و نافع را انک را با دخال
وتسهیل یا بعدم ادخال وتسهیل وحمزه را ان کان به استفهام قوله و اصل یعنی با استفهام
بجز ان آن کان را واقوله را اذهبتم طیباتکم را در الاحقاف از ابوجعفر و یعقوب
اما هر یکی بر اصل خود باشند یعنی ابوجعفر با دخال وتسهیل خواند و رویس بقصر و تسهیل
و روح بقصر و تحقیق پس ایشان نیز مخالف اصل باشند نافع و ابوعمرو به اخبار خواندند
وخلف هم اخبار دارد بموافقه اصل قوله واخبر فی الاولی ان تکرر اذن سوی
اذا وقعت مع اول الذبح فاسئلا یعنی در یازده محل استفهام مکرر مشود
الرعد یک محل اذا کنا ترابا ائنا و در سبحان دو محل و اذا کنا عظاما ورفاتا ائنا
درمیان سوره و در آخر سوره و در قد افلح یک محل و اذا کنا ترابا و اباؤنا ائنا و در
العنکبوت را ائنکم لتاتون الفاحشة و ائنکم لتاتون الرجال و در الم سجده را اذا ضللنا
فی الارض ائنا و در والصافات دو محل هر دو را اذا امتنا و کنا ترابا و عظاما ائنا
و در الواقعه یک محل اذا کنا ترابا و عظاما ائنا و در والنازعات ائنا لمردودون
فی الحافره اذا کنا چون محلهاشان شناختی بدان که ابوجعفر در کلمه اول با خبار میخواند
و در کلمه دوم با استفهام در مجموع مگر در اذا وقعت و در اول از والصافات که کلمه
اول را با استفهام میخوانند و دوم را با خبار و اخبار در دوم درین دو محل از موافقه
واصل معلوم میشود که نافع نیز با خبار خوانده و استفهام در کلمه دوم از مواضع که باز
باقی از قوله رحمه الله و سهل بما انی در اشتر می آید والله اعلم قوله وفی الثانی اخبر حط
سوی العنکبا عکسا وفی النمل الاستفهام حبر فیهما کلا
یعنی یعقوب کلمه دوم را از استفهام ها باخبار خوانده و اول را با استفهام مگر
در سورة العنکبوت که اول را به اخبار خوانده و دوم را با استفهام مگر در سورة
النمل که هم اول و هم دوم را با استفهام خوانده اگر سایلی بگوید که میبایستی که عمل النمل
را ذکر نکردی زیرا که با اصل موافق است در استفهام جواب شنود که از انجهة ذکر
کرد که اگر در نظم عطف بر العنکبوت میگرفت در حکم العنکبوت داخل میشد و چنین است

ویرا پس در ادخال و عدمش و در تسهیل و ضدش بر اصل خود باشد و خلف در استفهام
هم در اول و هم در دوم در مجموع موافق اصل باشد الهمزتان من کلمتین یعنی این یک بیت
در بیان دو همزه است در دو کلمه و چون باب سابق در بیان دو همزه بود و این باب نیز
در بیان دو همزه است بنا بر موافقه این باب را از عقب او آورده قوله وحال
اتفاق سهل الثان اذ طوی وحققهما کالاختلاف یعی ولا
یعنی ابوجعفر و رویس همزه دوم را از متفقتین بتسهیل میخوانند پس ایشان هر دو
مخالف اصلها خود باشند زیرا که نافع تخفیف همزه اول و دوم هر دو دارد و ابوعمرو
اسقاط همزه اول دارد و چون مختلفتین را ذکر نفرمودند معلوم شد که ایشان هر دو
تخفیف مختلفتین موافق اصلها اند قوله وحققهما یعنی روح همزه دوم را خواه از
متفقتین و خواه از مختلفتین بتحقیق خوانده پس او نیز مخالف اصل باشد و خلف در
مجموع و اصلش موافق است قوله الهمز المفرد یعنی این سه بیت که مذکور خواهد
شد در بیان همزه اند که با همزه دیگر جمع نگشته و این یا ساکن باشد یا متحرک و از آنجهت
که همزه ساکن احق است ابتدا بان فرموده قوله وساکنه حقق حماه و ابدلا
اذا غیر انبئهم و نبئهم فلا یعنی یعقوب مجموع همزات ساکنه را بتحقیق میخواند
و ابوجعفر همه را ابدال میکند بحرفی که مناسب ماقبلش باشد خواه که این همزه فاء الفعل
باشد یا عین الفعل یا لام الفعل خواه در فعل و خواه در اسم و خواه درمیان و خواه در آخر مثل ماکول
و ماکول و ان یشا و یومنون و مومنون و بئس و بئس و نبئ مگر در انبئهم باسمائهم
در البقره و نبئهم عن ضیف در الحجر و نبئهم ان الماء در القمر که در این دو لفظ ابدال نمیکند
پس یعقوب و هم ابوجعفر مخالف ابوعمرو و نافع باشند چه ابوعمرو و ترک همزه و همز
هر دو دارد و نافع در فاء الفعل فقط دارد و خلف موافق اصل باشد در وصل و
مخالفش در وقف در تحقیق مگر در لفظ الذئب در یوسف چنانکه می آید ان شاء الله تعالی قوله
ورئیا فادغمه کرؤیا جمیعه وابدل یؤیده جد وخفوه جلا
کذالک قرا استهزی وتاتیه ریا نبوی یبطی ناشئک خاسئا الا

کذا امتلئت والخاطئة ومئة فئة فاطلق له والخلف فی موطئا الی
یعنی ابوجعفر ابدال کرده همزه را به یاء در اثاثا و رئیا در مریم و بواو در لفظ الرؤیا
و رؤیاک و رؤیای هر جا که واقع شوند و بعد از ابدال ادغام کرده یا را در یا و واو را در
واو قوله وابدل یؤیده ابتدا بیان حکم همزه متحرک است تا احزاب و این حکم یا قلب است
و یا حذف یا ادغام یا تسهیل و اول بیان قلب فرموده یعنی ابدال کن ای قاری همزه
مفتوحه مثل یشاء را در آل عمران بواو از ابن جاز پس ابوجعفر را دو وجه باشد و همچنین
ابدال کن از ابوجعفر همزه را بواو در مانند مؤجلا یعنی در همزه مفتوحه که فاء الفعل باشد
و ماقبلش مضموم مثل یوالف ویؤده و مؤذن و تواخذنا هر جا که بیاید قوله کذالک
قرئ یعنی همچنین ابدال کن از ابوجعفر همزه مفتوحه را به یاء چون ماقبلش مکسور باشد
مثل و اذا قرئ ولقد استهزئ و ان ناشئة اللیل و رئاء الناس و لنبوئنهم
ولمن لیبطئن و ان شانئک و خاسئا و هو حسیر و ملئت حرسا و الخاطئة و کاذبة
خاطئة و مائة و مائتین و فئة و فئتین و الفئتان و فئتکم در این مجموع بی خلاف و
در موطئا یغیظ الکفار در التوبه بخلاف دیگر ایشان بحذف فرموده قوله وحذف
مستهزؤن والباب مع تطؤ یطؤ متکا خاطین متکئی اولا
کمستهزئی منشون خلف بدا وجزا ادغم کهیئة والنبی وسهلا
ارایتم اسرائیل کاین وهاانتم مع اللائی وحققها جلا
یعنی ابن جعفر حذف میکند هر همزه مضمومه ماقبل مکسور را چون بعد از همزه واو باشد
و ضم همزه را نقل می کند بماقبلش مثل مستهزؤن و یستهزؤن و انبؤنی و الصابؤن
و یستنبؤنک و هر چه ازین باب است و همچنین حذف کرده همزه را از ان تطؤها
در الاحزاب و ان تطؤهم در انا فتحنا و لا یطؤن در التوبه و خاطین و الخاطین
و متکئین هر جا که بیاید و از انا کفیناک المستهزئین در الحجر اما این وردان در
نحن المنشئون حذف کرده بخلاف پس ابوجعفر را باعتبار سه وجه باشد ولیکن
دو وجه مقرر و مشهور قوله وجزا بیان ادغام است یعنی ابوجعفر همزه را در لفظ

جزءا در البقره و الزخرف و جزء در الحجر قلب بزای ساخته و بعد از ان زای
در زای ادغام کرده و همچنین همزه را در کهیئة الطیر در آل عمران و المائده و
در انما النسئ زیادة در التوبه بدل بیاء کرده و بعد از ان یاء را در یاء مدغم ساخته
قوله وسهلا بیان تسهیل است یعنی ابوجعفر همزه دوم را از لفظ ارایت و ارایتم
و ارایتکم و ارایت و افرایتم و از لفظ اسرائیل در همه قرآن تسهیل کرده قوله کاین
یعنی لفظ و کاین هر جا که بیاید ابوجعفر بخلاف نافع با الف ممدوده بعد از کاف و همزه
مسهله بعد از الف بروزن نائم میخوانند و همچنین در اللائی در الاحزاب و قد سمع الله و
الطلاق تسهیل میکند و در ها انتم در آل عمران و القتال با الف و همزه مسهله میخوانند ولیکن در و
کاین و اسرائیل و اللائی و ها انتم او را مد و قصر باشد از جهت تغییر در همزه چنانچه در کتب
قرائت مقرر شده پس ابوجعفر مخالف اصلش باشد چه نافع ابدال و حذف و ادغام ندارد
و در ارایت تسهیل و ابدال هر دو دارد و در اسرائیل تسهیل ندارد و در اللائی تسهیل و
تحقیق هر دو دارد و در ها انتم حذف الف و اثباتش دارد و خلف در مجموع در تحقیق موافق
اصلش و یعقوب نیز موافق است مگر در انچه اشاره بان نموده بقوله وحققها یعنی یعقوب
بخلاف اصلش همزه اللائی و ها انتم را بتحقیق میخوانند قوله لیلا اجز باب النبوة و النبی
ابدل لا والذئب ابدل بحملا یعنی ابوجعفر لفظ لئلا در البقره و النساء
والحدید بهمزه میخوانند بخلاف اصلش چه نافع هم ابدال و هم عدم ابدال هر دو دارد پس
یعقوب و خلف موافق اصل باشند قوله باب النبوة یعنی ابوجعفر کلمه النبوة را در
آل عمران والانعام والجاثیه والحدید و لفظ النبی و نبی و نبیا و النبیون و الانبیاء و النبیین
هر جا که هست به ابدال خوانده مخالفت اصل را چه نافع بهمزه میخوانند و یعقوب و خلف
موافق باشند در ابدال قوله والذئب یعنی موافق خلف لفظ الذئب را در سه محل در
یوسف اصلها خود در ابدال کرده پس در وصل مخالف اصل باشند و در وقف
موافقش النقل والسکت والوقف علی الهمزة یعنی این دو بیت آینده در ذکر نقل و
سکت و وقف بر همزه است قوله ولا نقل الا الآن مع یونس بدا

وَرِدْءًا أَوْ أَبْدِلْ إِمْ مِلْءُ بِهِ انْقُلَا یعنی ابو جعفر را در هیچ محل نقل نیست مگر
در الآن بهمزه استفهام و در الآن بی همزه استفهام و در ملء الارض در آل عمران
یعنی در ملء از روایت ابن وردان پس ابو جعفر را دو وجه باشند و مگر در ردءا
یصدقنی در القصص که در این یک محل نقل میکند و بعد ازان نون تنوین را الف بالابدال
مینماید اجراء للوصل مجری الوقف پس ابو جعفر مخالفت اصل کرده باشند چه نافع در
همه قرآن نقل و عدمش هر دو دارد و در لفظ الآن بهمزه استفهام نقل تنها دارد و در
ملء ندارد و یعقوب و خلف موافق اصلها خود اند در عدم نقل در همه من استبرق
طِبْ وَسَلْ كَيْفَ جَا وَقِفْ بِهِمْ وَلَا سَكْتَ فَكُنْ مُتَأَمِّلَا
یعنی رویس فقط من استبرق را در الرحمن نقل کرده و خلف همچنین در لفظ فسل
و وسل و سئلوا و فسئلوا الا غیر در همه قرآن نقل نموده و در هیچ محل سکت بر
همزه نکرده و در کلمات مهموزه در وقف بتحقیق خوانده پس رویس و خلف مخالف
اصل باشند چه ابو عمرو نقل ندارد و حمزه در فسل و مانندان در وصل نقل ندارد
و بر همزات سکت دارد و در وقف کلمات مهموزه را بتخفیف میخوانند قوله الادغام
الصغیر یعنی این چهار بیت که مشروع میشوند در ذکر ادغام صغیر اند و ادغام متقاربین
پس و ازانجهت صغیرش میخوانند که مدغم ساکن است قوله وَأَظْهِرْ إِذْ مَعْ
قَدْ وَتَاءِ مُؤَنَّثٍ لِأَخْرٍ وَعِنْدَ الثَّاءِ لِلْحَاءِ فَصِّلَا یعنی اظهار کرده اند
ابو جعفر و یعقوب ذال اذ را در نزد شش حرف یعنی فتج ذز س ص مثل اذ تاتیهم
اذ جعلنا اذ دخلوا اذ زین اذ سمعتموه و اذ صرفنا و دال قد را در نزد هشت حرف
یعنی ج ذ ز س ش ص ض ظ مثل قد جعلنا و لقد ذرانا و لقد زینا قد سمع الله قد شغفها
فقد صغت قد ضل فقد ظلم و تاء تانیث را در نزد شش حرف یعنی ث ج ز س
ص ظ مانند کذبت ثمود و جبت ز دناهم و جبت جنوبها و انبتت سبع و حصرت صدورهم
و کانت ظالمة و خلف اظهار نموده تاء را در نزد ثاء فقط پس ابو جعفر در قد و تاء
مخالف اصل باشند چه نافع ادغام دال قد در ضاد و ظا و ادغام تا در ظا دارد و در

اظهار اذ اگرچه موافق اصلست و بایستی که مذکور نشدی اما بموافقه قد و تا ز تانیث
ذکرش کرده و یعقوب در مجموع مخالف اصل آمده چه ابو عمرو در همه ادغام دارد
و خلف در اظهار ثاء مثلثه مخالفت و در بواقی موافق قوله وَهَلْ بَلْ فَتًى مَعْ هَلْ
تَرَى وَلَبِثْتُ وَاغْفِرْ لِي يُرِدْ صَادِ ذِكْرِ حُلَا یعنی خلف
ام هل و بل را اظهار کرده در تاء و ثاء و سین و در بل طبع الله در النساء نزد این
جمله در اظهار مخالف اصل باشد و در باقی موافق قوله مع هل تری یعنی یعقوب اظهار
کرده لام هل تری من فطور را در الملک و هل تری لهم من باقیة در الحاقه و همچنین اظهار
نموده با را در فاء در مثل قال اذهب و ذال را در تاء در فنبذتها در طه و راء را
در لام در مانند رب اغفر لی و ان اشکر لی و یغفر لکم و دال را در ثاء از یرد ثواب در
آل عمران و دال صاد را از کهیعص در ذال ذکر پس ابو جعفر در مجموع موافق اصل
باشد در اظهار و خلف در ادغام فنبذتها و یرد ثواب و در کهیعص ذکر و در اظهار
مثل رب اغفر لی هم موافق اصل باشد و مخالفتش در ادغام هل تری از قوله و بل
بل فتی معلوم شد و چون حمزه از تمام طرق خلف و از بعض طرق خلاد در مثل قال اذهب
فمن اظهار داشته چنانچه منطوق نشر و طیبه و غیرهما است ناظم رحمة الله طرف
اظهار را راجح فرموده و چنان نموده که گویا حمزه را ادغام نیست و ازین جهت ذکر خلف
نکرده یعنی او در اظهار موافق اصلیت قوله اخذت طل و اورثتم حمی فاذ لبثت
عنهما وادغم مع عذت اب ذا اعلی حلا یعنی رویس ذال ذال
در تاء اظهار کرده بخلاف اصلش در مثل اخذت و اخذتم و هر چه ازین لفظ آید
پس دیگران در ادغام موافق اصول باشند و همچنین اظهار کرده اند یعقوب ثاء را
در تاء در اورثتموها در الاعراف و الزخرف و در لبثت و لبثتم در البقره و الکهف
و قد افلح برخلاف اصلشان قوله وادغم یعنی ادغام کن از ابو جعفر لبثت و لبثتم را وا
لفظ عذت بربی یعنی ذالش را در تاء ادغام کن در المؤمن و الدخان و اظهار
عذت را از یعقوب پس ابو جعفر مخالف اصل باشد در ادغام لبثت و لبثتم

و عذت و یعقوب همچنین مخالف بود در اظهار عذت و خلف در ادغامش موافق قوله
وَيَاسِينَ نُونَ أُدْغِمْ حِطْ وَسِينِ مِيمِ فُزْ يَلْهَثْ اظْهِرْ آدُ وَارْكَبْ مَعَنَّا الَا
یعنی خلف و یعقوب برخلاف اصلشان نون را از یاسین و از نون و القلم در نزد واو
ادغام نموده اند و چون ابو جعفر سکت دارد ذکر او ننموده و همچنین ادغام کرده خلف
نون را در میم در طسم در الشعراء و القصص پس خلف در ادغام مخالف اصل باشد و ابو جعفر
و یعقوب موافق قوله یلهث یعنی ابو جعفر اظهار کرده ثاء یلهث را در ذال ذلک در الاعراف
پس مخالفه اصل نموده باشد چه نافع ادغام و اظهار هر دو دارد و یعقوب و خلف موافق
اصل باشند در ادغام و همچنین اظهار کرده اند خلف و ابو جعفر باء را از یا بنی ارکب
در میم معنا در هود برخلاف اصلشان چه حمزه و نافع هم اظهار و هم ادغام دارند و یعقوب
در ادغام موافق اصلش باشد قوله النوع الساکنة و التنوین یعنی این یک بیت که خواهد
آمد در میان احکام نون ساکن و تنوین است و نون ساکن هم ملفوظ میشود و هم مکتوب
چه در میان و چه در آخر و چه در وصل و چه در وقف و تنوین ملفوظ میگردد در وصل و در آخر
پس بایشان فرق باشد قوله وَعِنْدَ يَا وَالْوَاوِ فُزْ وَبِغَيْنٍ خَا أُتِلْ الْاخْفَا
سِوَى يُنْغِضْ يَكُنْ مُنْخَنِقْ فَلَا وَغُنَّةَ يَا وَالْوَاوِ فُزْ وَبِخَا وَغَيْنِ
الِاخْفَا سِوَى يُنْغِضْ يَكُنْ مُنْخَنِقْ لَا یعنی خلف غنه نون و تنوین را باقی داشته
در نزد یاء و واو در مثل من یقول و یومئذ یصدعون و من وال و من اعناب و الزیتون
پس خلف در باقی داشتن غنه مخالف اصلش باشند و ابو جعفر و یعقوب موافق قوله وبغین
یعنی ابو جعفر اخفا نموده نون و تنوین را در نزد غین و خاء در همه قرآن مانند من غل و
مار غیر و من خیر و نزلا خالدین مگر در سه کلمه که بر اصل اظهار میکند و آنها فسینغضون الیک
رؤسهم است در سبحان الذی و ان یکن غنیا در النساء و المنخنقة در المائده پس ابو جعفر در
اخفاء مخالف اصل باشد و دیگران موافق در اظهار قوله الفتح و الاماله یعنی که این قطعه که ذکرش
خواهد رفت در بیان فتح و اماله است و اماله مایل کردن الف است یا فتحه بجانب یاء یا کسره و فتح
نا کردن این عملست قوله وَبِالْفَتْحِ قَهَّارِ الْبَوَارِ مَنَاقِ مَعْ عَيْنِ الثُّلَاثِي ذَانِ جَا شَاءَ

كَالْأَبْرَارِ رُؤْيَا اللَّامِ تَوْرِيَةٌ فِدْ وَلَا تُمِلْ حُزْ سِوَى أَعْمَى بِسُبْحَانَ أَوَّلَا
وَأَمِلْ خَلَفٌ كَالْأَبْرَارِ رُؤْيَا بِلَامِهَا وَتَوْرِيَةٌ فِدْ حُمِّيَ بِالْأَسْرَا حَرَى
وَطُلْ كَافِرِينَ الْكُلِّ وَالنَّمْلِ حُظْ وَيَاسِينَ يُمِنْ وَافْتَحِ الْبَابَ إِذْ عَلَا
یعنی خلف هر چه حمزه اماله کرده او نیز کرده تا معلوم شود که مرضات را اماله نکرده و هر چه حمزه
اماله کرده او نیز کرده مگر در موضعی چند که مخالفه نموده یعنی اگر حمزه بفتح خوانده او اماله کرده یا
بعکس یا اگر حمزه بین بین خوانده او اماله تامه کرده همچنانچه لله الواحد القهار را در ابراهیم
و المؤمن و دار البوار جهنم را در ابراهیم و ضعافا خافوا را در النساء و حاق و زاغ و زاغوا و خاب
و خاف او خافت و زاد و زادوا و زادتهم و خاب و طاب و ضاق را هر جا که هستند بفتح خوانده
قوله ران یعنی خلف بل ران در التطفیف و جار و شار را در همه قرآن و لفظ الابرار و
القرار و الاشرار و انا آتیک را دو موضع در النمل و الرؤیا معروف بالف و لام را و کلمه التوریة
را در همه قرآن باماله تامه خوانده پس خلف درین مجموع مخالفه اصل کرده باشد چه حمزه
القهار و البوار و الابرار و القرار و الاشرار و التوریة را بین بین خوانده و در ضعافا و آتیک
اماله و فتح هر دو کرده و در الرؤیا بفتح تنها دارد و در بواقی اماله فقط قوله ولا تمل یعنی هر جا ابو عمرو
آنرا اماله کرده تو آنها را از برای یعقوب اماله مکن مگر لفظ اعمی اول را یعنی و من کان فی هذه اعمی
در سبحان و مگر در لفظ الکافرین را از رویس که این دو لفظ را اماله کن و در انها کانت من
قوم کافرین در النمل روح موافقه رویس مینماید در اماله قوله و یاء یعنی روح بخلاف اصل اماله
یاسین را نموده و ابو جعفر مجموع باب اماله را بفتح خوانده پس یعقوب در فتح خلاف اصل کرده
باشد چه ابو عمرو در مثل اشتری و النار و الکافرین و الناس مجرور و آکرو المکرو در ها
و یاء کهیعص و در ها طه اماله تامه دارد و در موزون فعلی بحرکات ثلاث در فاء و در اواخر
آیات طه و النجم و المعارج و القیامة و النازعات و عبس و سبح اسم و الشمس و اللیل و
الضحی و العلق و در انی استفهامیه و در یا ویلتی و یا اسفی و یا حسرتی و در حم منعکا بین بین
دارد و روح نیز در اماله یاسین مخالفت چه ابو عمرو فتح یاء دارد و ابو جعفر هم مخالف
اصلست زیرا که نافع در ذوات الیاء بین بین و فتح و در ذوات الراء اماله فقط دارد و

واز روایة قالون در شفا حرف ها را امالهٔ تامه و در لفظ التوریة بین بین و فتح هر دو دارد

قوله الرات واللامات والوقف علی المرسوم یعنی این شش بیت که شروع میکنند در بیان تفخیم راات و ترقیق لامات و وقف بر نوشتهٔ مصحف عثمانی است قوله

کقالون راآت ولامات اتلها. وقف یا ابه بالهاء الا تم لولم خلا

وسائرها کالبز مع هو وهی عنه. نحو علیهن الیه ربی الملا

یعنی ابو جعفر تفخیم راات و ترقیق لامات دارد همچون قالون پس اصل را مخالفه کرده باشند چه نافع هم در راات و هم در لامات هر دو وجه را دارد و از قوله وقف یا ابه تا آخر باب بیان وقف بر مرسوم الخط است یعنی وقف کن بر یا ابت هر جا که واقع شود به ها از ابو جعفر و یعقوب بخلاف اصلشان چه نافع و ابو عمرو وقف به تا کرده اند و خلف موافق اصل باشد در وقف به تا و از سکوت از ذکر کلمات باقیه معلوم میشود که ابو جعفر و خلف بر سر ها رتا یعنی که بتا در از مرسوم است وقف هم بتا میکنند و یعقوب بها ر بموافقهٔ اصولشان قوله ولم خلا یعنی یعقوب وقف کرده بر لفظ لم و فلم و فیم و مم و عم با الحاق ها سکت بعد از میم در پنج لفظ همچون بزی مثل فلمه و فیمه و ممه و عمه و بمه و بدانکه وجه شبه در قوله کالبز الحاقت و هم در اختلاف قوله مع هو یعنی هم یعقوب الحاق می نماید ها سکت را هم در وقف بی خلاف بعد از واو از لفظ هو و بعد از یا از کلمه هی خواه که بر سر ایشان لام یا واو یا فا در آمده باشد مثل وهو و فهیه و خواه که نیامده باشد همچون هوه و هیه قوله عنه یعنی جمهور راویان نقل کرده اند که یعقوب الحاق ها سکت نموده در وقف بعد از نون مشدده در ضمیر جمع مونث خواه حاضر و خواه غایب مثل علیهن و خطیکن بعد از یا مشدده پس در نون مشدده و یا مشدده دو وجه باشد الحاق و عدم الحاق در مثل علی و الیه و مصرخی قوله

وذو ندبة مع کرطب وله اخذن سلطانیه مالی و

ماهی موصلا جاء واثبت فی کذا الحذف کتابیه حسابی لتن

اقتد لدی الوصل حقلا یعنی رویس فقط الحاق ها سکت نموده بعد از الف در وقف در مثل یا ویلتیه و یا حسرتیه و یا اسفیه و بعد از میم در ثم ظرفیه که بفتح ثا راءت

یعنی

یعنی لمه پس یعقوب و رویس در الحاق مخالف اصل باشند چه ابو عمرو الحاق ندارد و ابو جعفر و خلف موافق در عدم الحاق قوله ولها احذفن یعنی یعقوب در وصل ها سکت را حذف میکند از نه لفظ یعنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه وما هی فاقرأوا کتابیه ملاق حسابیه ولم ادر ما حسابیه هر شش در الحاقه ولم یتسنه در البقره و فبهدیهم اقتده در الانعام و ما ادریک ماهیه در القارعه پس در وقف الحاق باشند و خلف بخلاف حمزه در مالیه و سلطانیه و ماهیه در حالین ها را اثبات میکند پس یعقوب در الحاق در مجموع مخالف اصل باشد و ابو جعفر موافق و خلف در البقره و الانعام موافق حمزه است در حذف در وصل و در اثبات وقف قوله

وایا با یا ما طوی وبما فتحن وبالیاء ان تحذف لساکنه حلا

کتغن النذر من یوت واکنز ولام مال مع ویکانه ویکان ثلاثه

یعنی رویس وقف کرده در ایا ما تدعوا در سبحان بر ایا و خلف بر ایا ما پس هر یکی مخالف اصل باشند چه ابو عمرو و حمزه وقف بعکس میکنند و ابو جعفر در وقف بر ایا ما موافق نافع باشد قوله وبالیاء ان تحذف یعنی هر یایی ساکن که بعد از وی الف و لام تعریف باشد و از جهت التقاء ساکنین آن یا را از لفظ افتاده و در رسم نیز بمتابع لفظ ننویسند پس یعقوب در وقف آن یا را محذوف را باز پس آورده و وقف بیا میکند مانند ومن یوت الحکمه در البقره وسوف یوت الله المومنین در النساء و اخشون الیوم در المایده و یقص الحق در الانعام و ننج المومنین در اخر یونس و تغن النذر در اقتربت ولیکن در ومن یوت الحکمه تا را مکسور کرده اند پس یعقوب مخالف اصل باشد در اثبات و ابو جعفر و خلف موافق در حذف قوله ولام یعنی قراء ثلاثه وقف کرده اند بر لام در فمال هولاء القوم در النساء ومال هذا الکتاب در الکهف ومال هذا الرسول در الفرقان و فمال الذین کفروا در المعارج و بر نون در ویکان و بر ها در ویکانه پس یعقوب مخالف اصل باشد چه ابو عمرو وقف بر یا می کند نه بر لام و همچنین وقف بر کاف میکند نه بر نون و ها و ابو جعفر و خلف موافق اصل باشند و در ویکان

یعنی

یعقوب وقف بر یا میکند و دیگران بر نون بموافقهٔ اصولشان قوله یاءات الاضافه یعنی این چهار بیت که بیان میشود در احکام یاءات اضافه است قوله

کقالون اذنی دین سکن ولخوتی وربی افتح اصلا واسکن الباب حملا

سوی عند لام العرف لا الندا وغیر محیای من بعد اسمه و احذفا ولا

عبادی لا یخوف اوهی افتحالها وقل لعبادی طب فتا واه و لا

لدی لام عرف نحو ربی عبادی الندا مسنی ایتی اهلکنی ملا

یعنی مجموع یاءات اضافه که قالون آنها را مفتوح ساخته ابو جعفر نیز مجموع را بفتح خوانده خواه که از پس یا همزه مفتوحه باشد و خواه همزه مکسوره و خواه همزه مضمومه و خواه الف و لام تعریف و خواه الف وصل بی لام و خواه غیر همزه مگر در سه محل که ابو جعفر مخالفهٔ اصل نموده اول ولی دین در الکافرون که نافع بفتح خوانده و او بسکون دوم و بین اخوتی در یوسف سیم ربی انی در حم السجده که نافع در ایشان هر دو هم فتح و هم سکون دارد و ابو جعفر فتح فقط قوله واسکن الباب یعنی یعقوب همه یاءات اضافه را بسکون خوانده غیر از یایی که بعد از وی لام تعریف باشد و آن چهارده محل است عهدی الظالمین و ربی الذی یحیی هر دو در البقره و ربی الفواحش و عن ایاتی الذین هر دو در الاعراف و اتینی الکتاب در مریم و مسنی الضر در الانبیا و عبادی الصالحون در الانبیا و یا عبادی الذین امنوا در العنکبوت و عبادی الشکور در سبا و ان ارادنی الله بضر و یا عبادی الذین اسرفوا هر دو در الزمر و اهلکنی الله در الملک و غیر از محیای در الانعام و بعدی اسمه احمد در الصف که اینها را بفتح خوانده مگر یا عبادی الذین امنوا در العنکبوت و یا عبادی الذین اسرفوا که در این دو محل را بسکون خوانده و مگر در قل لعبادی در ابراهیم که در آن دو وجه خوانده چنانچه مذکور میشود پس یعقوب در آن دو محل ندا موافق اصل باشند و در باقی مخالف قوله و احذفا یعنی یا عبادی لا خوف علیکم در الزخرف روح از الحذف بیا خوانده در حالین پس مخالف اصل باشد چه ابو عمرو یا را در حالین خوانده و ابو جعفر و خلف و رویس چون مذکور نشدند معلوم شد که موافق اصول اند چه نافع و ابو عمرو سکون در حالین دارند و حمزه حذف در حالین قوله وافتحالها یعنی

یعنی

بفتح یا خوانده اند قومی اتخذوا را در الفرقان پس یعقوب را دو وجه باشد پس مخالف اصل باشد چه ابو عمرو فتح ندارد قوله وقل لعبادی یعنی رویس و خلف قل لعبادی الذین را در ابراهیم بفتح یا خوانده اند پس یعقوب مخالف اصل باشد چه ابو عمرو فتح فقط دارد و او فتح و سکون و خلف نیز مخالف اصل باشد چرا که حمزه سکون در حالین دارند قوله واه و لا یعنی خلف در آن دوازده یا که بعد از آنها لام تعریفست بفتح خوانده و در یا عبادی الذین امنوا و یا عبادی الذین اسرفوا بسکون پس در آن دوازده مخالف حمزه باشد و در این دو موافق قوله الیاءات الزوائد یعنی این شش بیت که شروع خواهند شد در بیان یاءات زایده اند و مراد بیاء زایده آنست که در مصاحف عثمانیه نباشد و ملفوظ کردند پس ابو جعفر که در وصل ثابت میدارد حکم صلهٔ اش دهد و یعقوب که در حالین باثبات میخواند حکم حروف مدش دهد مثل العالمین و داود و النبیین که در رسم محذوف اند و در لفظ در حالین ثابت قوله

وثبت فی الحالین لا یتقی بیوسف حز کروس الای والجبر موصلا

یوافق قالون سالف الحرف فی الدع و اتون تسئلن تؤتون کالاخر مع ولا

و اشرکتمون الباد حز فی قد هدین و اتبعونی کذو تمدنن و صلا

دعان وخافونی و قد زاد فاتحا یردن بحالیه و تبتغن لا

تلاق التنادی بن عبادی اتوطما دعا اتل و اخذف مع تمدونی فلا

یعنی یعقوب مجموع یاءات محذوفه را در حالین ثابت می دارد غیر از انه من یتق و یصبر در یوسف که در حالین از الحذف میخواند خواه که این یاءات روس ایات باشند و خواه که نه پس مخالف ابو عمرو باشد چرا که او در وصل فقط اثبات دارد و در روس آیات ندارد و خلف در حذف موافق اصل باشد مگر در دو محل که خواهند آمد قوله وا طر یعنی ابو جعفر در حالهٔ وصل ثابت میدارد هر یایی که در شاطبیه ذکر رفته که نافع آنها را ثابت داشته و بیرون از آنها همچنین یا را اثابت داشته در اجیب دعوة الداع اذا دعانی و در واتقونی یا اولی الالباب هر سه در البقره و در فلا تسئلنی ما لیس در هود و در توتونی موثقا در یوسف و در واخشونی ولا تشتروا در المایده و در بما اشرکتمونی من قبل در ابراهیم و در سواء العاکف فیه والباد

یعنی

در الحج و در ولا تخزونی فی ضیفی در هود و در و قد هدینی در الانعام و در یا قوم اتبعونی اهدکم
در المومن و در ثم کیدونی در الاعراف و در و خافونی ان کنتم در ال عمران قوله و قد زاد یعنی
ابوجعفر یا را اثبات داشته در ان یردنی الرحمن در یاسین و الا تتبعنی افعصیت امری
در طه در حالین و در وصل یا را از هر دو لفظ مفتوح خوانده پس ابوجعفر مخالف اصل باشد
در اثبات در وقف و در اثبات و فتح در وصل در ان یردن و در اثبات در وقف و فتح
در وصل در الا تتبعنی قوله التلاق و یوم التناد هر دو در المومن پس ابوجعفر را اثبات
از یک روایت باشد بخلاف نافع که او از هر دو روایة دارد پس مخالف باشد قوله عباد اتقو
یعنی رویس یا را اثبات دارد بعد از دال در حالین در یا عبادی فاتقون پس یعقوب
اثبات و حذف هر دو بخلاف ابوعمرو که او را حذف فقط است و همچنین ثابت میدارد
ابوجعفر یا را در و تقبل دعاء در ابراهیم در وصل بخلاف اصل جز نافع حذف و اثبات
هر دو دارد قوله واحذف یعنی خلف بحذف یا خوانده و در و تقبل دعاء و در قال اتمدونن
در النمل پس در هر دو مخالفت اصل کرده باشد چه در اول حمزه اثبات دارد در وصل و در
دوم در حالین قوله ایتنی نمل یسر وصل و تمت الاصول بعون الله دررا
مفصلة یعنی روح در وصل حذف میکند یا را بخلاف اصل از فما اتینی الله خیر در النمل
پس در وقف اثباتش باشد و از ذکر ناکردن ابوجعفر و رویس معلوم شد که ایشان
هر یکی موافق اصل اند اگر گویی که از سکوت از ذکر وقف ابوجعفر و یعقوب لازم می آید
که ایشان هر دو را در وقف هم اثبات باشد و هم حذف همچون نافع و ابوعمرو و حال آنکه
منصوص کتب معتبره از ابوجعفر حذف فقط است و از یعقوب اثبات فقط و از ینجا لازم
می آید نه موافقت جواب آنست که چون نافع از هر دو روایة حذف دارد و از روایة قالون
فقط اثبات و اصطلاح ناظم آنست که قاری موافق قاری باشد در هر دو روایه نه در
دیگر روایه پس صادق باشد که ابوجعفر موافق نافع است در حذف در وقف و ابوعمرو
چون بیشتر قراءة او اثبات را روایه کرده اند در وقف از آنجهة که در قراءة او در این لفظ
اعتبار اضافه بیشتر از اعتبار زیادتی است پس مذهب این جماعت صادق آمد

یعقوب موافق ابوعمرو آمده در وقف و الله اعلم قوله و تمت الاصول یعنی و تمام شد ابواب اصول این قصیده
به یاری و توفیق حق عز و جل و علا در این حالت که این اصول در صغار و کبار مثل در مالی که
همه را از یکدیگر جدا نشان کرده اند قوله باب فرش الحروف یعنی از اینجا تا آخر در بیان ذکر کلم
مختلف فیها است هر یکی در محل و سوره خود همچنانچه بساطی را که میگسترند هر گوشه را از آن
در محل خودش قرار میدهند قوله سورة البقرة یعنی این مقدار که مشروح خواهد شد
بیان اختلافات سورة البقره است قوله حروف التهجی افصل بسکت کالف
لا یخدعون اعلم جی و اشمما طلا یقیل و ما معه و یرجع کیف جا
اذا کان للاخری فسمی حلا حلا یعنی ابوجعفر بر هر حرفی از حروف مقطعات
که در اوایل سوره اند سکتی اندک کرده خواه آن حروف چند حرف بهم پیوسته باشند مثل
الم حم کهیعص و خواه که مفرد باشند مثل ص و القرآن ق و القرآن ن و القلم پس مخالف اصل
باشد و باقیان در عدم سکت موافق قوله یخدعون یعنی و ما یخدعون باین کیفیة قراءة ابوجعفر
و یعقوب است پس مخالف اصلها باشند جز نافع و ابوعمرو و ما یخادعون خوانده اند و خلف
نیز چون حمزه یخدعون میخوانند و ابوجعفر و یعقوب یکذبون را بتشدید خوانده اند و خلف بتخفیف
بر موافقة اصول ایشان قوله و اشمما یعنی رویس کسر حرف اول را از قیل هر جا که بیاید و از
غیض الماء در هود و از سیئ بهم در هود و العنکبوت و از حیل بینهم در سبا و از سیق الذین دو
محل در الزمر و از جیء بالنبیین در الزمر و از جیء یومئذ در والفجر میان کسر و میان ضمی و او ادا کرده
قوله و یرجع کیف جا یعنی یعقوب هر لفظی که از رجوع اخروی مشتق باشد مثل الیه ترجعون
و ترجع الامور بفتح حرف مضارعه و بکسر جیم خوانده پس مخالف اصل باشد و ابوجعفر موافق
جز ابوعمرو که نافع هر دو ضم و فتح دارند و خلف در فتح و کسر در ترجع الامور و در ضم
و فتح در غیر آن موافق حمزه باشد قوله و الاولی و اغفل قل القفل هو ادری
و هی یمل هو ثم اهوا سکن اذ و حلا حرک و این اضمم ملئکة اسجدوا ق اذ
اذک فتی لا خوف بالفتح حلا یعنی ابوجعفر و الیه یرجع الامر را در هود بفتح یاء
و کسر جیم خوانده همچنین در القصص و ظنوا انهم الینا لا یرجعون را بفتح یاء و کسر جیم

محل
پس در هود مخالف اصل باشد و در القصص موافق و یعقوب بر اصل خود خوانده و خلف در هر دو
موافق اصل باشد در فتح و کسره و بقوله للاخری احتراز فرموده اند مثل صم بکم عمی فهم لا یرجعون و
فما استطاعوا مضیا و لا یرجعون قوله هو و هی یعنی ابوجعفر ها و هو فهو و لهو و هی و فهی
لهی هر جا که بیاید و ها ان یمل هو در البقره و ثم هو در القصص بسکون خوانده و یعقوب بضم
پس ذکر ابوجعفر از برای مخالفت باشد جز نافع در این مجموع بسکون و ضم دارد و مگر در ان یمل
هو که بطریق شاطبیه ضم فقط دارد و بطریق نشر و طیبه ضم و سکون و یعقوب در ضم
هو و هی مخالف اصلش باشد و در ان یمل هو و ثم هو موافق قوله و این اضمم یعنی للملئکة
اسجدوا در این سوره و در الاعراف و الکهف و طه ابوجعفر بضم تا خوانده بمتابعت جیم بخلاف
نافع و باقیان بکسر تا بر موافقت اصلشان قوله ازل یعنی خلف بخلاف و باقیان بوفاق
اصول فازلهما الشیطان بحذف الف و تشدید لام خوانده اند قوله و لا خوف یعنی هر جا که
در قرآن لفظ لا خوف علیکم یا علیهم واقع شود یعقوب از ابفتح فا بی تنوین خوانده بر
خلاف اصلش و ابوجعفر و خلف برفع و تنوین بر موافقة اصلشان و ابوجعفر و خلف
در تزکیر و لا تقبل و یعقوب در تانیث موافق اصول اند قوله و عدنا اتل بادی باب بارئ
اتحکم اساری فلیحذف الامانی منجلا الا یعد و لخاطب
فنا یعملون قل حوی قبله اصل و بالغیب فی حلا یعنی ابوجعفر بخلاف
و یعقوب بوفاق اصلشان لفظ و اعدنا را در این سوره و الاعراف و طه بحذف الف
بعد از واو خوانده اند و خلف بموافقة اصلش با اثبات الف و ابوجعفر موافق نافع اند در
یا مضمومه و فتح فاء و یعقوب و خلف موافق ابوعمرو و حمزه در نون مفتوح و فاء مکسور در
یغفر لکم قوله باری یعنی یعقوب بخلاف و باقیان بوفاق اصلهاشان لفظ بارئکم و یامرکم
و یامرهم و تامرهم و ینصرکم و یشعرکم را به اتمام کسر در بارئکم و به اشباع ضم در باقی میخوانند
و قرار سه کانه همه موافق اصول اند در هزوا یعنی ابوجعفر و یعقوب هزوا بضم زای و بهمزه
میخوانند و خلف بسکون زای و بهمزه در حالین قوله اساری فدی یعنی خلف اساری
خوانده بخلاف حمزه که او اسری میخوانند و ابوجعفر و یعقوب موافق اصل باشند در

اساری

اساری قوله خف الامانی یعنی خوانده است ابوجعفر در این سوره بخلاف اصلش الا امانی
بتخفیف یاء و تلک امانیهم را بسکون و تخفیف یاء و بکسر هاء و در النساء لیس بامانیکم و
لا امانی اهل الکتاب را و در الحدید و غرتکم الامانی را بتخفیف و سکون یاء در هر سه پس
دیگران موافق اصل باشند در تشدید و ابوجعفر در جمع خطیاته و دیگران در افرادش
با اصول موافق آمده اند و بدان که ناظم بنا بر ضرورت شعر در بسیار مواضع ترتیب را در
میان کلمات مختلف فیها رعایة نفرموده قوله یعبد و خاطب یعنی خلف لا تعبدون را
بخطاب قراءة میخواند بخلاف حمزه که او را غیبة است و ابوجعفر و یعقوب در خطاب
موافق اصل اند قوله یعملون یعنی و الله بصیر بما یعملون بخطاب قراءة یعقوب است بخلاف
اصلش که او بغیبة خوانده و ابوجعفر و خلف موافق اصل اند در غیبة قوله قبله یعنی و ما الله
بغافل عما یعملون اولئک ابوجعفر از الخطاب خوانده و خلف و یعقوب بغیبة پس هر
مخالفة با اصول داشته باشند جز نافع غیبه دارد و حمزه و ابوعمرو بخطاب قوله
و قل حسنا معه تفادوا و نفتها و کسن جوی الفتح و الرفع اصلا
یعنی خوانده است یعقوب بخلاف ابوعمرو و للناس حسنا را بفتح حاء و سین و تفادوهم
بضم تا و فتح فا و الف بعد از فاء و او نفتها را بضم نون اول و کسر سین بی همزه و و لا تسئل
عن اصحاب را بفتح تا و سکون لام و باقیان در مجموع موافق اصول اند مگر ابوجعفر در
و لا تسئل که او بخلاف نافع همچون دیگران میخوانند و ابوجعفر و یعقوب در تشدید ظا تظاهرون
و خلف در تخفیفش موافق اصول اند و جون لفظ تنزل و ینزل و ننزل خواه معروف
و خواه مجهول را ذکر نفرموده دانسته شده که ابوجعفر و خلف تشدید خوانده اند موافق
نافع و حمزه و یعقوب بتخفیف در الحاکه ابوعمرو خوانده مگر در قوله و الله اعلم بما ینزل
در النحل که یعقوب مخالفه فرموده و بتشدید خوانده چنانچه در سوره می آید و در
الحجر پس بتشدید میخوانند و ابوجعفر جبریل را بکسر جیم و را بی همزه و میکائیل را بهمزه بعد
از الف بی یاء و تشدید و نصب و لکن الشیاطین خوانده و یعقوب جبرئیل میکائیل
را بروزن اکلیل و اسحق و لکن الشیاطین را بتشدید و نصب و خلف جبرئیل میکائیل

بوزن منجنيق واسرافيل ولكن الشياطين را بكسر نون مخففه ورفع الشياطين خوانده بموافقه
اصول قوله وكسر اتخذ اذ سكن ارنا فارس حز خطاب تقولوا طب
وقبل ومن صلا يعني ابوجعفر واتخذوا من مقام را بكسر خا خوانده بخلاف نافع كه او بفتح
ميخواند ويعقوب وخلف در كسر موافق اصل اند قوله سكن يعني يعقوب وارنا مناسكنا را
ورب ارني را هر دو درين سوره وارنا الله جهرة را در النسا ورب ارني انظر را در الاعراف
وارنا اللذين را در حم سجده بسكون فقط خوانده بخلاف ابوعمرو كه او اختلاس وسكون
هر دو دارد وابوجعفر وخلف در اشباع كسر موافق نافع وحمزه اند وابوجعفر همچون نافع و
اوصى ميخوانند ويعقوب همچون ابوعمرو ووصى بفتح وخلف همچون حمزه ووصى باماله قوله خطاب
يعني رويس ام تقولون ان ابراهيم را بخطاب خوانده بخلاف ابوعمرو چه او بغيبة ميخواند
ابوجعفر وروح در غيبة موافق نافع وابوعمرو باشند وخلف در خطاب موافق حمزه وابوجعفر
همچون نافع بر اثبات واو است در رؤف ويعقوب وخلف همچون ابوعمرو وحمزه بر حذفش
در مجموع قرآن قوله وقبل يعني عما تعملون كه از عقب او ومن حيث خرجت است يعقوب
بخطاب اش خوانده بخلاف ابوعمرو كه او بغيبة ميخواند وابوجعفر وخلف در خطاب موافق
نافع وحمزه اند قوله وقبل وفي اذ غنى وترى اتل خاطبا حز وان اكرم
معا جا كي العلا يعني عما يعملون ولئن اتيت روح از الخطاب خوانده وخلف
بغيبة پس ابوجعفر در هر دو در غيبة موافق نافع وابوعمرو باشند وخلف مخالف حمزه
چه او بخطاب ميخواند قوله وترى يعني يعقوب ولو ترى الذين ظلموا را بخطاب خوانده بخلاف اصلش
چه ابوعمرو بغيبة ميخواند وعدم ذكر ابوجعفر وخلف دلالة بران نموده كه ابوجعفر در خطاب
موافق نافع است وخلف در غيبة موافق حمزه قوله وان اكرم يعني ابوجعفر ويعقوب ان
القوة جميعا را وان الله را بكسر همزه خوانده اند بخلاف اصلشان چه نافع وابوعمرو
بفتح ميخوانند وخلف در فتح موافق حمزه است قوله فاول يطوع حلا الميتة اشدد
وميتة وميتا ادوا الانعام حلا وفي حجرات ظل وفي الميت حز
واول الساكنين اضمم فتى وبقل لو بكسر وطا اضطر قا كسرة ا

وان عك ليس البر فوز وثقلوا ولكن وبعد انصب الا اشدد كملوا
كسوص حم والعسر واليسر اثقلا يعني من تطوع خيرا بيا تحتاني در محل با فوقاني
وتشديد طا وبسكون عين قراءة يعقوب است بخلاف ابوعمرو كه او بيا وتخفيف طا و
فتح عين خوانده وابوجعفر وخلف موافق اصل ميخوانند وچون محل دوم را ياد نكرده معلوم شد
كه ابوجعفر ويعقوب چون نافع وابوعمرو خوانده اند وخلف همچون حمزه وابوجعفر ويعقوب بموافقت
اصل خود در تعريف الرياح در اين سوره والجاثيه وارسل الرياح در الاعراف ودر دوم
الروم وارسلنا الرياح در الحجر وتذروه الرياح در الكهف وارسلنا الرياح در فاطر بجمع خوانده
اند وخلف هم بموافقه اصلش الريح بتوحيد قوله الميتة الخ يعني اتمام حرم عليكم الميتة در
اين سوره ودر النحل وحرمت عليكم الميتة در المايده وان يكن ميتة ولا ان يكون ميتة
هر دو در الانعام وبلدة ميتا در الفرقان ودر الزخرف ودر قاف ابوجعفر بخلاف
نافع بتشديد خوانده پس يعقوب وخلف بتخفيف خوانند بموافقه اصلشان وچون
در اومن كان ميتا در الانعام ودر وآية لهم الارض الميتة در ياسين ودر والنجم اخيه
ميتا در الحجرات ذكر ابوجعفر نفرموده معلوم شد كه در اين سه موضع در تشديد موافق
نافع است وليكن يعقوب بخلاف ابوعمرو در الانعام ورويس فقط هم بخلاف ابوعمرو
در الحجرات موافق در تشديد وايشان مي نمايند وخلف چون ذكرش نرفته در همه
موافق حمزه خواهد بود در تخفيف وقوله وفي الميت حز يعني يعقوب لفظ الميت را
در آل عمران والانعام ويونس والروم بتشديد خوانده بخلاف ابوعمرو وابوجعفر وخلف
موافق اصل باشند در تشديد وچون ذكر نفرموده لبلد ميت را در الاعراف والى بلد ميت
را در فاطر معلوم شد كه ابوجعفر وخلف در تشديد موافق اصل اند ويعقوب در تخفيف
قوله اول الساكنين الخ يعني خلف بخلاف حمزه ساكن اول را از دو ساكن مضموم
ساخته در مثل فمن اضطر وقالت اخرج وقل ادعوا الذين وجبين ان اعبدوا الله
ولقد استهزئ ومانند اينها وعدم ذكر ابوجعفر دلالة است بران كه او در ضم
موافق اصليست قوله وبقل الخ يعني يعقوب لام قل را از مثل قل ادعوا الله بكسر خوانده

بخلاف ابوعمرو ويس واو را در ما نند او اخرجوا الموافقة ابوعمرو بضم خوانده وباقي حروف را بكسر قوله
وطا الخ يعني مكسور ساز طا را از لفظ فمن اضطر در اين سوره ودر الانعام ودر النحل از ابوجعفر
بخلاف نافع پس يعقوب وخلف موافق اصل باشند در ضم طا قوله در فعك يعني خلف بخلاف
حمزه ليس البر را برفع ميخوانند وابوجعفر ويعقوب بوفاق اصلشان برفع قوله وثقلا يعني
ابوجعفر ولكن البر من امن بالله را ولكن البر من اتقى را بنون مشدده مفتوحه وبنصب البر خوانده
بخلاف نافع ويعقوب وخلف نيز باين كيفيت ميخوانند همچون ابوعمرو وحمزه قوله اشدد يعني
بتشديد خوان فمن خاف من موص ولتكملوا العدة را هر دو از يعقوب بخلاف ابوعمرو ويس
ابوجعفر وخلف بتخفيف خوانند بموافقه نافع وحمزه وابوجعفر فدية بغير تنوين وطعام بخفض
ومساكين بجمع همچون نافع خوانده ويعقوب وخلف به تنوين فدية وبرفع طعام وبه افراد
مسكين همچون ابوعمرو وحمزه قوله والعسر الخ يعني ابوجعفر بخلاف اصلش سين را از
قوله تعالى العسر واليسر وعسرا ويسرا والعسرى واليسرى وعسرة در همه قرآن ثقيل گرداينده
يعني از ابعضي خوانده كه نقل لازم اوست پس اطلاق لازم باشد وارادة ملزوم ويعقوب و
خلف در سكون سين موافق اند با اصلشان قوله والاذن وسحتا الاكل اذ كلها الر
وخطوات سحت شغل ختما حوى العلا يعني والاذن بالاذن واذن واذنيه
در همه قرآن وسحتا لاصحاب السعير در الملك وفي الاكل در الرعد واكلها دو محل در الانعام والاكل
خمط در سبا ابوجعفر بخلاف نافع بضم ذال وحا وكاف خوانده ويعقوب وخلف بموافقه
اصلشان بسكون حا وبضم ذال وكاف يعني لفظ اكلها در اين سوره ودر الرعد وابراهيم
الكهف كه ضمير مؤنث واو است ولفظ الرعب در آل عمران والانفال والحشر ورعبا در الكهف
ولفظ خطوات الشيطان در اين سوره والانعام والنور وكلمة السحت سه محل در المايدة
في شغل فاكهون در ياسين واقرب رحما در الكهف ابوجعفر ويعقوب اين مجموع را بضم
حرف دوم ميخوانند بخلاف اصلشان مگر در لفظ السحت كه يعقوب در ضم موافق اصليست
وذكرش از جهت مناسبة واديگر كلمات باشد وسكوت از ذكر خلف دليلست بر آنكه
او مجموع را بسكون خوانده بموافقه حمزه قوله ونذرا او نكرا رسلنا خشب سبلنا

حمى عذرا او بالقربه سكن الملا يعني خوانده است يعقوب ونذرا را در والمرسلات
ونكرا را دو محل در الكهف ديگر محل در الطلاق ورسلنا ورسلهم ورسلكم را در هر جا كه باشد
وهرجون كه بيايد وخشب مسندة را در المنافقون وسبلنا را در ابراهيم ودر العنكبوت
همچنين بضم حرف دوم بخلاف ابوعمرو پس ابوجعفر كه ذكرش نرفته در ضم در همه موافق نافع
باشد وخلف در سكون نذرا ونكرا ودر ضم رسلنا وخشب وسبلنا متابع حمزه قوله عذرا
يعني روح بخلاف ابوعمرو لفظ عذرا را در والمرسلات بضم ذال خوانده پس ابوجعفر ورويس و
خلف بموافقه اصولشان بسكون خوانند وابوجعفر الا انها قربة را در التوبه بضم را خوانده
بمخالفة نافع چه او سكون وضم هر دو دارد پس يعقوب وخلف موافق اصلها باشند در سكون
قوله بيوت اضممها وارفع وفسوق مع جدال وخفض في الملائكة انقلا
يعني ابوجعفر لفظ البيوت وبيوتكم وبيوت در همه قرآن بضم با خوانده بخلاف نافع چه او
كسر وضم هر دو دارد پس يعقوب بضم وخلف بكسر خوانند بموافقه اصلشان وابوجعفر
ويعقوب ولا تقاتلوهم وحتى يقاتلوكم وفان قاتلوكم ميخوانند همچون نافع وابوعمرو وخلف ولا
تقتلوهم وحتى يقتلوكم همچون حمزه قوله وارفع يعني فلا رفث ولا فسوق ولا جدال ابوجعفر هر سه
برفع وتنوين خوانده ونگويند كه قيد تنوين از كجا معلوم ميكني از براي آنكه چون هر سه لفظ نكره
اند منصرف ولا بمعني ليس ومضاف نيستند البته منون خواهند بود پس يعقوب بنا بر عدم
ذكرش در دو لفظ اول در تنوين ورفع موافق ابوعمرو باشد وخلف در فتح وعدم
تنوين در هر سه موافق حمزه وابوجعفر همچون نافع السلم را بفتح سين ميخوانند ويعقوب
وخلف چون ابوعمرو وحمزه بكسر قوله وخفض يعني ابوجعفر والملائكة وقضي الامر را بخفض
تا ميخوانند بخلاف نافع پس يعقوب وخلف برفع خوانند بر موافقه ابوعمرو وحمزه قوله
ليحكم جهل حيث جا وتقول فانصب اعلم كثير النافد والفضول حلا
قل العفو واضمم ان يخافا فلو خلى وفتح فتى واقرا تضار كذا والا
يضار يخفف مع سكون وقدره تحرك اذ اوانصب وصية حط فلا
يعني ليحكم بينهم در اين سوره ودر آل عمران ودو موضع در النور ابوجعفر از بضم يا وفتح

کاف ربنا بمجهول بمخالفة نافع خوانده پس یعقوب وخلف بفتح یا و ضم کاف خوانند ربنا موقوف
بر موافقه اصلشان قوله و نقول یعنی حتی یقول الرسول ابوجعفر بخلاف اصلش بنصب لام
یقول میخوانند و ایشان هر دو دیگر بنصب خوانند بموافقه ابوعمرو و حمزه قوله کثیر یعنی خلف بخلاف
حمزه و ابوجعفر و یعقوب بموافقه نافع و ابوعمرو اثم کثیر را به بای موحده خوانند قوله و النصب
یعقوب قل العفو را بنصب واو میخوانند بخلاف اصلش و ایشان هر دو دیگر هم بنصب
خوانده اند بموافقه اصلشان و ابوجعفر و یعقوب حتی یطهرن را بتخفیف و ضم خوانده اند
و خلف بتشدید و فتح بموافقه اصولشان قوله و اضمم یعنی یعقوب و ابوجعفر بخلاف اصلشان
خوانده اند الا ان یخافا را بضم یا و خلف هم بخلاف اصلش بفتح یا قوله و اقرا یعنی بخوان
ای قاری لا تضار والدة و لا یضار کاتب را از ابوجعفر بسکون را محققه و مد الف
که در همه قرآن هست در هر دو لفظ از جهت التقاء ساکنین پس از سکوت از ذکر دیگران معلوم
شد که یعقوب در اول بضم را میخواند و خلف بفتح هر دو و تشدید بموافقه اصلشان
و هر دو در دوم بفتح هم بموافقه اصلشان و ابوجعفر و یعقوب تماسوهن را در این سوره
و در الاحزاب بفتح تا و بحذف الف خوانده اند و خلف بضم تا و بالف بعد از میم بتخفیف
اصلهاشان قوله قدره یعنی علی الموسع قدره و علی المقتر قدره بفتح دال در هر دو لفظ قراة
ابوجعفر است پس یعقوب در سکون موافق اصل باشد و خلف در فتح قوله و ارفع
یعنی مرفوع ساز ای قاری خوش آواز وصیة لازواجهم را از یعقوب و خلف
بخلاف ابوعمرو و حمزه پس ابوجعفر موافق اصل باشد در رفع قوله یضاعفه
الضب حز و شدده کیف جا ادام و یبصط بصطة الخلق یفتلی
یعنی فیضاعفه را در این سوره و الحدید بنصب فاء از یعقوب بخلاف ابوعمرو و بحذف
الف و تشدید عین بکل جا در این سوره و جز در باقی قرآن مثل یضعف لمن یشاء و مضعفة
و یضعف لکم از رای ابوجعفر و یعقوب بخلاف نافع و ابوعمرو پس ابوجعفر در این دو سوره
فیضعفه برفع خواند و یعقوب فیضعفه بنصب و خلف موافق حمزه باشد در اثبات
الف و تخفیف عین در همه قرآن و در رفع فا در این دو سوره قوله و یبصط یعنی رو

واالله یقبض و یبصط را در این دو سوره و زاده کم فی الخلق بصطة را در الاعراف بصاد
خوانده که از اطلاق ناظم مفهوم میگردد پس دیگران به سین خوانده بموافقه اصول اگر
گویند که چون حمزه از روایة خلاد صاد و سین هر دو دارد چگونه معلوم شود که خلف در
سین موافق است یا در صاد جواب گویند که چون حمزه هم از روایة خلاد سین در هر دو
لفظ دارد توان گفت که حمزه بکمال سین دارد و خلف در اختیارش در سین موافق
اصل است قوله عسیتم افتح اذ غرفة بضم دفاع حز و اعلم رز و اکسر
فصرهن طب الا یعنی مفتوح ساز سین را از قال هل عسیتم در این سوره و فهل
عسیتم در القتال از ابوجعفر بخلاف نافع پس یعقوب و خلف در فتح سین موافق اصل
باشند قوله غرفة یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو غرفة بیده را بضم غین و لولا دفاع الله
الناس را در این سوره و در الحج بکسر دال و فتح فا و بالف بعد از فا خوانده پس
ابوجعفر در غرفة و در دفاع الله بر حسب مذکوره موافق نافع باشد و خلف در ضم غرفة و در
دفع الله در فتح دال و بسکون فا موافق حمزه قوله لا بیع و لا خلة و لا شفاعة در این سوره
و لا بیع فیه و لا خلال در ابراهیم و لا لغو فیها و لا تاثیم در و الطور ذکرشان نفرموده در تتمه
آمد که ابوجعفر و خلف برفع و تنوین خوانده اند و یعقوب بفتح بی تنوین بمتابعة اصول قوله
سکوت از ذکر انا احیی و امثال آن دلیلست بر آن که ابوجعفر چون نافع در محل ضم و فتح بعد
حالین خوانده و یعقوب و خلف همچون ابوعمرو و حمزه در وصل بترک الف و در وقف
بالف قوله ابوجعفر و یعقوب کیف ننشزها را به رای مهمله خوانده اند و خلف بزای معجمه بموافقه
اصولشان قوله اعلم یعنی خلف بخلاف حمزه قال اعلم را بفتح همزه و برفع میم میخوانند
پس ابوجعفر و یعقوب از سکوت معلوم شد که هم باین کیفیت خوانده اند بموافقه اصلشان
قوله و اکسر یعنی رویس و ابوجعفر بخلاف ابوعمرو و نافع و خلف بموافقه حمزه در روح بموافقه
ابوعمرو فصرهن الیک را بکسر صاد خوانده اند قوله از ذکر بربوة در این سوره و در قد افلح
ساکت شده معلوم گشت که برسه بضم را خوانده اند بر وفاق اصولشان قوله
یعاحرم اسکن اذ و میسرة فتحا کیحسب اذ و اکره فی فاذنوا و لا

یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو لفظ نعما را در این سوره و در النساء بکسر نون و عین خوانده
و ابوجعفر بکسر نون و سکون عین بخلاف نافع که اخفا و هم سکون با اختلاس دارد
و چون ذکر خلف نرفته موافق حمزه باشد در فتح نون و کسر عین قوله و میسرة یعنی ابوجعفر
بخلاف نافع الی میسرة را بفتح سین میخوانند پس یعقوب و خلف در فتح موافق ابوعمرو
و حمزه باشند و همچنین ابوجعفر لفظ تحسب و یحسب و لا تحسبن و فلا تحسبنهم را
در همه قرآن بفتح سین خوانده بخلاف نافع و خلف بکسر سین بخلاف حمزه پس یعقوب
بکسر خواند چون ابوعمرو و سکوت از ذکر تنکر عنکم دلیلست بر آن که ابوجعفر و خلف بنون و جزم
خوانده اند و یعقوب بنون و رفع همچون اصولشان قوله فاذنوا و لا یعنی خلف بخلاف
حمزه و ابوجعفر و یعقوب بموافقه نافع و ابوعمرو فاذنوا بحرب را باسکان همزه و قصر و فتح
ذال خوانده اند و هر کس در ابدال و عدمش بر اصل خود باشند قوله تصدقوا
بتشدید صاد خوانده همچون اصلهاشان قوله و بالفتح ان تضل بذکر بنصب فصاحت
رهان حمی یغفر یعذب حما العلی برفع کهری یا و یرفع من یشاء
یوسف نلکه یعلمه حلا یعنی خلف بخلاف حمزه ان تضل را بفتح همزه
و فتذکر احدیهما را بنصب را خوانده پس ابوجعفر و یعقوب در فتح ان تضل موافق
نافع و ابوعمرو باشند و ابوجعفر در فتذکر در تشدید و نصب را و یعقوب در تخفیف
و در نصب موافق اصلها خود باشند قوله تجارة حاضرة را برفع خوانده
بموافقه اصول قوله رهان یعنی ابوجعفر و خلف بوفاق نافع و حمزه و یعقوب بخلاف ابوعمرو
فرهان مقبوضة را بکسر را و فتح ها و بالف بعد از ها خوانده اند قوله یغفر یعنی یعقوب
و ابوجعفر فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء را برفع را و با خوانده اند بخلاف ابوعمرو
و نافع چه هر یکی از ایشان مرد و سکون دارند و ادغام یا و اظهار و از سکوت از ذکر خلف
معلوم گشت که او در سکون در هر دو و در اظهار در اول و در ادغام در دوم موافق حمزه است
و ابوجعفر و یعقوب و کتبه را بجمع میخوانند و خلف بافراد همچون اصول قوله نفرق یعنی لا نفرق
بین احد را در این سوره و یرفع درجات من یشاء را در یوسف و یسلکه عذابا صعدا

در قل اوحی و یعلمه الکتاب و الحکمة را در آل عمران مجموع این پنج لفظ حرف را بیا غیبة
خوانده بخلاف ابوعمرو پس ابوجعفر پنجم را بغیبت خوانده و خلف چهارم را و باقی را
بنون عظمة بموافقه نافع و حمزه و چون این کلمات در اختلاف در غیبة و تکلم مناسبتی با
یکدیگر داشتند مجموع را در این سوره ذکر فرموده واالله اعلم مضافات چهار اند انی اعلم
و انی اعلم و بیتی که فتحشان را ابوجعفر است و عهدی الظالمین که فتحش از قراء سه گانه
زواید سه اند ایای فارهبون و ایای فاتقون و ایای و لا تکفرون از یعقوب در
حالین و من یوتی در وقف و دعوة الداع اذا دعان و اتقون یا اولی الالباب این سه
از ابوجعفر و یعقوب و چون قاعده مطرد شده که ابوجعفر اثبات را در وصل دارد و
یعقوب در حالین دیگر باره در اواخر سور از اکثر رمزی نسازد و در هر سورتی که مضافات
و زواید هر دو باشند هر دو را ذکر میکنند و الا هر کدام که باشند ذکرش مینمایند
و اگر نباشد ساکت میشود و االله هو الموفق للصواب سورة آل عمران یعنی این قطعه دیگر
که شروع خواهد گشت در بیان اختلاف سورة آل عمران است قوله ابوجعفر و یعقوب
سیغلبون و یحشرون را بخطاب خوانده اند و خلف بغیبة مثل اصول قوله یرون
خطابا حز و فز یقتلوا تقیة مع وصعت ضم و ان الفتح خلا
یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو ترونهم مثلیهم را بخطاب خوانده پس از سکون معلوم
شد که ابوجعفر در خطاب با نافع است و خلف در غیبة با حمزه قوله و ق یعنی خلف
بخلاف حمزه و ابوجعفر و یعقوب بر وفاق نافع و ابوعمرو و یقتلون الذین را بفتح یا و سکون
قاف و ضم تا از قتل میخوانند قوله تقیة یعنی یعقوب منهم تقیة را بفتح تا و کسر قاف
و فتح یا مشدده خوانده بخلاف اصلش پس ابوجعفر بموافقه نافع و خلف بموافقه حمزه
بر وزن تقاة خوانند و در فتح و امالش هر کس بر اصل خود باشند و همچنین یعقوب
بما وضعت را بخلاف ابوعمرو بسکون عین و ضم تا میخوانند پس ابوجعفر و خلف بفتح
عین و بسکون تا خوانند بموافقه اصلشان قوله و ان الفتح یعنی ان االله یبشرک بفتح
همزه بخلاف حمزه قراة خلف است و بموافقه نافع و ابوعمرو قراة ابوجعفر و یعقوب قوله

يُبَشِّرُ كُلًّا وَقَدْ قُلِ الطَّائِرُ إِنَّ الطَّيْرَ حُزْنِي فِي الْيَاءِ طُوًى أُفْتِحَ لِمَا فَلَا

يعني خلف بمخالفهٔ حمزه و ابوجعفر بموافقهٔ نافع لفظ يبشرك يحيى را و يبشر بكلمة را در اين سوره و يبشرهم ربهم را در التوبه و انا نبشرك را در الحجر و يبشر المومنين را در سبحان و يبشر المومنين را در الكهف و انا نبشرك بغلام و لتبشر به را هر دو در مريم و ذلك الذى يبشر الله را در الشورى مجموع بتشديد خوانده اند از تبشير و يعقوب نيز همه را بتشديد ميخوانند مگر در الشورى كه بموافقهٔ اصل بر وزن ينصر خوانده و ابوجعفر و يعقوب لفظ و كفلها را بتخفيف خوانده اند و خلف بتشديد و يحيى ابوجعفر و يعقوب لفظ ذكريا را در مجموع قرآن بهمزه و مد خوانده اند و خلف بی همزه بموافقهٔ اصوت ان و ابوجعفر و يعقوب فنادته الملئكه را بتانيث خوانده اند و خلف بتذكير و اماله و يحيى ابوجعفر انى اخلق را بكسر همزه و فتح يا خوانده و يعقوب و خلف بفتح و سكون بر موافقهٔ اصول قوله قل الطاير يعنى بگو كه هيئة الطاير در اين سوره و در المايده بالف بعد از طا و بهمزه بعد از الف قراءة ابوجعفر است بمخالفهٔ نافع و فيكون طايرا هم در اين سوره و در المايده هم بر اين ترجمه قراءة يعقوب است بخلاف ابوعمرو پس يعقوب و خلف در لفظ اول كهيئة و الطير خوانند بموافقهٔ ابوعمرو و حمزه و ابوجعفر در لفظ دوم طايرا خوانده اند بموافقهٔ نافع و خلف در هر دو الطير و طيرا خواند بموافقهٔ حمزه قوله فى اليا يعنى فيوفيهم اجورهم رويس بخلاف ابوعمرو به يا خواند پس ابوجعفر و خلف و روح بموافقهٔ اصول بنون خوانند و يعقوب در ضم ها بر اصل خود باشد و ابوجعفر و يعقوب تعلمون الكتاب را بفتح تا و سكون عين و فتح لام مخففه خوانده اند و خلف بضم تا و فتح عين و كسر لام مشدده بموافقهٔ اصول قوله افتح يعنى مفتوح بياز لام را از لما اتيتكم از خلف بخلاف حمزه و از ابوجعفر و يعقوب نيز بموافقهٔ نافع و ابوعمرو قوله و يامركم فانصب و قل يرجعون حُمِّ

وَخَاطِبْ كَسْرَ وَاقْرَأْ يَضُرُّكُمْ الا يعنى منصوب گردان و لا يامركم را از يعقوب و بغيته بخوان و اليه يرجعون را هم از يعقوب بخلاف ابوعمرو پس از ابوجعفر و خلف برفع يامركم و بخطاب ترجعون بايد خواند بموافقهٔ نافع و حمزه قوله و خاطب يعنى مكسور كن حا از حج البيت

و يضركم را بضم ضاد و بضم را مشدده بخوان هر دو از ابوجعفر بخلاف نافع و از خلف نيز بموافقهٔ حمزه پس از يعقوب بفتح حا و كسر ضاد و جزم را مخففه بايد خواند و ابوجعفر و خلف و ما تفعلوا من خير فلن تكفروه را بخطاب خوانده اند بموافقهٔ نافع و ابوعمرو و خلف بغيبه بموافقهٔ حمزه و يحيى ابوجعفر و خلف من الملائكه مسومين را بفتح واو ميخوانند و يعقوب بكسر بموافقهٔ اصوت ان و يحيى ابوجعفر سارعوا الى مغفرة را بخلاف واو و بيش از سين خوانده و يعقوب و خلف و سارعوا باثبات واو به متابعهٔ اصلهاشان و يحيى بموافقهٔ ابوجعفر و يعقوب ان يمسسكم قرح و اقرح خلد و اصابهم القرح اصول را بفتح قاف ميخوانند و خلف بضم قوله

وَقَاتَلَ مَعْ ضَمِّهِمْ جَمِيعًا الْأَوَّلُ جَهَّلْ حَمِّي وَالْغَيْبُ وَيُحْسَبُ خُلْدُهُ بِكُفْرٍ وَبُخْلِ الْآخِرِ اغْلِسْ بِفَتْحِ يَاءٍ كُلِّي فَرِّجْ وَاشْدُدْ يُمَيِّزُ حَامِلُهُ

يعنى ابوجعفر بخلاف نافع و خلف به وفاق حمزه قاتل معه را بفتح قاف و بالف بعد از قاف و بفتح تا ميخوانند پس يعقوب بموافقهٔ ابوعمرو قتل خوانده اند بضم قاف و كسر تا و ابوجعفر و يعقوب در تذكير و فتح قوله يغشى طايفة و خلف در تانيث و امالتش و ابوجعفر و خلف در نصب كله لله و يعقوب در رفعش و ابوجعفر و يعقوب در خطاب بما تعملون بصير و خلف در غيبتش و قرار سه كانه در خطاب خير مما يجمعون مجموع موافق اصول اند قوله مت يعنى ابوجعفر بخلاف نافع و يعقوب بموافقهٔ ابوعمرو لفظ مت و متنا و متم را بضم ميم خوانده اند و خلف بكسر بموافقهٔ حمزه قوله يغل يعنى يعقوب بمخالفهٔ و ابوجعفر و خلف بموافقهٔ اصوت ان ان يغل را بضم يا و بفتح عين ميخوانند قوله و الغيب يعنى خلف بمخالفهٔ حمزه و ابوجعفر و يعقوب بموافقهٔ نافع و ابوعمرو و لا يحسبن الذين كفروا و لا تحسبن الذين يبخلون را بغيبه خوانده اند قوله لاخر اغلس يعنى ابوجعفر و خلف بموافقه و يعقوب بمخالفهٔ اصل فلا تحسبنهم را بخطاب و بفتح با خوانده اند و ابوجعفر بموافقهٔ نافع بغيبه و يعقوب بمخالفهٔ ابوعمرو و خلف بموافقهٔ حمزه بخطاب و لا تحسبن الذين يفرحون را و هر كس در فتح و كسر بر اصل خود باشند قوله و اشدد يعنى يعقوب بمخالفهٔ ابوعمرو و خلف بموافقهٔ حمزه حتى يميز الخبيث را در اين سوره و در الانفال بضم يا و اول و بفتح ميم و كسر يا مشدده ميخوانند و ابوجعفر بموافقه

نافع بفتح يا اول و كسر ميم و سكون يا قوله و يحزن فافتح ضمهم كلا سوى الذى لدى الانبيا و افالضم و الكسر اخلا يعنى ابوجعفر بخلاف نافع لفظ لا يحزنك الذين در اين سوره و در المايده و انه ليحزنك را در الانعام و ليحزننى را در يوسف و فلا يحزنك كفره را در لقمن و ليحزن الذين امنوا را در قد سمع الله مجموع بفتح يا و ضم زاى خوانده مگر لا يحزنهم الفزع الاكبر در الانبيا كه هم بخلاف نافع بضم يا و بكسر زاى خوانده پس يعقوب و خلف در فتح و ضم در همه موافق اصل باشند قوله مع ما بعد كالبرو يكتمو خاطب بحكا خففوا طلا يعزنك تحطم نذهبن او نريك يستخفن و شدد لكن الذى معا الا يعنى خلف بخلاف حمزه سنكتب را به نون مفتوح و تا مضمومه و لفظ قتلهم را بفتح لام و كلمة و نقول را بنون عظمه خوانده همچون ابوعمرو و تخصيص ابوعمرو در تشبيه از جهة وزن است و اگرنه قارى باين كيفيه خوانده اند و ابوجعفر و يعقوب نيز همين ترجمه ميخوانند اما بموافقهٔ اصل و ابوجعفر و خلف در خطاب بما تعملون خبير و يعقوب در غيبه موافق اصول و يحيى معلوم شده كه خلف در تقديم بنا مجهول از و قتلوا و قاتلوا تابع حمزه است و ديگران در تقديم بنا معروف موافق اصلهاشان قوله ليبيننه يعنى ليبيننه للناس و لا يكتمونه يعقوب بمخالفهٔ ابوعمرو و ابوجعفر و خلف بموافقهٔ نافع و حمزه هر دو لفظ را بخطاب خوانده اند قوله خففوا طلا يعنى رويس بخلاف ابوعمرو لا يغرنك را در اين سوره و لا يحطمنكم سليمن را در النمل و لا يستخفنك الذين را در آخر الروم و فاما نذهبن بك و او نرينك الذى هر دو در الزخرف به نون خفيفه خوانده پس در فاما نذهبن وقف بالف كند و ابوجعفر و خلف بموافقهٔ نافع و حمزه مجموع را بنون ثقيل خوانده قوله و اشدد لكن الذين معا الا يعنى ابوجعفر بخلاف نافع خوانده است لكن الذين اتقوا را در اين سوره و در الزمر بنون ثقيله مفتوحه و يعقوب و خلف بموافقهٔ ابوعمرو و حمزه بنون خفيفه مكسوره و مضافات شش اند وجهى لله و منى انك و انى اعيذها و اجعل لى آية و انى اخلق و انصارى الى الله و فتحهان از ابوجعفر است و زوايد سه اند و من اتبعن و خافون ان كنتم از ابوجعفر و يعقوب و فاتقوا الله و اطيعون از يعقوب قوله سورة النسا يعنى اين بيت كه شرح كرده ميشود در بيان اختلافات سورة النسا است قوله

وَالْأَرْحَامَ فَانْصِبْ أُمِّ كُلًّا كَحَفْصٍ فُقْ فَوَاحِدَةٌ مَعَهُ قِيَامًا وَجُهِّلَا أُحِلَّ وَنَصْبُ اللَّهِ وَاللَّاتِ أَذْكُرْنَ فَأَثْبِتْ وَاشْمِمْ بَابَ أَصْدَقُ طُلْ وَلَا

يعنى منصوب كن لفظ و الارحام را از خلف بخلاف حمزه و از ابوجعفر و يعقوب نيز بموافقهٔ نافع و ابوعمرو و ابوجعفر و يعقوب در تشديد تساءلون موافق نافع و ابوعمرو اند و خلف در تخفيف موافق حمزه و ابوجعفر در رفع واحدة موافق نافع است و ديگران در نصب موافق اصلهاشان قوله ام يعنى فلامه الثلث و فلامه السدس در اين سوره و فى امها رسولا در القصص و فى ام الكتاب در الزخرف و خلف مجموع را بخلاف حمزه بضم همزه خوانده و در بطون امهاتكم در النحل و الزمر و النجم و بيوت امهاتكم در النور بضم همزه و فتح ميم خوانده و ابوجعفر و يعقوب در ترجمه مذكور موافق اصلها خوانند و قياس بر روايه حفص از انجهة است كه نظم با اسم او موزون مى آمد قوله فواحده يعنى ابوجعفر فواحدة او ما ملكت را برفع خوانده بخلاف نافع و ديگران بنصب بموافقهٔ اصلشان و يحيى ابوجعفر بخلاف اصلش و باقيان بموافقهٔ اصلشان قياما و ارزقوهم را به اثبات الف خوانده اند و قرار سه كانه يوصى دو كانه را بكسر صاد خوانده اند بموافقهٔ اصوت ان و ابوجعفر ندخله را در هر دو محل بنون خوانده و ديگران بيا بموافقهٔ اصول و يحيى كرها را در اين سوره و در التوبه بضم كاف خوانده غير او بفتح بوفاق اصلهاشان قوله و جهلا يعنى ابوجعفر بخلاف نافع و خلف بوفاق حمزه و احل لكم را بضم همزه و كسر حا خوانده اند و يعقوب بمتابعهٔ اصلش بفتح همزه و حا و ابوجعفر و يعقوب در فاذا احصن در ضم همزه و كسر صاد و خلف در فتح هر دو حرف موافق اصول اند و يحيى ابوجعفر و يعقوب در رفع تجارة عن تراض و خلف در نصبش و المحصنات موافق اند و يحيى ابوجعفر در فتح مدخلا و انا نافع موافق اند و ديگران در ضمش و اصلها شان و يحيى ابوجعفر و يعقوب در اثبات الف بعد از عين در عاقدت متابع نافع و ابوعمرو اند و خلف در حذفش موافق حمزه قوله و نصب يعنى ابوجعفر بما حفظ الله و اللاتى را بنصب لفظ الله ميخوانند بخلاف نافع و ديگران برفعش بوفاق اصلها و خلف در فتح با و خا و سكون موافق حمزه است در النحل در اين سوره و در الحديد و ابوجعفر و يعقوب در ضم با و سكون

خاموافق نافع وابوعمرو وابوجعفر در رفع وان تک حسنة متابع نافع آمده ویعقوب وخلف در نصبش بموافق ابوعمرو وحمزه وابوجعفر در فتح تا وتشدید واو در لوتسوی همچون نافع است ویعقوب در ضم وتخفیف همچون ابوعمرو وخلف در فتح وتخفیف همچون حمزه وابوجعفر ویعقوب در اثبات الف در لامستم النساء در این سورة ودر المایده همچون اصلها شان اند وخلف در حذف همچون اصلش قوله یکن الخ یعنی رویس بخلاف ابوعمرو وکان لم یکن را بتانیث خوانده ودیگران بموافقه اصولشان بتذکیر قوله اشمم یعنی هم رویس بخلاف ابوعمرو وخلف بوفاق حمزه مثل ومن اصدق را که صاد ساکن است وبعد از و دال آمده باشمام بین الصاد والزای خوانده اند وابوجعفر همچون نافع بصاد خالص قوله ولا یظلمون ادنا وحرت حصرت فنون النصب واخری مومنا فتحه بلا یعنی ابوجعفر وروح بخلاف اصلهاشان وخلف بوفاق اصلش ولا یظلمون فتیلا را بغیبة میخوانند ورویس بموافقه اصل بخطاب قوله وحر یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو حصرة صدورهم را بتاء تانیث منصوبه منونه خوانده پس وقف او بها باشد و باقیان بموافقه اصولشان حصرت بتاء ساکنه خوانده اند وخلف فتبینوا را دو موضع در این سورة ویک محل در الحجرات بموافقه حمزه وثبوت خوانده ودیگران بموافقه اصلشان از تبیان وابوجعفر وخلف الیکم السلام را بقصر خوانده اند بموافقه اصلها ویعقوب باثبات الف بر موافقه ابوعمرو قوله واخری یعنی ابن وردان بخلاف نافع لست مومنا را بفتح میم دوم خوانده وباقیان بموافقه اصول گرفته قوله وغیر انصبا وبنون نوتیه حظ ویدخلونهم طب جهل کطول کاف الا یعنی منصوب کردان غیر اولی الضرر را بوفاق نافع از ابوجعفر وبخلاف حمزه از خلف پس یعقوب برفع خوانده بموافقه ابوعمرو قوله نون یعنی ابوجعفر بموافقه نافع ویعقوب بمخالفه ابوعمرو فسوف نوتیه را بنون میخوانند وخلف بمتابعه حمزه بیا قوله ویدخلون یعنی یدخلون الجنة در این سورة ابوجعفر بمخالفه وروح بموافقه اصلشان بضم یا وفتح خا خوانده اند پس رویس بخلاف ابوعمرو وخلف بمتابعه حمزه بفتح یا وضم خا خوانند ودر مریم والمومن

ابوجعفر بخلاف نافع ویعقوب بکلاهم بوفاق ابوعمرو بضم وفتح خوانده اند وخلف بموافقه حمزه قوله وفاطر مع نزل وتلونه سم حم وتلوا فلا تعدوا اثقل سکن منتقلا یعنی جنات عدن یدخلونها یعقوب بخلاف ابوعمرو بفتح یا وضم خا خوانده پس دیگران بموافقه اصلها بعکس خوانده اند وابوجعفر ویعقوب ان یصالحا وخلف ان یصلحا خوانده اند بر موافقه اصولشان قوله مع نزل یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو وابوجعفر وخلف بوفاق نافع وحمزه نزل علی رسوله والکتاب الذی انزل را بفتح نون از اول وبفتح همزه از دوم وبفتح زای از هر دو خوانده اند ولکن وقد نزل علیکم را ابوجعفر وخلف بضم نون وکسر زای میخوانند بموافقه اصل ویعقوب بفتح هر دو حرف بمخالفه اصل قوله وتلوا یعنی خلف بمخالفه حمزه وابوجعفر ویعقوب بموافقه نافع وابوعمرو وان تلوا را بسکون لام وا ثبات واو اول خوانده اند وابوجعفر ویعقوب در فتح را از قوله فی الدرک وخلف در سکونش موافق اصول اند وقرار سه کانه در نون در نوتیهم خلف در یا وابوجعفر ویعقوب در نون در سیوتیهم وخلف در ضم زبور را در این سورة ودر سبحان ودر الانبیا وابوجعفر ویعقوب در فتحش مجموع متابع اصول اند قوله تعدوا اثقل یعنی ابوجعفر لا تعدوا را بسکون عین وتشدید دال خوانده بخلاف نافع چه نافع فتح عین وسکونش واخفا هر سه دارد وازنونها یک محل پیش نیست وآن وسوف یوتی الله والمومنین است در وقف از یعقوب قوله سورة المائدة یعنی این چهار بیت آینده در ذکر اختلافات سورة المائدة قوله وشنآن سکن اوف ان صد فافتحن واذخلکم فانصب حلا الخفض اغملا یعنی ساکن کردان نون را از شنآن قوم در دو محل از ابوجعفر بخلاف نافع پس از یعقوب وخلف بفتح باید خواند بنا بر موافقه اصلها شان قوله ان صد یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو وابوجعفر وخلف بموافقه نافع وحمزه ان صدوکم را بفتح همزه خوانده اند قوله وارجلکم یعنی ای قاری منصوب کردان لام وارجلکم را از یعقوب بمخالفه ابوعمرو ومحفوظش ساز از ابوجعفر بخلاف نافع واز خلف بوفاق حمزه قوله من اجل اکسر انقل اذوقاسیة عبد وطاغوت ولیحکم کشعبة فضلا

یعنی ابوجعفر من اجل ذلک را بکسر همزه میخواند وبعد از آن کسر همزه را نقل میکند بنون من وهمزه را از لفظ می اندازد بخلاف نافع پس در این قراءة ابتدا بهمزه مکسوره باشد پس باقیان بفتح همزه وعدم نقل خوانند بموافقه اصلشان قوله وقاسیة الخ اشارة است با که حلف بخلاف حمزه وابوجعفر ویعقوب بموافقه نافع وابوعمرو وقاسیة بحرکون را بالف وتخفیف یا وعبد الطاغوت را بفتح با ونصب تا ولیحکم اهل را بسکون لام وجزم میم خوانده اند همچنانکه شعبه از عاصم خوانده وتخصیص شعبه از جهة موزونی شعر است بر اسم او قوله ورفع الجروح اعلم وبالنصب مع خزاءه نون ومثل ارفع رسلات حو یعنی ابوجعفر بخلاف نافع والجروح را برفع خوانده ویعقوب بخلاف ابوعمرو وخلف بموافقه حمزه بنصب وابوجعفر بوفاق نافع ویقول الذین امنوا را بحذف واو خوانده وخلف بمتابعه حمزه باثبات واو ویعقوب بمتابعه ابوعمرو باثبات واو ونصب لام ودال از من یرتد بر دو دال قراءة ابوجعفر است همچون نافع ویک دال مفتوح قراءت یعقوب است وخلف همچون ابوعمرو وحمزه ومفهوم میگردد که والکفار اولیا را یعقوب بخفض خوانده مثل ابوعمرو وباقیان بنصب همچون اصلشان والا یکون برفع یعقوب میخواند همچنانکه ابوعمرو ودیگران بنصب همچنانکه اصل ایشان عقدتم بتخفیف قاف از ان خلف است وبتشدید از آن دیگران بموافقه اصولشان قوله مع جزاء یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو وخلف بوفاق حمزه خوانده اند جزاء را بتنوین ومثل را برفع پس ابوجعفر بغیر تنوین وخفض مثل خوانده بموافقه نافع قوله رسالات یعنی یعقوب بمخالفه ابوعمرو وابوجعفر بمتابعه نافع فما بلغت رسالاته را بجمع وکسر تا خوانده اند پس خلف بموافقه حمزه رسالته را با فراد ونصب تا خوانده اند وابوجعفر بترک تنوین کفارة وبخفض طعام خوانده مثل نافع ویعقوب وخلف مثل ابوعمرو وحمزه بتنوین ورفع میم وبحجین قراء سه کانه استحق را بضم تا وکسر خا خوانده اند وبحجین خلف الا ساحر مبین خوانده در این سورة ودر هود ودر الصف همچون حمزه وباقیان سحر همچون اصلشان وبحجین یعقوب وخلف بموافقه اصلشان منزلها را بتخفیف خوانده اند وابوجعفر

تشدید بموافقه اصلش قوله مع الاولین اضمم غیوب عیون مع جیوب شیوخا خذ ویوم ارفع المیم جلا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو وخلف بوفاق حمزه علیهم الاولین را خوانده اند بفتح واو مشدده وکسر لام وبیاء ساکنه بعد از لام مفتوح پس ابوجعفر بموافقه نافع الاولیان خواند بواو ساکن وبه لام ویاء مفتوحین والف بعد از یا وبنون مکسوره قوله اضمم یعنی خلف بخلاف حمزه وباقیان بموافقه نافع وابوعمرو لفظ والغیوب وعیون هرجا که باشد وعلی جیوبهن در النور ولتکونوا شیوخا در المومن بضم حرف خوانده اند ویعقوب وخلف در تخفیف منزلها وابوجعفر در تشدیدش موافق اصول اند قوله ویوم یعنی ابوجعفر بخلاف نافع ویعقوب وخلف بوفاق ابوعمرو وحمزه یوم ینفع را برفع میم خوانده اند مضافات شش انی اریک وانی اخاف الله وانی ارید وفانی اعذبه وامی الهین وما یکون لی ان اقول وفتح آن از ابوجعفر است وزوائد دو اند فلا تخشوهم واخشونی در اول سورة در وقف وفلا تخشوا الناس واخشونی هر دو از یعقوب قوله سورة الانعام یعنی این ده بیت که شروع میکردند در بیان اختلافات سورة الانعام قوله ویصرف فتحی یحشر الیا نقول مع سا لم یکن وانصب نکذب والولا حوی ارفع یکن انث فذی یعقلوا وتحت خاطب کیاسین القصص یوسف حلا یعنی خوانده است یعقوب من یصرف را بفتح یا وکسر را ویوم یحشرهم جمیعا ثم یقول را در این سورة ودر سبا بیاء وثم لم یکن را بتذکیر وولا نکذب ونکون را هر دو بنصب مجموع ابوعمرو قوله ارفع یعنی مرفوع گردان لفظ نکذب ونکون را وبتانیث خوان ثم لم یکن را از خلف بخلاف حمزه واز ابوجعفر بوفاق نافع پس ابوجعفر یصرف را بضم یا وفتح را ویحشرهم ویقول را بنون خوانده بموافقه اصل واز عدم ذکر لفظ فتنتهم ووالله ربنا وارایتکم دانسته شد که قراء سه کانه در اول برفع خوانده اند بموافقه اصولشان وخلف در دوم بنصب مثل حمزه وباقیان بخفض همچون اصلشان وابوجعفر در سوم بتسهیل وباقیان بتحقیق بموافقه اصولشان قوله تعقلوا الخ یعنی افلا یعقلون

در این سوره و در الاعراف و در یوسف و در القصص و در یاسین یعقوب بخلاف ابوعمرو
و ابوجعفر بوفاق نافع بهمه را الخطاب خوانده اند پس خلف غیر از القصص بهمه را بغیبة
خوانده بموافقه حمزه قوله فتحنا و تحت اشدد الاطب و الانبیا ه مع اقترب
حز اذ و یکذب اصلا یعنی فتحنا علیهم در این سوره و در الاعراف ابوجعفر و رویس
بخلاف اصلشان بتشدید خوانده اند و روح در تشدید در اذا فتحت در الانبیا و در
ففتحنا ابواب السماء در اقتربت موافق ابوجعفر و رویس نموده و از سکوت از ذکر فتحت
در الزمر و النبا و انشقت ... که قراء سه گانه هر یکی در اینها موافق اصول اند و خلف در جوع
بموافقه حمزه بتخفیف خوانده قوله و یکذب یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و یعقوب و خلف بموافقه ابوعمرو
و حمزه و لا یکذبونک را بتشدید میخوانند قوله و حز فتح انه مع فانه و فانه
واستهوته یجی فتقلا بنان اتی و الخف فی الکل حز ه و تحت
صادیوی و الرفع آزر حصلا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو انه من عمل و فانه
غفور را بفتح هر دو همزه خوانده و خلف بکسر هر دو و ابوجعفر بفتح اول و کسر دوم بهچون اصلها
شان ... که بسکوت دلیل برانست که ابوجعفر در ولیستبین در خطابش و یعقوب
تانیثش و خلف در تذکیرش و ابوجعفر در نصب سبیل المجرمین و باقیان در رفعش و یعقوب
و خلف در خواندن یقض الحق از قضا و ابوجعفر از قصص و ابوجعفر و یعقوب در انجیتنا
سه دندانه و خلف بدو دندانه و با اماله مجموع موافق اصول اند قوله و فا ر یعنی خلف بخلاف
حمزه و ابوجعفر و یعقوب بموافقه نافع و ابوعمرو توفته رسلنا را و استهوته الشیاطین
را به تا و تانیث خوانده اند قوله و نجی یعنی خلف در تشدید قل الله ینجیکم و ابوجعفر و یعقوب
در تخفیفش موافق اصول اند قوله و الخف یعنی یعقوب قل من ینجیکم را در این سوره
و فالیوم ننجیک و ثم ننجی رسلنا و ننج المؤمنین را هر سه در یونس و ثم ننجی الذین اتقوا
در مریم و کذلک ننجی المؤمنین را در انبیا بتخفیف خوانده بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر و خلف
در غیر انبیا بتشدید و در انبیا بتخفیف بموافقه نافع و حمزه و روح در و ینجی الله الذین
در الزمر موافقه یعقوب نموده در تخفیف پس در این محل یعقوب را دو وجه باشد

قوله

قوله و الرفع یعنی لابیه آزر برفع را قراءة یعقوب بخلاف ابوعمرو و لیس ابوجعفر و خلف بنصب
خوانند بوفاق اصول و ابوجعفر و یعقوب در فتح را و همزه از لفظ رای که بعد از او متحرک
باشد در همه قرآن در حالین و خلف در اماله هر دو حرف هم در حالین با اصول موافق اند و ابوجعفر
ابوجعفر و یعقوب در فتح را و همزه که بعد از او لام تعریف باشد در وصل موافق اصل اند
و در وقف مخالف و خلف در اماله را و فتح همزه در وصل و با اماله هر دو حرف در وقف
موافق حمزه است و ابوجعفر ابوجعفر در تخفیف نون اتحاجونی و یعقوب و خلف در تشدید موافق
اصول اند قوله هنا درجات النون یجعل و نعذ ه خاطبا درست و اضمم
عدو اجلی و لا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه درجات من نشاء
را در این سوره بتنوین خوانده اند و ابوجعفر بترک تنوین بهچون نافع و از قید بلفظ
هنا معلوم شد که در یوسف ابوجعفر و یعقوب در ترک تنوین و خلف در بقاء تنوین موافق
اصول اند و خلف و اللیسع بفتح لام مشدده و سکون یا خوانده در این سوره و در صاد بموافقه
حمزه و دیگران بسکون لام و فتح یا و ابوجعفر تقطع بینکم را بنصب خوانده و باقیان برفع
بموافقه اصول و ابوجعفر و یعقوب و جاعل اللیل با الف بعد از جیم و بکسر عین و رفع لام و
بخفض اللیل خوانده اند و خلف و جعل اللیل بصیغه ماضی و نصب اللیل و خلف
الی ثمره دو محل در این سوره و یکمل در یاسین بضم ثا و میم خوانده و دیگران بفتح
هر دو حرف بوفاق اصولشان و ابوجعفر و خرقوا بتشدید خوانده و باقیان بتخفیف
بهچون اصول قوله یجعل یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و باقیان بموافقه اصلشان یجعلونه
قراطیس تبدونها و تخفون را الخطاب میخوانند و یعقوب بخلاف ابوعمرو و لیقولوا
درست را بفتح سین و سکون تا میخوانند و باقیان بعکس بوفاق اصول ایشان
قوله و اضمم یعنی یعقوب عدوا بغیر علم را بضم عین و دال و تشدید واو میخواند بخلاف
ابوعمرو و باقیان عدوا بفتح عین و سکون دال و تخفیف واو بموافقه اصلشان قوله
وطب مستقر افتح و کسر انها ه و یؤمنوا فد و خیر ... حرم
فتلا یعنی رویس بخلاف ابوعمرو و باقیان بوفاق اصلشان مستقر را بفتح قاف

خوانده اند پس روح بوفاق اصلش بکسر خواند قوله و کسر انها یعنی خلف بخلاف حمزه
و یعقوب بوفاق ابوعمرو و انها اذا جاءت را بکسر همزه خوانده اند و ابوجعفر بهچون
نافع بفتح قوله و یؤمنوا یعنی خلف بخلاف حمزه و ابوجعفر و یعقوب بموافقه نافع و ابوعمرو و لا
یؤمنون را بغیبة خوانده اند و ابوجعفر بهچون نافع قبلا را بکسر قاف و فتح با خوانده و باقیان بضم
هر دو حرف بهچون اصلشان و قراء ثلاثه بهچون اصولشان منزل را بتخفیف خوانده اند قوله
و حبر یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر بوفاق نافع و قد فصل لکم ما حرم علیکم را بفتح دو حرف
اول و دوم خوانده اند در هر دو لفظ و خلف بموافقه حمزه فصل را بفتح هر دو حرف خوانده اند
و حرم را بضم اول و کسر دوم قوله و حز کلمت و الیا الخف هم ید ه یکون
یکن ایت و میتة الخلا یرفع معاعنة و ذکر یکون فز
و خف و ان حفظ و قل فرقوا فلا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه
و تمت کلمت را بافراد خوانده اند پس یعقوب وقف بها کند و خلف بتا و ابوجعفر کلمات
را بجمع بهچون نافع میخواند و ابوجعفر و یعقوب در فتح یا لیضلون باهوائهم در این سوره و لیضلوا
عن سبیلک در یونس و خلف در ضمش موافق اصول اند و قراء سگانه موافق اصولند در
جمعیت رسالاته و ابوجعفر در کسر راء حرجا و باقیان در فتحش و قراء سگانه در تخفیف الف و
تشدید عین در یصعد فی السماء و خلف در تذکیر من یکون له و ابوجعفر و یعقوب در تانیثش موافق
اصول آمده اند قوله و الیا یعنی روح بخلاف ابوعمرو و یوم یحشرهم را بیا خوانده و باقیان
بوفاق اصولشان بنون قوله یکون یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و ان یکن میتة و ان یکون
میتة هر دو لفظ را بتانیث میخواند و میتة در هر دو محل برفع و بیان تشدید در التوبه
رفته و یعقوب بوفاق ابوعمرو در هر دو موضع بتذکیر و بنصب میخواند و خلف نیز بهچنین
الا ان که او در تذکیر یکون مخالف حمزه است و در باقی موافق و ابوجعفر و خلف در کسر حا حصاده
و یعقوب در فتحش و ابوجعفر و خلف بسکون من المعز و یعقوب در فتح و ابوجعفر و یعقوب
در تشدید تذکرون هر جا که واقع شود و خلف در تخفیفش و خلف در تذکیر الا ان تاتیهم
الملائکة در این سوره و در النحل و باقیان در تانیثش موافقه اصول کرده اند و این هم از

اهمال

اهمال ناظم معلوم میشود قوله و خف انا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ان هذا را بفتح همزه و
تخفیف نون خوانده و ابوجعفر بهچون نافع بفتح و تشدید و خلف بهچون حمزه بکسر و تشدید
قوله و قل فرقوا یعنی بگو که خلف بخلاف حمزه و باقیان بموافقه اصلشان ان الذین فرقوا
را بحذف الف و تشدید را میخوانند قوله و عشر منون و ارفع امثالها حلا
کذا الضعف و انصب قبله نونا طلا یعنی منون گردان را فله عشر را
و مرفوع ساز لفظ امثالها را از یعقوب بخلاف اصلش ... ابوجعفر و خلف بموافقه
اصلشان بترک تنوین و جر امثالها خوانده اند و الاستقامة ... که ...
و از جهت مناسبت مقام فرموده که کذا الضعف یعنی فاولئک لهم جزاء الضعف در سبا
رویس بخلاف ابوعمرو بنصب و تنوین جزاء و برفع الضعف خوانده و دیگران برفع
جزاء و ترک تنوین و بخفض الضعف بموافقه اصلشان و ابوجعفر و یعقوب در فتح قاف و
کسر یاء مشدده در دینا قیما و خلف در کسر قاف و فتح یاء مخففه و ابوجعفر در سکون یاء و
محیای و یعقوب و خلف در فتحش موافق اصول اند و در قراءة سکون در وقف غیر از
طول جایز نباشد و در قراءة فتح هم در وقف طول و توسط و قصر هر سه جایز باشد اضافات
هفت اند انی امرت و انی اخاف ان و انی اریک و وجهی للذی و ربی الی صراط و محیای
مماتی که فتحشان از ابوجعفر است مگر در محیای که از او بسکون خوانده و زوائد دو اند ...
للحق در وقف از یعقوب و قد هدان یعنی از ابوجعفر و یعقوب قوله سورة الاعراف و الانفال
یعنی این محل است که شروع میشود در بیان اختلافات سورة الاعراف و الانفال
قوله هنا اخرجوا سمی حمی نصب خالصة ه اتخذ اشدد مع ابلغکم کلا
یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه و منها تخرجون را بفتح تا و ضم را خوانده
و ابوجعفر بموافقه نافع بضم تا و فتح را و از قید هنا معلوم گشت که یعقوب در الروم
و الزخرف بضم تا و فتح را خوانده بموافقه نافع و ابوجعفر در نصب و لباس التقوی
و یعقوب و خلف در رفعش موافق اصول اند قوله خالصة یعنی ابوجعفر بخلاف
نافع و یعقوب و خلف بوفاق اصلشان خالصة یوم القیمة را بنصب خوانده اند

قوله تفتح یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر بفاق نافع لا تفتح لهم را بتانیث و تشدید خوانده اند و خلف در تذکیر و تخفیف موافق اصلیت قوله ابلغکم یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر و خلف بفاق اصلشان ابلغکم را دو موضع در این سوره و یکجا در الاحقاف بتشدید میخوانند قوله یغشی له ان لعنة اکل کمیر به ولا یخرج اضمم و اکسر الخلف بجلا علیم یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بفاق حمزه یغشی اللیل را در این سوره و در الرعد بتشدید خوانده اند و ابوجعفر موافق نافع بتخفیف قوله ان لعنة یعنی ابوجعفر بخلاف اصلش و خلف موافق اصل لعنة الله را بتشدید نون و نصب تا میخوانند و یعقوب بسکون نون و رفع تا همچون ابوعمرو و ابوجعفر و یعقوب در ضم نون و شین و خلف در فتح نون و سکون شین در لفظ نشرا در این سوره و در الفرقان و در النمل موافق اصول اند قوله ولا یخرج یعنی ور دان لا یخرج الا نکدا را بضم یا و کسر را یا بفتح یا و ضم را یعنی بدو وجه بخلاف نافع پس باقیان بفتح یا و ضم را خوانند بموافقة اصلشان قوله وخفض اله غیره له ملک الا افتحن یقتلوا مع یتبعوا اشدد و قل علی لاو رسالت یحز و اضمم تحلی فد و حز خلیهم تغفر خطیات حملا کو نبش یقولوا خاطبن و یحلوا اضمم اکسر کما فذ ضم طا یبطش اسجلا یعنی حفص لفظ غیره از قوله مالکم من اله غیره در این سوره و در هود و در قد افلح قراءة ابوجعفر است بخلاف نافع و برفع قراءة باقیان است بوفاق اصلشان قوله نکدا یعنی ابوجعفر بمخالفة نافع الا نکدا را بفتح کاف خوانده پس دیگران بکسر کاف خوانند بموافقة اصول و ابوجعفر در اسکان و ابن ددیگران در فتحش و خلف در تشدید حا سیحار تا، جیز الف از حا، و باقیان در تخفیف و تقدیم و قراء سه گانه در تشدید تلقف و ابوجعفر در فتح نون و سکون قاف و ضم تا بحفظ از سنقتل ابناءهم و دیگران در ضم نون و فتح قاف و کسر تا مشدده و خلف در کسر کاف یعکفون علی اصنام و باقیان در ضمش و خلف در مد جیله دکا و

همزه مفتوحه بی تنوین و دیگران در ترک مد و همزه و در وجود تنوین موافق اصلها اند قوله تقتلوا اشدده یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و یعقوب و خلف بموافقة ابوعمرو و حمزه یقتلون ابناءکم را و در آخر سوره و لا یتبعوکم را و در اخر الشعرا یتبعهم الغاوون را بتشدید خوانده اند و علی ان لا اقول را بحرف جر بی یاء اضافه قوله و رسالتی یعنی ابوجعفر بوفاق در وح بخلاف اصل علی الناس برسالتی را بحذف الف خوانده اند پس خلف در وس بموافقة اصل باثبات الف خوانده اند و خلف در فتح را و شین از قوله سبیل الرشد و باقیان در ضم را و سکون شین موافق اصول نموده اند قوله و اضمم یعنی خلف بخلاف حمزه و ابوجعفر بموافقة نافع من حلیهم را بضم حا خوانده اند قوله و حز یعنی یعقوب من حلیهم را بفتح را و سکون لام و تخفیف یا خوانده و خلف در خطاب تغفر لنا و ترحمنا و در نصب ربنا و در خفض قال ابن ام و دیگران در غیبة و رفع ربنا و نصب میم موافقة و اصول کرده اند قوله تغفر یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر بفاق نافع تغفر لکم خطیاتکم را به تاء مضمومه و فاء مفتوحه و رفع خطیاتکم خوانده اند پس خلف بموافقة حمزه بنون مفتوحه و فاء مکسوره و بخفض خطیاتکم خواند و قراء سه گانه در رفع قالوا معذرة و ابوجعفر در خواندن بعذاب بیس بر وزن عیس و باقیان بر وزن و بیس و ابوجعفر و یعقوب در جمع و در کسر تا در ذریاتهم و اشهدهم و باقیان در افراد و فتح تا موافق اصلها اند قوله تقولوا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و باقیان بموافقة اصلشان ان تقولوا یوم القیمة و او تقولوا انما هر دو را بخطاب خوانده اند و ابوجعفر در اظهار یلهث ذلک و باقیان در ادغامش و ابوجعفر در نون و رفع و یذرهم فی طغیانهم و یعقوب در یا و رفع و خلف در یا و جزم و ابوجعفر در کسر شین و سکون را و تنوین کاف در شرکا فیما اتیهما و دیگران در ضم شین و فتح را و مد کاف و همزه بعد از الف بدون اصول اند قوله و یلحدوا اضمم یعنی خلف بخلاف حمزه یلحدون فی اسمائه را در این سوره و یلحدون فی ایاتنا در فصلت بضم یا و کسر حا خوانده پس در النحل در فتح یا و حا موافق حمزه اند و باقیان در هر سه محل بضم و کسر میخوانند قوله اضمم طا یعنی ابوجعفر یبطشون بها را در این سوره و ان یبطش را در القصص و یوم نبطش را در الدخان بضم تا خوانده بخلاف اصل پس باقیان بکسر خوانند بوفاق اصلهاشان قوله

وقصر انا مع کسر اعلم فمز دفی افتحا موهن واو اقرا الغشی انصب اولا حلا یعملوا خاطب طا ری حتی اظهرن فتی حز و تحسبا و خاطب فاعتلی یعنی ابوجعفر ان انا الا نذیر را در این سوره و الشعرا و الاحقاف در وصل بحذف الف انا خوانده بخلاف نافع جا و اثبات و حذف هر دو دارد و باقیان حذف دارند بموافقة اصل و یعقوب در خواندن طیف و دیگران طایف و ابوجعفر در ضم یا و کسر میم از یمدونهم و باقیان در فتح و ضم موافق اصول اند اینت آخر الاعراف و قراء سه اند معی بنی اسرائیل و من بعدی العجلتم و عذابی اصیب که بسکون معی از قراء سه گانه است و فتح این دو دیگر از ابوجعفر و در زواید دو اندثم کیدون از ابوجعفر و یعقوب و فلا تنظرون از یعقوب دیگر در الانفال قوله و مردفین افتحا یعنی خوانده است یعقوب بخلاف ابوعمرو من الملائکة مردفین را بفتح دال و ان الله موهن را بتخفیف ها و اذ یغشیکم را بتشدید شین مکسوره و النعاس را بنصب و ابوجعفر در فتح دال و خلف در کسرش و ابوجعفر در تشدید ها و خلف در تخفیفش و ابوجعفر در ضم یا و تخفیف شین مکسوره و خلف در تشدیدش و در نصب النعاس موافق اصول اند و قراء سه گانه در نصب کید الکافرین و خلف در تخفیف نون و در رفع ها در و لکن الله قتلهم و و لکن الله رمی و ابوجعفر و یعقوب در تشدید نون و نصب ها و ابوجعفر و یعقوب در فتح رمی و خلف در اماله و ابوجعفر در فتح و ان الله مع المومنین و یعقوب و خلف در کسر شین و یعقوب در کسر عین بالعدوة در دو محل موافقة اصول نموده اند قوله یعملوا خاطب یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو بما یعملون بصیر را بخطاب خوانده پس باقیان بغیبة خوانند بموافقة اصول قوله حیی یعنی من حی عن بینة را قراء سه گانه باظهار یاش خوانده اند ابوجعفر بموافقة و خلف بمخالفة اصول قوله و یحسب یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و لا یحسبن الذین کفروا بغیبة خوانده و یعقوب بموافقة ابوعمرو و خلف بمخالفة حمزه بخطاب و در کسر سین یعقوب و خلف بر اصل خود باشند قوله و فی ترهبوا شدد طب و ضعفا فحرک امدد اهمز بلا نون اساری معا الا یعنی ثقل تشدید را بجای او در ترهبون بیاز و پس پس مخالف اصل باشد و از باقیان محل تخفیف تقدیم باید رسانید بموافقة اصلشان و ابوجعفر در تانیث ان یکن

در دوم و ابوجعفر و یعقوب در تانیث ان یکن در سیوم و خلف در تذکیر هر دو موافق اصول اند قوله ضعفا یعنی و اما و علم ان فیکم ضعفا پس متحرک ساز عین او را بفتح و زیاده کن الفی را بعد از فا و همزه غیر منون را بعد از الف تا ضعفاء منصوب شود از ابوجعفر بخلاف نافع و از ابجمة تقید ضم ضاد و نصب بهمزه نفرموده که از موافقه معلوم میشد و یعقوب در ضم ضاد و خلف در فتحش موافق اصلها خود اند قوله اساری یعنی ابوجعفر بخلاف نافع در ان یکون له اسری و من الاسری همزه را مضموم و سین را مفتوح میسازد و بعد از سین الفی را زیاده میکرداند یعنی اساری و الاساری میگوید و یعقوب بموافقة ابوعمرو در اول و بمخالفتش در دوم و خلف بموافقة حمزه در هیچکدام این عمل را نمی کند قوله یکون فانت اذ ولایة ذی افتحن فا و اقرا الاسری حمید اتحلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع ان یکون له را بتانیث میخوانند و باقیان بموافقة اصلشان قوله ولایة یعنی مالکم من ولایتهم خلف بخلاف حمزه و باقیان بموافقة اصلهاشان از بفتح واو خوانده اند و از قوله ذی معلوم شد که خلف در الکهف در کسر هنالک الولایة موافق حمزه است و باقیان در فتح موافق اصلشان مضافات دو اند انی اری ما لا ترون انی اخاف الله و فتح هر دو از ابوجعفر است قوله سورة التوبة و یونس و هود علیهما السلام یعنی این جهار ده بیت در بیان اختلافات سورة التوبة و سورة یونس و سورة هود علیهم السلام اند و ابوجعفر و خلف در جمعیت مساجد الله اول و یعقوب در افرادش موافق اصول اند قوله و قل عمرة معها سقاة الحلا ابن عزیر نون حز و عین عشر الا فکن جمیعا و امدد انما یضل حظ یصح و خف اسکن مع الفتح مدخلا یعنی ابن وردان بخلاف ازو بمخالفة نافع اجعلتم سقایة الحاج را بر وزن قضاة و عمرة المسجد الحرام را بر وزن حفظة خوانده پس باقیان سقایة و عمارة خوانند و قراء سه گانه در توحید لفظ و عشیرتکم با اصول موافق اند قوله عزیر یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و عزیر ابن الله را بتنوین خوانده و باقیان بموافقة اصلشان بترک تنوین و قراء سه گانه در ضم ها یضاهرون و ترک همزش موافق اصول اند قوله و عین یعنی اثنی عشر شهرا فی کتاب الله در این سورة

واحد عشر کوکبا در یوسف و علیها تسعة عشر در المدثر ابوجعفر بسکون عین خوانده واز تسکام
در اثنا عشر از جهة التقاء ساکنین مدی کرده قوله یضل یعنی یعقوب بخلاف اصلش یضل به
الذین کفروا بضم یا و کسر ضاد خوانده و از آن جهة قید کسر ضاد ننموده که از موافقه معلوم
می شود پس ابوجعفر در فتح یا و کسر ضاد و خلف در ضم یا و فتح ضاد موافق اصلها باشند قوله
وحفت یعنی یعقوب بخلاف اصل و مدخلا را بفتح میم و سکون دال مخففه میخواند پس
باقیان بضم میم و فتح دال مشدده خوانند قوله وکلمة فانصب ثانیا ضم میم
یلمز الکل حز والرفع فی رحمة فلا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و کلمة الله
هی العلیا را بنصب خوانده و سکون لام کلمة از جهة ضرورة شعر است پس باقیان
بموافقه اصلشان برفع خوانند قوله ضم یعنی هم یعقوب بخلاف اصلش بضم میم خوانده از
یلمزک فی الصدقات و یلمزون المطوعین هردو در این سورة و از و لا تلمزوا انفسکم در الحجرات
پس باقیان بموافقه اصل بکسر میم خوانند قوله والرفع یعنی خلف بمخالفه حمزه و رحمة للذین آمنوا
را برفع میخوانند پس باقیان بموافقه اصلشان هم برفع خوانند وقرأ سکانه ان نعف ما
بیا مضمومه و فا مفتوحه و نعذب را بتا مضمومه و دال مفتوحه و طایفة را برفع خوانده اند بجون
اصلشان و مجیئین ابوجعفر در فتح یا و معی ابدا و یعقوب و خلف در سکونش وقرأ سکانه
بسکون معی عدوا موافق اصول اند قوله وفی المعذرون الخف والسوء فاقتحی
ولا انصار فارفع حز واتبعوا ولولا ثم انصب تل افتح تقطع اذ حمی
وبالضم فز الا ان الخف فل اذا یعنی یعقوب وجاء المعذرون را بسکون عین
به تخفیف دال و دایرة السوء را در این سورة و در الفتح بفتح سین و والانصار والذین اتبعوهم
را برفع را خوانده بخلاف اصل پس باقیان لفظ اول را بفتح عین و تشدید دال و دوم را
هم بفتح و سوم را بجر خوانند بموافقه اصلهاشان وابوجعفر و یعقوب در صلوتک
سکن لهم و خلف در افرادش وابوجعفر در خواندن و آخرون مرجون را بوزن مکرمون و باقیان
بحذف همزه و سکون واو وابوجعفر در حذف واو اول از الذین اتخذوا مسجدا و دیگران در
اثباتش موافق اصول اند قوله و اتبعوا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و یعقوب و خلف بموافقه

ابوعمرو و حمزه افمن اسس بنیانه را در هردو موضع بفتح همزه و سین و بنصب نون خوانده
اند قوله افتح یعنی مفتوح ساز تا را از قوله تعالی الا ان تقطع قلوبهم از ابوجعفر و یعقوب بخلاف
اصلشان و مضموم گردان همین تا را از خلف بخلاف اصلش قوله الا ان یعنی بگو که یعقوب
در محل الا ان تقطع که حرف استثنا است الی که حرف جر است میخواند بخلاف ابوعمرو پس
دیگران بموافقه اصلشان الا بحرف استثنا خوانند وخلف در تقدیم بنا مفعول بر بنا فاعل
در فیقتلون و یقتلون موافق حمزه است و دیگران بعکس بموافقه اصلشان قوله یرون
خطابا حز وبالغیب قد یزیغ اثنث فتنا افتح انه یبدء والخلف یعنی
یعقوب بخلاف ابوعمرو او لا ترون را بخطاب میخوانده و ابوجعفر بوفاق نافع و خلف بخلاف
حمزه بغیبة قوله یزیغ یعنی خلف بمخالفه حمزه و باقیان بموافقه اصلشان تزیغ قلوب را به
تانیث خوانده اند و معی عدوا که بهر سه بسکونش خوانده اند وقرأ دوانده معی ابدا
که ابوجعفر و یعقوب بفتحش خوانده اند و معی عدوا که بهر سه بسکونش خوانده اند دیگر اشارة
فرموده باختلافات بسورة یونس قوله افتح یعنی ابوجعفر انه یبدؤ الخلق را بفتح همزه خوانده
بخلاف نافع و باقیان بوفاق اصل بکسر وخلف در اماله آلر در سورة ها نشش کانه و دیگران
در فتحش وابوجعفر و یعقوب در خواندن لسحر مبین و خلف لساحر وابوجعفر و خلف در خواندن
نفصل الآیات بنون و یعقوب بیا موافقه اصول نموده اند قوله وقل لقضی کالشام
حز یمکرون یدک ویشرکم اذ قطعا اسکن حلی حلا یعنی
یعقوب لقضی الیهم اجلهم را بفتح قاف و ضاد و بالف بعد از ضاد و بنصب اجلهم مثل ابن
عامر شامی میخواند بخلاف ابوعمرو پس غیر او بضم قاف و کسر ضاد و فتح یا و برفع اجلهم
خوانند بجون اصلشان وابوجعفر و یعقوب در فتح و لا ادریکم و خلف در اماله اش
وابوجعفر و یعقوب در غیبة عما یشرکون در این سورة و دو محل در اول النحل و یکموضع در
الروم و خلف در خطابش با اصول موافق اند قوله یمکرو یعنی روح بخلاف اصلش یمکرون را
بغیبة خوانده و باقیان بموافقه اصلشان بخطاب قوله و ینشرکم یعنی ابوجعفر هو الذی
ینشرکم خوانده از نشر بجون ابن عامر و باقیان یسیرکم از تسییر وقرأ سکانه در رفع

متاع الحیوة الدنیا وخلف در خواندن هنالک تبلوا از تلاوة و دیگران ابتلوا از بلا وابوجعفر
در جمعیت کلمات ربک دو محل در این سورة و یک محل در غافر و باقیان در افرادش بجون اصول
اند قوله قطعا یعنی ساکن گردان طا را از قطعا من اللیل از یعقوب بخلاف ابوعمرو و متحرکش
گردان از باقیان قوله یهدی سکون الهاء اذکر ها حوی ی
فلیفرحوا خاطب طلا تجمعوا طلاه اذ اصغر ارفع حو مع شرکا وکم
کاکبر ووصل فاجمعوا افتح طوی اسلاه البحر ام اخبر حلی
وافتح ابدل فاف انی لکم ابدل بادی حملا یعنی ابوجعفر لا یهدی را بسکون
ها و تشدید دال خوانده بخلاف نافع جداها فتح و اختلاسش را بهر دو دارد و اتشدید دال و
یعقوب بکسر ها و تشدید دال میخواند بجون حفص بمخالفه ابوعمرو جداو اخفا فتح ها دارد پس خلف
در سکون ها و تخفیف دال موافق حمزه باشد وخلف در تخفیف نون مکسور و رفع سین از و لکن الناس
و باقیان در تشدید نون مفتوح و نصب سین وقرأ سکانه در نون و یوم نحشرهم کان لم یلبثوا
موافقه اصول نموده اند قوله فلیفرحوا یعنی بخطاب بخوان فلتفرحوا هو خیر را از رویس فقط و
مما تجمعون اسم بخطاب از رویس وابوجعفر بخلاف اصلشان پس باقیان بغیبة خوانند بموافقه اصول
قوله اصغر یعنی ولا اصغر من ذلک ولا اکبر را مرفوع ساز از یعقوب بخلاف ابوعمرو و از خلف بوفاق
حمزه پس ابوجعفر در هردو بنصب خوانند قوله مع شرکاؤکم یعنی یعقوب امرکم و شرکاؤکم را برفع خوانده
بخلاف ابوعمرو پس صورة همزه درین قراءة واو نویسند و باقیان بوفاق اصلشان بنصب
خوانند و صورة همزه در این قراءة محذوف باشد از جهة کراهة اجتماع صورتین قوله و وصل یعنی
فاجمعوا امرکم را بهمزه وصل و فتح میم خوانده بخلاف اصل و دیگران بوفاق اصلشان بهمزه قطع و
کسر میم وخلف در خواندن سحار و دیگران در ساحر موافق اصل اند قوله اسلا یعنی ابوجعفر بخلاف
نافع السحر ان الله را بزیادتی همزه استفهام خوانده و ان زمان بمان دو وجه که در مثل الذکرین
جایز است در او نیز جایز باشد و یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه باخبارش خوانده
اند وخلف در کسر امنت انه و دیگران در فتحش موافق اصل اند وقرأ بفتح اند یا یکون لی ان
ابدله و من تلقاء نفسی ان و انی اخاف علیکم و قل ای و ربی انه و ان اجری الا و فتحشان از

ابوجعفر است وقرأ دواند فلا تشطرونی در حالین و ننجی المومنین در وقف بهردو از یعقوب
قوله وافتح ابدل اشارة باختلافات سورة هود است یعنی ابوجعفر و خلف بخلاف اصلشان بادی
الرای را بیا محض خوانده اند وابوجعفر و یعقوب در تخفیف فعمیت علیکم و خلف در تشدیدش
وقرأ سکانه در ترک تنوین از من کل زوجین اثنین وابوجعفر و یعقوب در ضم میم مجریها و در فتح
را و خلف در فتح میم و اماله را وقرأ سکانه در کسر یا یا بنی ارکب معنا موافق اصول اند قوله
عمل غیر حز کالکسائی ددی تواثمود فدا وارث فتی سلم فانقلا
سلام ویعقوب ادغمن فز ونصب حافظ امرا تلها ارکلاء اتل منقلا
یعنی یعقوب بخلاف اصل عمل غیر صالح را بکسر میم و فتح لام بی تنوین و بنصب غیر میخواند بجون
کسائی وابوجعفر بموافقه اصلش بفتح میم و برفع لام وا تنوین و برفع غیر وابوجعفر در خواندن
فلا تسئلنی بفتح لام و تشدید نون و اثبات یا در وصل و یعقوب باثبات یا در حالین و خلف در
حذف یا وابوجعفر در فتح میم یومئذ ان ربک در این سورة و یومئذ ببنیه در المعارج و باقیان در
کسرش با اصول موافق اند قوله ثمودا یعنی خلف بخلاف حمزه وابوجعفر بوفاق نافع الا ان ثمودا
در این سورة و ثمودا و اصحاب الرس را در الفرقان و ثمودا و قد تبین را در العنکبوت و ثمودا
فما ابقی را در والنجم بتنوین خوانده اند و یعقوب بخلاف ابوعمرو بترک تنوین در مواضع چهارگانه
قوله و سلم یعنی خلف بمخالفه حمزه در این سورة و در والذاریات در محل قال سلم سلام را خوانده
و باقیان چون سلام خوانده اند بموافقه اصلشان قوله و یعقوب یعنی مرفوع ساز لفظ یعقوب
قالت را از خلف بخلاف اصلش و از باقیان نیز بوفاق اصلشان وابوجعفر در خواندن لفظ
فاسر را بهمزه وصل و دیگران بهمزه قطع موافق اصول اند قوله و نصب حافظ یعنی یعقوب بخلاف
ابوعمرو و باقیان بخلاف اصلشان الا امراتک را بنصب خوانده اند وابوجعفر و یعقوب در فتح و
خلف در ضم سعد وافق للجنة با اصول موافق اند قوله ان کلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و باقیان
بموافقه اصلشان و ان کلا را بتشدید نون خوانده اند قوله کلا مع الطارق امی دنیا ورجح
جد وخف الکل فی زلفا الا بضم وخفف واکرن بقیة حبا
وما یعملوا خاطب مع النمل حفلا یعنی ابوجعفر بکاله کلا لما را در این سورة و لما علیها را

در الطارق و ابن جماز فقط و ان کل لما را در یاسین و ان کل ذلک لما را در الزخرف بتشدید
خوانده اند بخلاف نافع و یعقوب بوفاق ابوعمرو و خلف بخلاف حمزه بمجموع را بتخفیف خوانده اند
قوله زلفا یعنی ابوجعفر بخلاف اصلش و زلفا من اللیل را بضم لام بعد از زای میخوانند و دیگران
بموافقه اصلشان بفتح میخوانند قوله و خفف یعنی ابن جماز او کوا بقیة را بکسر با و بسکون
قاف و تخفیف یا خوانده بخلاف اصلش و دیگران بقیة بر وزن فعیلة بوفاق اصلشان
قوله و ما یعملوا یعنی یعقوب خوانده است بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر بوفاق نافع عما یعملون را
در آخر این سوره و در آخر النمل بخطاب پس خلف بموافقه حمزه بغیبة خوانده مضافات هشت اند
فانی اخاف و عنی انه و الی اذا انی اخاف و ان اجری الا در دو محل و لکنی اراکم و انی اذا لمن
نصحی ان اردت و انی اعظک و انی اعوذ بک و فطرنی افلا و انی اشهد الله و ضیفی الیس
انی اریکم بخیر و انی اخاف و ما توفیقی الا و شقاقی ان و ارهطی عن که فتحشان از ابوجعفر است
و زواید چهار اند فلا تسئلنی و لا تخزونی فی ضیفی و یوم یأتی از ابوجعفر و یعقوب فلا تنظرون
از یعقوب فقط قوله سوره یوسف علیه السلام و الرعد یعنی این دو بیت در بیان اختلافات
این دو سوره اند قوله ویا ابت افتح اد و نرتع و بعد یا و حاش بحذف
وافتح السجن الا حم کذبوا اتل الخف بخی حامد و ننجی مع الکاف
صد اضمما حلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع یا ابت را هر جا که هست بفتح تا خوانده و باقیان
بکسر مثل اصلشان و قراءت سکاته در کسر یاء یا بنی در همه قرآن و ابوجعفر در جمیع غیابات الجب
دو موضع در این سوره و دیگران در افرادش موافق اصول اند قوله و نرتع یعنی یعقوب بخلاف
ابوعمرو و ابوجعفر و خلف بوفاق اصلشان نرتع و نلعب را بغیبه خوانده اند و لیکن ابوجعفر
بکسر عین از نرتع میخواند و دیگران بسکون و ابوجعفر و یعقوب در زیادتی یاء مفتوحه در یا بشرای و
خلف در ترک این زیادتی و در اماله و ابوجعفر در کسر باء از هیت لک و باقیان در فتح و ابوجعفر و خلف در
فتح لام المخلصین در همه قرآن و یعقوب در کسرش با اصول موافق اند قوله و حاش یعنی یعقوب بخلاف
اصل و دیگران بوفاق اصلشان حاش لله را دو محل در وصل بحذف خوانده اند و در وقف
همه قراء را جواز حذف است قوله وافتح یعنی یعقوب قال رب السجن را بفتح میخوانند بخلاف ابوعمرو

و باقیان بکسر بموافقه اصلشان و قراء پکانه در ایکان سبع سنین دابا موافق اصول اند مگر اکثر
ابوجعفر بر اصل خود ابدال میکند و خلف در خطاب و فیه یعصرون و باقیان در غیبتش و ابوجعفر و یعقوب
در لفتیته و خلف در لفتیانه و خلف در یاء انا فانکتل و دیگران در نونش و همچنین ابوجعفر و یعقوب
در قراءة خیر حفظا و خلف در حافظا و همچنین و خلف در یاء و اماله و ابوجعفر و یعقوب در یاء و فتح
از یوحی الیهم موافق اصول اند قوله کذبوا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه قد کذبوا را بتخفیف
خوانده اند و ابوجعفر بموافقه اصلش بتشدید قوله نجی یعنی هم یعقوب بخلاف اصلش فنجی من نشاء را
بحذف نون دوم و تشدید جیم و فتح یا خوانده و باقیان فننجی به اثبات و تخفیف جیم و سکون یا بموافقه
اصلشان مضافات بیست و دو اند لیحزننی ان تذهبوا ربی احسن مثوای و انی ارینی و لعلی ارجع و حزنی
احمل و علمو ربی انی و ملة ابای ابراهیم و انی اری ان النفس رحم ربی ان و انی ادعی و انی انا اخوک و
یأذن لی ابی او و حزنی الی الله و انی اعلم من الله و لکم ربی انه و قد احسن بی اذ و بین اخوتی ان و هذه سبیلی
ادعوا و فتح مجموع از ابوجعفر است و زواید چهار اند فارسلونی و لا تقربونی و ان تفندونی از یعقوب
و حتی تؤتونی از ابوجعفر و یعقوب دیگر شروع در سوره الرعد و ابوجعفر و خلف در خفض و زرع و نخیل
صنوان و غیر صنوان و یعقوب در رفع شمر و خلف در یاء و نفضل بعضها و دیگران در نونش موافق
اصول اند قوله و یسقی یعنی یعقوب بخلاف اصل یسقی بماء را بتذکیر میخوانند و ابوجعفر و خلف بموافقه اصلشان
بتانیث اما خلف اما لدار و ابوجعفر و ابوجعفر و یعقوب در تانیث ام هل تستوی و در تذکیر مما یوقدون
و خلف در تذکیر اول و تانیث دوم با اصول موافق اند قوله مع الکفار یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو
و خلف بوفاق حمزه و سیعلم الکفار را بجمع و صد و اعن السبیل را بضم صاد خوانده اند و ابوجعفر
بموافقه نافع الکافر را بافراد و صدوا را بفتح صاد میخوانند و ابوجعفر و خلف در تشدید ما یشاء و یثبت
و یعقوب در تخفیفش موافق اصول اند و زواید چهار اند الکبیر المتعال و الیه متاب و کان عقاب
و الیه مآب از یعقوب فقط قوله سوره ابراهیم صلی الله و سلم الی الکهف یعنی این
دو بیت که مذکور خواهند شد در بیان اختلافات سوره ابراهیم اند تا سوره الکهف قوله
و طب رفع الله ابتدا حکی الکرمن انا صبنا و اخفض افتحه منه موصلا
یعنی ابوجعفر بوفاق نافع در حالتین و رویس بخلاف ابوعمرو در ابتداء الله الذی له ما فی السموات

و ما فی الارض را در این سوره برفع خوانده اند و انا صببنا الماء صبا را در عبس بکسر همزه پس رویس
را در حالت وصل در الله الذی جر باشند بموافقه ابوعمرو و در انا فتح بخلاف ابوعمرو و خلف در
حالتین در اول جر دارد و در دوم فتح بوفاق حمزه و ابوجعفر در خواندن به الریاح در این سوره و در الشوری
بجمع و دیگران بافراد و خلف در خواندن خالق السموات و الارض در این سوره و خالق کل دابة در النور
بصیغه فاعل و برفع قاف و بخفض الارض و کل و باقیان خلق بصیغه ماضی و بنصب الارض و کل
موافق اصول اند قوله یضلوا اضمما لقمان حز غیرها ید و فز مصرخی افتح
علی کذا حلا یعنی بضم یاء بخلاف لیضل عن سبیل الله را در لقمان از یعقوب بخلاف و خوانده
لیضلوا عن سبیله را در این سوره و لیضل عن سبیل الله را در الحج و لیضل عن سبیله در الزمر از
روح فقط بخلاف ابوعمرو پس یعقوب را در این سه محل دو وجه باشد و ابوجعفر و خلف در ضم در هر
چهار موضع موافق اصول باشند بدانکه عکس در فتح ان الذین یضلون عن سبیل الله در صاد
خلاف نکرده اند از آن جهت که هر چند که زید ضلا خواهد که عمرو را گمراه کرداند تا مرادش عمرو باشد نه
او را گمراه شو اند کرده اند پس ثابت شد که اصل مراد از آن مفعول است پس از آنچه حضرت
حق عز شانه وعید شدید را در باره مفعول فرموده نه در شان فاعل بقوله لهم عذاب شدید
قوله و فز یعنی خلف بخلاف حمزه و ما انتم بمصرخی را بفتح یا خوانده و دیگران نیز هم بفتح خوانده اند
اما بموافقه اصل مضافات سه اند و ما کان لی علیکم که سکونش از قراء پکانه است غیر از
روح و انی اسکنت که فتحش از ابوجعفر فقط است و زواید هم سه اند و عیدی از یعقوب و بما
اشرکتمونی و تقبل دعائی از ابوجعفر و یعقوب دیگر شروع فرموده در الحجر و ابوجعفر در تخفیف ربما
و دیگران در تشدیدش و ابوجعفر و یعقوب در خواندن ما تنزل بتاء مفتوحه و بفتح زای و رفع
الملائکة و خلف بنون مضمومه و بکسر زای و بنصب الملائکة و ابوجعفر و یعقوب در جمع و ارسلنا
الریاح و خلف در توحیدش یعنی الریح موافق اصول اند قوله علی یعنی یعقوب بخلاف اصل
قال هذا صراط علی را خوانده بکسر لام و برفع یاء منونه مشدده بر وزن زکی و باقیان بموافقه
اصلشان علی میخوانند بفتح لام و بفتح یاء مشدده قوله و یقنط اکسر النون و نون تبشرون
فافتح ابانیزک و ما بعد بجلی کما القدر شق افتح تشاقون نون اتل و
نون تبشرون

یدعون حفظ مفرطون اشدد العلی یعنی قال و من یقنط در این سوره و اذا هم
یقنطون در الروم و لا تقنطوا من رحمة الله در الزمر خلف بخلاف حمزه و یعقوب بوفاق ابوعمرو
بکسر نونشان خوانده اند و ابوجعفر بموافقه اصلش بفتح و تخفیف انا لمنجوهم در این سوره و
انا لمنجوک در العنکبوت از یعقوب در سوره الانعام و از خلف از موافقه اصل و تشدید شان از
ابوجعفر هم از موافقه اصل معلوم میشود و همچنین تشدید قدرنا انها در این سوره و قدرناها در النمل
از قراء سکانه از موافقه اصول دانسته می اید قوله و تبشرون یعنی ابوجعفر بمخالفة و دیگران بموافقه
اصلشان فبم تبشرون را بفتح نون میخوانند مضافات چهار اند نبئ عبادی انی انا الغفور و بناتی ان کنتم
و قل انی انا که فتحشان از ابوجعفر است و زواید دو اند فلا تفضحونی و لا تخزونی از یعقوب دیگر شروع
است در النحل قوله ینزل یعنی روح ینزل الملائکة بالروح را بابن کثیر خوانده که سوره القدر وارد
یعنی تنزل الملائکة در رویس بر اصل خود بتخفیف خوانده اند پس یعقوب را دو وجه باشد و ابوجعفر
و خلف در تشدید موافق اصل اند قوله شق افتح یعنی مفتوح باز شین را از قوله الا بشق الانفس
از ابوجعفر و یعقوب و خلف در کسر شین با اصل موافق اند و بدانکه قراء پکانه در نصب و النجوم و
مسخرات موافقه اصول نموده اند قوله تشاقون یعنی ابوجعفر بخلاف نافع و یعقوب و خلف بوفاق
اصلشان تشاقون فیهم را بفتح نون میخوانند و کذا یدعون یعنی و الذین یدعون من دون الله بکسر
قراءة یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر و خلف در خطابش موافق اصل اند و بدانکه خلف در
تذکیر یتوفیهم الملائکة دو محل و ابوجعفر و یعقوب در تانیثش و ابوجعفر و یعقوب در ضم یاء و فتح دال از
فان الله لا یهدی و خلف در فتح و کسرش و خلف در خطاب اولم یروا و باقیان در غیبتش و ابوجعفر
و یعقوب در تانیث یتفیؤا ظلاله و دیگران در تذکیرش مجموع موافق اند با اصول قوله
مفرطون یعنی و انهم مفرطون ابوجعفر بفتح فاء و تشدید راء مکسوره میخوانند پس در کسر راء
موافق نافع باشد و در تشدید مخالف و باقیان بتخفیف و فتح راء دارند قوله و نسقیکم
افتح خمر و انث لدا و یجحدون خاطب کذاک یروا حلی یعنی یعقوب
خوانده نسقیکم را در این سوره و در قد افلح بفتح نون بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر در هر دو محل بتانیث
میخوانند و فتح تا پس از موافقه معلوم میشود و خلف در ضم نون موافق حمزه است قوله و یجحدون بخطاب

رویس افتبعتم الّذي بجدو ز الخطاب خواند بخلاف اصل و دیگران بغیبة بموافقة اصلشان قوله
کذاک یعنی یعقوب بخلاف و خلف بوفاق اصل الم تر و الی الطیر الخطاب خوانده اند و ابوجعفر بموافقة اصلش
بغیبة و بد انکه ابوجعفر و یعقوب در فتح عین از یوم ظعنکم و خلف در سکونش و ابوجعفر و یعقوب در
فتح را و همزه از برالذین در هر دو محل و خلف در امالهٔ را و فتح همزه با اصول موافق اند قوله
وینزل عنه اشدد لیجزی نون اذ ویخرق الخاطب حلا یخرج الجلا
جوی الیاو ضم افتح الا افتح و ضم حط و حز مدا مرنا یلقیه اق صلا
یعنی تشدید بکان و الله اعلم بما ینزل را از یعقوب بخلاف ابوعمرو و از باقیان بوفاق اصلشان قوله
لیجزی یعنی ابوجعفر بخلاف نافع ولیجزین الذین صبروا را بنون خوانده و باقیان بغیبة بموافقه اصلشان
و زوایه دوانه انا فاتقون و فایای فارهبون از یعقوب دیگر شروع فرموده در سبحان بقوله
و یتخذوا یعنی یعقوب الا تتخذوا من دونی وکیلا را الخطاب خوانده بخلاف ابوعمرو و دیگران بوفاق
اصلشان و بدانکه خلف در خواندن لیسوا بر وزن یقول مضموم و باقیان بر زنه یقولوا موافق
اصول اند قوله یخرج یعنی ابوجعفر و یعقوب و یخرج له یوم القیامة را بیا بغیبة خوانده اند و لیکن ابوجعفر
بضم یا و فتح را میخوانده و یعقوب بفتح یا و ضم را بر خلاف اصلشان و خلف در ضم نون و
کسر را موافق اصل است قوله و حز یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو امرنا مترفیها را بزیادتی الف
بعد از همزه خوانده و باقیان بغیر الف بر وفاق اصلشان قوله یلقیه یعنی ابوجعفر میخواند
بمخالفة اصلش یلقیه منشورا را بتشدید و باقیان بموافقة اصلشان بتخفیف و بدانکه
خلف در خواندن اما یبلغان بلا و کسر نون و باقیان بترک مد و فتح نون و ابوجعفر و یعقوب در فتح
او کلاهما و خلف در امالتش با اصول موافق آمده اند قوله واف افتح حقا وقل
خطا اف و یخف یعد الیاو نرتل حصلا یعنی مفتوح ساز فا را
در این سورة و در الانبیا و در الاحقاف از یعقوب بخلاف ابوعمرو پس ابوجعفر در کسر و تنوین
و خلف در کسر و ترک تنوین با اصول موافق باشند قوله و قل خطا یعنی بگو ای قاری که کان
خطأ بفتح خا و طا قراءة ابوجعفر است بخلاف نافع پس یعقوب و خلف در کسر خا و سکون
طا موافق اصل باشند و بدانکه خلف در خطاب فلا تسرف فی القتل و باقیان در غیبتش و ابوجعفر

ویعقوب در ضم بالقسطاس در این سورة و در الشعرا و خلف در کسرش و ابوجعفر و یعقوب در
خواندن کان سیئة بفتح همزه و تنوین تا و خلف در ضم همزه و در ضم ها و خلف در تخفیف لیذکروا
در این سورة و در الفرقان بر وزن ینصروا و باقیان در تشدیدش و قرار یکانه در خطاب کما
تقولون و خلف فقط در خطاب عما تقولون و دیگران در غیبت و ابوجعفر در تذکیر یسبح له السموات
و باقیان در تانیثش و قرار یکانه در ایکان و رجلک و شارکهم موافقة با اصول دارند
قوله یخسف یعنی یعقوب بخلاف و باقیان بوفاق اصولشان ان یخسف بکم او یرسل و ان
یعیدکم و فیرسل علیکم را بیا رو آورده اند قوله وتغرق بمحو ابت ات کل طی ره
وسددت الخلف بن والریح بالجمع اصلا کما دو الانبیاء نا واقعا
خلافک مع تفجر لنا الخف حملا یعنی روح فقط بخلاف اصل فیغرقکم را بغیبة خوانده
و ابوجعفر و رویس هم بخلاف اصلشان بتانیث و لیکن این دو ان هم تشدید را
دارد و هم تخفیفش پس او را دو وجه باشد قوله والریح یعنی ابوجعفر من الریاح فیغرقکم را
در این سورة و لسلیمن الریاح عاصفة را در الانبیا و لسلیمن الریاح غدوها شهر را در سبا
و فتحنا الریاح را در صاد بجمع خوانده بخلاف نافع پس باقیان با فراد خوانند بوفاق اصل
وجوه او تهوی به الریاح بجمع در الحج از طریق شطوی فقط است ناظم رحمه الله از اداخل نمود
چه عاده مبارکه او رحمه الله اینست که هر چه هم راویان یا پیشتر برانند از اذکر نمود
قوله تارا یعنی ابوجعفر نا بجانبه را در این سورة و در فصلت بر وزن باع میخواند بخلاف
نافع از قوله کل حز سوی ای لسیان اولادا لنستر آمده که یعقوب بفتح نون و الف و در
رمی میخواند و خلف باماله نون و الف وار گویی که چون حمزه از روایة خلف اماله نون و الف
هر دو دارد و از روایة خلاد اماله الف فقط یعنی چون هر دو راویان متفق نیستند تو از
چه میدانی که خلف باماله نون و الف میخوانده نه باماله الف فقط جواب گویم که چون هر دو
راویان بر اماله الف اتفاق دارند هیچ بحث خود در آن نداری بی بحث تو در اینست
که اماله نون دارد یا ندارد من میگویم که دارد از انجه که چون در اول باب الفتح والاماله
فرموده که و بالفتح قمار البوار ضعاف مع عین الطلانی یعنی چون خلف اینها را بفتح خوانده

پس معلوم شد که اینها غیر اینها است باماله خوانده باشد و نون نا را از آن جمله است قوله
خلافک یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه خلافک الا قلیلا را بکسر خا و فتح لام
ممدوده خوانده اند و حتی تفجر لنا را بتخفیف و ابوجعفر بموافقة نافع خلافک را بفتح و سکون
و قصر خوانده و تفجر لنا را بتشدید و بدانکه ابوجعفر در فتح کسفا و باقیان در سکونش موافقة با
اصول دارند منالها یک محل است ربی اذا که فتحش از ابوجعفر است و زوائد دو اند
اخرتنی الی و فهو المهتدی که اثباتشان از ابوجعفر است و یعقوب قوله سورة الکهف
یعنی این پنج بیت که در بیان مختلفات سورة الکهف اند و بدانکه ابوجعفر در فتح میم و کسر
فا از من امرکم مرفقا و باقیان بعکسش موافق اصول اند قوله تزور حز و اکسر
یورق کثمره بضمی طوی فتحا اتل یا نمرا اذ حلا یعنی تزاور عن
کهفهم بر وزن تبیض قراءة یعقوب است بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر در تشدید زای و خلف
در تخفیفش موافق اصل اند و ابوجعفر در تشدید و ملئت و باقیان در تخفیفش با اصل
موافق اند قوله و اکسر یعنی مکسور کن را از رویس بخلاف اصلش و از ابوجعفر بوفاق
نافع پس خلف و روح را بسکون باشد بموافقة اصلشان و خلف در ترک تنوین و
باقیان در اثباتش در ثلث مایة موافقة اصول کرده اند قوله کثمره یعنی رویس
بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه و احیط بثمره را بضم ثا و میم خوانده اند و ابوجعفر و
روح بخلاف اصلشان بفتح هر دو حرف و در وکان له ثمر ابوجعفر و یعقوب بکالهم بخلاف
اصل بفتح ثا و میم میخوانند و خلف بموافقة اصلش بضم هر دو حرف و ابوجعفر در زیادتی میم در
خیرا منها و باقیان در ترک زیادتی موافق اند با اصلشان قوله و مد لکنا اصلها
الا طب تسیر الجبال کحفص الحق بالخفض حلا یعنی ابوجعفر و رویس
لکنا هو الله را باثبات الف خوانده اند در حالتین بمخالفة اصلهاشان و باقیان بر
اثبات در وقف و بحذف در وصل بموافقة اصلشان و خلف در تذکیر و لم یکن له فئة و باقیان
در تانیثش و ابوجعفر و خلف در سکون عقبا و باقیان در ضمش تابع اصول اند قوله
تسیر الجبال یعنی یعقوب بخلاف و دیگران بوفاق اصل و یوم نسیر الجبال را همچون

حفص میخوانند یعنی بنون و کسر یا و نصب الجبال و بحجین یعقوب بخلاف اصلش و دیگران
بوفاق لله الحق را بالخفض خوانده اند قوله وکنت افتح اشهدنا و حامیة
و ضممی قبلا اذ یا نقول فکملا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع خوانده است ما
اشهدناهم خلق السموات را بنون و ما کنت را بفتح تا و باقیان بوفاق اصلشان ما
اشهدتهم را و و ما کنت را بتاء مضموم قوله و حامیة یعنی ابوجعفر بخلاف و خلف بوفاق
اصل و فی عین حامیة را بالف بعد از حا و بیاء بعد از میم و او یاتیهم العذاب قبلا را بضم
قاف و باء میخوانند و یعقوب بموافقة اصلش حمئة را بحذف الف و بهمزه در موضع یاء و
قبلا را بکسر قاف و فتح باء قوله یا نقول یعنی میخواند خلف بمخالفة حمزه و ابوجعفر و یعقوب
بموافقة نافع و ابوعمرو و یوم نقول نادوا را بیاء و بدانکه قرار یکانه بر ضم میم و بر فتح لام در
لمهلکهم موعدا در این سورة و در مهلک اهله در النمل و بر کسرها در و ما انسینه و بر سکون
یاء در معی صبرا در سه محل اتفاق دارند و یعقوب در فتح را و شین از مما علمت رشدا
و باقیان در ضم را و سکون شین و ابوجعفر در تشدید فلا تسئلنی عن شیء و باقیان در
تخفیفش و خلف در خواندن لیغرق اهلها بیاء مفتوحه و بفتح راء و برفع اهلها و باقیان
بتاء مضمومه و کسر راء و بنصب اهلها موافق اصول اند قوله زکیة فیمو اکمل انعما
یبدل خف حط حز او کحفص ضم سدین حولا کتدا هنا الون
بالمد فاجزه و عنه فما اسطاعوا یخفف فاقبلا یعنی روح بخلاف
ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه خوانده اند زکیة بغیر نفس را بی الف و تشدید یا و ابوجعفر
بموافقة اصلش زاکیة را بالف و بتخفیف یاء و ابوجعفر در تخفیف نون از من لدنی عذرا
و باقیان در تشدیدش و ابوجعفر و خلف در تشدید تا را اول و دوم و یعقوب در تخفیف
تا را اول و کسر خا قوله لاتخذت علیه اجرا موافق اند با اصولشان الا انکه رویس بر اصل
خود اظهار ذال دارد و روح ادغام قوله کل یبدل یعنی فاردنا ان یبدلهما در این سورة و
ان یبدله ازواجا خیرا در التحریم و عسی ربنا ان یبدلنا در نون و القلم یعقوب بخلاف
ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه بتخفیف خوانده اند انهارا و ابوجعفر بموافقة نافع بتشدیدشان

خوانده وابوجعفر ویعقوب در تشدید فاتبع ثم اتبع دو محل وخلف در تخفیف ان با اصول متفق اند
قوله جزاء یعنی یعقوب بخلاف اصلش وخلف بوفاق اصل میخوانند جزاء الحسنی را بنصب
وتنوین مثل حفص وابوجعفر همچون نافع برفع بی تنوین قوله ضم یعنی خوانده اند یعقوب بخلاف
وباقیان بوفاق اصول بین السدین را بضم سین ودر بینهم سدا ابوجعفر بوفاق اصل ویعقوب
بخلاف اصل بضم خوانده اند وخلف بموافقه حمزه بفتح وابو که خلف در ضم یاء وکسر قاف از یکادون
یفقهون وباقیان در فتح هر دو حرفش وقرر بیگانه در ابدال یاجوج وماجوج در این سوره
ودر الانبیا وخلف در زیادتی الف وفتح راء در خراجا در این سوره ودر قد افلح ودیگران در
ترک این زیادتی وسکون راء وقرر بیگانه در مد ردما اتونی ویعقوب در ضم صاد ودال از
بین الصدفین وباقیان در فتح هر دو حرفش وابوجعفر ویعقوب در تنوین دکا بی مد وحمزه وخلف
در مد وهمزه بی تنوین وخلف در تذکیران ینفد ودیگران در تانیثش با اصول موافق
آمده اند قوله هنا اتون یعنی خلف قال اتونی را بخلاف حمزه وباقیان بوفاق اصلهاشان
بهمزه قطع خوانده اند وبقوله هنا اشارة بمحل دوم فرموده زیراکه در مواضع اول بحاخ
میان حمزه وخلف نیست قوله وعنه یعنی فما اسطاعوا ان یظهروه منقولست از خلف
تخفیف بخلاف حمزه وباقیان هم تخفیف دارند بموافقه اصلشان وزوائد نه اند بی اعلم
وربی احد ادو محل وعسی ربی ان ومعی صبرا سه محل ستجدنی ان شاء الله ومن دونه
اولیاء قراء بیگانه معی سکانه را بسکون خوانده اند وابوجعفر ششی یاء دیگر را بفتح
وزوائد شش اند فهو المهتد وان یهدین ربی وان ترنی انا وان یوتین خیرا وبغی
فهذا علی ان تعلمنی ابوجعفر در وصل ویعقوب در حالین هر ششش را ثابت میدارند
قوله ومن سورة مریم علیها السلام الی سورة الفرقان یعنی این نوزده بیت که مشروح میشوند در
بیان اختلافات سوره مریم علیها السلام اند تا سوره فرقان قوله یرث رفع حز
واضمم عتیا وبابه خلقتك فد والهمز فی لاهب اولا یعنی یعقوب
بخلاف ودیگران بوفاق اصول یرثنی من آل یعقوب را برفع میخوانند قوله واضمم
یعنی خلف بمخالفه وباقیان بموافقه اصلشان عتیا وبکیا وجثیا وصلیا را بضم

اول خوانده اند قوله خلقتك یعنی خوانده اند خلف بخلاف حمزه وآن دو دیگر بوفاق اصلها
شان وقد خلقتك من قبل را بتاء مضمومه قوله والهمزه یعنی ابوجعفر لاهب لك غلاما را
بهمزه میخواند بخلاف نافع زیراکه او بهمزه وبیاء هر دو روا دارد ویعقوب در خواندن بیاء
وخلف بحمزه موافقه اصلهاشان خوانده اند قوله ونسیا بکسر فز ومن تحتها اکسر
اخفضا یعل یساقط فد کم حلا یعنی میخوانند خلف بخلاف وباقیان
بوفاق اصول وکنت نسیا را بکسر نون قوله ومن تحتها یعنی روح خوانده است
بمخالفه ابوعمرو وابوجعفر وخلف بموافقه نافع وحمزه فنادیها من تحتها را بکسر میم وخفض
تاء پس در فتح میم ونصب تا موافق ابوعمرو باشد قوله تساقط اشارة بان است
که یعقوب بخلاف اصلش نموده در تذکیر یساقط علیك ولیکن در تشدید سین
وفتح قاف موافق است قوله وشدد فتی فقل انضا حز وان فاکسرا
حلا یورث شد طب یذکر اعتلی یعنی ابوجعفر بوفاق وخلف بخلاف
اصلشان تساقط را بتاء فوقانی مفتوح وتشدید سین وفتح قاف خوانده اند
قوله قول یعنی منصوب کردان قول الحق الذی را از یعقوب بخلاف اصلش وباقیان
در رفع موافقه اصل اند قوله وان یعنی مکسور ساز همزه وان الله ربی وربکم را از
روح بخلاف ابوعمرو وازخلف بوفاق حمزه پس ابوجعفر ورویس بفتح خوانند بموا
اصلشان وبدانکه ابوجعفر ویعقوب در کسر لام اذکان مخلصا وخلف در فتحش
موافق اند با اصول قوله نورث یعنی نورث من عبادنا بفتح واو وتشدید راء کن
بروزن [illegible] رویس بخلاف اصلش پس از باقیان بموافقه اصولشان بسکون
واو و [illegible] را باید خواند قوله اذکر یعنی ابوجعفر بخلاف وباقیان بوفاق اصول
اولا یذکر الانسان را بتشدید دال وکاف مفتوحتین خوانده اند وقید تشدید
از عطف بما قبل معلوم شده قوله وفز ولدا الا نوح فافتح یکاد ات
انی انا فافتح ادوا الکسر حط ولا اخبار یست از ابجد که خلف بخلاف و
باقیان بوفاق اصول مالا وولدا وقالوا اتخذ الرحمن ولدا وان دعوا للرحمن ولدا

وان یتخذ ولدا هر چهار را بفتح واو ولام خوانده اند اما در ماله وولده در سوره نوح قراء
بیگانه موافق اصول اند یعنی ابوجعفر بفتح واو ولام خوانده وباقیان بضم واو وسکون لام
قوله یکاد یعنی ابوجعفر بخلاف وباقیان بوفاق اصولشان یکاد السموات را در این
سوره ودر الشوری بتانیث میخوانند وابوجعفر در این سوره وابوجعفر وخلف در الشوری
در خواندن یتفطرن از تفطر ویعقوب وخلف در این سوره ویعقوب تنها در الشوری در
خواندن آن از انفطار با اصول موافق اند وزوائد چهار اند اجعل لی آیة وانی اعوذ
بالرحمن وانی اخاف ان یمسك وسیاستغفر لك ربی انه وفتحشان از ابوجعفر است
دیگر شروع است در طه بقوله انی انا فتح یعنی ابوجعفر بخلاف اصلش انی انا ربك
را بهمزه میخواند ویعقوب بمخالفه وخلف بموافقه اصلشان بکسر قوله انا اخترت
قد سکن لتصنع واجزما کتخلفه ابنی اضمم سوی حم وطوی لا
فینحت ضم اکسر وبالقطع اجمعوا وهذان حز انت یحلل یحلل
یعنی میخوانند خلف بخلاف وباقیان بوفاق اصول وانا اخترتك را بتخفیف نون وتاء
مضمومه وابوجعفر ویعقوب در بالواد المقدس طوی در ترک تنوین اش در وصل واما امالتش در
وقف با اصول موافق آمده اند قوله سکن یعنی ساکن ساز لام را ومجزوم کردان عین را
در ولتصنع علی عینی از ابوجعفر بخلاف نافع پس از باقیان بوفاق اصلشان بکسر لام
ونصب عین باید خواند وابوجعفر ویعقوب در خواندن ولکم الارض مهادا وخلف
مهدا در این سوره ودر الزخرف متفق اند با اصول قوله لا نخلفه یعنی ابوجعفر لا نخلفه را
بجزم فاء وبقصر ضم ها خوانده بخلاف اصلش وباقیان بوفاق اصلشان بضم فاء واشباع
ضم ها قوله اضمم یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو وخلف بوفاق حمزه مکانا سوی را بضم سین
خوانده اند وابوجعفر بموافقه نافع بکسر ودر فتح واماله هر کس بر اصل خود اند قوله وطوی لا یعنی
مضموم کن یاء را ومکسور ساز حاء را در فیسحتکم بعذاب از رویس بخلاف ابوعمرو واز خلف
بوفاق حمزه پس از ابوجعفر بموافقه نافع بفتح یاء وحاء باید خواند قوله وبالقطع یعنی یعقوب
بخلاف وباقیان بوفاق اصول خوانده اند فاجمعوا کیدکم را بهمزه قطع وبکسر میم وان

هذان را بفتح نون مشدده قوله هذان یعنی هم یعقوب بخلاف ابوعمرو ودیگران
بموافقه اصلشان هذان لساحران را بالف بعد از ذال میخوانند قوله انث یعنی بتاء
تحتان تخیل الیه را از روح بخلاف اصلش پس از باقیان بتذکیر باید خواند بوفاق
اصولشان وبدانکه خلف در خواندن کید سحر وباقیان در ساحر وابوجعفر ویعقوب
در خواندن قد انجیناکم وواعدناکم ومارزقناکم بنون عظمت وخلف بتاء مضموم در هر سه
با اصول اتفاق دارند قوله وقل لا تخاف ارفع وانثی اکسر اسکنا
کذا اضمم حملنا واکسر اشدد حط ولا یعنی خلف خوانده است لا تخاف
درکا را بخلاف وابوجعفر ویعقوب بوفاق اصلهاشان بالف ورفع قوله وانثی یعنی
مکسور ساز همزه را وساکن کردان ثاء را از علی اثری از رویس بخلاف اصلش
پس از باقیان بموافقه اصولشان بفتح همزه وثاء باید خواند وابوجعفر در فتح ملکنا و
یعقوب در کسرش وخلف در ضمش موافق اند با اصول قوله کذا اضمم یعنی مضموم کن حاء
ومکسور کردان ومشدد ساز میم را از قوله ولکنا حملنا از رویس بمخالفه واز ابوجعفر
بموافقه اصلهاشان پس از خلف وروح بفتح حاء ومیم وتخفیفش باید خواند همچون
اصلشان وبدانکه ابوجعفر ویعقوب در فتح یا ابن ام وخلف در کسرش و
ابوجعفر ویعقوب در غیبة بما لم تبصروا وخلف در خطابش ویعقوب در کسر لام لن
تخلفه وباقیان در فتحش اتفاق با اصول دارند قوله لتحرق سکن خفف اعلمه
وافتحا وضم یکا ننفخ یا اکحلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع میخواند لنحرقنه
ثم لننسفنه را بسکون حاء وتخفیف راء ولکن از روایة ابن وردان فتح نون اول دارد
وضم راء واز روایة ابن جماز ضم نون وکسر راء پس او را دو وجه باشد ویعقوب و
خلف بموافقه ابوعمرو وحمزه بضم نون وفتح حاء وکسر راء مشدده میخوانند قوله ننفخ
یعنی یعقوب بمخالفه وباقیان بموافقه اصول یوم ینفخ فی الصور را بیاء مضموم وفتح
فاء خوانده اند قوله ویقضی بنون سم وانصب کوحیه لیعقوبهم
وافتح وانك لا تظمأ یعنی کوان ان یقضی الیك وحیه را بنون مفتوح وکسر ضاد

وبنصب یا هم از یقضی الیک وحیه از یعقوب قرا بخلاف اصلش پس از باقیان
بیار مضموم باید خواند وبفتح ضاد وبالف بعد از ضاد رفع وحیه قوله وافتح یعنی بفتح بخوان واجمع
لا تظموا را از ابوجعفر بخلاف واز باقیان بوفاق اصولشان قوله وزهرة فتح الها
حلی یا تهم مدا وطب نون نحشر اتنا اذ وحملا مع الیاء نخف
حوحرام فتا وانا جهلا نطوی السماء ارفع العلی یعنی زهرة الحیوة الدنیا
بفتح ها زهرة یعقوبست بخلاف اصلش پس باقیان بوفاق اصلشان بسکون خوانند
قوله یا تهم مدا یعنی این وردان بخلاف نافع وخلف بوفاق حمزه اولم یاتهم بینة را بتذکیر
خوانده اند ویعقوب بوفاق وابوعمرو وتابانیث اما هر کس در ابدال همزه وترکش وضم ها و
وکسرش بر اصل خود باشند و مضافات سیزده اند انی آنست ولعلی آتیکم وانی انا
ربک وانی انا الله ولذکری ان الساعة ولی فیها ویسر لی امری وعینی اذ تمشی ولنفسی اذهب
وذکری اذهبا والا تتبعن افعصیت وبراسی انی وحشرتنی اعمی که منجملهٔ انها ابوجعفر
مکرولی فیها که سکونش از قرار سکانه آمده دیگر شروعست در الانبیا ابوجعفر
درخوان قل ربی وخلف در خواندن قال ربی وابوجعفر ویعقوب در فتح واذا راک و
در اماله وابوجعفر در رفع مثقال حبة در این سورة ودر لقمن وباقیان در نصبش با اصول
موافق اند قوله وطب یعنی رویس بخلاف ابوعمرو لنحصنکم من باسکم را بنون عظمه میخوانند
وابوجعفر هم بخلاف نافع تابانیث پس خلف وروح تبذکیر خوانند بوفاق اصلشان قوله
وجهلا مع الیاء یعنی خوانده است یعقوب مخالفهٔ اصل ان لن نقدر علیه را بیاء مضمومه
بفتح دال ودیگران بموافقهٔ اصلشان بنون مفتوحه وکسر دال قوله حرام یعنی خلف
بخلاف وباقیان بوفاق اصول میخوانند وحرام علی قریة را بفتح رار والف بعد از راء
وانا یعنی تابانیث بخوان وبصیغهٔ مجهول یعنی تار مضمومه وبفتح واو یوم تطوی السماء
را ودر قوع ساز لفظ السماء را از ابوجعفر بخلاف نافع پس از باقیان بوفاق اصلشان
بنون مفتوحه وکسر واو ونصب السماء باید خواند وبدانکه ابوجعفر ویعقوب در
توحید وخلف در جمع لفظ الکتاب وقرار بکانه در خواندن قل رب با حریا اصول متفق اند

قوله ویا رب ضم اهمز معا ربات انی لیقطع لیقضوا سکن اللام
یا اف لا یعنی مضموم کردان باء را از لفظ رب احکم از ابوجعفر بخلاف اصلش پس از
دیگران مکسور باید ساخت مضافات دو اند ذکر من معی که سکونش از هر سه است
وانی اله من دونه که فتحش از ابوجعفر است زوائد فلا تستعجلونی است از یعقوب
دیگر شروع در اختلافات سورة الحج نموده بقوله اهمز معا یعنی زیاده کن همزه مفتوحه
را از پس باء در قوله تعالی علیها الماء اهتزت وربت در این سورة ودر فصلت
یعنی ربات بخوان پس دیگران همزه را زیاده نکنند وخلف در سکری وبسکری وابوجعفر
ویعقوب در بکاری وبسکاری موافق اصول اند قوله لیقطع لا یعنی ساکن ساز لام را
از قوله ثم لیقطع وثم لیقضوا از ابوجعفر وروح بخلاف اصلشان پس از باقیان
لام را مکسور باید کرد قوله ولؤلؤا انصب ذی وانث ینال فیهما ق
معاجزین بالمد حللا اشاره بانست که یعقوب بخلاف ابوعمرو وابوجعفر بوفاق
نافع ولؤلؤا ولباسهم در این سورة بنصب میخوانند وخلف بوفاق حمزه بخفض واز قوله
ذی معلوم شد که در فاطر یعقوب وخلف در خفض وابوجعفر در نصب موافق اصول اند
وبدانکه قراء سکانه در رفع سواء العاکف وابوجعفر در تشدید فخطفه وباقیان
تخفیفش وخلف در کسر سین جعلنا منسکا در هر دو محل ودیگران در فتحش موافق
با اصول قوله وانث یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو ولن تنال الله لحومها ولکن تناله التقوی را
بتانیث خوانده پس دیگران بتذکیر خوانند قوله معاجزین یعنی یعقوب بخلاف وباقیان
بوفاق اصول معاجزین را در این سورة بیکمحل ودر سبا دو محل بالف بعد از عین وتخفیف
جیم خوانده اند وبدانکه یعقوب در خواندن ان الله یدفع بر وزن یعلم وباقیان
یدافع بر وزن تقاتل وخلف در فتح اذن للذین ودیگران در ضمش وابوجعفر در فتح
تار یقاتلون وباقیان در کسرش وابوجعفر در تخفیف دال لهدمت ودیگران در تشدیدش
ویعقوب در قرار اهلکتها بتار مضمومه وباقیان اهلکناها بنون عظمه وخلف در عینیه
مما تعدون ودیگران در خطابش وابوجعفر در خطاب وان ما تدعون وغیره او در

غیبش موافق اند با اصول قوله ویدعون الاخری فتح سینا اجمعی
وتنبت اضمم بضم یحل هیهات اذکلا فلتا اکرن والفتح والضم
تهجروا وتنوین تترا اهلاده وحلی بلا یعنی یعقوب ان الذین یدعون
را بخطاب میخوانند بمخالفهٔ اصل ودیگران بغیبه بموافقهٔ اصلشان مضافات یعنی للطائفین
است که فتحش از ابوجعفر است وزوائد سه اند والباده از ابوجعفر ویعقوب ونکان
نکیری از یعقوب وان الله لها دالذین هم از یعقوب ولیکن در وقف دیگر شروع
نموده در قد افلح بقوله وفتح سینا یعنی فتح من طور سیناء را از ان یعقوبست بخلاف
واز ان خلف است بوفاق اصلشان وابوجعفر بموافقهٔ اصلش بکسر خوانده است
خلف در توحید علی صلوتهم وباقیان در جمعش با اصول متفق اند قوله وتنبت یعنی
روح بخلاف ابوعمرو وباقیان بوفاق اصلشان تنبت بالدهن را بفتح تار وضم
با خوانده اند قوله هیهات یعنی ابوجعفر بخلاف نافع هیهات هیهات را بکسر تا خوانده
از هر دو لفظ قوله والفتح یعنی ابوجعفر بمخالفه وباقیان بموافقهٔ اصول سامرا تهجرون را
بفتح تار وضم جیم میخوانند قوله وتنوین یعنی ابوجعفر بخلاف نافع رسلنا تترا را با تنوین
میخوانند ویعقوب بخلاف ابوعمرو وترک تنوین وخلف بوفاق حمزه در حالین وبدانکه
ابوجعفر ویعقوب در فتح وان هذه امتکم وخلف در کسرش ویعقوب در حذف لام ورفع
ها در لفظ الله در سیقولون لله در محل دوم وسیم وباقیان باثبات لام وجر ها وابوجعفر
وخلف در رفع عالم الغیب ویعقوب در خفضش وخلف در شقاوتنا وابوجعفر وخلف
در ضم فاتخذتموهم سخریا در این سورة ودر صاد ویعقوب در کسرش وابوجعفر در ضم
تار وفتح جیم از لا ترجعون وخلف در فتح وکسرش موافقه با اصول نموده اند اما یعقوب
بر اصل خود بفتح تار وکسر جیم میخوانند بخلاف ابوعمرو قوله وانهم انتج فذوقال معا فی
وخفف فرضنا ان معا وارفع الولا جلا اشدد لها بعد انصبا غضب
افتحن صادا وبعد الخفض فی الله او صلا یعنی میخوانند خلف بخلاف حمزه وباقیان
بوفاق اصلشان انهم هم الفائزون را بفتح همزه قوله قال معا یعنی خلف بخلاف وباقیان

و دفعنا بالتخفیف ۲ مح

بوفاق اصول خوانده اند قال کم لبثتم وقال ان لبثتم را بصیغهٔ ماضی مضافه لعلی اعمل آن
که فتحش از ابوجعفر است وزوائد شش اند بما کذبون دو محل وان ربکم فاتقون وان
یحضرون ورب ارجعون ولا تکلمون مجموع از یعقوب دیگر شروع نموده در اختلاف
النور بقوله وخفف یعنی یعقوب بخلاف وباقیان بوفاق اصول خوانده اند قوله ان معا
یعنی بتخفیف بخوان کلمه ان را از قوله والخامسة ان لعنة الله والخامسة ان غضب الله در رفع
ساز لفظ لعنة وغضب را از یعقوب بخلاف اصلش قوله اشدد هما یعنی بتشدید بخوان
نون ان را در هر دو محل ومنصوب کن کلمه لعنة وغضب را وضاد غضب را مفتوح
ولفظ الله را مخفوض کن از ابوجعفر بخلاف نافع واز خلف بوفاق حمزه وقرار ثلثه در
رفع والخامسة دوم موافق اصول اند قوله ولا یتال علم وکبره ضم حط
وغیر انصب اذ دری اضمم مثقلا حمی فدتوقد یذهب اضمم بکسر اد
ویحسب خاطب فی وحی لیبدلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع ولا یتال اولوا الفضل
را خوانده وباقیان ولا یاتل قوله وکبره یعنی مضموم ساز کاف را از والذی تولی
کبره از یعقوب بخلاف اصلش پس از باقیان بوفاق اصلشان بکسر باید خواند واز
وزن کبره را القصر نامی باید خواند وخلف در تذکیر یوم یشهد وباقیان در تانیثش با
اصول موافق اند قوله وغیر یعنی منصوب کن غیر اولی الاربة را از ابوجعفر بخلاف نافع
پس از باقیان مخفوض باید ساخت بموافقهٔ اصلشان قوله دری یعنی یعقوب بخلاف
اصلش کانها کوکب دری را بضم دال وتشدید یا خوانده وخلف نیز بخلاف حمزه و
ابوجعفر بوفاق نافع بتشدید خوانده اند وبدانکه ناظم رحمه الله خلف را در تشدید
فقط قرین یعقوب فرموده زیرا که خلف در ضم دال موافق حمزه است بخلاف یعقوب
که او در ضم مخالف ابوعمرو است پس معنی کلام چنین شود که دال را مضموم کن از
یعقوب ودال را با یا دار بر ضمش از خلف وابوجعفر ویعقوب در فتح مبینات در دو
محل در این سورة ویک محل در الطلاق وخلف در کسرش موافق اند با اصولشان قوله
توقد یعنی ابوجعفر بخلاف نافع ویعقوب بوفاق ابوعمرو توقد من شجرة را بر وزن تکسر خوانده

اند وخلف بروزن توجد بموافقة حمزه قوله يذهب يعني ابوجعفر بخلاف اصل اشش يذهب
بالابصار را بضم يا وكسر ها خوانده پس باقيان بر موافقة اصلشان بفتح يا و ها
خوانده اند وقرا ربكانه در خواندن كما استخلف بضم تا وكسر لام متفق اصول اند
قوله وتحسب يعني خلف بخلاف وباقيان بوفاق اصول ولا تحسبن الذين كفروا معجزين را
بخطاب ميخوانند امام كسر سين در فتح وكسر سين بر اصل خود باشند قوله وحق يعني يعقوب
ميخوانند بخلاف ابوعمرو وليبدلنهم را بتخفيف وباقيان بوفاق اصلهاشان بتشديد وخلف
در نصب ثلث عورات وباقيان در فتحش همچون اصول ميخوانند قوله سورة الفرقان
الى سورة الروم يعني اين هفت سوره كه مشروح ميشود در ذكر اختلافات
سورة الفرقان اند تا سورة الروم وخلف در نون نأكل منها وباقيان در يا اتش موافق اند
با اصول قوله ونحشر يا حز او وجهل نتخذ الا اسند ذ تشقق جمع ذرية حلا
يعني ميخوانند يعقوب وابوجعفر بخلاف اصلشان ويوم يحشرهم را بغيبة وخلف بوفاق
حمزه بنون عظمة قوله وجهل يعني ابوجعفر ان نتخذ را بضم نون وفتح خا ميخوانند بخلاف نافع وباقيان
بفتح نون وكسر خا بوفاق اصل وقرا ربكانه در غيبة فما يستطيعون موافق اصول اند
قوله اسند يعني خوانده اند ابوجعفر بوفاق ويعقوب بخلاف اصل ويوم تشقق السماء
را در اين سوره ودر ق بتشديد وخلف بوفاق حمزه بتخفيف اما خلف در سر جا و در
تخفيف ان يذكر وفتحي در سر اجا ودر تشديد ان يذكر و ابوجعفر در ضم يا وكسر تا ويعقوب در
فتح يا وكسر تا وخلف در فتح يا وضم تا از ولم يقتروا وقرا سكانه در جزم يضاعف
ويخلد ودر فتح كسر فيه مهانا موافق اصول اند الا انكه ابوجعفر ويعقوب بر اصل خود يضعف را
بحذف الف وتشديد عين ميخوانند قوله جمع ذريت يعني يعقوب بخلاف ابوعمرو وابوجعفر
بوفاق نافع و ذريتنا قرة اعين را بجمع خوانده اند وخلف بموافقة حمزه با فراد يعني وذريتنا
قوله ويامر خاطب فذ يضيق عطفه انصبن واتباعك فتخلق ادر حلا
يعني خلف بخلاف وباقيان بوفاق اصول قوله تعالى لما يامرنا را بخطاب ميخوانند وابوجعفر
يعقوب در تشديد وخلف در تخفيف ويلقون فيها متفق اند با اصول ان فوني اخره

كه ابوجعفر ورش بفتح ميخوانند دليكر شروع نموده در الشعرا قوله يضيق يعني يعقوب
يضيق صدري ولا ينطلق لساني را بنصب قاف خوانده از هر دو لفظ بخلاف ابوعمرو وابوجعفر
وخلف بوفاق اصلشان برفع ميخوانند وبدانكه ابوجعفر ويعقوب در فتح طا از خواطلين
بسكانه وخلف در امالتش وابوجعفر ويعقوب در حذف حذرون وخلف در اثباتش
وخلف در امالة را از تراء الجمعان در وصل ودر امالة را وهمزه هر دو در وقف وباقيان
در فتح هر دو حرف در حالين با اصلهاء خويش اتفاق دارند قوله واتباعك يعني ميخوانند
يعقوب بخلاف ابوعمرو واتباعك الارذلون را بروزن اشياعك وبرفع وباقيان
بوفاق اصلشان واتبعك بروزن افتعل قوله خلق اوصلا يعني ابوجعفر بخلاف نافع
ويعقوب بوفاق ابوعمرو الا خلق الاولين را بفتح خا وسكون لام ميخوانند وخلف بموافقة
حمزه بضم خا ولام ولكن ابوجعفر ويعقوب در فرهين وخلف در مدش وابوجعفر در
ليكة بفتح لام ونصب تاء در اين سوره ودر صاد ويعقوب وخلف در خواندن الايكة
بسكون لام واثبات همزه وجر تاء وقرا ربكانه در سكون كسفا من السماء موافقة
نموده اند اصول را قوله نزل شد بعد انصب ونون سبا منها بحز
مكث افتح يا واذ طاب فلا يعني مشدد كردن زاى را از نزل به ومنصوب ساز
الروح الامين را از يعقوب بخلاف ابوعمرو وازخلف بوفاق حمزه پس ابوجعفر در تخفيف
زاى ورفع حاونون همچون نافع باشد وبدانكه ابوجعفر در وترة فتوكل على العزيز
بفا وباقيان وتوكل بواو همچون اصول اند مضافات سيزده اند اني اخاف ان يكذبون
وبعبادي انكم وعدوي الا وان معي ربي واغفر لابي انه وان اجري الا در پنج محل ومن
معي من المومنين واني اخاف عليكم وربي اعلم بما كه فتحشان از ابوجعفر است غير از
دو محل معي كه سكونشان از قراء ثلاثه است وزوائد يازده اند ان يكذبوني وان يهديني
ويسقين والمهدين ويحيين در هفت موضع وبما كذبوني مجموع از يعقوب دليكر قوله منون
سبا نشر وعت در النمل يعني بتنوين بخوان من سبا را در اين سوره ولقد كان
لسبا را در سبا از يعقوب بمخالفة واز باقيان بموافقة اصلشان وهمچنين بيتنوين بخوان

بشهاب قبس را از يعقوب وخلف بموافقة اصلهاشان وبغير تنوين از ابوجعفر بموافقة اصلش
وابوجعفر ويعقوب در فتح فلما راها وخلف در امالة هر دو حرف موافق اصول اند قوله مكث افتح يعني
مفتوح كن كاف را از مكث غير بعيد از روح بخلاف اصلش پس از غير او مضموم باشد
بموافقة اصلشان قوله واذ يعني رويس وابوجعفر بخلاف اصلشان الا يسجدوا را بتخفيف
لام ميخوانند وآن هنگام كه وقف بر يا كنند وابتدا با اسجدوا نمايند بهمزه مضمومه وديگران بتشديد
لام خوانده اند بر موافقة اصلشان يسجدوا از دو ايشان يك كلمه است وقرا ربكانه در
غيب ما يخفون وما يعلنون وخلف در لتبيتنه واهله ثم لتقولن به تا ودر محل نون در هر
لفظ وبضم حرف وباقيان بنون وبفتح حرف چهارم با اصول موافق اند قوله تا وان افتح
حلا وطرى حطاب يذكرو ادرك الاهادوالولا في يصدقني اجزم
ضم ادوا ضم اكسرا حلا ويصدقني فه ذانك يعلي يعني
انا دمرناهم وان الناس كانوا را از يعقوب بخلاف واز خلف بوفاق اصلشان پس
از ابوجعفر بكسر باشد بموافقة اصلش وابوجعفر وخلف در خطاب اما تشركون ويعقوب در
غيبة متفق اند با اصول قوله وطرى يعني رويس بخلاف ابوعمرو وابوجعفر بوفاق نافع قليلا
ما تذكرون را بخطاب خوانده اند وروح بوفاق ابوعمرو بغيبة وخلف بموافقة حمزه بتخفيف
ذال قوله ادرك يعني ابوجعفر بخلاف ويعقوب بوفاق اصل ادرك علمهم را بروزن اكرم
ميخوانند وخلف بوفاق اصلش بل ادارك بهمزه وصل وفتح دال وبالف بعد از دال قوله
ها د يعني خلف بخلاف حمزه وباقيان بوفاق اصلهاشان خوانده اند بهادي العمي را در اين
سوره ودر الروم به تا بر اسم فاعل وبخفض العمي وبدانكه ابوجعفر ويعقوب در مد
وضم در اتوه داخرين وخلف در قصر وفتح ويعقوب در غيبة بما يفعلون وباقيان
در خطابش وابوجعفر ويعقوب در ترك تنوين در وهم من فزع وخلف در تنوين وابوجعفر
وخلف در فتح يومئذ امنون وباقيان در كسرش با اصول اتفاق دارند ومضافات چهار اند الى اني
واني القي ليبلوني ااشكر وفتحشان از ابوجعفر است ومالي لا ارى كه سكونش از قراء
ثلاثه است وزوائد سه اند على وادي النمل از رويس وقفا وحتى تشهدون از

يعقوب

يعقوب والمدوني از ابوجعفر ويعقوب چنانچه در باب زوائد ذكر آن مستوفي رفت دليكر
بقوله يصدر شروع نموده در القصص اما خلف در خواندن ويرى بياء مفتوحه وباماله الف بعد از
راء ودر رفع فرعون وهامان وجنودهما ودر ضم حاء وسكون زاى از حزنا وباقيان بنون
مضمومه وبياء مفتوحه بعدا از راء وبنصب كلمات سكانه وبفتح حا وزاى موافق اند با اصل
وقوله ويصدر يعني خوانده است ابوجعفر بخلاف نافع حتى يصدر الرعاء را بفتح يا وبضم دال
ويعقوب بخلاف ابوعمرو وخلف بوفاق حمزه بضم يا وكسر دال وبدانكه ابوجعفر ويعقوب
در كسر جيم وخلف در ضمش از جذوة وخلف در امالة را ها وباقيان در فتحش وابوجعفر
يعقوب در فتح را وها از من الرهب وخلف در ضم راء وسكون ها با اصول اتفاق
نموده اند قوله ويصدقني يعني خلف بخلاف وباقيان بوفاق اصول يصدقني اني اخاف را
بجزم قاف خوانده اند قوله ذانك يعني روح بخلاف ابوعمرو وباقيان بوفاق اصلشان
فذانك برهانان را بتخفيف نون ميخوانند پس رويس بتشديد خوانده باشد وابوجعفر
ويعقوب در ساحران وخلف در سحران موافق اصول اند قوله ويجبى فانت طب
وسم حنف وثناه حافظوا نصب مودة يجتلى يعني رويس
بخلاف وابوجعفر بوفاق اصل تجبى اليه ثمرات را بتانيث خوانده اند وخلف بوفاق حمزه
واماله قوله وسم حنف يعني يعقوب بخلاف اصلش لخسف بنا را بفتح حا وسين خوانده
باقيان بوفاق اصلشان بضم خا وكسر سين مضافات يازده اند ربي ان يهديني واني
اريد وستجدني ان شاء الله واني انست ولعلي اتيكم واني انا الله واني اخاف ان وربي
اعلم بمن ولعلي اطلع وعندي اولم وربي اعلم من وفتحشان از ابوجعفر است وزوائد
دو اند ان يقتلون ويخاف ان يكذبون از يعقوب دليكر شروع نموده در العنكبوت
وي بايد دانست كه خلف در خطاب اولم تروا كيف وباقيان در غيبة با اصول متفق اند
قوله دنشارت يعني خوانده است يعقوب بخلاف وباقيان بوفاق اصول
ثم الله ينشئ النشاة الاخرة را در اين سوره والنشاة الاخرى را در والنجم
والنشاة الاولى را در الواقعة بسكون شين بي الف قوله وانصب يعني منصوب كن

لفظ مودة را بتنوین از روح و عدم تنوین از خوافقه با اصل معلوم میشود قوله وَنَوِّنْ
وَانْصِبْ بَيْنَكُمْ فِي فَصَاحَةٍ ه وَمَعْ وَيَقُولُ النُّونُ وَلْ كَسْرُ انْقُلَا
یعنی منون بیار لفظ مودة مضموناً و بنصب بخوان بینکم از ابوجعفر بوفاق نافع و از خلف
بخلاف حمزه و نصب مودة از وفاق و احمره در الستری اید پس رویس بموافقه اصلش
مودة بینکم خواند برفع و ترک تنوین و جر بینکم اما ابوجعفر و خلف در خطاب ماتدعون و
یعقوب در غیبة و خلف در توحید علیه ایه من ربه و باقیان در جمعش موافق اصول
اند قوله و مع یعنی ابوجعفر بمخالفه و یعقوب بموافقه اصل و نقول ذوقوا را بنون عظمة
خوانده اند و خلف بوفاق اصلش بغیبة و خلف در قراة لنبوئنهم ثاء مثلثة ساکنه و تخفیف
واو و با بدال همزه بیاء و یعقوب در لنبوئنهم بباء موحده و تشدید واو و بهمزه با اصل
موافق اند و ابوجعفر همزه را بدل بیاء میکند چنانچه در باب الهمزة المفرده مقرر شده و چون
نافع در و لیتمتعوا بهم اسکان لام داشت و هم کسرش و ابوجعفر کسر فقط ناظم بنا بر این
مخالفه فرموده و ل کسر یعنی ابوجعفر بخلاف و یعقوب بوفاق اصل بکسر لام خوانده اند و خلف
بر وفاق حمزه بسکون شطرا الی ربی انه ابیت که فتحش از ابوجعفر است قوله
سورة الروم ولقمن والسجدة یعنی این سه بیت که مذکور میکردند در بیان اختلافات
سورة الروم ولقمن والسجده اند قوله وَطِبْ يُرْجَعُوا خَاطِبْ لِتَرْبُوا وَضُمَّ
حُزْ يُذِيقَهُمْ نُونٌ يَعِي كِسَفًا انْقُلَا او لا بدال اسکا ابوجعفر و یعقوب
در رفع عاقبة الذین اساءوا و خلف در نصبش و خلف در فتح تا و کسر را و باقیان
در ضم و فتح اند و کذلک تخرجون و قراء سکانه در فتح لام از قوله تعالی لایات للعالمین موافق
اصول اند دیگران بدانکه غرض از قوله طب الخ انست که رویس بخلاف ابوعمرو
و ابوجعفر و خلف بوفاق اصلشان والیه ترجعون را بخطاب خوانده اند پس روح
در غیبة موافق ابوعمرو باشند قوله لتربوا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر
بوفاق نافع لتربوا به تاء مضمومه و سکون واو میخوانند و خلف بوفاق حمزه بیاء غیبه
و فتح واو قوله یذیقهم یعنی روح بخلاف اصلش لیذیقهم بعض الذی را بنون عظمة

خوانده و باقیان بیاء غیبة قوله کسفا فتری الودق را بسکون سین و باقیان بفتح بر وفاق
اصولشان و ابوجعفر و یعقوب در توحید الی اثر رحمت الله و خلف در جمعش موافق
اند با اصول قوله وَضُعْفًا بِضَمٍّ رَحْمَةٌ نَصْبُ فُزْ وَيَتَّخِذُ حُزْ نِعْمَةً اذْ حِمًى
نِعْمَةً حَلَا یعنی خلف بخلاف حمزه و باقیان بوفاق اصل لفظ ضعف و ضعفا را در
هر سه بضم ضاد میخوانند و ابوجعفر و یعقوب در تانیث و لاینفع الذین و خلف در تذکیر
متفق اصول اند وزواید بهادی العمی ابیت از یعقوب در وقف در یای کبریت و عیبت
در لقمن قوله رحمة یعنی خلف بخلاف حمزه و باقیان بوفاق اصلشان و هدی و رحمة
را بنصب خوانده اند قوله و یتخذ یعنی یعقوب بمخالفه اصلش و خلف بموافقه حمزه
یتخذها هزوا را بنصب ذال میخوانند پس ابوجعفر در رفعش موافق نافع باشد قوله
تصعر یعنی ابوجعفر و یعقوب بخلاف اصلشان و لا تصعر خدک را بقصر و تشدید
میخوانند پس خلف در مد و تخفیف با حمزه موافق باشد قوله نعمة یعنی یعقوب بخلاف
خلف بوفاق اصلشان نعمه ظاهره را بسکون عین و بتاء تانیث منونه خوانده
اند پس ابوجعفر در فتح عین و تاء مضمومه موافق نافع باشد و یعقوب در نصب
والبحر یمده و باقیان در رفعش و یعقوب و خلف در تخفیف و ینزل الغیث در این
سوره دیگر شروع نموده در السجده قوله وَاذْ خَلَقَهُ الْاِسْكَانُ اُخْفِي حُمًا
وَفَتْحُهُ مَعْ لِمَا فَصْلٌ وَبِالْكَسْرِ طِبْ وِلَا و از جهة اختصار و قلة
بیت ترجمه این سوره را جدا گانه ذکر نکرده و الا این سوره پیوسته بان دو سوره
نیست و معنی واذ خلقه ابیت که ابوجعفر بخلاف نافع و یعقوب بوفاق ابوعمرو کل شیء
خلقه را باسکان لام میخوانند پس خلف در فتحش موافق حمزه باشد قوله الاسکان
یعنی ساکن کرده یعقوب یاء را از ما اخفی لهم بخلاف اصلش پس از ابوجعفر بوفاق
و خلف بخلاف اصلشان یاء را مفتوح کرده باشند قوله لما فصل یعنی خلف به
خلاف حمزه و ابوجعفر و روح بر وفاق اصلشان لما صبروا را بفتح لام و تشدید میم
خوانده اند و رویس هم بخلاف اصل بکسر لام و تخفیف میم قوله سورة الاحزاب و سبا و فاطر

یعنی این سه بیت که مشروح خواهد شد در بیان اختلافات سورة الاحزاب و سبا
و فاطر اند قوله مَعًا يَعْمَلُوا خَاطِبْ حَلَا وَالظُّنُونَ قِفْ مَعْ اُخْتَيْهِ حُذْ اَلا
فُزْ تَبَيَّنَا لُوْ طَلَا یعنی بخطاب خوانده ابیت یعقوب بخلاف ابوجعفر و خلف بوفاق
اصول بما یعملون خبیرا و بما تعملون بصیرا و حکم اللائی در باب همز مفرد مذکور شد و ابوجعفر
و یعقوب در خواندن تظهرون بفتح تاء و هاء و باء و حذف الف و تشدید ظاء و هاء و خلف
در تظاهرون بفتح تاء و ها با اصول موافق اند قوله والظنون یعنی خلف بخلاف حمزه و
ابوجعفر بوفاق نافع وقف کرده اند بر الظنونا و الرسولا و السبیلا بالف و در وصل
ابوجعفر هم بالف میخواند و خلف بی الف و یعقوب بموافقه ابوعمرو در حالین بغیر الف
و بدانکه قراء سکانه در فتح میم اول از لامقام لکم و ابوجعفر در قصر ثم سئلوا الفتنة
لاتوها و باقیان در مدش متفق اند با اصول قوله یسالون یعنی رویس بخلاف
ابوعمرو یساءلون عن انبائکم را بفتح سین مشدده و بالف بعد از سین و بهمزه بعد از
الف میخواند و دیگران یسالون بروزن یعلمون و در این محل بخلاف محلها دیگر از
سین صورة همزه را بالف می باید نوشت از جهة احتمال قراءتین و بدانکه قراء
سکانه در کسر همزه اسوة در این سوره یک موضع و در الممتحنه دو محل و خلف در نون
یعمل صالحا و نوتها بیاء و دیگران در اول بتاء و در دوم بنون و ابوجعفر در فتح و قرن
بیوتکن و باقیان در کسرش و ابوجعفر و یعقوب در تانیث ان یکون لهم الخیرة و
باقیان در تذکیرش و قراء سکانه در کسر و خاتم النبیین و یعقوب در همزه ترجی
من تشاء و دیگران در ترک همزه و یعقوب در تانیث لا یحل لک النساء و باقیان
در تذکیرش و خلف در اماله ناظرین انیه و غیر او در فتحش با اصول موافق اند قوله
وَسَادَاتِنَا اجْمَعْ بِتَاءٍ حَوَى ه وَعَالِمِ قُلْ فِدْ وَارْفَعْ طَابَ كَذَا
اَلِيمٌ وَمِنْسَاتَهُ حَمَى الْهَمْزَ فَاتِحًا تَبَيَّنَتِ الضَّمَّانِ وَاكْسِرْ طَوَى لَا
یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو سادتنا را بجمع خوانده و غیر او بوفاق اصلشان سادتنا به
توحید و هم یعقوب هم علی بینات را در فاطر بمخالفه ابوعمرو و ابوجعفر بموافقه نافع بجمع

میخوانند پس خلف را بوفاق حمزه توحید باشد و قراء سکانه در قراءة لعنا کبیرا بثاء
مثلثه متفق اند با اصول دیگر شروع فرموده در سبا بقوله عالم یعنی بگو که خلف بخلاف
حمزه و روح بوفاق ابوعمرو عالم الغیب را بر وزن فاعل خوانده اند و بخفض میم که از
اتفاق معلوم میشود قوله و ارفع یعنی ابوجعفر بوفاق و رویس بخلاف اصلشان و
عالم برفع میم میخوانند قوله و کذا یعنی یعقوب بخلاف اصل من رجز الیم در این سوره
و در الجاثیه برفع خوانده پس باقیان در خفض خوانند بموافقه اصلشان و بدانکه
خلف در ان یشا یخسف و او یسقط بیاء و باقیان بنون و قراء سکانه در سکون
کسفا من السماء با اصول موافق اند قوله و منسأته را بهمزه مفتوحه خوانده اند و ابوجعفر
بموافقه اصلش با بدال همزه بالف قوله تبینت یعنی رویس تبینت الجن را میخوانند
بضم تاء و باء و بکسر یاء و باقیان بفتح هر سه حرف قوله کذا ان تولیتم و فی مسکن
اکسر ا نجازی اکسر ا بالنون نعذ انصبا حلا یعنی و همچنین رویس
ان تولیتم ان تفسدوا را در القتال بضم تاء و واو و بکسر لام میخواند و دیگران بفتح هر سه حرف
قوله و فی یعنی خلف میخواند بخلاف حمزه فی مسکنهم آیه را بکسر کاف و باقیان ساکنهم
و یعقوب در اضافه اکل خمط موافق ابوعمرو است و دیگران در ترک اضافه متفق
اصلهاشان قوله نجازی یعنی بخوان و هل نجازی الا الکفور را بنون و بکسر زای
و بنصب الکفور از یعقوب بخلاف ابوعمرو و از خلف بوفاق حمزه پس از ابوجعفر
بوفاق نافع بیاء و بفتح زای و برفع الکفور باید خواند و از جهة ضیق نظم اختلافات
سوره و فاطر را در یکدیگر آمیخته قوله کَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ بَاعِدْ رَبَّنَا افْتَحِ
ارْفَعْ اُذْنْ فُزْ غَرِّ حِمًى يُحِي كَلَا یعنی خوانده است یعقوب بخلاف
باقیان بوفاق اصول کذلک نجزی کل کفور را در فاطر بنون مفتوحه و بکسر زای
و بنصب کل قوله باعد یعنی یعقوب میخواند بمخالفه اصلش فقالوا ربنا باعد را
برفع باء از ربنا و بفتح عین و دال پس باقیان بنصب باء و بکسر عین و سکون
دال خوانند بر موافقه اصلشان و ابوجعفر و یعقوب در تخفیف دال و خلف

درتشدیدش در ولقد صدقت علیهم متفق اصول اند قوله اذن یعنی الامن اذن له یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر به وفاق نافع از ابفتح همزه خوانده اند پس خلف بضم خواند بموافقه حمزه و همچنین یعقوب بمخالفه اصلش حتی اذا فزع عن قلوبهم را بفتح فا و زای خوانده و باقیان بموافقه اصلشان بضم فا و کسر زای

قوله وفی الغرفات اجمع نناوش واو جهٌ وغیر اخفضا تذهب فضم اکسر ان الله نفک انصب بعض افتح وضم جز وفی السیئ اکسر همزه فتحلا یعنی خوانده است خلف بخلاف حمزه و باقیان بوفاق اصلها فی الغرفات امنون را بجمع قوله نناوش یعنی یعقوب بخلاف و ابوجعفر بوفاق اصلشان خوانده اند وانی لهم التناوش را بواو و خلف بموافقه اصلشان بهمزه مضافات سبا و افئدان اجری الا والی ربی انه که فتحشان از ابوجعفر است زوائد سبا وجفان کالجوابی است از ابوجعفر و یعقوب قوله وغیر اخفضا یعنی ابوجعفر بمخالفه و خلف بموافقه اصلشان میخوانند غیر الله یرزقکم را در فاطر بخفض و یعقوب همچون ابوعمرو برفع و ابوجعفر و یعقوب در فتح قراءه و خلف در اماله موافق اند با اصول قوله تذهب یعنی فلا تذهب نفسک بضم تا و کسر ها و نصب سین قراءه ابوجعفر است پس باقیان بموافقه اصلشان بفتح تا و ها و رفع سین خوانند قوله ینقص یعنی مفتوح سازیا را و مضموم کن قاف را از ولا ینقص من عمره از یعقوب بخلاف اصلش پس از غیر او بموافقه اصل بضم یا و فتح قاف باید خواند قوله وفی السیئ یعنی خلف بخلاف و دیگران بوفاق اصول ومکر السیئ را در فاطر بکسر همزه خوانده اند زوائد فاطر و نکری است از یعقوب

قوله سوره یاسین و الصافات یعنی این هفت بیت آینده در ذکر اختلافات سوره کریمه یاسین و صافات قوله ان فاتحن خفف ذکرتم وصیحة وواحدة کانت معا فارفع الظلل یعنی مفتوح گردان همزه دوم را از قوله ان ذکرتم و کاف را بتخفیف بخوان از ابوجعفر بخلاف نافع پس از غیر

او بکسر همزه و بتشدید کاف باید خواند و ابوجعفر و یعقوب در رفع تنزیل العزیز و خلف بنصب و ابوجعفر و یعقوب در ضم شدا در هر دو موضع و خلف در فتحش با اصول موافق اند قوله وصیحة یعنی ابوجعفر خوانده بخلاف اصلش ان کانت الا صیحة واحدة را در هر دو محل برفع هر دو لفظ و باقیان بنصبشان و از جهت بلفظ کانت قید فرموده تا ما ینظرون الا صیحة واحدة خارج شود و خلف در حذف ها را از وما عملت ایدیهم و باقیان در اثباتش با اصول متفق اند

قوله وبنصب القمر اذ طاب ذریة اجمعا حمی یخصمون اسکن مع الا اکسر فی حلا وشدد فتنا وافقر ایا فاکهین فاکهو اضمم باجبلا حلا اللازم نقلا نهین ننکس افتح وضم خفف فدا وحطا لینذر خاطب یقدر الحقف حولا یعنی ابوجعفر و روح بخلاف و خلف بوفاق اصلشان والقمر قدرناه را بنصب خوانند و روح بوفاق اصل برفع قوله ذریة یعنی بجمع بخوان حملنا ذریاتهم را از ابوجعفر بموافقه نافع و از یعقوب بمخالفه ابوعمرو پس از خلف بوفاق حمزه بافراد باید خواند قوله یخصمون یعنی ابوجعفر و هم یخصمون را بسکون خا و تشدید صاد خوانده بخلاف نافع زیرا که او اختلاس و کسر خا دارد قوله اکسر یعنی خلف خوانده است یخصمون را بکسر خا و تشدید صاد بخلاف حمزه چه حمزه بسکون و تخفیف دارد و همچنین خوانده است یعقوب بکسر خا و تشدید صاد بخلاف ابوعمرو زیرا که ابوعمرو اختلاس دارد و تشدید صاد از ابوجعفر و یعقوب از موافقه معلوم میشود قوله وافقر یعنی بقصر بخوان فاکهون را در این سوره و فاکهین را در الدخان و الطور و التطفیف از ابوجعفر بخلاف نافع پس از باقیان بوفاق اصلشان بالف باید خوانده و خلف در ظلل بضم و قصر و دیگران در ظلال بکسر و الف موافق اند با اصول قوله اضمم یعنی خلف بوفاق اصلش و یعقوب بخلاف جبلا کثیرا را بضم جیم و با خوانده اند و لیکن روح پس بتخفیف لام و روح بتشدیدش و ابوجعفر بموافقه اصلش بکسر و تشدید

میخوانند قوله ننکس افتح یعنی مفتوح سازنون را و مضموم کن و مخفف گردان کاف را از خلف بخلاف اصلش و از باقیان نیز چنین کن اما بوفاق اصلشان قوله وحطا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و ابوجعفر بوفاق نافع لینذر من کان را در این سوره و لینذر الذین ظلموا را در الاحقاف بخطاب خوانده اند پس خلف بموافقه حمزه بغیبه خوانده قوله یقدر یعنی یعقوب در الاحقاف در محل بقادر علی ان یحیی را بروزن یضرب میخوانند بخلاف اصلش و باقیان بقادر بموافقه اصلشان

قوله وطاب بها واحذف لتنوین زینة فتی واسکنن او ادو کالبر او تناصروا اشدد و تلظی طوی یزف فانم فتی والله رب انصب حلی ورب ال یاسین کالبصری اذ وکا المدینی حلی وصل اصطفی اهملا علی یعنی رویس فقط خوانده است یقدر را در محل بقادر علی ان یخلق در این سوره مضافات سبا اند ومالی لا اعبد وانی اذا لفی وانی امنت بربکم که فتحشان از ابوجعفر است زوائد هم سه اند یردنی الرحمن در وقف از ابوجعفر و یعقوب الا آن که ابوجعفر در وصل میخواند بفتح یا و دو لا ینقذونی و فاسمعونی هر دو از یعقوب و بیست و سیوم در الصافات فرموده بقوله واحذف یعنی حذف کن تنوین را از قوله بزینة الکواکب از خلف بخلاف حمزه و از باقیان نیز لکن اما بوفاق اصلشان و ابوجعفر و یعقوب در تخفیف لا یسمعون و خلف در تشدیدش و خلف در ضم بل عجبت و باقیان در فتحش موافق اصول اند قوله واسکنن یعنی خوانده است ابوجعفر او اباونا الاولون را در این سوره و در الواقعه بسکون واو بخلاف نافع از آن جهت که نافع سکون و فتح هر دو دارد و باقیان بفتح میخوانند بموافقه اصل قوله کالبر یعنی خوانده است ابوجعفر لا تناصرون را بتشدید تا در وصل همچون بزی و آن بهنگام مد در لازم آید از جهت التقاء الساکنین و غیر او بتخفیف میخوانند بوفاق اصلشان قوله وتلظی یعنی رویس نارا تلظی را در و اللیل بتشدید تا خوانده بخلاف ابوعمرو و باقیان بتخفیف بموافقه اصل و یعقوب

در کسر المخلصین در پنج محل در این سوره و یک محل در صاد و دیگران در فتحش و خلف در کسر ینزفون در این سوره و در الواقعه و غیر او در فتحش و همچنین خلف در ضم و کسر از ماذا تری و باقیان در فتح با اصول موافق اند قوله یزف یعنی مفتوح کن یا را از الیه یزفون از خلف بخلاف حمزه و از باقیان نیز و لکن بوفاق اصلشان قوله والله یعنی یعقوب بخلاف و خلف بوفاق اصل الله ربکم و رب اباءکم را بنصب کلمات سگانه خوانده اند پس ابوجعفر برفع هر سه خوانده بموافقه نافع قوله وال یاسین یعنی یعقوب بمخالفه ابوعمرو ال یاسین را بمد و کسر لام خوانده و ابوجعفر بمخالفه و خلف بموافقه اصلشان الیاسین خوانده اند بکسر همزه و بسکون لام قوله وصل اصطفی یعنی ابوجعفر بخلاف اصلش اصطفی البنات را بهمزه وصل خوانده پس در ابتدا بکسر همزه باید خواند و باقیان بموافقه اصلشان بهمزه قطع مفتوحه خوانده اند در حالین مضافات سه اند انی اری فی المنام انی اذبحک و ستجدنی ان شاء الله و فتحشان از ابوجعفر است زوائد هم سه اند ان کدت لتردینی والی ربی سیهدین این هر دو در حالین و صال الجحیم در وقف از یعقوب

قوله ومن سورة الصاد الی الاحقاف یعنی این یازده بیت که مشروح خواهد شد در بیان اختلافات سوره صاد اند تا سوره الاحقاف و خلف در ضم فواق و باقیان در فتحش متفق اند با اصول قوله لیدبروا خاطب وفا خفف بنصب ها دهر اضمم الا فتحه والتوی حلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع خوانده است لیدبروا آیاته را بتای فوقانی در محل یای تحتانی و بتخفیف دال بروزن تعلموا و دیگران بیای تحتانی خوانند و بتشدید دال بوفاق اصلشان قوله نصب یعنی مضموم سازصاد را در قوله بنصب و عذاب از ابوجعفر بخلاف اصلش و مفتوح کن نون و صاد را هر دو از یعقوب هم بخلاف اصل پس خلف بوفاق حمزه بضم نون و سکون صاد خوانده و ابوجعفر در ترک تنوین از بخالصة ذکر الدار و دیگران در اثبات تنوین موافق اند با اصول قوله واذکر نوحد واخاطبن

امن شدد اعلم فذ عباده او صلا یعنی بخطاب بخوان بهذا ماوعدون را از یعقوب بخلاف ابو عمرو و از باقیان نیز بوفاق اصلشان و ابوجعفر و یعقوب در تخفیف بین جیم و غساق در این سوره و در عم و خلف در تشدیدش و یعقوب در قراءة و آخر من شکله بضم همزه مثل ابوعمرو و باقیان بفتح همزه و با الف بعد از همزه و یعقوب و خلف در قوله اتخذناهم بهمزه وصل که در وقف مکسور باشد و دیگران بهمزه قطع که در حالین مفتوح بود و ابوجعفر و یعقوب در نصب قال فالحق و خلف در رفعش با اصول اتفاق دارند قوله اذکر یعنی خوانده است ابوجعفر الا انما انا بکسر همزه از انما بخلاف نافع پس باقیان بموافقه اصل بفتح خوانده اند مضاعفات بخ اند ولی نعجه و ماکان لی من علم که بسکونشان از قراء بیکانه است و انی احببت و من بعدی انک و لعنتی الی که فتحشان از ابوجعفر است و زواید دو واند بغیره فوا غدای و فی سقایی از یعقوب در حالین دیگر شروعست در الزمر بقوله امن یعنی ابوجعفر و خلف بخلاف و یعقوب بوفاق اصول امن بتوقانت را بتشدید میخوانند و یعقوب در زیادتی الف بعد از سین و در کسر لام از سالما لرجل و باقیان در ترک الف و فتح لام موافق اصولشان قوله عباده یعنی ابوجعفر بخلاف و خلف بوفاق اصلش بجمع خوانده اند الیس الله بکاف عباده بجمع و یعقوب بموافقه اصلش با فراد یعنی عبده و در نظم عباده بقصر ضم هاء می باید خواند و یعقوب در تنوین کاشفات و ممسکات و در نصب ضره و رحمته و باقیان در ترک تنوین و در جر و خلف در قراءة و قضی علیها الموت بضم قاف و کسر ضاد و فتح یاء و برفع الموت و دیگران بفتح قاف و ضاد و با الف بعد از ضاد و بنصب الموت اتفاق با اصول دارند قوله وقل حرمنا اعلم و فتحهی سکن . الخلف بن یدیحی او ان و قد لا تنونه و اقطع ادخلوا ثم سیدخلون . جهل لا الف انما ینفع العلا یعنی ابوجعفر بخلاف نافع در یاحسرتی علی ما فرطت یای را بعد از الف زیاده میکند اما ابن جماز بفتح این یاء میخواند و ابن وردان بسکونش بخلاف یعنی بفتح و بسکون یعنی یاحسرتای و یاحسرتای پس باعتبار سه وجه باشند و لکن در تلاوت دو وجه را

پس نباید خواند تا تکرار نشود و در قراءة فتح یاء اگر وقف کنند طول و توسط و قصر در الف جایز باشد از جهة التقاء ساکنین و لکن در روایة بسکون یاء در حالین بغیر از طول هیچ دیگر جایز نباشد و خلف در زیادتی الف بعد از زای از مفازاتهم و باقیان در حذفش و ابوجعفر در تخفیف نون از تامرونی اعبد و دیگران در تشدیدش موافق اند با اصول مضاعفات سه اند انی امرت و انی اخاف و فتحشان از ابوجعفر است و یاعبادی الذین اسرفوا و فتحش از ابوجعفر است و یعقوب و زواید هم سه اند یا عبادی از رویس و فاتقونی در حالین و فبشر عبادی در وقف بر دو از یعقوب دیگر شروع فرموده بقوله یدعون در المومن یعنی ابوجعفر خوانده است بمخالفه و دیگران بموافقه اصول والذین یدعون من دونه را بغیب و خلف در امالة حوامیم بشعکانه و باقیان در فتح متفق اصول اند قوله او ان یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه خوانده اند او ان یظهر را بزیادتی همزه پیش از واو و بسکون واو پس ابوجعفر بموافقه نافع وان خواند بحذف همزه و فتح واو و ابوجعفر و یعقوب در ضم یاء و کسر هاء از یظهر فی الارض و در نصب الفساد و خلف در فتح یاء و هاء و در رفع الف دموافقه اصول نموده اند قوله و قلب یعنی جنونین بخوان لفظ قلب متکبر را از یعقوب بخلاف دان باقیان بوفاق اصولشان و قرآء سکانه در رفع فاطلع الی آل موسی با اصول اتفاق دارند قوله و اقطع یعنی ادخلوا آل فرعون را بهمزه قطع بخوان در حالین از قراء ثلثه و لکن از ابوجعفر و خلف بموافقه و از یعقوب بمخالفه اصول و ابوجعفر و یعقوب در غیب قلیلا ما یتذکرون و خلف در خطابش موافق اصلهما اند قوله سیدخلون یعنی ابوجعفر و رویس بخلاف اصلهاشان خوانده اند سیدخلون جهنم را بضم یاء و فتح خاء پس باقیان بفتح یاء و ضم خاء خوانند بوفاق اصلهاشان قوله انما یعنی بخوان یوم ینفع الظالمین را از ابوجعفر بخلاف نافع و از یعقوب بوفاق ابوعمرو و پس از خلف بوفاق حمزه بتذکیر باید خواند مضاعفات شش اند انی اخاف ان یبدل و انی اخاف علیکم مثل و انی اخاف علیکم یوم و لعلی ابلغ و مالی ادعوکم و افوض امری الی الله و فتحشان از ابوجعفر است و زواید چهار اند کان عقابی از یعقوب و یوم التلاق و یوم التناد

ویاقوم اتبعون اهدکم بهر سه از ابوجعفر و یعقوب دیگر شروعست در فصلت هر چند که این سوره بما قبلش نسبتی نیست اما از جهة اختصار ترجمه اش هم الحق قوله سواء آتی اخفض حز و نحسات کسرها . و نحشر اعدا الیاء و ارفع مجلا و بالنون سم حم بشر بشرا حمی . و یرسل یوحیا نصب الاعدی حوی . یعنی میخوانند ابوجعفر سواء للسائلین را برفع و یعقوب بخفض بر دو بخلاف اصلش پس خلف بوفاق اصلش بنصب خوانده قوله و نحسات یعنی یعقوب و ابوجعفر بخلاف ابوعمرو و نافع و خلف بموافقه حمزه فی ایام نحسات را بکسر حا خوانده اند قوله و نحشر یعنی یعقوب بخلاف اصلش و یوم نحشر اعداء الله الی النار را بنون مفتوحه و شین مضمومه و بنصب اعداء خوانده و ابوجعفر بخلاف و خلف بوفاق اصلشان بضم یاء و فتح شین و برفع اعداء و ابوجعفر در خواندن من ثمرات بجمع و دیگران بافراد اتفاق دارند با اصول و مضاف یکی است ربی ان لی که فتحش از ابوجعفر است دیگر شروعست در الشوری بقوله یبشر یعنی خلف و یعقوب بمخالفه و ابوجعفر بموافقه اصول ذلک الذی یبشر الله را بضم یاء و فتح باء و کسر شین مشدده میخوانند و خلف در خطاب ما تفعلون و باقیان در غیب و ابوجعفر در حذف فاء از فبما کسبت و دیگران در اثباتش و ابوجعفر در رفع و یعلم الذین و غیر او در نصبش و خلف در قراءة کبیر الاثم در این سوره و در النجم و باقیان در کبائر با اصول اتفاق کرده اند قوله و یرسل یعنی خوانده اند قراء سکانه او یرسل رسولا فیوحی را بنصب لام و یاء و لکن ابوجعفر مخالف اصل باشد و دیگران موافق و زواید الجوار است از ابوجعفر و یعقوب دیگر شروعست در الزخرف و ابوجعفر و یعقوب در اومن ینشؤ بفتح یاء و تخفیف شین و خلف در ضم یاء و تشدید شین موافق اند با اصول قوله عند هو لا یعنی یعقوب بخلاف و ابوجعفر بوفاق اصلشان خوانده اند عند الرحمن و خلف بموافقه اصلش عباد الرحمن و ابوجعفر در اشهدوا بزیادتی همزه ممدوده و بتسهیل همزه دوم و سکون شین و دیگران در ترک زیادتی و فتح شین و قرآء سکانه در قراءة قل اولو جئتکم با اصول متفق اند قوله و جئنا کم سقفا کبصر اذ اوی

کحیعص نقیض یا و اسورة حلا یعنی خوانده است ابوجعفر قل او لو جئناکم بنون عظمة بخلاف نافع و دیگران بوفاق اصلشان جئتکم بتاء مضمومه و همچنین خوانده است ابوجعفر بخلاف نافع سقفا من فضة را بفتح سین و بسکون قاف و یعقوب بخلاف ابو عمرو و خلف بوفاق حمزه بضم سین و قاف قوله نقیض یعنی یعقوب بخلاف اصلش میخوانند نقیض له شیطانا را بیاء و باقیان بوفاق اصلشان بنون و ابوجعفر در زیادتی الف بعد از همزه در جاءنا و باقیان در ترک این زیادتی موافق اند با اصول قوله و اسوره یعنی یعقوب بخلاف ابو عمرو اسورة من ذهب را بحذف الف و بسکون سین خوانده باقیان همچون اصلشان اساورة را بفتح سین و با الف بعد از سین خوانند قوله و سلفا فخاطر ضم یصدون . و یلقوا کسال الطور بالفتح اصلا . یعنی خلف بخلاف حمزه و دیگران بوفاق اصلشان خوانده اند فجعلناهم سلفا را بفتح سین و لام و همچنین خوانده است خلف بخلاف حمزه و ابوجعفر بوفاق اصلش منه یصدون را بضم صاد پس یعقوب در کسر صاد موافق ابوعمرو باشد و ابوجعفر در اثبات یا تشتهیه و دیگران در حذفش موافق اند با اصول قوله و یلقوا یعنی ابوجعفر میخوانند بخلاف نافع حتی یلقوا را در این سوره و در و الطور و المعارج بفتح یاء و قاف و سکون لام و باقیان یلاقوا خوانده اند بموافقه اصلها قوله یرجعون النصب فی قیله فشلا و تعلی مذکر طل و ضم اعتلوا حلی یعنی رویس بخلاف اصل و خلف وفاق حمزه خوانده اند و الیه یرجعون را بغیب و لکن رویس بفتح یاء و کسر جیم و خلف بضم یاء و فتح جیم پس باقیان بخطاب خوانند اما روح بفتح و کسر و غیر او بضم و فتح خبانکه اصل هر یکی است قوله النصب یعنی خلف بخلاف و باقیان بوفاق اصول و قیله یا رب را بنصب خوانده اند و ابوجعفر در خطاب فسوف تعلمون و باقیان در غیب متفق اصول اند و مضاف من تحتی افلا است که فتحش از ابوجعفر است و زواید چهار اند ربی سیهدین و فاتقوا الله و اطیعونی از یعقوب و اتبعونی هذا از ابوجعفر و یعقوب و یاعبادی لا خوف از ابوجعفر و رویس باثبات یاء

بساکن در حالین واز خلف وروح بحذفش هم در حالین دیگر شروع نموده در الدخان
وخلف در خفض رب السموات وباقیان در رفعش موافقه اصول نموده اند قوله
تغلی یعنی رویس بخلاف اصلش میخواند کالمهل یغلی را بتذکیرش ودیگران بتأنیث
بموافقه اصلشان قوله وضم یعنی مضموم گردان تاء حرف فاعتلوه را از یعقوب
بخلاف اصلش قوله وبا الکسر اذ آیات اکسر معا حمی
وبالرفع فوز خاطبا یؤمنوا طلا یعنی ابوجعفر بخالفه نافع وخلف بموافقه
حمزه خوانده اند فاعتلوه را بالکسر تاء وابوجعفر در ضم میم اول از مقام امین وغیراو در فتحش
اتفاق با اصول دارند مضاف انی اتیکم بسلطان است که ابوجعفر بفتحش خوانده
وزواید دو اند ان ترجمونی وفاعتزلونی از یعقوب دیگر شروع نموده در الجاثیه
بقوله آیات یعنی آیات لقوم یوقنون وآیات لقوم یعقلون یعقوب بخلاف
ابوعمرو هر دو شان را بکسر خوانده وابوجعفر بوفاق نافع وخلف بخلاف حمزه هر دو را
برفع قوله خاطبا یعنی بخطاب بخوان وآیاته یؤمنون را از رویس بخلاف ابوعمرو
واز خلف بوفاق حمزه پس دیگران بغیب خوانند بموافقه اصلشان قوله
لیجزی یا جهل الا کل ثانیاه بنصب حوی والساعة الرفع فضلاه
یعنی لیجزی قوما ما کانوا را بیا مضموم وزای مفتوح وبالف بعد از زای بخوان از ابوجعفر
بخلاف نافع پس از یعقوب بموافقه ابوعمرو وبفتح یا اول ودوم بکسر زای
واز خلف بوفاق حمزه بنون مفتوح وزای مکسور ویای مفتوح با یا خوانده اند وخلف
در نصب سواء محیاهم وباقیان در رفعش وخلف در قراءة غشوة بفتح غین
وسکون شین وباقیان در غشاوة موافق اند با اصول قوله کل یعنی خوانده است
یعقوب بخلاف اصلش کل امة تدعی را بنصب لام وغیراو برفع بوفاق اصلشان
قوله والساعة یعنی خلف بخلاف وغیراو بوفاق اصل والساعة لاریب فیها را
برفع خوانده اند وخلف در فتح یاء وضم راء از یوم لایخرجون وباقیان در ضم یاء
وفتح راء اتفاق دارند با اصولشان قوله ومن سورة الاحقاف الی سورة

الرحمن وجل یعنی این شش بیت که مشروح میشوند در بیان اختلافات اند از سورة
الاحقاف تا سورة الرحمن که غالبیت برهمه کائنات و بزرگی است در ذات وفی
صفاته وابوجعفر ویعقوب در قراءة حسنا وخلف در خواندن احسانا موافق
اصلهای خود اند قوله وحرف فصاله کرها یری والولا کما
تقطعوا املی اسکن الیاء حلا یعنی میخوانند یعقوب بخلاف ابوعمرو
حمله وفصاله را بفتح فا وسکون صاد ودیگران بوفاق اصلشان وفصاله وابوجعفر
ویعقوب در قراءة نتقبل ونتجاوز بیاء مضمومه وبرفع احسن وخلف بنون مفتوح
وبنصب احسن وابوجعفر وخلف در خواندن ولنوفیهم بنون ویعقوب بغیب
موافق اصولند قوله یری یعنی یعقوب بخلاف اصلش وخلف بوفاق حمزه خوانده
لایری الا مساکنهم ودر اماله وترکش هر یکی را اصل خود باشند وابوجعفر
بتاء فوقانی مفتوح وبنصب مساکنهم خوانده بموافقه نافع مضافات سه اند اتعداننی
ان اخرج وانی اخاف علیکم ولکنی اریکم وفتحهان از ابوجعفر است دیگر
شروع نموده در القتال بقوله تقطعوا یعنی یعقوب خوانده است بخلاف ابوعمرو
وتقطعوا ارحامکم را بفتح تاء وسکون قاف وفتح طاء مخففه وباقیان بوفاق
اصلشان بضم تاء وفتح قاف وکسر طاء مشدده وهمچنین خوانده است یعقوب
بخلاف اصلش واملی لهم را بضم همزه وکسر لام وسکون یاء ودیگران بموافقه اصلهاشان
بفتح همزه ولام وبالف بعد از لام وخلف در کسر همزه وباقیان در فتحش از اسرارهم
موافق اصول اند قوله ونبلوا کذا طب یؤمنوا والثلاث
خاطبا حز سکون ثیه بنون تلی ولا یعنی رویس بخلاف ابوعمرو ونبلوا
اخبارکم را بسکون واو خوانده وباقیان بوفاق اصلشان بفتح واو وقراء
سکانه در قراءة نون ولنبلونکم حتی نعلم ونبلوا وخلف در کسر سین ودیگران در
فتحش از الی السلم موافق اصول اند دیگر شروع است در الفتح بقوله یؤمنوا
یعنی بخطاب بخوان لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وتسبحوه را از

یعقوب بخلاف واز باقیان بوفاق اصولشان وقراء سکانه در کسر علیه الله موافق
الاصول اند قوله سنؤتیه یعنی روح بخلاف اصل سنؤتیه اجرا را بنون خوانده وباقیان
بوفاق اصول بیاء اما ابوجعفر بترک همز خوانده ودیگران بهمزه وخلف در ضم ضاد وکسر لام
وحذف الف در کلم الله وباقیان در فتح ضاد وفتح لام واثبات الف وابوجعفر در نون
ندخله ونعذبه ودیگران در یاء موافق اصول اند قوله وحط یعملوا اخاطب فیهما فقول
حوی حجرات الفتح فی الجیم اعملا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو وباقیان
بوفاق اصلشان بما تعملون بصیرا را بخطاب خوانده اند دیگر شروع در الحجرات
بقوله وفیها یعنی یعقوب بخلاف اصلش لاتقدموا بین یدی الله را بفتح تاء ودال
خوانده ودیگران بضم تاء وکسر دال قوله حجرات یعنی ابوجعفر بخالفه نافع من وراء الحجرات
را بفتح جیم میخوانند وغیراو بضم قوله واخوتکم حز ونون نقول اذ
وقوم انصبا حفظا ووا اتبعت حلا ونعدار فعا والصاد فی بمصیطر
مع الجمع قد ولحبر کذب ثقلا یعنی یعقوب میخوانند بخلاف ابوعمرو بین
اخوتکم را بکسر همزه وسکون خا وبتاء فوقانی مکسور در محل یاء تحتانی ساکن وباقیان
اخویکم را خوانده اند بفتح همزه وخا ویاء ساکنه ویعقوب در زیادتی همزه ساکن بعد از
یاء در لا یألتکم ودیگران در ترک این زیادتی موافق اصول اند دیگر شروع نموده
بقوله ونون در قاف یعنی ابوجعفر بخلاف وباقیان بموافقه اصلشان یوم یقول
لجهنم را بنون میخوانند وابوجعفر وخلف در کسر واو ادبار السجود ویعقوب در فتحش موافق
اصل اند وزواید چهار اند فحق وعیدی ومن یخاف وعید در حالین ویوم ینادی در وقف
هر سه از یعقوب والمنادی از ابوجعفر ویعقوب دیگر شروع در والذاریات
وخلف در رفع مثل ما انکم وغیراو در نصبش با اصول متفق اند قوله وقوم یعنی بنصب
بخوان وقوم نوح را از یعقوب بخلاف واز ابوجعفر بوفاق اصلشان واز خلف
بخفض بموافقه اصلش وزواید سه اند لیعبدونی وان یطعمونی وفلا یستعجلونی دیگر
بقوله واتبعت شروع نموده در والطور یعنی یعقوب بخالفه ابوعمرو وباقیان

بموافقه اصلشان واتبعتهم را بتشدید تاء وفتح عین وتاء ساکنه خوانده اند ولکن
ذریاتهم که از عقب اوست ابوجعفر وخلف بموافقه اصلشان بقصر ورفع خوانده اند
ویعقوب بالف ورفع پس در رفع مخالف ابوعمرو باشد وزیادتی الف از موافقه معلوم
میگردد وابوجعفر ویعقوب در خواندن الحقنا بهم ذریاتهم در مد وکسر وخلف در قصر وفتح
ویعقوب وخلف در کسر همزه انه هو البر وابوجعفر در فتحش موافق اصول اند قوله والصاد
یعنی خلف بخلاف وباقیان در هر بوفاق اصول ام هم المصیطرون را در این سوره ولست
علیهم بمصیطر را در الغاشیه بصاد خالص خوانده اند وقراء سکانه در فتح یصعقون
با اصول موافقه دارند دیگر شروع فرموده بقوله والنجم در والنجم یعنی ابوجعفر بخلاف
نافع ماکذب الفؤاد را بتشدید دال معجم میخوانند وغیراو بموافقه اصل بتخفیفش قوله
کتا اللات طب تمرونه حم ومستقر اخفض اذ اسیعلمون الغیب
فصلا یعنی رویس بخلاف اصل افرأیتم اللات را بتشدید تاء ومد الف میخوانند
ودیگران بتخفیف وقصر قوله تمرونه یعنی میخوانند یعقوب بخلاف وخلف بوفاق اصل
افتمرونه را بفتح تاء وسکون میم وحذف الف وابوجعفر افتمارونه بموافقه نافع وابوجعفر
ویعقوب در عاد الولی با ادغام تنوین در لام وخلف در عاد الاولی ترک ادغام با
اصول موافق اند پس در ابتدا نیز باید که هر کس موافق اصل خود باشند یعنی
یعقوب را سه وجه باشد الاولی والولی ولولی وخلف را الاولی واز کتاب تحبیر چنین [?]
معلوم میشود که ابوجعفر را همین سه وجه یعقوب باشد وعبارة قصیده که دان قالوا
اذکر والا فاهملا اشاره بان میکنند که او را بیرون ازین سه وجه یعقوب دو وجه
دیگر باشد الؤلی ولؤلی بهمزه ساکنه بعد از لام چنانچه قالون خوانده تا صادق آید
که ابوجعفر موافق نافع است در ابتداء والله اعلم دیگر شروع است در اقتربت
بقوله ومستقر اخفض یعنی مخفوض گردان وکل امر مستقر را از ابوجعفر بخلاف
نافع پس از غیراو برفع باید خواند وابوجعفر در قراءة خشعا ابصارهم ودیگران در
خاشعا موافق اصول اند قوله سیعلمون یعنی خلف بخلاف حمزه وباقیان بوفاق

اصلشان خوانده اند سیعلمون غداً را بغیب وزوده بهشت اند یدع الداع
الی الداعی از ابوجعفر و یعقوب و عذابی ونذری شش محل از یعقوب قوله من سورة
الرحمن عز وجل الی الامتحان یعنی این پنج بیت که دیگر شروع میکردند در اختلاف
قراء ثلاثه از سورة الرحمن عز وجل اند تا سورة الممتحنه و خلف در خفض والریحان و
باقیان در رفع او و ابوجعفر و یعقوب در ضم یاء و فتح را از یخرج منهما و خلف در فتح
وضم موافق اند با اصول قوله و فتح المنشآت افتح نحاس طری
وحور عین فتی والخفض لاثرب فضلا ۰ بفتح فروح واضمم طوی وحمی
وبعد کخفض انظروا اضممهم وصل فلا ۰ یعنی خلف بخلاف و باقیان
بوفاق اصول وله الجوار المنشآت را بفتح شین خوانده اند و خلف در قراءة سیفرغ
لکم بیاء و دیگران بنون موافق اصول اند قوله نحاس یعنی رویس بخلاف ابوعمرو
و باقیان بوفاق اصولشان ونحاس فلا تنتصران را برفع سین میخوانند و زوده
وله الجواری است در وقف از یعقوب دیگر شروع نموده در الواقعه بقوله
وحور یعنی خلف بخلاف حمزه و یعقوب بوفاق ابوعمرو خوانده اند وحور عین را برفع
و ابوجعفر بخلاف نافع بخفض و خلف در سکون را و عربا اترابا و باقیان در ضمتش
با اصول اتفاق دارند قوله شرب یعنی خوانده اند خلف بمخالفه حمزه و یعقوب بموافقه
ابوعمرو شرب الهیم را بفتح شین و ابوجعفر بوفاق نافع بضمش و خلف در اسکان
واو وقران بمواقع النجوم و باقیان در فتح و الف موافقه با اصول دارند
قوله روح یعنی مضموم کن را را از فروح وریحان از رویس بخلاف ابوعمرو و پس
از غیر او مفتوحش باید ساخت دیگر شروع فرموده بقوله حی در الحدید یعنی
یعقوب بخلاف و باقیان بوفاق اصول وقد اخذ میثاقکم را بفتح همزه و خاء و
قاف خوانده اند همچنین خفض قوله انظروا یعنی که ان لفظ انظروا نا نقتبس را
بهمزه وصل وضم ظاء را از خلف بخلاف و از باقیان بوفاق اصولشان قوله
ویؤخذ انث اذ حی نزل اشدد ۰ اذ و خاطب یکونوا طب و آتکم حلا

یعنی

یعنی فالیوم لا یؤخذ را بتانیث بخوان از ابوجعفر و یعقوب بخلاف اصلهاشان و ابوجعفر
در ترک همزه و یعقوب در اثباتش بر اصل خود باشند پس خلف بوفاق حمزه بتذکیر
خواند قوله نزل یعنی مشدد بساز و ما نزل من الحق را از ابوجعفر بخلاف و از دیگران
بوفاق اصولشان قوله وخاطب یعنی بخوان بخطاب ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب
را از رویس بخلاف اصلش و از باقیان بغیبه بوفاق اصلهاشان قوله واتکم
حلا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و باقیان بوفاق اصلشان خوانده اند ولا
تفرحوا بما اتیکم را با اثبات الف بعد از همزه و ابوجعفر در حذف لفظ هو از فان الله
هو الغنی موافق نافع است دیگر شروع است در قد سمع الله بقوله یظاهرون یعنی
ابوجعفر بخلاف نافع و خلف بوفاق حمزه خوانده اند یظاهرون من نسائهم را در
هر دو محل بفتح یاء و هاء و تشدید ظاء همچون ابن عامر پس در قراءة یظهرون در
هر دو موضع بفتح یاء و هاء و تشدید ظاء و هاء و بحذف الف موافق ابوعمرو باشد
قوله انث یعنی تانیث بخوان ما یکون من نجوی را در این سوره و لکن لا یکون
دولة را در الحشر از ابوجعفر بخلاف نافع و از دیگران بتذکیر بوفاق اصلشان قوله
دولة یعنی ابوجعفر بخلاف نافع دولة بین الاغنیاء را در الحشر برفع خوانده و باقیان
بنصب بموافقه اصلهاشان و همچنانچه شیخ شاطبی رحمه الله و هم من فرغ را که
در النمل است در سهو گفته از جهة مجاوره یوسف ناظم رحمه الله نیز دولة را که
در الحشر است از برای مجاوره یکون در این سوره فرموده قوله واکثر یعنی
یعقوب بخلاف ابوعمرو خوانده است ولا اکثر من ذلک را برفع را و دیگران بنصب
بوفاق اصلشان قوله ۰ وفی یتناجوا ینتجوا مع تنتجوا ۰ طوی
یخزیو اخفض مجلس حلا ۰ یعنی خوانده است خلف و یتناجون
بالاثم والعدوان را بخلاف حمزه جا و ینتجون میخوانند قوله و ینتجوا یعنی رویس
بخلاف ابوعمرو خوانده است و ینتجون بالاثم را بر وزن یعلمون و تنتجوا بالبر
والتقوی را بر وزن تعلموا و باقیان بوفاق اصلشان و یتناجون و تناجوا

وقرا ارسکانه در افراد فی المجلس و ابوجعفر در ضم شین از واذا قیل انشزوا فانشزوا
و غیر او در کسرش موافق اصول اند و در قراءة ضم ابتدا بهمزه مضموم باشد و در قراءة
کسر بهمزه مکسوره و عنه ورسلی ان الله است که ابوجعفر بفتحش خوانده دیگر شروع
است در الحشر بقوله یخربوا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و باقیان بوفاق اصلشان
خوانده اند یخربون بیوتهم را بتخفیف و او من و را جدر را بضم جیم و دال و منه انی اخاف
است که ابوجعفر بفتحش خوانده قوله من سورة الامتحان الی سورة الجن یعنی این سه بیت
شروع خواهند آمد در بیان اختلافات از سورة الامتحان اند تا سورة الجن قوله
ویفصل مع انصار ها و خففهم ۰ لووا نقل اذ و الخفض ذری اکی خلا ۰
یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو خوانده است یفصل بینکم را بفتح یاء و کسر صاد و ابوجعفر در
ضم یاء و فتح صاد و خلف در ضم یاء و کسر صاد و تشدیدش و یعقوب در تشدید
ولا تمسکوا و باقیان در تخفیفش موافق اصول اند دیگر شروع است در
الصف و ابوجعفر و یعقوب در تنوین متم نوره در نصب نون و خلف در ترک تنوین و خفض
نوره موافق اند با اصول قوله مع انصار یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو و خلف بموافقه حمزه
انصار الله را بترک تنوین خوانده اند پس ابوجعفر موافق اصل باشد در قراءة تنوین
و زوده اند بعدی اسمه احمد که فتحش از ابوجعفر است و یعقوب وانصاری الی الله
از ابوجعفر فقط دیگر شروع است در المنافقون بقوله لووا یعنی ابوجعفر بخلاف
نافع و باقیان بوفاق اصلشان لووا رؤسهم را بتشدید میخوانند مگر روح که او
بتخفیف میخواند بخلاف ابوعمرو قوله اکن حلا یعنی یعقوب بمخالفه ابوعمرو و دیگران بموافقه
اصلشان واکن من الصالحین را خوانده اند بحذف واو و جزم نون قوله
ویجمعکم نون حمی و حذ کسر یاء ۰ تفاوت فقد تدعوا حلی ۰
شروع است در التغابن یعنی یعقوب بخلاف اصلش یوم یجمعکم را بنون خوانده و غیر
او بوفاق اصلشان بیاء و ابوجعفر در خواندن نکفر در این سوره و در الطلاق
بنون و باقیان بیاء موافق اصول اند دیگر شروع است در الطلاق و قرا

بالغ

بیکانه در تنوین بالغ و نصب امره موافق اند با اصول قوله وجد یعنی روح بخلاف
ابوعمرو من وجدکم را بکسر واو میخواند و دیگران بوفاق اصول بضم و ابوجعفر و خلف در
خواندن وکتابه وکانت در التحریم بتوحید و یعقوب بجمع یعنی وکتبه موافق اصول اند
دیگر شروع است در الملک بقوله تفاوت یعنی خلف بخلاف و دیگران بوفاق اصول
من تفاوت را بالف و تخفیف واو خوانده اند قوله تدعوا یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو
کنتم به تدعون را با سکان دال و تخفیف عین میخوانند و دیگران بوفاق اصلشان
بفتح دال مشدده معاً ومن معی او رحمنا است که ابوجعفر او را بفتح میخواند وزوده
اند کیف نذیری و کان نکیری از یعقوب و ابوجعفر در فتح یاء از لیزلقونک بابصارهم
در نون والقلم و باقیان در ضمش متفق اند با اصول دیگر قوله و خط یؤمنوا یذکروا
یسئل ضمهما ۰ الا و شهادات خطیئات حملا ۰ شروع است در الحاقة
یعنی یعقوب بخلاف ابوعمرو قلیلا ما تؤمنون و قلیلا ما تذکرون را بغیب خوانده و غیر
او بوفاق اصلشان بخطاب و خلف در اماله ادریک هر جا که باید و باقیان در
فتحش و یعقوب در کسر قاف و فتح باء از ومن قبله و باقیان در فتح قاف و سکون باء
و خلف در تذکیر لا یخفی منکم خافیه و دیگران در تانیثش متفق اند با اصول دیگر
شروع است در المعارج بقوله یسئل یعنی مضموم کن یاء را از ولا یسئل حمیم از
ابوجعفر بخلاف نافع پس از دیگران مفتوحش باید کرد بوفاق اصلشان
قوله شهادات یعنی خوانده است یعقوب بخلاف ابوعمرو والذین هم بشهاداتهم
را با الف بعد از دال پس باقیان بغیر الف خوانند بوفاق اصلشان و ابوجعفر
در ابدال همزه سال با الف و غیر او در عدم ابدال و یعقوب و خلف در کسر میم از یومئذ
ببنیه و ابوجعفر در فتحش و قوله بیکانه در رفع نزاعة للشوی و در فتح نون و سکون
صاد از الی نصب با اصول موافق اند دیگر شروع است در نوح بقوله خطیئات
یعنی یعقوب بمخالفه و باقیان بموافقه اصول خوانده اند مما خطیئاتهم را با این
کیفیة و ابوجعفر در ضم واو از ودا و لا یغوث یعوق و باقیان در فتحش موافق اند با اصول

مفتحت بپ انده علي الافرادو اني اعلنت لهم كه فتحشان از ابوجعفر است و يعني
كه بكونش از قراء بپ كانه است ورواي الطيعوني بفتح ياء است از يعقوب قوله
ومن سورة الجن الي المرسلات يعني اين پنج بيت كه مذكور ميشوند در ذكر اختلافات
از سورة الجن اند تا سورة والمرسلات قوله وانه تعالي كان لما افتحالهن
تقول تقول حز وقل انما الا يعني مفتوح ساز همزه را از قوله وانه تعالي وا
يقول وانه كان رجال از ابوجعفر بخلاف واز خلف بوفاق اصلشان پس يعقوب
بوفاق ابوعمرو در اين هر سه محل بكسر خوانده و ابوجعفر بخلاف يعقوب و خلف بوفاق
اصول وانه لما قام را بفتح ميخوانند پس ابوجعفر و يعقوب در غير اين چهار محل بكسر
خوانند و خلف بفتح بموافقه اصول شان قوله تقول يعني يعقوب بخلاف ابوعمرو ان لن
تقول الانس را بفتح قاف و بفتح واو مشدده خوانده بروزن تكرر پس ديگران
تقول خوانده اند بروزن تكون بر موافقه اصلشان قوله وقل يعني ابوجعفر بخلاف
نافع قل انما ادعو را بصيغه امر ميخوانند قوله وما كان في نعلم فضم طوي و حام
وطاء رب الخفض حوالزجر اذ حله ضم واذا دبر حكاوا اذ بو
وينكر ادنمي حلي وسلاسلا لدى الوقف فاقصر طل قواريرو
اولا فنون في و القصر في الوقف طب وله يعني خلف بخلاف حمزه و يعقوب
بوفاق ابوعمرو وقال را بصيغه ماضي ميخوانند قوله يعلم يعني رويس ليعلم ان قد ابلغوا
را بضم يا خوانده بمخالفه ابوعمرو پس ديگران بوفاق اصول بفتح يا ر خوانند مفتحه
ربي امرا است كه ابوجعفر بفتحش خوانده ديگر شروع فرموده بقوله وحام در
المزمل يعني يعقوب بخلاف و باقيان بوفاق اصول بي اشد وطاء را بفتح واو و سكون
طا ميخوانند قوله ورب يعني بخفض بخوان رب المشرق را از يعقوب بخلاف و از
خلف بوفاق اصلهاشان پس ابوجعفر بموافقه نافع برفع خوانده ابوجعفر و يعقوب
در خفض و نصفه و ثلثه و خلف در نصبشان متفق اند با اصول ديگر شروع
فرموده در المدثر بقوله الرجز يعني مضموم كن را را از والرجز فاهجر از ابوجعفر و يعقوب

بخلاف اصلشان پس خلف بكسر خوانده بموافقه حمزه قوله واذا دبر يعني يعقوب بخلاف
و خلف بوفاق اصلشان والليل اذا دبر خوانده اند بسكون ذال و فتح همزه و ديگران
بخلاف نافع ابوجعفر بفتح ذال و دال خوانده و بالف بعد از ذال و ابوجعفر در فتح فا
مستنفرة و ديگران در كسرش موافق اصول اند قوله و ينكر يعني ابوجعفر
بخلاف نافع و ديگران بوفاق اصلشان و ما يذكرون را بتذكير خوانده اند ديگر
شروع آمده در القيامة بقوله يمني يعني يعقوب بخلاف ابوعمرو من مني يمني را
بتذكير خوانده و باقيان بوفاق اصلشان بتانيث و ابوجعفر در فتح را از
فاذا برق و غيراو در كسرش و يعقوب در غيب يحبون العاجلة و يذرون الاخرة
و ديگران در خطابش و خلف در اماله سدي در وقف و باقيان در فتحش در
حالين با اصول اتفاق دارند ديگر شروع آمده در هل اتي بقوله و سلاسلا يعني
رويس بخلاف ابوعمرو و خلف بوفاق حمزه وقف كرده اند بر سلاسلا بغير الف پس
ابوجعفر و روح وقف بالف كنند و ابوجعفر در تنوين و غير او در عدم تنوين موافق
اصول اند قوله قواريرا يعني خلف قواريرا اول را بتنوين خوانده بخلاف حمزه و
والقصر يعني رويس بخلاف ابوعمرو بر قواريرا اول وقف بغير الف كرده و ابو
در تنوين هر دو و يعقوب در ترك تنوين در هر دو در وصل موافق اصل اند پس
ابوجعفر بر هر دو وقف بالف كند و رويس در هر دو بغير الف و روح و خلف
را اول بالف و بر دوم بغير الف قوله و عاليهم اضمم في واستبرق
اخفضا الا ويتاءون الخطاب حمي ولا يعني خلف بخلاف حمزه و
يعقوب بوفاق ابوعمرو عاليهم را بنصب يا و ضم ها خوانده اند پس ابوجعفر
در سكون يا و كسر ها موافق نافع باشد قوله واستبرق يعني بخفض بخوان
واستبرق را از ابوجعفر بخلاف و از باقيان بوفاق اصول شان و خلف
خفض خفض و ديگران در رفعش موافق اصول اند پس ابوجعفر و يعقوب اول
را برفع خوانند و دوم را بخفض قوله ويتاءون يعني يعقوب بمخالفه و باقيان بموا

اذ اذ دبر وبفتح ذال و دال والف بعد از ذال ا
بسكون ذال و فتح همزه ف
وح خو مستنفرة وبكسر فا
بفتح الفاء خ ف
تذكرون بخلاف نافع بتذكير ا
سورة القيامة
يمني بالتذكير وبالتانيث
ح اف
فاذا برق وبكسر الراء
بفتح الراء ا ح ف
سلاسلا بالالف في الوقف يحبون و يذرون بالتاء اف
سورة هل اتي

اصول خوانده اند و ما تشاءون را بخطاب قوله ومن سورة والمرسلات الي الغاشية
يعني اين پنج بيت ديگر كه شروع خواهند يافت در بيان اختلافات از سورة والمرسلات
اند تا سورة هل اتيك قوله وحز اقتت همزا و با الواو خف اذ
وضم جمالات افتح انطلقوا طلا بنان وقصر لابثين يدرو مد اف
رب والرحمن بالخفض حمله تزكي حلا اشدد ناخره طب
وتنوين منذر فتلت شدد الا سعرت طلا يعني يعقوب بخلاف ابوعمرو
و خلف بوفاق حمزه واذا الرسل اقتت را بهمزه خوانده اند و ابوجعفر بخلاف
نافع بواو و بتخفيف قاف يعني وقتت و ابوجعفر در تشديد و باقيان در تخفيف
دال از فقدرنا اتفاق با اصول دارند قوله وضم يعني مضموم كن جيم جمالات را از
رويس بخلاف ابوعمرو پس ابوجعفر و روح و خلف بموافقه اصلشان بكسر خوانند
وليكن خلف با فراد و باقيان بجمع قوله افتح يعني خوانده است رويس بخلاف
ابوعمرو انطلقوا الي ظل را بفتح لام پس باقيان بوفاق اصلشان بكسر خوانند
وازنوايد فكيدوني است از يعقوب ديگر بقوله وقصر شروع فرموده در سورة عم
يعني روح بخلاف ابوعمرو ولبثين فيها را بقصر خوانده و خلف بخلاف حمزه و باقيان
بوفاق اصلشان لابثين بمد قوله رب والرحمن يعني خوانده است يعقوب
بخلاف ابوعمرو رب السموات والارض و ما بينهما الرحمن را بخفض رب والرحمن
و ابوجعفر بوفاق نافع برفع هر دو لفظ و خلف بوفاق حمزه بخفض رب و برفع الرحمن
ديگر شروع فرموده در والنازعات بقوله تزكي يعني ميخوانند ابوجعفر بوفاق
و يعقوب بخلاف اصلشان الي ان تزكي را بتشديد زاي پس خلف بموافقه
اصل بتخفيف خواند قوله ناخرة يعني خوانده است رويس بخلاف ابوعمرو و خلف
بوفاق حمزه عظاما نخرة را بالف بعد از نون و ابوجعفر و روح بموافقه اصلشان
بغير الف قوله وتنوين يعني انما انت منذر بتنوين قراءة ابوجعفر است بخلاف
نافع پس قراءة غير او بموافقه اصلهاشان بترك تنوين باشد و قراء يكانه در

رفع فتنفعه الذكري در عبس و ابوجعفر در تشديد صاد از فانت له تصدي و باقيان
تخفيفش و ابوجعفر و روح در حالين و رويس در وقف در كسر انا صببنا الماء و خلف
در فتحش موافق اصول اند ديگر شروع فرموده در التكوير بقوله قتلت يعني ابوجعفر
بخلاف نافع باي ذنب قتلت را بتشديد تاء خوانده و ديگران بموافقه اصل بتخفيف
قوله سعرت يعني رويس بخلاف و ابوجعفر بوفاق اصلشان واذا الجحيم سعرت را
بتشديد خوانده اند پس خلف بموافقه حمزه و روح بموافقه ابوعمرو بتخفيف خوانند قوله
وحط نشرت خفف وضاد ظنين يا تكذب غيبا اذ وتعرف جهله
ونضرة حز اذ واتل يصلي وكم اذ البروج كخفض يونس وخلطا خلا
يعني يعقوب بمخالفه ابوعمرو و ابوجعفر بموافقه نافع واذا الصحف نشرت را بتخفيف
ميخوانند پس خلف در تشديدش موافق حمزه باشد قوله وضاد يعني روح بخلاف
و ابوجعفر و خلف بوفاق اصول علي الغيب بظنين را بضاد ميخوانند پس رويس
بظاء خواند بموافقه ابوعمرو و وزوايد الجواري است در وقف از يعقوب ديگر شروع
نموده در الانفطار بقوله تكذب يعني ابوجعفر بخلاف نافع كلا بل يكذبون را بغيب
خوانده پس ديگران بوفاق اصلشان بخطاب خوانند و ابوجعفر و يعقوب در
تشديد فعدلك و خلف در تخفيفش و يعقوب در رفع يوم لا تملك و غير او در
نصبش اتفاق با اصول نموده اند ديگر شروع آمده در التطفيف بقوله وتعرف
يعني ابوجعفر و يعقوب بخلاف اصلشان تعرف في وجوههم را بضم تاء و فتح راء و نضرة
النعيم را برفع تاء خوانده اند پس خلف بموافقه حمزه بضم و فتح و نصب خوانند و ابوجعفر
و يعقوب در ادغام و فتح بل ران و خلف در اماله اش موافق اصول اند ديگر
بقوله واتل در الانشقاق يعني ابوجعفر بخلاف و باقيان بوفاق اصول ويصلي سعيرا
را بفتح ياء و سكون صاد و تخفيف لام خوانده اند و خلف را اماله باشد و غير او را فتح
و خلف در فتح ياء لتركبن و باقيان در ضمش موافق اصول اند ديگر شروع آمده در
البروج قوله واخفض البروج يعني ابوجعفر بخلاف نافع و ديگران بوفاق اصلشان

فی لوح محفوظ را بخفض خوانده اند همچون حفص و خلف در خفض ذو العرش المجید و با
در رفعش اتفاق اصلها نموده اند قوله تؤثرون یعنی بخوان بل تؤثرون الحیوة
را در سیح اسم از یعقوب بخلاف ابو عمرو و از باقیان نیز اما بوفاق اصلشان
قوله من سورة الغاشیه الی آخر القرآن یعنی این چهار بیت که شرح کرده
میشوند در ذکر اختلافات سورة الغاشیه اند تا آخر قرآن قوله و تسمع مع
ما بعده کالکوف یا اخی ٭ و ایابهم شدد فقدر اعلا قوله
یعنی ابو جعفر و روح بخلاف و خلف بوفاق اصول خوانده اند لا تسمع فیها را بتاء
فوقانی مفتوح و لاغیة را بنصب پس رویس فقط بضم یاء تحتانی و برفع لاغیة
خواند قوله و ایابهم یعنی بتشدید بخوان ان الینا ایابهم را ابو جعفر بخلاف نافع
بتخفیف از باقیان بوفاق اصلشان دیگر بر وجه عبث در والفجر و خلف در خواندن
والوتر بکسر واو و دیگران بفتحش موافق اصول اند قوله فقدر یعنی ابو جعفر مشدد
خوانده است فقدر علیه رزقه را بخلاف نافع پس باقیان بوفاق اصلها
تحفیف خوانند قوله یحضون فامدد اذ یعذب یوثق ٭ افتحا قوله
فک ٭ اطعام بخفض حلی حلا ٭ یعنی زیاده کن الف را از پس حاء
و لا تحاضون را ابو جعفر بخلاف نافع و از خلف بوفاق حمزه و از ایشانه قید فتح
حاء نموده که ماقبل الف نمی باشد الا مفتوح و یعقوب در غیب بکرمون
و یحضون و یاکلون و یحبون و دیگران در خطابشان موافق اصول اند
قوله یعذب یعنی یعقوب بخلاف اصلش لا یعذب بفتح ذال و لا یوثق را بفتح
ذال و ثاء پس غیر او بکسر هر دو حرف خوانند مضاعفات دو اند بی اکرمن و بی مضاعفات
اهانن که فتحشان از ابو جعفر است و زواید چهار اند بالوادی از یعقوب و اذا وزواید
یسری و اکرمنی و اهانی از ابو جعفر و یعقوب دیگر بر وجه عبث در البلد قوله فک العلم
یعنی بخوان فک رقبة را برفع کاف و بخفض تاء و اطعام بروزن اکرام در رفعش از
یعقوب بخلاف و از ابو جعفر بوفاق اصلشان قوله و قل لبدا معه البریه شدد اذ

ومطلع فاکسر و جمع ثقلا ٭ الا یعلی لیلاف قل معه الا فهم
و کفوا سکون الفاء حصن تکملا ٭ یعنی بگو که ابو جعفر بخلاف
نافع الهکت مالا لبدا را بتشدید باء خوانده پس باقیان بوفاق اصلشان
بتخفیف خوانند و ابو جعفر در ترک همزه در موصدة در این سورة و در الهمزه و دیگران
در اثبات همزه موافق اصول اند و ابو جعفر در قراءة فلا یخاف در والشمس بفاء
و باقیان بواو موافق اصول اند قوله البریه یعنی ابو جعفر بخلاف نافع و دیگران
بموافقه اصلهاشان شر البریة و خیر البریة را بتشدید یاء خوانده اند در لم یکن قوله
مطلع یعنی خلف بخلاف حمزه مطلع الفجر را در القدر بکسر لام خوانده و دیگران همچون
اصلهاشان بفتح قوله و جمع یعنی بتشدید بخوان جمع مالا را در ویل لکل از ابو جعفر
و روح بخلاف و از خلف بوفاق اصلشان پس رویس فقط بموافقه اصلش
بتخفیف خواند و خلف در ضم عین و میم از عمد ممددة و دیگران در فتح هر دو حرف
با اصول اتفاق دارند قوله لیلاف یعنی ابو جعفر بخلاف نافع میخواند لیلاف قریش
بروزن میزان و الافهم را بغیر یاء پس دیگران لایلاف و ایلافهم خوانند باثبات
یاء در هر دو قوله و کفوا یعنی یعقوب بمخالفه ابو عمرو و خلف بموافقه حمزه کفوا احد
باسکان فاء میخوانند و بهمزه پس ابو جعفر بوفاق نافع بضم فاء و بهمزه خوانده قوله
و تم نظام الدرة احسب بعدها ٭ و عام اضاجی فاحسن تقولا
غریبة اوطان بنجد نظمتها ٭ و عظم اشتغال البال واف و کیف لا
صددت عن البیت الحرام و زورة ٭ المقام الشریف المصطفی اشرف
الملا ٭ یعنی تمام شد نظم این قصیده حمیده شریفه لطیفه که موسوم است به الدرة
قوله احسب یعنی اگر خواهی که عدد ابیات اثبات این قصیده حمیده را بدانی
وظیفه انست که حروف الدرة را بحساب جمل که آن را حساب ابجد میگویند بشمار یعنی
الف را یکی بگیری و لام را سی و دال را چهار و راء را دویست و تاء را پنج تا معلوم
کنی که دویست و چهل است قوله و عام اضاجی یعنی اگر ارادت داشته باشی که تاریخ

تمام شدن نظم نیز بدانی طریق آنکه حروف اضاجی را هم بحساب ابجد شماره کنی یعنی
بگویی که همزه یکی است و ضاد هشتصد و الف هم یکی و جاء هشت و جیم سه و یاء ده
و بعد از آن چون مجموع را بهم زنی بدانی که در شهور سنه ثلاث و عشرین و ثمان مایه
بوده قوله فاحسن تقولا یعنی بعد از آنکه این لطایف شرایف را در یافتی مطلع
ما مول از نتیجه مرضیه تو ای قاری آنست که این عجوز قدم و این نادره عرب
و عجم را که از حجره ضمیر در حجله تحریر پرتواش جلوه داده ام بعین توقیر و انصاف
در و نگری نه بچشم تحقیر و اعتساف زیرا که همچنانکه او در متانت الفاظ و جزالت
سلاسة معانی غریب است من نیز در کربه غربه بیچاره و برکنار از زن و
از فرزند و از خویش و پیوند دور و از وطن مالوف و مکان معروف مهجور در فرقه
بخد عرب او را در سلک نظم کشیده ام در حالتی که اشتغال بال و کثرت و بال
و سوء حال هر چند تمامتر حاصل بوده و چگونه حالم چنین نبودی و اصناف ملال
و انواع کلال مرا روی ننمودی که مرا از زیارة بیت الحرام و از تقبیل عتبه
علیه سید انام علیه افضل التحیه و صنوف السلام باز داشته بودند و در حالتی
که از مکر ایام ناپایدار غافل بودم و از غدر سپهر غدار ذاهل که ناگاه در بادیه
خونخوار اعراب نابکار در شب تار گرد اگرد من فرو گرفتند و هر چه بود ببردند
و نزدیک بود که مرا نیز بکشتند قوله فادرکنی اللطف الخفی و ردنی
عنیزة حتی جاءنی من تکفلا ٭ بحملی و ایصالی الطیبة آمنا
فیارب بلغنی مرادی و سهله ٭ و من بجمع الشمل و اغفر ذنوبنا
و صل علی خیر الانام و من تلا ٭ یعنی بعد از این همه شداید دریافت
مرا لطف خفی و باری ملک غنی و برسانید این لطف کامل و این توفیق شامل
مرا بسوی موضعی که از اعنیزه میگویند تا آن زمان که بیامد کسی که تعهد و تفقد حال من نمود
و تکفل کرد بانکه برداشت مرا و برسانیدم بسوی طیبه معظمه و مدینه مکرمه علی
ساکنها الطف الصلوة و تحف تحیات در حالتی که امن گشته بودم از همه خوفها و بازرسته

بودم از مجموع رنجها و تزجیهها قوله فیارب الخ یعنی ای پروردگار حق و ای آفریدگار
مطلق بعد از آنکه این همه الطاف بیکران و این همه نعمتهای بی پایان بر من ارزانی
فرمودی برسان مرا بهر مرادی دیگر که دارم از آن بر من آسان گردان و منت
نه بر من بانکه پراکندگیهای مرا جمع سازی و از این آسیبان در شان من و رحمتها
بیدریغ پردازی و بیامرز گناهان ما را و نازل گردان رحمت و درود فراوان را بر
بهترین خلایق و رهاننده امت را از مضایق علایق و عوایق و بر اهل بیت بزرگوار
و بر یاران و بر دوستان نامدار و بر آن کسانی که متابعه کردند آن حضرت را
به نیکویی الی یوم القرار این بود آخر این سوده امید وار برحمة فراوان و مغفرة
بی پایان ملک منان که این سواد را موجب بیاض وجه این بزه کار کم بضاعة
فرماید و او را و استادان و پدران و مادران و خویشان و دوستان
او را و کسی که بر وی بنوعی حقی دارد همه را بلقاء رضوان و مثوبات و درجات
بیکران مشرف و مزین گرداند فانه هو الغفور الرؤف و الرحیم العطوف
تمت بالخیر
قوله تعالی و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون تا آیات الکتاب
فاتحه الرعد هر گاه که از برای ورش خوانده بطریق ازرق که طریق شاطبیه و تیسیر است
بین السورتین سه وجه باشد وصل و سکت و بسمله و بر ترکیب از این وجوه چند وجه متنوع است اولا
در وصل بین السورتین باعتبار ضرب دو وجه شیء در سه وجه آیات و ضرب این شش در چهار وجه الکتاب
باعتبار سکون وقف و روم بیست و چهار وجه باشد شانزده وجه صحیح و باقی غیر متفرق که هشت
وجه باشد اما وجوه شانزده گانه که صحیح و متفرق است دوازده از آن در حال توسیط
شیء است با وجوه سه گانه آیات مضروب در چهار وجه الکتاب و چهار در حال مد شیء
با مد آیات مضروب در وجوه الکتاب و آن هشت وجه ساقط در حالت از برای آنکه
مد شیء با توسیط و قصر آیات مجتمع نمی شود دوم سکت بین السورتین و در این وجه همان وجوه بیست و
چهارگانه متصور است با طرح وجوه هشت گانه در مد شیء بعلتی که مذکور شد اما

نکتهٔ اینجا هست که تنبیه بران سزاوار است و نکته آنست که سکت را با وقف مناسبتی هست
ازان رو که مشتملست بر قطع صوت و چنانکه احکام وقف بروی جاری شود از سکون و
روم و اشمام و در طرفین اگر ماقبل حروف مد و لین باشد دران مد و توسیط نیز جایز باشد پس بنا
براین اگر در وقف بر الکتاب تطویل کنند در سکت بر یومنون هم تطویل باید کرد و همچنین توسیط
با توسیط و قصر با قصر و در وجه روم الکتاب که البته مقصور خواهد بود در یومنون نیز قصر باشد و
شاید که با روم الکتاب در یومنون مد و توسیط را تجویز کنند بنا بر تغایر اعتبارات بانی
وجه نحو انده ایم سیوم بسمله بین السورتین و درین وجه سه طریق جایز است وصل بسمله بطرفین و قطع از
طرفین و قطع از سورهٔ ماضیه و وصل با آتیه اما در وصل آن بطرفین بجاری وجوه پنج و چهار
کانه باشد با سقوط هشت کانه جایز هشت تر ده وجه صحیح باشد و در قطع از طرفین پنج و چهار وجه
باشد باعتبار مد و توسیط شیی که ضرب کنند در سکون وقف یومنون و الرحیم و الکتاب با
زیاده وجه روم الرحیم و الکتاب و در جهار هشت باشد و هشت را ضرب کنند در سه حال
آیات پنج و چهار شود و همان هشت وجه که در حالهٔ مد شیی ساقط شده بود پنج و شانزده
وجه بماند و در حالهٔ قطع از یوسف و وصل بالرعد همچنین این قدر هست که در الرحیم چون موضوع
بغیر از قصر نباشد پس حاصل آنکه پنج حال مقصور است در وصل بین السورتین از برای ورش بطریق
ازرق وصل و سکت و سه حال بسمله و در هر حالهٔ پنج و چهار وجه مقصور است شانزده تنقیح
و هشت ساقط پس تمام حالات صد و پنج وجه باشد جمله ساقط و هشتاد صحیح والله اعلم
و همین صورت اقرانها با اول مائده والله بکل شیء علیم تا بالعقود و بعضا از وجوه بکنند را ه
بحقیقت طرق ابرده یا تمیز و خواهند که بکثرة وجوه تنبیه کنند به این نوع قسمت کنند که دو وجه
شیی را ضرب کنند در سه وجه آیات بشش و این شش کانه را در چهار وجه الکتاب ضرب کنند
به پنج و چهار و در حالهٔ سکت دو وجه شیی را در سه وجه یومنون ضرب کنند بشش و این شش را
در سه وجه ضرب کنند بهیجده و این هیجده را در چهار وجه الکتاب ضرب کنند بهفتاد و دو و قس علی هذا
حال البسمله اما باین قسمت اموجه نیز راه یابند که این قدر دانسته باشند که در سکت وجوه روم
و اشمام و اسکان جاریست و حاشا که غرض مارا این تمیز باشد الامر و فقنا الله و علیکم اجمع والسلام

و باید دانست که وجه ممنوع در بسمله بین السورتین که آن وقف است بر کلمه
در حالتی که موصول باشد بسابقه اگر بسمله با استعاذه قرین باشد آن وجه جایز باشد چنانچه وجوه چهارگانه
جایز شود اول وصل استعاذه به بسمله و بسمله با آیه دوم قطع بسمله از استعاذه و آیه سیم
قطع از استعاذه و وصل با آیه چهارم وصل با استعاذه و وقف بر بسمله و باید دانست که این
وجوه اربعه و مانند آنکه وارد است بر سبیل تخییر مقصود بیان معرفت جواز وجوه است بهر یک از ان وجوه
بر وجه اباحت نه بر وجه دیگر خلاف پس بهر وجه که خوانده شود روا باشد و احتیاج بجمیع این وجوه باشد
در یک موضع هرگاه که قصد استیعاب وجوه کنند خواه جمع خواه بافراد و هم این سبیل دارد انچه جاری
مجری است از وقف بسکون و بروم و اشمام و وجوه ثلاثه در وقف بالتقاء ساکنین هرگاه که ساکن
اول حرف مد باشد یا لین و از ین جهت بعضی از محققان اخذ بوجه اقوی میکرده از این وجوه
و باقی را باذن اختصار میکرد و بعضی التزام طریق معینی میکرد قاری را بهر وجه که میخواند
رها میکرد و از برای انکه ماذون در خواهد است و منصوص علیه و بعضی از مشایخ ما جمع میکرد
میان این وجوه بانکه در هر موضعی بوجهی اخذ میکرد تا بکثرت همه حاصل شود و بعضی جمع
جمیع وجوه میکرد در اول موضعی که وارد شدی تا در موضعی فی الجمله بر وجه اعلام و تعلیم
و شمول روایة اما آنکه اخذ کنند بجمیع وجوه در جمیع مواضع او عارف نباشد بحقیقت
اوجه خلاف و اگر گویند چرا در وقف حمزه جمع بین الوجوه میکنند جواب انست که
از برای تدریب مبتدی در یافتن وی بر اوجه غریبه تا لسان وی جاری شود و تلفظ بوجوه را
عادة کند با کلفتی پس بر سبیل تعلیم باشد و اگر وصل کنند آخر الناس را با اول فاتحه بغیر از کلمه
روا باشد لیکن با وجوه ثلاثه بر سبیل تخییر و این مسئله ایست که باید مطارحه کنند و گویند
کدام دو سوره است که همه قرا متفق اند بر اثبات بسمله بینهما و همه قرا متفق اند بر حذف
بسمله بینهما و جواب انست که آن هر دو سورة الناس است و الفاتحه که در صورت ... و سوره ...
و از ین بعد و جهتی سوره ... والله اعلم
بالصواب
تمت
م